

تفسیر
احماد

Ketabton.com
جزء - (22 - 23 - 24)

امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»

(2024 م) - (1402 هـ . ش)

- چاپ چهارم -

فهرست مضامین سوره های جزء بیست و دوم (22)، بیست و سوم (23) و بیست و چهارم (24)

تفسیر احمد

شامل سوره های

سوره سبأ، سوره فاطر، سوره یس، سوره الصافات، سوره ص،
سوره الزمر، سوره غافر، سوره فصلت.

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	سبأ	وجه تسمیه	
1		ارتباط سوره سبأ با سوره احزاب	
2		تعداد آیات، کلمات و حروف این سوره	
3		محتوای سوره	
4		در آیات (1 الی 9) در مورد موضوعاتی از جمله در باره قدرت و علم الله متعال، انکار روز قیامت و سزای انکار کنندگان، اثبات دوباره زنده شدن بعد از مرگ، به بحث گرفته میشود.	
5		ایمان و عمل صالح	
6		سعادت	
7		ایمان	
8		عمل صالح	
9		رابطه ایمان و عمل صالح	
10		در آیات (10 الی 14) از نمونه هایی از توبه کاران مانند: داوود و سلیمان ع و نعمت های که الله از جمله: پیامبری، پادشاهی، لشکر و سپاه، کتاب زبور و صدای نیکو داشت و کوهها و پرندگان و مرغان هم در باد و تسبیح الله سبحان و تعالی با او همنوا و هم آواز بودند، بحث بعمل می آورد.	
11		رسالت و دعوت داوود علیه السلام	
12		مزامیر آل داوود	
13		وفات حضرت داوود علیه السلام	
14		مزایا و امتیازات داوود علیه السلام	
15		سلسله نسب سلیمان علیه السلام	
16		چرا سلیمان علیه السلام از جنیان میخواست برای او مجسمه بسازند؟	
17		حقیقت شکر	
18		آگاهی جنیان از کار بنائی و صنعت	
19		داستان مرگ حضرت سلیمان علیه السلام	
20		بازسازی بیت المقدس توسط سلیمان علیه السلام	
21		آیا اجنه علم غیب دارند؟	

22	در آیات (15 الی 21) در باره قصه وداستان سبأ و سیل ویرانگر (سیل العرم)؛ بحث بعمل می آورد .
23	سیل مآرب یا سیل عرم !
24	کفران، خصلت ناپسند انسان
25	در آیات (22 الی 30) از حال و اوضاع کافران سرمست نعمت و فریفته به مال دنیا و تکذیب کنندگان پیامبران، بحث بعمل آمده.
26	اسلام دین همه انسان ها است
27	پذیرش اسلام بر همه انسان ها واجب است
28	در آیات (31 الی 33) یکبار دیگر از انکار مشرکان نسبت به قرآن و سایر کتابهای آسمانی و گفتگو ومجادله میان مستضعفان و مستکبران بحث بعمل آورده است .
29	در آیات متبرکه (34 الی 39) در باره مغرور شدن مشرکین به مال و تکذیب پیامبر ص از جانب آنها را یادآور شده و به منظور تسلی خاطر پیامبرص و ترساندن و برحذر داشتن مشرکین، سوره شریف را با ذکر سرنوشت گذشتگان، خاتمه داده است.
30	راه های افزایش رزق و روزی
31	استغفار و توبه
32	خوف و ترس از الله متعال
33	تَوَكَّلْ
34	رفتن به حج و عمره
35	إِنْفَاق
36	صله رحمی
37	انکار و دعا وارده برای نجات از فقر و تنگدستی
38	إِنْفَاق چیست؟
39	در آیات (40 الی 54) درباره نکوهش و عذاب کافران در برابر خدایان دروغین شان در قیامت، دعوت آنان به اندیشیدن در مورد حق پیش از فرارسیدن عذاب، ایمان آوردن هنگام مشاهده ی عذاب آخرت، به بحث گرفته شده است .
	وجه تسمیه فاطر
1	محتوای سوره
2	تعداد آیات، کلمات و حروف
3	ارتباط این سوره به سوره قبلی
4	سایر خصوصیات این سوره
5	مفهوم ایمان داشتن به فرشتگان
6	ماده آفرینش فرشتگان
7	صفات فرشتگان
8	الف: جُثّه و توانایی
9	ب: شکل و قیافه
10	ج: نیازها
11	د: درك و شعور

12	ه: قدرت هنر نمایی
13	و: سر انجام، مرگ
14	ز: عبادت و پرستش
15	- مسئولیت فرشتگان
16	- حق فرشتگان بر انسان ها
17	ثمره ایمان به فرشتگان
18	در آیات (1 الی 4) در مورد قدرت و بی همتایی پروردگار و یادآوری برخی از نعمت هایش، بحث بعمل آمده است.
19	وعد و وعید
20	تفاوت وعد با وعید
21	در آیات (5 الی 8) به اصل سوم؛ یعنی، زنده شدن و حساب و کتاب و مکافات و مجازات اشاره بعمل می آورد.
22	هدایت و ضلالت
23	در آیات (9 الی 14) در مورد و حدانیت پروردگار با عظمت در جهت اثبات زنده گردانیدن دوباره، بحث بعمل آمده است.
24	خلفت انسان از خاک یا نطفه
25	در آیات (15 الی 26) در باره بندگی الله متعال، مسئولیت شخصی، مثال مؤمن و کافر، و ارسال رسل، مورد بحث قرار میگیرد.
26	هیچ کس مسئولیت گناه دیگری را بر عهده نمیگیرد
27	مفهوم ذنوب و گناه چیست
28	اصول گناهان
29	1 گناهان ملکی یا ربوبی
30	2 گناهان شیطانی
31	3 گناهان سبعی [درندگی]
32	4 گناهان بهیمی [حیوانی]
33	گناهان صغیره و کبیره
34	زیارت قبور
35	در آیات (27 الی 35) در مورد اینکه: آنان که دانائتراند، با پرواتراند و دانشهای طبیعی، دلیل قدرت آفریدگار است. قرآن، مؤمنان راستین و پاداش آنان، رامورد بحث قرار گرفته است.
36	لباس جنتیان
37	پوشیدن لباس ابریشم برای مردان
38	حکم پوشیدن لباسی که آمیخته با ابریشم باشد
39	در آیات (36 الی 41) به ذکر مجازات کافران و ناپاوران، احوالشان در دوزخ، و مناظره با مشرکان، مورد بحث قرار گرفته است.
40	در آیات (42 الی 44) الله نخواست مردم را به محض نافرمانی از پای در آورد، بلکه مهلتشان داد و سپس مجازات شانرا به روز قیامت وا گذاشت.
	وجه تسمیه یس
1	ارتباط و مناسبت این سوره با سوره ی فاطر

2	فضیلت سوره یس (یاسین)
3	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره یس
4	محتوای سوره «یس»
5	خواندن سوره «یس» بر مرده (متوفی)
6	در آیات (1 الی 12) موضوعاتی در باره قرآن کریم، پیامبر و رسالتش، مورد بحث قرار میگیرد.
7	در آیات (13 الی 27) قصه و داستان اصحاب قریه به بیان گرفته شده است.
8	داستان حبیب نجار
9	در آیات (28 الی 32) دنباله‌ی قصه‌ی اصحاب قریه، مجازات تکذیب کنندگان پیامبران مورد بحث قرار میگیرد.
10	در آیات (33 الی 44) برخی از آثار قدرت الهی توضیحات می‌یابد.
11	در آیات (45 الی 54) بحث در مورد برخی از خصوصیات کافران بعمل می‌آید:
12	دمیدن در صور
13	زمان دمیدن در صور
14	چند بار در صور دمیده می‌شود؟
15	در آیات (55 الی 68) سر نوشت و وضع نیکوکاران و پرهیزگار به بیان گرفته میشود.
16	در آیات (69 الی 76) موضوعاتی از نشانه‌های قدرت پروردگار یکتا و بیان ویژگی‌های پیامبر ص مورد بحث قرار میگیرد.
17	در آیات (77 الی 83)، شبهه‌ی انکار کنندگان را در مورد رستاخیز، دلایل اثبات زنده شدن دوباره را به بیان میگیرد.
	وجه تسمیه
	الصفات
1	نامگذاری سوره
2	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره
3	ارتباطات سوره صفات با سوره قبلی
4	سایر خصوصیات خاصه این سوره
5	محتوای سوره صفات
6	در آیات (1 الی 21) در باره موضوعاتی: صفات خدای جهانیان یکی بیش نیست، آراستن آسمان به زیور ستارگان، اثبات روز قیامت مورد بحث قرار گرفته است.
7	در آیات (22 الی 61) بحث در باره اینکه مشرکان در روز قیامت مورد سؤال و پرسش قرار میگیرند، سزای آنان و مکافات مؤمنان مخلص، توضیح و بیان گردیده است.
8	چرا پیامبر بزرگوار اسلام را شاعر خطاب میکردند؟
9	آیات (62 الی 74) به داستان اشرار و عذاب و آتش تهیه شده برای آنان پرداخته، تا تفاوت بین دو گروه مشخص گردد. پس از آن قصه «نوح» علیه السلام و قصه «ابراهیم» علیه السلام و پند و اندرز مکنون در آن دو را برای اهل عبرت باز می

	نماید.	
10	در آیات (75 الي 82) به داستان و قصه «نوح عليه السلام» پرداخته میشود.	
11	در آیات (83 الي 113) داستان حضرت ابراهيم عليه السلام و شکستادن بتها و بحث ذبح حضرت اسماعيل عليه السلام مورد بيان قرار ميگيرد.	
12	قلب سليم	
13	توريه چيست؟	
14	حيله و فريب يا كيد در اسلام	
15	محاکمه حضرت ابراهيم(ع)	
16	ابراهيم(ع) به آتش انداخته می شود	
17	مناظره حضرت ابراهيم(ع) و نمرود	
18	داستان مهاجرت ابراهيم عليه السلام به مصر	
19	حضرت اسماعيل عليه السلام	
20	سلسله نسب حضرت ابراهيم عليه السلام	
21	كنية ابراهيم عليه السلام	
22	تولد حضرت ابراهيم عليه السلام	
23	موضوع دروغ های سه گانه	
24	نسب حضرت اسحاق عليه السلام	
25	رسالت حضرت اسحاق عليه السلام	
26	در آیات (114 الي 148) داستان و قصه های بعضی از پیامبران از جمله داستان حضرت موسى و هارون، الياس و يونس و لوط مطرح مييابد	
27	آيا حضرت الياس عليه السلام زنده هست؟	
28	لوط عليه السلام	
29	همسر لوط عليه السلام	
30	يونس عليه السلام	
31	سلسله نسب حضرت يونس عليه السلام	
32	دعوت حضرت يونس عليه السلام	
33	سرنوشت يونس در درون شکم ماهی	
34	در (آیات 149 الي 170) درباره تکذيب کنندگان کفار مکه و پرچيده شدن عقايد مشرکان، بحث بعمل آمده .	
35	در آیات (171 الي 181) به بحث در باره تأييد پیامبران و وعده ي پيروي به آنان پرداخته میشود.	
	وجه تسميه	ص
1	تلفظ نام اين سوره	
2	نامگذاری سوره	
3	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره	
4	ارتباط سوره «ص» با سوره قبلی	
5	محتوای سوره «ص»	
6	در آیات (1 الي 16) گفتگویی در مورد عقايد مشرکان و اشاره اي به احوال ملل دروغ پرداز پيشين، پرداخته شده است.	

7	در آیات (17 الي 26) مبحث داستان وقصه ي حضرت داوود عليه السلام به بيان گرفته ميشود.
8	زندگی نامه داوود عليه السلام
9	عبادت حضرت داوود عليه السلام
10	داستان طالوت
11	آیات (27 الي 29) موضوعاتي در باره اثبات قیامت، مكافات و مجازات مورد بحث میباشد.
12	در آیات متبرکه (30 الي 40) درباره سلیمان عليه السلام بحث بعمل آمده است.
13	حضرت سلیمان عليه السلام
14	در آیات (41 الي 44) از قصه حضرت ایوب عليهم السلام ذکري بعمل می آورد.
15	داستان زندگی حضرت ایوب عليه السلام
16	صابرين قبل از حساب و کتاب وارد جنت میشوند
17	نظریات فقها در 100 تازیانه حضرت ایوب (ع)
18	در آیات (45 الي 54) در رابطه به حضرت ابراهیم عليه السلام وسلاله اش بحث بعمل آمده.
19	زندگی حضرت اسماعیل عليه السلام
20	«الْيَسَعَ»
21	ذَالْكَفْلِ
22	در آیات (55 الي 64) جدال و مجازات طغیانگران سیاه بخت مورد بحث قرار میگیرد.
23	در آیات (65 الي 70) به برخی از دلایل صداقت و راستی پیامبر ص اشاراتي بعمل آورده شده است.
24	در آیات (71 الي 85) نگاهی به خلقت آدم ، دشمني ابلیس با نوع بشر و گمراه کردنشان اشاراتي بعمل آمده است.
25	بغاوت ابلیس
26	ماجرای داستان سجده به آدم
27	آیا شیطان معلم ملائکه بود؟
28	آیا روزی خواهد آمد که شیطان توبه کند؟
29	در آیات (86 الي 88) به داعي، دعوت، معجزه ي قرآن اشاره بعمل آمده است.
	وجه تسمیه الزَّمر
1	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره
2	ارتباط این سوره با سوره قبلی
3	محتوای سوره
4	در آیات (1 الي 4) موضوعاتي در مورد عظمت قرآن ، عبادت خالص و بدون ریا برای پروردگار به بحث قرار داده شده است.
5	ایمان داشتن به کُتب آسمانی
6	ایمان زبان
7	ایمان قلب

ایمان به کتب آسمانی	8
مصون بودن قرآن از هرگونه تحریف و تبدیل	9
تعریف قرآن کریم	10
قرآن عظیم الشان یگانه وسیله هدایت برای تمامی بشریت است	11
ایمان به سنت رسول الله، ایمان به قرآن کریم است!	12
انکار ازسنت، مایه فخر الهی است!	13
أمت و پیروی از سنت رسول الله ص.!	14
حدیث و قرآن همگام و همراه یکدیگر	15
مفهوم دین چیست؟	16
اصول و فروع دین	17
عبادت چیست؟	18
عبادت	19
عبادت صحیح نمیشود مگر اینکه بر دو اصل مبتنی باشد	20
فطری بودن عبادت	21
تشویق به عبادت	22
قاهر و قهار	23
در آیات متبرکه (5 الي 7) به دلایل عظمت و کمال قدرت و بی نیازی، نشان یکتایی پروردگار با عظمت اشاره بعمل آمده است.	24
خلقت از نفس واحد	25
در آیات (8 الي 9) موضوعاتی؛ ناسازگاری کافران و بی باوران و پایداری اهل ایمان مورد بحث قرار گرفته .	26
در آیات (10 الي 20) موضوعاتی؛ از قبیل اندرز دادن به مؤمنان، اشاره به شرک، پرهیزگاری و اخلاص، دوری از آلودگی و خبایث آنها، مورد بحث قرار گرفته .	27
خسارت نفس چیست؟	28
درکات دوزخ	29
مبحث کوتاه در باره طاغوت	30
ابواب دوزخ	31
دگرگونی های این دنیا، مایه ی عبرت خردمند است	32
دین اسلام و آینده نگری	33
در آیات (22 الي 26) موضوعی در باره اینکه: قرآن، دریچه ی دلها را به سوی نور و رحمت سوق میدهد.	34
در آیات (27 الي 31) برخی از ضرب المثل های قرآنی مورد بحث قرار داده میشود.	35
در آیات (32 الي 37) موضوعات هشدار به تکذیب کنندگان، مزده به راستگویان مورد بحث قرار گرفته است.	36
صدق و راستی دارای ابعاد گوناگون است	37
در آیات (38 الی 40) به دو دلیل، از نادرستی راه و رسم مشرکان خیر می دهد:	38
الف: مشرکان، به وجود الله متعال اقرار می کنند.	
ب: بتها هرگز از عالم نیکی و بدی خبر ندارند.	

39	در آیات (41 الی 48) موضوعات ظاهر قدرت کامل و دانش بی پایان پروردگار با عظمت مورد بحث قرار گرفته است.
40	تعریف اصطلاح قرآن
41	اما تعریف اصطلاحی قرآن
42	ملاقات ارواح مردگان در عالم برزخ
43	در آیات (49 الی 52) نوعی دیگر از پستی صفاتان را به بیان میگیرد.
44	در آیات (53 الی 59) کمال رحمت، فضل و احسان الله متعال را نسبت به بندگان مخلص توبه کار را به بیان میگیرد.
45	در آیات (60 الی 67) موضوعاتی در باره مشرکان و بی باوران دروغ پرداز، پرهیزکاران، دلایل الوهیت و توحید، مورد بحث قرار داده می شود.
46	نمونه های دروغ بستن به الله متعال
47	در آیات (68 الی 75) به مقدمات روز قیامت؛ یعنی، دو شیپور مرگ و دوباره زنده شدن، محکمه همگانی، دسته دسته راندن کافران به سوی دوزخ و گروه گروه راهنمایی کردن مؤمنان به جنت واستقبال فرشتگان از آنان با درود و سلام، را مورد بحث قرار میدهد .
48	روز رستاخیز و دمیدن صور
49	راندن کافران به دوزخ
	وجه تسمیه غافر
1	تعداد آیات، کلمات، و حروف سوره غافر
2	معانی نام سوره
3	ارتباط سوره غافر با سوره قبلی
4	سایر خصوصیات این سوره
5	محتوای سوره
6	فضیلت سوره غافر
7	حفظ از دشمن
8	در آیات متبرکه (1 الی 6) مطالبی در باره: سرچشمه ی نزول قرآن، جدال بی باوران در برابر آیات آن، مورد بحث قرار گرفته است.
9	توبه در پیری
10	جدال احسن وجدال مذموم
11	نمونه هایی از جدال نیکو
12	در آیات (7 الی 9) موضوعاتی: حَمَلَه ي عرش (بردارندگان عرش)، مؤمنان را یار و یاورند. به بحث گرفته میشود.
13	عرش چیست؟
14	تعداد حمل کنندگان عرش
15	بزرگی عرش خداوند متعال چقدر است؟
16	آیا کرسی همان عرش است؟

17	در آیات (10 الی 17) موضوع اعتراف کافران به گناهان خود و در مورد اینکه آنان سزاوار چشیدن سزای اخروی آند بحث بعمل آمده است .
18	در آیات (18 الی 22) یکبار دیگر ظالمان و بی باورانرا به مجازات و عذابی که گریبان گیر پیشینیان بی باور شده بود، هشدار می دهد.
19	خیانت چشم
20	در آیات (23 الی 37) قصه وداستان موسی ع که فرعون، هامان و قارون، دروغگویش می دانستند ، دلداری می دهد.
21	علت و ضرورت پیامبران به معجزات چه بود؟
12	شرایط و زمان معجزه
23	معجزات نهگانهی حضرت موسی(ع) در قرآن
24	1(و) 2 معجزه عصاء و یدبیضاء
25	اول: عصای حضرت موسی(ع)
26	دوهم: یدبیضاء
27	استفاده از این دو معجزه (عصاء و ید بیضاء)
28	معجزات پنجگانهی حضرت موسی(ع)
29	الف: طوفان
30	ب: جرّاد
31	ج: قمل
32	د: ضفادع
33	و: خون
34	8 و 9 دو معجزه ی دیگر حضرت موسی(ع)
35	از تاریخ بنی اسرائیل باید عبرت گرفت
36	روایای فرعون
37	گفتگوی موسی و هارون با فرعون
38	فرعون و تمسخر کردن دعوت موسی(ع) و ادعای ربوبیت و الوهیت
39	مشورت فرعون با سران قوم در مورد موسی(ع)
40	پیشنهاد درباریان به فرعون در مورد موسی(ع)
41	دعوت ساحران خبیر توسط فرعون
42	مقابله ساحران فرعون و موسی در روز زینت
43	ظهور حق و بطلان سحر ساحران
44	ایمان آوردن ساحران
45	فرعون و تهدید به کشتن ساحران
46	عکس العمل ساحران به تهدید فرعون
47	داستان مؤمن آل فرعون
48	شیوه کاری آل مؤمن فرعون
49	شیوه همراهی و مدارا با مخاطبان
50	تشویق و ترغیب
51	در آیات(38الی46) ادامه ی اندرزهای آن مرد مؤمن، به بیان گرفته شده

52	در آیات (47 الي 56) موضوعاتي مجادله سران و رهبران كفر و استكبار و پيروانشان در دوزخ، و پيروزي پیامبران بر دشمنان در دنيا و آخرت، به بحث گرفته شده است.
53	پیامبران و نصرت الهی
54	در آیات (57 الی 65) وهکذا آیات مابعدی آن ، وجود آفریدگار، قدرت و حکمت و روز قیامت را مورد تأیید قرار میدهد .
55	در آیات (66 الي 76) در مورد موضوعاتي: اینکه بندگی غیر از الله روا و جایز نیست، همچنان در مورد سزای باطل گرایان بحث بعمل آمده است.
56	انتقام الهی
57	الله تعالی صاحب انتقام است
58	هدف الله تعالی از انتقام گرفتن چیست؟
59	زمان انتقام
60	اول: انتقام اخروي
61	دوهم: انتقام دنیوي
62	علل انتقام گرفتن خداوند اول: انکار و تکذیب آیات الهی
63	سوم: ظلم
64	چهارم: عصیان در مقابل احکام الهی:
65	غل و زنجیر
66	حلقه ها بر گردن دوزخیان انداخته می شود
67	گذاختن
68	کش کردن به روی
69	سیاه کردن روی
70	در آیات (77 الي 81) شکیبایی، پیروزي، نشان یکتایی آفریدگار، رامورد بحث قرار گرفته است.
71	در آیات (82 الی 85) که از جمله آیات پایانی سوره بحساب می آید از بخش دوم که همانا تکذیب کنندگان مورد تهدید الله تعالی قرار گرفته است ، بحث بعمل می آورد.
72	توبه فرعون چرا قبول نشد؟
73	انسان قبل و بعد از توبه
	وجه تسمیه فَصِّلَتْ
1	ارتباط سوره فَصِّلَتْ با سوره قِلی
2	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره فَصِّلَتْ
3	فضیلت سوره فَصِّلَتْ
4	اهداف و تعلیمات اساسی سوره
5	محتوای سوره فَصِّلَتْ
6	اولین مخاطبین این سوره
7	در آیات (1 الي 12) موضوعاتي در باره قرآن عظیم الشان، موقف مشرکان، پیامبر ص که از جمله بشر است، همچنان

موضوعاتی وجود ذات باری تعالی و کمال قدرت و حکمت او مورد بحث قرار گرفته است.		
توبه دین خود باش و ما به دین خود میباشیم	8	
خلقت آسمان ها و زمین	9	
در آیات (13 الی 18) هشدار به مشرکان است تا به سرنوشت صاعقه ی عاد و ثمود گرفتار نشوند.	10	
استکبار، مایه ی هلاکت است	11	
علت عذاب الهی، عملکرد خود انسانها است	12	
علت عقوبت و مجازات	13	
در آیات (19 الی 29) مجازات اخروی کفر پیشگان بد اندیش و بدخواه، باز داشتن از گوش فرا دادن به قرآن، مورد بحث قرار گرفته است.	14	
قیامت صحنه ی جدال و ستیز انسان با خود است	15	
اعتراض کفار به اجرای شهادت پوست بدن	16	
نمونه از تحقیق با مجرمین در روز رستاخیز	17	
حاکمیت خداوند متعال بر اعضای جسم انسان	18	
معنای شهادت اعضاء	19	
شهادت یعنی چه؟	20	
دوست و همنشین بد، مایه ی زیان انسان میگردد	21	
ایجاد مزاحمت در حین قرائت قرآن	22	
دشمن قرآن، دشمن الله است	23	
آیات متبرکه (30 الی 36) در مورد اینکه وعده ی الله متعال به بندگان پایدار بوده است.	24	
در آیات (37 الی 39) یکبار دیگر ؛ دلایلی بر وجود قدرت و حکمت کارهای الله سبحان و تعالی به بحث گرفته میشود.	25	
در آیات (40 الی 46) مبحثی در باره هشدار به بی باوران ملحد، پاک بودن قرآن از باطل و عربی بودن آن، به بحث ادامه داده است .	26	
سنت الهی مهلت دادن است	27	
دنیاگرایی	28	
چهره و سیمای واقعی دنیا در قرآن عظیم الشان	29	
در آیات (52 الی 54) به بحث: تفکر و اندیشیدن در نشانه های عظمت پروردگار با عظمت و جلب اهتمام انسان در درون خود، پرداخته میشود .	30	
مکتی بر بعضی از منابع و مأخذها	31	

بسم الله الرحمن الرحيم

د « تفسير احمد » د ځانگړنو مهم ټکي

د «تفسير احمد» په ژباړه او تفسير کې تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسير او د موضوعاتو په بيانولو کې له ساده او روانې ژبې کار واخستل شي. په دې تفسير کې د سورتونو تفسير په مستنده توگه يعنې قرآن د قرآن له مخې او د رسو الله صلی الله عليه وسلم له نبوي احاديثو څخه گټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنگ تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې په تفسير کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسایلو څخه ډډه وشي. په دې تفسير کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توگه گټه پورته شي او د کمزور، عجيبو او بې اعتباره احاديثو او حوالو څخه د امکان تر حده مخنيوی وشي. همدارنگه د ټولو روايتونو سرچينې په علمي او اکديکه توگه بنودل شوي دي.

په دې تفسير کې هغو موضوعاتو او مسایلو ته زياته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړين او حياتي گڼل کيږي، په ځانگړې توگه په بنوونځيو او پوهنتونونو کې د زده کړيالانو لپاره.

د قرآن کریم د آيتونو او د هدايت کونکو پيغامون په تشریح او تفسير کې فرقه يي او مذهبي تعصباتو ته هيڅ ډول پاملرنه نه ده شوې.

- د دې تفسير په ليکلو کې او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهيمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بريده هڅه شوې تر څو هغه کلمې جملې او ستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه آيتونو کې راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.

- لوستونکو ته د مفاهيمو سره د بلدتيا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمه او تفسير پيل شي له اصلي موضوع مخکې د محتوا او تفسير يوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.

- د مبارکو آيتونو د تفسير په برخه کې په يوه آيې کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهيم يې په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنگه تر څنگ يې په مبارکه آيتونو کې راغلی پيغام او دا چې د مسلمانانو دنده او مسووليت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کې ځای پر ځای شوی دي سربرېره پر دې د مباحثو او توضيح په برخه کې مي تر ډېره بريده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو حديثونو او روايتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتيا او بې ځايه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.

- په دې بحث کې د آيتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او رواياتو له مخې ځای پر ځای يې اخذونه بنودل شوي دي او پاتې منابع او اخليکونه په بشپړه امانتدارۍ سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.

- د آيتونو په تفسير کې په ځانگړې بڼه د قرآني حکاياتو کيسو او داستانونو په تفسير کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځيرتيا او دقت څخه کار واخيستل شي ددې له پاره چې خدای مکره د اسراييلينو او نور بې سندو او جعلي تشریحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنگه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

- ژباړو او په ځانگړې بڼه د ایتونو د تفسیر په برخه کې ځینې موارد په ډېره خلاصه بڼه توضیح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپړنو اړتیا لیدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په یقیني بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټیزه مرجع محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدایت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترینه مرجع او لارښوود دی خو د دې له پاره چې لوستونکي په هر اړخیزه بڼه د ایتونو په حکمتونو نکتو گټو تفسیري اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره د بېلابېل تفصیله هم راوړل شوي دي.

- د دې تفسیر په لیکنو کې ضروري موخډونه د متن به داخل کې او نور ماخډونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسیر په آخره کې په بشپړه توگه ذکر شوي دي.

- د دې تفسیر په لیکلو کې هڅه شوې تر څو د ایتونو شمېر، کلماتو شمېر او د مبارکه ایتونو د تورو شمېر له موثوقو منابعو څخه په گټه اخیستني وپېژندل شي.

- په دغه تفسیر کې تحلیلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

د دې تفسیر لیکنه څېړنه او ترتیب په ۲۰۱۹ م کال د امین الدین (سعیدی - سعید افغاني) له خوا پیل او په جزوي، جزوي بڼه ترتیب شوی دی.

د احمدي تفسیر د هېواد له بېلا بېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې یې تقریظونه هم لیکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفاء او د تسکین یوه الهه گرځولې ده او په مرسته یې علم او یقین ترلاسه کولای شو.

دا یو څرگند حقیقت دی چې هیڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای (ج) په خپله د دې به اړه په خپل کلام کې گڼې څرگندونې لري، لارښوونې او له بد بختیو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ یې د قران کریم په بېلابېلو برخو او کیسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حیرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کریم د دنیوي او اخروي ښیگڼو نیکمرغیو او سوکالیو منشه ده. د قران کریم له لارښوونو عملي کول د حضرت محمد صلی الله علیه وسلم سنت دی.

قران کریم ټولو پخواني پیغمبرانو ته د رالېږل شویو اسماني کتابونو تصدیق کوونکی دی. یا الله ته زموږ روح او روان د دې برکتی کتاب په شغلو او پلوشو روڼ او روښانه کړي.

امین یا رب العالمین
د احمد تفسیر لیکوونکی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره سبأ

جزء - (22)

سوره سبأ در مکه نازل شده و دارای پنجاه و چهار آیه و شش رکوع هست.

وجه تسمیه:

این سوره به نام «سوره‌ی سبأ» موسوم است؛ چون قصه و داستان سبأ (در آیه: 15) در آن آمده است. «سبأ» لقب پادشاهان یمن بود. مردم یمن در ناز، نعمت، رفاه، شادی و آسایش بسر می بردند. منازل شان عبارت بود از باغ ها و بستان ها، اما چون راه کفر و ناسپاسی را پیش گرفتند، خداوند متعال آنها را به وسیله سیل بنیان بر انداز، نابود کرد و آنها را مایه‌ی عبرت گیران قرار داد.

سوره سبأ یکی از پنج سوره ای است که با عبارت «الحمد لله» آغاز شده است. این سوره ها عبارتند از فاتحه، انعام، کهف، سبأ، فاطر که همه آنها از جزو سوره های مکی هستند.

سبأ:

سبأ نام قومی بود که حضرت سلیمان به دیارشان لشکر فرستاد، و در اثر نافرمانی از دستور پیامبران سدشان شکست و خانه هایشان ویران شد. کلمه سبأ بطور کل دوبار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است. (قاموس قرآن، جلد 3، صفحه 203).

قابل تذکر است که در سوره سبأ ذکر دو معجزه از دو پیامبر که پدر و پسر هستند بیان یافته است. یکی نرم شدن آهن به دست حضرت داوود علیه السلام و دیگری تسخیر باد به دست حضرت سلیمان علیه السلام به إذن الهی.

ارتباط سوره سبأ با سوره احزاب:

این سوره از چند جهت با سوره ی قبلی پیوند و مناسبت دارد:

- 1 - چون الله تعالی سوره احزاب را به بیان غرض در تکلیف پایان داد و اینکه خدای سبحان نیکوکاران را به نیکویی مکافات و بدکاران را به بدی عمل شان جزا خواهد داد، سوره سبأ را به سپاس و شکر برای او بر نعمت و کمال قدرتتش آغاز نمود.
- 2 - طوری که یادآور شدیم، آغاز این سوره در بیان صفات و قدرت مطلق آفریدگار است و پایان سوره ی احزاب به کیفر و عذاب منافقان و مشرکان اشاره می کند.
- 3 - آخرین جمله ی سوره ی احزاب میفرماید: «وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً» و آیه ی دوم این سوره «وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ» است.
- 4 - در سوره ی احزاب، کافران و منکران با تمسخر از چگونگی قیامت میپرسیدند و در این سوره از انکار صریح آنان سخن می گوید.

تعداد آیات، کلمات و حروف این سوره:

سوره سبأ پس از سوره ی لقمان نازل شده، تعداد آیات این سوره طوری که در فوق هم تذکر یافت به پنجاه و چهار آیه میرسد، این سوره دارای (6) شش رکوع بوده، و (896) هشت صد و نود و شش کلمه، و تعداد حروف آن به: 3596 میرسد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره سبأ مختلف بوده که شما میتوانید تفصیل این

مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرماید.

محتوای سوره:

سوره سبأ از جمله سوره های نازل شده در مکه می باشد، که به موضوع عقیده‌ی اسلامی می پردازد و یگانگی خداوند متعال، نبوت، حشر و نشر را مورد بحث و بررسی قرار میدهد.

آغاز این سوره مبارکه با تمجید از خدای عز و جلّ که عالم هستی را ابداع و امور و احوال و احکام عالم را استوار قرار داده و با حکمت خود هستی را تدبیر می‌کند، پس خالق و نوآور دانا هموست و یک ذره در آسمان و زمین از علم او نهان نیست، و این امر یکی از بزرگترین دلایل بر یگانگی پروردگار عالمیان است.

سوره قضیه‌ی بسیار مهمی را مورد بررسی قرار می دهد که عبارت است از انکار آخرت و زنده شدن بعد از مرگ از سوی مشرکان، لذا به پیامبر صلی الله علیه و سلم امر می شود که بر تحقق معاد بعد از نابودی اجساد، به خدای بزرگ قسم بخورد: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ».

سوره داستان بعضی از پیامبران را از جمله «داوود» و پسرش، «سلیمان» پیش کشیده است، و نیز نعمت های فراوانی را که به آنان ارزانی داشته بود، یادآور میشود، از قبیل تسخیر باد برای سلیمان، و تسخیر پرنده و کوه ها برای «داوود» که همراه با او به ذکر و تسبیح می‌پرداختند.

سوره سبأ بعضی از شبهات مشرکین را پیرامون رسالت خاتم پیامبران بررسی و آنها را با دلایل قاطع و برهان کوبنده رد و تکذیب کرده است، همان طور که بر وجود و یگانگی خدا دلایل و براهین کافی آورده است.

همچنان سوره سبأ با دعوت مشرکین به ایمان به خدای یگانه که تدبیر امور تمام خلایق را در دست دارد خاتمه یافته است.

ترجمه و تفسیر سوره «سبأ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ
الْخَبِيرُ ﴿١﴾**

ستایش و سپاس مخصوص خداست که هر آنچه در آسمانها و زمین است همه ملک اوست و در عالم آخرت نیز شکر و سپاس مخصوص خداست (زیرا نعمت های دنیا و آخرت همه عطای اوست) و او حکیم و آگاه است. (۱)

تفسیر:

«وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ»: و هم اوست که در کارش حکیم و به خلقش آگاه است و در هیچ یک از اعمالش ایراد و اعتراضی بر او وارد نمی شود. او در گفتار و کردارش با حکمت و به امر و آفرینش خود آگاه است.

باید گفت که این آیه متبرکه مالکیت مطلق و بی قید و شرط پروردگار با عظمت را بیان میکند. قابل یا دهانی است که: مالکیت الهی، هم گسترده است، هم حکیمانه و هم آگاهانه. «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ» و آیه بعد علم مطلق الهی را «يَعْلَمُ مَا يَلُجُ فِي الْأَرْضِ»، تا در آیه سوم به منکران معاد (روز بازگشت - قیامت) بگوید: ما می توانیم قیامت را برای کیفر و پاداش بر قرار کنیم.

امام فخر رازی میفرماید: علمی که به عمل متصل باشد حکمت است و به کسی که عواقب و اسرار امور را بداند، خبیر گویند. «تفسیر کبیر فخر رازی».

«وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ»: باید گفت که: هستند در دنیا اشخاص و افرادی که: غیر از الله تعالی مورد تقدیر و ستایش قرار می گیرند ولی به یاد داشته باشند که در آخرت تمام تمجید و ستایش مخصوصاً الله تعالی با عظمت است و جز او هیچ کس آن را شایسته نیست؛ زیرا فقط الله تعالی است که به اهل دنیا و آخرت نعمت و فضل عطا می کند.

«لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ»: اشاره به این است که بندگان در برابر تفضل و الطافی که در آخرت بدی شان خواهد فرمود، او را خواهند ستود (ملاحظه شود سوره های: یونس: 10، فاطر: 34، زمر: 74). (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن، دکتر مصطفی خرمدل).

«الْحَكِيمُ»: کلمه حکیم دو معنی دارد: یکی اینکه: دارای حکمت، که نتیجه به هیچ مسئله ای امر نداده و شیء را خلق نمی کند، و مسئله ای را نهی نمی کند، مگر از روی حکمت، و دیگر آنکه به معنای حاکم است، که به هر امری که اراده کند حکم می دهد و کسی را یارای باز جویی و مواخذه او نیست.

و حکمت خداوند بر دو نوع است: حکمت شرعی و حکمت کونیه. محل و مکان حکمت شرعی، همان شرع است که عبارت از اموری هستند که پیامبران توسط وحی خداوند متعال دریافت داشته و ابلاغ نموده اند که در نهایت دقت و ظرافت آمده اند. و حکمت کونیه محلش کون (هستی) و یامخلوقات خداوند متعال می باشند. در نتیجه هر آن چیزی را که خداوند متعال خلق نموده است از روی نهایت دقت و مصلحت بوده است.

حکمت عبارت است از قرار دادن اشیاء در موضع شایسته اش، که از روی دقت و ظرافت صورت می گیرد، و الله متعال متصف به کمال حکمت است، و دلیل متصف بودن خداوند

متعال به حکمت، این قول او است: «وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (سوره تحریم 2). یعنی: و او دارای علم و دارای حکمت است.

به بیانی دیگر حکمت خداوند، بر دو نوع است:

نوع اول: حکمت در آفرینش؛ خداوند، آفریدگان را به حق آفریده و منظورش، از آفرینش مخلوقات حق بوده است؛ بدین ترتیب تمام آفریده ها را به بهترین نظم آفریده و ترتیبی کامل به آنها داده است و هر مخلوقی را بگونه ای که شایسته آن میباشد، آفریده و بلکه به هر جزئی از اجزای مخلوقات و به هر عضوی از اعضای حیوانات خلقت و شکل مناسب آن را داده است. بگونه ای که هیچ کمبود و نقصی، در آفرینش او مشاهده نمیشود. چنانچه اگر همه مخلوقات از اول تا آخر جمع شوند و عقل های خود را بکار بندند تا آفرینشی همانند آفرینش خدا پیشنهاد کنند، نخواهند توانست؛ آنان، به هیچ عنوان توانایی چنین کاری را ندارند. چراکه اگر عقلا و فرزنانگان، بتوانند بسیاری از حکمت های او را دریابند و به بخشی از استواری و نظم هستی پی ببرند، همین، برای آنها کمال است. کافی است انسان به چهره و جابجا شدن اعضای بدن انسان در جای های موجود آن، وجود بینی بالای دهن و چشم بالای بینی و دهن و دریک استقامت و جهت. وجود استقامت و جایگاه دست و پاء و روی دریک استقامت و در محل معقول مناسب و... همه و همه کمال خلقت و قدرت الهی را نشان میدهد.

نوع دوم: حکمت خداوند متعال در شرع و فرمان او؛ خداوند، قوانین را وضع نموده و کتابها را نازل فرموده و پیامبران را فرستاده تا بندگان، خدا را بشناسند و او را بپرستند. پرستش و ستایش خداوند متعال، بزرگترین سعادت و مایه آرامش و سرور دلها و ارواح است؛ همانطور که تنها عامل دستیابی انسان به سعادت ابدی و نعمت پایدار میباشد. از سوی دیگر دین و شریعت، هر خوبی و خیری را در بردارد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه که (1 الی 9) درمورد موضوعاتی از جمله در باره قدرت و علم الله متعال، انکار روز قیامت و سزای انکار کنندگان، اثبات دوباره زنده شدن بعد از مرگ، به بحث گرفته میشود.

يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ﴿٢﴾

می داند که چه چیزی در زمین فرو میرود، و چه چیزی از آن برون می آید، و چه چیزی از آسمان فرود می آید، و چه چیزی به آن فرا می رود، و او مهربان آمرزگار است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَلْجُ»: از مصدر ولوج به معنی ورود. (سوره: أعراف / 40). «يَعْرُجُ»: صعود می کند. «فِيهَا»: به سوی آن.

تفسیر:

در آیه مبارکه با زیبایی خاصی بیان شده که الله تعالی به احوال مخلوقاتی چون آب و خزندگان که در زمین داخل میشوند و به احوال موجوداتی مانند آب، معدنیات و نباتات که از آن بیرون میشوند داناست. به آنچه از آسمان فرود می آید (مانند فرشتگان، کتاب ها، و باران ها) و به چیزهایی که به آسمان ها بالا میرود (مانند فرشتگان و اعمال بندگان آگاه است).

«وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ»: نسبت به بندگانش مهربان است و از گناه توبه‌کاران صرف نظر می‌کند با گناهکاران در مجازات شتاب نمی‌کند و به گناهان کسی که به سوییش باز گردد و عفویش را خواستار شود بسیار آمرزنده است.

یادداشت :

در قرآن عظیم الشان بصورت کل، چهل و نه بار کلمه‌ی «غفور» و «رحیم» با هم بیان شده که در تمام موارد اول کلمه «غفور» آمده سپس کلمه «رحیم» مگر در این آیه مبارکه؛ شاید به خاطر آن که در همه‌ی موارد نظر به عملکرد انسان‌هاست که باید اول بخشیده شوند و سپس رحمت الهی را دریافت کنند، ولی در این آیه، اصل توجه به علم و لطف و رحمت الهی است و مغفرت نسبت به عملکرد انسان به طور ضمنی در کلمه «يَعْرِجُ» مطرح گردیده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۳)

و کافران گفتند: قیامت بر ما نخواهد آمد. بگو: آری، سوگند به پروردگارم که دانای غیب است، به یقین به سراغتان خواهد آمد؛ در آسمان‌ها و زمین هم و زن از او پنهان نمی‌ماند، و نه کوچک تر از آن و نه بزرگتر از آن هست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است.

(۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كِتَابٍ مُّبِينٍ»: لوح محفوظ . علم الله . جهان پهناور هستی .

تفسیر:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ»: مشرکین همیشه استدلال می‌آوردند که: قیامت و حشر و نشری در کار نیست. طوری که شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی: در تفسیر بیضاوی مینویسد که: آنان (مشرکان و کفار) از آمدن قیامت انکار داشتند، و دیر آمدن آن را مورد استهزاء قرار داده‌اند. (تفسیر بیضاوی ۱۲۲/۲).

«قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ»: ای محمد(ص)! به آنها بگو: قسم به خدای بزرگ، قیامت می‌آید و شما زنده می‌شوید و حتماً تحقق می‌یابد.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیه یکی از سه آیه‌ای است که چهار می‌ندارند و خداوند متعال در همه آن‌ها به پیامبرش دستور داده است تا به پروردگار عظیم خود بر وقوع معاد قسم بخورد. آیه‌ی دوم در سوره یونس است: «قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ» و آیه‌ی سوم در سوره‌ی تغابن است: «قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ» (مختصر ابن کثیر ۱۲۱/۳).

مفسران می‌گویند: «تأکید قسم بر این وصف، از قوت حال مقسم علیه که همانا وقوع قیامت است خبر می‌دهد».

«عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»: به آنچه از دید نماند و از انظار ناپدید است آگاه می‌باشد و هیچ چیزی هر چند که به اندازه‌ی و زن یک ذره باشد، در عالم‌اعلی و سفلی از او پنهان نمی‌شود.

عالم الغیب (دانا بر غیب)، صفت پروردگار است که به او قسم خورده شد، و از تمام صفات خداوند متعال در اینجا صفت عالم بودن به غیب و عالم محیط را شاید به خاطر اختصاص داده است که بحث در باره منکرین قیامت است و بزرگترین انکار قیامت برای منکرین،

این بود که هر گاه مردمان بمیرند و خاک بشوند ذرات آن خاک هم در جهان بخش گردد، پس جمع آوری همه ذرات پراکنده در گُل جهان سپس تفکیک آن ذرات هر انسانی از انسان دیگر، و الحاق آنها بوجود خود او، چگونه ممکن است و ناممکن قرار دادن آن مبنی بر این بود که آنها علم و قدرت خدا را بر علم و قدرت خویش مقایسه کرده بودند. حق تعالی فرمود: علم خداوندی بر کل جهان چنان محیط که هر آنچه را که در آسمان ها و زمین باشد، همه را می داند، و نیز می داند که آنها کجا و در چه وضعی هستند، کوچکترین ذره ای از مخلوقات، خارج از علم حضرتش نیست، و این علم محیط مخصوص حق تعالی است، و هیچ مخلوقی چه فرشته باشد یا پیغمبر، امکان ندارد چنین محیطی داشته باشد که از آن ذره ای خارج نگردد، پس آن ذاتی که دارای چنین علم محیطی باشد تفکیک ذرات انسان از کل جهان و جمع کردن آنها و ترکیب دوباره ی جسم آنها چه مشکلی دارد!

«وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ»: نه از ذره کوچکتر و نه از آن بزرگتر موجودی نیست، «إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»: مگر این که خدا از آن آگاه است و در لوح محفوظ ثبت است. منظور این است وقتی یک ذره در عالم از نظر خدا مخفی نمی ماند، پس چگونه انسان و احوال انسان از او پنهان می ماند؟ بنابر این هر چند استخوان ها پوسیده و متلاشی شوند، الله می داند به کجا رفته و پراکنده گشته اند، سپس در روز قیامت آنها را اعاده کرده و باز می آورد.

«كِتَابٍ مُّبِينٍ»: لوح محفوظ. علم خدا که هر چیز در آن مطابق علم خدا (ج) ثبت است.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾

تا بدین سان کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، پاداش دهد، اینانند که بر ایشان آمرزش و روزی گرامی مقرر است. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رزق کریم» عبارت از رزقی است که با وسعت و کرامت و عزت همراه باشد، نه با منت و ترحم.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: جز ایمان و عمل صالح، راهی برای دریافت پاداش نیست. «آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ».

باید گفت: آمدن قیامت از آن سبب ضرور است که پاداش نیکی و بدی مردم داده شود و جمیع صفات حق تعالی کاملاً به ظوهر برسد.

ایمان و عمل صالح:

سعادت، مفهومی است با درجات و مراتب مختلف. ایمان و عمل صالح، اولین مرتبه سعادت است. آخرین درجه سعادت، رسیدن به الله متعال و ملاقات با اوست: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» (پس، هر که امید به لقای پروردگارش دارد، باید که کار شایسته انجام دهد.) (سوره کهف، آیه 110: «هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد.»).

سعادت:

«سعادت» از ریشه «سعد» و در لغت به معنای «خوشبختی»، «موفقیت» و «بهروزی و خوشحالی» است؛ اما در اصطلاح، خیر اضافی ست و به نسبت افراد، مختلف می گردد که کمال هر فردیست؛ بنابر این سعادت هر موجودی، در تمامیت و کمال ویژه اوست و

خیریست که برای فرد انسان هاست. پس سعادت درحقیقت، رسیدن هر شخصیت به کمال خویش با حرکت ارادی نفسانی.

ایمان :

«ایمان» از ریشه «أمن» و به معنای «آرامش جان» و «رهایی از هرگونه ترس و اندوه» گرفته شده است. خداوند میفرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبَسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ» (آنان که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به ستم نیالوده‌اند، آرامش و امنیت برای شان است و آنان هدایت یافتگان‌اند.) (سوره انعام، آیه 82)

در تعریف اصطلاحی ایمان چنین آمده است: ایمان، باور یقینی و قطعیست که با اعتراف و پذیرش دل همراه بوده و عمل، انسان را به آن رهنمون میسازد (یعنی عمل، باور قلبی و ایمان را افزایش می دهد)

عمل صالح :

«عمل»، کاریست که با آگاهی، اندیشه و با قصد و نیت انجام شود و در معنی، خاص‌تر از فعل است. «صالح» از ریشه «صلح» و نقطه مقابل «فساد و تباهی» است که بیشترین کاربرد آن، در بیان ارزش افعال و اعمال است. این واژه در قرآن، گاهی در مقابل فساد و گاهی در برابر زشتی و بدی آمده است. عمل صالح از نظر اصطلاحی، کاریست شایسته که با آگاهی، قصد و از روی ایمان انجام شود.

رابطه ایمان و عمل صالح:

هنگامی که اصطلاح «عمل صالح» در قرآن برای توصیف فعلی استفاده میشود، اغلب کنار ایمان به کار میرود و نشانگر این است که ارتباط تنگاتنگی بین آنها وجود دارد؛ طوری که هرجا ایمان باشد، در پی آن عمل صالح نیز خواهد بود. این وابستگی، به اندازه‌ایست که ما ایمان را با عمل صالح یا عمل صالح را با ایمان می شناسیم.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رَجْزِ أَلِيمٍ ﴿٥﴾

و کسانی که در [انکار و تکذیب] آیات ما کوشیدند، به گمان اینکه [میتوانند] ما را عاجز کنند [تا از دسترس قدرت ما بیرون روند] برای آنان عذابی دردناک از سخت ترین عذاب هاست. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

دشمنانی که مقدّسات الهی را هدف قرار می‌دهند، «آیاتنا» و هدفشان به عجز کشاندن و شکست اهداف الهی است؛ الله سبحان و تعالی نیز آنان را عذاب می‌دهد، عذابش از رجز است و عذابی دردناک است.

تفسیر:

باتأسف باید گفت که: بغاوت و شرارت انسان در بسیاری از حالات به مرحله ای میرسد که: می‌خواهد آیات الهی را خنثی و مانع کارائی و تأثیر آن در جوامع گردد.

در آیه مبارکه خطاب به آن‌عه اشخاصی که در محاربه با پروردگار با عظمت و رسولش سعی و کوشش را پی ریزی میکنند، و در کوشش دارند تا مردم را از راه الله باز دارند، و در این اهداف خویش پلان های را طرح ریزی میکنند، و هدف ستیزه با حق تعالی و غلبه بر شریعتش را دارند، مطمئن باشند که چنین اشخاصی به دشوارترین عذاب و هولناکترین مجازات در روز قیامت گرفتار می شوند.

اینان فراموش کرده اند: که نزول وحی، از شئون ربوبیت الله سبحان و تعالی است. و میزان حق، وحی و قرآن است و راه انبیا راه عزت و شرف است و راه الهی شکست ناپذیر و سعی مخالفان بیهوده است. وان شا الله به رسوای و خزلان در نیا و آخرت مواجه می شوند.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٦﴾

و کسانی که معرفت و دانش به آنان عطا شده، می دانند که آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است، و این که به سوی راه ذات غالب و دارای صفات کمال و ستوده راهنمایی می کند. (٦)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الَّذِي»: آنچه. مراد قرآن است. «هُوَ الْحَقُّ»: مراد این است که قرآن عین حقیقت است و هماهنگ با قوانین آفرینش و واقعیت های عالم هستی و جهان انسانیت است. «الْحَقُّ»: مفعول دوم فعل (یري) است و مفعول اول آن (الَّذِي) است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر:

ابن کثیر در معنای آیه مبارکه مینویسد: «چون مؤمنان صحنه رستاخیز را مشاهده میکنند، آن رابه عین الیقین می بینند، بعد از آن که در دنیا به علم الیقین راجع به آن علم حاصل کرده اند و این یکی دیگر از حکمت های وقوع قیامت است».

همچنان مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: قیامت از آن رو برپا شدنی است که یقین کنندگان را عین الیقین حاصل گردد و به چشم خود ببینند که همه خبرهای قرآن صحیح و درست است و بدون شک و شبهه تنها قرآن کریم کتابی است که برای رسیدن انسان به خدای غالب و حمید راه صحیح می نماید - بعضی مفسرین از «وَيَرَى الَّذِينَ» این مطب گرفته اند که اهل علمی که بر خلاف «والذین سعوافی آیاتنا عاجزین» می باشند (خواه مسلمان باشند خواه اهل کتاب) آنها میدانند و به چشم سر می بینند که بیان قرآن کریم در باره قیامت و غیره به کلی صحیح است و انسان را براه درستی می برد که منظور از آن رسیدن به حضرت الهی (ج) است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿٧﴾

و کافران گفتند: [ای مردم!] آیا شما را بر مردی راهنمایی کنیم که به شما خبر میدهد: چون کاملاً پراکنده شدید (پس از آن) به آفرینش جدید آفریده میشوید؟ (٧)

تفسیر:

کافران که از وقوع قیامت انکار داشتند و وقوع انرا دور می شمردند، به منظور استهزا و تمسخر به پیامبر صلی الله علیه وسلم، برای در بین خود به همدیگر گفتند: آیا شما را به مردی دلالت نکنیم که خبر میدهد و میگوید: آنگاه که بمیرید و زمین بدن های شما را بخورد، باز دوباره به زندگی تازه ای بر میگردید و از قبرهای خود برانگیخته می شوید؟ «إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ» که چون در قبر پوسیده و کاملاً متلاشی شدید و اجسادتان در زمین

پراکنده شد و به هر طرف پخش گشتید، به طوری که به صورت خاک در آمدید. «إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» بعد از فرسوده و پراکنده شدن به صورت مخلوقی جدید خلق خواهید شد؟ مفسر ابو حیان میفرماید: گویندگان این سخن کفار قریش بودند و آن را به طریق تعجب و ریشخند میگفتند، مانند این که یک نفر میخواهد در دیگری شگفتی ایجاد کند و میگوید: میخواهی داستانی عجیب برایت بگویم؟ و چون زنده شدن در نظر آنها محال بود، هر کس که از وقوع آن صحبت میکرد از او تعجب میکردند و او را آدمی ناشناخته و بی نام و نشان میدانستند: «هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ» با اینکه نامش از هر نامی دیگر در قریش مشهورتر بود، به منظور استهزاء او را «مردی» خوانده‌اند. (البحر المحيط ۲۵۰/۷).

باید گفت که: کفار، بر ضدّ دین و مقدّسات و مقدّسات دینی تبلیغ سوء میکنند. ولی جز تحقیر و تمسخر، هیچ برهانی برای ارایه منطق و گفتار خویش ندارد، آنان شخصیت ها و مقدّسات دینی را تحقیر می کنند، و بدین وسیله میخواهند، زمینه دور شدن مردم از دین را فراهم نمایند.

أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ﴿٨﴾

آیا بر الله دروغ بسته است، یا [به خیال آنان] جنونی دارد؟ [هیچ کدام] بلکه کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند در عذاب و گمراهی دور از حق هستند. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَفْتَرَى»: در اصل چنین است: «أَفْتَرَى»؟ همزه وصل حذف شده و همزه استفهام به حال خود مانده است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

تفسیر:

در این آیه مبارکه ملاحظه میشود که: مشرکان ادّعا کردند: پیامبر صلی الله علیه وسلم بر خداوند متعال دروغ بر بسته و ادعا کرده که او تعالی وی را فرستاده است. از این رو به گمان آنان ادعایش امری دور از حقیقت است، بلکه او دیوانه‌ای است که نمیداند چه میگوید. حقیقت این است که کافران در سخن خویش دروغ گفته‌اند و پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب پروردگارش فرستاده شده است. اینان با چنین حرفی به زنده شدن بعد از مرگ تکذیب می‌کنند، از آخرت انکار می‌ورزند، از راهیابی به دوران و به راه هدایت و صواب توفیق نمی‌یابند. در نتیجه به عذاب دایمی و جاودانی در آتش دوزخ گرفتار خواهند شد.

با تمام صراحت باید گفت که: بی‌ایمانی به روز آخرت، نوعی از عذاب است، هم در دنیا و هم در آخرت. و شخصیکه بر پایی قیامت را نپذیرد، هیچ راهی برای نجاتش وجود ندارد.

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَشَأَ نَحْسِفَ بِهِمُ الْأَرْضِ أَوْ نَسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴿٩﴾

آیا آسمان و زمینی را که پیش روی و پشت ایشان است ندیدند؟، اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می‌بریم یا پاره‌هایی از آسمان را بر آنان بیندازیم، بی‌گمان در این امر دلیل و نشانه‌ای است برای هر بنده‌ای که بخواهد خالصانه به سوی الله رجوع کند. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»: هدف از آنهمه چیزهائی است که پیش روی انسان است و رو بدان‌ها دارد. یا مراد زمین است که در زیر پای انسان است.

«مَا خَلَّفَهُمْ»: هدف از آنهمه چیزهائی است که پشت سر انسان است و رو بدان‌ها ندارد. یا مراد آسمان است که بالای سر او قرار دارد. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

تفسیر:

«مُنِيبٌ»: کسی که با توبه خالصانه به درگاه الله تعالی بر می‌گردد. بازگردنده. آیه کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی نشانه‌های قدرت الهی را در آفرینش و اعاده آن می‌بیند که به وصف انابت، یعنی بازگشت دائمی فروتنانه مطیعانه به سوی الله تعالی، موصوف باشد.

یادداشت:

در آیه متبرکه که فرموده است که: «اگر بخواهیم در زمین فرویشان می‌بریم» اشاره به داستان و قصه ی قارون و جمله ی «یا پاره سنگهایی از آسمان بر سرشان می‌افکنیم» اشاره به قصه ی اصحاب ایکه را میکند.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی مطالبی را درباره بندگان پاکدل و توبه کار مطالعه نمودیم اینک در آیات متبرکه (10 الی 14) درباره از بندگان پاکدل و توبه کار بحث بعمل آمده است. بطور مثال در این آیات متبرکه از توبه کاران مانند: دَاوُدَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بحث میکند، و با زیبایی خاصی توضیح و بیان میدارد که؛ دَاوُدَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ پادشاهی، لشکر و سپاه، کتاب زبور و صدای خوش و نیکو داشت. کوهها، پرندگان هکذا هم در باد و تسبیح الله با او همنوا و هم آواز بودند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ ﴿١٠﴾

همانا به داود از جانب خود فضیلت بزرگی عطا کردیم، ای کوه‌ها! و ای پرندگان! با او هم‌آواز شوید. (١٠)

تفسیر:

«دَاوُدَ»: (داوود، داود، داود) یکی از پیغمبران بنی‌اسرائیل است که در فاصله سالهای 970 - 1033 قبل از میلاد زندگی میکرد. نام داوود علیه السلام در شانزده جای قرآن عظیم الشان تذکر رفته است که از آن جمله: در سوره‌های بقره، نساء، مائده، انعام، اسراء، انبیاء، نمل، سبأ و ص. نام برد.

«فَضْلًا»: فضیلت و نعمت بزرگ. مراد مواهبی همچون نبوت، زبور، تسخیر کوه ها و پرنده ها، نرم کردن آهن، و تعلیم زره سازی است. برتری (ملاحظه شود سوره: نمل آیات 15 و 16).

«دَاوُدَ»: علیه السلام از سبط (سلسله خانواده و آل) یهودای پسر یعقوب میباشد. خداوند متعال پیغمبری و پادشاهی را به وی بخشید و از خیر دنیا و آخرت بهره‌مند گردانید. هم پیغمبر بود، هم پادشاه. چنانکه حضرت سلیمان را نیز به وی ارزانی داشت.

قَتَادَةُ بنِ دِعَامَةَ سَدُوسِي بَصْرِي، از جمله تابعین و مفسر مشهور اسلام در تفسیر خویش میفرماید: آهن را برایش مسخر کرد، به طوری که احتیاج نداشت آن را در آتش گرم کند و با پتک آن را بکوبد، و در دستش مانند موم و خمیر بود.

رسالت و دعوت داوود علیه السلام:

زمانیکه داود علیه السلام به عمر چهل سالگی رسید الله تعالی همگام با امارت و پادشاهی

نبوت را نیز به وی بخشید و او را بحیث پیغمبر بر بنی اسرائیل فرستاد. زبور را بر وی نازل نمود که حاوی عبرتها و مواعظ و رقائق و انکار بود. خداوند حکمت و فصل الخطاب را نیز به وی ارزانی داشت.

داؤود علیه السلام در شاعری تلاوت و قرائت آواز بی نهایت زیبایی داشت که در وقت خود سر زبانها بود. کسی که دارای صوت حسن بود می گفتند: گویی یکی از مزامیر داؤود به وی ارزانی شده است.

روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم به صدای ابو موسی اشعری گوش فرا داد که قرآن می خواند (او دارای صدای بسیار زیبا بود). رسول الله توقف کرد و به قرائت زیبایی او گوش می داد تحت تاثیر جاذبه های صدای دلنشین و تلاوت زیباییش واقع شد و خطاب به او فرمود: یکی از مزامیرهای آل داؤود به تو ارزانی شده است. فرمود: ای رسول الله به تلاوت من گوش می دادی؟ اگر می دانستم تو بدان گوش فرا داده ای آن را زیباتر تلاوت می کردم.

مزامیر آل داؤود:

مزامیر یعنی (زبور داؤود) یکی از بخش های تنخ (مجموعه کتاب مقدس یهودیان است که به زبان عبری تحریر گردیده است که به عنوان عهد عتیق در کتاب مقدس مسیحیان جای گرفته است تنخ یا تناخ شامل سه بخش میباشد) مزامیر به صورت شعر بی وزن به زبان عبری نگاشته شده است.

قسمت هایی از مزامیر به همراه برخی از متون دیگر نماز های سه گانه یهودیان را تشکیل میدهند. همچنین خواندن تهلیلیم (مزامیر داود علیه سلام) را به مناسبت های گوناگون نیز انجام می دهند. در این کتاب نام بسیاری از آلات موسیقی قدیمی مانند دف، کینور و غیره ذکر شده است و در بخش هایی از آن بر اهمیت موسیقی و رقص برای ستایش پروردگار تأکید شده است. سرایش تعدادی زیادی از این اشعار به داؤود، پادشاه اسرائیل، منسوب است اما محققان این ادعا رد می کنند. از 150 مزمور فقط سی و چهارتای آن عنوان ندارند که به آن ها مزامیر یتیم گفته می شود.

زمانی که داؤود علیه السلام زبور را تلاوت میکرد پرندگان از پرواز می ایستادند و همگام با او بر شاخه های درختان به تسبیح و ترجیع می پرداختند و کوه ها نیز در شامگاهان و بامدادان با وی تردد انکار می کردند.

زبور را بالحن و صدایی تلاوت میکرد که جن و انسان ها و پرندگان بر صدایش اعتکاف می کردند، تا جایی که یکی از آن ها بر اثر گرسنگی هلاک می شد. او همواره به تسبیح و تحمید خداوند متعال می پرداخت و کوه ها و پرندگان نیز با وی هم آواز می شدند.

همزمان با این صدای دلنشین زبور را با سرعت و تدبر و ترنم و تفنن همگام با خشوع قرائت می کرد. در حدیث شریف آمده است: «تلاوت زبور بر داود سهل و آسان گشته بود به اسب هایش دستور می داد بی حرکت و تکان می ایستادند تا زین را بر پشت آن ها سوار کند و قبل از اینکه اسبان را زین کند به قرائت قرآن (زبور) می پرداخت و روزی خود را تنها از دست رنج خود می خورد. (رواه البخاری و أحمد).

داؤود همزمان با این عظمت و ملک و جاه، بسیار به عبادت خداوند متعال می پرداخت. شبها شب زنده داری می کرد و روزها را روزه داری و بسیاری از اوقات خود را در سجده و مصلا بسر می برد در انجام عبادت و طاعت و اعمال صالحه سرآمد و کم نظیر

بود. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿١٧﴾» (سوره ص آیه: 17) و بنده ما، داوود توانمند را یاد کن. بی گمان او رو به [سوی الله] داشت. ابن عباس (رض) میفرماید: «الأيدي»: یعنی توان و قوت در طاعت و عبادت. در حدیث آمده است: محبوبترین نوع نماز نزد خداوند نماز داوود است و محبوبترین نوع روزه‌ها روزهی داوود بود. بعضی اوقات نصف شب می‌خوابید و ثلث آن بیدار میماند و سومی آن میخوابید و یک روز در میان روزه می‌گرفت.

أَنْ اِعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١﴾
[و به او گفتیم] که زره های کامل و پهن بساز، و در بافتن حلقه های {آن} را متناسب و هماهنگ اندازه گیری کن. و کار شایسته کنی که البته من به آنچه می‌کنید بینا هستم. (۱۱)

تفسیر:

پروردگار با عظمت به حضرت داود علیه السلام هدایت فرمود که: پیراهن های جنگی فراخ و محکمی بسازد و میخ هایش را متناسب با شکاف های آن آماده نماید؛ یعنی حلقه هایش تنگ و میخ هایش ضعیف نباشد که صاحبش را نگهداری نکند و نیز حلقه ها را نسازد که شخص را گرانبار سازد.

«أَنْ اِعْمَلْ سَابِغَاتٍ» از آن زره کامل و فراخ بساز که انسان را از شر و گزند جنگ مصون بدارد.

مفسران گفته‌اند: داوود علیه السلام آهن را در دست می‌گرفت و به مانند خمیر هر کاری را که میخواست با آن می‌کرد و در کمتر از یک روز زرهی به ارزش هزار درهم میساخت و هزینه‌ی خوراک را از آن تأمین می‌کرد و بقیه را صدقه می‌داد. (تفسیر قرطبی ۲۶۶/۱۴).

«سابغات» صفت موصوفی محذوف است؛ یعنی «دروعا سابغات»، که عبارت است از زره کاملی که تمام بدن را می‌پوشاند و حتی اضافه می‌آید و بر زمین کشیده می‌شود.

باید یاد آور شد که: داوود علیه السلام اولین سازنده زره در دنیاست. «وَوَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ» در بافتن زره اندازه را در نظر بگیر طوری که حلقه‌های آن با هم متناسب باشند.

«سَرْدٍ»: بافته های زره است. گفته می‌شود: السرد و الزرد: و هر دو به معنای بافتن حلقه های زره است. یعنی: زره را نه آنچنان کوچک و نازک بساز که سست و شکننده بوده و در برابر ضربات دشمن استحکام دفاعی نداشته باشد و نه آن‌ها را چنان بزرگ و ضخیم بساز که بر پوشنده خود سنگینی کند.

مفسر صاوی در «حاشیة الصاوي علی تفسیر الجلالین» مینویسد: یعنی هر حلقه را با حلقه‌ی کنارش مساوی قرار بده و آن را تنگ گردان تا طوری محکم شود که تیر از لابلای آن نفوذ نکند و در ضمن گرانگ هم نشود، و همه را یکسان بساز. (صاوی ۲۹۴/۳).

وفات حضرت داوود علیه السلام :

اهل کتاب گویند: داود 77 سال زندگی بسر برد بعد وفات کرد. اما ابن جریر طبری این قول را رد کرده و غلط پنداشته است. گفته است: صد سال زندگی بسر برده است، به دلیل مفاد این فرموده که امام احمد روایتش کرده است: «چون ذریه‌ی آدم از پشتش خارج گشتند، آدم در میان آن‌ها پیغمبرانی مشاهده کرد و در میان آن‌ها مردی چون گل زیبا بدید. فرمود:

خداوند این مرد کیست؟ خداوند فرمود: فرزند تو داوود است. آدم گفت: عمرش چقدر است؟ فرمود: شصت سال. گفت: پروردگارا بر عمر او بیفزا. فرمود: نمی‌شود.

مگر به شرط اینکه از عمر تو بردارم و بر عمر او بیفزایم. (آدم هزار سال عمر داشت) گفت: چهل سال از عمر من بردار و بر او بیفزا، چون عمر آدم تمام شد و اجالش به سر رسید ملک الموت به نزد او آمد که روحش را قبض کند.

آدم گفت: چهل سال از عمر من مانده است. آدم فراموش کرده بود که چهل سال آن را به داود بخشیده است. خداوند آن را برای آدم هزار سال و برای داود صد سال تکمیل کرد. داود چهل سال پادشاهی کرد. خداوند رحمت خود را به او ارزانی بدار. (کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف: شیخ علی صابونی).

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوْاحُها شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَظْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغْ مِنْهُم عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿١٢﴾

و برای سلیمان باد را [مسخرگردانیدیم]، که سیرصبحگاهان آن یکماهه راه و سیر شام گاهیش یکماهه راه بود، و برای او چشمه مس [گداخته و جوشان] را روان ساختیم، و از جنیان گروهی در نزد او و به اذن پروردگارش کار می‌کردند، و هر کدام از آنان که از فرمان ما سرپیچید، به او از عذاب [دوزخ] می‌چشانیم. (۱۲)

تفسیر:

خداوند متعال باد را تحت فرمان سلیمان علیهم السلام مسخر داشت، چنان‌که از اول روز تا نیمه‌اش مسافه یک ماه راه و از نیمه دوم روز تا هنگام شب، مسافه یک ماه راه دیگر را به اندازه‌ی مسافتی بود که یک عابر چابک در طول یک ماه آن را طی می‌کرد. مفسران گفته‌اند: الله تعالی باد را برای او مسخر کرد که در چند ساعت معدود مسافتی وسیع را طی می‌کرد، و او را از شهری به شهری دیگر منتقل می‌نمود، در نیمروز مسیر یک ماه را با او طی می‌کرد و تا آخر روز مسیر یک ماه او را بازمی‌آورد. پس در یک روز مسیر دو ماه را طی می‌کرد.

یعنی از صبح تا ظهر مسیر یک ماه و از ظهر تا عصر مسیر یک ماه دیگر را، در یک روز مسیر دو ماه راه می‌پیمود.

حسن بصری (رح) می‌فرماید: سلیمان صبح هنگام از دمشق حرکت می‌کرد در اصطخر نهار می‌کرد و از آنجا راهی کابل پایتخت امروزی افغانستان می‌شد.

فاصله‌ی میان دمشق تا اصطخر یک ماه و میان اصطخر و کابل یک ماه راه بود. ابن کثیر (رح) فرموده است: سلیمان علیهم السلام گلیم یا قالیچه‌ای داشت که ساختمان خیمه وسایل و اسبها و شترها و مردان و غیر این‌ها از حیوانات در آن قرار می‌گرفتند. چون قصد سفر می‌نمود باد آنرا حمل می‌کرد.

بصورت کل باید گفت: این امر اصلاً جای تعجب نیست و از قدرت خداوند بعید نمی‌باشد. چون انسان که هم اکنون بوسیله‌ی طیارات دورترین مسافت‌ها را در کمترین وقت طی می‌نماید و در فاصله چند ساعت از کشوری به کشوری دیگری می‌رود. خداوند متعال باد را برای سلیمان علیه سلام رام و مسخر کرده بود و او را به این سو و آن سو می‌برد و این یکی از معجزاتی است که به سلیمان اختصاص داشت.

شیخ عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبياء مسئله‌ی قالیچه را انکار کرده است. اما جایی برای این انکار وجود ندارد چون قدرت خداوند امور عجایب می‌سازد. ما به آنچه که

قرآن اثبات کرده، باد او را تا مسافت‌های بعید به این سو و آن سو می‌برده ایمان داریم. اما اینکه او را چگونه حمل می‌کرد، قصر او را حمل می‌کرد یا سوار بر اسب حمل می‌کرد، یا نشسته روی گلیم، علم این‌ها را حواله‌ی خداوند می‌نماییم و به مفاد آیه ایمان و اطمینان داریم که «وَلَسْلِيمُنَ الرَّيْحِ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بُرَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَٰلِمِينَ» (الأنبياء: آیه 81). (ما باد تند و سریع را فرمانبردار سلیمان کرده بودیم تا به فرمان او به سوی سرزمینی حرکت کند که پر خیر و برکتش شناخته بودیم و ما بر هر چیزی آگاه و دانا بوده و هستیم).

ما هم مثل شیخ معجزات و عجایب را اقرار می‌نماییم اما از اسراف و تبذیر در چگونگی آن‌ها خود داری می‌ورزیم، شاید آنچه باعث انکار شیخ شده صورت عجیب و غریبی باشد که اهل داستان سرایی آن را آفریده‌اند و بعضی از اهل تفسیر نیز در ذکر اوصاف قالیچه بر آن تکیه و اعتماد نموده‌اند. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف: شیخ علی صابونی).

«وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ»: همچنان پروردگار باعظمت مسّ را در دست وی ذوب نمود، طوریکه مانند آب سیلان می‌کرد و هرگونه که میخواست در آن تصرف مینمود و از آن هر چه دوست داشت می‌ساخت.

مفسران گفته‌اند: جاری کردن مس برای سلیمان همان طور که آهن را برای داوود نرم کرد، دلیلی جلی و معجزه‌ای آشکار بود.

به همین ترتیب الله تعالی جتیان را تحت تسخیر سلیمان علیه السلام در آورد، تعدادی از آنان در پیشگاهش به اذن و اراده او تعالی رام و فرمانبردار کار میکردند و هر کدام که از امر خدا سر پیچی می‌کرد و از امر سلیمان اطاعت نمیکرد، پروردگار سبحان او را به عذاب آتش برافروخته دوزخ وصل می‌گردانید.

مزایا و امتیازات داوود علیه السلام:

- 1 - تسخیر کوه‌ها با او که صبحگاهان و شامگاهان با او به تسبیح برمیخاستند. «إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ» (18) [ص: 18]. (ما کوه‌ها را با او هم‌اوا کردیم شامگاهان و بامدادان به تسبیح و تقدیس می‌پرداختند).
- 2 - هم آواز شدن پرندگان با او زمانی که زبور را تلاوت مینمود. «وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلًّا لَهُ أَوَّابٌ» (19) [ص: 19].
- 3 - یادگیری زبان پرندگان. «عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» [النمل: 16].
- 4 - نرم شدن آهن در دستان او چون خمیر. «وَأَلَّنَّا لَهُ الْحَدِيدَ» (10) [سبأ: 10].
- 5 - یاد دادن ساختن ادوات زرهی به او از سوی خداوند جهت رفع خطر جنگ. «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِنُحَصِّنْكُمْ مِّنْ بِأْسِكُمْ» [الأنبياء: 80]. (و بدو ساختن زره را آموختیم تا شما را در جنگ‌ها حفظ کند).
- 6 - خداوند پادشاهی او را قوت بخشید تا آنجا که بر دشمنان غالب گشت و در میان قومش از هیبت خاصی برخوردار بود. «وَوَشَدَدْنَا مُلْكَهُ» [ص: 20].
- 7 - خداوند حکمت (نبوت) و فصل الخطاب (یعنی تمییز حق از باطل) را به وی بخشید «وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَلَ الْخُطَابِ» (20) [ص: 20]. (و قدرت داور قاطعانه و عادلانه‌اش ارزانی داشتیم). (غرض مزید معلومات مراجعه شود به کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف: شیخ علی صابونی).

خواننده محترم!

حضرت داوود علیه السلام قبل از اینکه وفات نماید، وصیت کرد پادشاهی پس از مرگ او به پسرش سلیمان واگذار شود. چون داوود وفات کرد، سلیمان که 12 سال عمر داشت بجای پدر جانشین وی شد.

ابن اثیر در الکامل روایت می‌کند: سلیمان به هنگام جانشینی پدر تنها 13 سال عمر داشت. اما با اینکه کم سن و سال بود از استعداد و ذکاوت سرشار بهره‌مند بود و خداوند متعال در دوران بچگی حسن تدبیر و شمه‌ی سیاسی و حکمت و حسن قضا را به وی داده بود.

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانَ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اَعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ﴿١٣﴾

[گروه جن] هرچه سلیمان می‌خواست برایش می‌ساختند از قبیل قلعه‌ها و مجسمه‌ها و کاسه‌های بزرگی چون حوض‌ها و دیگ‌های ثابت (که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود، و به آنها گفتیم:) ای آل داود شکر (این همه نعمت را) بجا آورید، اما عده کمی از بندگان من شکرگذارند! (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَحَارِبٍ»: جمع محراب، معبد‌ها و پرستشگاه‌ها. قصر‌ها و کاخ‌ها. «تَمَاثِيلَ»: جمع تمثال، مجسمه‌ها و تندیس‌ها. «جِفَانَ»: جمع جَفَنَة، ظرف‌های غذا خوری. «الْجَوَابِ»: اصل آن (الجوابی) است و جمع جَابِيَّة، حوض‌ها.

«جِفَانَ كَالْجَوَابِ»: مراد ظرف‌های غذا خوری همچون حوض است. از قبیل: مجمعه‌ها و سینی‌های بزرگ. «قُدُورٍ»: جمع قِدْر، دیگ‌ها. «رَاسِيَاتٍ»: جمع رَاسِيَّة، ثابت و پا برجا. مراد از (قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ) دیگ‌هایی است که به سبب بزرگی و سنگینی آنها را از جا شور داده نتواند و بالا و پائین نبرند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرم‌دل).

سلسله نسب سلیمان علیه السلام:

سلیمان علیه السلام پسر داوود پسر ایشا بن عوید... از سبط (یهودا بن یعقوب) است. نسبش به ابراهیم خلیل علیه السلام منتهی می‌شود. اهل کتاب نسب عظیمی برای وی نقل می‌کنند و می‌گویند: او دارای حکمتی عظیم بوده است. لذا او را سلیمان حکیم مینامند و هرگز او را ملقب به لقب نبوت نمی‌گردانند. (ملاحظه شود: قصص الأنبياء للنجار صفحه 318).

چرا سلیمان علیه السلام از جنیان می‌خواست برای او مجسمه بسازند؟

قبل از همه باید یاد آور شد که: ساخت مجسمه و نقاشی در شرع اسلام حرام است و این بدین معنا نیست که در تمامی شریعت‌های قبل از اسلام نیز حرام بوده باشد. این مقوله مربوط است به حجیت «شرع من قبلنا» که ما بین علما اختلاف است که آیا شرع قبل اسلام حجت است یا خیر؟

اما برای اینکه موضوع را بهتر بررسی کنیم بهتر است تفسیر آیه‌ی مذکور را در کتب تفاسیر جستجو نماییم:

الله تعالی می‌فرماید: «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانَ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ» (سورة سبا 13) یعنی: «می‌ساختند» آن جنیان «برای او (سلیمان) هرچه می‌خواست: از قلعه‌ها» محاریب: ساختمان‌های بلند و قصرهای رفیع است. به قولی: مراد از محاریب در اینجا، مساجد است. «و تمثال‌ها» تماثیل: هر چیزی است که به صورت مجسم نقش و نگار شده باشد، چه از مس باشد، چه از شیشه، چه از سنگ رخام و غیره.

به قولی: این تمثیلهای و تصاویر عبارت از تصاویر پیامبران، فرشتگان، علما و صالحان بود. گفته شده که: صورت نگاری در شریعت سلیمان علیه السلام مباح بود ولی طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، در شریعت پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه وسلم منسوخ گردید.

در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس عذاباً يوم القيامة المصرون: سخت ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت، صورت نگاران اند».

ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» شرح «بخاری»، آرای علما در برداشتن تصاویر دارای جسم، یا دارای سایه را از موجودات ذی روح مانند انسان و حیوان نقل کرده آنگاه در جمع بندی این آراء میگوید: «ساختن مجسمه بجز اسباب بازی کودکان به اجماع علما حرام است. اما در تصویر نگاری بر روی پارچه، چهار قول است و صحیح ترین آنها این است که: اگر تصویر تمام اندام بود، حرام است ولی اگر سر آن قطع شده بود، یا اجزا و اعضای آن به طور پراکنده به تصویر کشیده شده بود، جایز است».

جمهور علما از صحابه تابعین و ائمه مذاهب به کارگرفتن تصاویر را چنانچه در زیر پا قرار داشت و بر آن پا نهاده می شد، یا به خواری و اهانت استعمال میشد مانند تصاویر پشتی ها و بالشت ها جایز شمرده اند...

«و» نیز جنیان برای سلیمان علیه السلام «کاسه های بزرگ حوض مانند» میساختند که در بزرگی خود به مانند آب شخور شتران بود به طوری که جمعی بزرگ بر یک کاسه گرد آمده و همه از آن می خوردند.

جوابی: حوض هایی است که شتران را در آنها آب می دهند. «و» نیز جنیان برای سلیمان علیه السلام «دیگ های ثابت در جاهای خود» می ساختند که از بس بزرگ بود، نه به نیروی انسانی حمل می شد و نه حرکت داده می شد.

حال با توجه به آیه ی فوق متوجه می شویم که قطعاً درست کردن مجسمه در شریعت سلیمان علیه السلام جایز بوده و اگر در ساخت آن مجسمه ها برای سلیمان علیه السلام شری می بود قطعاً الله تعالی چنین اراده نمی کند که شر از جانب پیامبرش منتشر گردد. والله أعلم.

حقیقت شکر:

اعتراف به نعمت منعم و به کارگیری نعمت در طاعت حق تعالی است، چنان که کفران و ناسپاسی: عبارت از به کارگیری نعمت در معصیت می باشد.

ظاهر قرآن و سنت گویای آنند که شکر، محدود به سپاس و ثنای زبانی نیست بلکه عمل بدن نیز از مقتضیات شکر است لذا شکر با فعل؛ عمل اعضاء است و شکر با سخن؛ کار زبان.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «در حقیقت دوست داشته ترین نماز نزد خداوند متعال، نماز داوود است؛ او نصف شب را می خوابید و یک سوم آن را زنده دار بود «و به نماز و راز و نیاز میپرداخت» و باز یک ششم آن را میخوابید.

و دوست داشته ترین روزه نزد الله متعال، روزه داوود است، او یک روز را روزه می گرفت و روز دیگر را می خورد. و چون او با دشمن روبه رو می شد، از میدان معرکه فرار نمی کرد».

در حدیث شریف دیگری به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر منبر رفته و این آیه را تلاوت کردند آنگاه فرمودند: «سه خصلت است که به هر کس داده شد، قطعاً به او مانند آنچه که به خاندان داوود داده شده، عطا گردیده است. از آن حضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدیم که این سه خصلت چیست؟ فرمودند: «العدل فی الرضا والغضب، والقصد فی الفقر والغنی، وخشیة الله فی السر والعلانیة». «در پیش گرفتن عدالت در حال رضا و خشم، میانه روی در حال فقر و توانگری و ترس از خدا در نهان و آشکار».

آگاهی جنیان از کار بنائی و صنعت:

در قرآن عظیم الشان آمده است که: پروردگار با عظمت ما جنیانی را برای حضرت سلیمان مسخر گردانیده بود، لذا جن ها کارهای زیادی را برای حضرت سلیمان انجام داده اند که به نیروی عظیم و تیز هوشی و مهارت نیاز داشته‌اند: طوری که (در آیات 12 13) خواندیم: (و پروردگارش گروهی از جنیان را رام او کرده و در پیش او کار میکردند و اگر یکی از آنها از فرمان ما سر پیچی میکرد (و به دساتیر حضرت سلیمان علیه السلام گوش فرا میدادند، و در صورت سرپیچی مجازت می شدند) از آتش سوزان بدو می چشاندیم. آنان هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند، از قبیل: معابد بزرگی، مجسمه ها، ظرف های بزرگ غذا خوری همانند حوض ها، و دیگ های ثابت (که از بزرگی قابل جابه جایی نبود)

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿١٤﴾

پس هنگامی که مرگ را بر او مقرر کردیم، چیزی جز موربانه که عصایش را میخورد آنان را از مرگ او مطلع نساخت، پس چون جسد سلیمان (به زمین) افتاد، جنیان فهمیدند که اگر غیب را می دانستند، در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَضَيْنَا»: مقرر داشتیم. واجب گردانیدیم. فرمان صادر کردیم. «دَابَّةُ الْأَرْضِ»: موربانه. چوبخواره. چوب خوارک. کلمه (أَرْض) به معنی (أَكْل) یعنی خوردن است. یا این که جمع (أَرْضَة) به معنی موربانه بوده و در نتیجه (دَابَّةُ الْأَرْضِ) معنی موربانه ها و چوب خواره ها و چوب خوارک ها دارد. «مِنْسَأَة»: عصا.

تفسیر:

داستان مرگ حضرت سلیمان علیه السلام:

پروردگار با عظمت ما به رحلت حضرت سلیمان علیه السلام (که سمبل قدرت و عظمت بود)، حکم کرد و چون وقت و زمان مقدر آن نزدیک شد و مدت عمرش تمام شد، درحالی فوت نمود که ایستاده بود و بر عصایش تکیه داشت. حضرت سلیمان چنان حکومت و سلطنتی داشت که تنها بر کل جهان نبود، بلکه طوری که یادآور شدیم برجن ها و طیور و باد هم حکومت می نمود، اما با وجود تمام این انتظامات او هم از مرگ نجات نیافت.

تعمیر بیت المقدس که آن را حضرت داوود علیه السلام آغاز نموده و حضرت سلیمان علیه السلام تکمیل کرده بود، هنوز برخی از کار اعماراتی آن لا تکمیل بود که به عهده جن ها کار تر میم آن گذاشته بود. حضرت سلیمان علیه السلام به محرب خویش داخل شد که از

شیشه شفاف همه امور ساختمانی را زیر کنترل خویش داشت. حضرت سلیمان حسب معمول در عبادت همیشه بر عصا خویش تکیه میداد، پروردگار روح او را در حالیکه بر عصا تکیه داشت قبض کرد، او بر عصا ایستاده از خارج دیده می شد که به عبادت مشغول است، جن ها نمی توانستند که نزدیک آمده نگاه کنند، آنها حضرت سلیمان را زنده تصور کرده به کار مشغول گشتند، تا اینکه یک سال تمام شد و بقیه کارهای تعمیر بیت المقدس به پایه کمال رسیدند، انگاه خداوند موربانه (کرم چوب خور) که در قرآن عظیم الشان به دابة الارض یاد گردیده است بر عصای سلیمان مسلط کرد، عصا چوب را از داخل خورده ضعیف کرد، اتکا به عصا تمام شد و حضرت سلیمان بر زمین افتاد انگاه جن ها از مرگ او آگاه شدند.

ولی قبل از افتادن حضرت سلیمان بر زمین جنیان چیزی نمیدانستند که او فوت کرده آنان طوریکه یادآور شدیم سرگرم کار اعمارانی بیت المقدس بودند.

بعد از افتادن سلیمان علیه السلام به روی زمین جنیان یقین حاصل کردند که غیب را نمی دانند؛ زیرا اگر غیب را می دانستند در این شغل دشوار دلت بار و کار مربوط به سلیمان علیه السلام ادامه نمی دادند. آنان گمان می کردند که سلیمان علیه السلام زنده است و به سوی آنان نظر می کند، ولی در حالیکه او فوت کرده بود.

ابن کثیر نقل می کند که: «سلیمان علیه السلام بعد از مرگ به مدت یک سال بر آن عصا تکیه داده بود و موربانه در این مدت از آن عصا می خورد تا این که سر انجام بر زمین افتاد.»

در جمله اخر این آیه مبارکه آمده است: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْعَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ» مراد از عذاب مهین در اینجا همان کار های مشکل و مشقت آوراند که حضرت سلیمان علیه السلام برای تکمیل بیت المقدس به آنها محول کرده بود.

بازسازی بیت المقدس توسط سلیمان علیه السلام :

حضرت سلیمان علیه السلام بنابر وصیت پدر خویش داؤود علیه السلام اقدام به تعمیر و بازسازی بیت المقدس نمود. این عمل را در راستای تنفیذ وصیت پدرش چهار سال بعد از تولى امر شاهی انجام داد و در این زمینه اموال فراوانی صرف کرد. بعد از هفت سال از بازسازی آن فراغت پیدا کرد و حصارى بر اطراف شهر بیت المقدس کشید.

روایت شده که چون سلیمان به انتهای باز سازی بیت المقدس رسید سه چیز از خداوند متعال خواست. خداوند دو خواهتهی او را برآورد کرد. از خدا درخواست کرد حکمی به او عطا نماید که مصادف حکم خدا باشد خداوند آن را به او بخشید. ملکی از او درخواست کرد که بعد از او برای هیچ احدی ممکن نشود. خداوند آن را نیز به وی بخشید. از خدا خواست هر مردی از خانهی وی به قصد اقامهی نماز در بیت المقدس داخل شود، طوری از آن خارج گردد که گرد و غبار هیچ گناهی بر وی نماند و مانند روزی که از مادر متولد شده برگردد. (احمد نسائی).

ابن کثیر فرموده است: امیدوارم مورد سوم مخصوص ما مسلمانان باشد و خداوند امت اسلامی را بدان اختصاص داده باشد.

چون از بازسازی مسجد فارغ شد هیکل (قصر پادشاهی) را ساخت. تاریخ نویسان گویند: آن را در مدت 13 سال ساخت و جای مخصوص تحت عنوان کشتارگاه قربانی بنا نهاد. سلیمان اهتمام فراوانی به عمران و اصلاح داد او دارای یک ناوگان دریایی بود. کشتی ها،

طلا و نقره و کالا را از هند برای او می‌آوردند. او علاقه‌ی فراوان به اسب و تمرین و آماده‌سازی آن‌ها برای جهاد داشت. او مجموعه‌ی فراوانی از زنان در اختیار داشت. بعضی آزاده و برخی کنیز بودند. زیرا در شریعت وی محدودیتی در زمینه‌ی ازدواج وجود نداشت. از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده که (سلمیان پسر داؤود) گفت: امشب نزد صد زن می‌روم تا هر کدام از آن‌ها بچه‌ای بیاورد که در راه خدا به جهاد برخیزد (ان شاء الله را بر زبان نراند) هیچ کدام چیزی به دنیا نیاوردند جز یکی که او هم نیم انسانی به دنیا آورد. رسول الله فرمود: اگر سلیمان انشاءالله می‌گفت همگی پسر بچه‌ی مجاهدی بدنی می‌آوردند. (بخاری، احمد آن را به لفظ متفاوت نقل و روایت کرده‌اند).

در روایت سدی این نیز آمده است که حضرت سلیمان علیه السلام پس از تکمیل تعمیر بیت المقدس برای سپاس، دوازده هزار گاو و بیست هزار گوسفند قربانی کرده مردم را دعوت عمومی داد، و آن روز را جشن گرفت، و بر صخره ای بیت المقدس ایستاده به بارگاه خداوند متعال چنین دعا کرد: پروردگارا! تو به من قوت و سایل عنایت فرمودی که آنها تعمیر بیت المقدس تکمیل گشت، پس خدایا، مرا موافق گردان تا که سپاس این نعمت تو را بجا آورم و مرا بر دین خودت بمیران، و پس از هدایت، در قلب من کجی و زیغ نینداز و عرض کرد: پروردگارا! من از تو برای کسی که در این مسجد داخل بشود، پنج چیز می‌خواهم:

- یکی اینکه هر گناهکاری که برای توبه وارد این مسجد شود، توبه‌ی او را بپذیر و گناهان او را عفو نما. دوم اینکه انسانی که برای نجات از خوف خطر وارد این مسجد گردد او را امان بده و از خطراتش نجات بخش. سوم اینکه هر مریضی که وارد آن بشود او را شفا عنایت بفرما. چهارم اینکه هر فقیری که وارد آن شود او را غنی بگردان. پنجم اینکه هر کسی که وارد آن شود تا مدتی که در آن هست، او را زیر نظر عنایت و رحمت خود قرار بده، مگر اینکه او به ظلم یا بی دینی مشغول باشد.

از این حدیث معلوم می‌شود که کار تعمیراتی بیت المقدس در زمان حیات حضرت سلیمان علیه السلام تکمیل شده بود.

امام بغوی به حواله علمای تاریخ می‌نویسد که کل عمر حضرت سلیمان علیه السلام پنجاه و سه سال بود و سلطنت و حکومت او تا چهل سال ادامه یافت و در سیزده سالگی مسئولیت سلطنتی را به عهده گرفت و کار ساختمانی بیت المقدس را در چهارمین سال سلطنتی خویش آغاز کرده بود. (تفسیر مظهري و تفسیر قرطبی).

آیا اجنه علم غیب دارند؟

بسیاری از مردم بر این عقیده اند که جن‌ها علم غیب را می‌دانند و جن‌های سرکش در صدد اند که این عقیده غلط و حاکم بر اذهان مردم را، مورد تاکید قرار داده و آن را رواج دهند. طوریکه در یافتیم که خداوند متعال، موقع قبض روح حضرت سلیمان علیه السلام دروغ و بی اساس بودن این ادعا را کاملاً برای مردم روشن ساخت. خداوند جن‌ها را مطیع حضرت سلیمان علیه السلام قرار داده بود. جن‌ها در حضور حضرت سلیمان و به دستور او کار میکردند. خداوند جسد بی روح حضرت سلیمان را در حالت ایستاده در معرض دید جن‌ها باقی گذاشت، جن‌ها همواره کار میکردند و از مرده بودن حضرت سلیمان خبر نداشتند، تا اینکه عصائی را که حضرت سلیمان بدان تکیه زده بود، مورد طعنه

موریانه قرار گرفت، آنگاه حضرت سلیمان بر زمین افتاد و دروغ کسانی که مدعی «علم غیب» برای جن ها بودند، آشکار گردید.

مطابق حکم قرآن عظیم الشان و احادیثی نبوی باید گفت که: جن غیب را نمیداند و علم غیب ندارد طوریکه الله تعالی میفرماید: «لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (سورة نمل 65) (به جز الله هیچ کس در آسمان ها و زمین غیب نمی داند).

و هرکس که مدعی علم غیب باشد کافر میشود و هرکس نیز که تصدیق کننده کسی باشد که غیبگویی را تصدیق میکند او نیز کافر می شود، طوریکه خداوند متعال میفرماید: «لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (سورة نمل 65) «به جز الله هیچ کس در آسمانها و زمین غیب نمیداند.» در زمین و آسمان هیچکس عالم به غیب نیست و هرکس مدعی دانستن غیب در آینده است جملگی کهانت محسوب می شود. از رسول الله صلی الله علیه و سلم ثابت است که فرمود: «أَنْ مِنْ أَتَى عِرَافًا فَسَأَلَهُ لَمْ تَقْبَلْ لَهُ صَلَاةَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا» (هرکس پیش غیبگویی برود و از او درخواست کند نماز چهار روزش قبول نمی شود.) و در صورتی که آن را تصدیق کند به واسطه آن کافر می شود چون اگر او را در غیبگویی تصدیق کند خداوند متعال را تکذیب کرده است که می فرماید: «لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (سورة نمل 65) «به جز الله هیچ کس در آسمانها و زمین غیب نمیداند.»

خوانندگان محترم!

بعد از این که پروردگار با عظمت با آوردن نام «داؤود» و «سلیمان»، سپاسگزاران نعمت هایش را یادآور شد، با آوردن داستان «سبأ» حال و ناسپاسی کافران را در مقابل نعمت هایش بیان نمود تا برای قریش پند و عبرت و برحذر داشتن بوده و یادآور جریان مصایب و بدبختی هایی باشد که نصیب ناسپاسان نعمت الله سبحان و تعالی شد. بعد از این نعمت هایش را به کفار یادآور شده است، تا به عبادت و سپاسگزاری او رویا آورند. اینک در آیات متبرکه (15 الی 21) در باره قصه و داستان سبأ و سیل ویرانگر (سیل العرم)؛ بحث بعمل می آورد.

لَقَدْ كَانَ لِسَبَآ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبِّ غَفُورٌ ﴿١٥﴾

برای قوم سبا در مسکن هایشان نشانه ای بود [از جمله] دو باغ در جانب راست و چپ، [که به ایشان گفتیم] از روزی پروردگارتان بخورید، و او را سپاس بگزارید، شهری است پاکیزه و پروردگاری است آمرزنده. (۱۵)

تفسیر:

باید گفت که: «سبأ» قبیله ای از عرب است که در یمن سکونت داشتند. به نام جدشان «سبأ بن یشجب بن قحطان» موسوم شده اند. محلّ سکونت سبأ مأرب است و در 100 کیلو متری شهر صنعاء پایتخت کشور یمن امروزی قرار دارد.

«جَنَّتَانِ»: دو باغ. هدف از آن باغ های فراوان و متصل به هم است.

قرآن کریم دوبار از قبیله سبأ نام می برد، یکی در داستان بلقیس ملکه سبأ و دیگری در این داستان.

ابن عباس (رض) میفرماید: «مردی از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید که سبأ چیست؟ آیا مردی است یا زنی یا سر زمینی؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«بلکه سبأ نام مردی است که برایش ده فرزند پسر به دنیا آمد، شش تن آنان ساکن یمن شدند و چهار تن ساکن شام، یمنی ها عبارتند از: مذحج، کنده، ازد، اشعری ها، انمار و حمیر. اما شامی ها عبارتند از: لخم، جذام، عامله و غسان». علمای انساب (نسب شناس) می گویند: «نام سبأ، عبد شمس و او فرزند یشجب فرزند یعرب فرزند قحطان بود.

سد مأرب، سدی بود که شاهان قدیمی این سر زمین، آن را بنا کرده بودند و سیل و آب وادی هایشان در پشت آن جمع می شد و مردم در پایین آن سد در طرف وادی به نهال شانی درختان و آباد کردن باغها و منازل پرداخته بودند».

واقعیت امر نیست که: سرگذشت قبیله سبأ یکی از عبرت انگیزترین داستان های است که در قرآن عظیم الشان بدان اشاره بعمل آمده است، سرسبزی باغ های این منطقه، استثنایی بوده است. منطقه سبأ از هر گونه کمبود، آفات، نا امنی، فحشا و قحطی پاک بود.

از فحوای داستان قوم سبأ باید آموخت که در برابر نعمت های الهی باید شاکر بود، ولی انسان هرگز حق شکر را ادا نمی کند و خداوند او را می بخشد. و قابل یاد آوری است که: روزی دادن و آمرزیدن از شئون ربوبیت است.

شان نزول آیه 15:

894- ابن ابوحاتم از علی بن رباح روایت کرده است: یکی برایم گفت که: فروه بن مسیک غطفانی خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای نبی خدا! اهل سبأ مردمی اند که در جاهلیت عزیز و سرافراز بودند، من بیم دارم که آنان از اسلام برگردند، آیا در آن حال من با آن ها بجنگم؟ پیامبر فرمود: در باره آنها تاکنون به من هیچ دستوری داده نشده است. پس آیه «لَقَدْ كَانَ لِسَبَأٍ فِي مَسْكِهُمْ...» نازل شد.

فَاعْرَضُوا فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِيْ اَكْلِ خُمَطٍ وَاَثَلٍ وَشَيْءٍ مِّنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ﴿١٦﴾

ولی [آنان از سپاس گزاری در برابر نعمت، و از فرمان ها او و دعوت پیامبر شان] روی گرداندند، در نتیجه سیل [ویران گر] «عرم» را بر ضد آنان جاری کردیم [که دو باغ آباد راست و چپ منطقه را نابود کرد]، و ما آن دو باغ پر حاصلشستان را به دو باغستانی تبدیل کردیم که دارای میوه هایی تلخ و درخت گز و اندک از درخت سدر جانشین کردیم. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْعَرِم»: (عرم) یا به معنای خشونت است و «سَيْلَ الْعَرِمِ»: به معنای سیل بنیان کن، یا به معنای «سد» است یعنی سیلی (آب بزرگ غیر کنترل خراب کن) که از شکسته شدن سد (بند آب) به راه افتاد.

تفسیر:

عالم دانشمند علوم اسلامی ونحوی معروف عصر خویش أبو جعفر النحاس فرموده است: آبی که در بین دو کوه جمع می شود و در برابر اش مانع، سدی و بندی وجود داشته باشد، بنام «عرم» مسمی می باشد. (تفسیر قرطبی ۲۸۶/۱۴).

«فَاعْرَضُوا فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ»: یعنی آنها از فرمانبری الله سبحان و تعالی و پیروی از اوامر پیامبران سرپیچی کردند و لذا سیل ویرانگر و سخت بر آنان فرستادیم که بر اثر شدت و ویرانگریش قابل تحمل نبود که باغ ها و منازل آنان را با خاک یکسان نمود.

امام طبری در تفسیر خویش مینویسد: زمانیکه این قوم از پذیرفتن پیام خدا و تصدیق پیامبران سرپیچی کردند، سد سورخی برداشت، آنگاه سطح سیل بالا شد و باغ های آنان

را فرو برد و سر زمین و منازل آنان را ویران ساخت. و «وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلِ خُمطٍ» آن دو باغ پرثمر را به دو باغ خشک و خاره زار مبدل کردیم که دارای میوه‌ای تلخ و بد بودند.

«خُمَطٍ»: گیاه تلخ و زشت و بدقیافه. یعنی هر گیاه تلخی که قابل خوردن نباشد، خمط است. شیر ترشیده نیز خمط است.

«أَثَلٍ» درخت گز، خاردار و بی ثمر فراء گفته است: شبیه گز است اما از آن بلندتر است. طوریکه منبر رسول الله صلی اله علیه وسلم در مسجد نبوی از چوب این درخت ساخته شده است.

«سِدْرٍ» یعنی سرو. از هری گفته است: سدر دو نوع است: سدری که هیچ نفع و فایده‌ای ندارد و از برگ هایش برای غسل استفاده نمیشود و میوه‌ای سخت، بدبوی و بی مزه دارد که قابل خوردن نیست. نوع دیگر آن سدری است که بر روی آب می‌ریزد و میوه‌ی آن «نبق» نامیده میشود که شیرین و خوشمزه است و از برگ آن برای غسل استفاده میشود. (البحر المحیط ۲۵۶/۷).

خوانندگان محترم!

در روزگاران قدیم؛ قوم «سبأ» در سر زمین یمن زندگی می کردند. آنها شهر و دیار بسیار زیبایی داشتند.

سرزمین یمن مانند سایر نقاط عربستان فاقد نهر است و در موسم باران سیل های فراوان به راه می افتند و پس از خرابی بسیار، در ریگزارها فرو می روند و چون فصل باران تمام میشود مردم دچار خشکی و بی آبی می گردند.

از این رو مردم سبأ به فکر ساختن سدی افتادند تا سیلاب های کوهستان را در مخزن های بزرگ و محکم ذخیره کنند و از آن همه خسارت و ویرانی جلوگیری کنند.

قوم سبأ، سد بزرگ و تاریخی معروف به سدّ مآرب یا سدّ عرم ساختند. مردم این دیار در کشاورزی مهارت فوق العاده ای داشتند و با ساختن این سدّ، آب ها را ذخیره نموده و باغ ها و بوستان ها و زمین های سرسبزی را به وجود آوردند. «سدّ مآرب» مشتمل بر دقایق فنی مهم و شاهکارهای مهندسی بسیار است. باستان شناسان دو نقش کشف کرده اند که در یکی، نام یک پدر و پسر از پادشاهان سبأ را ذکر کرده که در قرن هشتم قبل از میلاد می زیسته اند، و بنای سدّ مآرب نسبت داده شده است». (باستان شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن عبدالکریم بی آزار).

برخی از مؤرخین اسلامی مانند: اصفهانی؛ تاریخ انهدام سدّ را 400 سال قبل از اسلام و برخی مانند یاقوت آن را در حدود قرن ششم میلادی، کمی قبل از ظهور اسلام و از نظر برخی مانند: ابن خلدون در قرن پنجم میلادی ذکر کرده اند». (تفسیر الجواهر طنطاوی، جلد 16، صص: 176-177).

سیل مآرب یا سیل عرم!

سیل ناشی از شکستن سدّ مآرب که به سیل عرم مشهور است، و ذکر آن در آیه فوق بعمل آمد، مفسران، در تفاسیر خویش، عرم را به معنی موش هایی که سد را سوراخ کرده اند، ذکر نموده اند.

به موجب روایات تفاسیر، این سدّ را بلقیس، ملکه سبأ، در میان دو کوه از سنگ و قیر ساخته بود، و در آن شکاف هایی تعبیه کرده بود که آب به مقدار احتیاج مردم از آن بیرون

می ریخت، از این رو بلاد سبأ از حاصل خیزترین و با صفاترین بلاد عربستان شد، ولی چون مردم ناسپاسی کردند، و سخنان پیامبران خود را نشنیدند، خداوند موش هایی بفرستاد که آن سد را سوراخ کردند و در نتیجه سد، در هم ریخت، و سیل همه باغ ها و زراعت ها را از میان برد و مردم سبأ در نتیجه خشکی به جاهای دیگر مهاجرت کردند. دهستان مآرب، امروزه در شمال شرقی شهر صنعا، پایتخت کشور یمن واقع شده است.

کفران، خصلت ناپسند انسان:

یکی از خصلت های انسان که در قرآن عظیم الشان به نقد و ارزیابی آن پرداخته شده، صفت کفران و ناسپاسی است. این اصطلاح بیشتر با نعمت بیان می شود و در زبان مردم، با عنوان کفران نعمت مورد نقد و سرزنش قرار گرفته است. ریشه این اصطلاح را می توان در کلمه کفر دانست؛ هر چند که در ادبیات عربی برای بیان همین اصطلاح کفران نعمت، کلمه کنود نیز به کار می رود. در قرآن عظیم الشان مشتقات هر دو کلمه برای بیان همین مقصود به کار رفته است. کفر به معنای پوشاندن است و کافر را از آن رو کافر گفته اند که روی حقیقت را می پوشاند و به جای حق، باطل را می جوید و آن را اصالت میبخشد. بنابر این کفران به معنای کفران نعمت، پوشاندن آن با ترک سپاس و شکر گزاری از آن است. (مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، ص ۷۱۴)

آیاتی از قرآن عظیم الشان از جمله آیه ۷ سوره ابراهیم و آیه ۴۰ سوره نمل و آیه ۱۵۲ سوره بقره بر همین معنا دلالت می کند.

خداوند متعال در آیات متعددی هنگام بیان خصلت های انسانی، یکی از خصلت های ناپسند وی را کفران نعمت بر می شمارد. از جمله این آیات میتوان به آیه ۱۴۷ سوره نساء، ۳۸ سوره یوسف و ۷ و ۳۴ سوره ابراهیم اشاره کرد.

از این آیات و مانند آن به دست می آید که این خصلت ناپسند که گاه از اهل ایمان نیز صادر می شود، نوعی کفر و پوشاندن حق است. اینکه برخی از پیامبران از جمله حضرت سلیمان (ع) وقتی تخت بلقیس را نزد خود دید، گفت: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَنْسِفُهُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ»؛ این از فضل پروردگار من است تا آزمایشم کند که آیا شاکرم یا ناسپاس؛ و کسی که شاکر باشد به نفع خودش است و کسی که ناسپاس باشد، پس پروردگار من بی نیاز است و با ناسپاسی اش، به خودش ضرر می زند (نمل، آیه ۴۰) بیانگر این معناست که همه ممکن است گرفتار این نوع کفران و ناسپاسی شوند؛ هر چند که اهل ایمان باشند. از این رو در آیه از ابتلا و آزمون سخن به میان می آید که اهل ایمان در هر مرتبه ای ممکن است به آن دچار شوند.

خوانندگان محترم!

در جمله زیبای «فَاعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرْمِ..» خواندیم که بجای ادای شکر از پروردگار با عظمت روی گردنی بعمل آمد، و همین روی گردانی، اعراض و ناسپاسی، قهر الهی را بدنبال داشت.

باید گفت که به وقوع پیوستن سیلاب ها، زلزله، طوفان و رعد و برق، تصادفی نیست. بلکه طبیعت، مأمور قهر الهی می شود.

در طول تاریخ ملاحظه نموده ایم که: نعمت ها، گاهی اضافه میشود، «فِي كُلِّ سُنْبَلَةٍ مِائَةٌ

حَبَّةٌ» (آیه 261 سوره بقره) و گاهی هم کم میشود، «نَقَصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ». (آیه 155 سوره بقره).

ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ ﴿١٧﴾

به خاطر کفرانی که ورزیده بودند این گونه جزأ ایشان دادیم، و آیا جز ناسپاس را مجازات میکنیم؟ (۱۷)

تفسیر:

یعنی تبدیل شدن از حال بهتر به حال بدتر، به سبب اعراض و روی گشتاندن آنان از طاعت الهی، عدم شکران نعمت ها و کفر ورزیدن آن مردم بود؛ زیرا خداوند متعال عذاب و مجازات نمی کند، مگر کسی را که به نعمت هایش کفران کند و از حق رو گرداند که این جزای فعل بد اوست. یعنی اینکه سرچشمه‌ی همه بدبختی ها، که انسان بدان مواجه می شود عملکرد منفی که از شخص سر می زند. باید یاد آور شد که جزا و غضب الهی، يك سنت و قانون الهی برای تبهکاران است و تنها به قوم سبأ اختصاص ندارد. و آن چه قهر الهی را به دنبال دارد، اصرار در کفر و استمرار آن است.

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّامًا آمِنِينَ ﴿١٨﴾

و میان آنها و میان آبادی‌هایی که در آنها برکت نهاده بودیم آبادی‌هایی به هم پیوسته قرار داده بودیم و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم، (و گفتیم) شب‌ها و روزها را با کمال امن و امان در آنها سیر و سفر کنید. (۱۸)

خداوند متعال میان اهل سبأ که در یمن بودند و قریه‌های شام که برکت‌شان داده بود، شهرهای به هم پیوسته‌ای را پدید آورد و مسافت در این قریه‌ها را به منازلی اندازه شده مقرر ساخت؛ طوریکه در سفر به آن مواضع مشقتی نبود. گفته شد: «سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ» به آنان گفتیم: هر وقت خواستید در بین این اماکن به سیروسفر بپردازید، در خلال شب و طول روز بی باک باشید و نترسید و آسوده خاطر باشید.

زمخسری فرموده است: مسافر از یک دهکده حرکت می‌کرد و شب را در دهکده‌ای دیگر به سر می برد، تا به سرزمین شام میرسید، نه بیمی داشت و نه گرسنه میماند و نه تشنه میشد و نه از دشمنی خبری بود. نیازه حمل توشه و آب نبود و درکمال امنیت و بدون هیچ‌گونه ترسی میرفتند. (تفسیر کشاف ۴۵۵/۳).

فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَرَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿١٩﴾

پس گفتند پروردگارا بین سفرهای ما فاصله انداز، و بدین‌سان بر خویشتن ظلم کردند، پس آنان را افسانه‌ها (بر سر زبان‌ها) گردانیدیم و آنان را سخت متلاشی و پاره پاره ساختیم، بی‌گمان در این ماجرا صابر سپاسگزار نشانه‌های (عبرت انگیزی) است. (۱۹)

تفسیر:

ولی این قوم از حد گذشتند، بنا سرکشی و بغاوت را گذاشتند، نعمت های اعطا شده و بینظیر الهی را بی‌ارزش و بی اهمیت شمردند، از فراوانی زندگی و راحت و امنیت سیر شدند و با تکبر و عناد گفتند: پروردگارا! میان ما و قریه‌های ما مسافه‌های دوری را مقرر دار تا نیازمندان از اهل آن فایده نیابند و فقیران بهره‌مند نشوند. آنان با شرک، کفران نعمت

و اعتدا در دعا بر خود ظلم کردند. خداوند متعال هم آنان را هلاک نمود و تباه ساخت، سرسبزی و آبادانی آنان را به بادیه و بیابان تبدیل کرد، جمع آنان را به هم زد و در مواضع متعدّد پراکنده شان ساخت. یقیناً در آنچه به اهل سبأ واقع شد پند آموزی بزرگی است؛ برای کسی که بر تقدیرات ناخوشایند خداوند بزرگ صبر نماید، در ادای طاعات و اجتناب از گناهان استقامت ورزد پروردگارش را با ادای طاعات و انجام اوامرش همیشه شکرگزار باشد. (تفسیر المیسر: تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرني)

خوانندگان محترم!

در داستان قوم سبأ برای هر بنده‌ای عاقل پند گرانهای نهفته است که: در موقع بلا و مصیبت شکیبیا و صبور و در مقابل نعمت سپاسگزار باید باشد. ناسپاسی، ظلم به خویش است. اشخاص و ملت‌هایی می‌توانند از تاریخ عبرت بگیرند و پایدار بمانند که بسیار بردبار و سپاسگزار باشند.

هدف ذکر داستان قوم سبأ، برحذر داشتن انسان از کفر و ناسپاسی در مقابل نعمت است، تا بلایی که بر سر پیشینیان آمد، بر سر آنها نیاید. و بدین ترتیب؛ متلاشی و تار و مار شدن قوم سبأ قصه مجالس و ضرب المثل میان مردم و جای عبرت خوبی برای ما است.

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾

و به راستی شیطان ظن خود را در باره ایشان راست یافت، آنگاه [همگی] جز گروهی از مؤمنان از او پیروی کردند. (۲۰)

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که: کفران نعمت، راه نفوذ و موفقیت برای ابلیس بشمار می‌رود، در ضمن قابل یاد آوری است که ابلیس هم به موفقیت خود در انحراف کشاندن مردم یقین کامل ندارد.

وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿٢١﴾

و او [شیطان] را بر آنان سلطه‌ای نبود، مگر آنکه سرانجام کسی را که به آخرت ایمان دارد، از کسی که از آن شك دارد، معلوم بداریم، و پروردگار تو حافظ و نگاهبان همه چیز است. (۲۱)

تفسیر:

«وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ»: شیطان به وسیله و سوسه و فریب بر آنان تسلطی نداشت. باید گفت که: شیطان نمی‌تواند انسان را مجبور و مطیع تطبیق اوامر خویش کند، «وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ»، بلکه این خود انسان است که بطور داوطلبانه از نقشه‌ها و اوامر ابلیس اختیاری، داوطلبانه و بر اساس اختیار و تصمیم خود ابلیس را مطابعت می‌کند. «إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ»: جز به خاطر حکمتی والا، و آن عبارت است از اینکه علم خود را در مورد آن‌که مؤمن است و آخرت را تصدیق می‌کند و آنکه در مورد آن مشکوک است، برای بندگان ابراز داریم. پس هر یک را مطابق عملش پاداش یا کیفر می‌دهیم.

ملاحظه میشود که: ایمان به قیامت، سدّی و مانع قوی و اهنین است که در برابر و سواس

شیطان قرار دارد.

و دیده می شود که انسان با تردید و تزلزل، راه سلطه‌ی شیطان را بر روی خود باز می کند.

امام قرطبی فرموده است: یعنی شیطان آنها را با زور وارد کفر نمی‌کند، بلکه فقط می تواند در خواست کند و کفر را آراسته جلوه دهد. (تفسیر قرطبی ۲۹۳/۱۴).
و حسن گفته است: به خدا شیطان آنها را نمی زند و آنان را وادار به انجام کاری نمی‌کند، و جز فریب و آرزو و درخواست، کاری نمی کند که آنها درخواستش را اجابت کردند. (تفسیر ابن کثیر ۱۲۸/۳)

«وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ» ای محمد! خدایت همه چیز را زیر نظر دارد، و هیچ چیز از اعمال انسان از او پوشیده نمی ماند. اعمال آنان را ثبت و ضبط می‌کند و از قصد و احوال آنها باخبر است.

مفسر صاوی در «حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین» مینویسد: شیطان سبب اغوا و فریب است نه خالق آن. پس خدا هر کس را که بخواهد از شیطان محفوظ می دارد، و هر کس را که بخواهد شیطان او را اغوا کند، شیطان را بر او مسلط می‌کند، و هر دو عمل خدا می باشند. (حاشیة صاوی ۲۹۸/۳).

مفسرین حکمت در تسلط شیطان بر بندگان می نویسند که این یک نوع؛ امتحان و آزمایش الهی است تا انسان های پاک از ناپاک تشخیص داده شود و از هم جدا شوند.

و معنی «لِنَعْلَمَ» در آیه مبارکه این است که علم خود را به انسان ارائه دهیم، وگرنه خدا به همه چیز چه در گذشته و چه در آینده آگاه است. و در علم خداوند متعال، نسیان و سهو جای ندارد.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی حال شکرگزاران، مانند داوود و سلیمان علیهم السلام به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (22 الی 30) از حال و اوضاع کافران سرمست نعمت و فریفته به مال دنیا و تکذیب کنندگان پیامبران، بحث بعمل آمده و به صورت مناقشه و مطالبه از روی تمسخر به آنان اعلام می کند که از خدایان دروغین خود کمک بگیرید تا ضرر و زیان را از شما دفع و بردارند؛ اما آن خدایان ساختگی بی خبر از همه جا اختیاری ندارند. ضمناً در این آیات، مشرکان اعتراف می کنند که نزول آسمانی و رویدن گل و گیاه و وجود معادن و منابع، همه و همه فقط از آن الله است.

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴿٢٢﴾

بگو کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید، بخوانید (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی گشایند، چرا که) آنها به اندازه ذره ای در آسمانها و زمین مالک نیستند و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند، و نه یاور او (در آفرینش) بوده اند. (۲۲)

تفسیر:

ای پیامبر! برای کافران بگو: برای برآورده شدن خواهشات خود کسانی را بخوانید که گمان می‌کنید در آفرینش و عبادت شریک الله تعالی هستند و برخی عبادت‌ها را برای آنها تقدیم مینمایید. اما پذیرش و اجابت خواسته‌تان را در نزدشان نمی یابید؛ زیرا آنها از انجام کدام کاری ناتوان‌اند؛

شیخ ابو حیان الأندلسی: در «البحر المحيط في التفسير القرآن» در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: این که الله سبحان و تعالی از آنها خواسته است خدایان را بخوانند، برای نشان دادن ناتوانی و درماندگی آنها میباشد تا بدین وسیله بر آنان حجت اقامه کند. (البحر المحيط ۲۷۵/۷).

«لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ»: آنها دارای یک ذره خیر و شر و زیانی نیستند. «فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ»: حتی به اندازه وزن یک مور کوچکی مالک چیزی در آسمانها و زمین نیستند و هیچ حصه و نصیبی ندارند یعنی در عالم بالا و پایین قدرت انجام دادن هیچ کاری را ندارند. «وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ»: آن خدایان، در خلق و تصرف و مالکیت آن دو در کنار الله شرکت و دخالتی ندارند. «وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ»: و در تدبیر امور آسمان و زمین آنها الله را یاور و مددکار نیستند. بلکه فقط خود خالق همه چیز است. و امر نابود کردن تنها در قبضه قدرت او می باشد. از این رو تنها او سزاوار عبادت است، باید یگانه دانسته شود و از الوهیتش انکار صورت نگیرد.

بعد از این که خلق و ملک را از آنها نفی کرد، شفاعت را نیز از آنها نفی کرده و میفرماید: **وَلَا تَتَفَعَّلُ الشَّفَاعَةَ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَدِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٢٣﴾**

هیچ شفاعتی در نزد او سود نمی بخشد مگر برای آن کس که الله به او اجازه دهد، تا چون که اضطراب و هراس از دل هایشان بر طرف گردد می گویند: پروردگارتان چه گفت؟ می گویند: و او است بلند مقام و بزرگ مرتبه. (۲۳)

تفسیر:

مراد این است که هرگاه فرشتگان از امر خداوند متعال این چنین در اضطراب و بیقراری باشند، چگونه می توانند نزد وی برای کسانی شفاعت کنند که او بدان راضی نیست؟ در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ ضَرَبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَأَنَّهُ سَلْسَلَةٌ عَلِيٌّ صَفْوَانٌ يَنْفِذُهُمْ ذَلِكَ فَإِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ، قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا لِلَّذِي قَالَ: الْحَقُّ؛ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ.»

«چون خداوند متعال به امری در آسمان فرمان دهد، فرشتگان از روی فروتنی در برابر سخن وی، بال های خود را به هم میزنند، گویی این (بانگ) زنجیری است بر روی سنگی صاف، که این حالت همه را از اول و آخرشان در بر می گیرد و چون اضطراب از دل های شان برطرف میشود، از یک دیگر می پرسند: پروردگارتان شما چه فرمود؟ دیگران در جواب کسی که پرسیده است، میگویند: او حق و راست فرمود و هموست بلند مرتبه بزرگ.»

باید یادآور شد که: معبود های خیالی، اجازه ی شفاعت پیروان خود را ندارند. در ضمن باید گفت که: شفاعت به این معنا نیست که شفاعت کنندگان از خداوند مهربان ترند، زیرا خداوند است که به شفاعت کنندگان اجازه ی شفاعت می دهد. شفاعت، کاری مستقل در برابر اراده ی حتمی او نیست، بلکه در راستای اراده ی خداست.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾

بگو: چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می دهد؟ بگو الله، و ما یا شما بر (طریق)

هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم. (۲۴)

تفسیر:

یعنی به آنها بگو: چه کسی با نزول باران از آسمان و با فراهم کردن ثمر و رویاندن نباتات در زمین شما را روزی میدهد؟ **قُلِ اللَّهُ** به آنها بگو: خدا روزی رسان است نه خدایان دروغین شما.

ابن جوزی فرموده است: به منظور اقامه‌ی دلیل بر این‌که هر آن کس روزی میدهد همو شایسته‌ی پرستش است، خدا به پیامبر دستور داد که از کفار بپرسد درحالی‌که خود آنها جز خدا روزی رسانی را نمیشناختند. به همین دلیل **قُلِ اللَّهُ** در جواب آمده است؛ چون جز همین جوابی نداشتند. (تفسیر ابن جوزی ۴۵۴/۶).

«وَأَنَا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلِّي هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»: در حقیقت یا ما یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم. این طرز بیان نهایت انصاف با خصم را نشان میدهد. ابو حیان گفته است: با این که معلوم و مشخص است آن‌که خدا را به تنهایی پرستش می‌کند هدایت شده است، اما با این وجود کلام را به صورت شک و تردید آورده است. در صورتی که آنکه غیر از خدا را پرستش می‌کند گمراه است. در این بیان انصاف و نرمش و لطف در دعوی مقرر است و به صورت «تعریض» به گمراهی آنان اشاره می‌کند که از تصریح رساتر و بلیغ‌تر است. عرب می‌گویند: از من و تو، خدا دروغگو را خوار کند، در صورتی که یقین دارد که طرف دروغگو میباشد. (البحر المحیط ۲۷۹/۷).

خوانندگان محترم!

یکی از عوامل پرستش، توجه به روزی دهنده است، فکر کنید چه کسی به شما روزی میدهد؟ طوری‌که در آیه مبارکه خواندیم **«قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ»** روزی همانا توجه کردن به عظمت آسمان، نور و حرارت و باران و باد و ابر است و روزی زمین، همه‌ی میوه‌ها و برکات که در زمین می‌روید: **«يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»** در واقعیت امر باید که: هدایت یافتگان، مانند کسانی که بر بالای مرکب و کوه قرار گرفته‌اند، دید و بینش وسیعی دارند، که در جمله **«لَعَلِّي هُدًى»** بیان شد. ولی گمراهان، مانند کسانی هستند که در پایان درّه یا در عمق بحر گرفتار شده و مورد احاطه‌ی عوامل انحراف هستند.

قُلْ لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵)

بگو: شما از گناه ما بازخواست نخواهید شد، و ما هم از آنچه شما انجام می‌دهید، بازخواست نخواهیم شد. (۲۵)

تفسیر:

ای پیامبر! برای کافران بگو: شما از خطا کاری های ما مورد باز پرس قرار نمی‌گیرید و ما از اعمال شما سؤال نمی‌شویم؛ زیرا ما از شما و شرک شما به سوی خداوند متعال برائت می‌جوئیم.

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبَّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَاتِحُ الْعَلِيمُ (۲۶)

بگو: پروردگاران میان ما و شما را [روز قیامت] جمع می‌کند، سپس میان ما و شما به حق حکم می‌کند، و او فیصله‌کننده داناست. (۲۶)

تفسیر:

برای کافران بگو: پروردگار با عظمت گشایشگر امور است که در میان مردم به عدل و قاطعیت حکم می‌کند. به واقعیت که حکمش از عدل صدور مییابد؛ زیرا اعمال مخلوقات را می‌داند و هیچ چیز نزد خالق لایزال پوشیده‌ای و در نهان باقی نمی‌ماند. باید گفت که: اصرار و تاکید انبیاء بر هدایت مردم، از روی دلسوزی است نه به خاطر آن که جبران گناه مردم بر عهده‌ی انبیا باشد.

همچنان در آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب نموده میفرماید که: اگر ارشاد شما در دنیا مؤثر واقع نشد، از این بابت نگران نباشید زیرا در قیامت به حساب همه رسیدگی خواهد شد. و فیصله در روز قیامت بر اساس حق صورت خواهد گرفت.

قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾

بگو: کسانی را که به عنوان شریکان به او ملحق کرده اید به من نشان دهید [تا بنگرم آیا صفاتی که واجب است در یک معبود باشد در آنها هست؟ یقیناً] این چنین [صفاتی در آنها] نیست، بلکه فقط خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۲۷)

خوانندگان محترم!

در این آیه مبارکه و آیات قبلی که مطالعه فرمودید: الله تعالی شیوه‌ی تدریجی و گام به گام و مدارا در گفتگو را با مخالفان به شیوه عالی چنین بیان و فورمولبندی نموده است:

اولاً: در آیه 24 این سوره مبارکه در این اولین اقدام، منکرین، را دعوت به تفکر میدهد و میفرماید: «مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «چه کسی از آسمان و زمین به شما رزق میدهد؟»، پس فکر کنید.

ثانیاً: در قدم بعدی میفرماید با انصاف باید برخورد کنیم و بگوییم: «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ» «یا ما یا شما یکی بر حق است»، ملاحظه می‌شود که در بحث، جانب مقابل خود را فوراً و با قاطعیت محکوم نمی‌کند.

ثالثاً: در آیه 25 میفرماید: هر کس جوابگو فکر و عملکرد خویش است. اصرار ما باید از روی دلسوزی باشد.

رابعاً: در آیه 26 میفرماید: «يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ...» در بحث‌ها، به روز قیامت اشاره میفرماید و می‌گوید قایم شدن روز قیامت حق است.

خامساً: در بحث و گفتگو، از طرف مقابل دلیل و سند میخواهد و میفرماید: «به من نشان دهید بت‌هایی را بحیث شریک خویش قلمداد می‌کردید، چه کرده‌اند!». «قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ...».

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾

ما تو را نفرستادیم مگر برای همه مردم که مژده‌رسان و بیم دهنده باشی، و لیکن اکثر مردم نمی‌دانند. (۲۸)

تفسیر:

ابن کثیر در تفسیر این آیه میفرماید: خداوند در این آیه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم نموده میفرماید: ما تو را برای تمام مکلفین فرستاده‌ایم.

محمد بن کعب گفته است: یعنی خداوند پیامبر را برای تمام مردم فرستاده است. به گفته قتاده: خداوند حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را برای عرب و غیر عرب و به

گفته‌ی ابن عباس برای انسان و جن ارسال کرده است. (تفسیر ابن کثیر: ج 3، ص 438-439. و در تفسیر قرطبی: ج 14، ص 300 نیز چنین آمده است.)

شیخ ابن عطیه در تفسیر خویش «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز» مینویسد: خداوند متعال در این آیه اعلام کرده است که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را برای تمام جهانیان مبعوث کرده است، و این یکی از امتیازات بخصوصی است که الله تعالی از میان پیامبران به محمد صلی الله علیه وسلم اختصاص داده است. (تفسیر ابن عطیه: ج 12، ص 187-188). در «تفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن تألیف صدیق حسن خان القنوجی» مینویسد: این آیه دلالت می‌کند بر اینکه رسالت عامی که برای تمام مخلوقات اعم از انسان و جن آمده است به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم اختصاص دارد و این از امتیازات است که تنها به آن حضرت داده شده است.

در حدیث شریف آمده است: «بعثت الی الاسود و الاحمر: بهسوی سیاه و سرخ برانگیخته شده‌ام». مجاهد می‌گوید: «یعنی: بهسوی جن و انس». دیگران می‌گویند: «یعنی: برای عرب و عجم». ابن کثیر می‌گوید: «هر دو قول صحیح است».

«بَشِيرًا وَنَذِيرًا»: یعنی مژده‌ی بهشت یا رحمت را به کسانی که به رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم معترفند، میدهد. و کسانی که بر تکذیب وی اصرار می‌ورزند از آتش جهنم بیم می‌دهد.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» ولی بسیاری از مردم از آنچه که نزد خداوند دارند و از منافعی که در ارسال پیامبران نهفته است آگاهی ندارند و از روی نادانی دست به مخالفت می‌زنند. تفسیر فتح البیان: جلد 11، صفحه 194).

اسلام دین همه انسان‌ها است:

طوری‌که در فوق هم متذکر شدیم، یکی از امتیازات که خداوند متعال به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نصیب فرموده است، این است که دین اسلام، دین تمام بشریت و محمد صلی الله علیه وسلم را هم برای تمام انسان‌ها مبعوث فرموده است. پروردگار با عظمت در این مورد می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» [الأعراف: 158]. «(ای پیامبر!) بگو: من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم».

همچنان می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» (سوره سبأ: آیه 28). «ما تو را نفرستاده‌ایم مگر برای همه‌ی مردم تامژده دهنده و بیم دهنده باشی».

عمومیتی که از این آیات متبرکه فهمیده می‌شود، عمومیت مکانی است، یعنی رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم برای تمام افراد عالم بشریت عمومیت دارد در هر نقطه‌ای از زمین که باشند.

ولی اسلام علاوه بر عمومیت مکانی، عمومیت زمانی نیز دارد، یعنی دین اسلام علاوه بر اینکه برای تمام افراد جامعه‌ی بشری در هر نقطه‌ای که باشند عمومیت دارد، این عمومیت آن در هر زمانی و تا روز قیامت باقی خواهد ماند، چرا که اسلام با احکام جاودانه‌اش در معرض هیچ‌گونه نسخ و تغییری قرار نخواهد گرفت، چون ناسخ باید در حد منسوخ و یا قوی‌تر از آن باشد.

بنابراین دین مقدس اسلام و احکام آن که از جانب خداوند متعال نازل شده است تنها با دین جدید دیگری از جانب خدا قابل نسخ خواهد بود و دین جدید هم باید بر پیامبری که خدا او را برگزیده است نازل شود ولی چون حضرت محمد صلی الله علیه وسلم خاتم پیامبران

است و خداوند فرموده است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» [الأحزاب: 40]. «محمد پدر هیچ‌کدام از مردان شما نبوده بلکه فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران است».

بنابراین هیچ پیامبر دیگری بعد از محمد صلی الله علیه وسلم مبعوث نخواهد شد و در نتیجه نه دین جدیدی از جانب خدا خواهد آمد و نه آئین اسلام نسخ خواهد شد و بدین ترتیب اسلام (تا قیامت) باقی خواهد ماند. و این همان عمومیت زمانی و مکانی اسلام است. یعنی اسلام دین تمام افراد بشری است تا روز قیامت در هر زمان و مکانی که باشند.

پذیرش اسلام بر همه انسان‌ها واجب است :

بر کافه انسانها اعم از اهل کتاب و غیر اهل کتاب واجب است که اسلام را بپذیرند و به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بعنوان فرستاده‌ی الله به سوی آن‌ها، و به اسلام بعنوان دینی که از جانب خداوند متعال بر او نازل شده و باید بدان عمل کنند، ایمان بیاورند، چرا که خداوند متعال پیامبر را برای همه مردم فرستاده و به آنان دستور داده است که به او و به دین اسلامی که از جانب پروردگارش آورده است، ایمان بیاورند.

خداوند متعال در (سوره الأعراف: آیه: 158) میفرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (158)» (ای پیامبر) بگو: ای مردم! من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم، خدائی که ملک آسمان‌ها و زمین متعلق به اوست. جز او معبود (راستینی) نیست. اوست که زنده می‌گرداند و می‌میراند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، پیامبر درس ناخوانده‌ای که به خدا و سخنانش ایمان دارد. از او پیروی کنید باشد که هدایت یابید».

ابن عطیه در تفسیر خود می‌نویسد: در این آیه الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت فرموده است که؛ دعوت خود را اعلام کند و مردم را به پذیرش شریعت اسلامی تشویق نماید. (حکم) این آیه از میان پیامبران تنها به محمد صلی الله علیه وسلم اختصاص دارد، چون تنها اوست که برای همه مردم و نیز برای جنیان مبعوث شده است، در حالیکه دیگر پیامبران تنها برای گروهی از مردم مبعوث شده‌اند نه برای همه‌ی آن‌ها.

الله تعالی بعد از آنکه اعلام کرده است که رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم از جانب خدا بوده است، خود را نیز طوری توصیف کرده است که مقتضی اعتراف به (الوهیت و ربوبیت) اوست، چرا که خود را فرمانروای آسمان‌ها و زمین و آفریننده و پدیدآورنده‌ی آن‌ها و زنده‌کننده و میراننده‌ای معرفی کرده است که هیچ معبود (راستینی) جز او وجود ندارد. «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ» این قسمت آیه مردم را به پیروی از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم تشویق میکند. منظور از «وَكَلِمَتِهِ» آیاتی است که از جانب خداوند نازل شده است همچون تورات و انجیل. «وَاتَّبِعُوهُ» لفظ عامی است که تمام الزامات شرعی را دربرمیگیرد. (تفسیر ابن عطیه: جلد 6، صفحه 108-198).

همچنان در تفسیر ابن کثیر آمده است: در این آیه خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم گفته است که مردمان را با لفظ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» که مردمان سرخ پوست و سیاه پوست و عرب و غیر عرب را در بر می‌گیرد، مورد خطاب قرار دهد. «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» یعنی: «من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم» و اینکه محمد صلی الله علیه وسلم بعنوان خاتم پیامبران برای همه‌ی انسان‌ها مبعوث شده است، بیانگر شرافت و عظمت

اوست.

همانطور که خداوند متعال فرموده است: «قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» [الأنعام: 19]. «بگو: خدا میان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی که این قرآن بدانها می‌رسد به آن بیم دهم». و نیز فرموده است: «وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ» [آل عمران: 20]. «و بگو به کسانی که بدان ها کتاب داده شده است (یعنی یهودیان و مسیحیان) و به درس ناخواندگان (یعنی مشرکان عرب) آیا تسلیم شده‌اید؟ اگر تسلیم شوند، بی‌گمان هدایت یافته‌اند و اگر سرپیچی کنند (نگران نباش، چرا که) بر تو تنها ابلاغ (رسالت) است».

همچنان در صحیح مسلم به نقل از ابو هریره آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي رَجُلٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ ثُمَّ لَا يُؤْمِنُ بِي إِلَّا دَخَلَ النَّارَ» «قسم به کسی که جان محمد در دست اوست هر شخص یهودی و مسیحی که دعوت مرا بشنود و به آن ایمان نیاورد، وارد جهنم میشود». (تفسیر ابن کثیر: جلد 2، صفحه 254-255).

در «تفسیر المنار» هم آمده است: این آیه خطاب عامی است برای تمام جامعه بشری اعم از عرب و غیر عرب که حضرت محمد پسر عبدالله عربی هاشمی با دستور خداوند آنان را با آن مورد خطاب قرار داده و به آنان خبر داده است که وی فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی مردم است نه ملت عرب به تنهایی آنطور که یهودیان تصور کرده‌اند. خداوند متعال فرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» [سبأ: 28]. «ما تو را نفرستادیم مگر برای تمام مردم که مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشی». «وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» [الأنعام: 19]. «و این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی که این قرآن بدانها می‌رسد (اعم از جن و انس) بدان بیم دهم».

پس اگر کسانی از اهل کتاب و غیر اهل کتاب بگویند: ما ایمان داریم به اینکه حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ی خدا تنها به سوی ملت عرب است، ایمان آنان اعتباری نخواهد داشت، چرا که با این سخن خود تمام آیاتی را که بر عمومیت رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و شمول آن بر اهل کتاب و غیر اهل کتاب دلالت میکنند، تکذیب مینمایند. در این مورد آیات دیگری هم نازل شده‌اند از جمله: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ۝ 1» [الفرقان: 1]. «پاک و منزّه است کسی که قرآن را بر بنده‌ی خود نازل کرده است، تا اینکه برای جهانیان بیم دهنده باشد».

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ۝ 107» [الأنبياء: 107]. و ازه‌ی «العالمین» انسان و جن را شامل می‌شود.

در این مورد احادیث صحیحی هم وارد شده‌اند از جمله حدیثی که مسلم و بخاری و غیر آنها از جابر روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَعْطَيْتُ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي: نَصْرَتٌ بِالرَّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَجَعَلْتُ لِي الْأَرْضَ مَسْجِدًا وَطَهْرًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكْتَهُ الصَّلَاةَ فَلْيَصِلْ، وَأَحَلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ وَلَمْ تَحَلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَأَعْطَيْتُ الشَّفَاعَةَ وَكَانَ النَّبِيُّ يَبْعَثُ إِلَىٰ قَوْمِهِ خَاصَّةً وَبَعَثْتُ إِلَىٰ النَّاسِ عَامَةً». در روایتی هم بجای «عامه»، «كافة» آمده است. (تفسیر المنار: ج 9، ص 283-284).

«به من پنج چیز داده شده که به پیامبران قبل از من داده نشده است، از مسیر یک ماهه رعب و وحشت من در دل دشمن ایجاد شده و در نتیجه پیروز شده‌ام، تمام زمین برای من پاک و مسجد قرار داده شده است، پس هر کس از امت من وقت نمازش فرا رسد (هر جا که باشد) باید نماز بخواند، غنائم جنگی برای من حلال شده در حالیکه برای پیامبران قبل از من حلال نبوده است، به من (اجازه‌ی) شفاعت داده شده است، و بالآخره اینکه پیامبران پیشین تنها برای اقوام خود مبعوث شده‌اند ولی من برای تمام مردم فرستاده شده‌ام».

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٩﴾

و می‌گویند اگر راست می‌گویید این وعده [قیامت و عذاب] چه وقت است؟ (٢٩)

تفسیر:

در آیات متعددی می‌خوانیم: که زمان قیامت را جز پروردگار با عظمت کسی دیگری نمیداند، و این هم از حکمت‌های الهی است تا انسان همیشه در حال آماده باش به سر برد، و از جانب دیگر این، ندانستن جزئیات، مانع ایمان به کلیات نیست. طوری که در آیه 15 سوره‌ی طه می‌آمده است: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا» قیامت، قطعاً آمدنی است ولی من زمانش را بر شما مخفی کرده‌ام.

«مَتَى هَذَا الْوَعْدُ؟»: مراد وعده وقوع قیامت و داخل شدن نیکان به بهشت و ورود بدان به دوزخ است. البته پرسش کافران جنبه استهزاء داشت.

خوانندگان محترم!

در آیه فوق خواندیم که: کافران با استبعاد و انکار از قیامت می‌گویند: اگر شما راست می‌گویید که قیامت خواهی نخواهی آمدنی است، پس وقت برپایی این وعده چه هنگامی است و روزی که در آن بین مخلوقات حکم نهایی صورت می‌گیرد چه وقت است؟

باید گفت که: در این شکی نیست که زمان وقوع و برپای قیامت بصورت حتمی و قابل تغییر نیست. «لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ» و از جانب دیگر لازم و ضروری نیست که ما انسانها جوابی هر سوالی را بدون مراجعه دقیق به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بدانیم، طوری که کفار سوال کردند که قیامت چه زمانی خواهد بود؟ «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ» الله تعالی برای پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: بگو: زمانش را نمی‌دانم.

قُلْ لَكُمْ مِيعَادٌ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٠﴾

بگو: وعده گاه شما روزی است که نه ساعتی از آن تأخیر می‌کنید و نه بر آن پیشی می‌گیرید. (٣٠)

تفسیر:

ای پیامبر! برای کافران بگو: برای شما وقت محدود و معینی مقرر داشته شده که روز قیامت و حساب‌دهی است و خواهی نخواهی آمدنی است. نه از آن وعده یک لحظه به تأخیر انداخته می‌شوید تا توبه نمایید و نه هم یک لحظه پیشتر واقع می‌شود تا قبل از موعدش عذاب شوید، بلکه موعد آن معلوم و تغییر ناپذیر است. پس از آن روز بترسید و با طاعت الله تعالی از آن حذر داشته باشید.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه از بیان توحید، رسالت و رستخیز که کفر پیشگان به آنها باور و اعتقاد ندارند، اینک در آیات متبرکه (31 الی 33) یکبار دیگر از انکار مشرکان نسبت به قرآن

و سایر کتابهای آسمانی و گفتگو و مجادله میان مستضعفان و مستکبران بحث بعمل آورده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿٣١﴾

و کافران گفتند: ما به این قرآن و کتاب هایی که پیش از آن بوده است، هرگز ایمان نمی آوریم و اگر ببینی ظالمان را وقتی که نزد پروردگارشان نگاه داشته می شوند که چگونه بعضی از آنها سخن بعضی دیگر را باز میگرداند، مستضعفان به مستکبران می گویند: اگر شما سر راه ما نبودید یقیناً ما مؤمن بودیم. (۳۱)

تفسیر:

«مستضعفان» یعنی: پیروان و زیردستان «به کسانی که استکبار ورزیده‌اند» یعنی: به رؤسای فرمانروای ایشان «می گویند: اگر شما نبودید» که ما را از ایمان به خداوند لایزال و پیروی از رسول وی صلی الله علیه وسلم باز میداشتید «یقیناً ما مؤمن بودیم» به الله متعال و پیامبر و کتاب وی و در چنین روزی بیچاره نمی شدیم.

از فحواى آیه مبارکه معلوم می شود که: کفار به خاطر لجاجت که داشتند، هرگز حاضر به ایمان آوردن نیستند. در واقع هیچ يك از کتب آسمانی را قبول نداشتند. در حالیکه ایمان به کتب آسمانی قبل از قرآن نیز مورد سفارش پیامبر صلی الله علیه وسلم بود و کفار این سفارش آن حضرت صلی الله علیه وسلم را نادیده می گرفتند.

محکمه الهی بی نهایت سخت است، و دیده میشود که: در روز قیامت، مجرمان در پی توجیه گناه خود، به بزرگان خود میگویند: اگر شما نبودید ما این همه گناه نمی کردیم. واقعاً هم در قیامت، ایمان عامل نجات است و بس.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾

(باز) مستکبران (در جواب) به مستضعفان می گویند: آیا ما شما را از هدایت الهی بعد از آنکه به شما رسید باز داشتیم؟ [نه، باور نداریم] بلکه شما خودتان مجرم بودید. (۳۲)

تفسیر:

واقعیت اینست که: در روز قیامت، مستکبران نیز می فهمند که راه انبیاء حق بوده است. و بالاترین رسوایی در روز قیامت آن است که مجرمان بزرگ به انسان های زیر دست لقب مجرم میدهند، ولی در آن روز حق به حقدار میرسد و هر کس گناه خود را باید بپذیرد.

وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَعْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٣٣﴾

و (بار دیگر) مستضعفان به مستکبران میگویند: نه، بلکه نیرنگ های [پی گیر شما در] شب و روز که به ما فرمان می دادید به خدا کافر شویم و همتیانی برای او قرار دهیم [ما را گمراه کرد]. و هنگامی که عذاب را ببینند، اظهار پشیمانی کنند [شاید نجات یابند]. و زنجیر ها را به گردن های کافران می اندازیم. آیا جز در برابر کارهایی که می کردند، جزا داده میشوند؟ (۳۳)

تفسیر:

«مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»: نیرنگ شب و روز، یعنی حیلہ‌گری‌ها و توطئه‌های مستمرّ شما در باره ما را از هدایت بازداشت. «أَسْرُوا»: پنهان داشتند. مراد بند آمدن زبان از گفتار به خاطر شدت وحشتی است که از مشاهده عذاب بدی شان دست میدهد. یا اینکه (أَسْرُوا) از اضعاف است و به معنی: اظهار پشیمانی کردند. «هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا...»: مراد تجسم اعمال است. یعنی این اعمال و کردار کفار و مجرمین است که به صورت زنجیر های اسارت برگردن و دست و پای آنان گذارده میشود.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه الله تعالی داستان سبأ و کفر آنان در برابر نعمت خداوند لایزال و عواقب چنین موقف و کار آن را از قبیل تبدیل نعمت به نعمت خاطر نشان ساخت، اینک در آیات متبرکه (34 الی 39) در باره مغرور شدن مشرکین را به مال و تکذیب پیامبر صلی الله علیه و سلم از جانب آنها را یادآور شده و به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و ترساندن و برحذر داشتن مشرکین، سورة شریف را با ذکر سرنوشت گذشتگان، خاتمه داده است.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۳۴)

و ما در هیچ قریه ای بیم دهنده‌های نفرستادیم مگر آنکه سرکشان نازپرور آنجا گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَرْيَةٌ»: شهر و دیار. «نَذِيرٌ»: بیم دهنده. مراد پیغمبر الهی است. «مُتْرَفُوهَا»: (ترف) ← مترفون، جمع مترف: خوش گذرانهای آنجا، سردمداران مرفه آن شهر و دیار، زور مداران سرمست از ناز و نعمت. [إسراء/۱۶]. [مؤمنون/۶۴].

تفسیر:

الله تعالی در هیچ قریه‌ای پیامبری را نفرستاد که به سوی ایمان به خدا و ترک شرک به او تعالی فرا خواند، مگر اهل غرور و تکبر که در آسایش و خود بینی غوطه ور بودند گفتند: ای پیامبران! ما به آنچه شما از نزد خداوند آورده‌اید منکریم و آن را نمی پذیریم. (تفسیر المیسر: تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

باید یاد آور شد که: مخالفت با پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم چیزی نو در تاریخ انبیاء نبود، بلکه سایر پیامبران در طول تاریخ با مخالفت های مواجه شده اند. در ضمن قابل یاد آوری می دانم که: مخالفت با پیامبران، مخالفت به شخص پیامبر نه بود، بلکه مخالفت به پروگرام و با پیام آنها بود.

همچنان مفسران در تفسیر این آیه مبارکه مینویسند: این آیه مبارکه يك تسلی است به آن حضرت صلی الله علیه و سلم که تو از انحراف و سرکشی رؤسایم که اندوهگین و دلگیر مباش! در هر عصر چنین سرداران بدبخت با پیغمبران مقابله کرده اند - نشه دولت و ثروت و احساسات جاه طلبی و خود خواهی انسان را کور می سازد به حدی که نمیخواهد پیش کسی گردن خود را خم نماید و با آدم های خورد و ناتوان برابر بنشیند - ازینجاست که تابعین نخستین انبیاء عموماً مردمان ضعیف و مسکین میباشند. (تفسیر کابلی).

شان نزول آیه 34:

895- ابن منذر و ابن ابوحاتم از طریق سفیان از عاصم از ابو (در نسخه ها به «ابن»

تصحیف شده). رزین روایت کرده اند: دو نفر باهم شریک بودند، یکی از آن‌ها به سوی شام سفر کرد و دیگری ماند، چون نبی اکرم (مبعوث شد، آن شخص به رفیق خود نامه نوشت و از او راجع به اسلام و ارشادات پیامبر سؤال کرد. دوستش در جواب او نوشت: هیچکس از او پیروی نکرده است، مگر مشتئی از فرومایگان و تنگدستان قریش. آن مرد تجارت خود را ترک کرد و به نزد دوست خود آمد و گفت: مرا به نزد او راهنمایی کن، و بعضی کتاب‌ها را هم خوانده بود پس نزد پیامبر آمد و پرسید: به چه چیز دعوت می کنی؟ پیامبر هدایت نوربخش اسلام را برایشان بیان کرد. گفت: شهادت میدهم که فرستاده خدا هستی، پیامبر گفت: چه چیز سبب هدایتت گردید؟ گفت: هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر این که پیروانش ضعفا و تهی دستان بوده اند. پس آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» نازل شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم به دنبال او فرستاد که کردگار عالم به تصدیق گفتارت وحی نازل کرد. (اسناد مرسل و ضعیف است چون ابورزین تابعی است از وی عاصم بن بهدله روایت کرده که صدوق است اما خطا می‌کند «مراجعه شود به تفسیر شوکانی» 2185).

وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٣٥﴾

وگفتند ما دارایی و فرزندانمان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد. (٣٥)

تفسیر:

اشخاص متکبر و ثروتمند گفتند: ای مؤمنان! ما از شما مال و فرزندان بیشتر داریم. پس الله از ما راضی است که ما را با این نعمتها بر شما امتیاز بخشیده و به زودی از عذاب دنیوی و اخروی نجات می‌یابیم.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

بگو بی‌گمان پروردگار من روزی را برای هر کس که خواهد فراخ یا تنگ می‌دارد، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. (٣٦)

تفسیر:

ای پیامبر! برای این متکبران ثروتمند بگو: الله متعال به هر که از بندگان که خواسته باشد دنیا را عطا می‌کند و روزی‌اش را فراخ می‌سازد و به همین‌گونه بر هر که خواهد روزی را تنگ می‌سازد. این کار از روی محبت و خشم نیست و به هدایت و گمراهی ارتباطی ندارد، بلکه آن را از روی آزمایش و ابتلا انجام می‌دهد. پس شخص فراخ روزی طوری گمان نکند که او محبوب پروردگار است و تنگ روزی هم طوری فکر نکند که گویا مورد قهر و غضب الهی واقع شده است. بیشتر مردم به مراد الله تعالی واقف نیستند، به اسرار الهی در مخلوقاتش نمی‌دانند و به حکمت او تعالی در اختیار و ابتلایش دانایی ندارند.

واقعیت اینست که: دادن و گرفتن نعمت، نشانه‌ی مهر یا قهر الهی نیست. (ممکن است از مؤمن بگیرد و به کافر بدهد.) در ضمن قابل یاد آوری است که: دادن و گرفتن روزی، از شئون ربوبیت است.

راه های افزایش رزق و روزی:

اسباب زیاد شدن رزق که از طریق شرع (متمسک شدن به احکام دین) حاصل می‌گردد:

استغفار و توبه:

طوری که الله تعالی در (سوره نوح آیات 10 - 12) میفرماید: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً». یعنی: و گفتم از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است [تا] بر شما از آسمان باران پی در پی فرستد و شما را به اموال و پسران یاری کند و برایتان باغها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد. علما در تفسیر این آیه می گویند: هرگاه توبه و استغفار و طاعت الله تعالی نمودید خداوند رزق را بر شما زیاد می کند.

به تأسف باید گفت که: انسانهای زیادی دائماً در حال استغفاری هستند که قلب با زبان همراه نیست و یا اگر توبه می کنند توبه شان ناقص است چرا که از گناه پشیمان نمی شوند و اگر هم نادم شدند به آن دوباره روی می آورند.

در این مورد شاعر خوش کلام قدسی مشهدهی چنین زیبا میفرماید:

سبحه بر کف توبه بر لب دل پر از ذوق گناه

معصیت را خنده می آید ز استغفار ما

خوف و ترس از الله متعال:

تقوای الهی عامل دیگری است برای زیاد شدن شرعی رزقی که علما از آن به معنی دست گرفتن به اوامر الهی و دور شدن از منهیات وی معنی نموده اند، هرکس طاعات الله تعالی را بجای آورد و از منهیات پرهیز نماید، خداوند این عبادات را باعث (جلب) رزق وی می کند: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (سوره الطلاق آیات 2-3) یعنی: و هر کس از خدا پروا کند [الله] برای او راه بیرون شدنی قرار میدهد و از جایی که حسابش را نمی کند به او روزی میرساند.

تَوَكَّلْ:

توکل، یعنی امورات خود را به الله تعالی واگذار نماییم و تعلق خاطر خود را نسبت به باقی خلائق قطع کنیم. طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید: «فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ (سوره العنکبوت: 17) یعنی: پس روزی را پیش خدا بجوید.

یعنی باید در کسب رزق بر الله توکل نمود و رزق را از کسی یا چیزی طلب نکنیم غیر از الله و فقط امید داشته باشیم که خداوند روزیمان را عطا می کند.

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لو أنكم تتوكلون على الله حق توكله؛ لرزقكم كما يرزق الطير..» اگر شما آنچنانکه شایسته الله است بر وی توکل کنید براستیکه خداوند رزقتان را می دهد چنانکه پرنده را رزق میدهد.

رفتن به حج و عمره:

بدنبال هم حج و عمره رفتن، یعنی هرگاه حج تمتع بجای آورده شد عمره، و هرگاه عمره انجام شد تمتع بجای آورده شود، و دلیل آن این فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم است که: «تابعوا بين الحج والعمرة، فإنهما ينفيان الفقر والذنوب...» یعنی: تبعیت کنید بین حج و عمره (بدنبال هم تمتع و عمره را انجام دهید) چرا که آن دو فقر و گناه را از بین می برند.

انفاق:

انفاق (به کسره الف) در راه خدا، خداوند میفرماید: «قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» [سبأ: 39] یعنی: بگو در

حقیقت پروردگار من است که روزی را برای هر کس از بندگان که بخواد گشاده یا برای او تنگ می‌گرداند و هر چه را انفاق کردید عوضش را او می‌دهد و او بهترین روزی دهندگان است.

صله رحمی:

صله رحم (سرزدن به نزدیکان) باعث زیادت در روزی است: «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ، أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ»». (بخاری: 2067) یعنی: انس بن مالک رضی الله عنه میگوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرکس که میخواهد روزی اش زیاد گردد و عمرش طولانی شود، باید که صله رحم داشته باشد».

اذکار و دعا وارده برای نجات از فقر و تنگ دستی:

از پیامبر صلی الله علیه وسلم برای نجات از فقر و تنگدستی دعا ذیل ثابت گردیده است: «اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ، وَالْفَقْرِ» (ابو داود 324 / 4، وأحمد 42 / 5) «بار الها! از کفر به تو پناه می برم، از فقر به تو پناه می برم». شما میتوانید این دعا در انتهای تشهد بخوانید.

همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم این دعا را بعنوان دعای صبحگاه و شامگاه میخواند: «اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَدَنِي اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي سَمْعِي اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَصَرِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ!» «خدایا مرا عافیت ده در بدنم، خدایا مرا عافیت بده در شوایی ام، خدایا مرا عافیت ده در بینایی ام، خدایا پناه می برم به تو از کفر و فقر، خدایا پناه می برم به تو از عذاب قبر، نیست معبودی بحق مگر تو».

و هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم به رخت خواب می رفتند، چنین دعا میفرمودند: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ وَرَبَّ الْأَرْضِ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوَى وَمُنزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانِ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ أَنْتَ آخِذٌ بِنَا صِيَّتِهِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، إِقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَأَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ» «خدایا! ای پروردگار آسمان ها و زمین، و ای پروردگار عرش عظیم، ای پروردگار ما و پروردگار همه چیز، شکافندهی دانه و هسته و فرو فرستندهی تورات و انجیل و قرآن! از شر هر شروری که پیشانیش به دست توست، به تو پناه می برم، خدایا! تو نخستینی، پیش از تو چیزی نیست، تو واپسینی، پس از تو چیزی نیست، تو آشکاری، فراتر از تو چیزی نیست و تو پنهانی فروتر از تو چیزی نیست، وام های ما را بپرداز و ما را از فقر دور بگردان». و در حدیث شریف به روایت ابن ابی شیبیه، مسلم و ترمذی از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: فاطمه رضی الله عنها نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و از ایشان برای خود خدمتکاری می طلبید پس به او فرمودند: «قولی: اللهم ربنا ورب كل شيء، منزل التوراة والإنجيل والفرقان فالق الحب والنوى، أعوذ بك من كل شيء أنت آخذ بناصيته، أنت الأول فليس قبلك شيء وأنت الآخر فليس بعدك شيء وأنت الظاهر فليس فوقك شيء، وأنت الباطن فليس دونك شيء، اقض عنا الدين، واغننا من الفقر» یعنی: ای فاطمه! بگو: بار خدایا! ای پروردگار ما و پروردگار همه چیز! ای فرودآورنده تورات و انجیل و فرقان! ای شکافنده دانه ها و هسته ها! پناه می برم به تو از شر همه چیزی که تو گیرنده موی پیشانی

آن هستی (یعنی تحت قبضه و تصرف توست) تویی اول؛ پس قبل از تو چیزی نیست و تویی آخر؛ پس بعد از تو چیزی نیست و تویی ظاهر؛ پس فوق تو چیزی نیست و تویی باطن؛ پس ورای تو چیزی نیست، پرداز از ما وام را و ما را از فقر بی‌نیاز کن.

یادداشت:

در روایتی از ابن مسعود رضی الله عنه است که گفت: «از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که میفرمود: «کسی که سوره‌ی واقعه را در هر شب بخواند دچار فقر و تنگدستی نمیشود». (الاذکار نووی).

وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِآلَتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ ﴿٣٧﴾

و اموال و فرزندانان چیزهایی نیستند که شما را نزد ما مقرب کنند مگر آنان که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده‌اند. پس برای آنان در برابر اعمالی که انجام داده‌اند پاداش دوچندان است و ایشان در غرفه های (بلند) ایمن‌اند. (۳۷)

تفسیر:

«وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِآلَتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ»: اموال و اولادتان که مایه‌ی افتخار و مباحات و خودبزرگبینی شما می باشد، چیزی نیست که شما را به خدا نزدیک نماید، بلکه فقط ایمان و عمل صالح مایه‌ی تقرب به پیشگاه خدا می باشد. امام طبری میفرماید: «زلفی» یعنی «قربی» و کثرت مال و اولاد اعتباری ندارد. (تفسیر طبری ۶۸/۲۲).

از این رو بعد از آن فرموده است: «إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا» یعنی جز انسانی با ایمان که مال خود را در راه خدا هزینه می‌کند و به فرزند خود نیکی می آموزد و او را بر خیر و صلاح تربیت می‌کند، این است که انسان را به خدا نزدیک می‌کند. (تفسیر بیضاوی ۱۲۶/۲).

«فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا»: پاداش نیکی‌های آنان در مقابل هر نیکی ده برابر و تا بیش از هفت صد برابر افزایش می یابد. «وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ»: و آنان در منازل عالی بهشت از هر آزار و گزند در امان می باشند.

خوانندگان محترم!

خداوند متعال، ایمان و عمل صالح، انفاق و اخلاص را وسیلهٔ قرب به خود قرار داده است، ولی هستند تعدادی که: مال و فرزند را عامل قرب و سعادت می پندارند. در آیه 15 سوره‌ی تغابن میخوانیم: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» همانا اموال و فرزندان، وسیله‌ی آزمایش شما هستند و خداست که نزد او پاداش بزرگ است. البته ذکر مال و فرزند، از باب مثال است و گرنه جز ایمان و عمل صالح هر چه باشد وسیله‌ی قرب نخواهد بود.

کسانی که به مال و فرزند زیاد افتخار می‌کنند بدانند که کثرت مال و فرزند همیشه نشانهٔ گشایش رزق نیست، بلکه گاهی خداوند اشخاصی را با سرمایه عذاب میدهد. «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا» (سوره توبه، 55).

قرب به الله، همیشه برای انسان يك هدف بوده اما گاهی هستند انسان های که برای رسیدن به آن راه ها و وسایل نادرستی را انتخاب کرده است، از جمله بت پرستی. «مَا تَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿٣﴾». (آیه 3 سوره زمر) (ما آنان را عبادت نمی‌کنیم مگر برای آنکه ما را به الله

نزدیک کنند. البته الله میان آنها درباره چیزی که در آن اختلاف می ورزند، فیصله خواهد کرد، یقیناً الله دروغگوی ناشکر را هدایت نمی‌کند.)

باید گفت که: فقط داشتن و مالکیت مال و فرزند و سایر امکانات، نشانه‌ی رشد و کمال نمی باشد، بلکه بهره‌گیری صحیح از آنها بمثابة کمال بشمار می‌رود. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ﴿۳۷﴾» (واقعاً هم؛ اگر مال و فرزند در راستای ایمان و عمل صالح باشد، وسیله‌ی قرب الهی است.)

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿۳۸﴾

و آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش می‌کنند به این گمان که (پیغمبر ما را) عاجز می‌سازند، ایشان‌اند که در عذاب احضار خواهند شد. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُحْضَرُونَ»: احضار شدگان. یعنی فرشتگان به زور آنان را در دوزخ حاضر می‌آورند (ملاحظه شود: قصص / 61).

تفسیر:

یعنی کسانی که برای بطلان دلایل پروردگار و رد براهینی که بر پیامبرانش نازل کرده می‌کوشند، با دوستان الله به جنگ می‌پردازند، با الله و رسولش ستیزه می‌کنند و با حق دشمنی می‌ورزند، این گروه در آتش دوزخ‌اند و «زبانیه» آنان را حاضر آورده بر روی شان به سوی دوزخ می‌کشاند.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿۳۹﴾

بگو: پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد توسعه میدهد و برای هر کس بخواهد تنگ (و محدود) می‌سازد، و هرچه را (در راه او) انفاق میکنید [چه کم و چه زیاد] خدا عوضی را جایگزین آن می‌کند؛ و او بهترین روزی‌دهندگان است. (۳۹)

تفسیر:

مفسر عایض بن عبد الله مفسر تفسیر مسیر در ذیل آیه مبارکه می‌نویسد: ای پیامبر! برای متکبران ثروتمند که به دنیا مغرور اند بگو: الله سبحان و تعالی روزی هر که از بندگانش را که بخواهد فراخ و روزی هر که را که بخواهد تنگ می‌سازد. این کار بر اساس راز و حکمتی است که خودش بدان آگاه بوده و بر مبنای اراده او انجام می‌یابد و به این طریق مخلوقاتش را آزمایش می‌نماید. مال و منافعی را که در راه الله به مصرف می‌رسانید، او تعالی به زودی عوضش را در دنیا با زیادت رزق و روزی و در آخرت با پاداش بزرگ اخروی برای تان عطا می‌نماید. بلی! او بهترین روزی‌دهندگان است، بخشش او همگانی است؛ چنانچه برای نیکوکار و بدکار عطا می‌نماید و با اعطای نعمتش از بنده نفعی را توقع ندارد. پس از الله سبحان و تعالی روزی بخواهید و اسباب مشروع را در کسب روزی به کار گیرید.

امام فخر رازی می‌فرماید: «بهتر بودن روزی در چهار چیز است:

اول اینکه: آن روزی از وقت نیاز به تأخیر نیفتد.

دوم اینکه: از مقدار نیاز کمتر نباشد.

سوم اینکه: به حساب و شمار، آن را سخت نگرداند.

چهارم اینکه: آن را با طلب پاداش، مکرر نکند».

در حدیث شریف آمده است: «کل معروف صدقة وما أنفق الرجل علي نفسه وأهله كتب له صدقة وما وقى الرجل به عرضه فهو صدقة وما أنفق الرجل من نفقة فعلي الله خلفها إلا ما كان من نفقة في بنیان أو معصية». «هر کار پسندیده‌ای صدقه‌ای است و آنچه که مرد بر خود و خانواده‌اش انفاق کرده است، برای او صدقه‌ای نوشته میشود و آنچه که شخص به وسیله آن آبرویش را حفظ کرده باشد، صدقه است و هر نفقه‌ای را که شخص انفاق کرده است، دادن عوضش بر خداوند متعال است مگر نفقه‌ای که در بنای ساختمان یا معصیتی هزینه شود».

هدف از بنای ساختمان در این حدیث شریف، اعمار ساختمانی است که از حد نیاز انسان فراتر باشد زیرا تأمین مسکن در حد نیاز ضروری، از سوی الله متعال عوض دارد چنان‌که در حدیث شریف دیگری بر ضرورت تهیه مسکن تصریح شده است: «لیس لبني آدم حق في سوي هذه الخصال: بيت يسكنه، وثوب يوارى عورته، وجلف الخبز والماء». «فرزند آدم را در غیر این امور حقی نیست: خانه‌ای که در آن سکونت گزیند، جامه‌ای که عورتش را بپوشاند و ظرف نان و آب».

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: در این آیه تبلیغ برای مسلمانان است که از انفاق در راه خیر از تنگی و افلاس نباید تشویش بخود راه دهند، خرج کردن ناز رزق نمی‌کاهد روزی مقدر به هر صورت به شما میرسد در مقدار چیزی که الله متعال به حکمت خود بخواد به کسی بدهد خرج کند یا نکند هیچ کمی و یا زایدی در آن واقع نمیشود بلکه اگر در راه خیر صرف کنید برکت عائد میشود و حقت عالی معاوضه آنرا بشما میدهد خواه آن عوض به صورت مال ظهور کند یا بشکل قناعت و غنای قلبی - و حصول معاوضه در آخرت هم یقینی است. خلاصه نزد او تعالی هیچ چیز کمین دارد مسلمان را باید که نسبت به حضرت ایزد متعال همیشه خوشبین باشد و در مقابل خوشنود یا و اندیشه فقر و فاقه را در دل راه ندهد.

انفاق چیست؟

معنای لغوی انفاق، «بخشیدن و بخشش کردن» یا «نفقه دادن و هزینه کردن» است. و معنای لغوی صدقه، «چیزی در راه رضای خدا دادن» است. بنابر این دو کلمه در معنای لغوی باهم تفاوت و شباهتی دارند:

- شباهت آنها این است که در هر دو بخشیدن به غیر و دیگران موجود است.
- ولی تفاوت آنها در این است که بخشیدن، در «صدقه» همیشه همراه با نیت اجر و ثواب است، عبارتی ممکن است فرد گاهی مال خود را انفاق (بخشش) کند ولی نیت او رضای خدا نباشد، ولی وقتی فرد مالی را بعنوان صدقه بخشش کرد، همیشه کسب رضای خدا را در نظر داشته است. (عبارتی ساده تر: هر صدقه ای انفاق است، ولی هر انفاقی صدقه نیست.)

اما از لحاظ اصطلاحی و معنای شرعی، انفاق نمودن با صدقه کردن تفاوتی ندارد، هر دو به معنای بخشیدن تمام یا قسمتی از مال و دارائی خود به مردم نیازمند است، و اگر هدف فرد از بخشش مال خود، رسیدن به اجر و ثواب باشد، ان شاءالله مأجور خواهد بود زیرا اعمال انسانها به نیتشان بستگی دارد.

باید یاد آور شد که: انفاق، تنها دارای اجر اخروی نمی باشد، بلکه سبب رشد و تکامل

شخصیت شخص انسان هم می گردد.

و انفاق، زمانی دارای ارزش است که در راه الله باشد. در اسلام اقتصاد از اخلاق جدا نیست.

همچنان باید گفت که: ستایش قرآن عظیم الشان از کسانی است که انفاق سیره‌ی همیشگی آنان باشد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (40 الی 54) درباره نکوهش و عذاب کافران در برابر خدایان دروغین شان در قیامت، دعوت آنان به اندیشیدن در مورد حق پیش از فرارسیدن عذاب، ایمان آوردن هنگام مشاهده‌ی عذاب آخرت، به بحث گرفته شده است.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾

به خاطر بی‌آوری روزی را که الله همه آنها را محشور می‌کند، باز به فرشتگان می‌گوید: آیا اینها بودند که شما را پرستش می‌کردند؟ (۴۰)

تفسیر:

«وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا»: ای پیامبر! از روزی یادآور خداوند متعال تمام مشرکین و هم فرشتگانی را که مشرکان به عبادت شان می‌پرداختند برای محاسبه و جزا حشر و زنده می‌کند.

«ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ»: استفهام برای توبیخ و سرزنش مشرکین آمده است. یعنی آیا آنها شما را پرستش می‌کردند، و شما به آنها دستور داده بودید که چنان عملی را انجام بدهند؟

زمخشری مؤلف: تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل مشهور به تفسیر کشاف) می‌فرماید: این سرزنش خطاب به فرشتگان است و به روال مثل جاری آمده است که می‌گوید: «با تو هستم همسایه! بشنو» و مانند گفته‌ی خدا است که می‌فرماید: «أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»، خدا به یقین می‌دانست که حضرت عیسی و ملائک از آنچه به آنها نسبت داده‌اند پاک و دورند، اما منظور از سؤال و جواب این است که شدت سرزنش و بزرگی شرمساری کافران نشان داده شود. (تفسیر کشاف ۳/۴۶۳).

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: اکثر مشرکان فرشتگان را دختران الله بشمار می‌آوردند؛ برخی مجسمه آنها را ساخته پرستش میکردند - بلکه بعضی نوشته‌اند که بت پرستی از همین ملائکه پرستی شروع شده است و این رسم قبیح را عمرو بن لحي از شام به حجاز آورده بود بهر حال به روز قیامت رو بروی کفار از فرشتگان سوال کرده میشود که آیا همین مردم شمارا می‌پرستیدند؟ شاید مطلب این باشد که آیا شما آنها را به عبادت خود امر کرده بودید و آیا شما از فعل آنها خوش بودید چنانکه از حضرت عیسی علیه السلام سوال میشود «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾» (سوره مائده) (و زمانی که الله متعال گفت: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی: به غیر از خدا، من و مادرم را به عنوان دو معبود بگیرد؟ (عیسی) گفت: (خدایا!) تو پاک و منزهی، مرا نشاید که حرف ناروایی که سزاوار من نیست بگویم، اگر چنین گفته بودم، تو آن را می‌دانستی (زیرا) تو آنچه را در

دل و جان من است می دانی، اما من از آنچه در ذات توست بیخبرم، همانا، دانای تمام غیب ها تویی تو.)

و همچنان در سوره فرقان آیه 17 آمده است: «وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ وَ مَا یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فِیَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلُّنْتُمْ عِبَادِی هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿۱۷﴾» (و یاد کن) روزی که خداوند مشرکان و آنچه را به جای خدا می پرستیدند (در یک جا) محشور کند، پس (به معبودهای آنان) گوید: آیا شما بندگان مرا گمراه کردید، یا خودشان راه را گم کردند؟

قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِیْنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿۴۱﴾

فرشتگان گویند: بار الها، تو پاک و منزهی! و تنها تو باور و کارساز ما هستی! نه، بلکه آنها جنیان را پرستش میکردند؟ و اکثرشان به آنها ایمان داشتند! (۴۱)

فَالْیَوْمَ لَا یَمْلِكُ بَعْضُكُم لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِی كُنْتُمْ بِهَا تَكْذِبُونَ ﴿۴۲﴾

و امروز هیچ يك از آنان در حق دیگری اختیار سود و زیانی ندارد، و به ظالمان میگوییم: بچشید عذاب آتشی را که آن را تکذیب می کردید. (۴۲)

تفسیر:

«فَالْیَوْمَ لَا یَمْلِكُ بَعْضُكُم لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا»: در قیامت، حکومت و مالکیت تنها مخصوص پروردگار با عظمت است. (هیچ يك از معبودها (جن و فرشته و دیگران) هیچ قدرتی ندارند؛ نه معبود میتواند برای عابد کاری کند و نه عابد میتواند برای معبود خود کاری کند). و طوریکه یاد آور شدیم در چنین روزی (روز حساب) نه پرستشگر سودی می دهد و نه معبود، نه شفاعتی مقرر است و نه راه نجاتی، نه عذابی برطرف میشود و نه هلاکتی. واقعیت امر اینست که به سراغ غیر الله رفتن، و به غیر از الله وابسته شدن در حقیقت ظلم به خویش است. و آن چه قهر بزرگ خداوند متعال را به دنبال دارد، تکذیب دایمی و مغرضانه است.

شیخ ابو سعود در تفسیر خویش «تفسیر إرشاد العقل السلیم إلى مزایا الكتاب الکریم» میفرماید: در ملاء عام اینچنین مورد خطاب قرار میگیرند، تا ناتوانی و قصورشان از دفع عذاب از عبادت کنندگان بر ملا شود و تا ناامیدی کامل شان معلوم گردد. در نسبت دادن عدم نفع و ضرر به بعضی مبالغه مورد نظر است، گویا اینکه محال بودن سودرسانی فرشتگان برای عبادت کنندگان شان همانند نفع رسانی عبادت کنندگان است برای آنان (تفسیر إرشاد العقل السلیم إلى مزایا الكتاب الکریم ابو سعود ۲۳۴/۴).

وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ یُرِیدُ أَنْ یَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانِ یَعْبُدُ آبَائَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْکٌ مُفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِینٌ ﴿۴۳﴾

و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، می گویند: این نیست مگر مردی که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند، باز دارد. و میگویند: این قرآن جز دروغی ساختگی نیست. (که به الله نسبت داده شده است) و کافران در باره حق، هنگامی که به سوی شان آمد گفتند: این جز جادویی آشکار نیست! (۴۳)

تفسیر:

زمانیکه آیات واضح قرآن عظیم الشان را با معانی و اعجاز آشکارش بر آن مشرکان خوانده شد و آن را با طراوت و شادابی از زبان پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدند، «قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ»: گفتند: این یکی که ادعای پیامبری می‌کند، جز یک نفر مانند شما نیست، می‌خواهد شما را از عبادت بت‌ها و تمثال‌های ما که پدران و اجداد ما سالها به عبادت آنها مصروف بودند باز دارد و می‌گفتند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» قرآنی را که ای محمد آورده‌ای، جز دروغ و بهتان چیزی دیگری نیست. همچنان کافران گفتند: قرآن سحری آشکار و واضح است که در سحر بودنش کسی شک نمی‌کند.

«بَيِّنَاتٍ»: جمع «بَيِّنَةٌ» به دلیلی گفته می‌شود که حق بودن آن واضح و روشن است، بناءً آیات الهی، روشن است و ملاحظه می‌شود که انکار کفار به خاطر لجاجت و سر تمبگی آنان می‌باشد. و انکار آنان شیوه کار دایمی بوده، آنان مثل همیشه به استفاده از روش اباء و اجداد خویش دست به تحقیر، توهین و تکذیب انبیاء و رسول و سایر رهبران مصلح جوامع خود زده است.

کفار، در طول تاریخ با طرح خط فکری و عملی نیاکان گمراه، دیگران را تحریک می‌کردند تا در برابر اوامر و هدایت اسمانی انبیاء علیهم الصلوة مقاومت، بغاوت و سر پیچی کنند. در مجموع دیده شده که کفار، هم با پیام مخالف بودند و هم با پیام آور. و غرض تحقق اهداف خویش از هر نوع تبلیغ و تأکید منفی استفاده می‌کنند.

زمخشری فرموده است: این بیان به طور بلیغ شگفتی از امر آنها را نشان می‌دهد؛ چرا که آنها به طور قطعی حکم به سحر بودن قرآن کرده و سپس گفته‌اند: قطعیت سحر بودن آن روشن و آشکار است به طوری که هر عاقلی که به دقت در آن توجه به عمل آرد آن را سحر می‌نامد. گفته «لَمَّا جَاءَهُمْ» بیانگر آن است که آنها بدون تأمل و اندیشه نمودن در آن به آن کافر شده‌اند. (تفسیر کشاف ۴۶۴/۳).

آنگاه الله سبحان و تعالی یادآور شده است که آنها این گفته را بر مبنای دلیل و سند نمی‌گویند، و حضرت محمد را به استناد به حقیقت و یقین تکذیب نکرده‌اند، بلکه بر مبنای ظن و تخمین او را تکذیب نموده‌اند و فرمود:

وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ ﴿٤٤﴾

و ما هیچ کتابی برای ایشان نداده بودیم که آن را بخوانند، و پیش از تو هشداردهنده‌ای به سویشان نفرستاده بودیم. (۴۴)

تفسیر:

مفهوم کلی آیه مبارکه این است که: ما قبل از تو کتاب و پیامبری به مشرکان مکه نداده‌ایم که آنان با استناد به آن، حق یا باطل بودن تو را تشخیص دهند.

تکذیب آنان تنها بر اساس جهل و لجاجت و پیروی از هوس‌های خود، ابا و اجداد خویش است. در ضمن قابل یاد آوری است که: اثبات یا نفی هر مطلبی باید مستند به علم و وحی باشد و موضع‌گیری بدون آن هوسی بیش و بی منطقی مطلق است.

«وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ»: و قبل از تو پیامبری را پیش آنان نفرستاده‌ایم که آنها را از عذاب الله بترساند. پس چگونه تو را تکذیب کردند؟

امام طبری گفته است: یعنی قبل از قرآن خدا کتابی را بر عرب نازل نکرده و قبل از محمد

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ پیامبری نزد آنان نفرستاده بود. (طبری ۷۰/۲۲، و این روایت قتاده است).

وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٥﴾

و کسانی که پیش از اینان بودند [نیزوحی ما را] تکذیب کردند، حال آنکه آنان به یک دهم آنچه به پیشینیان داده بودیم نرسیده‌اند، پس پیغمبران ما را تکذیب کردند، پس ببین مجازات من (نسبت به آنها) چگونه بود؟! (۴۵)

تفسیر:

مفهوم این آیه مبارکه در چندین آیت از قرآن عظیم الشان تذکر رفته است طوری که در (آیه 21سوره غافر) خواندیم: «أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارًا» (آیا در زمین نگشتند و سیر نکردند تا ببینند عاقبت پیشینیانی که قدرت و آثارشان بیشتر بود چه شد؟)

همچنان در (آیه 9سوره روم) می آید: «...كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا»: (قدرت آباد کردن پیشینیان بیشتر بود، ولی به خاطر تکذیب پیامبران الهی نابود شدند.) واقعاً هم تمدن و قدرت ها و ثروت‌ها و تحولات همیشه در حال پیشرفت و به اصطلاح بینظر و نمونه نمیباشد، بلکه گاهی امکانات و قدرت گذشتگان بیشتر از قدرتمندان بر حال میباشد.

در آیه مبارکه آمده است: «وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ»: قبل از آنان اقوامی به تکذیب برخاسته‌اند که یکدهم نیرو و ثروت و طول عمر آنان را به کفار مکه نداده‌ایم.

ابن عباس(رض) فرموده است: «مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ» یعنی یک دهم نیروی آنان را در دنیا نداشته‌اند. (مختصر ابن کثیر ۱۳۵/۳).

«فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ»: وقتی پیامبران مرا تکذیب کردند، من هم با نابود کردن ریشه‌کن نمودن آنها، از آنان انتقام گرفتم، و نیرو و قدرتی که داشتند برایشان سودمند واقع نشد و آنان را بی نیاز نکرد، پس حال و وضع آنان وقتی که عذاب و نابودیشان فرا رسد چگونه باید باشد؟ این بیان به صورت ضمنی قریش را تهدید میکند. (تفسیر صفة النفاسیر تألیف محمد علی صابونی).

قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٤٦﴾

بگو: من شما را فقط به یک حقیقت نصیحت می‌کنم و آن این است که خالصانه برای الله دونفر دونفر، و یا یک نفر یک نفر، برخیزید، باز اندیشه کنید که این همنشین شما هیچ دیوانگی ندارد، او فقط جز بیم دهنده شما در برابر عذاب شدید (الهی) است. (۴۶)

تفسیر:

امام فخر رازی میفرماید: «بعد از آنکه اصول سه‌گانه توحید، نبوت و معاد (بازگشت) با دلایل آن در این سوره مطرح شد، اینک حق تعالی هر سه اصل را در یک آیه ذکر می‌کند چرا که فرموده وی: «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ» به توحید اشاره دارد و فرموده وی: «مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ» به رسالت اشاره دارد و فرموده وی: «بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» به روز آخرت و به نزدیکی

زمان آن اشاره دارد».

چنانکه در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روزی بر فراز کوه صفا برآمدند آن‌گاه فریاد کشیدند: «یا صباحا» قریش با شنیدن این نداء به سویشان گرد آمده و گفتند: چه شده است، چه خبر است؟ تو را چه شده است؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «به نظر شما اگر به شما خبر دهم که دشمن صبح یا شامگاه بر شما یورش می آورد، آیا مرا تصدیق میکنید؟» گفتند: چرا تصدیق ات نکنیم؟ قطعاً تصدیقات میکنیم! فرمودند: «اینک من شما را در پیشاپیش عذابی سخت بیم میدهم». در این هنگام ابو لهب گفت: مرگ بر تو، آیما را برای این گردآورده‌ای؟ در این اثنا خداوند نازل فرمود: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (1)».

«أَعِظُكُمْ» ملاحظه می شود که یکی از وظایف اساسی انبیاء، همانا موعظه، پند و نصیحت است، ولی تنها به شعارها نباید اکتفاء کنیم، در ضمن قیام را هم نباید فراموش کرد. پیامبر مردم را هشدار فرموده اند که: عذاب، پیش روی شماست، اگر در راه الله قیام نکنید، هم در دنیا گرفتار عذاب می شویم و هم در آخرت. در ضمن تأکید داشته اند که اگر قیام که برای رضا الله تعالی نباشد، و برخاسته از عقده ها و هوس ها و برای کسب مقام و ثروت باشد، مطمئن باشید، به جایی نمی رسد.

در آیه مبارکه به وضاحت در می یابیم که: در هر قیام داشتن سه عنصر لازم و ضروری میباشد. و آن سه عنصر همانا: خلوص، «لِلَّهِ» رهبر، «بِصَاحِبِكُمْ» فکر و برنامه. «تَتَفَكَّرُوا» حرکت ها و انقلاب هاییکه برای الله تعالی نباشد و برخاسته از عقده ها و هوس ها و برای کسب ثروت باشد مطمئن باشید به جایی نمیرسد.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷)
بگو هر مژدی که از شما طلبیده باشم متعلق به خودتان، مُزد من جز با خداوند نیست، و او بر هر چیزی گواه است. (۴۷)

تفسیر:

مفسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه در تفسیر خویش مینویسد: ای پیامبر! برای کافران بگو: آنچه به عنوان مزد تبلیغ رسالت و دعوت از شما خواسته‌ام از خود شما باشد و من از شما چیزی نمی خواهم و مزد من در بدل تبلیغ رسالت و دعوت فقط بر خداست. او به عمل من و عمل شما آگاه است، هیچ چیز پنهانی از او پوشیده نیست و به زودی از اعمال همه حساب خواهد گرفت؛ یعنی برای عمل خیر پاداش نیکو و برای عمل شرّ جزای سخت خواهد داد. (تفسیر المیسّر تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

قُلْ إِنْ رَبِّي يَفْزِفُ بِالْحَقِّ عَلَٰمَ الْغُيُوبِ (۴۸)

بگو: پروردگار من حق را (در قلب هر که بخواهد) می‌اندازد او علام الغیوب (و از تمام اسرار نمان آگاه) است. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَفْزِفُ بِالْحَقِّ»: حق را به جان باطل می‌اندازد. (سوره: انبیاء / 18). هدف از آن بیان أدله حق به صورت قاطع و واضح است. یا اینکه منظور از افکندن حق، ارسال کتب آسمانی برای انبیاء، و إلقاء وحی الهی به قلوب پیغمبران: است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر:

«عَلَامُ الْغُيُوبِ»: یعنی خدای متعال به تمام امور نهان از خلق آگاه است. یعنی پروردگارم باطل را با پرتاب کردن حق به سوی آن مورد هدف قرار داده و آن را به وسیله حق می‌کوبد و نگونسار میکند «و او دانای غیب هاست» غیب: هر چیزی است که از چشم انسان ها و از میدان دریافته‌ها و ادراکاتشان پنهان باشد.

«قُلْ إِنَّ رَبِّي يَفْزِفُ بِالْحَقِّ»: بگو: خدایم دلیل رابیان و نمایان میکند. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی با حق باطل را می‌کوبد. همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن میفرماید: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ».

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ ﴿٤٩﴾

بگو: حق آمد و دیگر باطل از سر نمی‌گیرد (سر از نو ایجاد نمیشود) و دوباره برنمی‌گردد. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحَقُّ»: هدف از آن اسلام است. «الْبَاطِلُ»: هدف از آن کفر است. «مَا يُبْدِيُ»: شروع نمی‌کند. نقش جدیدی ایفاء نمی‌کند. «مَا يُعِيدُ»: از سر نمی‌گیرد. دوباره انجام نمی‌دهد. نقش قدیم بازی نمی‌کند.

تفسیر:

«مَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ»: مراد نقش بر آب بودن همه نقش های باطل است. طوریکه باطل به شخص مُرده می ماند که نه کارهای گذشته را میتواند بکند و نه کارهای تازه‌ای از او ساخته است.

زمخشری فرموده است: وقتی انسان نابود شد آغاز و برگشتی ندارد که فرموده است: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ» (تفسیر کشاف ۴۶۷/۳).

دکتر مصطفی خرمدل در تفسیر خویش «تفسیر نور ترجمه معانی قرآن» مینویسد: ذکر این نکته ضروری است که نور اسلام فاعلیت زدودن کفر و شرک و نفاق را دارد، همان‌گونه که نور، ظلمت را می‌زاید. اما انسان ها هم باید از نور آن استفاده کنند و قابلیت را بهم برسانند، تا در پرتو فاعلیتِ فاعل و قابلیتِ قابل، پیروزی ظاهر و حاصل شود.

در این هیچ جای شکی نیست که: حق بر باطل پیروز شدنی است.

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ﴿٥٠﴾

بگو: اگر گمراه شوم تنها به زبان خود گمراه می‌شوم و اگر راه یاب شوم پس این به سبب آن است که پروردگارم به من وحی می‌کند، بی‌گمان او شنوای نزدیک است. (۵۰)

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است: «قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي»: ای پیامبر! به آن مشرکان بگو اگر انطور که شما تصور میکنید، من از راه هدایت منحرف شوم گناه و زیان انحرافم را خودم بر می‌دارم، و به دیگری زیانی نمیرسد. «وَ إِنْ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي» اما اگر به راه مستقیم استوار باشم، به سبب هدایاتی است که خداوند متعال از کتاب و سنت بر من نازل کرده است. «إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ»: اوست که دعای هر جوینده‌ای را می‌شنود و دعای هر امیدواری را اجابت می‌کند.

مفسر ابو سعود فرموده است: یعنی گفته و عمل هر راهیاب و گمراهی را می شنود و می بیند هر چند که در نهان کردن آن مبالغه کند. (ابو سعود ۴/۲۳۵).

از فهم آیه مبارکه دانسته میشود که: بدون وحی الهی، حتی پیامبر نیز در معرض انحراف است. و باید گفته شود که الله تعالی هم وحی میفرستد و هم بر ابلاغ آن نظارت دارد، خطرات و آثار شوم انحراف، به خود انسان باز می‌گردد.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فِرْعَوْنُ فَلَا فُوتَ وَأَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٥١﴾

و ای کاش می دیدی هنگامی را که [کافران] وحشتزده اند [انجا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار شوند. (۵۱)

تفسیر:

ای پیامبر! اگر ببینی که ترس شدیدی در هنگام دیدن عذاب بر کافران مستولی شده، امر هول انگیزی را مشاهده خواهی کرد. آنگاه از عذاب نجات نیافته راه گریزی برای شان وجود ندارد و از جای نزدیکی گرفته می‌شوند تا به سوی دوزخ برده شوند. (تفسیر المیسر تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾

و (وقتی عذاب را مشاهده کنند) می‌گویند: اکنون به او ایمان آوردیم، حال آنکه دسترسی به ایمان از راه دور چگونه ممکن است. (۵۲)

تفسیر:

«تناوش» از «نوش» به معنای گرفتن چیزی به آسانی را می‌گویند «وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ» وقتی عذاب را مشاهده کردند می‌گویند: به قرآن و پیامبران ایمان داریم.

«وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ» حالا از کجا ایمان برایشان فراهم و محقق میشود در حالی که در آخرت قرار دارند و محل ایمان آوردن دنیا میباشد. و چگونه از جایی چنین دور، دست یافتن به ایمان برای آنان میسر است؟

هدف از «مَكَانٍ قَرِيبٍ» دنیا است و هدف از «مَكَانٍ بَعِيدٍ» آخرت است.

ابو حیان گفته است: حال آنها را به حال کسی تشبیه کرده است که بخواهد چیزی را از محلی دور بردارد، همان طور که یک نفر نزدیک آن را بر میدارد. (البحر المحيط ۷/۲۹۳). باید گفت که: جزع و فزع و استمداد مشرکان، مشکلی از آنان راحل نمی‌کند.

«فِرْعَوْنُ فَلَا فُوتَ» مشرکان پناهگاهی ندارند. عقوبت مشرکان از همین دنیا آغاز میشود. و برگشت به دنیا و جبران گذشته‌ها راهی دور و ناممکن است.

وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾

در صورتی که آنها پیش از این به آن کفر ورزیدند. و از مکان دور به امور غیب (نسبت های باطل شان را) می‌افکنند. (۵۳)

تفسیر:

«وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ»: کافران به رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از این تکذیب کردند و به الله متعال کافر شدند، پس چگونه در آخرت ایمان برای آنان فراهم می‌گردد؟! «وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ»: و از جایی دور تیر تهمت می‌افکندند و امور غیبی را انکار کرده و می‌گفتند: حشر و حساب و بهشت و دوزخی در کار نیست.

مفسر قرطبی فرموده است: در میان عرب در رابطه با کسی که چیزی را می‌گوید که به آن علم و آگاهی ندارد، ضرب‌المثلی رایج است که می‌گوید: «هو يقذف و يرجم بالغيب»

او تیر را در سیاهی شب رها می‌کند. و مسلم است که تیر چنین کسی به هدف اصابت نمی‌کند. (البحر المحيط ۳۱۵/۱۴).

کسانی که دیروز به پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن عظیم الشان تهمت میزدند، امروز که در تنگنا قرار گرفته‌اند ایمان می‌آورند، این ایمان آوردن شان به حال آنها فایده ای ندارد. در این هیچ جای شکی نیست که: کفار از پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و قرآن عظیم الشان، شناخت کامل و روشنی نداشتند؛ طوریکه در فوق یاد آوری شد؛ تهمت های آنان مانند تیر انداختن در تاریکی و پرتاب از راه دور بود. که به هدف نمی‌رسد.

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فَعَلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكِّ مُرِيبٍ ﴿٥٤﴾

(سرانجام) میان آنها و آنچه مورد علاقه شان بود جدائی افکنده شد، همانگونه که به پیروان (و هم مسلمانان) آنها از قبل عمل گردید چرا که آنها در شك و تردید بودند. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حِيلَ»: حائل و مانع انداخته شده است. فاصله و جدائی افکنده شده است.
«مَا»: آنچه. مراد پذیرش ایمان اخروی و رهائی از دوزخ است یا بازگشت به جهان و انجام کارهای شایسته در آن است (سورة: سجده آیه: ۱۲). یا رهائی از بلاهای بزرگ آسمانی و عذاب استیصال جهانی است (سورة: غافر آیات ۸۳ - ۸۵).

«أَشْيَاعٍ»: جمع شیعة، مراد امثال و اقران است (ملاحظه شود سورة: انعام آیه ۶۵). «مُرِيبٍ»: شك انداز. به دودلی افکنده. این کلمه صفت و برای مبالغه و تأکید است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر:

«وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ»: بین آنها و ایمان و بهشت حایل ایجاد میشود. «كَمَا فَعَلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ»: انطوریکه با کافران ملت‌های پیشین که شبیه آنها بودند، عمل شد. «إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكِّ مُرِيبٍ ﴿٥٤﴾»: آنها در دنیا در مورد حساب و عذاب روز قیامت در شك و تردید بودند. (و زندگی را پیوسته با ظن و گمان به سر برده‌اند و اینک چنین سرنوشتی باید داشته باشند).

کلمه «مُرِيبٍ» برای تأکید است.

بدین منوال و بر این روال این سوره با این آهنگ تند و شدید با صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت خاتمه می‌یابد، و مسأله‌ای را بیان می‌دارد که در این سوره بر آن تکیه و تأکید گردد. همان که در پایان هر مرحله‌ای و در لابلاهی هر مرحله‌ای گذشت. این سوره با همین مسأله آغاز گردیده است و با همین پایان تند و شدید پایان می‌گیرد.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره فاطر

جزء - (22)

سوره فاطر در مکه نازل شده و دارای چهل و پنج آیه و پنج رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره به «سوره‌ی فاطر» مسمی و مشهور میباشد؛ زیرا این اسم گرانقدر و صفت زیبا در سرآغاز آن آمده است و به معنی ابداع و ایجاد بدون مثال و نمونه قبلی است. این افاده نشان دهنده‌ی عظمت خدای ذوالجلال، قدرت آشکار و آفرینش شگفت انگیز اوست. خدای ای که فرشتگانی را با آن ساختمان شگفت انگیز خلق و ابداع کرده است.

نام دیگر این سوره به دلیل این که از همان آغاز از فرشتگان، که پیام میان الله متعال و پیامبران اند، نام می برد، سوره‌ی «ملائکه» نام دارد.

محتوای سوره:

سوره فاطر قبل از هجرت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم «به مدینه» نازل شد و همان هدف کلی را دنبال میکند که آیات مکی به آن می‌پرداختند که غالباً اولین هدف از بعثت پیامبران را بررسی می‌کنند و آن عبارت است از مسایل عقیدتی یعنی «دعوت به سوی یگانگی الله، و اقامه دلیل بر وجود خداوند متعال و از میان برداشتن بنیان شرک و پاکیزه کردن قلوب از پستی‌ها و آراستن آن به مکارم اخلاق».

- در آغاز سوره درباره‌ی خالق مُبدع سخن به میان آمده است که کائنات را هستی داده و فرشتگان و انسان و جن را خلق کرده است. و برای اثبات زنده شدن و وقوع حشرو نشر، دلیل اقامه کرده و این دلایل را از صفحات کتاب هستی برگرفته است، از زنده شدن زمین به سبب نزول باران، بعد از اینکه خشک و مرده شده بود، و به بیرون آمدن میوه ها و پشت سرهم آمدن شب و روز، مراحل خلق انسان، فرورفتن شب در روز و سایر دلایل دال بر قدرت و یگانگی خداوند متعال.

- و تفاوت فراوان مؤمن و کافر را یادآور شده و برای آن دو به نابینا و بینا و تاریکی و نور و سایه مثال زده است.

- و برای اثبات قدرت خداوند متعال به گوناگونی میوه‌جات و دیگر مخلوقات از قبیل انسان و حیوان و اختلاف اشکال کوه ها، سنگ ها، و گونه های آن از قبیل سفید و سیاه و سرخ، استدلال کرده است که تمام آنها گویای عظمت خدای یگانه و مقتدر آند.

- بعد از آن اعلام کرده است با نزول این کتاب وزین که فضایل دیگر کتب خداوند لایزال را در بردارد، امت محمدی وارث شریف‌ترین رسالات آسمانی شده است. پس از آن ملت را به سه گروه تقسیم کرده است: «مُقَصِّر، مُحْسِن و پیشتاز در خیرات».

- و سوره با سرزنش مشرکین در مورد پرستش بت‌ها و سنگ‌ها خاتمه یافته است.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

تعداد آیات سوره طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم به چهل و پنج آیه و تعداد کلمات آن به هفت صد و هفتاد میرسد. تعداد حروف این سوره به سه هزار و صد و سی حرف میرسد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره فاطر مختلف بوده که شما میتوانید تفصیل این مبحث را در سوره طور بطور مفصل مطالعه فرماید.)

ارتباط این سوره به سوره قبلی :

چون خداوند سبحان سوره سبأ را به ردّ اهل شِرْك، اهل شك و اهل عناد پایان داد، سوره فاطر را به ذکر کمال قدرت، وحدانیت و دلایل توحیدی افتتاح نمود. یعنی اینکه؛ هر دو سوره با حمد پروردگار شروع میشود. و طوریکه در فوق متذکر شدیم: چون پایان سوره ی سبأ اشاره به نابودی دشمنان دین الله دارد، پس مناسب است، حمد الله متعال را به دنبال آن به جای آورد.

سایر خصوصیات این سوره:

سوره فاطر یکی از پنج سوره ای است که با عبارت «الحمد لله» آغاز شده است. این سوره ها عبارت اند از: فاتحه، انعام، كهف، سبأ، فاطر که همه ای آنها جزء سُورِ مکی هستند. همچنین سوره فاطر از سُورِ مثنائی می باشد. مثنائی سوره هایی هستند که بعد از سور مئین قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثنائی آن فرض شده اند. (زاد المسیر فی علم التفسیر، جلد 4، صفحه 141)

سوره های مثنائی عبارتند از: سوره احزاب، حجّ، قصص، نمل، نور، انفال، مریم، عنكبوت، روم، یس، فرقان، حجر، رعد، سبأ، فاطر، ابراهیم، ص، محمد، لقمان و زمر. {التمهید فی علوم القرآن، جلد 1، صفحه 313}

ترجمه و تفسیر سورة «فاطر»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ
يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

همه ستایش‌ها سزاوار پروردگاری است که آفریننده آسمان‌ها و زمین است (ذاتی که) فرشتگان را پیام‌آوران قرار داده است که دارای بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه اند. هر چه بخواهد در آفرینش می‌افزاید، چون الله بر هر چیز قادر است. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَاطِرٌ» خالق و ایجاد کننده. مُخْتَرَع. مُبْدِع. آفریننده بدون مُدل و اَلْگو به معنای آفریدن ابتکاری است (ملاحظه شود سوره‌های: انعام آیه 14، یوسف آیه 101، ابراهیم آیه 10). «جَاعِلِ»: قرار دهنده، سازنده. «أُولَىٰ»: جمع معنوی ذی، ذا، ذو، صاحبان، دارندگان. «أَجْنِحَةٌ» (جنح): جمع جناح، بالها. «مَّثْنَىٰ»: دوتا دوتا، دو دو، دوتایی. «ثَلَاثَ»: سه تا سه تا سه تا سه، سه گانه، سه تایی. «رُبَاعَ»: چهارتا چهارتا، چهار چهار، چهارتایی [نساء/۳]. «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ»: بر آفرینش می‌افزاید.

تفسیر:

اصل کلمه فاطر از «ف ط ر» در لغت به معنای شکاف طولی است؛ یعنی چیزی را از درازا بریدن، (المفردات فی غریب القرآن) با این معنا، می‌توان دقت ظریفی را از تعبیر قرآن به دست آورد و آن اینکه آفرینش موجودات به مانند این بوده که نور هستی و وجود؛ ظلمت و عدم را شکافته و از درون آن به بیرون آمده است. «جَاعِلِ»: سازنده، قرار دهنده. (ملاحظه شود سوره‌های: بقره آیات 30 و 124، آل عمران آیه 55، قصص آیه 7). «مَلَائِكَةٌ» ملائکه: موجودات با شعور غیر مادی که الله تعالی آفریده و پیوسته در فرمان الله اند: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿26﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿27﴾». (و کفار) گفتند: خداوند رحمان (فرشتگان را برای خود) فرزند گرفته است! منزّه است او، بلکه (فرشتگان) بندگانی گرامی هستند. (فرشتگان) در کلام بر او سبقت نمی‌گیرند و (تنها) به فرمان او عمل می‌کنند. اکثریت مفسران بدین باور اند که ملك (بر وزن شرف) از الوك مشتق است که به معنی رسالت می‌باشد.

«جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا»: خداوندی که فرشتگان را به عنوان فرستادگانش موظف داشت تا وحی اش را به انسان‌های برگزیده‌اش برسانند و امر و نهی اش را فرود آورند، ابن جوزی می‌فرماید: آنان را برای هر کاری که بخواهد نزد پیامبران می‌فرستد. (زاد المسیر ۴/۶۷۳) «أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ»: از جمله قدرت بی‌نهایت الله تعالی این است که برای فرشتگان بال‌های متعددی: دو بال، سه بال، چار بال یا بال‌های بیشتر از این بخشیده تا به وسیله آن‌ها در آسمان پرواز کنند و رسالت الهی را به بندگانش برسانند. (تفصیل موضوع را میتوان در تفسیر قرطبی ۳۱۹/۱۴ مطالعه فرماید).

حکمت اینکه فرشتگان دارای بال‌های متعددی است، روشن است زیرا آنها مسافت آسمان

تا زمین را بارها طی می کنند، و آن، زمانی انجام می گیرد که به آنها نیروی سرعت سیر عنایت گردد و آن، در صورت پرواز کردن میباشد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم در شب اسراء دید جبرئیل دارای شش صد بال است که فاصله بین هر دو بال آن از مشرق تا مغرب بود. (قرطبی ۳۱۹/۱۴). امام مسلم این حدیث را از ابن مسعود روایت کرده است.)

و قتاده گفته است: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» به معنی برازندگی و زیبایی چشمان، و بینی قشنگ و شیرینی دهان می باشد.

(امام قرطبی در تفسیر خویش (۳۲۰/۱۴) می نویسد این آیه عام است و هر افزایشی را شامل میشود از قبیل: طول قد، رخسار معتدل، عقل ژرف، شیرینی سخن و کلام و دیگر ویژگی هایی که غیر قابل حصراند.)

«إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: اوتعالی به هر کاری تواناست، هیچ امری بر او دشوار نیست و هیچ چیزی از فرمان گونی اش سرپیچی نمی کند.

مفهوم داشتن ایمان به فرشتگان :

ایمان داشتن به فرشتگان، اعتقاد محکم به این امر است که خداوند فرشتگان را از نور آفریده که فطرتاً برای طاعت و پرستش آفریده شده اند.

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم: «ملائکه هر چه خداوند متعال به آنها امر میکند نافرمانی نمی کنند و هر چه امر میشوند انجام میدهند».

شب و روز به ذکر و تسبیح خداوند متعال عز و جل، مشغولند و هیچگاه خسته و ملول نمی شوند. تعداد شان را جز پروردگار کسی نمی داند، و خداوند متعال آنانرا به اعمال و وظایف مختلفی مکلف فرموده است.

ایمان به فرشتگان :

قابل یاد آوری است که: ایمان به فرشتگان دومین رکن از ارکان ششگانه ایمان است که به غیر آن نه ایمان کسی کامل، و نه قبول می گردد. مسلمانان در وجوب ایمان به فرشتگان اجماع کرده اند. پس اگر کسی از وجود آنان یا وجود بعضی از آنان که خداوند متعال آنها را ذکر فرموده، منکر شود، بدون شك کافر گردیده و با قرآن، سنت و اجماع امت مخالفت کرده است.

چگونگی ایمان به فرشتگان ایمان به فرشتگان هم مجمل و هم مفصل است.

ایمان مجمل: چند چیز را در بر می گیرد از جمله:

اول: اقرار به وجود آنان، و اینکه آنان مخلوقی از مخلوقات خداوند هستند که آنان را برای پرستش خود آفریده و اینکه وجود آنان حقیقی است، و اینکه ما آنانرا نمی بینیم دلیل نیست که آنها وجود نداشته باشند، چقدر بسیارند مخلوقات کوچکی که حقیقتاً در جهان وجود دارند ولی ما آنها را به چشم انسانی نمی بینیم.

ماده آفرینش فرشتگان :

خداوند متعال چنانکه جنیان را از آتش و آدم را از خاک آفریده، فرشتگان را از نور آفریده است و آفرینش فرشتگان قبل از آفرینش آدم بوده است. در حدیث آمده است که: «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ». یعنی «فرشتگان از نور و جنیان از آتش شعله ور و آدم از آنچه برایتان توصیف گردید آفریده شده اند».

(صحیح مسلم.)

صفات فرشتگان :

فرشتگان مخلوقاتی واقعی هستند که اجسام حقیقی دارند و صفات خلقی و خلقی خاص به خود را دارند. از جمله:

الف: جنه و توانایی :

از نظر آفرینش بسیار بزرگ و از نظر ضخامت بسیار تنومندند، خداوند متعال فرشتگان را به اشکال بزرگ و نیرومندی آفریده است که با مسؤلیت های مهمی که خداوند آنان را بدان مکلف نموده سازگاری دارد.

ب: شکل و قیافه:

فرشتگان بال دارند. خداوند متعال برای فرشتگان از يك تا صدها بال آفریده که جز خداوند متعال کسی تعداد دقیق آنها را نمیداند، چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم، جبریل علیه السلام را با چهره حقیقی آن دیدند که ششصد بال داشت و تمام اُفق را پوشیده بود. در این خصوص خداوند متعال میفرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةَ رُسُلًا أُولَى أَجْنِحَةٍ مَّثْنَى وَثُلُثَ وَرُبْعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» [فاطر: 1]. «ستایش خدای را است، پدید آورنده آسمان ها و زمین، (کسی که) فرشتگان را پیام آوران دارای بال های دوگانه و سه گانه و چهارگانه گرداند، هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید».

ج: نیازها:

فرشتگان به آب و غذا نیاز ندارند. خداوند متعال فرشتگان را طوری آفریده که به آب و غذا محتاج نیستند، و نه ازدواج می کنند و نه فرزند می آورند.

د: درك و شعور:

فرشتگان عاقل و دارای قلب هستند، با خداوند سخن گفته اند و خداوند نیز با آنها سخن گفته است، و با حضرت آدم و دیگر پیامبران علیه السلام نیز سخن گفته اند.

ه: قدرت هنر نمایی:

فرشتگان توانائی دارند که جز شکل اصلی، خود را به هر شکل دیگری در آورند، خداوند به فرشتگان قدرت داده که خود را به شکل مرد در آورند، در این امر ردّ بر بت پرستان است که مدعی بودند که فرشتگان دختران خدایند. ما نمی دانیم که آنان چگونه نقش انسان را بازی می کنند اما بقدری دقیق عمل می کنند که مشکل است فرق آنان با انسان تشخیص داده شود.

و: سر انجام، مرگ:

همه فرشتگان از جمله ملك الموت در روز قیامت می میرند، سپس برانگیخته میشوند تا اعمالی که خداوند آنان را بدان مأمور ساخته انجام دهند.

ز: عبادت و پرستش:

فرشتگان نیز خداوند را می پرستند و پرستش آنان عبارت است از: نماز، دعا، ذکر، رکوع، سجده، ترس، محبت و غیره.

از چگونگی عبادت فرشتگان می توان حالات ذیل را نام برد:

- 1 - دوام و استمرار و عدم خستگی.
- 2 - اخلاص و یکسویی برای خداوند متعال.
- 3 - طاعت مستمر و پاکی از گناه، زیرا از گناه و نافرمانی معصوم اند.

4 - کثرت عبادت همراه با تواضع و شکستگی در برابر خدا. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «يَسْبِخُونَ لَيْلًا وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» (20) [الأنبياء: 20]. «شب و روز تسبیح میگویند، سستی نمی‌ورزند».

5 - **مسئولیت فرشتگان:** خداوند مسئولیت‌های فراوانی به دوش آنان گذاشته است، از جمله به بعضی از این مسئولیت‌ها اشاره می‌کنیم:

- أ: حاملان عرش.
- ب: مأمور به انزال وحی بر پیامبران علیهم السلام.
- ت: نگهبانان بهشت و دوزخ.
- ث: مأمور بر ابر، باران و گیاه.
- ج: مأمور بر کنترل کوهها.
- ح: مأمور بر دمیدن در صور.
- خ: مأمور نوشتن اعمال انسان‌ها.
- د: مأمور حفاظت انسان‌ها، ولی هر گاه خداوند امری را در باره کسی مُقَدَّر کرده باشد آنها رهاش می‌کنند و آن امر واقع می‌شود.
- ذ: مأمور به همراهی انسان و دعوت وی به کارهای خیر.
- ر: مأمور به نطفه در رحم مادر، و دمیدن روح در انسان، و نوشتن روزی و عمل، و اینکه فلان انسان بدبخت است یا خوشبخت.
- ز: مأمور به قبض روح انسان در هنگام مردن.

س: امور بازجویی در قبر و آنچه که از نعیم یا عذاب بر آن مرتب می‌شود.
ش: فرشتگانی که مأمور رساندن سلام امت به رسول الله صلی الله علیه و سلم هستند. لذا بنده مسلمان برای سلام کردن خدمت رسول گرامی صلی الله علیه و سلم لازم نیست که حتماً سفر کند و خدمت ایشان برسد، بلکه از هر جایی که درود و سلام بفرستد فرشتگان سلام او را به پیامبر صلی الله علیه و سلم میرسانند.

و سفر به مدینه منوره اساساً به نیت نماز در مسجد حضرت اش صلی الله علیه و سلم است. فرشتگان مسئولیت‌های بسیار دیگری نیز دارند که آنچه ذکر کردیم مشهورترین آنها است. دلیل آنچه عرض کردیم این آیات کریمه است که خداوند متعال میفرماید: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا» (غافر: 7). «کسانی که عرش را حمل می‌کنند و آنان که پیرامون آن (عرش) هستند با ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند».

6 - **حق فرشتگان بر انسان‌ها:**

- أ: ایمان آوردن به آنان.
- ب: محبت و تعظیم و ذکر فضائل آنان.
- ت: دوری از آنچه که فرشتگان ناپسند می‌دارند، چون از هر چه که انسان‌ها ناراحت می‌شوند آنها نیز ناراحت می‌شوند.

ثمره ایمان به فرشتگان:

- أ: تحقق ایمان، زیرا ایمان جز با، باور داشتن به فرشتگان کامل نمی‌شود.
- ب: با قدرت و عظمت پروردگار متعال آشنا شدن، زیرا عظمت مخلوق دلیل بر عظمت خالق است.

ت: رشد و تقویت ایمان در قلب بنده مسلمان، زیرا آشنایی با حالات و صفات و مسؤلیت آنان ایمان را زیاد می‌کند.

ث: احساس اطمینان و آرامش، زیرا که مؤمن وقتی بداند که خداوند فرشتگانی را برای حفاظت او مکلف فرموده، احساس آرامش می‌کند.

ج: محبت با فرشتگان، چون وقتی انسان مؤمن بفهمد که فرشتگان به کامل ترین وجه پروردگار متعال را می‌پرستند و برای مؤمنین طلب آمرزش میکنند، طبیعی است با آنها محبت پیدا می‌کنند.

ح: ناپسند داشتن کارهای زشت و ناپسند، و گناهان.

خ: و شکر خداوند سبحان بر این همه لطف و عنایتی که به بندگانش فرموده، که این همه فرشته را مأمور کرده که از او حفاظت کنند، اعمالش را بنویسند و مشکلات عدیده دیگر او را برطرف کنند. (برای تفصیل مراجعه فرماید به کتاب: ارکان ایمان، مرکز تحقیقات علوم اسلامی، پوهنتون اسلامی، مدینه منوره، (جدی) 1394 شمسی، مطابق ربیع الأول، 1437 هجری).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه که (1 الی 4) در مورد قدرت و بی‌همتایی پروردگار و یادآوری برخی از نعمت هایش، بحث بعمل آمده است.

مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢﴾

چون الله رحمتی را برای مردم بگشاید، باز دارنده ای برای آن نیست، و چون باز دارد، بعد از او فرستنده ای برایش وجود ندارد، و او توانای شکست ناپذیر و با حکمت است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مَا يَفْتَحُ »: آن چه را بگشاید، هر چه را بیفزاید. « لا مُمْسِكَ لَهَا »: آن را بازدارنده ای نیست. « ما يُمْسِكُ »: آن چه را باز دارد، آن چه را منع کند. « مُرْسِلٌ »: روانه کننده، فرستنده. « مِنْ بَعْدِهِ »: پس از آن؛ یعنی، جز الله.

تفسیر:

آنچه را پروردگار با عظمت از نعمت های ظاهری و باطنی مانند اموال و فرزندان، باران، سلامتی و تندرستی، علم و دانش، هدایت و فهم امور، قبول حق و سایر چیزها برای بندگانش عطا کرده کسی توان منع آنها را ندارد و هیچکس قادر به بازداشتن رحمت او تعالی نیست.

به قولی معنی آیه این مبارکه اینست که: پیامبران علیهم السلام رحمتی برای مردم فرستاده شده‌اند و جز الله تعالی کسی بر فرستادن شان قادر نیست.

در حدیث شریف به روایت مُعْبِرِه بن شُعْبَه (رض) آمده است: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از نماز خویش فارغ می شدند، می گفتند: «لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير» آنگاه میگفتند: «اللهم لا مانع لما أعطيت ولا معطى لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد». «بارخدايا! آنچه که تو بدهی، هیچ بازدارنده ای برای آن نیست و آنچه که تو باز داری، هیچ دهنده ای برای آن نیست و صاحب تلاش و کوشش را در برابر تو، کوشش و تلاش وی هیچ سودی نمی بخشد». «و اوست غالب با

حکمت» پس در ملک خویش هرگونه که خواهد تصرف می‌کند، می‌دهد و باز می‌دارد، خرد و حقیر ساخته و بلند و برتر می‌گرداند، گرامی می‌دارد و ذلیل می‌سازد لذا هیچ‌کس بر حکم وی پی‌جویی و چون و چرایی نمی‌تواند بکند و هر کاری که انجام می‌دهد، آن کار مبتنی بر حکمت بالغه‌ای است.

«وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»: والله بزرگوار بر هر چیز مقتدر و در صنع خود حکیم است و بر مقتضای حکمت و مصلحت هر کاری را که خواهد انجام می‌دهد. مفسران گفته‌اند: فتح و اِمساک عبارت است از منع و عطا، پس نفع و ضرر در قبضه‌ی قدرت اوست، عطا می‌کند و منع می‌کند.

در حدیث آمده است: «درست‌ترین و شایسته‌ترین چیزی که بنده گفته است و انگهی همگی ما بنده‌ی تو هستیم - این است: بار خدایا! آنچه را که عطا کرده‌ای هیچ‌کس آن را مانع نمی‌شود و آنچه را که منع کرده‌ای هیچ‌کس نمی‌تواند آن را بدهد، مال و ثروت دنیا انسان را نجات نمی‌دهد بلکه عمل صالح او را نجات می‌دهد. (بخشی از حدیثی است که امام مسلم در «صحیح» خود آن را روایت کرده است).

خواننده گان محترم!

در آیه مبارکه در یافتیم که رحمت الهی قبل از قهر اوست. زیرا (کلمه «يَفْتَح» قبل از «يُمْسِكُ» آمده است). دادن‌ها و گرفتن‌های الله تعالی، همراه با حکمت است. و نعمت‌های الهی، دارای خزاینی است که گوشه‌ای از آن به روی انسان باز می‌شود. باید گفت که چشم دوختن و انتظار کمک و مساعدت به غیر الله تعالی بی‌هوده است، اگر او نخواهد هیچ قدرتی کارائی ندارد. باید متیقن باشیم که: اراده‌ی الله تعالی خلل ناپذیر است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنى تُؤْفَكُونَ ﴿٣﴾

ای مردم! نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید. آیا جز خدا آفریننده‌ی هست که از آسمان و زمین شما را روزی دهد؟ هیچ معبودی جز او نیست، پس با این حال چگونه (از حق) برگردانیده می‌شوید. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أنى»: چگونه؟ کجا؟ «تؤفکون» (افک): منحرف می‌شود، برگرداننده می‌شوید.

تفسیر:

یعنی اینکه ای انسان‌ها! خدا را در مقابل نعمت‌های بی‌حد و حصری که به شما عطا کرده است، با شکر گزاری قلب و زبان و خدمت گزاری اعضای وجود برای طلب استمرار و دوام و افزایش، نعمت‌هایی چون آفرینش آسمان‌ها و زمین، فرستادن پیامبران علیهم السلام، افزودن در خلق و گشادن درهای رزق و روزی از نعمت خداوند متعال بر خویشتن یاد آورید.

مفسر زمخشری می‌فرماید: منظور از ذکر نعمت، ذکر آن با زبان نیست بلکه منظور آن است که کفران نعمت نشود و با شناسایی حقتش، شکر آن را به جا آورده شود، و بدان مقرومعترف بود، و از صاحبش اطاعت گردد. همان‌گونه که کسی به دیگری که امکانات فراوانی را برای او فراهم کرده است، می‌گوید: «نیکی‌های مرا به یاد بیاور» (تفسیر کشاف ۴۷۱/۳).

«يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»: حال اینکه فقط او به بندگانش نعمت عطا می‌کند، پس آیا

غیر از خدا خالق هست که از آسمان و زمین به شما روزی بدهد؟ همو به آنان روزی عطا می کند، فقط اوست که از آسمان باران نازل می کند، و نبات را در زمین می رویاند. پس چگونه بت هایی را شریک او قرار می دهید که نه چیزی را خلق می کنند و نه جاننداری را روزی می دهند؟ از این رو بعد از آن گفته است: لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ جَزَّ خَدَايَ يَغَانَه وَ يَكْتَا مَعْبُود وَ پَرُورِدْگَارِي نِيَسْت.

«فَأْتِي تُوْفُكُون» پس بعد از این بیان و دلیل روشن چگونه به سوی پرستش بت ها منحرف می شوید؟ منظور یادآوری نعمت های خدا به انسان و اقامه ی حجت بر مشرکین است. این کثیر فرموده است: خدا بندگان را متذکر شده و آنان را به استدلال بر یگانگیش راهنمایی کرده است؛ یعنی استدلال میکند و میگوید: چون خدای یگانه من هستم پس فقط باید مرا پرستید. و همان طور که در خلق و ایجاد و اعطای روزی مستقل و منفرد است، همان طور هم باید در پرستش منفرد باشد و هیچ چیز را اعم از بت و غیره شریک او قرار ندهید. (مختصر ۱۳۹/۳).

وَإِنْ يَكْذِبُونَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تَرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٤﴾

اگر تو را تکذیب می کنند [اندوهگین مباش] یقیناً پیش از تو هم پیامبرانی تکذیب شده اند. و همه امور به خدا بازگردانده میشود. (۴).

تفسیر:

در این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی داده میشود که: ای پیامبر! اگر این مشرکان تو را تکذیب می کنند، افسرده خاطر مباش، این روش و قاعده ی پیامبران پیشین است که تا فرارسیدن یاری ما تکذیب شده اند و آزار دیده اند، پس آنها را الگوی خود قرار بده، پس تو هم مانند آن پیامبران صبر و استقامت را پیشه کن. و حتما خدا تو را بر آنان پیروز و غالب می کند.

«وَإِلَى اللَّهِ تَرْجَعُ الْأُمُورُ» و سرانجام کار تو و کار آنها نزد خدا می باشد همه امور به او تعالی باز می گردد تا از اعمال همه مردم حساب گرفته برای مؤمنان پاداش نیکو دهد و کافران را به عذاب گرفتار سازد.

در این آیات مبارکه خداوند متعال برای کافران که آیات الهی را مسخره کرده و قرآن عظیم الشان را سحر نامیدند، وعید شدیدی می دهد و به آنها روزی سخت و مصیبت بار را وعده می دهد.

وعد و وعید:

«وعد» در لغت به معنی عهد می باشد. و در اصطلاح عبارتست از تعهد کردن به انجام امری، خواه آن امر خیر باشد یا شرّ و اختصاص پیدا کردن به یکی از آنها بواسطه قرینه، معین می شود.

«ووعید» که از وعد گرفته شده خبری است که فقط در وعده شرّ و تهدید استعمال می گردد.

تفاوت وعد با وعید:

مهمترین تفاوتی که بین این دو کلمه وجود دارد تفاوت از ناحیه استعمال است و آن این است که: «وعد» هم در وعده خیر و هم در وعده شرّ بکار میرود ولی «ووعید» و «ایعاد» فقط در وعده شرّ استعمال می شود.

فرق دیگری که بین «وعد» و «ووعید» وجود دارد در تخلف پذیری آنهاست چرا که: خُلف وعده قبیح است زیرا مستلزم وقوع کذب از طرف خداوند است و صدور آن از خداوند

محال است، ولی خُلف وعید در مواردی، نه تنها قبیح نیست بلکه حُسن هم دارد چون این کار نوعی اظهار کرم است.

وعده از راه تفضل خداوند متعال بر بندگان است نه استحقاق بندگان زیرا مؤمن هر چه ایمانش کاملتر باشد و اعمال صالحه او زیادتر باشد، نمی تواند شکر کوچکترین نعمت الهی را اداء نماید تا مستحق دریافت آن وعده ها گردد ولی وعید از راه استحقاق عباد است و خداوند زائد بر استحقاق، کسی را عذاب نمی کند بلکه چه بسا عفو نموده و گذشت می کند.

خوانندگان محترم!

همه انبیاء الهی در طول تاریخ، مخالف و دشمنان بخود داشته اند و تکذیب حق، شیوهی دائمی کفار که در مقابل پیامبران بکار می برند.

واضح است که در طول تاریخ این حوادث و شیوه کاری کفار تکرار شده و میشود. کفار با شخص کاری ندارند، آنان در مخالفت با راه و هدف میباشند، هرکس ندای حق را بلند کند مورد تکذیب قرار میگیرد. ولی باید با تمام صراحت گفت که: تکذیب مردم، ضربه و ضرری به حقانیت وحی رسانده نمیتواند، تکذیب شدگان پیش از تو همان فرستادگان ما بودند. الله تعالی با زیبایی میفرماید: مخالفان حق بدانند که لجاجت های آنان فراموش و رها نمیشود.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات متذکره موضوعات توحید و رسالت که اصل اول و دوم در دین مقدس اسلام هستند، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (5 الی 8) به اصل سوم؛ یعنی، زنده شدن و حساب و کتاب و مکافات و مجازات اشاره بعمل می آورد. در این آیات؛ آمدن روز قیامت را امری قطعی و غیر قابل انکار بحساب می آورد. هکذا در این آیات هشدار داده میشود، تا شخص مسلمان از وسوسه های شیطانی و تردید در ایمان آوردن به آفریننده، حذر کند و آن کس که خواهان زندگی سعادت‌مندانه است، از پیروی شیطان روی گرداند و به الله واحد اعتقاد و باور پیدا نماید.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۵)
ای مردم! بی تردید وعده الله [درباره قیامت] حق است، پس این زندگی دنیا [زودگذر]، شما را نفریبید و شیطان فریبکار شما را در باره الله نفریبید. (۵).

تفسیر:

«وَعْدَ اللَّهِ»: وعده‌هایی همچون: قیامت، حساب و کتاب، بهشت و دوزخ.
ای مردم! آنچه را خداوند متعال از زنده شدن بعد از مرگ و برپایی قیامت حساب و کتاب، بهشت و دوزخ برای شما وعده داده شده است همه آنان حق و ثابت و بدون تخلف است و حتماً تحقق می پذیرد. یعنی اینکه: قیامت آمدنی است و یقیناً همه مخلوقات بدربار عظیم عدالت و انصاف کردگار متعال حاضر شدنی هستند.

وجه زیبا میفرماید: «فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»: زندگی دنیا با زرق و برق و لذت های شهوانی اش شما را از یاد آخرت مشغول و منصرف نکند.

بر این جاه و جلا و عیش و نشاط فانی غره مشوید! و فریب شیطان دغاباز مشهور را مخورید! چون او دشمن ازلی شماست گاهی مشوره خوب بشما نمیدهد بلکه همیشه کوشش دارد تا همراه خود شما را هم بدوزخ ببرد حيله‌های گوناگون به کار برده شما را از طرف خدا (ج) و آخرت دائماً غافل خواهد ساخت بنابراین آن بر شما لازم است که هوشیار باید بود

که: شیطان رانده شده شما را از طاعت پروردگار باز ندارد؛ زیرا شیطان بسیار فریب دهنده است، گناهان را محبوب تان می سازد و طاعات را در نظر شما بد نمایش می دهد. سعیدبن جبیر میفرماید: «فریفته شدن به زندگی دنیا این است که مشغولیت به نعمت ها و لذت های آن، انسان را از عمل آخرت به خود گرفتار سازد». ابن کثیر گفته است: یعنی به وسیلهی این گل ناپایدار از آن حیات جاویدان غافل نشوید. (مختصر ۱۳۹/۳).

«وَلَا يَعْرَتُكُمُ بِاللَّهِ الْعَزُورُ»: وشیطان بامبالغه در حيله و نیرنگ شما را فریب ندهد. به این که به شما بگوید: بی پروا باشید! زیرا قطعاً خداوند به سبب فضلی که دارید، یا به سبب این که رحمت وی بر شما وسیع و گسترده است، از شما درمیگذرد و بر شما می آمرزد پس به سوی گناهان شتاب کنید.

هستند انسانهای که با زرق و برق مادی دنیا فریب میخورند، ولی هستند گروهی زرق و برق دنیا آنان را فریب داده نمی تواند، بلکه شیطان فریکار منحرفشان می نماید. یگانه و بهترین راه و وسیله همانا ایمان داشتن به معاد، است که بازدارنده از فریب دنیا است. و در این هیچ جای شکی نیست که: وعده های الهی حق است، ولی وعده های شیطان پوچ و فریبنده.

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿٦﴾

در حقیقت شیطان دشمن شماست شما [نیز] او را دشمن گیرید. جز این نیست که او پیروان خود را دعوت می دهد تا از دوزخیان باشند. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَدْعُو»: فرا می خواند. به دور خود می خواند. «سعیر» به معنای آتش برافروخته، آتش سوزان، یکی از نامهای دوزخ است. «حزب»: هر کس از برنامه و هدف شیطان پیروی کند.

تفسیر:

ای مردم! به راستی که شیطان دشمنان سر سخت شما بشمار می رود، از یاد نباید برد که دشمنی شیطان با شما، دشمنی قدیمی است، دشمنی یک روزه نیست، بناءً شما هم برای دشمنی با او آمادگی لازم اتخاذ نماید و از فتنه هایش باید جداً در حذر باشید، و از او اطاعت نکنید.

در حدیثی شریفی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «برای شیطان خطرهای است که آن را در قلب فرزند آدم می افکند و برای فرشته نیز خطرهای است؛ خطر شیطان عبارت است از: وعده دادن به شر و تکذیب حق و خطر فرشته عبارت است از: وعده دادن به خیر و تصدیق به حق».

«إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ»: هدف و پروگرام شیطان اینست که: پیروانش را به آتش مشتعل و سوزان و کباب کنندهی صورت و پوست دراندازد، و جز این هدفی دیگری ندارد، پس آیا شایسته است انسان عاقل از شیطان لعین پیروی نماید و خواستش را برآورده کند؟

امام طبری میفرماید: فقط پیروانش را فرا میخواند تا در آتش سوزان و زبانهکش جهنم، برای همیشه بمانند. (تفسیر طبری ۷۸/۲۲).

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٧﴾

کسانی که (با پیروی از شیطان) کفر ورزیدند، عذاب سختی برای آنان خواهد بود، و کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است.

(7)

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست: آن‌ده از کسانی که الله تعالی و پیامبران را انکار کرده اند عذابی دائمی و سختی در آتش دوزخ برای شان آماده شده است.

ولی آن‌ده از کسانی که ایمان و عمل صالح را با هم دارند، «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ» در نزد الله بخشودگی و پاداشی بزرگ یعنی بهشت دارند. علت این‌که ایمان را با عمل صالح قرین کرده و آورده، این است که نشان دهد آن دو از هم جدا شدنی نیستند؛ زیرا ایمان یعنی تصدیق با قول و عمل.

و آنچه که انسان را از قیامت غافل می سازد، دنیا و شیطان مکار و فریبنده است. نباید فراموش کنیم که: داشتن تزکیه به نفع خود انسان، که با آن ادای نماز و تقوا حاصل می شود. احتمالاً فایده تزکیه را انسان بدست آورده نتواند، ولی به صورت قطع و به صورت حتمی سود و فایده، آنرا ان شا الله در آخرت دریافت خواهند فرمود.

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٨﴾

آیا کسی که بدی عملش در نظرش آراسته جلوه داده شده است، و لذا آن را نیک می بیند [مانند کسی است که خداوند هدایتش کرده باشد] بی‌گمان خداوند هر کس را که خواهد گمراه میکند، و هر کس را که خواهد هدایت کند پس نباید خود را به سبب حسرت خوردن بر آنان هلاک سازی، البته الله به آنچه میکنند داناست. (۸)

تفسیر:

یعنی: ای پیامبر! غم مخور و خود را از اندوه و حسرت خوردن بر استمرارشان به گمراهی و گناه، هلاک نساز زیرا این خود حق تعالی است که خواسته است تا آنان به سبب بد عملی خود گمراه شوند.

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» خدای عز و جل به عمل زشت و ناپسند آنها عالم است و آنان را در مقابل عملشان سزا می دهد. هر چند عمل درخفا انجام گیرد بر او پنهان نمی ماند.

هدایت و ضلالت :

قرآن عظیم الشان در آیات متعددی مبحث هدایت و گمراهی را با تعبیر مختلف مورد بحث قرار داده است که البته ذکر همه ای در این بابت به ما کمک خواهد کرد تا به مفهوم کلی این موضوع بطور دقیق مطلع شویم:

1 - الله تعالی در سورة نحل آیه 93 میفرماید: «و اگر الله می خواست به مشیت ازلی

همه بشر را یک امت قرار می داد، و لیکن هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر

کس را بخواهد هدایت، و البته آنچه از نیک و بد کرده‌اید از همه سؤال خواهد شد.»

«ولو شاء الله لجعلكم امة واحدة و لكن يضل من يشاء و يهدي من يشاء و لتسئلن عما

كنتم تعملون».

2 - در سورة كهف آیه 17 میفرماید: «هر کس را الله هدایت کند او هدایت شده است، و هر کس را گمراه کند، پس هرگز برای او یاور و راهنما کننده نخواهی یافت.» «من یهد الله فهو المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیاً مرشداً.»

3 - در سورة اعراف آیه 186: میفرماید: «هر کس را خدا گمراه کند هیچکس راهنمای او نباشد و چنین گمراه را خدا واگذارند تا در طغیان و ضلالت بماند.» «من یضلل الله فلا هادی له و ینزلهم یعمهون.»

4 - در سورة (زمر آیه 36-37) میفرماید: «هر کس را الله گمراه کند دیگر او را هیچ راهنمایی نخواهد بود و هر کس را خدا هدایت کند، دیگر احدی نمی‌تواند او را گمراه کند.» «و من یضلل الله فما له من هاد و من یهد الله فما له من مضل»

برخی از مفسران در تفسیر آیه 93 سورة نحل میگویند: «هدف این آیه مبارکه این است که خداوند متعال می‌تواند همه ایشان را از نظر هدایت و سعادت یک رقم خلق کند. و مقصود از اضلال بعضی و هدایت بعضی، اضلال و هدایت ابتدایی نیست، بلکه مجازاتی است؛ زیرا همه آنان چه گمراهشان و چه در راهشان همه هدایت ابتدایی دارند و آن کسی که خدا می‌خواهد گمراهش کند، کسی است که خودش راه ضلالت؛ یعنی معصیت را پیمود و پشیمان هم نمی‌شود و آن کس که خدا هدایتش کرده کسی است که هدایت فطری خود را از دست نداده، و بر آن اساس زندگی می‌کند؛ یا همواره در طاعت است و یا اگر گناهی از وی سر زد توبه می‌کند و از راه گناه به صراط مستقیم و سنت الهی اش که تبدیل پذیر نیست بر می‌گردد.

در علم تفسیر آیات قرآن متمم یکدیگرند و بعضی از آیات بعض دیگر را تفسیر میکند. همان خدایی که فرمود: «**یضل من یشاء**»؛ هر کس را بخواهد گمراه میکند، همان خدا هم فرمود: «**و یضل الله الظالمین**»؛ (ابراهیم، 27) خدا ظالمان را گمراه میکند. یا «**کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب**»؛ خدا گمراه میکند کسی را که اسراف می‌کند. (غافر آیه 34) و یا «**کذلک یضل الله الکافرین**»؛ (غافر آیه 74) خدا کافران، را گمراه میکند.

بنابر این درست است که به اصطلاح هر کس را خدا بخواهد گمراه می‌کند، ولی باید دانست چه گروه از بندگان در معرض گمراهی قرار می‌گیرند، خدا ظالمان و دروغ گویان، فاسقان، مسرفان و کافران و آنهایی را که در حالت اختیار نافرمانی می‌کنند گمراه می‌کند. پس مقدمه اضلال حق به دست بنده جاری می‌گردد. نیز در مقام هدایت هم شرایطی وجود دارد، اگر میفرماید: «**بیهدی من یشاء**»؛ یعنی هر کس را بخواهد هدایت میکند، آیتی هم در مقام بیان شرایط هدایت وارد شده است که میفرماید: «**و الذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا**»؛ (عنکبوت، 69). و آنان که در راه ما مجاهده کردند، آنان را هدایت میکنیم. و در آیات دیگر میفرماید: «**ان الله لا یهدی القوم الفاسقین**»، «**لا یهدی القوم الکافرین**»، «**لا یهدی کید الخائنین**»، «**لا یهدی من هو کاذب کفار**»؛ و... یعنی خداوند از آنهایی که در مقام هدایت نیستند. هدایت را نفی میکند.

پس معلوم شد که برای صالحان و متقین هیچگاه گمراهی روا نیست و معاندان لجوج را هدایت شایسته نباشد.

گفتنی است که ارائه طریق از خالق است، و وظیفه مخلوق است راهی را که به او نشان داده می‌شود، در پیش گیرد تا به مقصود اصلی برسد، و اگر خود از جاده منحرف شد و بی‌راهه را در پیش گرفت، مسئولیت آن تنها بر خود او است. خداوند در قرآن میفرماید:

«و الله يدعو الى دار السلام»؛ (يونس آيه 25). يعنى الله همه خلق را به سر منزل سعادت و سلامت مى خواند.

اگر به اين آيات متبرکه با دقت توجه نمايم، کوچک‌ترين ترديدى باقى نماند که الله متعال حالت اختيار و استقلال را به همه داده است که ميفرمايد: «انا هديناه السبيل اما شاكراً و اما كفوراً»؛ (سوره انسان آيه: 3) يعنى ما به حقيقت راه (حق و باطل) را به انسان نشان داديم، حال خواهد هدايت پذيرد و شکر اين نعمت گويد و خواه آن نعمت را كفران کند. نتيجه اينکه الله متعال ظالمان، ستمگران، مجرمان و... را هدايت نمى‌کند.

و اساساً اين گروه خود در يك گمراهى آشکار هستند. که ميفرمايد: «من يعص الله و رسوله فقد ضل ضلالاً مبيناً»؛ (انفال، 29). يعنى كسى که از دستورات خدا و رسولش سرپيچى کند، آشکارا در گمراهى است. پس هر کس مستحق هدايت باشد خدای تعالی او را به بهشت هدايت مى‌کند و كسى نيست که بتواند او را برگرداند و آن‌کس را که مستوجب عذاب باشد و به سوى دوزخ کشاند كسى او را از شر عذاب نگاه ندارد. اما اهل و مستحق عذاب شدن و يا مستحق ثواب شدن مقدماً به دست انسان سپرده شده است.

شان نزول آيه 8:

896- جويبر از ضحاک از ابن عباس (رض) روايت کرده است: زمانى نبى اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «اللهم أعز دينك بعمر بن الخطاب أو بأبي جهل بن هشام».

پروردگار! دين خود را به عمر بن خطاب و يا ابو جهل بن هشام عزيز و نيرومند گردان، پس خدا (عمر) را هدايت کرد و ابو جهل به گمراهى و جهالت باقى ماند. سپس در باره آن دو آيه «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ...» نازل شد. (اسناد اين جذاً ضعيف است به خاطر جويبر زيرا او متروک است و ضحاک با ابن عباس ملاقات نکرده صحيح عموم آيه است اما از چند وجه آمده که پيامبر خدا به اين چيز دعا کرد، اين‌ها به مجموع قوی هستند. «كشف الخفا» 1 / 183 و 184 و 546).

خواننده گان محترم !

در آيات متبرکه (9 الى 14) در مورد و حدانيت پروردگار با عظمت در جهت اثبات زنده گردانيدن دوباره، بحث بعمل آمده است.

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ ﴿٩﴾

و خداوند كسى است که بادها را مى فرستد که ابرى را بر مى‌انگيزد، آنگاه آن را به سوى سرزمينى مرده رانديم، و بدان زمين را بعد از مردنش زنده ساختيم، زنده شدن مردگان هم اين گونه است. (9)

تفسير:

الله تعالى ذاتى است که با قدرت خود بادها را مى فرستد تا ابرها را به حرکت آورد و به وسيله باد، ابرها را به شهرهاى رساند که قحطى و خشک سالى اهل آن را فرا گرفته است.

«فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ»: ابر را که بار باران با خود دارد به طرف محلى خشک و بى‌باران و تشنه لب حرکت داديم.

«فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»: همراه با باد آب نازل کرديم، آنگاه به وسيله آن زمين را بعد از اينکه خشک شده بود احيا کرديم.

«كَذَلِكَ النَّشُورُ» همان طور که زمین خشک و مرده را با آب زنده کرده، خدا مردگان را نیز از قبر زنده میکند. (تفسیر صفوة التفسیر محمد علی صابونی).
 امام احمد از ابی رزین عقیلی روایت کرده که گفته است: گفتیم: یا رسول الله! خدا چگونه مرده‌ها را زنده میکند؟ و دلیل آن در جهان هستی کدام است؟ فرمود: «آیا از محلی خشک و بی‌علف عبور نکرده‌ای که بعداً سبز و خرم گشته باشد؟ گفتیم: بله، یا رسول الله! فرمود: خدا مردگان را آنچنان زنده می‌کند و این دلیل زنده شدن در جهان هستی است» (احمد و ابو داوود و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند).

ابن کثیر فرموده است: در بسی موارد الله سبحانه و تعالی با اشاره به زنده کردن زمین بعد از خشک شدن آن بر اثبات معاد استدلال کرده است. زمین مرده و بی‌نفس و بدون گیاه می‌میرد، آنگاه وقتی خدا ابر باران را به آنجا فرستاد و باران را بر آن نازل کرد زمین «تکان خورده و بالا می‌آید و از هر نوع زوجی خرم می‌رویاند». وقتی خدا بخواهد اجساد مردگان را نیز آنچنان زنده و پخش میکند. (مختصر ابن کثیر ۱۴۰/۳).

**مَنْ كَانَ يَرْيِدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ
 وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ ﴿١٠﴾**

کسی که عزت می‌خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد، زیرا] هر چه عزت است، نزد خداوند است، سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود، و کار نیک آن را بالا می‌برد و کسانی که با مکر و حيله بدی‌ها را می‌اندیشند برای آنها عذاب سخت است و مکر و حيله سنجی شان خود برباد و تباه می‌گردد. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَصْعَدُ»: بالا می‌رود و پذیرفته می‌شود. «يَبُورُ»: تباه می‌گردد و نابود میشود (ملاحظه شود: فرقان / 18، ابراهیم / 28).

تفسیر:

بعد از اینکه الله تعالی راه نیل به عزت را به بندگان یادآور شده و می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يَرْيِدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا» هر کس عزت، قدرت و سر بلندی کامل می‌خواهد، (آن را از خدا بخواهد چرا که) هر چه عزت و قدرت است در دست الله است. (راه وصول به عزت و قدرت هم گفتار و کردار نیک است).

وقعا همه عزت برای حق تعالی است، مطیعانش را عزت می‌بخشد و عصیانگانش را دلیل می‌سازد؛ یعنی هر که از او عزت بخواهد عزیزش داشته یاری اش می‌کند و هر که از غیرش عزت بخواهد خوار و ذلیلش ساخته توفیقش نمی‌دهد.

امام طبری فرموده است: ذکر الله و تمجید و ستایش بنده نزد خدا بالا می‌رود. «وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»: الله متعال عمل صالح را از بنده پذیرفته و در مقابل آن او را پاداش می‌دهد. «وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»: بعد از بیان گفته‌ی پاک، اینک گفته‌ی ناپاک را بیان میکند. یعنی آنان که به منظور خاموش کردن خدا به حيله و نیرنگ متوسل میشوند و در مقابل اسلام و مسلمانان فریبکاری و حيله به کار می‌برند، در آخرت عذابی شدید در آتش دوزخ خواهند داشت.

«وَ مَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ»: و حيله آن مجرمان نابود می‌شود؛ زیرا هر کس بدی را در نهان داشته باشد یا بدی را تدبیر کند، خدا آن را علنی و ظاهر میکند: «وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ». کسانی که مرتکب گناهان میشوند عذاب شدیدی در نزد آفریدگار سبحانه

برای آنان آماده شده، آنگاه مکر و تدبیرشان محو و بی‌اثر می‌شود و فایده‌ای به آنان نمی‌رساند؛ زیرا حق تعالی بهترین تدبیر کننده‌ای است و مکر و تدبیر مکاران را باطل می‌سازد.

در حدیث شریف آمده است: «لا يقبل الله قولا إلا بعمل و لا يقبل قولا و عملا إلا بنية ولا يقبل قولا و عملا و نية إلا بإصابة السنة». «خدای متعال هیچ سخنی را نمی‌پذیرد جز با عملی و هیچ سخن و عملی را نمی‌پذیرد جز با نیت (درستی) و هیچ سخن و عمل و نیتی را نمی‌پذیرد مگر آن که با سنت مطابقت داشته باشد».

امام قرطبی می‌گوید: «حق این است که اگر گنه‌کار تارک فرایض، الله تعالی را یاد کند و سخنی پاکیزه بگوید، این در زمره حسنات وی نوشته می‌شود و او در عین حال، بار گناه خویش را نیز بر دوش می‌کشد. پس الله متعال از هر کس که از شرک بپرهیزد، عمل صالح را می‌پذیرد و خود سخن پاکیزه یک نوع عمل صالح است. لذا تأویل آیه این است که: حق تعالی باعمل صالح، بر رفعت سخنان پاکیزه و حسن جایگاه آن می‌افزاید».

مفسران می‌نویسند: در اینجا به حيله و نیرنگ قریش در مورد پیامبر صلی الله علیه و سلم اشاره شده است و همان‌طور که قرآن می‌گوید آنها وقتی در «دارالندوه» گرد آمدند، خواستند او را به قتل برسانند، یا او را زندانی یا او را اخراج کنند: «وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ» (تفسیر کشاف ۴۷۶/۳).

«و کسانی که با مکر و حيله بدیها را می‌اندیشند» یعنی: در دنیا به شیوه مکر و فریب، مرتکب بدیها می‌شوند تا به عزت ناروای جاهلیت برسند، همانند نیرنگهای بدی که مشرکان قریش در دارالندوه در حق رسول الله صلی الله علیه و سلم اندیشیدند تا ایشان را زندانی کرده، یا به قتل رسانده، یا از مکه اخراج کنند «آنان را عذابی سخت است» در نهایت شدت «و نیرنگشان خود تباه می‌گردد» و بی‌اثر می‌شود. مکر دراصل: عبارت از نیرنگ و حيله‌گری است.

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ اَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ اُنْثٰى وَلَا تَضَعُ اِلَّا بِعِلْمِهٖ وَمَا يَعْمَرُ مِنْ مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمْرِهٖ اِلَّا فِيْ كِتَابٍ اِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ ﴿١١﴾

والله شما را از خاک، سپس از نطفه آفریده است، سپس شما را بصورت زوج [نر و ماده] درآورد، و هیچ زنی باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر با علم او، و هیچ سالخورده ای عمر دراز نمی‌یابد و از عمرش کاسته نمی‌شود مگر اینکه در کتابی [چون لوح محفوظ] ثبت شده است. به یقین این (کارها) برای الله آسان است. (۱۱)

تفسیر:

ای مردم الله تعالی شما یعنی آدم علیه السلام را از خاک خلق کرد. «ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ»: بعد از آن فرزندان را از سلاله‌ای از منی که آب بی‌ارزشی است خلق نمود، «ثُمَّ جَعَلَكُمْ اَزْوَاجًا»: باز شما را به گونه مردان و زنانی پدید آورد. طبری گفته است: مؤنث را به ازدواج مذکر در آورد. (تفسیر طبری ۸۱/۲۲).

از فحوای آیه مبارکه واضح می‌شود که: خلقت اولیه آدم علیه السلام از خاک است و پس از خلقت آدم علیه السلام فرزندان او از نطفه او شکل می‌گیرند که نطفه یا منی هم از آب است و بعد از مرگ هم بدن آنها تجزیه می‌شود و به اجزا و عناصر خاک تبدیل می‌شود، پس میتوان

گفت که: ماده و عنصر اصلی خلقت بشر، عناصر خاک است و لذا به خاک باز می گردد، هر چند که انسانها از نطفه والدین خود شکل میگیرند که نطفه هم از آب و عناصر آن شکل گرفته است.

«وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ»: هیچ زنی باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند، مگر اینکه الله تعالی بدان داناست.

و جز بر مبنای علم او به دنیا نمی آید، و می داند مذکر است یا مؤنث، و از مراحل جنینی در شکم مادر اطلاع دارد.

«وَمَا يُعَمِّرُ مِنْ مَعْمَرٍ وَ لَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ»: اندازه حیات هر صابح عُمر، دراز باشد یا کوتاه همه در نزد او تعالی در لوح محفوظ ثبت و نوشته است.

پروردگار سبحان همه این امور را می داند و بر می شمارد، به همه آگاه است و زیادت و نقصان همه چیزها را پیش از آفرینش مخلوقات مقدر کرده است.

آری! آفرینش شما، شناخت مدت های عمر شما، اندازه اعمال و تمام احوال تان بر پروردگار سهل و آسان است.

«مُعَمَّرٍ»: سالخورده. پیر «مَا يُعَمِّرُ... وَ لَا يُنْقِصُ...»: دو معنی دارد:

یکی اینکه: خداوند مقدر فرموده است که برخی ها در پیری بمیرند و گروهی در کودکی و جوانی. دوم اینکه: روزی یا شبی از عمر شخص سال خورده نمی گذرد، مگر اینکه در

لوح محفوظ ثبت و ضبط است. به عبارت دیگر: مدت عمر شخص در لوح محفوظ تعیین شده است، و پیوسته شب ها و روز ها از آن کاسته می شود، تا همه دقائق پایان می

پذیرد. «بِسَبِّئٍ»: ساده و آسان (سوره: نساء آیات 30 و 169، حج آیه: 70).

سعیدبن جبیر میگوید: «پس آنچه از مدت عمر انسان می گذرد، همان کاستن از عمر وی است و آنچه که از عمر وی در آینده می آید، همان عمری است که به وی داده می شود».

بهقولی معنی این است: «هیچ کهنسالی تا دوران پیری عمر داده نمی شود و عمر هیچ کس دیگر از سن کهنسالی کاسته نمی شود مگر اینکه این امر در لوح محفوظ ثبت است، یعنی

وابسته به قضای خداوند است».

لذا دراز یا کوتاه کردن عمر، هر دو به قضا و قدر حق تعالی و مربوط به اسبابی است که مقتضی دراز ساختن یا کوتاه کردن عمر است.

باید دانست که از اسباب طولانی ساختن عمر: صلّه رحم و از اسباب کوتاه کردن آن: بسیار نافرمانی کردن پروردگار با عظمت است.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس دوست دارد که رزقش گشاده ساخته شده و اجلش به تأخیر افکنده

شود، باید صلّه رحم خویش را برقرار کند».

اما باید گفت: دراز شدن عمر با اسبابی مانند صلّه رحم، در قضا و قدری داخل است که علم الله تعالی بر آن پیشی گرفته است زیرا در لوح محفوظ نوشته شده که عمر فلان کس -

مثلاً - این مقدار از سال است و اگر صلّه رحم را برقرار کرد، در عمر وی این مقدار افزوده می شود. باز در جایی دیگر از لوح محفوظ بیان شده است که آن شخص صلّه رحم

خویش را به جا می آورد، همین طور از عمر هر کس که کاسته شود، به دلیل آن است که او عملی انجام داده که مقتضی کوتاه سازی عمر وی است، چون انجام دادن بسیار معاصی

و نافرمانی‌ها «بی‌گمان این کار» یعنی: افزودن و کاستن در عمر «بر خداوند آسان است» زیرا هیچ چیزی بر وی دشوار نیست و هیچ چیز - چه اندک و چه بسیار، چه بزرگ و چه کوچک - از علم و شمار پروردگار پنهان نمیباشد.

خَلَقْتَ انسان از خاک یا نطفه :

قبل از همه باید گفت که همه انسانها از نسل آدم علیه السلام هستند، و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، پروردگار با عظمت آدم علیه السلام را از خاک آفرید طوریکه در (آیه 59، سورة آل عمران) آمده است: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» یعنی: (مثل عیسی در نزد خدا، چون مثل آدم است که او را از خاک بیافرید).

و میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُّتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُّرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» (سورة حج، 5) یعنی: ای مردم! اگر در رستاخیز «زنده شدن بعد از مرگ» شک دارید (به این نکته توجه کنید که ما شما را از خاک آفریده ایم سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده شده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل، تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم) و جنین‌های را که خواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می‌دهیم، «و آنچه را خواهیم ساقط می‌کنیم» بعداً شما را بصورت طفل بیرون می‌آوریم، سپس هدف این است که به صد رشد و بلوغ خویش برسید. در این میان بعضی از شما می‌میرند و بعضی آنقدر عمر می‌کنند که به بدترین مرحله زندگی (پیری) میرسند آنچنانکه بعد میبینی، اما هنگامیکه آب باران بر آن فرو می‌فرستیم به حرکت در می‌آید و می‌روید، و از هر نوع گیاهان زیبا می‌رویاند.

برای تشریح بیشتر میتوان موضوع فوق را چنین واضح نمود.
«ای مردم! اگر از رستاخیز در شک آید؟» یعنی: اگر درباره امکان برانگیخته شدن مجدد داخل بودن این موضوع در حوزه قدرت ما، شک و شبهه‌ای دارید، در این صورت در اصل و آغاز آفرینش خود بنگرید؛ «پس بدانید که ما شما را از خاک آفریده‌ایم» در ضمن آفرینش پدران آدم علیه السلام. همچنین آفرینش خودتان از نطفه است، و نطفه از غذاست و غذا از خاک و آب و هوا «سپس» شما را آفریدیم «از نطفه» یعنی: از آب منی «سپس از علقه» علقه: قطعه‌ای از خون بسته است زیرا نطفه پس از چهل روز به اذن خداوند به قطعه‌ای از خون غلیظ یا جامد متحول می‌شود «سپس از مضغه». مضغه: قطعه‌ای از گوشت است که خون جامد به آن متحول شده است «شکل داده شده» مُخَلَّقَة: یعنی پاره‌ای از گوشت دارای صورت واضح، شفاف، هیأت روشن و خلقت کامل؛ از چشم و دهان و دست و پا و غیره «و شکل داده نشده» غیر مُخَلَّقَة: مرحله‌ای است از تطور، انکشاف و نمو همان پاره گوشت قبل از شکل‌گیری خلقت در آن، که هنوز صورت و هیأت واضحی به خود نگرفته و تصویر آن کامل نشده است «تا بر شما روشن گردانیم» کمال قدرت خویش را؛ با متحول ساختن اطوار و مراحل آفرینشان تا در نتیجه، از آن برامکان رستاخیز راه برید زیرا کسیکه بر آفرینش اولیه بشر از خاک و سپس خلقت ثانویه وی از نطفه قادر باشد در حالیکه میان آب و خاک تناسبی وجود ندارد - و باز بر متطورساختن آن نطفه به علقه

- با آن همه تباینی که میان آنها وجود دارد - قادر باشد و همینطور بر دیگر مظاهر قدرت در این عرصه، حتماً باز گرداندن آن آفرینش بر وی آسانتر است «و آنچه را که بخواهیم در رحم‌ها قرار می‌دهیم» و در نتیجه، جنین (طفل در رحم مادر جنین خوانده میشود). سقط (افتاده طفل و ضایع شدن). نمی‌شود «تا میعاد معین» و مشخص که آن را مقدر و مشخص نموده‌ایم. یعنی: بعضی از جنین‌ها را هم سقط می‌گردانیم که دوره تطور و نمو آن به‌اتمام نمی‌رسد. شایان ذکر است که میعاد استقرار جنین در رحم مادر برای بشر غالبانه ماه است و هر جنسی از حیوانات، دوره معینی از بارداری را دارد «آنگاه شمارا به صورت کودکی بیرون می‌آوریم» از شکم های مادرانتان «باز» قوای بدنی و عقلی شما تکامل می‌یابد «تا به حد نهایی رشد خود برسید» اشد: کمال عقل، کمال نیرومندی و رشد و تمییز است. به قولی: سن رُشد، از سی تا چهل‌سالگی است «و بعضی از شما کسی است که جانش گرفته می‌شود» یعنی: قبل از رسیدن به سن رشد به طور زودرس جانش گرفته میشود و از دنیا درمیگذرد «و بعضی از شما به حد غایت فرتوتی عمر بازبرده میشود» یعنی: به بدترین و پست‌ترین مرحله عمر که همانا مرحله خرفتی است میرسد تا بدانجا که عقل و حافظه از سرش رخت بر بسته و حالش از حال یک کودک غیر ممیز هم بدتر میشود «چندان که پس از دانستن، چیزی نمیداند» یعنی: به حالتی از پیری و خرفتی میرسد که پس از دانستن و شناختن بسیاری از چیزها، دیگر نه آنها را میداند و نه میشناسد. پس خلقت اولیه ی آدم خاک است و پس از خلقت آدم علیه السلام فرزندان او از نطفه ی او شکل می‌گیرند که نطفه یا منی هم از آب است و بعد از مرگ هم بدن آنها تجزیه میشود و به اجزا و عناصر خاک تبدیل میشود، پس میتوان گفت که: ماده و عنصر اصلی خلقت بشر، عناصر خاک است و لذا به خاک بازمی‌گردد، هرچند که انسانها از نطفه ی والدین خود شکل می‌گیرند که نطفه هم از آب و عناصر آن شکل گرفته است.

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٍ سَائِعٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمَنْ كُلَّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَآخِرَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾

دو دریا مساوی نیستند، این یکی شیرین تشنگی بر است که نوشیدنش خوشگوار می‌باشد و آن دیگر شور (و) تلخ مزه است. و از هر یک گوشت تازه می‌خورید و از هر دوی آنها وسائل زینت بیرون می‌آورید که آن را میپوشید. و کشتی‌ها را در آن می‌بینی که آب را پاره کننده می‌بینی (که امواج دریا را شگافته می‌آیند) تا از فضل او روزی خود را طلب کنید و باشد که شکر گزارید. (۱۲)

تفسیر:

مفسر ابو سعود در ذیل آیه مبارکه می‌نویسد: که این مثال هم برای مؤمن و هم برای کافر است، و «فرات» همان است که تشنگی را برطرف می‌کند. و «سائغ» آن است که به سبب گوارایش به آسانی از گلو پایین می‌رود. و «أجاج» آن است که به سبب شوری زیادش گلو را می‌سوزاند. (تفسیر ابو سعود ۲۴۱/۴).

در آیه مبارکه بر عدم مساوی و یکسان بودن آب دو رود خانه که آن یکی آب شور دارد و آن دیگری که آب شیرین دارد با هم برابر نیستند، یکی آب بسیار گوارا دارد که به آسانی در حلق فرو رفته تشنگی را مرفوع ساخته سیرابی را به ارمغان می‌آورد. اما یکی دیگر بحری است که سخت نمکین است. شما از ماهی‌های لذتبخش و تازه هر دو دریا استفاده

می‌کنید و از هردو بحر مروارید و مرجان به دست می‌آورید که به گونه زینت و وسایل تجملی مورد استفاده قرار می‌گیرند. آری! مشاهده می‌کنی که کشتی‌های بزرگ آب دریا را می‌شکافد تا با مسافرت و تجارت به وسیله‌اش روزی و دیگر چیزها را به دست آورد. همه این امور دلایلی است که به قدرت، عظمت و یگانگی خداوند متعال دلالت می‌کند و برای این است که با لزوم طاعت و اخلاص عبادت الله تعالی را در برابر نعمت‌هایش شکر گزاری نمایید.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّ يَوْمٍ فِي جُزْءٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿١٣﴾

شب را در روز فرو می‌برد و روز را در شب فرو می‌برد، و آفتاب و ماه را مسخّر و رام کرده است که هر کدام (از آنها) تا مدت معین روان است. این است الله پروردگار شما، این است خدا پروردگار شما، فرمانروایی، ویژه اوست و کسانی را که به جای او می‌پرستیدید، حتی مالک پوست دانه خرمایی هم نیستند. (۱۳)

تفسیر:

«قطمیر» عبارت است از پوست نازک روی هسته‌ی خرما. مفسران گفته‌اند: مثلی است که در مورد اندکی و ناچیزی گفته میشود. بت‌ها به علت ضعف و خفت و خواری و ناتوانی شان در دخل و تصرف در جهان، این‌گونه برای آنان مثل زده شده است؛ یعنی قدرت هیچ‌چیز را ندارند. آنگاه بر ناتوانی و عجز آنان بیشتر تأکید کرده و می‌فرماید:

إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿١٤﴾

اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی‌شنوند و اگر [فرضا] بشنوند اجابتان نمیکنند و روز قیامت شرك شما را انکار میکنند و [هیچ کس] چون [خدای] چون ذات آگاه تو را با خبر نمی‌سازد. (۱۴)

تفسیر:

ای بندگان! اگر به پیشگاه معبودان خویش به منظور درخواست منفعت یا دفع ضرری دعا کنید، دعای شما را نمی‌شنوند و اگر فرضاً بشنوند، خواسته شما را برآورده ساخته نمی‌توانند.

«وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ»: و در روز قیامت وقتی خدا آنها را به سخن وامی‌دارد از این‌که شما آنها را پرستش کرده‌اید، تبرا می‌کنند.

«وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ»: «و هیچ‌کس چون خدای آگاه تو را خبردار نمی‌کند» یعنی: هیچ‌کس مانند ذاتی که به همه چیزها آگاه و داناست، تو را آگاه نمی‌کند قتاده گفته است: یعنی الله. «خَبِيرٍ»: مراد ذات پاک الله است که از تمام عالم هستی و ذره ذره آن آگاه است و دنیا و آخرت و گذشته و حال و آینده در پیشگاه علم او روشن و آشکار و یکسان است.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (15 الی 26) موضوعاتی در باره بندگی الله متعال، مسؤولیت شخصی، مثال مؤمن و کافر، و ارسال رسل، مورد بحث قرار می‌گیرد.

يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿١٥﴾
 وای مردم! شما به الله محتاجید و الله است که (مطلقاً) بی‌نیاز ستوده است. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحَمِيدُ»: شایسته سپاس و ستایش در همه حال. ذاتاً ستوده.

تفسیر:

در این آیه مبارکه تمام بشریت مورد خطاب قرار گرفته است و الله تعالی نعمت‌های گرانقدر خود را به آنها یادآور میشود. یعنی شما در بقای خود و تمام احوالتان و در جنب و جوش و نشست و برخاستن به خدا نیازمند میباشید.

شما را روزی می‌دهد و تدبیر امور و تصرف در شؤون زندگی شما تنها به دست اوست؛ نه به دست دیگری. خداوند پاک از شما و از هر کس دیگر بی‌نیاز است و به هیچ مخلوقی محتاج نیست، طاعت افراد مطیع برایش نفعی ندارد و گناه گناهکاران به او ضرری نمی‌رساند، کمال مطلق برای اوست و از عیب و نقص منزّه است.

ابو حیان گفته است: این آیه پند و یادآوری است؛ چرا که تمام بشریت در تمام احوال به احسان و نعمت‌های او محتاجند، هیچ‌کس حتی یک لحظه از او بی‌نیاز نیست. و او به طور کلی از تمام عالم بی‌نیاز است و در مقابل عطای نعمت‌هایی که به بندگان داده است مستوجب تمجید و سپاسگزاری است و ستوده می‌باشد. (تفسیر البحر المحیط ۳۰۷/۷). بعد از آن بی‌نیازی خود را از خلق ابراز داشته و میفرماید:

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٦﴾

اگر بخواهد شما را از بین می‌برد و خلق نو به میان می‌آورد. (۱۶)

تفسیر:

یعنی ای بندگان! اگر از او نافرمانی کنید شما را هلاک و نابود می‌کند. آنگاه قوم دیگری را به جای شما می‌آورد که از او امرش اطاعت و از نواهی‌اش اجتناب نمایند. که این خود مظهري از مظاهر فقر شما و غنای مطلق اوست. این بیان متضمن تهدید است.

وَمَا ذَلِكْ عَلَى اللَّهِ بَعِزٍ ﴿١٧﴾

و این کار بر خدا دشوار نیست (۱۷)

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است که: ای مردم! چنین کاری یعنی هلاک ساختن شما و آفریدن قومی دیگر که فرمانبردارتر از شما باشند بر او تعالی کار سخت، دشواری و غیر ممکن نیست، بلکه برای او امری است سهل و آسان؛ زیرا حق تعالی قدرت کامل دارد. و به هر چیز بگوید «بشو» فوراً می‌شود.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَرَكَىٰ فَإِنَّمَا يَتَرَكَ لِنَفْسِهِ وَاللَّهُ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

و هیچ شخصی بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد، و اگر گرانباری (کسی را) برای برداشتن بار (گناه) خود طلب کند، چیزی از آن برداشته نمی‌شود اگر چه (آن‌کس) خویشاوند باشد. جز این نیست که تو تنها کسانی را بیم میدهی که از پروردگارشان درنهمان می‌ترسند و نماز را بر پا داشته‌اند. و هرکس پاکیزگی جوید، تنها به نفع خویش پاکیزگی می‌جوید و بازگشت به

سوی الله است. (۱۸)

تفسیر:

هیچ کس مسؤولیت گناه دیگری را بر عهده نمی‌گیرد:

یکی از اصول مهم شریعت اسلامی این است که هر کس مسؤول اعمال خود است و هیچ کس مسؤولیت گناه دیگری را بر عهده نمی‌گیرد. مثلاً اگر کسی مرتکب قتل عمد عدوانی شود، تنها وی مسؤول جرم خود خواهد بود و پدر و برادر و خویشاوندانش مورد بازخواست قرار نمی‌گیرند. و یا اگر کسی مرتد شود تنها او مسؤول کار خود خواهد بود و کس دیگری در مورد آن مؤاخذه نمی‌شود. خداوند متعال در این باره فرموده است: «وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ» [الأنعام: 164].

«و هر کس هر گناهی که بکند خود بار گناه خود را بر دوش می‌گیرد و هیچ‌کس بار گناه دیگری را بر عهده نمی‌گیرد».

این اصل در واقع تطبیق عملی اصل عدالت است، چرا که عادلانه نیست که انسان در برابر اعمال دیگران مورد بازخواست قرار گیرد. این اصل بزرگ اگرچه یک اصل مفهوم و مشهور و مسلم است ولی وجود آن در شریعت اسلامی یکی از دلایل اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به حساب می‌آید، چون اگر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ی خدا و مأمور تبلیغ این اصل نبود امکان نداشت که همچون اصلی در جامعه‌ی جاهلی مطرح گردد، جامعه‌ای که مبتنی بر نظام قبیله‌ای بود و قبیله مسؤولیت تمام جرم و جنایت‌های افراد قبیله را تحمل می‌کرد.

«وزر» در لغت به معنی بار سنگین است. ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه گفته است:

یعنی هیچ کس گناه دیگری را بر عهده نمی‌گیرد. (تفسیر المنار: ج ۸، ص ۴۲۶). در تفسیر شوکانی چنین آمده است: «وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا» یعنی هیچ‌کس در برابر گناهی که انسان انجام می‌دهد، بغیر خودش کسی دیگری مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد.

در این مورد همچنین خداوند متعال فرموده است: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» [البقرة: 286]. «هر کار (نیکی که انسان) انجام دهد به نفع اوست و هر کار (بدی که) انجام دهد به زیان خود او است». و نیز فرموده است: «لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ» [طه: ۱۵]. «تا هر کس در برابر تلاش و کوشش خود جزا و سزا داده شود».

«وزر» در آیه‌ی مورد بحث به معنی بار سنگین است و در آیه نیز به همین معنی بکار رفته است: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» [الانشراح: ۲]. «و (آیا) بار سنگین را از تو بر نداشتیم» البته منظور از بار سنگین در اینجا گناه است.

آیه‌ی مورد بحث ردی است بر نظام جاهلی که خویشاوند را به گناه خویشاوند مؤاخذه می‌کردند و یکی از افراد قبیله را به گناه دیگری مورد بازخواست قرار می‌دادند.

حکم آیه عام است و شامل احکام دنیا و آخرت میشود و دلیلی بر اختصاص آن به آخرت وجود ندارد. و اما اینکه پرداخت دیه‌ی قتل غیر عمد بر گردن عاقله (ی شخص قاتل) انداخته می‌شود، این مسأله در واقع مخصّصی است برای این حکم عام و در جای خود بدان عمل می‌شود. مضمون این آیه با این فرموده‌ی خداوند هم تعارضی ندارد که میفرماید: «وَأَلْحَمِلْنِ أُنْقَالَهُمْ وَأَتَقَالَا مَعَ أَثْقَالِهِمْ» [العنکبوت: ۱۳]. «آنان بارهای سنگین خود را بر دوش می‌کشند و به همراه بارهای سنگین خود، بارهای سنگین دیگر را نیز حمل می‌کنند».

چون منظور از بار سنگینی که انسان به همراه بار سنگین خود حمل می‌کند، بار سنگین

کسانی است که انسان باعث گمراهی آنان شده است، همانطور که در این آیه به آن تصریح شده است که خداوند میفرماید: «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ» (25) [النحل: 25]. «آنان باید در روز قیامت بار گناهان خود را بطور کامل بر دوش بگیرند و نیز باید بار گناهان کسانی که بدون آگاهی آنان را گمراه ساخته‌اند حمل کنند». (تفسیر شوکانی: ج 2، ص 186).

خواننده گان محترم !

باید یاد آور شد یک اصل کلی که در جهان بینی دین مقدس وجود دارد اینست که: در روز قیامت هیچکس بارگناه کسی دیگر را به دوش نمی‌کشد.

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» و هر کس جواب دهنده گناه است که آنرا مرتکب شده است. ولی این برداشت و تفکر در آدیان دیگر بشکل دیگری است و آنان فومول: «وَأَنْحَمِلْ خَطَايَاكُمْ» (هنوز کلیسا، گناهان دیگران را میخرد!) و به اصطلاح مسولیت آنرا کلیسا بدوش می‌گیرد.

در ضمن باید گفت که در (آیه 13، سوره عنکبوت) آمده است که: «وَأَنْحَمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيْسَ لَنَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (13) یعنی (مردمان گمراه کننده بارگمراهی خود را هم بر میدارند، و همانقدر بار دیگر هم بر می‌دارند، که آنان دیگران را گمراه کرده بودند) و مطلب آن اینست که:

که گمراه کننده بار کسانی را سبک کرده نمی‌تواند که آنان را گمراه کرده بودند، بلکه بارگناه را مرتکب شده بر دوش خودش باقی می‌ماند، در مقابل جرم گمراه کننده‌کان دوبرابر می‌شود، یکی اینکه خودش گمراه شده، و جرم دوم اش اینست که در گمراه کردن سایرین نقش و رول را بازی نموده، بناءً بصورت کل باید گفت که؛ در بین این دو آیه هیچ نوع تعارضی وجود ندارد. (روح المعانی).

«وَأِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جَمَلِهَا لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ»: اگر نفسی که بار گناهش سنگین است از یک نفر بخواهد بارگناهش را به گردن بگیرد، آن را از او نمی‌گیرد هر چند که از بستگان و اقارب نزدیک مانند پدر و فرزند هم باشد. پس در چنین روزی برای شخصی که چاره می‌جوید و دادرسی می‌خواهد، برای آنان در آن روز دستگیری وجود ندارد.

این بیان فهم آیه قبلی را مؤکد میکند که انسان گناه دیگری را متحمل نمیشود. مفسرزمخسری در مورد میفرماید: اگر گفته شود پس فرق دو آیه چیست؟ در جواب می‌گویم: آیه اول بر عدالت خدا در حکم دلالت دارد که هیچکس را بدون گناه سزا نمی‌دهد. و آیه دوم نشان میدهد که برای دادرسی، کمک کننده و کسیکه از وی دستگیری کند، پیدا نمی‌شود. (تفسیر کشاف ۳/۴۷۹).

«إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ»: (ای محمد! فقط اشخاصی را به وسیله این قرآن بر حذر میداری که از عقاب خدا در روز قیامت میترسند. یعنی: هیچ شخصی بارگناه شخص دیگری را برنمیدارد بلکه هر شخصی بار گناه خودش را به دوش میکشد بلکه هر که از عمل خویش مورد بازپرس قرار می‌گیرد.

«وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ»: و نماز را به شیوهی کامل اقامه می‌کنند و با ادای نماز فرض، پاکی بدن را در کنار پاکی نفس قرار می‌دهند.

«وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ»: و هر کس نفس خود را از چرک و آلودگی گناهان پاک

بدارد ثمره و فایده‌ی آن عاید حال خودش می‌شود. بنابراین این صلاح و پرهیزگاریش به خودش اختصاص دارد. یعنی کسی را نمی‌یابد که چیزی از بارگناهان شخصی دیگر ولو که از جمله اقارب و خویشاوندان شان هم باشد، گفته نمی‌تواند. ویگانه چیزی که برای انسان مفید واقع می‌گردد، همانا اعمال نیکو است که عامل نجات انسان از عذاب است نه روابط خویشاوندی و اقارب.

«وَأَلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (18)»: و مرجع خلاق در روز قیامت نزد خدای عز و جل است. در آن هنگام هرکس را مطابق عملش مجازات می‌کند و سزا می‌دهد.

ابن کثیر به نقل از عکرمه در تفسیر آیه: «وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جَمَلِهَا» (سوره فاطر: 18) می‌گوید: «مراد از آن: همسایه‌ای است که در روز قیامت به همسایه خویش درآویخته و می‌گوید: پروردگار! از این شخص بپرس که چرا دروازه خود را به روی من می‌بست؟». طوریکه پدر در روز قیامت به فرزند خویش به بحث جدالی پرداخته و می‌گوید: فرزند عزیزم! اینک من به مقدار ذره‌ای از حسنات تو محتاج شده‌ام تا به وسیله آن از این وضعی که میبینی نجات یابم! ولی فرزندش می‌گوید: پدرجان! آنچه از من خواسته‌ای، بسیار ناچیز است ولی من نیز از همان چیزی می‌ترسم که تو از آن بیم داری بنابراین، نمیتوانم چیزی از حسناتم را به تو بدهم.

سپس به همسر خویش به بحث جدالی پرداخته می‌گوید: ای فلان! ای همسر عزیزم! من چگونه شوهری برایت بودم؟ زن می‌گوید: تو نیکو شوهری برایم بودی... و از او ستایش می‌کند. آن‌گاه می‌گوید: اینک من از تو می‌خواهم تا فقط یک حسنه را به من ببخشی، شاید با آن یک حسنه از این وضعی که می‌بینی نجات پیدا کنم! اما زنش می‌گوید: آنچه از من خواسته‌ای بسیار ناچیز است ولی با تأسف که من نمی‌توانم به تو چیزی بدهم زیرا من نیز از همان چیزی می‌ترسم که تو از آن بیم داری.»

حضرت عکرمه فرموده است که مفهوم آیه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» در آیاتی متعددی از قرآن عظیم الشان توضیح گردیده است از جمله: در (آیه 33، سوره لقمان) می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ احْسَبُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٌ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْعُرُورُ (33)» (ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید و بترسید از روزی که هیچ پدری مسئولیت (اعمال) فرزندش را نمی‌پذیرد و هیچ فرزندی به جای پدرش قبول مسئولیت نمی‌کند، قطعاً وعده‌ی خداوند حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبید و (شیطان) فریبکار، شما را نسبت به خدا فریب ندهد.) با این مطلب که هیچ کسی گناه دیگری را بر نمی‌دارد، تا که او را نجات دهد، البته بحث شفاعت از مبحث جدا است.

همچنین در (آیات 34 تا 36 سوره عبس) فرموده است: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةَ (33) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (34) وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ (35) وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (36)» (پس زمانی که آن صدای هولناک در آید. روزی که انسان از برادرش بگریزد و از مادر و پدرش و همسر و فرزندانش. در آن روز برای هر يك از آنان کار و گرفتاری است که او را (از پرداختن به کار دیگران) بازدارد.

حاصل اینکه: قیامت، روز فرار است. فرار برادر از برادر، فرزند از پدر و مادر، مرد از همسر، پدراز پسر. روابط خویشاوندی، در قیامت گسسته می‌شود. در قیامت، هرکس به فکر نجات خویش است، در قیامت، فرصت برای پرداختن به کار دیگران نیست.

در قیامت حَسَب و نَسَب، بدرد نمی خورد، آن روز، روز غربت و تنهایی انسان است هر کس مسئول اعمال خود می باشد. بناءً خطر قیامت جدی و حتمی است، هشدار های قرآنی و سنت نبوی را در این بابت باید جدی گرفت.

بر اساس عدالت، هر کس باید بار گناه خودش را خود بر دوش گیرد، و گناه خود را به گردن نیاکان، دوستان و محیط نیااندازیم حساب و کتاب هر کس در قیامت، جداگانه است. بهترین هدیه برای روزی که حتی پدر و فرزند به داد یکدیگر نمی رسند، همانا تقوا و پرهیزگاری است.

مفهوم ذنوب و گناه چیست :

ذنوب جمع «ذنوب» به معنای گناه و جرم و معصیت بوده که جمعش، ذنوب و جمع الجمع آن، ذنوبات میشود. (لسان العرب، ج 1، ص 389).

ذنب در اصل به معنای گرفتن دم یک چیز است، چنانکه گفته میشود: «ذَنْبُهُ أُصِيبُ ذَنْبَهُ» و این عبارت در هر کاری که پیامد بدی داشته باشد، کاربرد دارد و به همین علت، گناه، تبعه؛ یعنی عاقبت و پیامد بد نامیده میشود، چون نتیجه ناخوشایندی دارد.

الله تعالی در (11 سوره آل عمران) میفرماید: «فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ» (سپس الله آنان را به [سزای] گناهانشان گرفت. «فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِمْ» [العنكبوت: 40] «سپس هریک از آنان را به [کیفر] گناهِش گرفتیم.» «وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ» [آل عمران: 135] «و چه کسی جز الله گناهان را می آمرزد؟!» بنابر این ذنوب یعنی گناهان و مخالفت هایی که بنده برخلاف فرمان پروردگارش انجام می دهد.

اصول گناهان :

تقسیمات مفیدی وجود دارد که از طریق آنها، اصول و فروع گناهان دانسته میشود. ابن قیم میگوید: «از آنجا که گناهان از لحاظ درجه و مفاصد متفاوتند، عقوبت و پیامدشان نیز در دنیا و آخرت متفاوت است.

اصل گناهان بر دو قسم است: ترک دستور و انجام عمل ممنوع. الله متعال والدین جنّ و انس را با همین دو، مورد آزمایش قرار داد.

هر دو نوع فوق از لحاظ محلّ خود، به گناه ظاهر و آشکار بر اعضا و گناه باطن و پنهان در دل تقسیم می شود.

و از نظر متعلق تقسیم به حقّ الله و حقّ مخلوق می گردد. اگرچه حقّ مخلوق مشتمل بر حقّ الله است، اما از این جهت حقّ مخلوق نامیده شده که به درخواست آنان لازم میگردد و با گذشت شان ساقط می شود. (الجواب الکافی، ابن قیم، ص 303). وی گناهان را به صورتی دیگر هم تقسیم بندی نموده و میگوید: «این گناهان بر 4 نوع ملکی، شیطانی، سبعی [درندگی] و بهیمی [حیوانی] بوده و خارج از این 4 قسم نیست..» (الجواب الکافی، ابن قیم، ص 303). در ادامه، توضیح مختصری درباره اصول گناهان داده می شود.

1 - گناهان ملکی یا ربوبی:

یعنی اینکه انسان صفاتی از پروردگار؛ مانند عظمت، کبریا، فخر، جبروت، برتری در زمین، علاقه به بندگی گرفتن مردم و امثال آن را به خود نسبت دهد.

بسیاری از گناهان کبیره از همین موارد سرچشمه می گیرد و بیشتر مردم از این مطلب غافلند و آنها را گناه به حساب نمی آورند درحالیکه از جرائم مهلک و بزرگ و اصل و

ریشه بیشتر گناهان هستند.

شرک به الله تعالی و سخن گفتن بدون علم درباره پروردگار، از این قبیل است.

2 - گناهان شیطانی:

جرائمی که صاحب آن ها تشابهی با شیطان دارد؛ همچون حسادت، ستم، خیانت، کینه، نیرنگ، مکر، امر به فساد، تحسین گناهان، نهی از عبادات و زشت شمردن آنها، نوآوری و بدعت در دین، دعوت به سوی بدعت و گمراهی.

این نوع از لحاظ فساد متصل به نوع اولی بوده هر چند فسادش از آن کمتر است.

3 - گناهان سبعی (درندگی):

خشم، ریختن خون بی گناهان، کینه، ستم بر ضعیفان و ناتوانان و کشتار از این مورد بر می خیزد.

4 - گناهان بهیمی (حیوانی):

آزمندی، شرارت، حرص بر برآورده ساختن تمایل فرج و شکم از این قبیل بوده وزنا، لواط، دزدی، خوردن اموال یتیمان، بخل، ترس، حرص، ناشکیبایی و جمع نمودن اموال برای برآورده ساختن تمایلات و... از این مورد سرچشمه می گیرد.

بیشتر گناهان مردم از این نوع است، چون آنان از انجام گناهان سبعی و ملکی ناتوانند.

و از این طریق، مرتکب سایر گناهان می شوند؛ آنان ابتدا به سمت گناهان حیوانی کشانده میشوند و پس از آن، مرتکب گناهان سبعی شده، سپس جرائم شیطانی را انجام داده و در پایان، ادعای ربوبیت نموده و مرتکب شرک در یگانگی الله تعالی میشوند. (احیاء علوم الدین، ج 4، ص 16؛ مختصر منهاج القاصدین، ابن قدامه، صفحه 276-280؛ الجواب الکافی، صفحه 304-305).

گناهان صغیره و کبیره :

باید گفت که گناهان به صغیره و کبیره تقسیم میشوند. غزالی (رح) میگوید: «بدان که برخی از گناهان صغیره و برخی دیگر کبیره هستند و اختلاف فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ گروهی صغیره و کبیره را قبول نداشته و میگویند که هر مخالفتی با الله تعالی، کبیره است.

این دیدگاه ضعیف است، زیرا الله تعالی میفرماید: «إِنْ تَجَنَّبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلَ كَرِيمًا» [النساء: 31] «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی شده اید؛ دوری کنید، گناهان [صغیره] شما را از شما میزداییم، و شما را در جایگاه خوبی [بهشت] وارد می کنیم.»

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ» [النجم: 32] «همان کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت - غیر از گناهان صغیره - دوری می کنند.»

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الصَّلَاةُ الْخَمْسُ، وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ، مُكْفَرَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا اجْتَنِبَتِ الْكَبَائِرُ»؛ «نمازهای پنجگانه و [نماز] جمعه تا جمعه دیگر باعث بخشش [گناهانی که در فاصله زمانی] میان آنها انجام شود، می گردند تا زمانی که از گناهان کبیره دوری شود.» و با لفظی دیگر چنین آمده است: «كُفَّارَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ إِلَّا الْكَبَائِرُ» «[این نمازها] از بین برنده گناهان [انجام شده در فاصله زمانی] میان خود مگر گناهان کبیره هستند.» (صحیح مسلم، شماره حدیث: 233).

عبدالله بن عمرو بن عاص (رض) روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«الْكَبَائِرُ: الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُثُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ، وَالْيَمِينُ الْعَمُوسُ» «گناهان كبرى عبارتند از: شرک به الله تعالى، نافرمانی پدر و مادر، کشتن نفس [به ناحق] و سوگند غموس [که فرد دانسته دروغ میگوید و قسم می خورد].» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 6656؛ إحياء علوم الدين، ج 4، ص 17).

شیخ ابن قیم الجوزي در کتاب خویش الجواب الكافي فرموده است: «قرآن، سنت، اجماع صحابه و تابعان و امامان بر این است که برخی از گناهان، صغیره و تعدادی دیگر کبیره هستند.» (الجواب الكافي، ص 306).

همچنین می آورد: «کسانی که آن‌ها را تقسیم به صغیره و کبیره نکرده‌اند، معتقدند تمامی گناهان، از این لحاظ که جسارت و نافرمانی و مخالفت فرمان الهی هستند- کبیره به شمار می‌روند.

بنابراین با توجه به ذاتی که فرمانش اجرا نگشته و محارمش شکسته شده، باید گفت که همه گناهان کبیره‌اند و در این جرم و فساد باهم برابرند.» (الجواب الكافي، ص 309).

الجواب الكافي: اثر ابن قیم الجوزي، النوع الادبي: کتاب اهل سنة و الجماعة.
وی (پس از بیان برخی سخنان از افرادی که می‌گویند تمامی گناهان کبیره هستند) چنین می‌آورد: «شرک بدترین ظلم و توحید بهترین عدالت است و از این رو، هر عملی که منافات بیشتری با این هدف داشته باشد، بزرگترین گناه کبیره به شمار می‌رود و تفاوت در درجات، براساس منافات با این مقصد و هدف است. عملی که بیشترین موافقت را با این هدف داشته باشد، برترین واجب و بهترین عبادت به شمار می‌رود. پس به اصل و معیار مذکور خوب دقت کن و جزئیاتش را بشناس تا حکمت بهترین حاکمان و پادشاهان و داناترین آگاهان را در آنچه بر بندگان واجب یا حرام گردانیده و نیز تفاوت مراتب عبادات و گناهان را بفهمی.» (الجواب الكافي، ص 312)

بدون تردید توضیح ماهیت کبائر و صغائر به درازا می‌کشد، اما به طور خلاصه باید گفت: هر گناهی که مستحق مجازات در دنیا یا وعید در آخرت باشد، کبیره است. و گناهی که این‌گونه نباشد، صغیره به شمار می‌رود. (شیخ الإسلام ابن تیمیة / این دیدگاه را در مجموع الفتاوی، ج 11، ص 650 ترجیح داده و می‌گوید: «بهترین سخن در این مسأله، همین است.» همچنین در ج 11، ص 654 می‌گوید: «بنا بر چند دلیل گفتیم که این معیار بر سایر قوانین مذکور برتری دارد.»

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ (۱۹)

نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ»: مراد جاهل و عالم، و گمراه و راهیاب است.

تفسیر:

قابل دقت است که خداوند متعال در این آیه مبارکه: کافر را به شخص نابینا و مؤمن را به شخص بینا تشبیه کرده است. یعنی همانطوریکه نابینا و بینا برابر نیستند، همانطور هم مؤمن که به نور قرآن می‌بیند با کافر که در تاریکی دست و پا می‌زند یکسان و برابر نیست. یعنی کسی که از دیدن حق نابینا باشد و راه هدایت را نبیند، برابر با کسی نیست که بیناست و حق را می‌بیند، راه هدایت را در پیش گرفته و از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی می‌کند. «و نابینا» یعنی: کسی که حس بینایی‌اش از بین رفته است «و بینا» یعنی: کسی که دارای

نیروی بینایی است «برابر نیستند».

وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ ﴿٢٠﴾

و هیچ ظلمت با نور مساوی نخواهد بود. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الظُّلُمَاتُ»: تاریکی‌های کفر مراد است. «النُّورُ»: نور ایمان مراد است.

تفسیر:

کفر و ایمان هم مانند تاریکی و روشنی بوده که به هیچ صورت نمیتوان آنرا برابر دانست. در این آیه مبارکه باطل به تاریکی‌ها و حق، به نور تشبیه شده است. در ضمن با بسیار زیبای کلمه «النُّورُ» رابطه مفرد استعمال نموده که همانا راه حق یکی بیش نیست، ولی کلمه «الظُّلُمَاتُ» را بطور جمع آورده، و توضیح میدارد که راه‌های انحرافی بی نهایت زیاد است.

همچنان در آیه مبارکه فورمول عالی برای ما انسانها آموزش میدهد که: مقایسه خوبی‌ها و بدی‌ها و کمالات و کمبودها، یکی از بهترین راه‌های آموزش و تعلیم برای انسان دانا می‌باشد.

وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ ﴿٢١﴾

و نه سایه و نه باد گرم سوزان. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الظِّلُّ»: مراد جنت است. «الْحَرُورُ»: باد داغ و سوزان. گرمای سوزان. مراد دوزخ است.

تفسیر:

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر خویش در مورد آیه مبارکه می‌نویسد: همچنان سایه ایمان که فراخ و سرد است، با بوی کفر که گرم و سوزان است برابر نیستند.

مفسران فرموده‌اند: خدا سایه را برای بهشتی که دارای سایه خنک درختان سبز و خرم با جویباران و نهرهایش مثال زده است، همانطور که گرما را به عنوان مثال برای آتش زبانه‌کش و شدت گرمایش آورده است. و جنت را مقرنیکان و دوزخ را قرارگاه تبه‌کاران قرار داده است. طوریکه فرموده است: «لَا يَسْتَوِي الْأَمْوَاتُ إِلَّا اللَّهُ يَسْمَعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمَعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٢٢﴾».

و زندگان و مردگان برابر نیستند الله است که هر که را بخواهد شنوا میگرداند و تو کسانی را که در گورها اند نمی‌توانی شنوا سازی. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْأَمْوَاتُ وَالْأَحْيَاءُ»: مراد مؤمنان و کافران است (سورة: انعام / 122).

تفسیر:

شخصی که الله تعالی قلبش را زنده کرده و بینش او را با تقوا روشن ساخته باشد، با کسی که دلش را با کفر بمیرانده و چشم‌هایش را از درک هدایت نابینا ساخته است برابر نیست. مؤمنان به زندگان و کافران به مردگان تشبیه شده‌اند. به قولی: این تمثیلی برای عالمان و

جاهلان است.

مفسر ابو حیان فرموده است: ترتیب این اشیاء در بیان عدم مساوات آنها در غایت فصاحت آمده است. مثلاً نابینا و بینا را برای مؤمن و کافر مثال زده است.

آنگاه ظلمت کفر را که کافر بر آن قرار دارد و نور ایمان را یادآور شده است که بر سیمای مؤمن قرار دارد. آنگاه عاقبت آن دو را آورده که عبارت است از سایه و شدت گرما، یعنی مؤمن به سبب ایمانش در سایه و آسودگی است، و کافر به سبب کفرش در گرما و سختی قرار دارد. بعد از آن مثلی دیگر را به بلیغ‌ترین وجه آورده که عبارت است از مرده و زنده. نابینا شاید فایده‌ای ببرد، اما مرده به عکس آن است. و ظلمات را به جمع آورده است؛ چون طریق کفر متعدد است. و نور را مفرد آورده است؛ زیرا توحید و حق یکی است و تعداد پذیر نیست. و دو مثال آخر، شریف‌تر را مقدم داشته است که عبارتند از «الظل» و «الحی»، و در دو مثال اولی واضح‌تر را یعنی «الأعمی» و «الظلمات» را مقدم داشته است، تا تفاوت را به طور روشن و متجلی نشان دهد. نباید گفته شود: چنین عملی به خاطر رعایت سجع صورت گرفته است؛ چون معجزه در لفظ محض نیست. بلکه در معنی نیز مقرر است، و راز قرآن از آن الله است. (البحر ۳۰۹/۷). بعد از آن در این زمینه توضیح و بیان بیشتری ارائه داده و میفرماید: إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿۲۲﴾ خدا دعوت حق را به گوش هر کس که بخواهد می‌رساند، او هم دعوت ایمان آوردن را اجابت می‌کند و سینه‌اش را به نور اسلام می‌گشاید، و تو نمی‌توانی دعوت را در گوش آن کافران فرو کنی؛ زیرا قلب آنها مرده است و درک و فهم ندارند. ابن جوزی گفته است: منظورش از (بمن فی القبور) کفار است؛ زیرا آنها را به مرده تشبیه کرده است. (تفسیر ابن جوزی ۴۸۴/۶). یعنی همانطور که مرده‌ی قبرستان نمیتواند کتاب خدا را بشنود و از اندرز هایش سود ببرد، دل مرده هم نمی‌تواند از آنچه که می‌شنود سود ببرد. بصورت کل باید گفت که: مؤمنان، انسان‌های زنده دل و برخوردار از حیات حقیقی هستند. در ضمن قابل یاد آوری است که ایمان به فرد و جامعه حیات می‌بخشد و کفر عامل مرگ فرد و جامعه است. «مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَالْأَمْوَاتُ».

بصورت کل مفسران در تفاسیر خویش در ذیل این آیات مبارکه نوشته اند که: مؤمن و کافر به چهار چیز تشبیه شده‌اند که نتیجه این چهار مقایسه و تشبیه آن است که مؤمن از نظر شخصیت و سرنوشت با کافر برابر و یکسان نیست.

- مؤمن به بینا و کافر به نابینا.
- مؤمن به نور و کافر به تاریکی.
- مؤمن به سایه آرام بخش و کافر به باد سوزان و داغ.
- مؤمن به زنده و کافر به مرده.
- مؤمن، رو به رشد و حرکت است، زیرا هم چشم حقیقت‌بین، هم نور دارد، هم نفس پاک و هم دل زنده. اما کافر حاضر نیست حقیقت را ببیند و به خاطر سنگدلی، آن را نمی‌پذیرد و به دلیل ظلمات جهل و تعصب و تحجر در راه حق حرکت نمی‌کند.

زیارت قبور:

قبلاً از همه باید گفت که زیارت قبرستان و رفتن به آنجا در اسلام ممنوع نیست، البته به شرطیکه در آنجا مرتکب اعمال شرک آمیز و غلو نشوند و همچنین جهت زیارت قبور بار سفر بسته نشود.

حکم آیه 22، سوره ی فاطر که میفرماید: «یعنی: «و زندگان و مردگان برابر نیستند» مؤمنان به زندگان و کافران به مردگان تشبیه شده‌اند. «همانا خدا هر که را بخواهد» از اولیای خویش، که ایشان را برای بهشت خویش آفریده و به طاعت خویش توفیق داده است «شنوای می‌گرداند» و پند و پیام خویش را به آنان می‌شنواند «و تو شنوایانده کسانی که در گورهایند نیستی» این آیه در نفی شنیدن مردگان است، اما باید توجه داشت که هدف از زیارت قبور گفتگو با مردگان و یا رساندن سخن خود به آنها نیست، که برای رد زیارت به این آیه استناد کنیم. بلکه هدف از استحباب زیارت قبور یادآوری مرگ و قیامت است، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «زُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُذَكِّرُكُمْ الْآخِرَةَ» مسلم (976).

«قبرها را زیارت کنید، چون آنها شما را به یاد آخرت می‌اندزاند». بنابراین با توجه به این توصیه ی پیامبر صلی الله علیه وسلم زیارت قبر مردگان جهت یادآوری آخرت (با رعایت شروط آن) مستحب است.

إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ ﴿٢٣﴾

تو جز هشداردهنده ای [بیش] نیستی. (۲۳)

تفسیر:

ای پیامبر! تو تنها بیم دهنده‌ای هستی که کافران را از خشم و عذاب خداوند متعال بیم می دهی.

یعنی بر عهده تو جز بیم دهی و تبلیغ چیز دیگری نیست اما شنوایان همراه با پذیرش، کار تو نیست و تو قدرت و توانی نیز بر آن نداری زیرا هدایت و گمراهی فقط در اختیار الله تعالی است.

در آیه فوق با زیبایی بیان شده که: رسالت پیامبر هشدار است نه اجبار، در ضمن شرط اثرگذاری در تبلیغ همانا آمادگی مردم شنیدن، قبول کردن است وگرنه تبلیغ پیامبر نیز بی اثر خواهد بود.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴿٢٤﴾

ما تو را به حق و راستی به سوی خلق فرستادیم تا (خوبان را به بهشت باد) بشارت دهی و (بدان را از قهر حق) بترسانی، و هیچ امتی نبوده جز آنکه در میانشان ترساننده‌ای (و رهنمایی) بوده است. (۲۴)

ای پیامبر! ما تو را با هدایت و دین حق فرستاده‌ایم تا مردم را به سوی آن فرا خوانی و بدان عمل کنی، به مؤمنان مژده‌ی بهشت‌های پر از نعمت بدهی و کافران را از دوزخ بیم دهی.

«وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»: در زمان‌ها و عصور گذشته برای هر قومی پیامبری را فرستاده‌ایم.

«وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: منظور از این بخش از آیه تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و تاسی کردن ایشان به پیامبران در صبر و تحمل اذیت و مصیبت است.

یعنی: هیچ امتی از امت‌های پیشین نبوده است مگر اینکه حق تعالی در آن هشدار دهنده‌ای از پیامبران علیهم السلام برانگیخته که آنان را از فرجام شوم طغیان و کفران بیم می‌داده است.

امام طبری گفته است: یعنی اگر مشرکان قومت ای محمد! تو را تکذیب میکنند، غصه مخور؛ چون اقوام و ملت‌های پیشین نیز پیامبران خود را تکذیب کرده‌اند.

«جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»: پیامبرانشان با معجزات روشن و درخشان و دلایل واضح نزد آنان آمدند، اما آنها را تکذیب کرده و پیامی را که از جانب خدا آورده بودند، انکار کردند. (تفسیر طبری ۸۶/۲۲).

«وَوَالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ» و با «زبر» یعنی صحف نازل شده بر پیامبران و یا کتاب‌های مقدس و واضح و درخشان آسمانی «یعنی چهار کتاب تورات و انجیل و زبور و فرقان» نزد آنها آمدند. و با وجود این، آنان را تکذیب کرده و رسالت آنها را به خود آنان برگشت دادند، پس تو هم مانند آنان صبر و شکیبایی را پیشه کن.

وَأَنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿٢٥﴾

و اگر تو را تکذیب کنند قطعاً کسانی که پیش از آنها بودند [نیز] به تکذیب پرداختند پیامبرانشان دلایل آشکار و نوشته‌ها و کتاب روشن برای آنان آوردند. (۲۵)

ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٢٦﴾

سپس کافران را [به سبب کفرشان به عذابی سخت] گرفتیم؛ پس عقوبت من چگونه بود! (۲۶)

تفسیر:

یعنی خوب ببینید آن‌ها که از تکذیب دست بردار نشدند انجام آنها چه شد؟ و بدین ترتیب انجام شما نیز چنان خواهد شد.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (27 الی 35) در مورد اینکه: آنان که داناتراند، با پرواتراند و دانشهای طبیعی، دلیل قدرت آفریدگار است. قرآن، مؤمنان راستین و پاداش آنان، رامورد بحث قرار گرفته است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ ﴿٢٧﴾

آیا ندیده‌ای که خدا از آسمان آبی فرود آورد و به [وسیله] آن میوه‌هایی که رنگ‌های آنها مختلف است بیرون آوردیم و از برخی کوه‌ها راه‌ها [و رگه‌های] سپید و برخی سرخ و بعضی سیاهند در نهایت سیاهی. [آفریدیم] (۲۷)

تفسیر:

مگر نمی‌بینی که خدای بزرگ و عز و جل با قدرت خود باران را از ابر نازل کرده است؟ و زمین را به وسیله‌اش آب داد، (آیه به منظور تشویق تعمق در عجایب صنع خدا و آثار قدرتش آمده است تا منجر به شناخت عظمت خدا شود. و شناخت نیز به خشیت از او بیانجامد. از این‌رو در آخر آیه آورده است: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. در راز قرآن ببیندیش.)

«فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا»: به وسیله آن آب انواع گیاهان و میوه‌ها را بیرون آورده است. آورد که رنگ‌ها، مزه‌ها و شکل‌های مختلف دارد و در شکل و رنگ و طعم و مزه مختلف‌اند.

زمخشری گفته است: یا جنس آنها متفاوت است؛ مانند انار و سیب و انجیر و انگور و غیره که به حساب نمی‌آیند، یا در شکل مختلف اند؛ از قبیل قرمزی و زردی و سبزی و غیره. (تفسیر کشاف ۴۸۱/۳)

«وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا» و همچنین کوه‌ها را با گونه‌های مختلف در رنگ خلق کرده است، سفیدند اما سفیدی آنها متفاوت است و برخی سرخ‌رنگ اند ولی سرخ‌رنگی آنها نیز مختلف است.

همچنان که برخی کوه‌ها را سیا و تیره رنگ آفرید: «وَ غَرَابِيبُ سُودٌ» و کوه‌های بسیار سیاه رنگ خلق کرده‌ایم.

پاک است ذاتی که رنگ‌ها را متنوع ساخت و با قدرتش بین صنف‌های متعدد تنوع را مقرر داشت.

ابن جوزی میفرماید: به منظور تأکید، وصف بلیغ‌تر را اول آورده است، در صورتی که حق بود آن را مؤخر بیاورد. و این‌گونه تعبیر در زبان عرب بسیار می‌آید. (التسهیل ۵۸/۳). منظور بیان قدرت خدای متعال است. اختلاف رنگ‌ها و گوناگونی میوه‌ها منحصر نمی‌شود، بلکه در طبقات زمین و کوه‌های سخت هم نیز اختلاف رنگ موجود است.

حتی می‌بینی در یک کوه رنگ‌های مختلف و عجیب موجود است. در کوه رگه‌های شبیه مرجان وجود دارد، مخصوصاً در صخره‌های مرمری. پس پاک و منزّه خدایی است که بر همه چیز قادر است.

سید قطب در تفسیر فی ظلال القرآن مینویسد: «این یکی از موارد شگفت‌انگیز عالم هستی است که جلب نظر می‌کند و بر منبع و منشأ این کتاب دلالت دارد و نازل کردن آب از آسمان و بیرون آوردن میوه‌های گوناگون و همه رنگ‌آغاز شده، آنگاه به کوه‌های رنگارنگ منتقل می‌شود. در رنگ‌های صخره‌ها شباهت عجیبی به رنگ‌ها میوه‌ها و تنوع و تعدد آنها مقرر است. نگاه به رنگ‌های داخل صخره و تنوع آن قلب را به تپش می‌آورد و حس و ذوق زیبایی را در آن بیدار می‌کند، ذوق و علاقه به چیزی که شایسته‌ی دقت و توجه است. بعد از آن رنگ‌های انسان و همچنین رنگ چهارپایان و انعام که به معنی بز و گوسفند و شتر و گاو می‌باشد، تمام جانوران و جنبندگان دارای رنگ‌های عجیب هستند که همگی در این کتاب زیبا و عجیب به نمایش گذاشته شده‌اند.»

وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿٢٨﴾

و از مردمان و جانوران و چهارپایان نیز رنگ‌های آنها مختلف و گوناگون است. جز این نیست که از بندگان الله تنها علماء‌اند که از او می‌ترسند. البته الله عزیز و غفور است. (۲۸)

تفسیر:

الله تعالی انسان‌ها، حیوانات و چهارپایان به انواع و الوان مختلفی مانند اختلاف و گوناگونی میوه‌جات و کوه‌ها خلق کرده است. از جمله شتر، گاو و گوسفند را به رنگ‌های مختلفی چون سفید، سیاه سرخ آفرید؛ همچنان که نباتات، میوه‌ها و کوه‌ها را با چنین اختلافی در رنگ‌ها آفریده است. پاک است خداوند ابداعگر بزرگی که این همه را به وجود آورده است.

دلیل این که خدای سبحان به اختلاف رنگ‌ها در این اشیا توجه داد، این است که این اختلاف،

از بزرگترین ادله بر قدرت و صنع بدیع وی می باشد بدین جهت، حق تعالی اولاً اختلاف رنگ ها در میوه های رویدنی، سپس در جمادات و بعد از آن در انسان ها و حیوانات دیگر را ذکر کرد.

بعد از اینکه آیات خدا را برشمرد، و آثار قدرت خویش را متذکر شد و علایم و نشانه‌هایی از صنعت و آفرینش شگفت‌انگیز خود را بیان کرد، به دنبال آن فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» یعنی از میان بندگان، دانشمندان به طور حقیقی و شایسته از خدا می‌ترسند و بیم او را در دل دارند؛ چون آنها خدا را به درستی می‌شناسند؛ زیرا هر اندازه شناخت از خدای بزرگ و مقتدر کامل‌تر باشد، بیم از او بزرگتر و بیشتر می‌شود. (مختصر ابن کثیر ۱۴۶/۳)

الله ذاتی با عزتی است که دوستانش را عزت می‌بخشد و دشمنانش را خوار می‌سازد، هر که با وی زور آزمایی کند شکستش میدهد و هر که با وی ستیزه کند قهرش می‌نماید. او به بندگان بسیار آمرزنده است؛ یعنی از گناهان شان گذشت می‌کند و خطاهایشان را می‌بخشد.

یاد آوری دانشمندان بعد از مخلوقاتی که در اول یادآوری شد بدین سبب است که ایشان بیشتر از دیگران در مظاهر قدرت و عجایب مخلوقات تفکر و تأمل مینمایند؛ یعنی که به نشانه‌های گونی و تشریحی خداوند متعال می‌اندیشند و دانایی دارند.

طوری‌که در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من ترسانترین شما از خدا و پرهیزگارترین شما برای او هستم».

«إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ» خدا با عظمتی که دارد بر هر چیز چیره می‌باشد و هر کس توبه کند و پشیمان شود او را می‌بخشد.

ابن عباس (رض) می‌گوید: «عالم به خدای رحمان کسی است که چیزی را با او شریک نیاورده، حلال او را حلال و حرام او را حرام بشناسد، سفارش‌های وی را رعایت کند و یقین داشته باشد که با پروردگار خود دیدار خواهد کرد و در قبال عمل خویش مورد محاسبه قرار خواهد گرفت».

حسن بصری (رح) گفته است: «عالم کسی است که از پروردگار رحمان غایبانه بترسد و به اموری راغب و مایل باشد که خداوند متعال در آن رغبت دارد و از اموری که خدای سبحان از آنها ناراضی است، اعراض کند. آنگاه این آیه را تلاوت کرد».

سعید بن جبیر (رض) می‌گوید: «ترس از الله متعال عبارت است از آن چیزی که میان تو و نافرمانی وی حایل گردد».

امام مالک (رح) می‌گوید: «علم، به بسیاری روایت نیست بلکه علم نوری است که خداوند متعال آن را در قلب قرار میدهد». سفیان ثوری (رح) می‌گوید: «نیکان می‌گفتند: علما سه دسته‌اند؛ عالمی است که خداوند متعال که به امر وی داناست، عالمی است که به الله تعالی که به امر وی دانا نیست و عالمی است که به امر الله که به خود خداوند دانا نیست اما عالم به خدا و به امر وی، کسی است که از خدای لایزال می‌ترسد و حدود و فرایض وی را می‌داند. و عالم به الله تعالی که به امر وی دانا نیست، عالمی است که از خدای بزرگ می‌ترسد ولی حدود و فرایض وی را نمی‌داند. و عالم به امر خداوند متعال که به خود خداوند دانا نیست، کسی است که حدود و فرایض را می‌داند اما از الله متعال نمی‌ترسد».

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورًا ﴿٢٩﴾

در حقیقت کسانی که کتاب خدا را می خوانند و نماز برپا می دارند و از آنچه بدیشان روزی داده ایم پنهان و آشکارا انفاق می کنند، (ایشان) امید به تجارتی بسته اند که هرگز زوال نمی پذیرد. (۲۹)

تفسیر:

به راستی کسانی که در خلال شب و روز به تلاوت قرآن عظیم الشان و تفکر در معانی اش عمل و ادامه می دهند، و کسانی که «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ»، به ادای نماز با کاملترین وجه و با بهترین روش مشروعش و در اوقات خود با خشوع و خضوع و رعایت شروط و ارکان اقامه می کنند.

و کسانی که «وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً»: و از نعمت هایی که الله تعالی برای شان نصیب گردانیده آنرا در راه الله به گونه پوشیده تا مردم نبینند و به گونه آشکار تا به ایشان اقتدا شود به مصرف میرسانند، و جز رضایت الله تعالی هدفی دیگری ندارند.

«يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورًا»: واقعاً با این عمل خود امید به معامله ای دارند که سودآور است و هرگز به کساد و نابودی و زیان نمی انجامد. این تجارت، همانا دریافت ثواب و پاداش طاعتشان است، طوری که یاد آور شدیم تجارتی که هرگز به خساره مواجه نمی شود و و از بین نمی رود.

شان نزول آیه 29:

897- عبدالغنی بن سعید ثقفی در «تفسیر» خود از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این گفته الله «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» در باره حصین بن حرث بن عبدالمطلب بن عبدالمنفق قریشی نازل شده است. (متن باطل است و سندش تباه. در این سند عبدالغنی ضعیف و تفسیر را از موسی بن عبدالرحمن ثقفی روایت می کند او دروغگوست و حدیث وضع می کند. ابن حبان (2 / 242 تحقیق محمود ابراهیم زاید) در خصوص موسی می گوید: دجال است کتابی را در تفسیر جمع و به ابن جریج از عطا از ابن عباس نسبت میدهد. به «میزان الاعتدال» 2 / 642 و 4 / 211 و 212 و «لسان المیزان» 4 / 45 نگاه کنید. و متن را نشانه های وضع تهدید می کند. و این که تنها ثقفی این را روایت کرده دلیل وهن این است.)

لِيُوقِيَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٠﴾

تا الله ثواب آنان را به تمام و کمال بپردازد، و از فضل خویش به سهمشان بیفزاید، بی گمان او آمرزگار سپاسگزار است. (۳۰)

تفسیر:

تا الله سبحان و تعالی در برابر اعمال نیکی که پیش فرستاده اند، نیکوترین و بزرگترین پاداش برای شان عطا کند و با چند برابر ساختن اعمال حسنه برای شان احسان نماید و علاوه بر پاداش، از فضل و احسان خود نعمت آنان را افزون کند.

در التسهیل آمده است: دریافت پاداش و اجر همان چیزی است که مطیع انتظارش را دارد. و زیاده به معنی اجر بیشتر یا نگاه کردن به ذات خدا میباشد. (التسهیل ۳/ ۱۵۸).

«إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ»: «چراکه او آمرزگار» گناهانشان «و قدردان» اعمال اندک ایشان «است».

ابن کثیر گفته است: هر وقت مطرف این آیه را می خواند می گفت: این آیهی قاریان قرآن است. (المختصر ۱۴۶/۳).

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٣١﴾

و آنچه از کتاب [آسمانی] به تو وحی کرده ایم حق و تصدیق کننده کتاب های (آسمانی) پیش از خود است، یقیناً الله از (احوال) بندگان خود باخبر (و) بیناست. (۳۱)

تفسیر:

ای پیامبر! آنچه از کتاب به تو وحی کرده ایم (یعنی قرآن کریم) حقیقتی است که در درستی و صدق آن شک و شبهه ای موجود نیست.

«مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» در حالیکه کتاب های الهی نازل شده قبلی را از قبیل تورات و انجیل و زبور، تصدیق می کند. یعنی اینکه خود حق و تصدیق کننده کتاب های پیش از آن است» یعنی: قرآن با کتاب های پیشین آسمانی همخوان و موافق است

مفسر ابو حیان فرموده است: آیه نشان می دهد که وحی است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم خواندن و نوشتن بلد نبود، در صورتیکه مطالب کتاب های خدا را بیان کرده است، و چنین امری جز از جانب خدا مقدر نیست. (البحر المحيط ۳۱۳/۷).

«إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ» محققاً خدای عز و جل به احوال بندگان خود با خبر و آگاه است، به گفته ها و کارکرد های شان بیناست، و به ظاهر و باطن امور آنها محیط است و آنها را می بیند و هیچ امر پوشیده ای از او پنهان نیست و همه اعمال پوشیده و آشکار را می داند.

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنُ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٣٢﴾

سپس این کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیدیم به میراث دادیم؛ پس بعضی از آنها به خویشتن ظالم و بعضی از ایشان میانه رو و بعضی از آنان به حکم الله به سوی نیکی ها پیشگامند. این است آن فضل بزرگ. (۳۲)

تفسیر:

زمخشری در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: آنانیکه از جانب خدا برگزیده شدند عبارتند از: امت محمد صلی الله علیه و سلم و یاران و تابعین و پیروان آنها تا روز رستاخیز. (تفسیر کشاف ۴۸۴/۳).

آنگاه آنان را به سه گروه تقسیم کرده و میفرماید: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنُ اللَّهِ».

مفسر تفسیر انوار القرآن: مینویسد: آنگاه حق تعالی این امت را به سه دسته تقسیم کرده و میفرماید: «پس برخی از آنان بر نفس خود ستمکار و برخی از آنان میانه رو و برخی از آنان به اذن الله به سوی نیکی ها پیشگامند» مقاتل میگوید: «ستمگران بر نفس خود: مرتکبان گناهان کبیره از اهل توحیداند.

میانه روان: کسانی هستند که مرتکب گناه کبیره ای نگردیده اند و سبقت کنندگان و پیشتازان:

کسانی هستند که به سوی اعمال شایسته پیشی گرفته‌اند. شکی نیست که ستمکار بر نفس خود، از ادای واجبات و تکالیف خویش کوتاهی می‌کند، یا مرتکب محرمات می‌گردد. میانرو، در کار دین میانروی اختیار کرده و به جانب افراط و تفریط میل نمی‌کند و او از اهل بهشت است.

اما پیشتاز و پیشی‌گیرنده کسی است که از دیگران در امور دین سبقت گرفته و او بهترین این سه گروه می‌باشد.»

ابن کثیر می‌گوید: «ستمگر بر نفس خویش: کسی است که برخی از واجبات را فرو گذاشته و برخی از محرمات را مرتکب می‌گردد. میانه رو: کسی است که واجبات را انجام داده و محرمات را ترک می‌کند و گاهی برخی از مستحبات را ترک کرده و برخی از مکروهات را انجام می‌دهد. سابق الی الخیرات: کسی است که واجبات و مستحبات را به جا آورده و محرمات و مکروهات و حتی بعضی از مباحات را نیز ترک می‌کند.»

امام نسفی می‌فرماید: «ظالمان را در اول ذکر کرد زیرا آنان اکثریت هستند، بعد از آنان میانروان از نظر تعداد بیشتراند اما پیشگامان از هر دو گروه فوق کم‌ترند و در اقلیت قرار دارند لذا در آخر ذکر شده‌اند.»

«این» گزینش و میراث دادن کتاب، یا این سبقت گرفتن و پیشتازی به‌سوی اعمال خیر «همانا فضل بزرگ است» در حدیث شریف به روایت ابودرداء (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوندأ فرموده است: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكُتُبَ الَّذِينَ أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (32)» (فاطر: 32) اما کسانی که سبقت گرفته‌اند، ایشان بدون حساب به بهشت در می‌آیند.

کسانی که میانه روی پیشه کرده‌اند، به حسابی آسان مورد محاسبه قرار می‌گیرند و کسانی که بر نفس‌های خود ستم کرده‌اند، در درازای محشر بازداشته میشوند و همانانند که خدای متعال کوتاهی و قصور آنان را با رحمت خویش تلافی می‌نماید و همانانند که می‌گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ» (فاطر: 34) (تفسیر انوار القرآن)

حسن بصری فرموده است: «السابق» آن است که حسانتش بر گناهانش فزونی دارد، و «الظالم لنفسه» آن است که گناهانش بر حسانتش فزونی دارد، و «المقتصد» آن است که حسنت و گناهانش برابر است. و عموم آنها وارد بهشت می‌شوند. (زاد المسیر ۴۹۰/۶ این نظریه که معتقد به وجود این سه گروه در میان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد، راجح است و ابن جریر آن را اختیار کرده و علامه ابن کثیر احادیثی را دال بر این مطلب آورده است.)

جَنَاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلُّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۳۳)

(پاداش آنها) باغ‌های همیشگی بهشت است که در آنها داخل می‌شوند، در آنجا با دستبند های از طلا و مروارید آراسته می‌گردند و لباس‌شان در آنجا ابریشم است. (۳۳).

تفسیر:

الله تعالی بعد از آنکه نعمت‌های تدارک دیده شده برای مؤمنان را در جنات نعیم خاطر نشان ساخته می‌فرماید: «جَنَاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا» باغ‌های همیشگی که به آن درخواهند آمد و از نعمت‌های آن استفاده می‌کنند.

«عَدْنِ»: اقامت گزیدن، ماندن و استقرار. «عدن فی المكان: استقر» به معنی بهشتهای استقرار و خلود. این کلمه بصورت کل یازده بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته، و همه در وصف بهشت آخرت است. (ملاحظه شود سوره های: توبه آیه 72، رعد آیه 23). «أَسَاوِرَ»: دستبندها. مفرد آن سوار (بکسر سین) و جمع آن اسوره و اساور است.

«لَوْلُو»: مروارید درشت و سخت «اللؤلؤ: الدر» در قاموس «در» به ضمّ اول «لؤلؤ» عظیم است یعنی مروارید سخت، هدف از آن همان مروارید است که از بحر بدست می آید (مراجعه شود به سوره رحمن: 22). از آن دو دریا مروارید و مرجان به دست می آید. و سوره: واقعه: 23-22) و (سوره حج: 23) و (سوره فاطر: 33). در باره آیه «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» روایتی هست که در «برزخ» دیده شود.

کلمه «لؤلؤ» مجموعاً شش بار در قرآن عظیم الشان بکار رفته، یکی در باره مروارید دنیا دوبار در وصف خدمه بهشت، یکبار در وصف زنان بهشتی و دوبار در زینت اهل جنت. «حَرِيرٌ»: راغب آن را لباس نازک، ابریشم خالص فرموده است، و این کلمه سه بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است. (سوره های: حج / 23، فاطر / 33، انسان / 12).

خواننده گان محترم !

خداوند متعال صنف های سه گانه مذکور را به بهشت های پر از نعمتش، با اقامتی جاودانه و نعمت های همیشگی داخل میسازد، این باغ ها با توجه به اعمال افراد مراتب و درجات متفاوتی دارد و علت این که «جنات» را به جمع آورده است که در بهشت باغ های متعدد وجود دارد، در بهشت باغ فردوس، و باغ عدن و باغ نعیم و باغ الماوی و باغ خلد و باغ سلام، و باغ علیین قرار دارند.

و هر باغ دارای مراتب و منزلت هایی است که با عمل عاملین متناسب است.

لباس جنتیان:

قرآن عظیم الشان در مورد لباس جنتیان در (آیه: 21 سوره الانسان) میفرماید: «عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (21)» (بر تن ایشان لباس های ابریشم نازک سبز و دیبای ضخیم است و دستبند ها و انگو های سیمین، زیب و زینت شده اند و پروردگارشان بدیشان شراب پاک می نوشاند).

در صحیحین از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده است که فرمودند: «زینت و زیور آلات مؤمن تا جاییکه خواهد رسید که آب وضو میرسد».

امام احمد از ابوهریره (رض) روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کسی که وارد بهشت شود، در نعمت به سر خواهد بود و اندوهگین نخواهد شد و لباسش کهنه نشده و جوانیش از بین نمی رود، در بهشت چیزهایی است که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده و بر قلب هیچ کسی خور نکرده است». (مسلم تا جمله «جوانیش از بین نمی رود»، را روایت نموده است).

پوشیدن لباس ابریشم برای مردان :

قبل از همه باید گفت: پوشیدن لباس ابریشمی برای مردان حرام است، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم هشدار داده که هر کس در دنیا لباس ابریشمی بپوشد در آخرت آن را نخواهد پوشید. و میفرماید: «أَجَلُ الذَّهَبِ وَالْحَرِيرِ لِإِنَاثِ أُمَّتِي وَحَرَّمَ عَلَيَّ دُكُورَهَا» (البانی در صحیح نسائی آن را صحیح قرار داده (4754)). «طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال قرار داده شده اند و برای مردان امت من حرام هستند»

حکم پوشیدن لباسی که آمیخته با ابریشم باشد:

حکم شرع پوشیدن لباسی که در ترکیب آن مقدار اندکی از ابریشم با پارچه غیر ابریشمی باشد در حکم لباس ابریشم نیست، در کتاب «الحجة البالغة» دهلوی آمده است که در آن صورت اسم لباس (ابریشم) بر آن اطلاق نمیشود و شاید برای نیازی باشد.

و حتی در صحیح بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای عبدالرحمن بن عوف و زبیر اجازه داد که حریر بپوشند، زیرا مبتلا به خارش بدن (بعلت حشره کنه) بودند.

و یا با وجود آنکه در حدیث صحیح وارد شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَجَلُ الذَّهَبِ وَالْحَرِيرِ لِإِنَاثِ أُمَّتِي وَحَرَّمَ عَلَيَّ ذُكُورَهَا» صحیح نسائی (4754). یعنی: «طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال قرار داده شده اند و برای مردان امت من حرام هستند»

با این وجود در شرایط ضروری استفاده از طلا برای مردان جایز می باشد، چنانکه عرفجة پسر اسعد روز جنگ «کُلاب» بینی اش قطع شد و یک بینی نقره ای بجای آن ساخت ولی این بینی نقره گنبد و بو گرفت، پس پیامبر صلی الله علیه وسلم او را امر فرمود که یک بینی طلایی را بجای آن بسازد (روایت ابو داؤد 4232).

بنابر این نتیجه می گیریم استعمال طلا یا پوشیدن ابریشم در حالت ضرورت (مانند مریضی پوستی) و یا استفاده از تکه ای از آن برای پوشاندن قسمت‌های سوراخ لباس جایز است، در کتاب «فقه السنة». سید سابق آمده است: «... آنچه که تا بحال در باره حریر و دیبا گفته شد، مربوط بحریر خالص بود و اما حریر مخلوط اگر بیشترش حریر باشد بنزد شافعیه، لباس آن حرام است، و اگر نیمه یا کمتر از آن، حریر بود، حرام نیست. چون اکثریت حکم کل را دارد.

امام نووی گفته است: لباس مختلط از حریر و غیر آن، حرام نیست مگر اینکه وزن حریر بیشتر باشد».

و در کتاب «الحجة البالغة» دهلوی آمده است: چون در هنگام عذر مقصود از آن رفاه و اشرافیگری نیست، بلکه برای مداوا و شفا است. و ما این احکام را از روی مجموع احادیث وارده درباره تحریم طلا و ابریشم برای مردان و نیز احادیث وارده درباره جواز استفاده آن دو در هنگام ضرورت درمی یابیم.

بصورت کل گفته می‌توانیم که: به اندازه چهار انگشت و یا اگر آنچه با ابریشم آمیخته شده از ابریشم بیشتر باشد جایز است چون در این مورد حدیث آمده است. مسلم (12-15)، (2069)

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٤﴾

و میگویند سپاس خدایی را است که اندوه (بدی‌ها و گناهان) را از ما دور کرد، بی‌گمان پروردگار ما آمرزگار سپاسگزار است. (۳۴)

تفسیر:

این گروه از بهترین ها هنگامی که به بهشت داخل میشوند می گویند: سپاس و ستایش شایسته ذات خداست که تمام اندوه ها و افسردگی ها و کدورت ها را از ما دور و برطرف کرد. این بدان سبب است که شادمانی و شادکامی، با سرور و شادابی ایشان را پوشانیده است.

زجاج مؤلف: تفسیر معانی القرآن فی التفسیر میفرماید: «خداوند متعال همه اندوه‌ها و نگرانی‌ها را از بهشتیان دور می‌کند، چه نگرانی‌ها و اندوه‌هایی که به امر معاششان ارتباط داشته باشد و چه نگرانی‌ها و اندوه‌هایی که به امر معادشان مربوط باشد. مفسران گفته‌اند: از بس که تحقق آن قطعی است آن را به ماضی و قائلوا بیان کرده است. و حزن شامل تمام کدورت‌ها و هر چیزی است که صفای زندگی را از بین ببرد؛ از قبیل ترس و مریضی و فقر و مرگ و هراس‌های قیامت و عذاب آتش و غیره. (ابو سعود ۲۴۵/۴ و طبری ۹۱/۲۲).

«إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» یقیناً پروردگار ما بسیار آمرزنده است؛ چنانچه گناهان ما را عفو می‌کند و اطاعت مطیعان را پاس می‌دارد، گناهان ما را آمرزیده و خطاهای ما را بخشیده است. او شکور است؛ چنانچه حسنات ما را پذیرفته و مزد آن را چندین برابر کرده است. هر دو لفظ «غفور و شکور» معنی مبالغه می‌دهند؛ یعنی دایره‌ی بخشودگیش بس وسیع است و احسانش فراوان است.

در حدیث شریف آمده است: «بر اهل لاله‌الاله‌الله هیچ وحشتی نیست: نه در مرگ، نه در قبر و نه در رستاخیز، گویی من به سویشان در هنگام بانگ (رستاخیز) - در آن حال که از سرهای خود خاک قبرها را میافشانند - مینگرم که میگویند: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» (سوره فاطر: 34).

الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ ﴿٣٥﴾
همان ذاتی که از فضل خویش ما را در اقامتگاه ابدی فرود آورد، در آنجا به ما هیچ رنجی نمی‌رسد و در آنجا ما هیچ خستگی نبینیم. (۳۵)

تفسیر:

الله تعالی ذاتی است که ما را به فضل و کرم خود وارد بهشت در سرای اقامت جاودان و همیشگی داخل کرده و ما را در آنجا داده و آن را قرارگاه آسایش و سکونت ابدی ودایمی ما قرار داده و هرگز از آن بیرون نمی‌رویم. با دخول در بهشت جاودان هیچ خستگی و مشقتی نمی‌بینیم و کدام دشواری و ناآرامی یا درد و آزاری به ما نمی‌رسد. و تمام اینها از بخشش و فضل و کرم اوست. در آنجا خستگی و سستی به ما دست نمی‌دهد.

در حدیث شریف آمده است که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هرگز کسی از شما را عملش به بهشت وارد نمی‌کند». اصحاب گفتند: حتی شما را نیز یا رسول الله؟ فرمودند: «حتی مرا نیز مگر این که خداوند متعال مرا به رحمت و فضلی از جانب خویش درپوشاند». «در اینجا هیچ رنجی» و خستگی و مشقتی «به ما نمیرسد و در اینجا به ما هیچ درماندگی‌ای نمیرسد» درماندگی‌ای که حاصل خستگی و سختی و رنج و زحمت باشد. آری! در بهشت همه رنجها و خستگی‌ها از تن و روح بهشتیان زدوده می‌شود. ابن جوزی گفته است: از این رو بهشت «دار المقامة» است، و «لُغُوبٌ» عبارت است از خستگی روانی و ناشی از خستگی بدن. (التسهیل ۱۵۹/۳).
«نَصَبٌ»: رنج و مشقت. خستگی.

«لُغُوبٌ»: طوریکه در فوق تذکر دادیم؛ درماندگی ناشی از خستگی، و ناتوانی حاصل از رنج و مشقت. برخی (نَصَبٌ) را خستگی جسمی، و (لُغُوبٌ) را خستگی روحی دانسته‌اند.

شأن نزول آیه 35:

898- بیهقی در «البعث» و ابن ابوحاتم از طریق نفع بن حرث از عبدالله بن ابی اوفی روایت کرده اند: شخصی به نبی (گفت: ای رسول الله! خواب چیزی است که ایزد تعالی در دنیا ما را با آن خرسند و شاد می‌کند آیا در جنت هم خواب است؟ گفت: نه، زیرا خواب قرین مرگ است و در جنت مرگ نیست. گفت: پس نشاط و آرامش آن‌ها در چیست؟ پیامبر (این سخن را بس بزرگ شمرد و گفت: در بهشت سستی و رنج روانی نیست در همه احوال آنها شاد و راحتند. پس خدا «لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» (35) را نازل کرد.

خواننده گان محترم!

تا آیه هذا وضعیت نیکان سعادت‌مند به بیان گرفته شد، و در آیات ذیل (36 الی 41) به ذکر مجازات کافران و ناباوران، احوالشان در دوزخ، و مناظره با مشرکان، مورد بحث قرار گرفته می‌فرماید:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يَقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيمُوتُوا وَلَا يَخَفُفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا
كَذَلِكَ نُجْزِي كُلَّ كَافِرٍ ﴿٣٦﴾

و برای کافران آتش دوزخ است، نه فرمان مرگشان صادر می‌شود که بمیرند، و نه (چیزی) از عذاب دوزخ از آنان کاسته می‌شود. و اینچنین هر ناسپاسی را سزای می‌دهیم. (۳۶)

تفسیر:

یعنی برای کافران آنان که به تکذیب و انکار آیات الهی پرداختند، و پیامبران علیهم السلام را تکذیب کردند، سزای کفرشان آتش شعله‌ور جهنم که در آخرت آماده است که چهره‌ها و بدن‌های آنان را بریان می‌کند و می‌سوزاند.

«لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيمُوتُوا» نه بر آنان «به مرگ» حکم شود تا بمیرند» به مرگی دیگر جز مرگ دنیا تا از عذاب راحت گردند.

«وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا» و عذاب آن از آنان کاسته نمی‌شود. بلکه در عذاب دایمی و بدون انقطاع و دایمی خواهند بود.

و هرگاه که پوست بدنشان در آتش سوخته شود، خداوند متعال پوست‌های دیگری را بر تن‌شان می‌پوشاند تا عذاب را بچشند چنان‌که در آیه دیگری آمده است. «هر کفوری را چنین کیفر می‌دهیم» یعنی: هر کسی را که در کفر و ناسپاسی و انکار حق زیاده روی کند، همانند این جزای بسیار زشت، سخت و وحشتناک، کیفر می‌دهیم.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أما أهل النار الذين هم أهلها فلا يموتون فيها ولا يحيون». «اما همان دوزخیانی که اهالی آن هستند» و در آن جاودانند» پس نه در آن می‌میرند و نه زنده میشوند».

وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴿٣٧﴾

و آنان در دوزخ فریاد می‌کنند: ای پروردگار ما! ما را بیرون کن تا کارهای شایسته انجام دهیم، غیر از کارهایی که قبلاً میکردیم، (می‌گوییم): آیا آنقدر به شما عمر ندادیم که پند پذیر در آن پند و عبرت گیرد؟ و بیم‌دهنده (هم) نزد شما آمد، پس عذاب را بچشید که برای ظالمان هیچ مددگاری نیست. (۳۷)

تفسیر:

«يَصْطَرُخُونَ»: نعره زنان کمک می طلبند. فریاد برمی آورند کافران یعنی دوزخیان در دوزخ با صدای بلند فریاد و استغاثه می کنند که: «پروردگارا! ما را از این آتش بیرون بیاور و ما را به دنیا برگردان» تا غیر از آنچه می کردیم از شرک و معاصی «کار شایسته کنیم» پس ایمان را به جای کفری که بر آن بوده ایم و طاعت را به جای معصیت قرار دهیم!

امام قرطبی فرموده است: یعنی به عوض کفر ایمان بیاوریم، و به عوض معصیت مطیع شویم و امر پیامبران را امتثال کنیم. (تفسیر قرطبی ۳۵۲/۱۴) و با گفته «غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ بِهِ»: عمل زشت خود اعتراف کرده و از آن پشیمان و غمگین می باشند. (تسهیل ۱۵۹/۳).
الله تعالی در رد درخواست و توبیخ آنها میفرماید: «أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ» مگر در دنیا عمر طولانی و کافی به شما ندادیم و به شما مهلت و فرصت کافی ندادیم، که هر کس می خواست می توانست در آن فرصت مناسب متذکر شود و نصیحت پذیر شود و فکر کند. آری! برای شما پیامبر بزرگوار محمد صلی الله علیه وسلم همراه با دلایل واضحی از جانب پروردگار آمد، اما نپذیرفتید و ایمان نیاوردید. آن مدت که زندگی کردید چه کار کردید؟ و چه شده که عمری دیگر می طلبید؟

در حدیث آمده است: «أعذر الله إلى امرئ آخر أجله حتى بلغ ستين سنة» خدا انسانی را معذور داشت و اجلس را تا سن شصت سالگی به تأخیر انداخت. (اخراج از بخاری).
و «اعذر» یعنی بهانه‌ی او برید.

«وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ»: و پیامبر بر حذر دارنده یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قبل از فرارسیدن قیامت نزد شما آمد. و عده‌ای میگویند:

«النَّذِيرُ» یعنی پیری، اما قول اول روشن تر است. (امام بخاری و جاءكم النذير را به پیری ترجمه کرده است. این قول از ابن عباس (رض) و عکرمة نیز روایت شده است و ابن کثیر گفته است: قتاده میگوید: النذير به معنی پیامبر صلی الله علیه و سلم است و ابن جریر نیز آن را پذیرفته است.)

«فَدُؤُفُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»: ای گروه کافران! عذاب را بچشید، امروز یاور و معینی ندارید جز حق تعالی یاری دهنده‌ای دیگری نیست که عذابش را از شما دفع کند.
امام فخر رازی گفته است: امر در فدؤفوا به معنی توهین است و متضمن معنی دوام نیز هست. و به منظور ثبت و ضبط ظلم بر آنان اسم ظاهر (تفسیر کبیر ۳۰/۲۶).
لِلظَّالِمِينَ را به جای ضمیر «لکم» آورده است. و به سبب کفر و ظلم ایشان اصلاً یاور و ناصری ندارند، نه از جانب خدا و نه از جانب بندگان.
بعد از آن میفرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٣٨﴾

بی‌گمان الله دانای (امور) پنهان آسمان‌ها و زمین است و البته او به افکار و اندیشه دلها هم کاملاً آگاه است. (۳۸)

تفسیر:

همانا خدای متعال علمش به تمام چیزهای نهان در این عالم هستی و نهانی‌های آسمان و زمین احاطه دارد و هیچ چیز از احوال آنها بر او پوشیده نیست.

یعنی: او هر امر نهانی ای را در آسمان ها و زمین میداند و از جمله این اعمال شما را و هیچ کار پنهانی ای بر وی مخفی نمی ماند پس می داند که اگر شما را به سوی دنیا هم برگرداند، شما کار شایسته نمی کنید. طوری که در (آیه 28، سورة الانعام) میفرماید: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ» (الأنعام: 28). «اگر آنها به دنیا هم برگردانیده شوند، یقیناً به آنچه که از آن نهی شده بودند، بر می گردند».

«إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» به مکنونات و وسوسه ها و خطورات قلوب آگاه است، یعنی: او هر امر نهانی ای را در آسمان ها و «هرآینه او به راز سینه ها داناست» پس وقتی حق تعالی راز سینه ها را بداند، قطعاً و به طریق اولی رازهای دیگر را که فروتر از آن هستند، می داند.

مفسران گفته اند: جمله دوام عذاب کفار را در آتش که ذکر آن برفت مؤکد میسازد؛ زیرا خدا آگاه است که کفر در نهاد کافر مستقر است و اگر حیاتش در دنیا تا ابد پایدار می ماند به خدا ایمان نمی آورد و او را پرستش نمی کرد، پس عذاب ابدی آنها با کفر ابدیشان برابر است. و ظلم و ستمی در کار نیست: «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا». قرطبی گفته است: یعنی خدا می داند اگر آنها را به دنیا برگرداند به انجام دادن عمل صالح نمی پردازند. همانطور که گفته است: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ». (تفسیر قرطبی ۳۵۵/۲۲).

پس با انجام طاعات از عذابش بترسید؛ زیرا هیچ امر غایبی از اعمال شما از او پنهان نیست؛ اگر چه آن را در دل های خود پوشیده نگه دارید.

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا (۳۹)

او ذاتی است که شما را در زمین جانشین گردانید، پس هرکس کفر ورزد، پس کسی که کافر شود کفرش به زیان خود اوست. و کفر کافران در پیشگاه الله جز بر خشم (پروردگار) نمی افزاید. و کفر کافران جز زیان چیزی نصیب کافران نمی گرداند. (۳۹)

تفسیر:

در آیه مبارکه میفرماید: ای انسان ها! خداوند ذاتی است که شما را در روی زمین خلیفه ساخت، همان ذاتی است که شما را بعد از عاد و ثمود و ملت های پیشین وارث و جانشین زمین قرار داده است و نسل بعد از نسل و قرن بعد از قرن شما را در جاهای آنان سکنی داد.

«فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ»: پس هر که به الله متعال کافر شود زیان کفرش به خودش بر می گردد و کفر کافران جز کینه و خشم خدا چیزی را برای آنان نمی افزاید.

«وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا»: قتاده در معنی آن می گوید: «شما را امتی پس از امتی و نسلی پس از نسلی جانشین قرار داد». «پس هرکس کفر ورزد» از شما و این نعمت ها را ناسپاسی کند «کفرش به زیان اوست» و این زیان از خود وی به دیگران تجاوز نمی کند «وکافران را کفرشان نزد پروردگارشان جز مقت نمی افزاید».

«مقت» یعنی تحقیر و کینه می شدید، و «خسار» یعنی از دست دادن عمر، که عمر صورت سرمایه ای انسان را دارد، هرکس آن را در غیر عبادت خدا سپری کند آن را از دست داده است و به عوض سود، قهر خدا را به دست آورده است، به طوری که به سوی آتش ابدی می رود. (البحر المحیط ۳۱۷/۷).

پس از آن مشرکین را به خاطر این که چیزی را پرستش می کنند که نه میشوند و نه سود

میدهد، توبیخ کرده و «وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَارًا» و کفر کافران چیزی به آنها نمی افزاید جز نابودی و گمراهی و از دست دادن عمر که شر و زیان فراوانی به دنبال دارد.

ابو حیان فرموده است: آیه یادآور این است که خدا آنان را به جای ملت‌های پیشین جانشین کرده است، اما آنها متذکر نشده و از حال و وضع پیشینیان تکذیب‌کننده پند و عبرت نگرفتند که چگونه نابود شدند، و حال کافران مایه‌ی عبرت آنها نشد و از گذشتگان پند نگرفتند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنَّ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ﴿٤٠﴾

بگو: از [قدرت و تدبیر] معبودانتان که به جای خدا می پرستید؟ به من نشان دهید که آنان چه چیزی از زمین آفریده‌اند؟ و یا آنها در آفرینش آسمان‌ها شرکت داشته‌اند؟ یا به آنها کتابی داده‌ایم پس آنها برحجتی از آن قرار دارند؟ بلکه حق این است که ظالمان جز فریب به همدیگر وعده نمیدهند. (۴۰)

تفسیر:

ای پیامبر! برای کافران بگو: شریکان شما که به عبادت آن‌ها می پردازید، چه چیزی را در زمین آفریده‌اند؟ آیا آن‌ها در آفرینش آسمان‌ها نصیب و حصه‌ای با الله تعالی دارند؟ «أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ»: به من نشان دهید که در این جهان چه چیزی را خلق کرده‌اند که شایسته‌ی این پرستش شده‌اند. و شما آنها را میپرستید؟

«أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ»: یا این‌که در خلق آسمان شرکت داشته‌اند و به سبب آن شایستگی آن‌ها را پیدا کرده‌اند که در عبادت شریک خدا شوند؟ «أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ»: و آیا خداوند متعال به سوی آنان کتابی نازل کرده و با آن‌ها به دلیلی از جانب او سخن می‌زنند؟ در نتیجه آنها عبادت بت‌ها را با بصیرت و بر مبنای دلیل و برهان انجام می‌دهند؟

«بَلْ إِنَّ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا»: چنین نیست، بلکه کافران برای یکدیگر جز غروری عاری از حقیقت و فریبی دور از صداقت نوید نمیدهند.

هیچ یک از موارد یادشده واقعیت ندارد بلکه زعما و رهبران گمراه، فقط به اتباع و پیروان خویش، وعده‌های فریبنده‌ای داده و آن‌ها را با آن وعده‌ها گول می‌زنند و آن وعده‌ها را برایشان می‌آریند در حالیکه آن وعده‌ها همه دروغ‌های بی‌اساسی است که هیچ حقیقتی ندارد. آن وعده‌ها عبارت از این سخن‌شان به پیروان‌شان است که: خدایان به شما نفع رسانده، شما را به خدا نزدیک می‌سازند و برای شما نزد او شفاعت می‌کنند.

إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤١﴾

بی‌گمان الله متعال آسمانها و زمین را از زوال نگه می‌دارد، و اگر بخواهند زوال یابند هیچ کس جز او نگاهشان نمی‌دارد، او حلیم و غفور است. (۴۱)

خواننده گان محترم!

در آیات قبلی ملاحظه نمودیم که مشرکان از وحدانیت الله متعال انکار ورزیدند و وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم را نیز انکار می‌کردند، الله متعال ملامتشان کرد و به آنان

یادآور شد که به سرزمین نابودشده ی آنان در شام و عراق و یمن سفر کنند و آن جاها را از نزدیک مشاهده نمایند.

اینک در آیات متبرکه (42 الی 44) که از جمله آیات پایانی سوره مبارکه می باشد؛ می فرماید: الله نخواست مردم را به محض نافرمانی از پای در آورد، بلکه مهلتشان داد و سپس مجازات شانرا به روز قیامت وا گذاشت.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنَ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤٢﴾

و با سختترین قسم‌های خود به الله قسم خوردند که اگر پیامبری انذار کننده به نزد آنها بیاید، حتما نسبت به هر امتی راه یافته‌تر خواهند بود. اما هنگامیکه پیامبری برای آنها آمد جز فرار و فاصله گرفتن (از حق) چیزی بر آنها نیفزود! (۴۲)

تفسیر:

یعنی کفار مکه مؤکدانه به خدا قسم می خوردند که اگر پیغمبری به میان ایشان بیاید، راهیاب‌ترین ملت‌ها خواهند بود (و در پذیرش دین او، بر همگان پیشی خواهند گرفت). اما هنگامی که پیغمبری (از خودشان برانگیخته شد و) به میان شان آمد، (بعثت او) جز گریز و بیزاری (از حق) چیزی بر آنان نیفزود.

شان نزول آیه 42 :

899- ابن ابو حاتم از ابن ابو هلال روایت کرده است: قریش همواره میگفتند: اگر پروردگار از بین ما پیامبری مبعوث کند. در میان همه امم از ما فرمان بردارتر و منقادتر به دستورات الهی و همچنان هدایت پذیرتر و استوارتر به تمسک و پیروی از کتاب او خواهد بود. پس خداوند متعال «وَأِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ ﴿١٦٧﴾ لَوْ أَنْ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِّنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٦٨﴾ (صافات: 167-168) و [عربهای ناگرویده] می‌گفتند: اگر در نزد ما خبری از پیشینیان بود» «و لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ (انعام: 157) «اگر کتاب بر ما فرو فرستاده می‌شد، از آنان راه یافته‌تر بودیم» و «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنَ إِحْدَى الْأُمَمِ» را نازل کرد. یهود همواره به واسطه بعثت نبی کریم بر نصاری نصرت و پیروزی می‌جستند و می‌گفتند: ما دریافته ایم که پیامبری برانگیخته می‌شود.

اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا ﴿٤٣﴾

این نفرت به سبب گردن کشی و تکبر آنان در زمین و نیرنگ زشتشان بود که انجام می‌دادند. و حيله گری‌های زشت جز به اهلش بر نمی‌گردد. پس آیا جز سنت پیشینیان را انتظار دارند؟ پس هرگز برای سنت الهی تبدیلی نخواهی یافت. و هرگز برای سنت الهی تغییری نخواهی یافت. (۴۳)

تفسیر:

«اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ»: سوگند کافران با حسن نیت و از روی حرص و علاقه به دریافت هدایت صورت پذیرفته بود، بلکه از ستیزه جویی و استکبار بود. آنان با سوگند خویش تدبیر زشتی را سنجیده بودند و فریب مردم را قصد داشتند؛ زیرا ظاهر امر چنین می‌نمود که به قبول حق حریص‌اند.

اما در حقیقت اهل باطل دروغ بودند؛ از این رو عواقب این تدبیر زشت به خود آنان

برگشت و به دیگران ضرری نرساند.

مفسر ابو حیان در تفسیر خویش میفرماید: سبب نفرت آنها عبارت است از خود بزرگبینی و نیرنگ زشت؛ یعنی خودبزرگبینی و نیرنگ زشت، آنان را وادار کرد از حق دوری جویند. و «مکرسىء» عبارت است از تهمت‌هایی که به پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌بستند و توطئه‌چینی بر ضد او (البحر المحيط ۷/۳۱۹). الله تعالی در رد آنها گفته است: «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ وَبَالَ وَ كَيْفَرٍ مَكْرٍ وَ تَوَطُّئِهِ فَقَطْ دَامِنٍ اَنْجَامٍ دَهْنَدِهِ وَ تَرْتِيبِ دَهْنَدِهِ اَنْ رَا مِیْ گِیْرِدِ.

أُولَئِكَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا ﴿٤٤﴾

آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند که بنگرند سرانجام کسانی که پیش از ایشان بودند و از ایشان نیرومندتر بودند، چگونه بوده است؟ و هیچ چیز در آسمانها و زمین از [حیطه قدرت] خداوند نتواند گریخت، چرا که او دانای تواناست. (۴۴)

وَلَوْ يَوَازِدُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا ﴿٤٥﴾

و اگر خداوند مردمان را به خاطر کار و کردار [ناروای] گرفتار می‌کرد، هیچ جانوری را نمی‌گذاشت، ولی ایشان را تا وقت معینی به تأخیر می‌اندازد (و مهلت می‌دهد)، و چون اجلشان فرارسد، آنگاه خداوند در حق بندگان بیناست. (۴۵)

تفسیر:

«أَجَلٍ مُّسَمًّى»: مدت معین. هدف از آنروز قیامت است. «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ»: وقتی که قیامت ایشان فرا رسید. برخی گفته‌اند: مراد از «أَجَلٍ مُّسَمًّى» و «أَجْلُهُمْ» زمان محدود عمر و سررسید معلوم مدت زندگانی هر کسی است که با مرگ او فرا می‌رسد (سوره: انعام آیه: 93).

در آیه مبارکه میفرماید که الله تعالی انسان را به سبب گناهان و خطاهایی که انجام می‌دهند مجازات کند، از عذابش هیچ خزنده روی زمین نجات نمی‌یابد.

اما حق تعالی عذابش را از کافران به تأخیر می‌اندازد و اهل گناه را تا زمانی که در علمش معین و محدود است مهلت می‌دهد. آنگاه که زمان عذاب مجرمان فرا رسید آنان را در حالیکه مستحق مجازات‌اند به عذاب گرفتار می‌کند. او فرمانبرداران و سرکشان را می‌داند و می‌شناسد و هر کدام را بر مبنای اعمالش جزا می‌دهد. این درحال است که الله تعالی به بندگان بیناست، کارکردها و اعمال آنان را می‌داند و می‌شمارد و هیچ چیزی از اعمال آنان بر او پوشیده نیست.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره یس

جزء - (23 - 22)

سوره یس در مکه نازل شده و دارای هشتاد و سه آیه و پنج رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره به «سوره یس» موسوم است؛ کلمه «یس» از (آیه اول این سوره) گرفته شده چون خداوند متعال سوره شریف را با آن افتتاح کرده است و افتتاح سوره با آن نشان دهنده اعجاز قرآن است. و همچنان از حروف مقطعه قرآن است و معانی مختلفی برای آن ذکر شده است.

ارتباط و مناسبت این سوره با سوره فاطر:

ارتباط و مناسبت هر دو سوره رامیتوان در نکات ذیل خلاصه و جمع بندی نمود.
الف: در آیه 13 سوره فاطر آمده است «و سخر الشمس و القمر.» و در آیه های 37 و 38 سوره یس میخوانیم: «و آیه لهم الیل...»، هر دو برخی از دلایل قدرت الهی را در هستی اثبات می کنند.

ب: در سوره ی فاطر میفرماید: «...کشتی ها را در آن می بینی که موج دریا را می شکافند...» (آیه 12) و در سوره یس میفرماید: «آیتی دیگر برای آنها این است که ذریه ی آنان را در کشتی گرانبار سوار می کنیم» (آیه 41).

فضیلت سوره یس:

در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لوددت أنها فی قلب کل إنسان من أمتی: همانا دوست داشتم که سوره یس در قلب هر انسان از امت من می بود». یعنی: هر یک از افراد امت من آن را حفظ می داشت.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «یس را بر مُردگانتان بخوانید». بدین جهت، ابن کثیر به نقل از برخی علماء فرموده است: «از ویژگی های این سوره یکی این است که در هیچ کار دشواری خوانده نمی شود، جز این که خداوند جلّ جلاله آن کار را آسان می کند، لذا قرائت آن در نزد فرد محتضر (شخص درحالت نزع و جان کندن) نیز سبب نزول رحمت و برکت گردیده و بیرون آمدن روح را بر وی آسان می کند. والله أعلم».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «من قرأ یس فی لیلۃ ابتغاء وجه الله عزوجل غفر له: هر کس یس را در شبی به طلب رضای خدای عزوجل بخواند، بر وی آمرزیده شده است». همچنان پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن عبارت است از سوره یس، آرزو میکنم در قلب یکایک امتم جا بگیرد.» (بزار آن را روایت کرده است).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره یس:

طوری که یاد آور شدیم سوره یس پس از سوره ی جن در مکه شرف نزول یافته است و چون با حروف هجائی «ی» و «س» شروع می شود، به سوره ی یس (انسان) در زبان طایفه ی «طی»، مشهور گشته است.

این سوره دارای (83) آیات، و به تعداد (733) کلمات و به تعداد (3086) حروف می

باشد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره یس مختلف بوده که شما می توانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.) همچنان سوره یس از جمله سوره های است که با حروف مقطعه آغاز میشود، هکذا اولین سوره ای است که با قسم شروع شده است.

محتوای سوره «یس»:

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم؛ سوره «یس» از جمله سوره های مکی است که به صورت کل سه موضوع اساسی را در بردارد، که عبارتند از: «ایمان به زنده شدن و حشر، داستان اهل قریه، دلایل و براهین بر یگانگی پروردگار عالمیان».

سوره با قسم به قرآن در مورد درستی وحی و صدق رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم آغاز یافته است. بعد از آن بحث کفار قریش را پیش کشیده است که در گردنکشی و گمراهی غرق شده بودند و سرور پیامبران، محمد بن عبد الله را تکذیب می کردند. لذا عذاب و انتقام خداوند متعال آنان را فرا گرفت.

بعد از آن طبق روش قرآن در به کارگیری قصه ها برای پند و عبرت، داستان اهل قریه «انطاکیه» را مطرح می کند که پیامبران را تکذیب کردند، تا قریش از عاقبت تکذیب وحی و رسالت بر حذر باشند.

وضع دعوتگر با ایمان، «حبیب نجار» را بازگو می کند که قوم خود را اندرز داد، اما او را به قتل رساندند و خداوند متعال او را در بهشت جای داد، ولی الله تعالی به مجرمین فرصت نداد، بلکه فریاد و صدایی شدید و بنیان بر انداز آنها را در ربود و هلاک نمود. همچنان سوره «یس» دلایل قدرت و یگانگی «خدا» را در این گیتی پر از شگفتی مورد بحث قرار داده، از منظره ای سرزمین خشکی که حیات در آن می دمد شروع کرده، آنگاه از منظره شب که روز از آن جدا می شود و به صورت بسیار تاریک درمی آید سخن گفته است. سپس منظره آفتاب را مطرح کرده است که به قدرت خداوند متعال در فلک و مدار خود در حرکت است و هرگز از آن تخطی نمی کند. بعد از آن وضع ماه را پیش کشیده است که در منازل خود درجات را می پیماید. بعد از آن کشتی بارگیری شده را مورد بحث قرار داده است که نسل های اولیه بشر را دربر دارد. تمام اینها دلایل روشن بر قدرت خدای عز و جل می باشند.

بعد از آن سوره به بحث در باره قیامت و خوف و ترس این روز پرداخته و موضوع دمیدن نفخ را پیش کشیده و از نفخه حشر و نشر سخن به میان آورده است که در خلال آن انسان ها از قبر بر می خیزند، و درباره اهل بهشت و اهل دوزخ بحث نموده، و تفاوت مؤمنان و تبهکاران را در آن روز پرهراس یادآور شده است که نیکبختان در باغ های پر نعمت مستقر میشوند و شقاوتمندان در درک دوزخ جا می گیرند.

سوره «یس» همچنان با بحث در مورد یک موضوع اساسی، یعنی موضوع «بعث و جزا» و اقامه دلایل و برهان پیرامون تحقق آن خاتمه می یابد.

خواندن سوره «یس» بر مرده (متوفی):

در نزد برخی از مسلمانان یاد آوری چنان است که: (سوره یاسین را بر مرده هایتان بخوانید) و این روایت را از جمله احادیث رسول الله صلی علیه و سلم می شمارد: از جمله می گویند: «إقرأوا علی موتاکم یس» باید گفت این حدیث ضعیف می باشد، و اگر چنانچه حدیث

صحيح هم باشد محل و وقت قرائت آن هنگام احتضار و از دنيا رفتن محتضر مي باشد، در اين هنگام سوره ياسين بر وي خوانده مي شود، و اهل علم گویند در آن فائده اي است و آن هم آسان خارج شدن روح از كالبد فرد محتضر مي باشد، زيرا در اين سوره آيه: «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ» (26 27) (به او گفته شد وارد بهشت شو، گفت: اي كاش قوم من مي دانستند كه پروردگارم مرا مشمول آمرزش و عفو خویش قرار داد و در صف گرامیان جای داد).

ترجمه و تفسیر سوره یس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

یس (۱)

یس [یاسین] (مفهوم این حروف به الله معلوم است). (۱)

تفسیر:

از حضرت ابن عباس رضي الله عنه روایت شده است که فرمود: «یس: یعنی ای انسان!». «یس» از جمله حروف مقطعه و طوریکه یاد آور شدیم که: (مفهوم این حروف به الله معلوم است).

همچنان باید گفت که: حروف مقطعه برای معنی وضع نشده بلکه برای ترکیب کلمه می باشد و در عین حال مفسران از این مطلب صرف نظر کرده برای یاسین معانی فرضی نوشته اند از آن جمله یاسین یعنی؛ ای سید، و یا؛ ای سید المرسلین و مانند اینها. نکته دیگر آنکه کفار به قرآن و خود محمد صلی الله علیه وسلم ایمان نداشتند پس چگونه اینجا در مقام اثبات نبوت او به قرآنی قسم خورده که ایشان قبول نداشتند؟ جواب این است که این قسمی است که به صورت ظاهر قسم است ولی در حقیقت دلیلی بر نبوت است زیرا قرآن معجزه و دلیل نبوت است، حق تعالی خواسته بفرماید قسم به این کتابی که روشنگر مطلب نبوت است که تو از مرسلین می باشی، و به اضافه کفار می دانستند که قرآن نزد محمد صلی الله علیه وسلم و مؤمنین بسیار عظمت دارد و به دروغ به آن قسم نمی خورند و لذا اینجا به قرآن قسم یاد کرده. و ذکر صفت حکیم برای قرآن دلالت دارد که سراسر قرآن و همه آیات آن حکمت است (تفسیر تابشی از قرآن).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 12) موضوعاتی در باره قرآن کریم، پیامبر و رسالتش، مورد بحث قرار میگیرد.

وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ (۲)

قسم به قرآن پر از حکمت. (۲)

تفسیر:

«الْحَکِیمِ»: دارای حکمت و دانش سودمند.

واو در: (والقرآن...) واو قسم است. یعنی: خداوند متعال برای محمد صلی الله علیه وسلم به قرآن حکمت آموز که مملو از حکمت است، قرآنی که الفاظ و معنای آن را محکم ساخته و با موجودات حکمت ها، احکام شرعی و براهین، آن را مشرف و بلند مرتبه ساخته است. هدف کلی از این قسم این است تا کسی در این حقیقت که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرستاده الله است شک و تردید نکند.

امام قرطبی میفرماید: قسم به قرآن که: در نظم و معانی استوار است و خللی در آن رخ نمی دهد. (تفسیر قرطبی ۴/۱۵).

ابو سعود فرموده است: یعنی متضمن حکمت است و یا از لحاظ نظم اعجاز انگیزش گویای حکمت است و شگفتی های حکمت را در بردارد. (تفسیر ابو سعود ۴/۲۴۷).

بطور خلاصه باید گفت: که الله تعالی قسم به کتابی یاد نموده است که: نظم و معانی بدیع و

محکم و اعجاز انگیز در بردارد و شرایع و احکامش به آخرین درجه بلاغت و رسایی رسیده، و از جانب پروردگار با عظمت به پیامبر صلیالله علیه وسلم وحی شده است.

شان نزول آیات آیه 1 - 10:

- ابونعیم در «دلایل» از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (در مسجد الحرام قرآنکریم را به صدای بلند قرائت می‌کرد. مشرکان قریش از این امر رنجیدند و به دستگیری آن بزرگوار اقدام نمودند. ناگاه دست های آن ها به گردن شان پیچید و بینایی خود را از دست دادند. خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و عرض داشتند، ای محمد! تو را به الله و پیوند خویشاوندی سوگند می دهیم. پیامبر دعا کرد و آن حالت از آن ها دور شد. پس: «یس» (1) وَالْقُرْآنَ الْحَکِیمَ (2) إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ (3) عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ (4) تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ (5) لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَآؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (6) لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَی أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ (7) نازل شد.

ابن عباس (رض) میگوید: از آن گروه یک نفر هم مسلمان نشد. (ابو نعیم «دلایل» 153 روایت کرده است، در این اسناد نصر بن عبدالرحمن متروک و اسناد جداً ضعیف است.)

- ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: ابو جهل گفت: اگر محمد را دیدم چنین و چنان می‌کنم. پس آیه «إِنَّا جَعَلْنَا فِی أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهَی إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ» (8) وَجَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ أَیْدِهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ» (9) نازل شد. مشرکان میگفتند: محمد اینجاست اما ابوجهل نمی‌دید و می‌گفت: کجاست؟ کجاست؟ (طبری 29064).

إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ (3)

به تحقیق که تو از جمله پیامبران هستی. (3)

تفسیر:

یعنی: سوگند به قرآن حکیم که در رسالت تو هیچ گونه شکي نیست. که تو از فرستاده شدگان الله تعالی هستی که باوحي اوتعالی به سوي بندگان آمده‌ای.

جمله: «إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ» جواب قسم است یعنی ای محمد! به طور یقین تو از جانب پروردگار جهانیان برای هدایت خلق آمده‌ای و جزو پیامبران هستی. و این آیه ردي قاطع بر پندار کفاری است که منکر رسالت آن حضرت صلی الله علیه وسلم است.

ابن عباس (رض) گفته است: کفار قریش میگفتند: تو پیامبر نیستی و خدا تو را نزد ما نفرستاده است. لذا خدا به قرآن عظیم قسم یاد کرده است که محمد از جمله‌ی پیامبران است (مراجعه شود: تفسیر قرطبی 5/15، طبری این مطلب را از قشیری نقل کرده است.)

عَلِی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ (4)

بر راه راست قرار داری. (4)

تفسیر:

ای پیامبر! تو بر راه راستینی «بر صراطی مستقیم» تو بر طریقه و منهجی راست و درست قرار داری، یعنی تو بر راه و روشی مستقیم، محکم و استوار یعنی بر راه و روش همان پیامبرانی هستی که قبل از تو درگذشته‌اند.

صراط مستقیم: راه راستی است که در آن هیچ گونه کجی و پیچیدگی‌ای وجود ندارد، بلکه مستقیماً مسافر را به مطلوب وی برساند.

امام طبری گفته است: یعنی همان طور که قتاده گفته است؛ بر مسلکی از هدایت قرار دارد

که کجی در آن موجود نیست و عبارت است از دین اسلام، همچنان که قتاده میگوید (تفسیر طبری ۹۷/۲۲). و نکره آوردن آن برای تفخیم و تعظیم است. (الانتصاف علی الکشاف ۲/۴).

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٥﴾

[این کتاب] فرو فرستاده [خداوند] پیروزمند مهربان است. (۵)

تفسیر:

این قرآن هدایت دهنده از جانب پروردگار باعزت نازل شده است که در ملک خود مقتدر است و نسبت به مخلوق خود مهربان است.

هر که با وی زور آزمایی کند قهرش میکند و هر که با وی بستیزد شکستش میدهد. او که از دشمنانش انتقام میگیرد و به کسی که با توبه به سویش باز گردد رحمت می‌نماید. در واقعیت باید گفت: سرچشمه نزول قرآن، قدرت و رحمت است و شخصیکه به رهنمود های آن چنگ بزند، بطور یقین به عزت و رحمت نایل میگردد.

لِنُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿٦﴾

تا قومی را بیم دهی که پدرانشان بیم داده نشده‌اند پس آنان خود غافل و بی‌خبرند. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَوْمًا»: مراد کفار مکه در آغاز نبوت پیغمبر اسلام است. «مَّا أُنْذِرَ»: بیم داده نشده است (سوره: سجده آیه: 3). «آبَاؤُهُمْ»: مراد پدران و نیاکان قریب قریش هم عصر پیغمبر صلی الله علیه وسلم است، و الا پدران و نیاکان بعید ایشان توسط انبیاء، از جمله ابراهیم و اسماعیل بیم داده شده است (سوره: فاطر آیات: 24 و 25). (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن مصطفی خرمدل).

تفسیر:

ای پیامبر! پروردگار سبحان قرآن را بر تو نازل کرده تا به وسیله آن کافران را بیم بدهی منظور از انذار این است که آنها را از عذاب خدا بترساند.

«فَهُمْ غَافِلُونَ»: زیرا آنان از هدایت و ایمان غافلند و در تاریکی شرک و بتپرستی دست و پا می‌زنند.

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾

یقیناً فرمان عذاب بر بیشترشان محقق و ثابت شده است، به این سبب ایمان نمی‌آورند. (۷)

تفسیر:

به یقین که الله تعالی بر بیشتر کافران عذاب را واجب نمود؛ البته بعد از اینکه حجّت را بر آنان اقامه داشت و مطلوب آن را واضح ساخت. اما آنان به حق یقین نکردند و راستی را نپذیرفتند، بلکه به او تعالی کافر شدند و رسولش را تکذیب نمودند.

«لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾» لام پیش درآمد قسم است. یعنی به خدا قسم به سبب اصرار آنان بر کفر و انکار، عذاب دوزخ بر اکثر آن جماعت مشرک مقرر شده است؛ زیرا تحت تأثیر یادآوری و برحذر داشتن قرار نگرفتند، پس به همین سبب به آنچه آورده‌ای ایمان نمی‌آورند. بعد از آن خدا سبب ترک ایمان آنها را بیان کرده و میفرماید:

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿٨﴾

مسلماناً ماطوق‌هایی را بر گردنشان نهاده ایم پس در نتیجه سرهایشان رو به بالا است (و

زمین را دیده نمی‌توانند). (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَغْلَالٌ»: غل: طوقی که بر گردن نهند «الغَلَّ»: طوق یدخل فی العنق للذَّلِّ و الالم» جمع آن اغلال است.

«أَذْقَانٌ»: زنج ها. مفرد آن ذقن است.

«مُفْمَحُونَ»: قمح: سر بلند کردن. «قمح البعیر: رفع رأسه»، «مقمح» به صیغه مفعول: سر بالا گرفته شده، این کلمه فقط يك بار در قرآن کریم آمده است.

باید یاد آور شد که: الله تعالی بر گردن کافران غل و زنجیر می نهد، ولی زمینه نهادن غل و زنجیر (بند کشیدن ها و دست بستن ها) را کفار شخصاً زمینه سازی می کنند و شرایط آنرا فراهم می نمایند.

تفسیر:

در آیه مبارکه وضعیت یک نفر مشرک را در گمراهی به حال انسانی تشبیه کرده است که زنجیر و غل ها در دست دارد و دستش را به گردن آویخته و در همان حال سر را به طرف آسمان گرفته و آن را پایین کرده نمی‌تواند. (تفسیر صفوة التفسیر).

این بدین معنی است که: در گردن هایشان غل‌هایی را قرار داده‌ایم که دست هایشان به آن غل‌ها بسته شده است و چون این غل ها بین دست‌ها و گردن هایشان قرار دارد و محکم بسته شده است لذا آن ها به حرکت دادن گردن هایشان قادر نیستند. و یا اینکه دست های این کافران را نیز از هر خیري به زنجیر بسته و دیدگان آنان را از دیدن هدایت نابینا کرده است؛ از این رو کار خیري را انجام نمیدهند و حق را نمی‌بینند. آنان در چنین حالتی توان این راهم ندارند که گردن هایشان را به سوی چپ و راست بگردانند، یا آن ها را خم کنند.

در تفسیر جلالین شریف آمده است: این تمثیل است. منظور این است که آنها ایمان را نمی‌پذیرند و در مقابلش سر خم نمی‌کنند (تفسیر جلالین ۳/۳۱۸).

ابن کثیر گفته است: معنی آیه چنین است: ما این جماعت محکوم به شقاوت را مانند شخصی قرار داده‌ایم که زنجیری در گردن دارد و دستش در زیر زنج به گردن بسته شده است و (ذقن مفرد «أذقان» و محل تلاقی دو فک است).

زنج) به ناچار سر را بالا گرفته و به صورت «مقمح» درآمده است. «مقمح» یعنی آنکه سرش را بالا گرفته است و با ذکر زنجیری که در گردن نهاده می‌شود از ذکر زنجیری که در دست نهاده می‌شود بسنده کرده است؛ چون غل به زنجیری که در دست و گردن نهاده می‌شود معروف است. (تفسیر ابن کثیر ۳/۱۵۵).

ابو سعود در تفسیر خویش: حال آنها را به حال انسانی تشبیه کرده است که زنجیر در گردن دارد.

«فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ» زنجیر ها به زنج منتهی می‌شوند، پس فرصت نمی‌دهند به حق بنگرند و نمی‌توانند گردن به طرف حق برگردانند. سر را خم نمی‌کنند، چشم‌ها را می‌بندند به طوری که تقریباً حق را نمی‌توانند ببینند و یا به طرف سیل کنند. (تفسیر ابو سعود ۴/۲۴۸). دکتر مصطفی خرم‌دل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مینویسد: «بَيِّنْ أَيْدِيَهُمْ»: پیشروی شان. «مَا خَلْفَهُمْ»: پشت سر آنان.

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾

و در پیش روی آنها سدی قرار دادیم، و در پشت سرشان سدی، قرار داده‌ایم پس بر چشمان آنان پرده‌ای انداخته‌ایم، در نتیجه آنان هیچ نمی‌بینند. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَدًّا...»: خداوند کسانی را که به آینده ننگرند و مستقبل را فراموش سازند، و به گذشته توجه نکنند و احوال ملت‌های پیشین را پیش چشم خود مجسم نکنند، به اشخاصی تشبیه شده اند که: میان دو سدّ عظیم گیر کرده باشند و روبرو و پشت سر خود را نبینند، و همگون و همسان کوران، راه پیشروی و راه پسروی خود را پیدا نکنند.

«فَأَغْشَيْنَاهُمْ»: برچشمان شان پرده‌ای کشیده‌ایم (سوره: بقره: آیه 7).

تفسیر:

خداوند پرده‌ی بی‌تاریکی را در پیش روی و پشت سر آنان ایجاد کرده است؛ یعنی صفت آنان مانند کسی است که با حایلی از پیش روی و از پشت سر در حجاب شده باشد و از اثرش چیزی را نبیند و به راهی هدایت نشود. حق تعالی چشم‌های شان را نابینا ساخته و بینش آنان را محو نموده است. هریک از دشمنان اسلام بدون شک به چنین عذابی گرفتار است؛ از همین جا است که حیرت زده، متردد و راه گم کرده‌اند.

این آیه نیز تمثیلی است بر مسدود بودن راه ایمان به روی آنان؛ زیرا خدای سبحان به علم ازلی خویش دانسته است که آنان تا دم مرگ شان بر کفر اصرار و پافشاری می‌کنند. البته این علم ازلی الهی: مجرد شناخت قبلی وی است که عقلاً و در واقعیت امر، اجباری در کار انسان به وجود نمی‌آورد و بنابر این، او را از ایمان آوردن باز نمی‌دارد. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

با اینکه قرآن عظیم الشان استوار و حکمت‌آموز است و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم قطعی است و راه دین مستقیم است و خداوند قوی و مهربان است، لیکن چون اکثر مردم، غافل، بی‌ایمان و گرفتار خرافات اند، از هر سو بروند به سدی محکم و بن بست برخورد می‌کنند.

خواننده گان محترم !

اگر به فحوائی آیه مبارکه دقیق شویم، در خواهیم یافت که؛ جوهر انسانهای لجوج بینهایت دقیق و جالب به بیان و ترسیم گرفته شده است. و در میابیم که: اکثریت مردم غافل، به حقّ گرایش ندارند.

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

برای ایشان برابر است چه بترسانی، و چه آنها را نترسانی، ایشان ایمان نمی‌آورند. (۱۰)

تفسیر:

ای پیامبر! اگر اهل کفر و سرکشان را چه بیم دهی و چه بیم ندهی برای آنان یکسان است؛ زیرا یادآوری و زنگ خطر و باز دارنده‌ها برای افرادی که گمراهی، پرده‌ای تیره بر عقلشان کشیده، و سرکشی و عصیان در قلب شان لانه کرده است، سودی ندارد.

«لَا يُؤْمِنُونَ»: آنها به همین سبب ایمان نمی‌آورند؛ زیرا برحذر داشتن، قلب مرده را زنده نمی‌کند، بلکه فقط قلب زنده آمادگی پذیرفتن ایمان را دارد.

بدین خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم را تسلی داده، و حقیقت سرکش و طغیان نهفته در نهاد آنان را برملا و کشف می‌سازد.

وجه زیبا است که فرموده اند که: قرآن عظیم الشان مایه ذکر است، اطاعت و پیروی از آن، وسیله یادآوری فراموش شده ها و بیدارگری فطرت خفته انسان است.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿١١﴾
 بیم دادن ات فقط برای کسی ثمربخش است که از قرآن پیروی کند و غائبانه از پروردگار بترسد، پس او را به آمرزش و پاداشی نیکو و باارزش مژده ده. (۱۱)

تفسیر:

ای پیامبر! ترساندن و بیم دادن ات تنها به انسانی فایده میرساند که به کتاب الله ایمان آورد و از آن پیروی کند، به قرآن عظیم الشان عمل نماید و از خداوند رحمان بدون اینکه او را دیده باشد ترس و خوف داشته باشد، و نیز در غیاب مردم، حق تعالی را مراقب خویش بداند. کسی که عملکردش چنین است، او را به آمرزشی که گناهان را محو می کند و به پاداش بزرگ حسناتش که بهره مندی از رضای خداوند و داخل شدن به بهشت است مژده بده.

باید یاد آور شد که: رحمت وسیع و همه جانبه پروردگار با عظمت، نباید موجب بی پروایی و بی تفاوتی ما انسان ها شود. باید گفت که: نشانه ایمان و خشیت واقعی، پروا داشتن در نهان است.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾

بی تردید ما مردگان را زنده می کنیم و آنچه را پیش فرستاده اند و [خوبی ها و بدی های] بر جا مانده از ایشان را ثبت می کنیم و همه چیز را در کتابی روشن [که اصل همه کتاب هاست و آن لوح محفوظ است] ضبط کرده ایم. (۱۲)

قبل از همه باید گفت که: بعد از مرگ زندگی دوم یقینی است و در آن تمام مردم معاوضه اعمال خود را مییابند. همچنان فهم شرعی همین است که: انسان، تنها مسؤل اعمال خود نیست، بلکه مسؤل پیامدهای اعمال خویش نیز میباشد.

در این شکی نیست که؛ همه مردگان در روز قیامت دوباره زنده میشوند. باید فراموش نکنند که دوسیه عمل انسان، حتی پس از مرگ تا روز قیامت باز میباشد. و در روز قیامت سروکار ما با الله تعالی است، همچنان نباید فراموش کنیم که: دستگاه محاسباتی پروردگار با عظمت بی نهایت دقیق و همه جانبه است.

امام طبری در تفسیر خویش می نویسد: یعنی آنچه را در دنیا اعم از اعمال صالح و ناصالح از پیش فرستاده اند، می نویسیم. و «آثَارَهُمْ» حتی هر قدم که غرض عبادت بسوی مسجد بر داشتیم در این محسابات مورد بررسی قرار میگیرد. (تفسیر طبری ۹۹/۲۲).

ابن کثیر در فهم این آیه مبارکه حدیثی را از جابر بن عبدالله (رض) به شرح ذیل روایت فرموده است: اماکن پیرامون مسجد النبی خالی شد و طایفه بنی سلمه که منازلشان از مسجد دور بود، با استفاده از این موقعیت خواستند تا به نزدیک مسجد نقل مکان کنند. پس این خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطاب به آن ها فرمودند: «إِنَّهُ بَلَّغَنِي أَنْكُمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَنْتَقِلُوا قَرَبَ الْمَسْجِدِ». «به من خبر رسیده است که شما می خواهید به نزدیک مسجد نقل مکان کنید». گفتند: بلی! این خبر درست است یا رسول الله! فرمودند: «یا بنی سلمه! دیارکم تکتب آثارکم، دیارکم تکتب آثارکم». «ای بنی سلمه! در دیار خود باقی بمانید زیرا نقش قدم هایتان (به سوی مسجد، در زمره حسنات

شما) نوشته می شود، در دیار خود باقی بمانید، زیرا نقش قدم هایتان (به سوی مسجد در زمره حسناتان) نوشته میشود».

پس آن ها بعد از این توصیه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، منازل خود را ترک نکردند. «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (۱۲)» و هر چیز و هر امری از امور را در کتابی نوشته یعنی در صحیفه و نامه‌ی اعمال ثبت کرده‌ایم. مانند «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» یعنی نامه‌ی اعمالشان که بر اعمال خیر یا شر آنها گواهی می‌دهد. مجاهد و قتاده گفته‌اند: محل ثبت عبارت است از لوح المحفوظ. (راجح همان است که ما آورده‌ایم که به معنی نامه‌ی اعمال است، و ابن کثیر نیز آن را پسندیده است.) و ابو حیان گفته است: «وَوَكُنْتُ مَا قَدَّمُوا» یعنی آمار آن را بر می‌داریم و می‌گیریم. از این رو احاطه‌ی علم خود بر اعمال آنان را به کتابت تعبیر کرده است که وسیله‌ی ضبط اشیاء می‌باشد (البحر ۳۲۵/۷).

بعد از آن خدا داستان اهل قریه را که پیامبران را تکذیب کردند و در نتیجه خداوند متعال به وسیله صدایی گوش خراش آنان را به دیار نیستی فرستاده، آورده است و میفرماید:

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی حال و برخورد مشرکان عرب که بر سر کفر و دشمنی با دین پای می‌فشاری می‌گردند به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه: (13 الی 27) قصه و داستان أصحاب قریه را مثال می‌آورد و حال آنان را در افراط و فرورفتن در کفر و باور نکردن به پیام الهی، همانند مردم شهر انطاکیه که فرستادگان الله متعال را تکذیب کردند و خداوند نیز با صیحه و نعره ای تند نابودشان کرد، به بیان می‌گیرد.

در این آیات متبرکه به بیان گرفته میشود که: اگر مردم عرب نیز از در اطاعت در نیایند، و الله متعال اگر بخواهد، هلاک کردنشان بسیار آسانتر از آن ملت خواهد بود.

یادداشت:

شهریای قریه انطاکیه در شمال سوریه فعلی، در کنار رود اورونتس (نهر العاصی) در فاصله ی 14 مایلی ساحل مدیترانه موقعیت دارد.

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿١٣﴾

برای آنها «اصحاب قریه» را مثال بزن، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنها آمدند. (۱۳)

تفسیر:

ای پیامبر! برای کافران که تو را تکذیب کردند، قصه و حوادث اصحاب قریه «انطاکیه» را که در غرابت و شگفتی بمثابه مثال بر سر زبان های مردم است، برای قومت که تو را تکذیب می‌کنند، مثال بیاور.

بصورت کل در آیه مبارکه آمده است که ای محمد! به مشرکان بگو: من در سلسله پیامبران الهی پدیده نو ظهوری نیستم که برای شما فرستاده شده ایم، بلکه قبل از من نیز فرستادگان الهی به سوی مردم شهرها آمده و آنان را از همان چیزهایی که من شما را از آن بیم می‌دهم، بیم داده‌اند، آن پیامبران علیهم السلام نیز، اصل توحید و یکتا پرستی را تبلیغ کرده‌اند، از حساب روز قیامت بیم داده و به نعمت های بهشت جاودان مژده داده اند.

امام قرطبی میفرماید: هدف از قریه که در آیه مبارکه بدان اشاره شده قریه؛ همانا

«انطاکیه» بود. و بنا به قول عموم مفسران خدا سه پیامبر را به نام های «صادق»، «مصدق» و «شمعون» نزد آنها فرستاد، و به پیامبران علیهم السلام دستور داد آنها را از گرفتار شدن به سرنوشت اهل قریه که سه پیامبر از جانب خدا برای آنان مبعوث شد، برحذر بدارد. و بنا به قولی آنها قاصدان و پیامبران عیسی علیه السلام بودند. (تفسیر قرطبی ۱۴/۱۵ به استناد جمله «**مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا**» گفته میتوانیم که آنان فرستادگان عیسی بودند، زیرا چنین گفته در مقابل کسی گفته میشود که خود را پیامبر خدا معرفی کند. در التسهیل نیز چنین آمده است).

همچنان برخی از مفسران بدین باور اند که: مراد از قریه، همانا قریه است در منطقه «انطاکیه» که در شهرهای قدیم روم موقعیت دارد، و هم اکنون جزو خاک ترکیه و از جمله شهرهای تجاری آن کشور بشمار میرود.

از مجموع آیات متبرکه بر می آید که مردم این شهر بت پرست بودند و پیامبران برای دعوت آنها به توحید و مبارزه با شرک آمده بودند.

باید یاد آور شود که: تاریخ گذشتگان، بهترین درس عبرت برای آیندگان بشمار میرود، و بهترین مثال ها همانا، مثال های واقعی و عینی است نه تخیلی، در این شک نیست که: در بیان داستان، عبرت ها مهم است، نه نام قریه، قوم و قبیله، زبان و تعداد افراد آن. در داستان و سرگذشت کاری انبیاء دیده شده است که: انبیاء به سراغ مردم میرفتند و منتظر نبودند تا مردم به سراغ آنان بیایند.

إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ ﴿١٤﴾
زمانی که دو پیامبر را به سوی آنان فرستادیم، پس آن دو را انکار کردند و با پیامبر سومی آنان را تقویت کردیم، پس گفتند: بدون شک ما به سوی شما فرستاده شده ایم. (۱۴) «**فَعَزَّزْنَا**»: تقویت کردیم. تأیید کردیم.

آنگاه که الله تعالی دونفر از پیامبران را فرستاد تا آنان را به عبادت خداوند یگانه و به ترک شرک دعوت و رهنمایی نمایند، ولی اهل قریه بدون منطق و استدلال هر دو پیامبر را تکذیب کردند، «**فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ**» آنها را به پیامبر سوم تقویت کردیم هر سه نفر اهل قریه را خبر دادند که خداوند سبحان ایشان را برای دعوت به سوی توحید فرستاده است.

«**فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ**» گفتند: ما از جانب الله برای هدایت شما اعزام شده ایم. ولی به تأسف گفتند: «**قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا**»: شما بر ما برتری ندارید، و جز افرادی مانند ما چیزی نیستید، پس چگونه خدا به شما وحی کرده است نه به ما؟ «**وَمَا أَنْزَلَ**» **الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ**» خدا وحی و رسالتی را نازل نکرده است.

«**إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿15﴾**» شما در مورد ادعای رسالت جز جمعی دروغگو، چیزی نیستید. قابل یادآوری می دانم که در تاریخ بشریت دیده میشود که: برخی از انسان ها با در نظر داشت اینکه بر وحدانیت الله متعالی معتقد اند ولی با تأسف از نقش انبیاء و نبوت و رسالات انبیاء انکار می ورزند، و استدلال می آورند که الله تعالی برای ما عقل داده است، و ما ضرورتی به وحی و بصورت کل به انبیا و رسول نداریم. داشتن این عقیده ناشی از عدم شناخت صحیح الله تعالی سرچشمه می گیرد. طوریکه خداوند متعال در آیه (91) سوره انعام) میفرماید: «**وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُنْدُونَهَا وَتُحْفُونَ كَثِيرًا وَغُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذُرُّهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿91﴾**» (مشركان) الله

را آن چنان که لایق اوست، نشناختند.

چون گفتند: الله بر هیچ انسانی چیزی نازل نکرده است، بگو: کتابی را که موسی برای نور و هدایت مردم آورد، چه کسی بر او نازل کرده بود؟ (لیکن) آن را بر ورق ها نوشتید، بخشی از آن را آشکار می سازید ولی اکثر آن را پنهان می دارید. و به شما چیز های آموخته شد که از این پیش نه شما میدانستید و نه پدرانتان میدانستند، بگو: آن الله است که آن را بر من نازل کرده است باز ایشان را بگذار تا در انکار و باطل گویی خود غوطه ور باشند.)

باید یاد آور شد که: فرستادن پیامبران و کتب آسمانی، لطفی از سوی الله به بندگان است. کسانی که آنان را انکار می کنند، در واقع منکر لطف، رحمت و حکمت الهی اند. تفسیر انوار القرآن در مورد فرستاده که بسوی قریه انطاکیه توسط عیسی علیه السلام فرستاده شده است مینویسد: «دو فرستاده اول، یوحنا و بولص بودند و سومین فرستاده شمعون بود. یا سومین فرستاده بولص و دو تن اول یوحنا و شمعون بودند.» (تفسیر انوار القرآن).

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿١٥﴾
گفتند شما جز بشری همانند ما نیستید، و [خدای] رحمان هیچ چیزی نازل نکرده است، شما فقط دروغ میگویید. (۱۵)

تفسیر:

اهل قریه سخن پیامبران را رد کردند و برای شان گفتند: شما فقط کسانی مانند ما می باشید و بر ما برتری ندارید پس چگونه خدا به شما وحی کرده است نه به ما؟ و «مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ» خدا وحی و رسالتی را نازل نکرده است. «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ»: شما در مورد ادعای رسالت جز جمعی دروغ گو، چیزی پیش نیستید. واقعیت اینست که: لجاجت، درد بی درمان است. دیده میشود که برای انبیاء علیهم السلام هم اطلاق کذاب و دروغ گو میشود و در خطاب به آنها گفته میشود شما در ادعای رسالت خویش دروغ میگویید. این است منطق بی اساس و واهی کفار در هر زمان و هر مکان آنرا در برابر پیامبران الهی در پیش گرفتند.

قَالُوا رَبَّنَا عَلَّمْنَا مَا لَا نَكْفُرُ بِهِ لَأُمَمٍ قَدِيمَةٍ إِنَّا كَانُوا عَلَيْكُمْ كُفَّارًا ﴿١٦﴾
گفتند: پروردگاران ما می دانند که یقیناً ما به سوی شما فرستاده شده ایم. (۱۶)

تفسیر:

مهم نیست شما بپذیرید یا شما نپذیرید. ما که به وظیفه خود عمل کرده ایم.

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٧﴾

و بر عهده ما جز پیام رسانی آشکار (پیغام الهی، وظیفه دیگری) نیست. (۱۷)
یعنی اینکه وظیفه و رسالت انبیاء، روشنگری، تبلیغ و رساندن پیام اشکاری الهی است و ضامن نتیجه نیستند.

هدایت شما در توان ما نیست، بلکه اگر خداوند متعال بخواهد کار اوست. مطمئناً اگر ایمان آوردید نیکبختی از آن شماست و اگر تکذیب کردید شقاوت و بدبختی نصیب شما می شود.

مفسر ابو حیان در تفسیر البحر المحیط مینویسد: این بیان متضمن وعید است.

و بلاغ را به (المبین) توصیف کرده است؛ چرا که «تبلیغ» را با آیات دال بر درستی اعزام و ارسال تبیین کردند. و معجزاتی که در این داستان از آنها استفاده شده است از قبیل بینا کردن کور مادرزاد و شفا دادن ابرص (مریضی جلدي است که بر جسم پوسته ی سفید رنگی پدید می آید، و باعث خارش سخت و دردناک میشود که بنام پیسی مشهور است. و زنده کردن مرده، نیز بیشتر «تبلیغ» را واضحتر و روشنتر کرده است. (تفسیر البحر المحیط ۳۲۷/۷).

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨﴾

مردم گفتند: البته ما شما را به فال بد گرفته ایم، اگر دست بر ندارید، شما را سنگسار می کنیم، و از ما عذابی دردناک به شما میرسد. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَطَيَّرْنَا»: یعنی: شما را فال بد گرفتیم، «طیره»: فال بد. اصل تطیر، فال بد زدن به وسیله پرندگان است، سپس در هر فال بد به کار میرود، لذا است که از «طیر» مشتق شده است «طائر»: فال بد. (ملاحظه شود سوره های: نمل/47، اعراف/131). «لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا»: اگر پایان ندهید. اگر دست نکشید (ملاحظه شود: بقره آیات 192 و 193 و 275، مریم آیه 46). «نَرْجُمَنَّكُمْ»: رجم: سنگسار و سنگباران کردن.

تفسیر:

ملاحظه میکنیم که اتهامات چون: تکذیب «فَكَذَّبُوهُمَا»، تحقیر «تَطَيَّرْنَا بِكُمْ» و تهدید «لَنَرْجُمَنَّكُمْ» و سنگسار از حربه های کاری و دایمی کفار است که در مقابل تمام پیامبران الهی بکار برده شده است.

در این آیه مبارکه، اهل قریه سخن پیامبران صلی الله علیهم السلام را رد کردند و گفتند: ما شما و دعوت ناپسندتان به ایمان و ترک پرستش بتها را به فال بد می گیریم، اگر از دعوت و بیم دادن ما دست بر دار نشوید، ما شما را سنگباران می کنیم و حتی به قتل می رسانیم و حتی از جانب ماعذاب سختی به شما خواهد رسید. به قولی: هدف شان از سنگسار کردن، کشتن، به قولی: دشنام دادن و به قولی: شکنجه نمودن و عذاب دردناک بود.

مفسران گفته اند: علت شگوم گرفتن و نا مبارک پنداشتن پیامبران از جانب آنها این بود که پیامبران آنان را به دینی غیر از دین مرسوم وجود دعوت مینمودند بدین اساس آنها بیگانه و غریب می پنداشتند، و از دیدگاه منحرفانهی آنان زشت و نفرت انگیز می آمد، از این رو هر کس دعوت به چنین دینی میکرد او را شگوم بد و نا مبارک بحساب می آوردند.

و گفتند: «لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا» اگر از گفته خود و دعوت ما به دین یکتاپرستی و رها کردن دین خود، دست بر ندارید، «لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿18﴾» شما را تا سرحد مرگ سنگسار میکنیم و به بدترین وجه شما و شکل شما را به قتل میرسانیم.

در آیه مبارکه، ملاحظه میشود که فالگیری و فال زدن، از آداب و رسوم دوران جاهلی است.

و ملاحظه میشود که در طول تاریخ: کسی که فاقد استدلال و منطق میشود به خرافات متوسل می شدند.

قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿١٩﴾

(پیغمبران) گفتند: شومی و فال بدتان همراهی خودتان است. آیا چون اندرز داده شوید (آن را فال بد میشمارید) نه، بلکه شما قوم اسراف کار هستید. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طَائِرُكُمْ»: شوم و نحوست شما. بدبختی و تیره روزی تان (نمل آیه: 47، اعراف آیه: 131). «مُسْرِفُونَ»: اسراف پیشگان، متجاوزین از حد در طغیان و کفر و معاصی.

تفسیر:

پیامبران گفتند: بد فالی شما در خود شما و نتیجه از اعمال بد شما مانند شرک و گناهان تان خلاصه شده و شما را فرا گرفته است.

و این که ما شما را نصحیت می کنیم و شما را به توحید خدا دعوت کنیم، ما را به فال بد و شگوم بد می نگیرید و ما را به سنگباران کردن و عذاب تهدید می کنید؟ در مقابل این تکذیب شماست که سبب شومی و شگوم بد برای شما شده است، نه وجود ما: آیا اگر شما را ما به یاد خدای تعالی انداخته و از او بیمتان می دهیم، چنین می پندارید که ما بر شما شوم و ناخجسته ایم؟ «نه! بلکه حق این است که شما قومی اسرافکارید یعنی: شما قومی هستید که در مخالفت حق از حد در گذشته اید، از آنجا که اسباب برکت را که عبارت از فرستادگان الهی اند، شوم و ناخجسته می پندارید.

در آیه مبارکه ملاحظه میشود که: انحراف فکری مقدمه انحراف عملی است.

ریشه همه بدبختی ها در جوامع بشری طغیان و اسراف است، نه ایمان به الله و پیامبران.

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٠﴾

مردی (با ایمان) از نقطه دور دست شهر با شتاب فرا رسید، گفت: ای قوم من! از فرستادگان خدا پیروی کنید. (۲۰)

تفسیر:

«أَقْصَى»: دورترین نقطه. «الْمَدِينَةُ»: شهر. مراد همان (الْقَرْيَةِ) در آیه سیزده است که انطاکیه نام دارد. «رَجُلٌ»: مردی که مؤمن بود و ایمان خود را پنهان می کرد، و در این لحظه حساس به یاری پیغمبران شتافت. گویا نام او (حبيب نجار) بوده است.

از دورترین ناحیه شهر مردی که به او خبر رسیده بود که اصحاب قریه به کشتن و مجازات پیامبران اقدام کردند به عجله آمد و قومش را بر حذر ساخت و گفت: ای قوم! به پیامبران تصدیق کنید و از ایشان پیروی کنید؛ زیرا با شواهدی از جانب پروردگارشان آمدند.

ابن کثیر فرموده است: مردم قصد کشتن پیامبران را کردند. آنگاه یک نفر از دورترین نقطه شهر به عجله آمد، تا آنها را از تصمیم خود منصرف نماید. این مرد «حبيب نجار» بود و شغلش ابریشم بافی بود. وی از جمله اهل احسان و صدقه بود و نصف درآمدش را همیشه صدقه میداد. (مختصر ابن کثیر ۱۵۹/۳)

از ابن عباس (رض) روایت است که نام آن مرد «حبيب نجار» بود. (مختصر ابن کثیر ۱۵۹/۳).

شیخ قرطبی فرموده است: حبيب مردی جذامی بود. در دورترین نقطه شهر منزل داشت، و مدت هفتاد سال بود که به عبادت بت ها می پرداخت و از آنها التماس می کرد، شاید به او رحم کنند و مصیبتش را بر طرف نمایند. اما التماس را اجابت نکردند. پس وقتی پیامبران را دید و او را به سوی خدا خواندند، گفت: دلیلی دارید؟ گفتند: بله، ما از خدای توانای خود مسألت مینماییم که سلامتی را به شما باز دهد. گفت: این امری است عجیب، من هفتاد سال است از این خدایان التماس میکنم که مرا شفا بدهند، اما نتوانسته اند، پس چگونه خدای شما آن را در یک روز شفا میدهد؟ گفتند: آری! خدای ما بر همه چیز قادرست. و این خدایان

نه سودی می دهند و نه زیانی می رسانند. او ایمان آورد و آنها از خدا التماس کردند، و خداوند متعال او را شفا داد. پس وقتی قومش قصد کشتن پیامبران را کردند، با عجله خود را رساند و چیزی را بر زبان آورد که قرآن آن را بازگفته است. (تفسیر قرطبی ۱۸/۱۵، این روایت وهب است که قرطبی آن را ذکر کرده است).

«قَالَ يَا قَوْمِ اَتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ» (20) گفت: ای قوم! از پیامبران گرامی پیروی کنید که شما را به یگانگی خدا می خوانند. از این جهت گفته است: يَا قَوْمِ که قلب آنها را به دست آورد و آنها را به قبول نصیحت متمایل کند. سپس به عنوان تأکید و بیان سبب، سخن را تکرار کرده و می گوید.

داستان حبیب نجار:

در ترجمه: (آیات 13 الی 17) آمده است: و برای ایشان بزن مثل اصحاب آن قریه را که پیامبرانی برایشان آمدند (13) هنگامی که به سوی ایشان دو رسول فرستادیم پس آن دو را تکذیب کردند پس ایشان را به فرستادن سومی عزیز نمودیم پس گفتند: محققاً ما فرستادگان به سوی شمایم (14) اهل قریه گفتند: نیستید شما مگر بشری مانند ما و خدای رحمن چیزی نازل نکرده، نیستید شما مگر دروغگویان (15) رسولان گفتند: پروردگار ما میداند که به راستی ما فرستاده شده به سوی شمایم (16) و نیست بر عهده ما مگر رسانیدن آشکار (17).

مفسران مینویسند که از فحوای آیات (13 - 17) این سوره طوری معلوم میشود که: این آیات راجع به فرستادن عیسی علیه السلام می باشد که دو رسول فرستاد به شهر انطاکیه، و چون اهل آن ایمان به خدا نداشتند، خدای تعالی آنجا را قریه شمرده و از تمدن دور دانسته، چون آن دو رسول نزدیک به شهر رسیدند مرد پیری را دیدند که گوسفندانی می چراند و نام او حبیب است، بر او سلام کردند، پیر مرد گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما دو فرستاده حضرت عیسی می باشیم، او گفت: آیا شما نشانه صدقی همراه دارید؟ گفتند: آری، ما مریض را شفا میدهیم و به اراده خدا کور و برص را خلاص میکنیم، پیر مرد گفت: من طفل مریضی دارم که سال ها در بستر مریضی افتاده، گفتند: ما را به سوی منزل خود ببر تا از حال فرزندان مطلع شویم، ایشان را به منزل خود برد و ایشان بدن فرزند او را لمس کردند و همان وقت از جا برخاست، این خبر منتشر شد و بسیاری از مریضان را آوردند و به دست ایشان شفا حاصل گردید، تا خبر به پادشاه بت پرست ایشان رسید، پس آن دو رسول را پیش خود خواست و گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما فرستاده عیسی علیه السلام میباشیم، آمدمیم تو را دعوت کنیم از عبادت بتها به عبادت خدای بیبا و شنوا.

شاه گفت: برای ما آیا الهی جز الهی خودمان هست؟ گفتند: آری آنکه تو و خدایانت را ایجاد کرده. شاه گفت: شما برخیزید تا فکر کنم در این امر شما. پس مردم، آن دو رسول را در میان بازار شلاق زدند. روزی شاه عبور می کرد ایشان الله اکبر گفتند، شاه غضبناک شد و امر کرد ایشان را حبس کنند و به هریک صد تازیانه بزنند، پس چون ایشان را شلاق زدند و تکذیب کردند، حضرت عیسی علیه السلام «شمعون الصفا» بزرگ حواریون را فرستاد و او آمد با درباریان شاه انس گرفت و معاشرت کرد تا خبر او به شاه رسید و او را خواست و مورد اکرام و انس شاه شد. سپس روزی به شاه گفت: به من خبر رسیده که دو نفر مردی را در زندان کرده و ایشان را زده ای، چون تو را به غیر دین خودت دعوت کردند، آیا شنیدی ایشان چه می گویند؟ شاه گفت: غضب من مانع شد، گفت: اگر صلاح بدانید ایشان را بخوانیم و مطلع شویم چه می گویند؟ پس شاه ایشان را خواست و گفت: چه

کس شما را فرستاده؟ گفتند: خدایی که هر چیزی را خلق کرده بدون شریک. شمعون گفت: دلیل شما چیست؟ گفتند: هرچه خواهی، شاه امر کرد یک غلام بی چشم مادر زادی را آوردند، ایشان دعا کردند تا خدا برای او محل چشمی شکافت و ایشان دو بوندق گل را گذاشتند و بقدرت خدا دو چشمی شد که بدیدند.

ملک تعجب کرد، شمعون به شاه گفت: آیا ممکن است شما نیز از خدایان خود چنین کاری را بخواهید؟ شاه گفت: إله ما نفع و ضرری ندارد، سپس شاه به آن دو رسول گفت: آیا خدای شما قادر است مرده‌ای را زنده کند تا ما به او و شما ایمان آوریم؟ گفتند: إله ما قادر بر هر چیزی است. شاه گفت: مرده‌ای هفت روز است مرده و متعفن شده و برای اینکه پدرش غایب بوده تا حاضر شود او را دفن نکرده‌اند، آن را بیاورید، پس آن دو رسول آشکارا خدا را خواندند و شمعون در سر خدا را خواند تا مرده برخاست و گفت: هفت روزه مرده‌ام و در گودال‌های آتش وارد شدم و من شما را برحذر می‌دارم از این باطل، پس ایمان به خدا بیاورید، چون شمعون دید قول او به شاه اثر کرده شاه را به خدا پرستی دعوت کرد و او با عده‌ای از اهل مملکت ایمان آوردند و عده دیگر به همان کفر و شرک خود ماندند. و در روایتی آمده که آن مرده فرزند شاه بوده و گفت: من در عالم برزخ دیدم دو مردی را که سجده کردند و از خدای تعالی خواستند که من زنده شوم. شاه گفت: ای پسر آیا آن دو نفر را چون ببینی می‌شناسی؟ گفت: آری، پس شاه مردم را به صحرا برد و دستور داد همه از جلو فرزند او بگذرند، پس از عده‌ای یکی از آن دو رسول را دید و گفت: این یکی از آن دو نفر است، سپس دیگری را دید و گفت این مرد دومی است. ولی در بعضی از روایات آمده که ایشان ایمان نیاوردند و خواستند پیامبران را به قتل برسانند، چون حبیب نجار مطلع شد از پایین شهر آمد و ایشان را به ایمان دعوت کرد. (مراجعه شود به: بخاری (1788) و مسلم (665)).

مفسر أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی بصری می‌فرماید: حبیب نجار در غاری در دور دست ترین نقطه آن شهر، الله تعالی را عبادت می‌کرد پس چون خبر آمدن پیامبران علیهم السلام را شنید، شتابان آمد تا از دعوت آنها پشتیبانی کند و بنابراین، «گفت: ای قوم من! از این فرستادگان پیروی کنید» بدین گونه، آن‌ها را به پیروی از آن پیامبران علیهم السلام تشویق کرد.

مفسران می‌افزاید: حبیب نجار در غار، خدا را پرستش می‌کرد، شنید افرادی از سوی حضرت عیسی به منطقه انطاکیه وارد شدند نزدشان رفت و پرسید: «آیا در بدل این دعوت خواستار مزدی هستید؟» گفتند: خیر. پس رو به قومش نمود و گفت: «ای قوم من! از فرستادگان [خدا] پیروی کنید! از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند! من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده، و همگی به سوی او بازگشت داده می‌شوید؟! آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زیانی به من برساند، شفاعت آنها کمترین فایده‌ای برای من ندارد و مرا [از مجازات او] نجات نخواهند داد! اگر چنین کنم، من در گمراهی آشکاری خواهم بود! [به همین دلیل] من به پروردگارتان ایمان آوردم پس به سخنان من گوش فرا دهید!»، اما قومش او را با سنگ مورد حمله قرار دادند، سرانجام او را شهید کردند و به او گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش قوم من می‌دانستند. که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است!» و ما بعد از او بر قومش هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم، و هرگز سنت

ما بر این نبود، آنان بعد از کشتن حبیب نجار چندان عمري نکردند تا این که یک صیحه آسمانی آنان را گرفت ناگهان همگی خاموش شدند. (سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی).

خواننده گان محترم!

در این آیات متبرکه درسی عبارت ناکی که در برابر ما قرار دارد همانا حمایت از حق است، حکم شرع اسلام همین است که حمایت از حق، باید با شدت، سرعت، منطق و عاطفه همراه باشد.

اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٢١﴾

از کسانی پیروی کنید که پاداشی از شما نمی خواهند و آنان راه یافته اند. (۲۱)

تفسیر:

از آن پیامبران صادق و مخلص پیروی کنید که در برابر رسالت و دعوت خویش از شما اجرتی و مزدی نمی خواهند. و آنان بر راه هدایت قرار دارند و در مورد آنچه شما را به سوی می خوانند که عبارت است از یگانگی خدا، دارای بصیرتند.

وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٢﴾

آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است و [همه] شما به سوی او بازگشت می یابید. (۲۲)

أَتَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرَدِّنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونَ ﴿٢٣﴾

آیا به جای او خدایانی را به پرستش گیرم که اگر خدای رحمان بلایی در حق من اراده کند، شفاعت آنان چیزی را از من دفع نمیکند و نه آنان میتوانند مرا نجات دهند؟ (۲۳)

تفسیر:

مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: در این هنگام قومش از وی پرسیدند: آیا تو هم بر دین ایشان هستی؟ گفت: «و مرا چه شده است که معبودی را نپرستم که مرا آفریده است؟» یعنی: کدام مانع و کدام عامل بازدارنده، جلو رویم وجود دارد تا مرا از پرستش ذاتی که آفریننده من است باز دارد؟ یعنی: همین طور، کدامین مانع شما را از پرستش خدایی که شما را آفریده است، باز می دارد؟ «و همه به سوی او بازگردانده میشوند؟» پس شما را چه شده است که خدای خویش را نمی پرستید درحالی که بازگشت شما در روز قیامت به سوی اوست و در پیشگاه او مورد محاسبه قرار میگیرید؟ از جمله درقبال این پاسخی که به ما دادید؛ آن گاه که شما را به سوی حق فراخواندیم؟ (تفسیر انوار القرآن: مؤلف عبدالرؤف مخلص هروی).

إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾

اگر چنین کنم، بی تردید در گمراهی آشکار خواهم بود. (۲۴)

تفسیر:

من اگر غیر خداوند یگانه خدایان دیگری را پرستش کنم و بت ها را به عنوان خدایان برگیرم، در گمراهی واضح، خطای آشکار و دوری از حق به سر خواهم برد. و بعد از اندرز و تذکر دادن، اسلام خود را اعلام و ایمان خود را علنی کرده و گفت:

إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ ﴿٢٥﴾

(به همین دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم، به سخنان من گوش فرا دهید. (۲۵)

تفسیر:

«فَأَسْمَعُونَ»: پس از من بشنوید. اگر مخاطب فرستادگان خدا باشد، مراد این است که فردای قیامت شاهد ایمان آوردن وی باشند. و اگر مخاطب سائر مردم باشد، مراد این است که بشنوند و گواه جرأت او باشند، و یا این که سخن وی را بپذیرند و همچون او از پیغمبران پیروی کنند که به سود ایشان است.

مرد مؤمن ایمانش را با تمام صراحتی به آنان اعلام می‌کند که بعد از آن، دیگر جای هیچ گونه شکی در ایمان وی باقی نمی‌ماند.

مفسران گفته‌اند: بعد از اینکه به آنها چنان گفت و ایمان خود را علنی کرد، همگی بلافاصله به سوی او هجوم آوردند و او را کشتند، و هیچ‌کس نبود آزار آنها را از او دفع کند (مختصر ۱۵۹/۳).

امام طبری: در این مورد میفرماید: به روی او پریدند و او را زیر لگد گرفتند تا جان سپرد. و عده‌ای نیز میگویند: او را تا مرگ سنگ باران کردند. (مختصر ۱۵۹/۳)

برخی از مفسران می‌نویسند که: آنان او را در زیر لگد های خود خرد کردند. به قولی: هم حتی او را سوزاندند. و برخی می‌نویسند: او را با اهره سر بریدند.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾

(پس از آنکه او را به شهادت رساندند) به او گفته شد: وارد بهشت شو، گفت: ای کاش قوم من این امر را میدانستند! (۲۶)

تفسیر:

بعد از اینکه در راه الله و برای بلند بردن دین او تعالی به شهادت رسید، خدا به او گفت: در مقابل صدق ایمان و نائل آمدن به شهادت با شهیدان با عزت و سرافرازی و با شادمانی و سرور به بهشت داخل شو.

ابن مسعود گفته است: آنها او را زیر پا گرفتند تا روده هایش از عقب بیرون ریخت. و خدا به او گفت: داخل بهشت شو. آنگاه وارد بهشت شد و از روزی‌های آن برخوردار شد و خدا ناخوشی و سختی و خستگی و اندوه دنیا را از او دور کرد. (مختصر ۱۶۰/۳)

رسم شهادت در راه دفاع و حمایت از رهبر آسمانی و امر به معروف در تاریخ ادیان ابرهیمی سابقه بس طولانی دارد. و دیده می‌شود که: میان شهادت و بهشت فاصله‌ای وجود ندارد.

«قِيلَ»: این سخن، از طرف فرشتگان یا مستقیماً از سوی الله متعال است.

«ادْخُلِ الْجَنَّةَ»: بیشتر آیات قرآن بیان‌گر این واقعیت است، شهادت و مرگ مؤمن همان است و داخل شدن به بهشت همان. انگار فاصله‌ای میان بدرود زندگی دنیوی و دخول به بهشت اخروی نیست (سوره های: آل عمران / 169، واقعه / 89).

بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٧﴾

که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و مرا از جمله گرامیان قرار داده است. (27)

تفسیر:

مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور می‌نویسد: «بِمَا غَفَرَ لِي»: به چه سبب و در برابر چه کاری مرا بخشیده است؟ مراد تحقیر عمل خود و تعظیم مغفرت الله است. چه غفرانی نصیب کرده است.

مراد اظهار تعجب از الطاف بی حد پروردگاری است. بدانچه خدا مرا بخشیده است.

خلاصه «ما» می تواند موصوله و استفهامیه و مصدریه باشد. بعد از اینکه وارد بهشت شد و لذت‌ها و نعمت‌های آن را مشاهده کرد «گفت: ای کاش قوم من این امر را می دانستند که پروردگار مرا آمرزیده و در زمره گرامیانم قرار داده است».

ابن عباس (رض) میفرماید: «پس او در زندگی و مرگ برای قومش خیرخواهی کرد و بر هدایت آنان حریص بود». (این نظر ابن عباس (رض) است و صاحب کشاف گفته است: در حدیث مرفوع آمده است «نصح قومه حیا و میتا» می‌گوییم: مشهور آن است که این گفته‌ی ابن عباس (رض) می باشد).

ابو سعود گفته است: از این رو آرزو کرد قومش از حال او باخبر شوند که بر مبنای روش اولیا با دشمنان شان آنان را به توبه از کفر و ورود به ایمان و کسب ثواب و اداری کرده باشد (ابو سعود ۲۵۲/۴).

پایان جزء بیست و دوم

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (28 الي 32) دنباله‌ی قصه‌ی اصحاب قریه، مجازات تکذیب کنندگان پیامبران مورد بحث قرار داده شده است.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ﴿٢٨﴾

و ما بر سر قوم او، پس از او، سپاهی از آسمان فرو نفرستادیم، (و پیش از این نیز) نازل کننده نبودیم. (۲۸)

تفسیر:

«مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ»: ما فرو نفرستادیم. مراد این است که حکمت ما اقتضاء نمی‌کرد، یا ایشان در خور این نبودند که فرشتگانی برای نابودیشان نازل کنیم. این آیه مبارکه، تعبیری از تحقیر و کوچک شمردن شأن آنان و ساده شمردن کار تعدییشان است. یعنی: آنان در جایگاهی و مقام قرار نداشتند که ما برای هلاک ساختن شان سپاهی از آسمان نازل کنیم بلکه آنان را با یک بانگ تند و مرگبار نابود ساختیم.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ﴿٢٩﴾

(سزای آنان) تنها یک بانگ مرگبار بود، پس به ناگهان خاموش شدند. (۲۹)

تفسیر:

مؤاخذه و هلاک ساختن کافران جز یک آواز بیش نبود جبرئیل بر آنان برکشید فوراً عموم آنها مردند و بدون حرکت گشتند و نفس‌های شان سرد شد و مانند آتش خاموش گشتند. مفسران گفته‌اند: این آیه متضمن تحقیر نابودی آنها می باشد؛ چون آنها حقیرتر و ناچیزتر از آنند که خدا برای نابودیشان فرشتگان را مأمور کند.

روایت است: بعد از قتل «حبیب نجار» الله متعال بالای آنها غضب نازل نموده و انتقام آنها را تعجیل کرد. به جبرئیل فرمان داد بر آنان فریاد بکشد، او هم بانگ برآورد و همه از دم مردند. پس وسیله نابودی آنها را نعره قرار داد.

«إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً»: درس است بر اهمیت اینکه قهر و غضب الهی ناگهانی است، نباید

در زندگی خویش غافل شویم.

همچنان در آیه مبارکه درس بزرگی دیگری را ملاحظه فرمودید که: بخاطر ریختن خون یک مؤمن بی گناه و یک مجاهد و مبلغ دینی، مردم یک منطقه نابود و تباه شدند. و ما امروز در جهان که زندگی می کنیم با تمام وضاحت می بینیم که: حکومت های طاغوتی و ابر قدرت هایی که دیروز می گفتند: «لَنْزُجْمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (سوره یس) امروز با یک صیحه نابود و پر باد شدند.

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٠﴾

افسوس بر این بندگان هیچ فرستاده ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را استهزاء می کردند. (۳۰)

تفسیر:

«يَا حَسْرَةً»: دردا و افسوس! این عبارت بیانگر تعجب از کار بندگان است.

آن بندگان تیره روزی که نه تنها گوش هوش به ندای پیغمبران و رهبران آسمانی نمی دهند، بلکه ایشان را به تمسخر می گیرند.

افسوس بر حال آنان که پیامبران خدا را تکذیب می کنند و منکر دلایل خدا میشوند. و حسرت به حال آنان، زیرا هیچ پیامبری از نزد پروردگار به منظور فراخوانی آنان به سوی توحید نیامد، مگر اینکه او را به مسخره گرفتند و استهزا کردند. -استهزای انبیا، شیوه دائمی کفار در طول تاریخ بوده است.

تمام انبیا از جانب کفار و مشرکین مورد استهزاء قرار گرفتند.

حسره: غم و اندوه و پشیمانی بر یک چیز از دست رفته است. به قولی: این حسرت و دریغی است که فرشتگان بر حال کفار خوردند، هنگامی که آنان پیامبران علیه السلام را تکذیب کردند «هیچ پیامبری بدیشان نمی آمد مگر آن که او را ریشخند میکردند» این است سبب دریغ و افسوس خوردن بر آنان. (تفسیر انوار القرآن).

در حاشیه بیضاوی گفته است: آنها مستحق اند که بر خود افسوس بخورند یا بر حالشان افسوس خورده شود؛ چون بزرگی و شدت امر به حدی رسیده است که هر کس حال آنها را بنگرد که پیامبران را مسخره می کنند، به حالشان تأسف می خورد و میگوید: افسوس بر حال آن محرومان که ایمان را به کفر و سعادت را به شقاوت عوض کرده اند. (حاشیه شیخ زاده ۱۲۸/۳). واقعاً باید هم افسوس بر حال آنده از انسانها و افسوس بر حال آنده از اقوام و جوامع خورد که از حال امثال خویش از امتهای گذشته، عبرت نگرفتند. انسان ها می تواند با اتخاذ موضع گیری حق و سالم، بحیث فریاد رسان حق مبدل شود، و به پیروی از ارشادات نبوی سعادت مند شود.

در ضمن نباید فراموش کرد که: آگاهی و خصوص معلومات از حوادث تلخ تاریخ، انسان را از بسیاری از خطرات بیمه و مصون می کند.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٣١﴾

آیا ندیدند چه بسیار از اقوام را پیش از اینها (به خاطر گناهانشان) هلاک کردیم که دیگر ابداً به (دیار) اینان باز نگردند؟ (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلَمْ يَرَوْا»: آیا ندیده اند؟ مراد از دیدن در اینجا دانستن است (ملاحظه شود سوره های: انعام آیه: 6، اعراف آیه: 148). «الْقُرُون»: ملّت ها و قبایل (ملاحظه شود: انعام آیه: 6،

یونس آیه: 13، اسراء آیه: 17).

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است! آیا کافران به منظور پندگرفتن مشاهده نکردند که خداوند متعال به چه تعداد اهل قرن های گذشته را هلاک و نابود ساخته است، و آیا نمیدانند که آن نابود شدگان، بعد از نابودی به این دنیا باز نمیگردند. نمی آیند؟ (مختصر ۱۶۱/۳).

این بدین معنی است که از تاریخ گذشتگان باید عبرت گرفت، سنت های الهی در تاریخ ثابت است و سرنوشت ها به یکدیگر شباهت دارد و دیدن يك صحنه می تواند نمونه و عبرت برای صحنه های دیگر برای بشریت باشد. در ضمن قابل یاد آوری است که؛ نقل حوادث تاریخ، سبب تهدید مجرمان و تسلی پویندگان راه حق است.

درس ذي عبرت در حوادثی که قرآن عظیم الشان بدان اشاره نموده است همین است که نتیجه: استهزا و تمسخر به انبیا هلاکت است. و بعد از قهر الهی برای برگشت و جبران نیست، برای انسان های دانشمند و فهمیده است که فرصت ها را از دست ندهد.

وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿۳۲﴾

و قطعاً همه آنان در پیشگاه ما احضار خواهند شد. (۳۲)

تفسیر:

همه اهل قرن هایی که خداوند متعال آنان را هلاک و نابود کرد تمام ملت های پیشین و آینده بطور قطعی در روز رستاخیز برای حساب و جزا در پیشگاه «احکم الحاکمین» حاضر می شوند، و در مقابل اعمال نیک و بدشان به آنان سزا و پاداش داده می شود.

ابو حیان میفرماید: این جمله بعد از ذکر نابودی آمده است، تا معلوم کند که خدا هلاک شدگان را رها نمی کند، بلکه بعد از نابود کردن، گردآوری و حساب و کتاب، سزا و پاداش مقرر است. (البحر المحيط ۳۳۵/۷).

باید گفت که: هلاکت کفار پایان کارشان سزای شان نیست، بلکه آغاز عذاب آنهاست.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (33 الی 44) برخی از آثار قدرت الهی توضیحات بعمل می آید:

وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿۳۳﴾

و این زمین مرده برای آنان نشانه ای [آشکار بر اینکه ما مردگان را در قیامت زنده می کنیم] می باشد که آن را زنده کردیم و از آن دانه بیرون می آوریم که از آن می خورند.

(۳۳)

تفسیر:

مفسر تفسیر نور در تفسیر آیه مبارکه می نویسد که هدف از: «الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ»: زمین خشک کره زمین، پیش از پیدایش حیات، و اشاره به معمّای فوق العاده مرموز و پیچیده و شگفت انگیز شروع حیات است که کسی به درستی نمی داند تحت تأثیر چه عواملی در روز نخست موجودات بیجان تبدیل به سلول های زنده شده است.

یا اینکه اشاره به زمین های خشک کنونی و مسأله حیات در جهان گیاهان و حیوانات و زنده شدن زمین های مرده است که از یک سو دلیل روشنی است بر اینکه علم و دانش عظیمی در آفرینش این جهان به کار رفته است، و از سوی دیگر نشانه آشکاری از رستاخیز است. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مؤلف: دکتر مصطفی خرمدل).

مفهوم زنده کردن این زمین خشک و بی آب و علف که سرسبزی در آن نیست دلیلی برای

گروه کافران است که بر قدرت الله تعالی دلالت می‌کند و قدرت کامل وی بر زنده کردن مردگان.

خداوند متعال این زمین خشک و به اصطلاح مرده را بعد از فرود آوردن باران از آسمان، با رویاندن سبزیجات زنده می‌سازد و به وسیله آب، انواع میوه‌ها و دانه‌ها از زمین بیرون می‌شود و انسان و حیوانات از آنها مستفید می‌شوند.

بناءً ذاتی که زمین را با چنین رویاندنی حیات بخشد، مخلوقات را نیز بعد از مردن آنان زنده می‌گرداند.

مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: مرگ زمین یعنی خشکیدگی آن، و احیا و زنده کردن آن به وسیله باران صورت می‌گیرد، پس وقتی خدا آب را بر آن نازل کند، تکان می‌خورد و بالا می‌آید.

امام قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: بدین ترتیب خدا زنده کردن مرده‌ها را به آنان یادآور شده است و به وسیله زمین و احیای آن و رویاندن نباتات و بار آوردن حبوباتی که از آن تغذیه میکنند و به حیات خود ادامه میدهند، توحید و کمال قدرت خود را به آنان یادآور شده است. (تفسیر قرطبی ۲۵/۱۵).

خواننده گان محترم!

در آیه قبل خواندیم که همه انسانها در روز قیامت زنده میشوند، و نزد خداوند متعال حاضر خواهند شد؛ و این آیه دلیل واضح بر معاد و زنده شدن بعد از مرگ را به بیان می‌گیرد. یعنی در آیه میفرماید: هر دانه و گیاهی که از زمین می‌روید، همچون مرده‌ای است که در قیامت از گور بر می‌خیزد.

همچنان بخش عمده‌ای از غذای انسان را دانه‌های حبوبات گیاهی تشکیل میدهد که دقت در آنها راهی برای خدا شناسی است.

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٤﴾

و در آن باغهایی از درختان خرما و انگور قرار دادیم، و در آن از چشمه‌های گوناگون روان ساختیم. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْعُيُون»: چشمه‌ها.

تفسیر:

پروردگار با عظمت ما در روی زمین دو نوع باغ سرسبز: نخلستان‌های خرما و باغ‌های انگوری را به وجود آورد. و «وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٧﴾» و در آن چشمه‌سارهایی با آب شیرین و رودخانه‌های جاری در سر زمین‌های متعدد قرار دادیم.

در قرآن عظیم الشان از جمله همه‌ای میوه فقط از دو میوه هر یک انگور و خرما بیش‌تر نام گرفته شده است، این یا به خاطر نقش غذایی این دو میوه است و یا به خاطر در دسترس بودن آنها یا تنوع گونه‌های آنها یا بهره‌گیری از خشک و تر آن دو و یا هم فواید دیگری غذایی که در آن وجود دارد.

لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾

تا از میوه آن و آنچه دست‌هایشان به عمل می‌آورد (از این میوه‌ها و نباتات) بخورند، آیا باز هم شکر نمی‌گزارند؟ (۳۵)

تفسیر:

الله تعالی همه این نعمت ها را آفرید تا مردم از میوه های آن بخورند و با استفاده از این نعمت ها به شکرانش بپردازند.

ابن کثیر میفرماید: بعد از اینکه خدا با ایجاد کشت و زراعت بر بندگان منت نهاد، با یادآوری میوه ها و انواع و اقسام آن خاطر نشان ساخته است که تمام این نعمات از مهر و رحمت خدا سر چشمه می‌گیرد، نه از زحمت و تلاش و قدرت و توان آنها، لذا میفرماید: «أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿35﴾» یعنی آیا در مقابل نعمت هایی که به آنها ارزانی داده است، او را سپاسگزار نمی‌شوند؟

و ابن جریر فرموده است «ما» به معنی «الذی» است؛ یعنی تا از ثمر آن و نتیجه‌ی زحمت خودشان بخورند؛ یعنی از آنچه کاشته و بر پا داشته اند. (مختصر ۱۶۲/۳).
باید یاد آور شد که ذکر نعمت و بیان نعمت‌ها، سبب ایجاد روح شکرگزاری در انسان می‌شود.

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

پاک و منزّه است ذاتی که همه نر و ماده‌ها را آفریده است، از (قبیل) آنچه زمین می‌رویاند و از خود آنان و از چیزهایی که ایشان نمی‌دانند. (۳۶)

تفسیر:

الله تعالی بزرگ و با عظمت، ذات پاک و مقدّس است و نام‌های با برکت دارد. او پروردگاری است که انواع گوناگونی از درخت‌ها، میوه‌ها و حبوبات را آفریده است، از جنس انسان مرد و زن را خلق کرده و از سایر مخلوقات و کائناتی که مردم بدان علم ندارند اصناف متعدّدی را پدید آورده است.

واقعا! پروردگاری که در آفرینش یگانه است، سزاوار است که تنها او عبادت شود و هیچ چیزی به او شریک آورده نشود.

باید گفت: ادای تشکر نشانه رشد انسان می‌باشد، در غیر آن الله تعالی نیازی به شکر و سپاس ما هم ندارد.

قانون زوجیت در مخلوقات را به ذات الهی سرایت ندهید، او یکتا و بی نظیر است. آفریدن ها و آفریده ها، نشانه‌ی قدرت، اراده و حکمت اوست، نه نشانه‌ی نیاز و وابستگی او تعالی.

وَأَيَّةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾

و نشانه ای [از نشانه های قدرت و حکمت ما] برای آنها شب است که روز را از آن برمی‌کنیم، ناگهان تاریکی آنان را فرا می‌گیرد. (۳۷)

همچنان در این آیه مبارکه به تعریف یکی دیگر از دلایل کمال قدرت الله تعالی به معرفی گرفته که همانا آفرینش و وجود شب به گونه‌ای روشنایی را از آن میگیریم و آن را از روز جدا می‌سازیم و مردم در تاریکی و سیاهی تیره‌ای قرار میگیرند،

«نَسْلَخُ»: سلخ: بردن روشنی و آوردن تاریکی به جای آن است. و پیدایش شب و روز کار تصادفی نیست، در همه آن حکمت الهی وجود دارد.

«نَسْلَخُ»: بیرون می‌کشیم. بر می‌گیریم. سلخ در اصل به معنی کندن پوست حیوان است. در اینجا به معنی اینکه روشنایی روز را از پیکر سیاه شب میکند، و ظلمت موجود در جو زمین، هویدا می‌گردد.

علامه شاه ولی الله دهلوی در ترجمه این آیه مبارکه فرموده است: «و روز را از شب مانند پوست می‌کشیم». «و بناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند» یعنی: آنان به طور ناگهانی در تاریکی‌ای فرو می‌روند که با خیمه زدن آن، چیزی از روشنی روز باقی نمی‌ماند. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾

و آفتاب [نیز برای آنان نشانه‌ای از قدرت ماست] که همواره به سوی قرار گاهش حرکت میکند. این اندازه گیری توانای شکست ناپذیر و داناست. (۳۸)

تفسیر:

آفتاب در مداری که خالق لایزال برایش مقدر کرده به حرکت خویش ادامه می‌دهد از آن تجاوز نمی‌کند و در طول زمان تا آخرین لحظه آن یعنی روز قیامت از آن تجاوز و تخطی نمی‌کند. و متوقف نمی‌شود.

ابن کثیر فرموده است: در مورد گفته: «لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا» دو نظر موجود است:

اول: این‌که منظور از قرارگاه، قرارگاه مکانی است که زیر عرش و بعد از زمین قرار دارد؛ چون در حدیث آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «ای ابوذر! آیا میدانی آفتاب کجا غروب میکند؟ می‌گوید: گفتم: خدا و پیامبر میدانند. فرمود: میرود تا در زیر عرش در مقابل خدا سجده کند...».

دوم: این‌که منظور از قرارگاه آن عبارت است از خاتمه حرکت و دوران آن در روز قیامت که حرکتش باطل شده و ساکن می‌ماند و نورش به خاموشی می‌گراید و دنیا به آخر می‌رسد.

و (لا مستقر لها) نیز خوانده شده است؛ یعنی قرار و آرام ندارد، بلکه شب و روز در حرکت است و سستی و توقفی ندارد. (مختصر ۱۶۲/۳)

«ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾»: یعنی این حرکت و جریان یافتن و دوران منتظم و حساب شده و دقیق، تقدیر خدایی می‌باشد که در ملک خود مقتدر است و به وضع مخلوقات خود آگاه.

حرکت مقدر و موقت آفتاب از حکمت پروردگار عزیز صدر یافته که دوستانش را عزت می‌بخشد و دشمنانش را ذلیل می‌سازد. او ذات غالبی است که مغلوب نمی‌شود و خدای دانایی است که همه چیزها را با علم و حکمتش مقدر کرده است.

وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾

و برای ماه نیز منزل‌هایی تعیین کرده‌ایم که (پس از طی کردن آنها) چون شاخه خشکیده کهنه خرما باز گردد. (۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنَازِلَ»: ماه در فاصله گردش به دور زمین، و گردش زمین به دور آفتاب، از کنار مجموعه‌هایی از ستارگان می‌گذرد که منزلگاه‌های ماه نامیده می‌شود.

«عَادَ»: در می‌آید. این فعل به معنی (صَارَ) است، بر می‌گردد. «الْعُرْجُونِ»: پایه خوشه خرما که پس از چیدن خوشه بر درخت می‌ماند و زرد رنگ و قوسی شکل است.

«عَادَ كَالْعُرْجُونِ...»: به شکل عرجون در می‌آید. دوباره همچون عرجون بر می‌گردد. مراد هلال آخر ماه است که در جانب مشرق نزدیک صبح‌گاهان ظاهر می‌شود، خمیده و پژمرده و زردرنگ و نوک‌های آن رو به پائین. هلال در ربع اول و ربع آخر ماه به همین شکل است.

(تفسیر نور: تألیف مصطفی خرمدل).

تفسیر:

یکی از دلایل و براهین که بر قدرت خداوند یگانه قهار دلالت دارد همانا موجودیت ماه است؛ ماهی که خداوند بزرگ برای سیر و حرکتش منازلی را مقدر داشته که هر شب به یکی از این منازل جایگزین می شود. که عبارتند از بیست و هشت منزل و آنها را در خلال بیست و هشت شب می پیماید، هر شب در یکی از آنها نزول می کند و از آن تجاوز نمی کند. و وقتی به آخرین منزل می رسد نازک و کمانی می شود.

شهید سید قطب در تفسیر فی ظلال القرآن مینویسد: «آفتاب به دور خود میچرخد، قبلاً گمان می رفت که ثابت است و در جای خود در دوران است.

اما اخیراً معلوم شده است که ساکن نیست بلکه عملاً در جهتی معین در فضای لایتناهی با سرعت دوازده مایل در ساعت حرکت دارد. خدا از جریان و مصیرش باخبر است که میگوید: «تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا»، این استقرار نهایی را جز خدا کسی نمی داند... وقتی که حجم آن را یک میلیون برابر زمین تصور کنیم و آن توده‌ی عظیم را در فضا بدون تکیه‌گاه تصور کنیم، قسمتی از قدرت الله را در می یابیم که در این عالم هستی با نیروی علم تصرف می کند، و درست گفته است: «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ».

«حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» (39) تا به صورت شاخه‌ی خشک نخل، یعنی خوشه‌ی خرما که در موقع خشک شدن کوچک و کمانی میشود، درآید.

ابن کثیر گفته است: خدا همان طور که آفتاب را وسیله‌ی شناسایی شب و روز قرار داده است، ماه را نیز وسیله‌ی شناسایی ماه‌ها قرار داده است، و مسیر و حرکت خورشید و ماه را متفاوت قرار داده است. آفتاب هر روز طلوع و در آخر روز غروب می کند. و در خلال فصول سال و در تابستان و زمستان مطلع و مغرب‌های متفاوتی دارد که به سبب آن روز دراز و شب کوتاه می شود، و بعد از آن، شب دراز و روز کوتاه می شود. آفتاب ستاره‌ی نهاری است. ولی خدا ماه را به صورت منازلی مقرر فرموده است که در اولین شب، ماه به شکلی نازک و کوچک و کم‌نور طلوع می کند. آنگاه در شب دوم نورش افزوده شده و درجه‌ای بالا می آید، پس از آن هر شب نورش افزایش می یابد تا شب چهارده که نورش به صورت قرص کامل در می آید، بعد از شب چهارده تا آخر ماه کم‌نور می شود تا به صورت عرجون قدیم در می آید. مجاهد گفته است:

یعنی خوشه‌ی خرما آنگاه که کهنه و خشک و خمیده شود. بعد از آن در اول ماه دیگر دو باره نمایان می شود. (مختصر ۱۶۳/۳).

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾

نه برای آفتاب این توان هست که به ماه برسد، و نه شب از روز پیشی میگیرد، و هر کدام در مداري شناورند. (۴۰)

تفسیر:

در این آیه مبارکه به معجزه اشاره نموده میفرماید که: ممکن نیست به ماه یکجا شود و نورش را نابود کند؛ زیرا برای آن مجرای غیر از مجرای ماه و منازلی غیر از منازل ماه مقدر شده است؛ یعنی هرکدام از آفتاب و ماه به وقت معین و محدودی حرکت می کنند. امام طبری فرموده است: امکان ندارد آفتاب، ماه را دریابد و نورش را زایل کند و در

نتیجه تمام اوقات به صورت شب در آید. (تفسیر طبری ۶/۲۳). «وَكُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» (40) آفتاب و ماه و ستارگان در فلک آسمان می گردند. حسن گفته است: آفتاب و ماه و ستارگان در فلکی در بین آسمان و زمین قرار دارند و به چیزی نچسبیده‌اند، و اگر به چیزی چسبیده بودند حرکت نمی‌کردند. (تفسیر طبری ۶/۲۳). منظور آیه عبارت است از بیان قدرت خدا در حرکت دادن و به گردش در آوردن این عالم با نظمی دقیق. مثلاً آفتاب مدار خود را دارد و ماه و هر یک از سیارات مدار خود را دارند و در حرکت و دوران از آن عدول نمی‌کنند و هیچ یک وارد مدار دیگری نمی‌شود. همان‌طور که قتاده گفته است: «هر یک دارای مرزی معلوم و مقرر است و از آن تجاوز نمی‌کند و کوتاه نمی‌آید». تا زمان خراب شدن عالم فرا میرسد، آنگاه خدا آفتاب و ماه را در کنار هم قرار می‌دهد، همان‌گونه که در (آیه 9، سوره قیامه) فرموده است: «وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»، در آن هنگام نظم به هم می‌خورد و قیامت برپا می‌شود، و زندگی انسان بر این کره‌ی خاکی خاتمه می‌یابد.

سید قطب رحمه الله می‌گوید: فاصله‌ی بین ستارگان و سیارات بسیار وسیع است. خدای خالق این عالم مقرر داشته است که این فاصله‌ها در بین ستارگان موجود باشد تا از تصادم و برخورد مصون بمانند. حرکت این کرات در فضای بی‌کران مانند حرکت کشتی‌ها در اقیانوس وسیع است. این کشتی‌ها با وجود بزرگی‌شان بیش از نقطه‌های شناور در فضای رعب‌انگیز نیستند.

وَأَيَّةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾

و برای آنان نشانه‌ای دیگر [از قدرت و رحمت ما] این [است] که فرزندان‌شان را در کشتی‌هایی پر [از اجناس و وسایل] حمل کردیم. (۴۱)

تفسیر:

مفسران می‌نویسند که: این نیز برای کافران برهان و دلیلی بر ربوبیت، الوهیت و استحقاق عبودیت خداوند متعال است که او تعالی کسانی از فرزندان آدم علیه السلام را به وسیله کشتی نوح علیه السلام که اصناف مخلوقات در آن جای گرفته بود از غرق شدن نجات داد تا حیات نوع مخلوقات بعد از طوفان ادامه یابد.

از این رو نگهداری‌شان از غرق شدن و هدایت آنان به سوی ایمان، احسان الهی برای‌شان است. (تفسیر المیسر نوشته دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

در التسهیل آمده است: از این رو ذریت آنها را مخصوصاً ذکر کرده است که امتنان بر آنان را رساتر میرساند و حمل نسل‌های بعد از آنان را تا روز قیامت نیز در ضمن دارد. (التسهیل ۱۶۴/۳).

پروردگار با عظمت آب را طوری در خدمت انسان قرار داده است، که آنان می‌توانند با ساخت کشتی بر روی آن حرکت کنند و این هم از نشانه‌های قدرت الهی است. همچنان استفاده و استعمال و به کارگیری کشتی‌ها و حیوانات، در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان به عنوان نعمت‌های الهی مطرح شده است، ولی در این آیه مبارکه به عنوان وسیله برای حمل فرزندان آمده تا انسان با عقل و عاطفه نعمت الهی را درک کند.

وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾

و برای ایشان مانند کشتی‌های را آفریده‌ایم که سوار (آن) میشوند. (۴۲)

تفسیر:

خداوند متعال برای آنان مانند کشتی نوح کشتی های بزرگ دیگری ساختیم که به وسیله‌ی آنها به دورترین نقطه جهان مسافرت نمایند.

ابن عباس(رض) گفته است: «ما» عبارت است از شتر و سایر سواری دهندگان که در خشکی، صورت کشتی در بحر دارند. (تفسیر قرطبی ۳۵/۱۵)، در اینجا نظری دیگر از ابن عباس(رض) آمده است که منظور از «مِنْ مِثْلِهِ» کشتی های شبیه کشتی نوح است، یعنی کشتی های دیگر را مانند کشتی نوح خلق کرده‌ایم که بر آن سوار میشوند. این نظر روشن تر است که بعد از آن گفته است:

وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنقَدُونَ ﴿٤٣﴾

و اگر بخواهیم آنان را غرق می کنیم در این صورت هیچ فریادری برای آنان نخواهد بود، و نجات هم نیابند. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَرِيحٌ»: فریادرس. فریاد خواه. در این صورت مصدر به معنی اسم فاعل یعنی صارخ است. صدا و فریاد. در این صورت معنی «فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ»: چنین است: اصلاً صدا و فریادی نخواهند داشت تا کمک و یاری طلب کنند. یعنی فوراً غرق و در همین لحظه میمیرند. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر:

یعنی هر گاه خداوند متعال بخواهد، کشتی ها را یک جا با سر نشینان شان غرق می کند. در آن وقت راه نجات از غرق و پناهگاهی از هلاکت ندارند و خود آنان نیز خویشتن را نجات داده نمی‌توانند.

إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾

جز (به جهت) رحمتی از جانب ما و تا زمانی معین بهره‌مند شوند. (۴۴) مگر آنکه الله تعالی بر آنان رحمت کند، از غرق و هلاکت نجات شان دهد، کشتی های که ابحار در خطر باد قرار گیرند اگر رحمت خدا به دانش نرسد، هر آن در معرض نابودی قرار می گیرد.

انسانها نباید بر قوت خویش بیبالد و به قوت انسانی خویش مغرور شود، باید از یاد نه برد که؛ دست خدا در قهر و غضب باز است. اگر قهر خدا سر را زیر شود احدی نجات دهنده و داد رس برای شان وجود نخواهد داشت. پس انسان نباید نجات خود را صرف و صرف در سایه‌ی عوامل مادی جستجو نماید.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (45 الی 54) بحث در مورد برخی از خصوصیات کافران بعمل می آید:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾

و چون به ایشان گفته شود از آنچه پیش روی شما و از آنچه پشت سرتان است، بترسید، باشد که مشمول رحمت شوید. (۴۵)

تفسیر:

«مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ»: آنچه در پیش رو دارید. مراد کیفر و مجازات دنیوی است.

«مَا خَلْفَكُمْ»: آنچه در پشت سر دارید. مراد عذاب و عقاب اخروی است.

یعنی وقتی به مشرکین گفته شود از قهر و غضب خدا برحذر باشید، و از سرنوشت و مصیبت هایی که به سبب تکذیب پیامبران بر ملت های پیشین آمده عبرت بگیرید و از عذاب آخرت که پشت سر شما قرار دارد، برحذر باشید تا مورد رحمت خدا قرار گیرید. واقعاً هم که برانان چنین گفته می شود، ولی متأسفانه، روی می گردانند و از رحمت خداوند متعال اعراض می کنند.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾

و هیچ آیتی از آیات پروردگارشان برای آنان نیامده است مگر آنکه از آن رویگردان بوده اند. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیات»: آیه های کتاب های آسمانی و تعلیمات پیغمبران. دلایل و براهین توحید خدا و صدق پیامبران. «مُعْرِضِينَ»: روی گردانان.

تفسیر:

طوری که گفته آمدیم؛ از عادت دایمی کفار همین است که هر زمانیکه آیه از قرآن عظیم الشان که برهان حقانیت توحید و حجت روشن راست گویی پیامبران علیهم السلام است. آنرا رد و در مقابل آن غفلت ورزیده اند و آنرا به باد مسخره گرفته اند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطِعِم مِّنْ لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٤٧﴾

و چون به آنان گفته شود: از آنچه که الله به شما روزی داده است انفاق کنید، کافران به مؤمنان می گویند: آیا به کسی طعام بدهیم که اگر الله می خواست به او طعام میداد، شما جز در گمراهی آشکار نیستید. (۴۷)

تفسیر:

زمانیکه به کافران گفته شود از آنچه الله سبحان و تعالی برای شما از نعمت ها احسان کرده نفقه کنید، کفار در مقابل به ریشخند و تمسخر جواب دادند، مانه تنها انفاق نمی کنیم، بلکه طعام هم نمی دهیم:

«قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطِعِم مِّنْ لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ»: آیا اموال خود را بر آن بینوایان خرج کنیم که خدا آنان را بینوا کرده است؟

مفسر تفسیر نور داکتر مصطفی خرمدل مینویسد: «أَنْطِعِم مِّنْ لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ»: کافران از راه تمسخر به مؤمنان می گفتند: اگر رازق خداوند است، پس چرا از ما می خواهید که به فقیران خوراک دهیم؟ و اگر خدا خواسته است که آنان محروم بمانند، پس چرا ما کسانی را از دارائی خود بهره مند سازیم که خداوند ایشان را محروم ساخته است؟ این منطق جاهلانه، علاوه از تمسخر مؤمنان، به آن می ماند که افرادی بگویند: چه ضرورتی دارد که ما درس بخوانیم، و یا به دیگری درس بدهیم؟ اگر خدا می خواست همه را عالم و با سواد می کرد. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن»).

ابن عباس (رض) در این مورد میفرماید: در مکه جماعتی بی دین و زندق بودند که اگر به آنها می گفتند: به بینوایان کمی بکنید و به آنها چیزی بدهید، می گفتند: ما چنین کاری را نمی کنیم، خدا آنها را بینوا کرده و ما روزی آنها را بدهیم؟ (تفسیر قرطبی ۳۷/۱۵، قرطبی میگوید: این جواب را به عنوان استهزا به مومنان داده اند.) منظور آنان رد درخواست مؤمنان بود. استدلال آنان چنین بود که: همان طور که شما می

پندارید خدا بر همه چیز قادر است و رازق همه چیز است و فقیران را غذا میدهد، پس چرا از ما می خواهید آنها را غذا بدهیم؟ وطوری تصور داشتند که خزینه و گنجینه های روزی در دست الله تعالی می باشد، و خدای متعال بعضی را غنی و بی نیاز و بعضی را فقیر و بینوا کرده و بدین وسیله از مخلوق امتحان به عمل آورده است تا معلوم شود توانگر چگونه به بینوا توجه دارد و بینوا چگونه صبور و شکیبایی پیشه می کند.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾

و میگویند اگر راست میگویند پس این وعده [عذاب] کی خواهد بود (۴۸)

تفسیر:

کفار، اساساً دلیلی بر انکار قیامت با خود نداشتند، بلکه طرح این سوالات را که: قیامت چه زمانی است، آن را به طور استهزا مطرح می کردند.

آنان برای مؤمنان می گفتند: ای مؤمنان! اگر در سخن تان مبنی بر این که حشر و نشر و بازخواست و عذاب راستگویی هستید، به طور تمسخر آمیز می گفتند:

«مَتَى هَذَا الْوَعْدُ»؟ این وعده کی خواهد بود؟! چرا تاریخی برای روز قیامت تعیین

نمی کنند؟ پس قیامت چه وقت می آید؟ ما را از وقت و زمان بر پای قیامت مطلع سازید. دیده می شود که: کفار برای مشاهده، دیدن و بر پای عذاب، شتابی همراه با تمسخر دارند. ولی قرآن عظیم الشان با اطمینان میفرماید که: این ناسپاسی ها، مسیر لطف الله تعالی را تغییر داده نمی تواند.

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾

(اما) جز این انتظار نمی کشند که يك صيحه عظيم (آسمانی) آنها را فرو گیرد در حالیکه مشغول جدال (در امور دنیا) هستند! (۴۹)

تفسیر:

(جواب استهزاء ایشان، این است که آنان، چندان) انتظار نمی کشند مگر صدائی را که (ناگهان طنین انداز می گردد و موج آن) ایشان را در بر می گیرد (و نابودشان می گرداند).

کفار باید بدانند زمانیکه قیامت بر پا شود، نه زبان تاب سخن زدن را دارد و نه شما امکان فرار خواهید داشت، برپایی قیامت پس از يك صيحه مرگبار است. به یاد تان باشد که: پایان دنیا و آغاز قیامت در حالی خواهد بود، که با یکدیگر (به معامله و کار و بار روزمره زندگی، سرگرم و) درگیر می باشد.

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾

و در آن هنگام نه وصیتی توانند کرد و نه به سوی خانواده شان باز میگردند. (۵۰)

تفسیر:

کلمه «تَوْصِيَةً»: (سفارش). نکره است. نکره آمدن آن، کلمه «تَوْصِيَةً» بیانگر این واقعیت است که حتی فرصت یک سفارش یا کمترین وصیتی در میان نخواهد بود.

ای کافران زمانیکه صور دمیده شود: (این حادثه به قدری سریع و برق آسا و غافلگیرانه است که) حتی توانائی وصیت نمودن و سفارش کردن نخواهند داشت، و حتی فرصت مراجعت به سوی خانواده و فرزندان شان را پیدا نخواهند کرد.

در حدیث آمده است: «قیامت به سرعتی برپا می شود که اگر دو نفر تکه (پارچه) را باز کرده باشند فرصت جمع کردن یا فروش آن را نمی یابند، قیامت به سرعتی می آید که اگر

یک نفر سوراخ های حوض خود را با گل بمالد فرصت نمی‌کند که آب را در آن بریزد، قیامت به سرعتی برپا می‌شود که اگر یک نفر لقمه‌ای را به دهان ببرد فرصت خوردن آن را نمی‌یابد». (اخراج از بخاری).

وَنَفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ﴿٥١﴾

و در صور دمیده شود، ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان میشتابند. (۵۱)

تفسیر:

«نَفِخَ»: دمیده شد. هدف از آن نفخه ثانی است که دیگر باره صور برای زنده شدن مردگان زده می‌شود. (برای بار دوم) در صور دمیده می‌شود و به ناگاه همه آنان از گورها بیرون آمده و به سوی (دادگاه حساب و کتاب) پروردگارشان شتابان رهسپار می‌گردند. امام طبری گفته است: «يَنْسِلُونَ» یعنی به سرعت بیرون می‌آیند. «نسلان» یعنی به شتاب در راه رفتن. (تفسیر طبری ۱۱/۲۳).

دمیدن در صور:

ابن حجر عسقلانی میفرماید: دیدگاه معروف و مشهور این است که، صاحب صور اسرافیل علیه السلام است. حلیمی در این باره، اجماع را نقل کرده و در حدیث و هب من منبه، بدان تصریح شده است، در روایت بیهقی از ابو سعید و مردویه از ابو هریره و در حدیث طولانی صور، نیز به نام اسرافیل علیه السلام تصریح شده است. (فتح الباری (368/11)). رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان می‌دارد که اسرافیل علیه السلام از روزی که آفریده شد، برای دمیدن در صور آماده گشته و همیشه منتظر ابلاغ دستور از سوی الله متان است. در مستدرک حاکم، از ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ طَرْفَ صَاحِبِ الصُّورِ مُنْذُ وَكَلَّ بِهِ مُسْتَعِدُّ يَنْظُرُ نَحْوَ الْعَرْشِ مَخَافَةَ أَنْ يُؤْمَرَ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرْفُهُ كَأَنَّ عَيْنَيْهِ كَوْكَبَانِ دُرِّيَّانِ» «از روزی که مسئولیت دمیدن صور به صاحب صور داده شد، نگاهش را به سوی عرش دوخته است، تا اندکی در دمیدن صور، از فرمان الله تأخیر نشود و او چنان به سوی عرش نگاه می‌کند، که گویی دو چشمش دو ستاره‌ی نورانی هستند». (سلسله الاحادیث الصحیحه (66/3) شماره (1079)).

در این دوران، که رستاخیز نزدیک‌تر شده است، اسرافیل بیش از پیش خود را برای دمیدن صور آماده کرده است. ابن مبارک در زهد، ترمذی در سنن، ابو نعیم در حلیه، ابو یعلی در مسند و حاکم در مستدرک، از ابو سعید حذری (رض) نقل کرده‌اند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «كَيْفَ أَنْعَمَ وَقَدْ أَلْتَقَمَ صَاحِبُ الْقَرْنِ الْقَرْنَ وَحَتَّى جَبَهَتَهُ وَأَصْغَى سَمْعَهُ يَنْتَظِرُ أَنْ يُؤْمَرَ أَنْ يَنْفُخَ فَيَنْفُخَ قَالَ الْمُسْلِمُونَ: فَكَيْفَ نَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: فُؤَلُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ تَوَكَّلْنَا عَلَى اللَّهِ رَبِّنَا» حاکم و ذهبی. سلسله الاحادیث الصحیحه (65/3) شماره (1078) «چگونه خوشحال شوم، حال آن‌که صاحب شاخ، آن را در دهان گرفته و سرش را پایین آورده و گوش‌هایش را متوجه ساخته و منتظر آن است که فرمان دمیدن صادر شود، تا بدمد مسلمانان عرض کردند: ای پیامبر خدا، چه بگوییم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: این دعاء را بخوانید: الله ما را بس است و او بهترین حامی و سرپرست می‌باشد و بر پروردگار خویش توکل کرده‌ایم» (ترمذی این حدیث را حسن گفته و شیخ آل‌بانی صحت آن را تایید کرده است).

زمان دمیدن در صور:

معروف همین است که: رستاخیز، در روز جمعه برپا می‌شود. در صحیح مسلم، از ابو

هریره (رض) روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خَيْرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِيهِ خُلِقَ آدَمُ وَفِيهِ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ وَفِيهِ أُخْرِجَ مِنْهَا وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ». «بهترین روزی که آفتاب در آن طلوع میکند، روز جمعه است، در روز جمعه آدم آفریده شد و در روز جمعه وارد بهشت شد و در روز جمعه از بهشت بیرون رفت و رستاخیز نیز روز جمعه بر پا میشود». (مشکاهة المصابیح (427/1) شماره (1356)

چند بار در صور دمیده می شود؟

بنابر نوشتار های وارد شده در مورد رستاخیز، اسرافیل علیه السلام دو بار در شیپور می دمید؛ پس از دمیدن نخست، تمام موجودات زنده بیهوش می شوند و پس از دمیدن دوم، همه موجودات زنده می گردند. الله میفرماید: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (68) [الزمر: 68]. «در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، می میرند، مگر کسانی که الله بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). سپس بار دیگر در آن دمیده می شود، به ناگاه همگی بپا می خیزند و می نگرند».

قرآن، دمیدن نخست را «راجفه» و دمیدن دوم را «رادفه» می نامد؛ الله منان میفرماید: «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ» (6) [التناورات: 6-7]. «در آن روزی که (برای بار نخست در صور دمیده می شود و) زلزله ای در میگیرد (و همگان می میرند) سپس (بار دوم در صور دمیده می شود و زلزله نخستین) زلزله دیگری به دنبال خواهد داشت».

و در سوره یس، صور اول را «صیحه» نامیده و به وقوع صور دوم، نیز تصریح فرموده است. میفرماید: «مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ» (49) [یس: 49-51]. «این ها تنها منتظر فریادی مرگ بارند که آنان را به یک باره و در حالیکه در غفلت و کشمکش به سر میبرند، در بر میگیرد. پس آن گاه نه توان وصیت کردن دارند و نه نزد خانواده ی خویش باز می گردند. و در صور دمیده میشود و آن گاه از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند».

علاوه بر آیه ی یاد شده، طرفداران این دیدگاه به برخی از روایات، که سه بار دمیدن را می رسانند، استناد می کنند؛ مانند حدیث صور، که حدیثی است طولانی و طبری آن را تخریح کرده و در آن چنین آمده است: «يُنْفِخُ فِيهِ ثَلَاثَ نَفَخَاتٍ: الْأُولَى نَفْحَةُ الْفَرْعِ، وَالثَّانِيَةُ نَفْحَةُ الصَّعِقِ، وَالثَّلَاثَةُ نَفْحَةُ الْقِيَامِ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ». «پس از آن، سه بار در صور دمیده میشود. نخست نفخه ی فزع (هراس)، دوم نفخه ی صعق (بیهوشی) و سوم نفخه ی بعث (زنده شدن) است، که مردم برای حضور در بارگاه الله، از قبرها برمی خیزند».

آیه ی یاد شده (سوره نمل: 87) تصریح نمیفرماید که «فزع» دمیدن سوم است. همچنین، از بیان ترس و هراسی که دامن گیر مردم میشود، مستقل بودن دمیدن فزع، برداشت نمیشود. دمیدن نخست، مردم را هنگام مردن دچار هراس و وحشت میکند و دمیدن دوم، پس از زنده شدن و بیرون آمدن از قبرها، موجب ترس و هراس انسان ها می گردد. ابن حجر میفرماید: تفاوت میان صعق و فزع، بدین معنا نیست که آن دو از دمیدن نخست، به طور همزمان، به وجود نیامده باشند. (فتح الباری (369/11) در تذکره ی قرطبی آمده است: دمیدن فزع، همان دمیدن صعق است؛ چراکه این دو همیشه

همراه هم هستند. در آغاز مردم دچار ترس و هراس صدای رستاخیز میشوند، سپس جان به جان آفرین تسلیم میکنند. (التذکره قرطبی (184)

اما استدلال به حدیث یاد شده، نیز محل اشکال است؛ چون سند حدیث ضعیف و مضطرب است. ابن حجر عسقلانی آن را ضعیف می داند و ضعیف بودنش را از بیهقی نقل می کند. (فتح الباری (369/11)

ابن حزم میگوید: نفخه های روز رستاخیز چهار بار هستند:

- 1 - نفخه ی مردن.
 - 2 - نفخه ی زنده شدن. با نفخه ی دوم همه مردگان زنده میشوند و از قبرها بیرون شده و برای حساب گرد هم می آیند.
 - 3 - نفخه ی فزع و صعق، که با شنیدنش، مردم بیهوش می شوند، ولی کسی نمی میرد.
 - 4 - نفخه ی به هوش آمدن و بیرون آمدن از این بیهوشی است. (فتح الباری (446/6)
- «ابن حجر، پس از نقل دیدگاه ابن حزم می گوید: این که دو نفخه را چهار تا تلقی کرده است، روشن و واضح نیست؛ بلکه ارجح همان دو نفخه است. اما تفاوت گذاشتن میان دو نفخه، برگرفته از حال شنوندگان است؛ با شنیدن نفخه ی نخست، همه ی زندگان می میرند، مگر آنان که به خواست الله استثناء شوند. آن ها با شنیدن نفخه، سرگردان می شوند و با دمیدن نفخه ی دوم، همه ی مرده ها زنده شده و بی هوش ها از غفلت و سرگردانی نجات می یابند.

«حقیقت را الله بهتر میداند» (فتح الباری (446/6).

قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٢﴾
 گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاه ما برانگیخت؟ این واقعیتی است که [خدای] رحمان وعده داده بود و پیامبران راست گفته بودند!! (۵۲)
 کافران با حسرت و ندامتی که بر آنان مستولی شده می گویند: وای بر ما باد! چه کسی ما را از قبرهای ما بیرون آورد؟ (بیدار کرد و) برانگیخت؟! برای آنان گفته میشود. این همان چیزی است که خداوند بزرگ مهربان وعده داده بود، و فرستادگان (خدا در سخن ها و پیام های خود) راست گفته بودند.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٥٣﴾
 این جز یک بانگ مرگبار نیست، پس ناگهان همگی آنان نزد ما احضار کرده شوند. (۵۳)

تفسیر:

زنده شدن آنها جز یک صدای واحدی بیش نخواهد بود که اسرافیل از جانب خدا بر آنان بانگ بر میدارد (که ایشان را دعوت به خروج از گورها میکند) و ناگهان ایشان در پیشگاه مان (برای محکمه) گرد آورده میشوند و حاضر میگردند.

مفسر صاوی گفته است: این صیحه عبارت است از گفته اسرافیل که میگوید: ای استخوان های پوسیده! و ای اندام های از هم گسیخته و اجزای پراکنده و موهای پاره گشته! خدا به شما امر میکند برای محاکمه و حساب و کتاب گرد هم آید، آنگاه در صور میدمد، آنگاه بلافاصله تمام آنها برای محاسبه در قرارگاه جمع میشوند. (حاشیه صاوی ۳/۳۲۸).

فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْرُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٤﴾
 در این روز به هیچ کس کمترین ظلمی نمیگردد، و جز آنچه را انجام میدادید جزا داده نمی

شوید. (۵۴)

تفسیر:

در این روز، جزا دادن مردم بر مبنای عدل است و بر هیچ کسی با کم شدن حسنات، یا با زیاد شدن گناهان ستم روا داشته نمی شود. همچنان در آن روز، جزا و پاداشی برای بندگان مقرر داشته نمی شود؛ مگر در برابر عمل خیر یا کار بدی که شخصی آن را انجام دهد یا سبب انجام آن شده باشد.

ابو سعود گفته است: این مطلبی است که در آخرت به آنها گفته می شود، آنگاه که عذاب آماده شده برای خود را می بینند، پس به منظور سر زنش به آنها چنین گفته می شود. (ابو سعود ۲۵۷/۴).

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه در آیات متبرکه سر انجام مشرکین را یادآور شد، حالا در آیات (55 الی 68) سر نوشت و وضع نیکوکاران و پرهیزگار را نیز به بیان میگیرد و میفرماید:

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهِونَ ﴿۵۵﴾

یقیناً اهل بهشت امروز سخت سرگرم خوشی و شادمانی (در نعمت ها) هستند. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شُغْلٍ»: سرگرمی عظیم. هر چیز که انسان را به خود مشغول سازد و بی خبر از دیگران کند و موجب فراموشی غم و اندوه انسان شود. تکرار آن برای تعظیم است.

«فِي شُغْلٍ»: سرگرم سرور و شادمانی، و بهره‌مند از نعمت های الهی هستند.

«فَاكِهِونَ»: جمع فَاكِهٌ، خوشحال و خندان. بهره‌مند از نعمت و سرگرم لذت.

سرگرم شوخی و مزاح.

تفسیر:

یعنی اینکه اهل بهشت با لذیذترین عیش، بزرگترین نعمت ها و کاملترین سعادت در تنعم مصروف اند؛ در بهشت، زندگی بدون مرگ، سلامتی بی مر یضی، جوانی بی پیری، عزت بی ذلت، نعمت بی محنت، بقا بی فنا، خشنودی بی خشم و انس بی وحشت است. در بهشت از میوه‌ها استفاده میکنند و از حوریان بهشتی و از خوردن و آشامیدن و شنیدن نغمه ها لذت می‌برند.

ابوحیان گفته است: ظاهر این است که شغل عبارت است از نعمت هایی که آنان را به خود مشغول و از همه چیز غافل می‌کند.

ابن عباس (رض) فرموده است: کام‌گیری از دختران جوان و شنیدن نغمه‌ها آنان را به خود مشغول کرده و نزدیکان و اقوام دوزخی خود را از یاد می‌برند. از آنان نام نمی‌برند تا عیش خود را خراب نکنند. (البحر ۳۴۲/۷).

هُم وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ ﴿۵۶﴾

آنان و همسرانشان در زیر سایه هایی [آرام بخش] بر تخت هایی [آراسته چون حجله عروس] تکیه می زنند. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظِلَالٍ»: جمع ظلّ، سایه. تکرار آن برای تعظیم است. «الْأَرَائِكِ»: جمع آریکه، تخت.

اورنگ (سوره کهف آیه 31، انسان آیه 13، مطففین آیات 23 و 35). «مُتَكِنُونَ»: تکیه‌کنندگان. لم دهندگان (سوره کهف آیه 31، زخرف آیه 34).

تفسیر:

اهل بهشت و همسران‌شان در زیر سایه‌های پروفراخ و پر برکت بهشت، بر تخت‌های زیبا و راحت بخش تکیه زده‌اند در بهشت دیگر در تنهایی نیست. مسکن بهشتی آرامش بخش است. نشستن بر تخت و چوکی‌ها، به نشستن روی زمین برتری دارد.

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ ﴿٥٧﴾

در آنجا برای آنان میوه هاست، و برای آنان هر چه طلب کنند، در اختیارشان خواهد بود. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَاكِهَةٌ»: میوه. مراد انواع میوه‌ها است. تنکیر آن برای تفخیم است که بیان‌گر مرغوبیت و کثرت میوه‌ها است.

تفسیر:

در جنت و برای اهل جنت میوه‌های متنوعی، لذت بخش در آنجا آماده شده در جنت بهترین تغذیه است در بهشت دیگر محدودیت نیست. همچنان از سایر چیزهای پاکیزه، هرچه بخواهند و اشتها داشته باشند برای‌شان حاضر است.

باید یاد آور شود که از فحوائی آیه مبارکه بر می‌آید که: معاد جسمانی است. (کلمات میوه و همسر و تخت نشانه آن است که در قیامت با همین جسم زندگی خواهیم کرد).

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ ﴿٥٨﴾

سلام [بر شما]، این سخنی است از پروردگار مهربان (۵۸)

تفسیر:

بزرگترین بهره و بالاترین کرامت برای اهل بهشت وقتی میسر است که خداوند رحمان و رحیم با ایشان سخن و تهنیت میگوید و برای‌شان با سلام تحیه میفرستد. این سلام از جانب پروردگاری مهربان است که برای‌شان نعمت ارزانی نموده، رحمت‌شان کرده و عذاب را از ایشان دفع کرده است، واقعاً در بهشت رضا و سلامی با عظمت از خدا دریافت می‌شود. که در یافت سلام الهی، از جمله آرزو و خواسته‌های جنتیان می‌باشد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: خدا آنها را نظاره می‌کند و آنها او را تماشا می‌کنند، تا خدا از دید آنها نماند. (اخراج از ابن ابی حاتم).

ابن کثیر گفته است: در اسنادش ایرادی است، در مختصر ابن کثیر نیز چنین آمده است. ۱۶۷/۳، و ابن ماجه نیز آن را در سنن خود روایت کرده است).

وَأَمَّا زُورًا أَلْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٩﴾

و (فرمان می‌دهیم) ای مجرمان! امروز (از مؤمنان) جدا شوید. (۵۹)

تفسیر:

قیامت روز فیصله و جدایی است. در این روز برای کافران گفته میشود: از مؤمنان جدا شوید و همراه‌شان نباشید؛ چون شما حال دیگر و ایشان حال دیگر دارند.

جدایی گناهکاران از نیکوکاران طبق قانون عدل الهی است، که فرمود: مؤمن و کافر یکسان نیستند: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» (پس آیا کسی که مؤمن است مثل

کسی است که فاسق است؟ (هرگز چنین نیست، این دو گروه) مساوی نیستند.) (آیه: 18 سوره سجده).

شاید هم مراد از جدا شدن، جدایی مجرمین از یکدیگر و تنها شدن و به درد فراق گرفتار شدن باشد، همچون زندان انفرادی در دنیا که مجرمان را از یکدیگر جدا میکند. قرطبی میفرماید که: در موقع ایستادن برای حساب و هنگامی که دستور میدهند اهل بهشت وارد بهشت شوند، به مجرمان چنین گفته میشود. (تفسیر قرطبی ۴۶/۱۵).

«إِمْتَأُوا»: جدا گردید. به کنار روید.

شان نزول:

روایت شده است که «ابی بن خلف» از بزرگان کفار قریش استخوانی پوسیده را پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آورد و با دست خود آن را خرد کرد و آنگاه گفت: ای محمد! تو گمان می‌کنی این استخوان بعد از متلاشی شدن خدا آن را زنده میکند؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: بله! آن را زنده میکند. و بعد از آن تو را هم زنده می‌کند و به آتش می‌فرستد.

بدین مناسبت آیه «أَو لَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ، وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» نازل شد. (تفسیر قرطبی ۵۸/۱۵ و البحر المحيط ۳۴۸/۷).

أَلَمْ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٦٠﴾

ای فرزندان آدم! آیا به شما عهد (توصیه) نکردم که شیطان را مپرستید که او بی تردید دشمن آشکاری برای شماست؟ (۶۰)

تفسیر:

در آیه میرکه استفهام معنی توبیخ و سرزنش میدهد و کفار مجرم را توبیخ میکند. یعنی ای بنی آدم! مگر از طریق پیامبران به شما دستور ندادم و توصیه نکردم؟ «أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»: که از شیطان فرمان نبرید و در معصیت و نافرمانی من از او پیروی نکنید.

«إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»: علت نهی را بیان میکند. یعنی شیطان دشمن شما میباشد، در دشمنی شیطان باید هیچ گونه شک و شکاکیت نداشته باشید، او پدر شما را فریب داد و شما فرزندان کسی هستید که اطاعت شیطان کرد.

باید که انسان، از دو حال نباید خارج باشد، یا بنده الله تعالی است و یا بندگی و اطاعت از شیطان را میکند بر شما واجب نکردم که شیطان را عبادت نکنید و از او فرمان برداری ننمایید؟ زیرا او دشمن آشکار شماست که با شما سخت بغض و کینه دارد. باید یاد آور شد که: چنین عهد و پیمان و توصیه و دستوری، از طرق مختلف با انسان بسته شده و بدو فرمان داده شده است.

اولاً: توسط پیامبران (ملاحظه شود سوره های: بقره آیه: 168، اعراف آیه: 27، یونس آیه: 2، زخرف آیه: 62).

دوم: توسط عقل. چرا که دلائل و براهین عقلی با زبان گویائی به انسان ها میفهمانند که نباید جز خدا را پرستید و اطاعت کرد.

سوم: از راه فطرت. چرا که انسان ذاتاً یکتا پرست بوده و فطرت سالم، طاعت و عبادت را منحصر به ذات پاک پروردگار می داند.

«لَا تَعْبُدُوا»: مراد از عبادت در اینجا، اطاعت است. چرا که یکی از صورت های عبادت اطاعت میباشد (ملاحظه شود سوره های: توبه آیه: 31، مؤمنون آیه: 47). (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن»).

وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾

و اینکه مرا عبادت کنید، که این راهی راست است. (٦١)

تفسیر:

در آیه مبارکه علت و هدف نهایی عدم اطاعت از شیطان به بیان گرفته شده و میفرماید که: همانا شیطان دشمنی آشکاری با شما دارد، پس ای انسان چگونه از همچو دشمن اطاعت می‌کند؟ «وَأَنْ اعْبُدُونِي» و به شما فرمان دادم که فقط من را پرستید و مرا به یگانگی عبادت کنید و امرم را به جا بیاورید. این طریقی استوار و راه مستقیمی است که شما را به رضای خدا و بهشت الهی پیوست میسازد.

«هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾» این همان دین درست و طریق مستقیم من است. باید از سرنوشت فریب خوردگان عبرت بگیرید.

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿٦٢﴾

و به راستی او (شیطان) گروهی بسیار از شما را گمراه کرد، پس آیا نمی‌فهمیدید. (٦٢)

تفسیر:

هر آینه شیطان انسان های زیادی از شما را گمراه کرده است. و آنها را از برگرفتن راه حق مانع شده است. آیا (تاریخ جباران گمراه پیشین را خواندید، و آثار سرنوشت گول خوردگان ابلیس را دیدید و) نیندیشیدید؟

امام طبری در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: یعنی شیطان جمع کثیری را از اطاعت من بازداشته تا جایی که او را پرستیدند. (تفسیر طبری ۱۶/۲۳).

در حدیث شریف آمده است: «چون روز قیامت در رسد، انس و جن و اولین و آخرین در یک مکان فراخ گرد هم آورده میشوند آنگاه گردنی از آتش (قسمتی از آن) بر خلائق نمایان میشود و به آنان احاطه میکند، سپس منادی ای چنین ندا در میدهد: «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾ أَصَلُّوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾» (یس: 63-64).

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾

این همان جهنمی است که به شما وعده داده شده بود. (٦٣)

تفسیر:

این آتش افروخته که اکنون در پیش روی شما قرار دارد، همان آتشی است که در دنیا برایتان وعده داده شد. و شما آنها را تکذیب کردید.

امام صاوی گفته است: در حالیکه بر لبه دوزخ قرار دارند، اینچنین مورد خطاب قرار میگیرند و منظور از آن تحقیر و سرزنش بیشتر است. (تفسیر صاوی ۳/۳۲۹).

پروردگار با عظمت ما بارها وعده جهنم را برای کفار داد و آنان بدین هوشدارها اصلاً توجه و باور نکردند. الله تعالی برای دوزخیان اتمام حجت نموده و پیوسته خطر دوزخ را به آنان ابلاغ کرده است.

اصَلُّوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾

امروز به خاطر کفری که می‌ورزیدید، به آن درآید. (٦٤)

تفسیر:

«إِصْلَوْهَا»: با دوزخ بسوزید و سوزش آنرا بچشید. بدان وارد شوید (المختصر فی تفسیر القرآن، تفسیر صفوة البیان).

کفار و دوزخیان هرگز از آتش جدا نخواهند شد. آنان در دنیا راه کفر را در پیش گرفته بودند، امروز برای شان امر میشود که در آتش در آید، در قعر آن داخل شوید و از حرارت آن بچشید که این جزای تکذیب و کفر شماس است.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾

امروز بردهان هایشان مهر خاموشی نهیم و دست هایشان با ما سخن میگویند و پاهای شان به اعمالی که همواره مرتکب می شدند، گواهی میدهند! (۶۵)

در روز قیامت اعضای بدن دارای نوعی درک و شعور اند که می توانند بر اعمال که انسان در دنیا مرتکب شده است شهادت دهند، باید گفت که در قیامت اعضای بدن، تابع اراده انسان نمی باشد، طوری که یاد آور شدیم: الله تعالی در روز قیامت بر دهن های کافران مهر می نهد؛ چنانکه از سخن زدن باز می ماند، قوی ترین شاهد در محکمه عدل الهی در آن روز، اقرار و اعتراف عامل جرم است، و طوری که در فوق گفتیم؛ دست ها و پاهای مجرمین بر اعمال ناپسند و مجرمانه انسانها شهادت می دهند.

ابن جریر طبری از ابو موسی اشعری روایت کرده است: که در روز قیامت کافر و منافق به پای میز محاسبه حاضر می شود و اعمالشان بر آنان عرضه میگردد، اما آنها از در انکار در می آیند و میگویند: بار خدایا! قسم به عزتت! فرشته این را بر ضد ما نوشته و ما مرتکب آن نشده ایم.

فرشته میگوید: در فلان روز و فلان جا فلان عمل را انجام ندادید؟ میگویند: نه نکردیم، به خدا قسم! در این موقع مهر سکوت بر دهانشان زده میشود و اعضایشان به سخن می آیند، آنگاه آیه «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ» را خواند. (تفسیر طبری ۱۷/۲۳).

در حدیث آمده است: «بنده به خدا می گوید: آیا مرا از ستم امان نمی دهی و مانع نمی شوی؟ خدا میفرماید: بله! بنده می گوید: غیر از خودم هیچ گواهی بر خود قبول ندارم. الله میفرماید: امروز کافی است خودت و «کرام الکاتبین» بر تو شهادت دهند. آنگاه مهر سکوت بر دهانش می زند، و به اعضایش گفته میشود به زبان بیایند. اعضا اعمال او را باز میگویند، آنگاه خدا زبان او را باز میکند، و خطاب به اعضایش میگوید: وای بر شما! نابود شدید من برای شما مبارزه می کردم!» (این بخشی است از حدیثی که امام مسلم آن را روایت کرده است).

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ ﴿٦٦﴾

و اگر بخواهیم [در همین دنیا] چشم های شان را محو میکنیم، پس به [سوی همان] راه [گمراهی] بر یکدیگر پیشی میگیرند اما چگونه میتوانند ببینند؟ (۶۶).

«طَمَسَ»: به معنی از بین بردن اثر چیزی است به طور کامل، طوری که اصلاً وجود نداشته باشد.

«لَطَمَسْنَا»: محو می کردیم. از بین می بردیم (نساء آیه: 47، یونس آیه: 88، مرسلات آیه: 8). در اینجا مراد کور کردن و از میان بردن بینائی دیدگان است.

«فَأَنَّىٰ»: چگونه؟ «فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ»: چگونه میتوانند ببینند؟ یعنی به هیچ وجه نمی توانند مسیر خود را ببینند.

در آیه مبارکه آمده است: اگر ما بخواهیم ایشان را (در دنیا مجازات کنیم، می توانیم. از جمله) کورشان می نمائیم، به گونه‌ای که اگر آنان بخواهند در راه بر یکدیگر پیشی گیرند، به هیچ وجه نتوانند راه را ببینند.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی اگر بخواهیم آنها را از درک حق نابینا می‌کنیم و هرگز به راه حق هدایت نمی شوند. (تفسیر قرطبی ۴۹/۱۵). این بیان برای قریش تهدید است.

وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مَضِيًّا وَلَا يُرْجَعُونَ ﴿٦٧﴾

و اگر بخواهیم هرآینه آنان را در جای خود مسخ می کنیم [به گونه ای] که نه پیش بروند و نه برگردند. (۶۷)

تفسیر:

«لَمَسَخْنَاهُمْ»: ایشان را مسخ می‌کردیم. مراد از مسخ، یعنی تغییر دادن از شکلی به شکلی نامناسب و قبیح است، اگر الله تعالی بخواهد خلقت و آفرینش کافران را مسخ و تغییر دگرگون می‌سازد، به طوری که آنها را در جای خود می‌خکوب می‌شوند. در اینجا بیشتر مراد تغییر و تبدیل انسان زیبا و توانا، به انسان درمانده و بیچاره است. اما مراد از مسخ می‌تواند تبدیل به حیوانات و مجسمه‌های بی روح نیز باشد.

به قولی دیگر معنی این آیه اینست: اگر بخواهیم، آنان را در همان مکانی که در آن مرتکب معصیت شده‌اند، مسخ می‌کنیم. ولی حق تعالی به سبب رحمت گسترده‌ای که بر خلقش دارد، چنین نکرد.

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾

هرکس را که طول عمر دهیم او را در خلقت دگرگون می‌سازیم، آیا درک نمی‌کنید؟ (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُعَمِّرْهُ»: تعمیر یعنی طول دادن به عمر تا پیری می‌رسد. «نُنَكِّسْهُ»: واژگون می‌کنیم. «تنکیس» یعنی زیرورو کردن چیزی. مراد عقبگرد قوای جسمانی و روحانی انسان است، تا بدانجا که بازگشت کامل انسان به حالات طفولیت انجام می‌پذیرد، و حرکات و روحيات کودکان در پیران پدیدار می‌گردد. به عبارت دیگر: پیران، کودکان می‌شوند (ملاحظه شود سوره‌های: حج آیه: ۵، روم آیه: ۵۴). «الْخَلْق»: خلقت. آفرینش. مراد وضع جسمی و روحی است.

تفسیر:

در تفسیر انوار القرآن: آمده است یعنی: به هرکس عمر طولانی‌ای بدهیم، خلقت و رفتارش را دگرگون کرده و او را به حالی معکوس نسبت به حال اولش که نیرومندی و طراوت بود قرار می‌دهیم، به طوری که به جای قوت، ضعف و به جای جوانی و خرمی، پیری و فرتوتی بر وی مستولی شود.

ابن جریر گفته است: منظور استدلال بر این واقعیت است که خدا قادر است کافران را مسخ کند، همان طور که میتواند انسان را پیر و دچار افت کند. (التسهیل ۱۶۶/۳).

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (69 الی 76) موضوعاتی از نشانه‌های قدرت پروردگار یکتا و بیان ویژگی‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم مورد بحث قرار می‌گیرد:

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُّبِينٌ ﴿٦٩﴾

و ما به او [پیامبر] شعر نیاموخته‌ایم، و سزاوار او [هم] نیست، این جز اندرز و قرآن مبین

نیست. (۶۹)

تفسیر:

در آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما میفرماید که: ما به محمد شعر نیاموخته‌ایم و شایسته نیست که شاعر باشد؛ زیرا شاعر در وادی‌های باطل فرو میرود، مبالغه میکند، به خیال پردازی دست می‌زند و گاهی دروغ می‌گوید.

و حیکه بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم نازل شده، جز تذکری برای صاحبان عقل‌های سلیم و فطرت‌های مستقیم چیز دیگری نمیباشد و آیات قرآنی که برای‌شان نازل شده بیانگر احکام، آداب و اخلاق شریعت اسلامی است.

امام قرطبی میفرماید: این رد ادعای است که کافران بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد می‌نمودند که: محمد شاعر است و آنچه را که آورده است، شعر است و پیامبر نباید شاعر باشد. و قرآن شعر نیست؛ زیرا شعر گفتاری آراسته و موزون و بر خیالات و اوهام مبتنی است، حتی گفته‌اند: «با مزه‌ترین شعر دروغ‌ترین آن است» پس این کجا و قرآن‌کریم کجا که از همگونی کلام و گفته انسان منزّه و مبری است! مردم در مورد مدح و ذم شعر زیاد گفته‌اند: ولی انصاف همان است که شافعی رضی الله عنه گفته است: «شعر گفتار است، گفتار هم نیکو دارد و هم بد و زشت» (تفسیر صفوة التفسیر محمد علی صابونی).

پیامبر شاعر نیست:**خواننده گان محترم!**

یکی از تهمت‌هایی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم از جانب مشرکین و کفار وارد میشد، علاوه بر ساحر و مجنون و کاهن بودن، تهمت شاعر بودن بود، در حالیکه: شعر بر خاسته از تخیل است، بر خلاف وحی.

شعر بر خاسته از عواطف و احساسات است، بر خلاف وحی.

شعر آمیخته با اغراق است، بر خلاف وحی.

گرچه قرآن دارای جملات موزون و مقطّع همچون شعر است، اما عنصر اصلی شعر که تخیل است، در قرآن راهی ندارد.

قرآن، جز ذکر نیست. «**إِنْ هُوَ إِلَّا نَذْرٌ**» ذکر قدرت و قهر خدا، یاد الطاف و نعمت‌های او، یاد عفو و مغفرت او، یاد سنت‌ها و قوانین او، یاد انبیا و اوصیا و اولیای او، یاد از تاریخ‌های پر عبرت، یاد از عوامل عزّت و سقوط امت‌ها، یاد از نیکوکاران و هدایت‌شدگان، یاد از تبهکاران و کافران و فاسقان و مجرمان و ستمگران و عاقبت‌آنان، یاد از اخلاص‌ها، ایثارها، شجاعت‌ها، انفاق‌ها، صبرها و پایان نیک آن، یاد از قتل‌ها، شکنجه‌ها، اذیت‌ها، تهمت‌ها، تحقیرها، حق‌کشی‌ها و به استضعاف کشیدن‌ها و عاقبت شوم مستکبران، یاد از اوامر و نواهی و مواظب و حکمت‌ها، یاد از آفریده‌های آسمانی و زمینی و دریایی، یاد از آینده تاریخ و پیروزی حکومت حق و پر شدن جهان از عدل و داد و محکومیت ظلم و ستم، یاد از برزخ (مدت بین فوت و روز آخرت) و معاد (روز رستاخیر و از مرده واپس زنده شدن) و حوادث قبل از قیامت و چگونگی صحنه‌های قیامت و خطرات دوزخ و نعمت‌های بهشتی.

باید گفت در قرآن عظیم الشان، سخن از نفی ارزش شعر نیست، بلکه سخن از نفی شعر از پیامبر صلی الله علیه وسلم است. و در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی از تهمت به انبیاء علیهم السلام دفاع می‌کند.

همانطوریکه در آیه مبارکه آمده است: قرآن، مایه‌ی تذکر و یادآوری است. و قرآن، کلامی روشن و قابل فهم و استدلال است.

لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧٠﴾

تا کسانی را که [به عقل و هوش و استعداد] زنده اند هشدار دهد، و فرمان عذاب بر کافران محقق و ثابت شود. (٧٠)

تفسیر:

«لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا»: تا به وسیله این قرآن انسانی را برحذر بدارد که دارای قلبی زنده و بصیرت و دیدی بینا می باشد؛ و آن عبارتند از مؤمنانی که از آن سود می برند. «وَوَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ»: و تا گفته و کلمه‌ی عذاب بر کافران واجب و مقرر شود؛ (تفسیر ابو سعود ٢٦١/٤). زیرا آنها همچون مردگان هستند و مطالب مورد خطاب را درک نمی‌کنند.

امام بیضاوی در تفسیر خویش بیضاوی میفرماید: قرار دادن آنها در مقابل افراد زنده نشان میدهد که آنها به سبب کفر و انحطاط فکری و عدم تأملشان همانند مردگان حقیقی هستند. (تفسیر انوار التنزیل و اسرار التأویل ١٣٦/٢).

بعد از آن خدا نعمت های خود را به آنها یادآور شده و دلایل قدرت و یگانگی خود را باز گفته است تا از طریق آثارش به شناخت خدای عز و جل راهیاب شوند:

باید گفت که: هشدار های قرآن، مایه تذکر و تنبّه است. و نشانه زنده دلی، پذیرش هشدار های قرآن عظیم الشان است. همچنان قابل یاد آوری است که: هدایت پذیری از قرآن، در انحصار قوم و نژاد خاصی قرار ندارد. و هدف نهایی و کلی از وحی و بعثت انبیاء بیداری و هوشیاری زنده دلان و اتمام حجت با مرده دلان است.

معروف است که: در انسان های قسی القلب و سنگدل حتی کلام الهی هم اثر نمی‌گذارد. حقیقت هم همین است که کفار و کسانی که حق را نپذیرند مردگانی بیش نیستند. و عده قهر الهی برای کافران، کلام قطعی خداست.

«حَيًّا»: هدف از آنزنده معنوی است که شخص عاقل و اندیشمند و بیدار دل است (ملاحظه شود سوره های: انعام / 122، فاطر / 22).

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ﴿٧١﴾

آیا ندیده اند که ما از آنچه به قدرت خود انجام داده ایم برای آنان چهار پایانی آفریده ایم که آنان مالکشان هستند. (٧١)

تفسیر:

آیا انسان‌ها ندیدند یعنی: آیا با دیده‌ی عبرت نمی‌نگرند و در باره‌ی آنچه دست های ما آن را بدون واسطه و بدون داشتن شریک و یاور برای آنها و به خاطر آنها خلق کرده است از قبیل شتر، گاو، بز و گوسفند نمی‌اندیشند تا به وسیله آن به یگانگی و کمال قدرت ما راه یاب و هدایت شوند؟ چنانکه مالک و متصرف آنها هستند و این فضل و احسانی از جانب پروردگار سبحان است؟

واقعاً از نشانه های لطف پروردگار بر ما انسانها است: در حالیکه انسان در پیدایش حیوانات نقشی ندارد، ولی به اسانی میتوانند مالک آنها می‌شود.

وَدَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾

و چهارپایان را برای آنان رام کردیم که برخی از آنها مرکب سواری آنان هستند و از

[گوشت] برخی از آنها تغذیه می‌کنند. (۷۲)

تفسیر:

الله تعالی این چار پایان را برای بندگان رام ساخته است؛ چنانکه از گوشت برخی می‌خورند، از شیر بعضی استفاده می‌کنند، برخی از آنها را مرکب خود می‌سازند و بر بعضی دیگر مال و متاع شان را بار می‌کنند. پس پاک است خداوندی که این‌ها را برای بندگانش عطا کرده و رام ساخته است.

وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

و برای آنان در چهار پایان منفعت‌ها و نوشیدنی‌هاست، پس آیا شکر نمی‌گذارند؟ (۷۳)

تفسیر:

یعنی اینکه در آفرینش چهارپایان (حیوانات) برای مردم منفعت‌های زیادی است، چنانچه از گوشت، شیر، پشم، استخوان و موی آن‌ها فایده می‌برند. «مَشَارِبُ»: جمع مَشْرَب به معنی مشروب؛ مانند مَأْكُل به معنی مَأْكُول؛ نوشیدنی‌ها. مراد شیرها است.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ﴿٧٤﴾

و به جای خدا معبودانی انتخاب کرده‌اند به امید آنکه [به وسیله آنها] ایشان مدد کرده شوند.

(۷۴)

تفسیر:

مشرکین غیر از خداوند متعال خدایانی را از سنگ و چوپ مانند مجسمه‌ها ساختند آنرا پرستش و عبادت میکردند، به امید اینکه آنان را یاری دهند در حالیکه این مجسمه‌ها ناشنوا و بی‌زبان بودند؛ فریاد را نمیشنوند و درخواست را اجابت کرده نمی‌توانند. واقعیت هم همین است که: شرک و بت پرستی، کفران نعمت‌های الهی است. و جزای کسیکه به جای مطالعه در نعمت‌ها و شکر الهی به سراغ بت‌ها برود، احضار برای ورود به دوزخ است.

لَا يَسْتَظِيغُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ﴿٧٥﴾

[ولی بتان] نمی‌توانند آنان را یاری کنند و آنانند که برای [بتان] چون لشکری احضار شده هستند. (۷۵)

تفسیر:

این خدایان مزعوم به هیچ وجه قدرت نصرت و یاری‌کنندگی ندارند. نه به طریق شفاعت و نه به طریق یاری‌رساندن. کافران با بت‌هایی که به عبادت آن‌ها می‌پرداختند در روز قیامت به حضور الله تعالی برای عذاب شدن حاضر آورده می‌شوند و در این هنگام بعضی از بعضی دیگر برائت می‌جویند.

قتاده می‌فرماید: در دنیا مشرکین به خاطر بت‌ها قهر و کین دیگران را در دل می‌گیرند، و انگهی بت‌ها برای آنان سودی نمی‌آورند و شری را از آنان دفع نمی‌کنند، بلکه فقط بت هستند و بس، و مشرکین انگار خدمتگزار آنها می‌باشند. (این نظری است که طبری آن را ترجیح داده است. تفسیر طبری ۲۰/۲۳).

و قرطبی گفته است: آنها این همه آیات قدرت ما را مشاهده می‌کنند، آنگاه به غیر از ما خدایانی اتخاذ می‌کنند که توانایی انجام دادن چیزی را ندارند و کافران از آنها حمایت و

محافظت میکنند. بدین ترتیب همچون سربازان آنها هستند در صورتی که بت ها نمی توانند آنان را یاری دهند. (تفسیر قرطبی با کمی اختصار ۵۶/۱۵).

فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٦﴾

پس گفتار آنان تو را غمگین نگرداند که ما آنچه را پنهان و آنچه را آشکار می کنند می دانیم. (۷۶)

تفسیر:

«فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ»: از این که تو را تکذیب می کنند افسرده خاطر مشو، و از اینکه تو را به شاعری و سحر متهم می کنند، غمگین مباش. بدین وسیله خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم را تسلی داده است.

در این جای شکی نیست که دشمنان در پنهان و آشکار مصروف دسیسه و توطئه ها هستند ولی الله تعالی میفرماید: «إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ» از پنهان و نهاد آنها آگاه است، و از گفتار و اعمال ظاهری آنها اطلاع دارد و به خاطر آن، آنها را مجازات می دهد. در این هیچ جای شکی نیست که الله بر همه چیز آگاه است.

«قَوْلُهُمْ»: مراد سخنان مبني بر الحاد و انکار خدا، و تکذیب و تقبیح پیغمبر است.

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه در آیات متذکره دلایل قدرت الله سبحان و تعالی و وجوب بندگی و اطاعت مخلصانه و ابطال شرک در آیه های قبلی، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (77 الی 83)، شبهه ی انکار کنندگان را در مورد رستاخیز، دلایل اثبات زنده شدن دوباره را به بیان میگیرد.

در این آیات متبرکه آمده است:

- دوباره آفریدن و خلق کردن هر چیز نسبت به بار اول آسان تر است.
- الله سبحان و تعالی، در وجود درخت سبز تر و تازه، قوغ (شعله) آتش نهاده است.
- آفرینش و خلق آسمان و زمین از خلقت انسان بزرگتر است. خلاصه، فرمان آفرینش به امر «کن: باش» انجام می پذیرد و قطعاً کار الله سبحان و تعالی به زمان نیاز و ضرورت ندارد.

أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴿٧٧﴾

آیا انسان ندید (نمیداند) که ما او را از نطفه ای بی ارزش آفریدیم، و او (چنان صاحب قدرت و شعور و نطق شد که) به مخاصمه آشکار برخاست! (۷۷)

تفسیر:

در آیه مبارکه میفرماید که: آیا انسان منکر روز قیامت و منکر زنده شدن بعد از مرگ، (با چشم عقل و دیده بینش ننگریسته است و) ندیده است که ما او را از نطفه ناچیزی یعنی نطفه خلق کرده ایم که از مجرای ناپاکی بیرون میآید؟ بعد از آن احوالش ترقی یافت تا انسانی گردید، سپس به شخص منکر و ستیزه جویی تبدیل شد از در دشمنی در می آید و به انکار و تکذیب حشر و نشر میپردازد. به تکذیب و انکار الله تعالی می پردازد که: قادر است انسان را از نطفه خلق کند آیا قادر نیست باری دیگر به هنگام حشر او را زنده کند؟ همچنان در جمله: «أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ...» بیان نموده پست ترین مقام بشر و بالاترین مقامی که بشر برای خود قائل است، یعنی این بشری را که ما از نطفه پستی که اجزاء مشابه آن را به جوارح و اعضاء مختلفه در آوردیم چون به مقام نطق و اراده رسید به خصومت با ما

پرداخت و انکار قدرت ما در معاد می‌کند و برای ما و قدرت ما مثلی می‌زند، در حالیکه مثل او دانی و ادنی می‌باشد و برای خدا مثل اعلی است، زیرا قدرت خدا را نباید با قدرت خود قیاس کند، قدرت خدا از نیستی به اراده «کُن» ایجاد می‌کند.

شان نزول آیه 77:

904- حاکم به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عاصی بن وائل حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم (استخوان پوسیده‌ای را آورد و ریزریز کرد و گفت: ای محمد! آیا این زنده می‌شود؟ رسول الله گفت: آری، خدا این را زنده می‌کند، و تو را هم می‌میراند و دوباره زنده می‌کند و هم به آتش سوزان جهنم واردت می‌کند. پس آیه «أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ» تا آخر سوره نازل شد (حاکم 2 / 429 روایت کرده، حاکم و ذهبی به شرط بخاری و مسلم این را صحیح میدانند. طبری 20243 از سعید بن جبیر به قسم مرسل روایت کرده است. «احکام القرآن» 1882 و «زاد المسیر» 1204).

905- ابن ابوحاتم از چند طریق از مجاهد، عکرمه، عروه بن زبیر و سدی به همین معنی روایت کرده است که آن شخص را ابي بن خلف گفته اند.

(طبری 29240 از مجاهد به قسم مختصر روایت کرده است و ابن مرسل است و طبری 29242 از قتاده و واحدی در «اسباب نزول» 721 از ابو مالک به قسم مرسل روایت کرده اند. خلاصه: از چند وجه آمده که این آیه به شان عاصی و ابن خلف است. بناءً اصل محفوظ است، اگر چه مفسرین در تعیین یکی از این دو مضطر بند - والله اعلم - به «الجامع لأحكام القرآن» 5181 / 0، «فتح القدير» 2103 و «زاد المسیر» 1208).

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾

و (این انسان منکر قیامت) برای ما مثالی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد. گفت: چه کسی این استخوان‌ها را در حالیکه پوسیده اند، دوباره زنده میکند؟ (۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْعِظَامُ»: جمع عَظْم، استخوانها. «رَمِيمٌ»: پوسیده و فرسوده. «نَسِيَ خَلْقَهُ»: جمله کوتاهی است که پاسخ کاملی برای پرسش هر فرد بیخبری است که قدرت الله را با قدرت مردم همسان بداند و درباره آفرینش خود از خاک نیندیشد.

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است که: شخص منکر، از روز حشر برای الله تعالی و رسولش مثلی را ارائه نماید. و به فکر خویش بعید میدانند که خدا بعد از مرگ دوباره انسان را خلق کند، او قدرت الله تعالی آن را مانند قدرت انسان تشبه نموده، از اصل نشأتش غفلت ورزیده و با انکار از زنده شدن بعد از مرگ گفته است: کی استخوان‌ها را آنگاه که بپوسد و پارچه پارچه شود زنده مینماید؟ انسان خلقت خود را فراموش کرده است که ما او را از نطفه‌ای ناچیز خلق کرده و روح را در آن دمیدیم.

مفسر صاوی فرموده است: یعنی سخنانی آورده است که در غرابت و شگفتی صورت مثل را دارد؛ چون قدرت ما را با قدرت خلق مقایسه کرده است. (تفسیر صاوی ۳/۳۳۱).

«قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»: ای محمد! به عنوان سرزنش و ساکت کردن به آن کافر بگو: هرآنکه آن را از نیستی ایجاد کرده است باز او را خلق و زنده می‌کند، و شخصی که بار اول آن را ابداع کرده است، آن را زنده می‌کند. پس آنکه قدرت آغاز را دارد، قدرت اعاده را نیز دارد.

«وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (79)»: و او می‌داند چگونه خلق و ابداع کند، پس زنده کردن اجساد بعد از فنا و نابودی بر او مشکل نیست.

خواننده گان محترم!

باید یاد آور شد که: ریشه‌ی بسیاری از اشکالات در مورد قدرت خداوند رحمان، توجه نکردن به نمونه های مشابه و فراموش کردن سوابق است. طوری که یاد آور شدیم انسان حتی خلقت خود را که از نطفه به وجود آمده به باد فراموشی می سپارد.

منکران روز قیامت هیچگونه برهان منطق برای ادعا خویش ندارند، هر چه را مطرح می کنند بی اساس و بی بنیاد است.

دیده می شود که دین مقدس اسلام به چه حد و اندازه به انسانها آزادی قایل است: این آزادی تا سرحدی است که: منکران الله و روز قیامت با کمال شہامت در برابر رهبر مسلمانان با صراحت حرف می زند و استدلال خویش که بنیاد هم ندارد مطرح می کند.

البته باید گفت که سؤال کردن هیچگونه ممانعتی ندارد، ولی بدی در این است که برخی سوالات دارای انگیزه های لجوجانه و مغرورانه است.

مشکل اساسی در برخی از سوالات عقیدتی اینست که ما انسان ها قدرت انسانی خویش را با قدرت الهی مقایسه می‌کنیم که به تأسف غیر عادلانه و غیر انصافانه می‌باشد.

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾

بگو: همان ذاتی که بار اول آنها را آفریده است دوباره زنده می‌گرداند و او به هر آفرینشی داناست. (۷۹)

تفسیر:

ای پیامبر! به عنوان سرزنش و ساکت کردن به آن کافر بگو: این استخوان‌های پوسیده و پارچه پارچه را کسی زنده می‌کند که بار اول به وجود آورده است و زنده کردن بعد از مرگ، از پدید آوردن چیزی از عدم آسان‌تر است.

او تعالی به همه مخلوقاتش داناست و از گفتار و کردار آنان چیزی بر او پوشیده نیست. با تمام قوت باید گفت: آنقدرت آغاز را دارد، قدرت اعاده را نیز دارد.

«وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»: و او می‌داند چگونه خلق و ابداع کند، پس زنده کردن اجساد بعد از فنا و نابودی بر او مشکل نیست.

ابن کثیر می‌فرماید: «یعنی او می‌داند که استخوان ها در کجای زمین پاشان و پراکنده شده‌اند».

معاد به دو چیز نیاز دارد: یکی قدرت خدا در آفریدن دوباره انسان‌ها و دیگری علم او به عملکرد مردم. این آیه به هر دو اشاره می‌کند؛ «أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» نشانه‌ی قدرت او و «هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» نشانه‌ی علم اوست.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ ﴿٨٠﴾

همان ذاتی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید، و شما به وسیله آن آتش می‌افروزید. (۸۰)

تفسیر:

الله ذاتی است که با قدرت خود از درخت سرسبز، آتش سوزنده را خلق کرده است، انجام دادن مقصود بر او مشکل و ممتنع نیست و زنده کردن استخوان های پوسیده و خلقت دوباره آنها او را ناتوان و درمانده نمی‌کند. (تفسیر طبری ۲۱/۲۳).

ابو حیان گفته است: خدای متعال مطلبی جالبتر و عجیبتر از خلق انسان از نطفه را به آنها یادآور شده است که عبارت است از به وجود آوردن چیزی از ضد آن، و آن عبارت است از روشن کردن آتش از درخت سبز.

آب آتش را خاموش می‌کند اما با وجود این آتش از چیزی بیرون می‌آید که شامل آب است. عرب‌ها آتش را از شاخه‌ی گیاهان روشن می‌کنند. و در مثل آنها آمده است «در هر چیز آتش هست، و شاخه‌ی گیاهان با عظمت و ممتازند». (البحر ۳۴۸/۷).

مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می‌نویسد: «الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ»: درخت سبز. این تعبیر بیان‌گر این واقعیت است که تنها درختان سبز و زنده می‌توانند عمل کربن‌گیری و ذخیره‌کردن نور آفتاب را انجام دهند.

«ناراً»: مراد انرژی ذخیره شده آفتاب بر اثر فتوسنتز در چوب‌های درختان است که بر اثر اصطکاک و مالش، به صورت جرقه الکتریسیته ظاهر می‌شود و باعث روشن شدن آتش می‌گردد، یا با سوزاندن چوب‌ها، انرژی نهان در آنها آزاد می‌شود، و نور و حرارت اندوخته و پنهان در ذرات پیکره درختان، دیگر بار به صورت روشنایی و گرما جلوه‌گر می‌آید. (تفسیر نور).

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨١﴾

آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید قدرت ندارد همانند آنها (انسانهای خاک شده) را بیافریند؟ آری! (قادر است) و اوست آفریننده دانا. (۸۱)

تفسیر:

آن ذاتی که آسمان و زمین را با آن حجم بزرگ و عظمت خلق کرده است قادر نیست اجساد انسان را بعد از نابودی دوباره خلق کند؟ بدون شک تواناست. الله تعالی به حکمتش همه مخلوقات را آفریده است، به آفریده هایش داناست، به امور پوشیده و آشکارشان آگاه است و هیچ امر پوشیده‌ای از او مخفی نیست. کار او خلق کردن است، چه در دنیا و چه در قیامت.

«أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ»: این که به گونه سابق و به شکل پیشین بسازد و بیافریند.

«الْخَلَّاقُ»: صیغه مبالغه خالق است. آفریدگار.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾

هرگاه الله آفریدن چیزی را بخواهد کار او تنها این است که به او می‌گوید: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود می‌شود. (۸۲)

تفسیر:

هیچ چیز برای خدای عز و جل مشکل و سخت نیست؛ هر لحظه که انجام کاری، انفاذ امری، یا آفرینش چیزی را اراده کند، برایش می‌گوید: (کُنْ پیدا شو) پدید می‌آید. همه امور آفرینش و تقدیر، زندگی و مرگ، زنده کردن و برانگیختن به همین طریق تحقق می‌یابد. هر وقت چیزی را اراده کند، بدون هیچ‌گونه تلاش و خستگی به وجود می‌آید، و مستلزم هیچ‌گونه تکلیف و تلاشی نمی‌باشد.

مفسران می‌افزایند؛ الله متعال حتی نیاز و ضرورتی به گفتن کلمه «کُنْ» هم ندارد، زیرا این خود نیاز است و در شأن او نیست، بنابراین این مراد از کلمه «کُنْ» همان اراده و حکم اوست.

تَحَقَّقْ فِرْمَان و اراده‌ی الهی زمان نمیخواهد، به اصطلاح مثل یك چشم به هم زدن است. «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ»: (و فرمان ما جز یك فرمان نیست (آن هم بسیار سریع) مانند یك چشم بر هم زدن.) (سوره قمر آیه: 50).

برای خداوند متعال، آفرینش همه اشیا یکسان است. خداوند در آفرینش هستی، نه وسیله می خواهد نه کمک و نه کسی که موانع را بر طرف کند. و میان اراده‌ی خدا و انجام کار فاصله‌ای نیست. «كُنْ فَيَكُونُ».

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

پس منزّه و پاک است خدایی که (ملک و) ملکوت هر موجود به دست (قدرت) او و بازگشت شما همه خلاق به سوی اوست. (۸۳)

«مَلَكُوتُ»: مالکیت و حاکمیت. کشور عظیم. قدرت تصرف فراوان.

تفسیر:

همه سرچشمه‌ی هستی به دست اوست و هم بازگشت همه چیز به سوی اوست. خداوند بزرگ از گفته‌های مشرکان منزّه است، از عیب و ناتوانی پاک است و از شرک و شریکان بالاتر است. او مالک همه کائنات، تصرف کننده در همه مخلوقات و تقدیر کننده حادثات است.

هیچ کسی در آفرینش با او منازعه نمی کند و هیچ انسانی در حکم با او شریک نیست. معجزه‌های او شگفت آور، نشانه هایش آشکار، قدرتش بی نهایت و نعمت هایش کامل است.

و سرانجام تمام خلاق برای حساب و جزاء در روز قیامت به سوی او بر میگردند. تا اعمال خوب و بدشان را جزا و پاداش دهد. در خاتمه از الله متعال مسألت داریم که ما را از شر بدکاران، مصؤن بدارد و به نور معرفت خود دل های مان را تابناک فرماید.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

ومن الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره صافات

جزء - (23)

سوره صافات در مکه نازل شده و دارای یکصد و هشتاد و دو آیه و پنج رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به جهت افتتاح با سوگند الهی به فرشتگانیکه به همانند صفوف نماز گزاران در آسمان به صف ایستاده اند، به «صافات» (به صف ایستادگان) مسمی گردیده است. موضوع آن همچون سایر سوره های مکی، عنایت به ساختن عقیده در نهاد انسانها و پاکسازی آنان از شائبه های شرک در همه صور و اشکال آن است.

یادداشت:

وقتی آیهی «والصافات صفا» نازل شد و مسلمانان دیدند که خداوند به صفهای به هم پیوسته و منظم فرشتگان در وقت عبادت و بندگی، سوگند میخورد، به اشاره ی پیامبر صلی الله علیه و سلم صفهای منظم و مرتبی را در وقت نماز هم چون دانه های مروارید در رشته کشیده شده، تشکیل می دادند و با تمام وجود خود بر بندگی خالق هستی می پرداختند.

نامگذاری سوره:

این سوره به نام «سوره ی صافات» موسوم است تا بندگان را با حال و هوای ملکوت اعلی و فرشتگان پاک آشنا سازد که هیچگاه از عبادت خدا فرو گزار نیستند: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ»، و وظایف محول به آنها را بیان میکند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

طوری که گفتیم تعداد آیات این سوره به: (182) صد و هشتاد و دو آیه میرسد، تعداد کلمات آن به: (867) کلمه میرسد، و تعداد حروف آن به: (3903) سه هزار و نهصد و سه حرف میرسد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

ارتباطات سوره صافات با سوره قبلی:

- 1 - خداوند متعال سوره یس را به ذکر قیامت و روز بعث پایان داده و سوره صافات را مانند آن به ذکر بعث شروع نموده است.
- 2 - سرآغاز این سوره و پایان سوره ی قبلی، هر دو به قدرتمندی مطلق هستی بخش اشاره می کنند.
- 3 - ترتیب این سوره پس از سوره ی پیشین، همانند اعراف پس از انعام و شعراء پس از فرقان، در بیان احوال گذشتگان است.
- 4 - این سوره، بیان مجمل احوال مؤمنان و کافران را در سوره ی پیشین، تفسیر میکند.

سایر خصوصیات خاصه این سوره:

سوره صافات اولین سوره از قرآن عظیم الشان است که اولین آیات آن با سوگندها شروع می شود، سوگندهایی پر معنا و اندیشه انگیز، سوگندهایی که فکر انسان را همراه خود به جوانب مختلف این جهان می کشاند، و آمادگی برای پذیرش حقایق می دهد.

محتوای سوره صافات:

طوری که یاد آور شدیم؛ سوره صافات از جمله سوره های مکی است که به

اصول عقیده اسلامی یعنی «توحید، وحی، وبعث و جزا» میپردازد و مانند دیگر سوره‌های مکی استحکام و تثبیت ستون‌های ایمان را محور خود قرار داده است. و به ساختن زیربنای عقیده و زدودن درون‌ها از شرک و آلودگیها میپردازد.

- سورة صافات با بحث در مورد فرشتگان نیکوسرشت آغاز شده است که در نماز راست می ایستند، یا بال هایشان را در انتظار فرمان الله تعالی راست میگیرند، و ابر به هر جا که خدا بخواهد سوق میدهند. آنگاه در باره «أجنه» به بحث پرداخته و آنها را به وسیلهی شهاب ثاقب در معرض رجم قرار میدهد، و بدین ترتیب اساطیر و افسانه‌های جاهلیت را رد میکند که معتقد بودند در بین خدا و اجنه قرابت برقرار است.

همچنان در سورة صافات در باره زنده شدن و جزا داد سخن بحث بعمل آمده و موضوع را که: مشرکین منکر آن بودند و آنرا بعید می‌دانستند.

- در سورة صافات داستان «مؤمن و کافر» را یادآور شده و گفتگوی دایر در بین آنها را در دنیا متذکر شده است، آنگاه نتیجه و سرانجام هر یک از آن دو را خاطر نشان ساخته که عبارت است از استقرار دائمی مؤمن در بهشت، و اقامت ابدی کافر در دوزخ و آتش.

- در سوره داستان بعضی از پیامبران را پیش کشیده و از قصه‌ی نوح علیه السلام شروع کرده و بعد از آن قصه حضرت ابراهیم و سپس داستان حضرت اسماعیل و بعد از آن قصه حضرت موسی علیه السلام و هارون و بعد از آن داستان الیاس و لوط را مطرح کرده است. و داستان ایمان و امتحان را در حادثه ذبح اسماعیل و ماجرای رؤیای ابراهیم خلیل، به تفصیل بیان کرده است که به ذبح فرزندش مأمور شد و از جانب خدا قربانی آمد. و بدین وسیله کیفیت اجرا و تسلیم در برابر احکم الحاکمین را به مؤمنان یاد داده است.

سورة صافات با بیان نصرت و یاری پیامبران و اولیاء در دنیا و آخرت از جانب خدا خاتمه یافته و نشان داده است که سرانجام نیکو از آن پرهیزگاران است.

ترجمه و تفسیر سوره صافات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا (۱)

قسم به آن گروهی از فرشتگان که (هنگام عبادت خدا یا شنیدن فرمان او) صف بسته می ایستند. (۱)

تفسیر:

پروردگار با عظمت این سوره را با یادکردن قسم به بعضی از مخلوقات خود افتتاح کرده و بدین ترتیب عظمت قدرت و منزلت آنها را ابراز داشته، و بندگان را به بزرگی قدر و مقام آنها متوجه گردانیده است.

الصافات: جمع صافه، به صف ایستادگان، صف بستگان. «وَالصَّافَّاتِ صَفًّا» معنی آن چنین است: به گروه های از فرشتگان قسم می خورم که در نماز راست قامت ایستاده یا در انتظار دریافت فرمان الله، بالها را راست گرفته اند.

ابن مسعود (رض) فرموده است: آنها عبارتند از فرشتگانی که در آسمان برای عبادت و ذکر صف می بندند.

در حدیث شریف آمده است: «مگر مانند فرشتگان در مقابل پروردگار خود صف نمی بندید؟ گفتیم: چگونه یا رسول الله؟ فرمود صف های اول را تکمیل می کنند و در صف به هم چسبیده می ایستند» (امام مسلم آن را در صحیح خود روایت کرده است، ملاحظه شود مختصر ابن کثیر ۱۷۴/۳).

به منظور نشان دادن مقام والایی و کثرت و فراوانی عبادت فرشتگان به آنها قسم یاد کرده است. آنها با وجود عظمت خلقت و بلندی مقام شان هیچگاه از عبادت الله فروگذار نیستند، و همان طور که مؤمنان در نماز صف می بندند، آنها برای عبادت، با خشوع و فروتنی صف میگیرند و خدای مقتدر را پرستش میکنند، خدای ذوالجلالی که تمام خلائق در مقابلش سر تعظیم فرو می بندند، و گردن فرازان در هیبت و جبروتش خم میگردند. از جمله ای آنان حاملان عرش با عظمت و فرشتگان پاک هستند.

توجه:

قسم در محاورات برای تاکید است که اکثر در مقابل کفار استعمال میشود ولیکن در بسا اوقات محض برای اینکه مضمونی را مهم بال شان ظاهر کنند نیز استعمال میکنند - و از تتبعو تفکر در قسم های قرآن حکیم، ظاهر میشود که مقسم به عموماً به طور شاهد و یا دلیل مقسم علیه میباشد. (تفسیر کابلی)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 21) در باره موضوعاتی: صافات خدای جهانیان یکی بیش نیست، آراستن آسمان به زیور ستارگان، اثبات روز قیامت مورد بحث قرار گرفته است.

فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا (۲)

قسم به آن فرشته هایی که (شیاطین را) سخت می رانند. (۲)
و نیز قسم به فرشتگانی که ابرها را به اذن و اراده پروردگار هر سو که خدا بخواهد می رانند و سوق می دهند.

«الزَّاجِرَاتِ»: باز دارندگان. منع کنندگان. هدف از آنفرشتگان است که شیاطین را از استراق سمع باز می‌دارند و ابرها را بدینجا و آنجا می‌رانند. و یا اینکه مراد رزمندگان است که دشمنان را از تجاوز به حریم اسلام باز می‌دارند، و یا اینکه مراد داعیان و عالمانی است که بی‌دینان را از تجاوز به قرآن و قوانین اسلام به دور می‌دارند و مردمان را از منکرات نهی می‌کنند. (تفسیر انوار القرآن).

«زجر» به معنی سوق دادن و تشویق کردن است. باید گفت که بر علماء، دانشمندان و صالحین است که عوامل که موجب، فساد، گناه و شرارت در جامعه می‌گردد، نقش خویش در مورد اداء نمایند.

در ضمن باید یاد آور شد که: انرژی گرفتن از یاد الله تعالی یا از طریق تلاوت قرآن «فَالْتَالِيَاتِ ذِكْرًا» و دفاع از حریم حق «فَالزَّاجِرَاتِ» همراه با نظم و آماده باش، «وَالصَّافَّاتِ صَفًّا» ضرورت یک نظام الهی است. انجام هر کاری باید با کیفیتی عالی همراه باشد. بهترین نظم، «صَفًّا» بهترین قدرت، «زَجْرًا» و بهترین یاد خدا. «ذِكْرًا» است.

فَالْتَالِيَاتِ ذِكْرًا ﴿٣﴾

قسم به تلاوت کنندگان ذکر (همه کتب آسمانی یا آیات قرآن). (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذِكْرًا»: هدف کتاب های آسمانی و از جمله قرآن است (ملاحظه شود سوره های: نحل آیات 43 و 44، انبیاء آیات 48 و 105).

«التَّالِيَاتِ»: تلاوت کنندگان. هدف از آن فرشتگانی است که کتاب های آسمانی را بر پیغمبران خدا تلاوت می‌نموده اند.

تفسیر:

یعنی قسم به فرشتگانی که آیات الله تعالی را بر پیامبران می‌خوانند، و خود به ثناخوانی و ستایش و سپاسگزاری و تقدیس ذات خدا می‌پردازند.

إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ ﴿٤﴾

که بی‌تردید معبود شما یگانه است. (۴)

تفسیر:

یعنی قسم به فرشتگانی که دارای چنین صفاتی هستند، خدایی را که انسان! می‌پرستید یگانه و تنها می‌باشد و شریک، مانند و همتا ندارد.

مفسر کبیر جهان اسلام مقاتل بن سلیمان (150 هـ) می‌فرماید: کافران مکه می‌گفتند: آیا محمد خدایان را یکی قرار داده است؟ یک خدا چگونه به این همه مخلوق میرسد؟ آنگاه الله تعالی به عنوان تشریف و احترام به ملائک سوگند یاد کرد. (تفسیر قرطبی ۶۲/۱۵).

بعد از آن خدای متعال معنی یگانگی و الوهیت را بیان کرده و می‌فرماید: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا» (آیه: 5 صفات) (همان خدای یکتا که آفریننده آسمان ها و زمین است و هر چه بین آنهاست و آفریننده). زیرا وجود آنها با این شیوه و نظم شگفت انگیز، از واضح ترین و روشن ترین دلایل بر وجود و یگانگی خدا می‌باشد.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ ﴿٥﴾

پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آنهاست، و پروردگار مشرق ها. (۵)

تفسیر:

او خداوندي است که فقط وي آفریدگار آسمان ها و زمین، آفریدگار موجودات زمین و آسمان، آفریدگار مواضع طلوع آفتاب و آفریدگار ماه و ستارگان ثابت و سیار است. در این هیچ جاي شكي نیست که؛ همه هستی تحت تربیت و رشد الهی میباشد، ما نباید برای هر چیزی ربّي به تراشیم، زیرا که پروردگار همه هستی یکی بیش نیست.

إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ﴿٦﴾

ما آسمان این دنیا را به زیور ستارگان آراسته‌ایم. (۶)

تفسیر:

«زَيْنًا»: آراستیم، زینت بخشیدیم. به یقین که خداوند آسمان دنیا را با ستارگان پرفروغ و روشن زینت داده و آراسته‌ایم، که به صورت دانه های جواهر درخشان به نظر می آیند. باید گفت که: آفتاب، و نور آن، نقش مؤثری در زندگی انسان و سایر مخلوقات الهی دارد. و تزئین آسمان ها، پرتوی از ربوبیت الهی است.

در این هیچ شكي نیست، زینت و زیبایی يك اصل است. آفریده های الهی همه زیباست گرایش به زینت و زیبایی، از تمایلات فطری انسان است و قرآن آن را مورد تأیید قرار داده است.

وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ ﴿٧﴾

و آن را از هر شیطان خبیثی حفظ کردیم. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَارِدٍ» نافرمان، سرکش، نافرمان و متمرّد.

و نیز آن را از نفوذ هر شیطانی نافرمان و متمرّد و از اطاعت خدا بیرون رفته، محفوظ نگاه داشته‌ایم.

تفسیر:

مفسر قتادة بن دعامة سدوسي بصري، در تفسیر آیه مبارکه میفرماید: ستارگان به سه هدف خلق شده‌اند: رجم شیطان، و ایجاد روشنایی برای راهیابی، و زینت آسمان دنیا. (تفسیر قرطبی ۶۴/۱۵).

همچنان و ابو حیان (محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان الأندلسی) فرموده است: آسمان دنیا را مخصوصاً ذکر کرده است؛ چون با چشم مشاهده میشود و تنها به وسیله‌ی ستارگان از نفوذ شیاطین به آسمان ها جلوگیری میشود. (البحر ۳۵۲/۷). از فحواي آیه مبارکه معلوم میشود که: در عالم بالا اسراری است که شیاطین به فکر دستبرد زدن به آن‌ها هستند، ولی قادر به انجام آن نیستند. در ضمن باید گفت که: جِنَّ و شیاطین جتنی قدرت دستیابی به غیب را دارند، اما از آن منع شده‌اند.

لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ﴿٨﴾

به [اسرار] ملاً اعلی گوش نتوانند داد و از هر سو به آنان (شهاب) پرتاب میشود. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَسْمَعُونَ»: در اصل (لَا يَسْمَعُونَ) است. نمیتوانند زدکی گوش فرا دهند. «الْمَلَأِ الْأَعْلَى»: گروه برتر. مراد ملائکه کرام و فرشتگان والا مقام عالم بالا است.

«يَقْدُفُونَ»: رانده می شوند به سوي شان تیراندازی می شود. رجم می گردند.

تفسیر:

طوریکه در فوق متذکر شدیم که: در عالم بالا اسراری است که شیاطین به فکر دستبرد زدن به آنها میباشد، ولی قادر به انجام و دسترسی به آن نمیباشد، یعنی شیاطین نمی‌توانند به فرشتگان مستقر در عالم بالا گوش فرا دهند و استراق سمع کنند. و اگر قصد نفوذ و قصد گوش دادن در «الْمَلَأِ الْأَعْلَى» در آسمان را بکنند، فرق نمیکند از هر جهت که؛ صورت گیرد، «وَّ يَقْدُفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ» با شهاب و سنگ های آسمانی رجم و رانده می شوند.

تابدین ترتیب شیاطین نتواند به هیچ از وحی و سخنان فرشتگان عالم دسترسی یابد.

خواننده گان محترم!

طوریکه یاد آور شدیم که: شیاطین نمی‌توانند به ملا اعلی گوش فرادهند.

مفسرین در باره موضوع در تفاسیر خویش مینویسند که:

«الْمَلَأِ الْأَعْلَى»: عالم بالا، ساکنان آسمان، جمع برتر، فرشتگان و الامرتبه، بزرگان و الامقام. فرشتگان را به سبب آن ملا اعلی نامیدند که ایشان ساکنان آسمان ها هستند و اما انس و جن، ملا اسفل‌اند چراکه ساکنان زمین می باشند.

بنابراین، در آیه مبارکه بیان شد که: شیاطین این قدرت و توانمندی را ندارند که به سخنان اهلی ملا اعلی گوش فرا دهند، و اگر احیاناً قصد نفوذ را بکنند، با شهاب ها مورد هدف قرار میگیرند و رجم می‌شوند.

درمورد «شهاب ها» ابن کثیر می نویسد که: شهاب ها؛ اجزایی جداشده از پیکره های ستارگانند، نه همه ستارگان است.

برای دقت بیشتر الله تعالی در تمام موارد از اشیاء به خاطر نام میبرد تا فهم این مفاهیم را برای ذهنیت محدود بشری آسان سازد ورنه از کیف و کان و جزییات و نوع بکار گیری وسایل برای ان پروردگار به صورت لایتناهی و با انواع مختلف وجود دارد که ذهن انسان در درک همه جزییات شان به یقین مقصر است.

قابل تذکر است: که ذکر جزء و اراده کل، و ذکر کل و اراده جزء، در کلام عرب شیوه شناخته شده‌ای است. «و از هر سو به راندن سخت پرتاب میشوند» یعنی: شیاطین - چنانچه بخواهند به منظور استراق سمع به آسمان ها صعود کنند - از هر جانی از جوانب آسمان به وسیله شهاب ها مورد هدف قرار می گیرند و با این هدف قرار گرفتن است که از مقصود خود دور ساخته شده و طرد و دفع می‌گردند.

دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ﴿٩﴾

آنها به شدت به عقب رانده می شوند، و برای آنان عذابی همیشگی است. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دُحُورًا» (دحر): راندن، تار و مار کردن، دور انداختن، طرد کردن.

تفسیر:

«يُدْحَرُونَ دُحُورًا»: یعنی اینکه شیاطین توانمندی آنرا بیابند که: وحی را بشنوند، طرد و رانده می شوند و عذاب درد آور، همیشگی و سختی برای شان درآتش دوزخ آماده است. (سورة: نحل آیه: 52).

امام طبری میفرماید: یعنی طرد و رانده می شوند. از «دحر» به معنی دفع و دور کردن

است. (تفسیر طبری ۲۳/۲۷).

«وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ»: و در آخرت عذابی مستمر و دایمی که هیچ انقطاعی ندارد، خواهند داشت.

«وَاصِبٌ»: یعنی عبارت از عذاب همیشگی، پیوسته، سخت دردناک است که در آخرت می باشد، غیر از آن عذابی که در دنیا از هدف قرار گرفتن با شهاب ها دارند. (تفسیر صفاة التفاسیر محمد علی صابونی).

إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ﴿١٠﴾

مگر آنکه شیطانی خبری را [دزدانه و] با سرعت بر باید [و فرار کند] که در این صورت گلوله ای آتشین و شکافنده او را دنبال می کند. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَطِفَ»: ربود. با سرعت بر گرفت. دزدکی گوش فرا داد معنی مجازی خَطِفَ، استماع خبر و استراق سمع است.

«الخطفة»: به سرعت و پنهانی ربودن، به سرعت قاپیدن

«أَتْبَعَ»: به معنی (تَبِعَ)، یعنی دنبال کرد. تعقیب کرد.

«شِهَابٌ» شهاب ها و سنگ های آسمانی مأموران الهی هستند که با هدف پرتاب می شوند نه تصادفی و بی هدف.

«ثَاقِبٌ»: سوراخ کننده. مراد سوزاننده است. یعنی شهابی که دل فضای ظلمانی و بدن شیطان متمرّد را سوراخ سوراخ می کند. یا اینکه جوّ (هوا و فضاء) را می سوزاند و شیطان متمرّد را آتش می زند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر:

مفسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر خویش «تفسیر المیسر» در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: مگر شیطانی که کلمه ای از وحی را به سرعت دزدی کند و آن را به دیگری خبر دهد. باز نفر دوم به سوم خبر دهد و همچنین به دیگران انتقال یابد. گاهی پیش از اینکه خبر را به دیگری برساند، شهاب او را میسوزاند، اما برخی اوقات پیش از اینکه او را شهاب بسوزاند خبر را انتقال می دهد و به تدریج این امر را به کاهنان می رسانند و کاهنان با آن صدها دروغ را علاوه مینمایند. (تفسیر المیسر، نوشته دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

همچنان سایر مفسران در مورد می نویسند: شیطان خبیث از آنچه که در عالم بالا جریان دارد شمه ای می رباید، اما در موقع فرود آمدن به زمین شهابی آن را دنبال کرده و می سوزاند. امام قرطبی فرموده است: شهابی که برای رجم شیطان به کار می رود، از جمله ستارگان ثابت نیست؛ چون ستاره ای ثابت حرکت می کند اما حرکتش قابل رؤیت نیست، در صورتی که حرکت این شهاب ها دیده می شود (تفسیر قرطبی ۱۵/۶۸)

در حدیث متبرکه که هم به این موضوع اشاره شده که مضمون احادیث صحیح عبارت است از: قبل از اسلام، شیاطین به منظور استراق سمع به سوی آسمان بالا می رفتند و چون خداوند متعال به امری از امور زمین حکم میراند، اهالی آسمان راجع به آن گفت و گو میکردند و شیطانی که تا نزدیک شان آمده بود، آن سخن را می شنید و سپس آن را به شیطانی که پایین تر از وی بود القا می کرد و چه بسا که شهاب او را بعد از آنکه سخن را القا کرده بود، می سوزانید و چه بسا هم نمی سوزانید. آنگاه شیاطین این سخن را به

سوي کاهنان القا مي کردند پس آن ها با آن سخن صد دروغ را در آميخته و به خورد مردم مي دادند و جاهلان تمام آن سخنان را باور مي کردند. اما آنگاه که خداوند متعال آيين اسلام را نازل کرد، آسمان به شدت مورد حراست قرار گرفت به طوري که هيچ شيطاني ديگر نمي تواند از تيررس شهاب ها بگريزد. آري! خداوند متعال بدین گونه وحي خویش را از دستبرد شياطين حفظ نمود.

بايد گفت: براي شياطين مطلع شدن از اسرار بالا به قدری مهم است که با آنکه از هر سو مورد هدف قرار می گیرند باز هم به صورت دزدانه به استراق سمع دست می زنند. همان طوري که قرآن عظيم الشان مي فرماید: «فَأَتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» - 10 شياطين موجوداتی قابل رؤیت و هدف گیری هستند. مبارزه با شياطين فرضیه الهی بوده، بايد با شياطين جامعه برخورد قوي و شکست ناپذيري داشته باشيم. و اضافه بايد کرد که: شياطين موجوداتی مکلف و مورد کيفر و باز خواست خداوند هستند.

فَأَسْتَفْتِهِمْ أَهْمٌ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ﴿١١﴾

پس از منکران معاد بپرس آیا آفرینش آنان دشوارتر است یا آفرینش چیزهایی که (در کائنات) آفریده ایم؟ بدون شک ما ایشان را از گلی چسبنده آفریده ایم. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَأَسْتَفْتِهِمْ»: از منکران حشر بپرس. يعني از ایشان نظر بخواه. مراد از استفتاء در اینجا تنها اطلاع از دیدگاه ایشان است و بس. و الا رأي آن انفاقد ارزش است. «خُلُقًا»: نیرومندتر در آفرینش، در آفرینش سخت تر و دشوارتر.

«لَازِبٍ»: چیز لزج و چسبنده ای است که به دست می چسبد.

تفسیر:

در این آیه مبارکه می فرماید: از کفار منکر رستاخیز «بپرس: آیا آنان در آفرینش سخت ترند یا کسانی که آفریده ایم».

يعني کدام یک از لحاظ ساختمان و بنیه قوی تر است؟ آیا آنها قوی ترند یا آسمان ها و زمین و موجودات مابین آنها، از قبیل فرشتگان و مخلوقات عظیم و شگفت انگیز؟

مفسر و مؤرخ مشهور اسلام ابن جریر طبري می فرماید: از این رو آن را به چسبندگی توصیف کرده است که خاک مخلوط با آب است. و نیز فرزند آدم از خاک و آب و آتش و هوا ساخته شده است. و وقتی خاک با آب مخلوط شود به صورت گلی چسبناک در می آید. (تفسیر طبری ۲۳/۲۸).

شان نزول آیه:

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره اشدبن کلدیه (که او را به سبب شدت و نیرومندی بدنش «اشد» نامیدند) و امثال وی نازل شد که به تنومندی پیکر و نیرومندی اعضاي خویش سخت مغرور بودند.

بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ ﴿١٢﴾

بلکه تو (از انکار منکران) تعجب کردی و آنها هم به تمسخر پرداختند. (۱۲)

تفسیر:

ای پیامبر! آنچه که درباره حقیقت معاد می گویی، تو را به ریشخند و تمسخر میگیرند. درحالی که آنان همه آثار و قدرت روشن را هم مشاهده میکنند، تعجب میکنی، و در

همان حال آنها تو و سخنان تو را در این مورد مسخره می‌کنند. مفسر شیخ ابوسعود (محمد بن محمد بن مصطفی عمادی متوفای 982) می‌فرماید: یعنی از قدرت الله در خلقت این خلاق عظیم، و اینکه آنها زنده شدن را انکار میکنند، تعجب میکنی، و آنها از تعجب تو و اینکه زنده شدن را مقرر میداری، تو را مسخره کرده و از عملکرد تو تعجب می‌کنند. (ابو سعود ۴/۲۶۶).

«یستسخرون:» دیگران را به مسخره کردن فرا می‌خوانند، یکدیگر را به ریشخند کردن می‌خوانند

«عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ»: تو در پرتو دلائل متعددی، بر قدرت خدای متعال برای ایجاد معاد، در شگفتی، و ایشان معاد را مسخره می‌دانند و صحبت تو درباره معاد و شگفت تو از کارشان را به تمسخر می‌گیرند. در این هیچ جای شکی نیست که: گاهی دشمن به جای قبول حق، حقیقت و منطق، دست به تمسخر زده، و منطق رسا را هم مسخره میکنند. و با تمام صراحت باید گفت که: تمسخر و به بازی گرفتن مقدّسات، مقدّمه کفر و انکار حقایق است.

وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ﴿١٣﴾

و چون پند داده شوند عبرت نمی‌گیرند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذُكِّرُوا»: پند داده شدند (سوره های: 57، مائده / 13، فرقان / 73).

«لَا يَذْكُرُونَ»: یادآور نمی‌گردند. متذکر و منتفع نمی‌شوند.

تفسیر:

و آنگاه که کافران به وحی الهی (قرآن عظیم الشان) نصیحت می‌شوند، از و از آنچه که در آن است فایده نمی‌گیرند و در معناهایی آن نمی‌اندیشند؛ زیرا در غفلت به سر می‌برند و از حق رو گردان‌اند.

وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ﴿١٤﴾

چون معجزه ای را ببینند به ریشخند می‌پردازند. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آيَةً»: دلیل و برهان. معجزه. «يَسْتَسْخِرُونَ»: دیگران را به مسخره کردن دعوت می‌کنند. و به اصطلاح در سخریه مبالغه و زیاده روی می‌کنند.

تفسیر:

زمانیکه معجزات رسول الله صلی الله علیه وسلم را مشاهده کنند، از جمله «شَقُّ الْقَمَرِ» و به زبان آمدن درخت و سنگ، به تمسخر می‌پردازند و به قولی معنی (یستسخرون) این است: که نه تنها خودشان به تمسخر دست می‌زنند، بلکه از دیگران نیز درخواست می‌کنند تا پیامبر صلی الله علیه وسلم را مورد تمسخر قرار دهند.

وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾

و می‌گویند: این جز جادویی آشکار نیست. (۱۵)

تفسیر:

کفار می‌گویند آن چیزی را که برای ما آورده‌ای جز سحری آشکار چیزی دیگری نیست. مفسر الإمام أبو حیان در البحر مینویسد: (هذا) اشاره است به خوارق اعجاز انگیزی که توسط حضرت محمد صلی الله علیه و سلم آورده شد. (البحر ۷/۳۵۵).

أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿١٦﴾

آنها می‌گویند آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم بار دیگر برانگیخته خواهیم شد! (۱۶)

تفسیر:

کافران می‌گویند: زمانیکه ما بمیریم، جسد‌های ما خاک شود، استخوان‌های ما بیوسد و پارچه پارچه شود، دوباره زنده می‌گردیم و از قبر‌های خویش برانگیخته می‌شویم؟ در اینجا ملاحظه می‌شود که:

استفهام برای انکار و استهزا آمده که از عادت همیشگی کافران در طرح سؤالات و نشر عقاید فاسد خویش از آن استفاده می‌کردند.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: مشرکان، بصورت مطلق دست به انکار قیامت می‌زنند و حتی زنده شدن نیاکان خویش را و یا اینکه خودشان بعد از مرگ دوباره زنده میشوند هم بعید می‌شمارند، به تمام وضاحت باید گفت: که به هیچ صورت: خاک شدن انسان، مانعی برای زنده شدن دوباره‌ی او نیست، در ضمن باید گفت: که ایجاد قیامت برای خداوند آسان است، مشرکان در مورد انکار از روز قیامت وحشر منطبق و استدلال صحیحی به هم‌رای خود ندارند، همیشه به جای استدلال فقط استبعاد استفاده می‌کنند.

أَوَابَاؤُنَا الْأَوْلُونَ ﴿١٧﴾

و آیا پدران پیشین ما [هم برانگیخته میشوند؟] (۱۷)

تفسیر:

مفسر جاری الله زمخشری در مورد این آیه مبارکه می‌نویسد: یعنی آیا پدران ما نیز زنده می‌شوند؟ شگفتی و تعجب بیشتری را در بردارد. منظور آنها این است که پدران قدیمی ترند، بنابر این زنده شدنشان بیشتر بعید به نظر می‌آید. (تفسیر کشاف ۳۰/۴)

قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ ﴿١٨﴾

بگو آری، همه شما زنده می‌شوید، در حالیکه شما ذلیل خواهید بود. (۱۸)

تفسیر:

«دَاخِرُونَ» جمع‌داخر، انسان‌های زار و زبون و خوار و پست، فروتنان. یعنی به آنها بگو: بله، بعد از آن‌که خاک شدید شما هم زنده می‌شوید در حالیکه خوار و ذلیل می‌باشید. انکار لجوجانه مشرکین از قیامت سبب خواری و ذلت‌شان در روز قیامت است. باید متذکر شد که: بر پا شدن قیامت دفعی است نه تدریجی، و حالت مشرکین در این روز طوریکه گفته آمدیم؛ حیران و پریشان به حال زار خود نظاره‌گرند.

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ﴿١٩﴾

همانا (قیامت) یک صدای مرگبار است، پس ناگهان آنان صحنه قیامت را مینگرند. (۱۹)

تفسیر:

یعنی: زنده شدن پس از مرگ با یک نعره تن‌دی از اسرافیل علیه السلام است که در صور با نفخ‌های می‌دمد و یکباره مرده‌ها از قبر‌شان برخواستند و در میدان محشر می‌ایستند و به یکدیگر نگاه می‌کنند. و به نظاره صحنه‌های هولناک قیامت و عذابی می‌پردازند که خدای متعال بر کفار مقرر داشته است.

شیخ قرطبی در مورد می‌نویسد: الزجرة یعنی بانگ، و آن، دمیدن دوم است.

از این رو به «زَجْرَةَ» موسوم گشته است که صورت هی کردن و راندن شتر و فیل و گله را دارد. (تفسیر قرطبی ۷۲/۱۵).

وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿٢٠﴾

و می گویند: ای وای بر ما! این روز جزاست! (۲۰)

تفسیر:

و کافران در آن هنگام میگویند: یاویلنا: ای وای بر ما، هلاکت و زیان بر ما باد! این همان روز حساب است که در دنیا به ما وعده داده شد، اما به آن تکذیب کرد. آنگاه ملائک بر سبیل توبیخ و سرزنش به آنها میگویند:

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿٢١﴾

(بلی) این همان روز جدایی (حق از باطل) است که آن رادروغ میپنداشتید. (۲۱)

تفسیر:

فرشتگان آنان را با این سخن پاسخ می دهند؛ این همان روزی است که میان خلائق حکم و فیصله الهی صادر می شود و روزی است که شما در دنیا بدان تکذیب کرده و از آن انکار می نمودید.

«الْفَصْلُ»: روز جدایی، روز حکم، قضا و فیصله است زیرا در آن، میان نیکوکار و بدکار جدایی و فاصله افکنده می شود.

مفسر شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی میفرماید: «فصل» یعنی قضاوت و جدا کردن نیکوکار از بدکار. (تفسیر بیضاوی ۱۳۸/۲).

«الْفَصْلُ»: قضاوت و حکم، سخن قاطعانه و نهائی در حل و فصل کشمکش بین دو طرف دعوا است و جدایی میان حق و باطل. «يَوْمُ الْفَصْلِ»: مراد روز قیامت است.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه که (22 الی 61) بحث در باره اینکه مشرکان در روز قیامت مورد سؤال و پرسش قرار میگیرند، سزای آنان و مکافات مؤمنان مخلص، توضیح و بیان گردیده است.

احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٢٢﴾

[آن گاه ندا رسد:] ظالمان و هم ردیفان آنان و معبودهایی را که همواره به جای الله می پرستیدند، گرد آورید. (۲۲)

تفسیر:

الله تعالی به فرشتگان هدایت میدهد که: کافران را با شریکان باطل و خدایان ساختگی که به عبادتشان می پرداختند گرد هم آورید. و هر شخص را فرد را با هم نوع و همکیش خود در کنار هم قرار دهید.

مفسر قرطبی میفرماید: زناکار با زناکار، و شراب خوار با شراب خوار، و دزد با دزد کنار هم قرار میگیرند. (تفسیر قرطبی ۷۳/۱۵) وی این قول را به حضرت عمر خطاب رضی الله عنه نسبت داده است.

ضحاک میگوید: «ازواج آنان؛ همراهان و هم پیوندان آنان از شیاطین پس هر کافری با شیطان خود محشور می شود. همچنین گنهکاران با یکدیگر محشور میگردند لذا زناکاران با هم سلکانشان، رباخواران با همدیگر، شرابخواران با همدیگر و همینگونه هر گروهی با همجنسان خود گرد آورده می شوند...».

همچنان ابن عباس (رض) در این مورد فرموده است: ستمکاران را با همسران کافرشان گردهم آورید. و نیز از او نقل است که منظور افراد نافرمان مانند آنها می باشد. (این دو قول را صاحب «بحر المحيط» از ابن عباس (رض) نقل کرده است، ۳۵۶/۷).
معبودهای باطل نه تنها گرهگشا نیستند بلکه خود نیز گرفتارند. انسان ها بدبخت که در روز قیامت با بت‌های بی جان محشور شود. همچنان باید گفت: کسی که هدایت الهی را در دنیا نپذیرد، در قیامت به دوزخ هدایت میشود. در نهایت امر همانا؛ پایان شرک و کفر دوزخ است.

مِنْ دُونِ اللَّهِ فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴿٢٣﴾

که به جز خدا می پرسیدند، و همه را به راه دوزخ راهنمایی کنید. (۲۳)

تفسیر:

ای فرشتگان! کافران را با شریکان باطل و خدایان ساختگی آنان به شدت و با توبیخ به سوی آتش سوق دهید. یعنی راه دوزخ را به آنها نشان بدهید و آنها را به سوی روانه کنید.

وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ﴿٢٤﴾

و آنان را متوقف کنید که ایشان بازخواست کردنی هستند. (۲۴)

تفسیر:

ای فرشتگان! کافران را با خدایان باطل آنان پیش از وارد شدن به بهشت در راه متوقف کنید و نگه دارید؛ زیرا خداوند متعال با توبیخ و تهدید از اعمالی که در دنیا انجام دادند و از سخنانی که گفتند از آنان سؤال می‌کند. یعنی آنان را برای حساب متوقف سازید، و سپس بعد از حساب، به سوی دوزخ برانید.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا تزول قدما ابن آدم يوم القيامة من عند ربه حتي يسأل عن خمس: عن عمره فيم أفناه، وعن شبابه فيم أبلاه، وعن ماله من أين اكتسبه وفيم أنفقه، وماذا عمل فيم علم». قدمهای فرزندان آدم در روز قیامت از نزد پروردگارش دور ساخته نمی شود تا از پنج چیز مورد سؤال قرار نگیرد:

- 1- از عمر خویش که در چه چیزی آن را فنا کرده است.
- 2- از جوانی اش که در چه راهی آن را کهنه و فرسوده کرده است.
- 3- از مال خویش که از کجا آن را به دست آورده است.
- 4- از این که مال خویش را در چه راهی خرج کرده است.
- 5- و از علم خویش که در آن چه عملی کرده است.

مَا لَكُمْ لَا تَنصَرُونَ ﴿٢٥﴾

[به آنان گویند:] شما را چه شده که یکدیگر را [برای رهایی از عذاب] یاری نمی دهید؟ (۲۵)

تفسیر:

«لا تَنصَرُونَ»: همدیگر را یاری نمی دهید. قابل تذکر است که: اصل آن (لا تَنصَرُونَ) است.

در حین گرفتاری به عذاب برای آنان گفته می شود که شما را چه شده است با وجود اینکه همه در اینجا حاضرید به یکدیگر کمک نمی رسانید؟ در حالیکه در دنیا یار و یاور همدیگر

بودید؟

مفسران میفرمایند: این بیان به سخنان ابو جهل در روز بدر اشاره دارد که گفته بود: «ما همه به یاری یکدیگر می پردازیم». (تفسیر قرطبی ۱۵/۷۴).

خوانندگان محترم!

از فحواي آیه مبارکه معلوم میشود که: در قیامت، مجرمان نمی‌توانند هیچ یاری و کمکی به یکدیگر برسانند، در این هیچ جاي شکی نیست که: مجرمین در قیامت خود را تبرئه می‌کنند و گناه خود را به گردن دیگران می‌اندازند. باید یاد آور شد که در روز قیامت، هیچ کس حاضر نیست گناه و جرم دیگران را به عهده خود گیرد.

بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ ﴿٢٦﴾

[نه] بلکه امروز آنان امروز تسلیم‌اند. (۲۶)

تفسیر:

واقعاً هم کافران در روز قیامت ذلیل و سر به زیر و تسلیم شدگانند و از غلبه و یاری رساندن ناتوانند و مالک رساندن نفع و ضرری برای خویشان نیستند. «مُسْتَسْلِمُونَ»: افراد منقاد و مطیع.

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٧﴾

و بعضی از آنان به بعضی دیگر روی کرده و از هم سؤال می‌کنند. (۲۷)

تفسیر:

بعضی از کافران به برخی دیگر در روز قیامت رو می‌آورند و یک دیگر را لومه و سرزنش و ملامت می‌سازند و حتی با یکدیگر به مخاصمه می‌پردازند. مفسر شیخ ابو سعود در تفسیر خویش: (ارشاد العقل السليم الي مزايا الكتاب الكريم) مینویسد: به طریق توبیخ و خصومت از هم می‌پرسند و جدل میکنند. (تفسیر ابو سعود ۴/۲۶۸).

«يَتَسَاءَلُونَ»: از همدیگر بازخواست می‌کنند. به گونه کشمکش و سرزنش از یکدیگر سؤالاتی می‌کنند و همدیگر را مقصر وضع موجود قلمداد می‌نمایند.

قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ﴿٢٨﴾

[پس پیروان گمراه به رهبران گمراه کننده] میگویند: همانا شما از راه خیرخواهی به سوی ما می‌آمدید، [ولی کارتان جز فریب و نیرنگ نبود!](۲۸)

تفسیر:

یعنی شما از هر جهت می‌آمدید و باطل را برای ما آراسته و مزین می‌کردید و با قوی‌ترین دلایل ما را از تبعیت از راه حق باز می‌داشتید (ابن کثیر این قول را از سدی نقل کرده است و اظهر نیز همان است)

برخی از مفسران در تفسیر این آیه مبارکه میفرمایند: از چپ و راست به نزد ما آمده و ما را و سوسه می‌کردید و بر در پیش گرفتن راه انحراف تشویق می‌نمودید. (در فی ظلال این معنی آورده شده است. و با این‌که از جهت لغت سند و مدرکی ندارد اما لطیف است.)

«عَنِ الْيَمِينِ»: از طریق خیرخواهی و دلسوزی. از راه دین. از راه قدرت. هدف این است که شما گفتید: ما خیرخواه شما هستیم، و دینی که دارید حق است، و با زور و ادار

به گمراهی مان کردید. (تفسیر نور).

قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٢٩﴾

(آنها در جواب) میگویند: [ما را تقصیری نیست] بلکه خود شما اهل ایمان نبودید. (٢٩)

تفسیر:

سرکردگان کفر برای ناتوانان میگویند: آن طوری که شما می گوئید نیست؛ ما شما را به گمراهی و ادار نکردیم، و شما را از ایمان مانع نشدیم، بلکه خود کافر شدید و به میل و اختیار خودتان ایمان نیاوردید.

ابن کثیر گفته است: یعنی موضوع آن طور که شما گمان می برید نیست، بلکه قلب و نهاد خودتان منکر ایمان و پذیرای کفر و نافرمانی بود. (مختصر ابن کثیر ١٧٧/٣).

وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ ﴿٣٠﴾

و ما را بر شما هیچ تسلطی نبود، بلکه شما خود قوم طغیان گر و سرکش بودید. (٣٠)

تفسیر:

یعنی ما هیچ زور و قدرتی نداشتیم که شما را از هدایت باز داریم، بلکه شما خودتان از حد تجاوز کردید و با قبول کفر بر خویشتن اسراف ورزیدید.

باید گفت که: زمینه و عامل انحراف، از درون منحرفان است نه بر اثر فشار که از بیرون آورده شده باشد.

«سُلْطَانٌ»: سلطه و قدرت. مراد زور و اجبار است.

فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَانِقُونَ ﴿٣١﴾

و حکم پروردگار ما در حق ما تحقق یافت، بی گمان ماچشنده (طعم عذاب) خواهیم بود. (٣١)

تفسیر:

«فَحَقَّ عَلَيْنَا...»: فرمان الله تعالی در باره ما محقق گشت که ما گمراها نباید روز قیامت عذاب را بچشیم. «إِنَّا لَذَانِقُونَ»: ما بدون تردید این عذاب را می چشیم.

فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ﴿٣٢﴾

و ما شما را بدین سبب گمراه کردیم همانگونه که خود گمراه بودیم. (٣٢)

تفسیر:

و سبب گمراهی و کفرتان به خداوند شدیم. از آن رو که پیش از شما گمراه بودیم، شما هم با پذیرش کفر از ما پیروی کردید و همه ما زیانمند شدیم.

«غَاوِينَ»: گمراهان (سوره های: اعراف آیه: 175، حجر آیه: 42، شعراء آیات 91 و 94).

فَأِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٣﴾

پس در حقیقت آنان در آن روز در عذاب شریک یکدیگرند. (٣٣)

تفسیر:

آنها در روز قیامت در عذاب شریکند، همان طور که در گمراهی شریک بودند. اما همان طوریکه فرموده است: «وَأَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ»، امروز هیچ چیزی سودی به حالشان ندارد. و به هر گروهی بخشی از جزا داده میشود؛ همچنان که در کفر و گمراهی در دنیا شریک و سهیم بودند.

إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿٣٤﴾

ما این چنین با مجرمان می‌کنیم. (۳۴)

تفسیر:

سنت الهی درباره کافران و بدکاران این است که کارهای بدشان را جزا میدهد و از آنان انتقام می‌گیرد. «كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ»: اینگونه با مجرمان رفتار میکنیم. واقعاً هم سنت عدل الهی نسبت به مجازات مجرمان یکسان است. ریشه عذاب، جرم انسان هاست.

إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾

زیرا آنان چنین بودند که هر زمان به آنان میگفتند: معبودی بر حق جز الله (یگانه)، تکبر می‌کردند. (۳۵)

تفسیر:

بلی! زمانی که کافران به سوی کلمه لا اله الا الله و به سوی پذیرش و تحقیق معنی این کلمه و عمل به مقتضایش فرا خوانده می‌شدند نافرمانی می‌کردند، و تکبر می‌کردند و خود را بزرگ می‌دانستند.

وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرَاهُ غَافِقًا ذُو سَعْتٍ وَإِنَّا لَنَجْمُونَ ﴿٣٦﴾

و میگفتند: آیا معبود های خود را به خاطر (سخن) شاعری دیوانه ترک گوئیم؟ (۳۶)

تفسیر:

وقتی کافران به سوی توحید فرا خوانده می‌شدند، می‌گفتند: «آیا ما به خاطر گفته شاعری دیوانه» که در خیال خویش سیر می‌کند و سخنان درهم و برهمی می‌گوید «ترک‌کننده معبودان خود باشیم؟» منظور شان از شاعر دیوانه، پیامبر است. الله تعالی در جواب آنها فرمود:

بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٧﴾

(چنین نیست که آنها تصور داشتند) بلکه (محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر بزرگی است که برای تعلیم و هدایت خلق عالم) با برهان روشن حق آمد و (حجت و معجزاتش) صدق پیغمبران پیشین را نیز اثبات کرد. (۳۷)

تفسیر:

یعنی موضوع برطبق افترای آنها نیست، «بلکه او حق را آورده» یعنی: پیامبر صلی الله علیه وسلم، قرآنی را که مشتمل بر توحید، وعده و وعید و دیگر امور حق است، آورده، «و پیامبران را تصدیق کرده است» همچنان محمد صلی الله علیه وسلم توحید و اسلام و حق درخشان و مطالبی همانند مطالب پیامبران پیشین را آورده است.

الإمام أبو حیان میفرماید: مشرکان یگانگی و رسالت را با هم انکار نموده و سخن خود را با گفته‌ی «شاعر مجنون» مخلوط کردند؛ زیرا شاعر فهم و درایتی دارا می‌باشد که به وسیله‌ی آن معانی شگفت انگیز را به نظم می‌کشد و آن را در قالب کلمات زیبا و بدیع شکل می‌دهد، ولی دیوانه چنین قدرتی را ندارد، از این رو گفته‌ی آنها خلط و هزیان است (تفسیر البحر ۳۵۷/۷).

باید گفت از فحوای آیات متبرکه معلوم میشود که: تعالیم همه انبیا یکی است و تمام انبیا مردم را به توحید و حق دعوت می‌کردند و پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نیز آنان را تصدیق می‌کرد. و در این هیچ جای شکی نیست که سزای کسانی که از روی علم

و آگاهی، قرآن عظیم الشان را شعر و پیامبر را مجنون بحساب می آورد، به عذاب دردناک مبتلا میشود.

یادداشت:

در آیه مبارکه (36) خواندیم: «و می گفتند: آیا معبود های خود را به خاطر (سخن) شاعری دیوانه ترک گوئیم؟» در این مورد باید گفت که: آوردن «شاعر و مجنون» با هم ضد و نقیض هستند: شاعر از روی درک و اندیشه - که زاده یعقل است- شعر می سراید؛ در صورتی که دیوانه از این خصوصیت محروم است.

چرا پیامبر بزرگوار اسلام را شاعر خطاب می کردند؟

چون سخنانش آن به قدری در قلب و روان انسان اثر گذار بود و عواطف و احساسات انسان را به خود جذب می کرد و می ربود، که گویا آهنگین ترین شعر را زمزمه می کند، حال آنکه گفتارش هرگز شعر نبود؛ بلکه سخنی والاتر و بالاتر از شعر؛ یعنی، کلام دلنشین و شیوای آفریدگار بود.

و نیز بدین سبب او را دیوانه می نامیدند؛ چون رنگی محیط شرک آلود را به خود نمی گرفت و در برابر عقاید خرافی جامعه، قاطعانه ایستاده بود که گمراهان، این ویژگی و خصوصیت را جنون و دیوانگی بحساب می آوردند، در صورتی که مهمترین ارزش کار پیامبر صلی الله علیه وسلم، همین ایستادگی در برابر کفر و شرک و خرافات بود.

پیامبر صلی الله علیه وسلم بمتابه خاتم الانبیا با توحیدی دور از آلودگی و خالص و نور درخشان و روشن، که همان حق است و سایر پیامبران بر آن اجماع کرده بودند، نزد مردم آمد و ابداً نه نامه اش شعر بود و نه در وجود مبارکش دیوانگی احساس می شد. این سخنان یاوه ی دشمنان، تقلیدی از پیشینیان مشرک بود که پیامبران خود را به شیوه های گوناگون، متهم میکردند و می آزرند. [فصلت/۴۳].

پس ای کافران و ای بی باوران و مشرکان به دلیل سرپیچی از حق و بی باوری به پیامبر و کتابهای آسمانی، باید کیفر سخت را - که موافق کردار زشت شماست - بچشید و بدانید که خدا به کسی ستم روا نمی دارد. [کهف/۱۹]، [فصلت/۴۶].

إِنَّكُمْ لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ﴿۳۸﴾

شما حتماً عذاب دردناک را خواهید چشید. (۳۸)

تفسیر:

ای کافران! به یقین که شما به سبب کفر، تکذیب و ستیزه جویی خود با الله و رسولش طور قطعی از عذاب دردآور و الیم دوزخ را خواهید چشید.

وَمَا تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۳۹﴾

و جز آنچه که همواره انجام می دادید، سزا داده نمی شوید. (۳۹)

تفسیر:

عذابی را که اکنون می چشید، به سبب اعمال بدی است که در دنیا انجام داده اید و الله تعالی بر شما هیچ ظلم روا نداشته است.

مفسر صاوی فرموده است: چون سزای بد با بدی همسان است، به عکس مکافات نیک که چند برابر است (تفسیر صاوی ۳/۳۳۷).

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿٤٠﴾

به جز بندگان مخلص الله. (٤٠)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: در قیامت سزای متناسب و برابر برای خلاف کاران در نظر گرفته میشود، ولی برای بندگان برگزیده خدا فراتر از عملکردشان، اجر و ثواب و بخشش در نظر گرفته و اعطا می گردد.

«مُخْلِصِينَ»: باید یاد آور شد که: آنچه سبب برگزیدگی انسان نزد پروردگار متعال می گردد، همانا بندگی است. اشخاصیکه بی آایش باشند، کسانی که خداوند ایشان را از نقائص پاکیزه و و منزه کرده است و تمام هم و غم (غم و اندوه) خویش را صرف طاعت الله تعالی نموده اند. (ملاحظه شود سورة های: یوسف آیه 24، صفحه 46).

اما بندگان راستکار و مخلص و موحد الله، که در عبادت شان اخلاص مند اند، عذابی نمی بینند و در محاسبه و بازخواست جدلی ندارند، بلکه خدا از گناهان آنان در می گذرد و در مقابل عمل نیکی که انجام داده اند ده برابر تا هفت صد برابر پاداش دارند. آنگاه پاداش آنها را یادآور شده و میفرماید:

أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ﴿٤١﴾

برای آنها (بندگان مخلص) روزی معین و خاص است. (٤١)

تفسیر:

یعنی: برای این گروه مخلص، برای آن راد مردان نیکو سرشت بامدادان و شامگاهان در بهشت روزی دارند. همان گونه که در جای دیگری از قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَأُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (آیه 62 سوره مریم) و این روزی در نیکویی، پاکیزگی و عدم انقطاع خود، معلوم و مقرر است و آن ها صبح و شام از آن برخوردار می شوند.

مفسر ابو سعود گفته است: رزق و روزی بهشتیان خصوصیت های معلوم و مشخصی دارد از قبیل شکل و صورت زیبا، طعم لذیذ و دلچسب و رایحه ی دل انگیز. (ابو سعود ٢٤٨/٤) و در ذیل به تعریف و تفسیر رزق اهل جنت پرداخته میفرماید:

فَوَاكِهَ وَهُمْ مُكْرَمُونَ ﴿٢٢﴾

(برایشان انواع) میوه هایی [گوناگون] درحالیکه مورد اکرام خواهند بود. (٢٢)

تفسیر:

فواکه: یعنی اینکه در جنت انواع مختلف میوه بوده و خوردن همه انواع میوه ها برای جنتیان میسر می باشد، در ضمن خصوصیت و مزه این میوه ها گوارتر این و پاکیزه ترین چیزی است که ایشان می خورند و لذیذترین چیزی است که نفس هایشان بدان میل و رغبت دارد. دیده می شود که برای اهل جنت هم، کامیابی مادی و هم امتیازات معنوی به وفرت و در کنار هم قرار دارد. الله تعالی نصیب ما بگرداند.

فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٢٣﴾

در باغ های پر نعمت (بهشت). (٢٣)

تفسیر:

این گروه که ابرارند، در بهشت های پر از نعمت جاودان و دایمی، در نشست گاهی با کرامت و به جوار خداوند رحمان و رحیم همیشه جایگزین میباشند.

عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٤٤﴾

در حالیکه بر تخت هایی روبه روی یکدیگر [تکیه زده اند،] (٤٤)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُرُرٍ»: جمع سریر، تخت‌ها. «مُتَقَابِلِينَ»: رو به روی همدیگر.

تفسیر:

ایشان به منظور انس و آفت با یک دیگر و زیادت لذتیابی از نعمت‌ها، بر تخت‌های بهشت روبروی یک دیگر قرار می‌گیرند.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ﴿٤٥﴾

با جامی از باده ناب پیرامونشان به گردش درمی‌آیند. (٤٥)

تفسیر:

بعد از ذکر خوردنی‌های اهل جنت، اشاره‌ی به نوشیدنی جنتیان نموده می‌فرماید: برای گروه ابرار در مجالس انس و خوشنودی، جام‌هایی از شراب طهور از جویبارهای جوشیده از چشمه‌ساران بهشت، از آنها پذیرایی می‌کنند.

این نعمت ماندگار نه تمام می‌شود و نه قطع می‌گردد. باید گفت: کامیابی در بهشت محدود به جهت خاصی نیست، بلکه نعمت‌ها از هر سو گرد جنتیان چرخانده می‌شود.

«قَدَح» ظرف خالی است که هرگاه پر شود به آن «کأس» گویند و گاهی کلمه كأس گفته می‌شود ولی مراد از آن شراب است نه ظرف آن.

«مَعِينٍ»: جاری. یعنی رود خانه روان. هدف چشمه سار جاری شراب است که بیان‌گر فراوانی و بی‌درد سرب نگرنداری در خمره‌ها و بی‌زحمت تهیه و خرید و فروش، و مصون از کهنگی و تباهی است (ملاحظه نماید سوره: واقعه/18).

امام صاوی فرموده است: شراب بهشت این چنین توصیف شده است؛ زیرا مانند آب جوشیده از چشمه جاری است. (تفسیر صاوی ۳/۳۳۷).

ابن عباس (رض) گفته است: در قرآن هر جا «کأس» به کار رفته است منظور شراب است، و معین یعنی جاری (تفسیر طبری ۲۳/۳۴).

حسن بصری (رح) گفته است: «شراب بهشتی سپیدتر از شیر است و لذتی عجیب و بی‌مانند دارد».

بَيضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ ﴿٤٦﴾

شرابی که سفید و درخشنده و لذتبخش برای نوشندگان است. (٤٦)

تفسیر:

این شراب، سفید رنگ و برای مصرف‌کنندگان لذت بخش است و هر کس آن را بنوشد از آن لذت فراوانی می‌برد.

«بَيضَاءَ»: سفید رنگ. صفت (کأس) است. و علما می‌افزایند که رنگ سفید از رنگ‌های بهشتی است که نشانه‌ی روشنی، زیبایی، صحت و خوشایند و دلنواز است. «لَذَّةً»: لذیذ. خوشگوار. این کلمه مؤنث (لَذَّة) به معنی (لذیذ) و یا اینکه مصدر است و برای مبالغه به عنوان وصف به کار رفته است.

صفت دوم (کأس) است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن) در این هیچ جای شکی نیست که در جنت هم نعمت؛ معنوی و هم نعمت‌ها و لذت‌های جسمی مربوط به شکم و شهوت، وجود

دارد.

لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ ﴿٤٧﴾

شرابی که نه در آن مایه فساد عقل است نه موجب مستی میگردد. (٤٧)

تفسیر:

در تعریف شراب میفرماید که خصوصیات این شراب اینست که: چیزی که عقل آنان را ببرد و مختل کند در آن نیست و مانند شراب دنیا آنها رامست نمیکند.

«نه در آن غولی است» یعنی: نه آن شراب عقل هایشان را از بین برده و تباه میگرداند و نه از آن تکلیف و دردسری به سراغ شان می‌آید.

ابن کثیر میگوید: «قول صحیح از مجاهد است که مراد از (غول)، درد شکم میباشد». «و نه ایشان از آن به بد مستی می‌افتند» زیرا الله تعالی آفات و مضراتی (چون دردسر، مستی و دیگر آفات و امراض) را که در شراب دنیا متصور است، از شراب بهشت نفی کرده است.

ابن کثیر می‌افزاید: الله شراب جنتی را از آفاتی که در شراب دنیا است از قبیل سردرد و شکم درد و زوال عقل، پاک و منزّه کرده است. شراب بهشت طعمش مانند رنگش نیکو می‌باشد. منظور از «غَوْلٌ» گفته ابن عباس (رض) سردرد است. و قتاده گفته است: سردرد و شکم درد است. (مختصر ۱۷۹/۳).

وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ ﴿٤٨﴾

در نزدشان زنان بزرگ چشم است که (جز به شوهر خود) به هیچ کس ننگرند. (٤٨)

تفسیر:

یعنی: در نزد گروه ابرار در باغ‌های پر نعمت بهشت زن‌های زیبا روی هستند که فقط بر همسران خویش چشم دارند و غیر آنان را نمی‌خواهند.

«عَيْنٌ» جمع عیناً: زنی است که چشمانی درشت و زیبا داشته باشد، نه چشمان درشت بی‌قواره و ناموزون.

علاوه بر عفت دارای چشمانی درشت و زیبا می‌باشند. طبری میفرماید: یعنی چشمانی درشت و زیبا دارند. جمع «عیناء» یعنی زن درشت چشم و زیبا و باجمال. «عین» یعنی زیباترین نوع چشم. (تفسیر طبری ۳۶/۲۳)

کلمه «بَيْضٌ» جمع «ببيضه» به معنای تخم شتر مرغ است که رنگ آن سفید و درخشنده و کمی متمایل به زردی است که حیوان آن را زیر پر خود میپوشاند تا غبارآلود نشود. عرب، زنان زیبا را به آن تشبیه می‌کند.

«وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ»: در کنار آنها حورالعین قرار دارند، که از روی عفت و پاکدامنی نظر خود را فقط به شوهران خود اختصاص می‌دهند، و از بس که با حیا و آزرماند دیگری را نگاه نمی‌کنند. ابن عباس (رض) گفته است: «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ»: یعنی عقیفانی که به غیر از شوهران خود کسی را نگاه نمی‌کنند. (مختصر ۱۷۹/۳).

كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ ﴿٤٩﴾

(از شدت سفیدی) گویا آنان تخم‌های (شتر مرغ) هستند که (در زیر پروبال آن) پنهان شده‌اند. (٤٩)

تفسیر:

طوری که یاد آور شدیم الله تعالی زنان ر عنا و دلربای بهشتی را به تخم شتر مرغ تشبیه

میکند که شتر مرغ آن را به وسیله پر خویش از باد و غبار محفوظ میدارد، زنان بهشتی مانند شتر مرغ هستند که نه دست و نه چشمی بدان افتاده است.

رنگ چهره حوران بهشتی، سپید متمایل به زردی است و این زیباترین رنگ در میان زنان است. اعراب، زنان سپید زیبا روی را به تخم های شتر مرغ تشبیه میکنند.

فَأَقْبِلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٥٠﴾

پس برخی از آنان به برخی دیگر رو کرده از [حال] یکدیگر می پرسند. (٥٠)

تفسیر:

یعنی: اهل بهشت به یک دیگر رو می آورند و از روزهای گذشته شان در دنیا می پرسند که چگونه خداوند متعال آنان را از عذاب نجات داد و با بهره بزرگی کرامت بخشید.

همچنان آنان دور هم نشسته و در مورد وقایع دنیا به بحث می پردازند، نعمت های خود را یادآور می شوند، و وضع و حال دنیا و ثمر و نتیجه ای ایمان را به یاد می آورند، و این نمایانگر عیش و عشرت کامل آن ها در بهشت است که فارغبال در سایه ساران نعمت و لذت، به گفت و گوی هم می نشینند.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ ﴿٥١﴾

گوینده ای از آنان می گوید: همانا من [در دنیا] هم نشینی داشتم. (٥١)

تفسیر:

یکی از جمع گروه ابرار نیکوکار که در بهشت قرار دارد می گوید: به راستی من در دنیا دوست و رفیقی داشتم که منکر زنده شدن بعد از مرگ بود.

«قَرِينٌ»: همنشین. دوست.

يَقُولُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ ﴿٥٢﴾

که می گفت: آیا تو (به روز آخرت) از باور کنندگان هستی؟ (٥٢)

تفسیر:

رفیقی که خودش از روز قیامت و زنده شدن بعد از مرگ انکار می کرد؛ در ضمن از من سؤال می کرد آیا شما به زنده شدن و جزاء ایمان داری؟

أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنْتَ لَمَدِينُونَ ﴿٥٣﴾

آیا زمانی که ما مردیم و به خاک و استخوان ها تبدیل شویم (دو باره زنده شده) سزا و جزا می بینیم؟ (٥٣)

تفسیر:

«لَمَدِينُونَ»: جمع مدین، بازخواست و بازجویی شدگان.

کفار همیشه مصروف طرح همچو سوالات بودند و می گفتند! آیا بعد از اینکه بمیریم و استخوان های ما پوسیده و به خاک تبدیل شود، دو باره زنده خواهیم شد، و آیا در برابر اعمال که در این دنیا انجام داده ایم، مورد محاسبه و محاکمه قرار خواهیم گرفت؟ طرح این نظریات و سوالات را آنان بر سبیل تعجب و تکذیب و دور دانستن مطرح می ساختند.

قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ ﴿٥٤﴾

(سپس) می گوید: آیا شما (جنتیان) می توانید (از حال او) خبری بگیرید؟ (٥٤)

تفسیر:

آن شخص مؤمن به برادران بهشتی خود می گوید: «آیا شما اطلاع دارید» که آن کافر هم

اکنون کجاست؟ بیایید به اهل دوزخ سري بزیم تا آن همنشین خود را که این سخن را به من میگفت، به شما نشان دهم که در دوزخ چه جایگاهی دارد؟.

از فحواي آیه مبارکه معلوم می شود که جنتیان می توانند از وضع و حالات که دوزخیان در آن موقعیت دارد، اطلاع حاصل نمایند، دیده می شود که منکرین در قعر دوزخ قرار دارند. خداوند متعال میفرماید:

فَاطَّلِعْ فِرَآءَ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿٥٥﴾

پس خود او به دوزخ سر می کشد و هم نشینش را وسط دوزخ می بیند. (۵۵)

تفسیر:

اینجاست که جنتیان به جستجو رفیق کافرش می شود، رفیق منکر دیروز دنیوی خویش را که به عذاب دردناک و آتش سوزان گرفتار است ناگهان او را در وسط جهنم می بیند! «سَوَاءٍ»: وسط. (ملاحظه شود سوره: دخان آیه 47). این آیه و آیات دیگری در قرآن عظیم الشان بیانگر این واقعیت است که در قیامت قدرت دید فوق العاده ای به جنتیان عطاء می شود که فاصله مکانی برای ایشان چندان مطرح نیست (سوره: اعراف آیه 44) و مطالب و مقاصد هم بدون ثغور و حدود است (سوره: انبیاء آیه 102، فصلت آیه 31، زخرف آیه 71، واقعه آیه 21، مرسلات آیه 42). (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

قَالَ تَاللَّهِ إِن كِدْتَ لَتُرْدِينَ ﴿٥٦﴾

به او گوید: قسم به الله که نزدیک بود مرا (همچون خود) هلاک گردانی. (۵۶)

تفسیر:

او برای رفیق کافر اش می گوید: سوگند به الله که نزدیک بود با زینت دهی باطل، مرا هم گمراه سازی و با خود به آتش دوزخ داخل نمایی.

وَلَوْلَا نِعْمَةٌ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٥٧﴾

و هرگاه نعمت پروردگارم نبود من هم به دوزخ (نزد تو) از حاضر شدگان بودم. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُحْضَرِينَ»: کسانی که فرشتگان ایشان را در میان دوزخ گرد آورده اند (ملاحظه شود سوره: روم آیه 16، سبأ آیه 38، یس آیات 32 و 53 و 75، قصص آیه 61).

تفسیر:

در این آیه مبارکه می فرماید: اگر فضل و کرم الله تعالی مرا بر ایمانم ثابت نگاه نمی داشت، اگر پروردگار با عظمت هدایت و ایمان به من رحمت و احسان نمی کرد، و یا اگر رحمت الهی بر من نمی بود و بر دین مقدس اسلام مفتخر نمی شدم، و یا هم اگر قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را رهنمایی عمل خویش قرار نمی دادم، اکنون در آتش در کنار تو بوده و در عذاب دوزخ مثل تو می سوختم.

خواننده گان محترم!

در این هیچ جای شکی نیست که اشخاص فاسد و گمراه همیشه تلاش و سعی خویش را برای فاسد کردن سایر انسان ها به خرج می دهند، واقعاً فضل و مرحمت الهی است که انسان را از شر این مفسدین نجات می دهد. اگر يك لحظه لطف الهی بر انسان قطع شود، سقوط انسان در همچو منجلاب های مفسده حتمی است.

شاید هم برخی از انسانها مخلص بنابر اشتباهات انسانی تا لب سقوط در منجلاب با مفسدین

ندانسته و یا هم خطاء، آنان را همراهی کند، ولی مطمئن هستیم که لطف الهی آنان را از شر آنان نجات می دهد.

در ضمن باید یاد آور شد که: همینکه انسان از اسباب پذیري مفسدين نجات یابد، این هم در ذات خویش يك نعمت بزرگی الهی به شمار می رود.

أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ ﴿٥٨﴾

(و از خوشحالی گوید) آیا دیگر ما را مرگی نخواهد بود؟ (٥٨)

تفسیر:

یعنی اینکه آن شخص مؤمن به گفت و گو با همنشینان بهشتی خود بازگشته و از روی شوق می گوید: «آیا ما دیگر نمی میریم» و جاودانه در ناز و نعمت و نوازش بهشت قرار داریم؟ و سپاسگزاری از نعمت ها و کرم خدا را نیز در ضمن دارد.

إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٥٩﴾

جز همان مرگ اول (که در دنیا مرديم) و دیگر هیچ رنج و عذابی بر ما نخواهد بود؟ (٥٩)

تفسیر:

البته این کلام و استدلال شخصی مؤمن است که روی خوشحالی و شادمانی و نعمت بزرگی بهشت برین الله تعالی نصیب شان فرموده است می گویند. البته او این سخن را چنان می گوید تا آن همنشین کافرش در دوزخ بشنود و روحاً بر عذابش افزوده شود. «مَوْتَنَا الْأُولَىٰ»: مرگ پیشین ما از فحواي جمله «إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ» معلوم میشود، که در جنت دیگر مرگ و نیستی در میان نیست، بر خلاف جهنم، که مجرمان در اثر عذاب می میرند و دوباره زنده می شوند.

جمله «وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ» می رساند که: مؤمنان گنهگار، ابتدا به جهنم می روند و سپس به بهشت. زیرا عذاب پس از بهشت معنا ندارد.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٠﴾

یقیناً این کامیابی بزرگی است (که نصیب ما شده است). (٦٠)

تفسیر:

«الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»: پیروزی بزرگ. رستگاری سترگ باید گفت که: سالم ماندن انسان در محیط های فاسد، کاری ممکن ولی مشکل است.

«لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» همانا نجات از دوستان بد در دنیا و عذاب دوزخ در آخرت، رستگاری بزرگ است.

بناءً کوشش و سعی به عمل اریم تا کارهای انسان در دنیا باید برای رسیدن به هدفی عالی و رستگاری بزرگ باشد و گرنه حسرت و خسارت است.

با تمام صراحت باید گفت: که ایمان به تنهایی کافی نیست، عمل لازم است.

لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ﴿٦١﴾

برای چنین (نعمتی) عمل کنندگان باید کار کنند. (٦١)

تفسیر:

برای اینکه مؤمن مسلمان برای نعمت کریمانه، نایل شود، باید همه تلاش، سعی و کوشش خویش را بخرچ دهد. و برای به دست آوردن چنین کامیابی بزرگ، باید عمل کنندگان عمل

کنند زیرا تجارت سودآور این است، نه عمل برای دنیای زوال پذیر و ناپایدار. باید در زندگی دنیا به انجام عبادات بپردازند و کوشش نمایند تا این مراتب بلند را حاصل کنند. مفسران می نویسند که: آیات شریف به داستان دو شریک اشاره می کند که هشت هزار درهم داشتند، یکی از آنان خداپرست بود و در تجارت و امور دنیوی کوتاه می آمد، و آن یکی در اندیشه ی افزودن مال و ثروت بود، و از شریکش جدا شد. و هر وقت خانه یا کنیز یا باغ و عقاری می خرید، آن را به رخ رفیق با ایمانش می کشید. و به وسیله کثرت مال بر او فخر فروشی میکرد، و شخص با ایمان هر وقت چنین می شنید به میزان آن صدقه می داد، تا در بهشت قصری خریداری کند. (شما می توانید این داستان را در تفسیر طبری ۳۸/۲۸ و مختصر ابن کثیر ۱۸۱/۳ به تفصیل ذکر شده است).

خواننده گان محترم!

بعد از ذکر حال و احوال نیکان و نعمت های که برای شان داده می شود، در آیات (62) الی (74) به داستان اشرار و عذاب و آتش تهیه شده برای آنان پرداخته، تا تفاوت بین دو گروه مشخص گردد. پس از آن قصه «نوح» علیه السلام و قصه «ابراهیم» علیه السلام و پند و اندرز مکنون در آن دو را برای اهل عبرت باز می نماید:

أَدَلِّكَ خَيْرٌ نَزْلًا أَمْ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ ﴿٦٢﴾

آیا این [بهشت جاودان پُر نعمت] برای پذیرایی بهتر است یا درخت زقوم؟ (۶۲)

تفسیر:

در این آیه مبارکه میفرماید: آیا پذیرایی و مهمان داری با نعمت های بهشت بهتر است یا با ثمر درخت زقوم که در جهنم قرار دارد؟ کدام یک بهتر و برتر است؟ میوه ها و ثمر لذیذ، خوراک بهشتیان، و زقوم، غذای اهل آتش است. منظور از آن توبیخ کفار است.

«الزَّقُّوم»: نام درختچه بدبو و تلخ مزه ای است که در سر زمین تهامه می روید و شیرهای دارد که اگر به بدن انسان بخورد، ورم می کند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن) همان طوری که گفتیم: اهل دوزخ به تناول درخت بد مزه زقوم مجبور ساخته میشوند، که آنان آنرا به سختی می خورند، که این همان میهمانی و ضیافت آنان می باشد. «نَزْلًا»: آماده کردن غذا و نوشیدنی برای پذیرایی از کسی است که از مسافرت به خانه کسی می آید، فرق نمی کند مهمان باشد و یا غیر مهمان.

إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ ﴿٦٣﴾

بدون شک ما آن را مایه درد و رنج ظالمان قرار دادیم. (۶۳)

تفسیر:

ما درخت زقوم را برای گمراهان و ستمکاران عقوبتی و مایه بلا و عذاب قرار داده ایم. با اجبارشان بر خوردن آن در دوزخ یا ما آن را مایه آزمون ستمکاران قرار داده ایم که وجود آن را در دنیا انکار می کنند.

«فِتْنَةً»: زحمت و محنت. رنج و عذاب. مراد این است که دوزخیان و ادار به خوردن چنین درخت بدبو و تلخی می شوند به جای اینکه وسیله راحت باشند، باعث عذاب و رنج بیشتر میگردند. ممکن است (فِتْنَةً) را به معنی آزمایش دانست. در این صورت اشاره به این است که زقوم در دنیا وسیله آزمایش است، چرا که کافران گفته و میگویند: مگر درخت در آتش میروید؟! (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

مفسران در تفاسیر خویش نگاشته اند: وقتی کفار نام زقوم را شنیدند، گفتند: درخت چگونه در آتش می‌روید در صورتی که آتش درخت را می‌سوزاند؟ ابو جهل به یارانش می‌گفت: آیا می‌دانید زقوم چیست؟ زقوم یعنی بادام زمین و خرما، آنگاه برای آنان بادام زمین و خرما آورد و می‌گفت: بیا بید زقوم بخورید، این همان زقومی است که محمد(ص) ما را از آن می‌ترساند. (تفسیر طبری ۴۱/۲۳).

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿٦٤﴾

آن درختی است که در قعر دوزخ می‌روید (64)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَخْرُجُ»: بیرون می‌دمد. می‌روید. «أَصْلُ»: قعر، ته.

تفسیر:

طوری‌که یاد آور شدیم پروردگار با عظمت در باره درخت زقوم، می‌فرماید که این درخت در قعر دوزخ می‌رویاند؛ روییدن درخت زقوم در قعر دوزخ برای بی‌باوران آزمونی است. آنان می‌گویند: چگونه درخت در میان آتش به بار می‌آید، حال آن‌که درخت در آتش می‌سوزد؟! اما اکنون چیزهایی می‌بینیم که در آتش نمی‌سوزد. پس برای خداوند بسیار آسان است که در درون آتش درخت برویاند. پروردگار با عظمت ما قدرت آنرا دارد که: دو چیز ضد یک دیگر، یعنی سر سبزی و آتش را باهم جمع گرداند. قابل یادآوری است: شجره ی ملعونه که در سوره ی [اسراء/۶۰]. تذکر یافته همان درخت زقوم است.

اسباب نزول آیه 64:

- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: ابو جهل می‌گفت: این رفیق شما گمان می‌کند که در بین آتش دوزخ درخت است. در حالیکه آتش درخت را می‌سوزاند. به خدا سوگند ما زقوم را به جز خرما و مسکه نمی‌دانیم. چون آن‌ها از وجود درخت در قعر جهنم تعجب کردند. خدای عزوجل آیه «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ» (64) را نازل کرد (طبری 29398 روایت کرده مرسل و ضعیف است).

907- و از سدی به همین معنی روایت کرده است (تفسیر طبری، جلد 23، صفحه 63).

طَلَعَهَا كَأَنَّ رُءُوسَ الشَّيَاطِينِ ﴿٦٥﴾

خوشه‌ها و شکوفه آن مانند سر های شیاطین است. (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طَلَعَهَا»: طلع، شکوفه. نخستین میوه‌هایی که بر درخت ظاهر می‌شود (سوره های: انعام آیه 99، شعراء آیه 148). «رُءُوسُ شَّيَاطِينٍ»: نماد نهایت زشتی قیافه است که بر اساس انعکاسات ذهنی انسان‌ها ترسیم می‌گردد. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

تفسیر:

یعنی: بار و بر آن درخت، از نهایت زشتی و قباحت، به منظرکله های شیاطین می‌ماند. زمانی‌که شکل میوه چنین باشد، مطمئناً مرّه و طعمش چه قدر بد خواهد بود. ابن کثیر در این مورد می‌فرماید: از این جهت آن را به سرهای شیاطین تشبیه کرده است (هر چند که آن میوه برای مخاطبان آشنا و شناخته شده نیست) که زشتی منظر شیاطین در نهاد انسان مستقر است. (مختصر ابن کثیر ۱۸۲/۳).

برخی از مفسرین میفرمایند که: مراد از «شیاطین» در اینجا، مارهایی هستند که بر سر خود تاجی دارند و از جمله بدشکل ترین مارها می باشند.

فَاتِهِمْ لِأَكْلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٦٦﴾

اهل دوزخ از آن درخت (خبثت) آن طور می خورند که شکم ها پر میسازند. (66)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَالِئُونَ»: پُر کنندگان.

تفسیر:

کافران که در جهنم بسر می برند، به سبب شدت گرسنگی مجبور آند از آن تناول کنند و از آن بخورند تا شکمشان پُر می شود، و یا به خوردن از آن مجبور ساخته می شوند تا شکم هایشان از آن پر می شود پس غذا و میوه آنان (به جای روزی بهشت) این هست. و در ضمن این مجازاتی برای بحساب میاید.

در حدیث شریف آمده است: «اگر تنها یک قطره از زقوم در دریاهاى دنیا ریخته شود، زندگی تمام انسان ها خراب و مختل می شود، پس حال آنکه آن را میخورد باید چگونه باشد». (ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح است).

همچنان در روایتی دیگری آمده است: «از خداوند متعال پروا کنید به حق پروا داشتن از وی زیرا اگر قطره ای از زقوم به دریاهاى دنیا بچکد، قطعاً زندگی را بر اهل زمین تباه میگرداند پس چگونه است حال کسیکه زقوم غذای وی باشد؟».

این همه مثال های و کیفیت برای نزدیک ساختن به فکر، فهم انسانی است که مسلم به جزییات کیف و کان آن خود الله تعالی میداند.

بلی خداوند متعال کیفیت نوشیدنی و خوردنی اهل دوزخ را به نحوی نزدیک به فهم بشری بیان ساخت و در آیه بعدی ذکری از نوشیدنی های بعمل آورده میفرماید:

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ ﴿٦٧﴾

سپس روی آن آب داغ متعفنی می نوشند. (67)

تفسیر:

بعد از اینکه دوزخیان از خوردن درخت زقوم سیر می شوند، تشنگی بر آنان غلبه میکند، مخلوطی از آب بی نهایت داغ را سر می کشند و با خوراک مخلوط می گردد، و بدین ترتیب و به منظور شدت بخشیدن به عذاب آنها تلخی زقوم و حمیم جمع می شود.

«لَشَوْبًا»: شَوْب، آلوده. آمیخته. مراد آلوده به زردابه و خونابه است.

(غرض مزید معلومات مراجعه شود به سوره های: ص آیه 57، نبا آیه 25، حاقه آیه 36).

«حَمِيمٍ»: آب داغ و جوشان. (نگاه: انعام آیه 70، یونس آیه 4، حج آیه 19).

در ضمن باید یاد آور شد که برای اجتناب از غذاهای دوزخی برای دوزخیان نه راه فراری است و نه راه طفره رفتن. دوزخیان به حدی گرسنه هستند که از بدترین غذا شکم های خود را پُر می کند.

ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ ﴿٦٨﴾

سپس بازگشت شان حتماً به سوی دوزخ است. (68)

تفسیر:

باید گفت که دوزخیان مانند جنتیان دارای، خوردنی ها و آشامیدنی های میباشد، که این نوشیدنی ها و خوردنی ها، نه تنها لذیذ و خوش مزه نیستند، بلکه بد شکل و بد مزه و آزار دهنده نیز می باشد.

بعد از اینکه دوزخیان آب جوش را نوشیدن، از نوشیدن آب جوش و خوردن درخت زقوم آنان را دوباره به قعر دوزخ بر می گردانند، این بدین معنی است که دوزخیان پس از خوردن زقوم، آنان را برای نوشیدن آب جوش به محل آن وارد می سازند، و بعد از نوشیدن دوباره به دوزخ بر می گردانند.

مقاتل گفته است: حمیم در خارج از دوزخ قرار دارد، آنها را برای نوشیدن آن بیرون می برند و سپس آنها را به دوزخ بر می گردانند. و ابو سعود گفته است: زقوم و حمیم وسیله پذیرایی بوده که قبل از ورود به آتش به آنان داده میشود (ابو سعود ۲۷۱/۴).

مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می نویسد: «مَرْجِعُهُمْ»: رجوع و برگشت ایشان. مراد این است که دوزخیان برای خوردن زقوم به قعر دوزخ برده می شوند (سوره: صافات آیه 64) و برای نوشاندن آب داغ و سوزان به مکان دیگری که قرآن روشن نفرموده است (رحمن آیه 44)، سپس هر کسی را به جایگاه عذابش بر می گردانند. از فحوای مجموع آیات مبارکه معلوم می شود که: آب جوش (حمیم) در موضعی خارج از دوزخ (جحیم) قرار دارد. قابل یاد دهانی می دانم که:

- دوزخیان نیز همچون بهشتیان، خوردنی و آشامیدنی دارند، اما نه تنها لذیذ و دلپسند نیست بلکه بد شکل و بد مزه و آزار دهنده است.
- برای فرار و عدم تناول از غذاهای دوزخی نه راه فراری است و نه راه عدم تناول.
- دوزخیان به قدری گرسنه هستند که از بدترین غذا شکم خود را پر می کند.
- فکر نه کنید که: عذاب های قیامت برای کفار مقطعی باشد، بلکه دوزخ قرارگاه ابدی کفار است.

از فحوای آیه مبارکه بر می آید طوریکه برخی از مفسران نوشته اند: «ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ» (شاید دوزخیان را برای خوراندن و نوشاندن زقوم و حمیم به جایی می برند و دوباره آنها را به محل اول بر می گردانند).

إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ﴿٦٩﴾

چرا که آنها پدرانشان را گمراه یافتند. (۶۹)

تفسیر:

در مورد اینکه آنان چرا سزاور سزای سخت گردیدند، همین است که آنان در حالیکه پدران خویش را گمراه یافتند، با آنها از روی تقلید - و نه از روی هیچ گونه حجتی - به آنان اقتداء و از آنها پیروی نمودند.

فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ﴿٧٠﴾

پس با اینحال با سرعت به دنبال پدرانشان شتابان می روند. (۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَلَىٰ آثَارِهِمْ»: در راه ایشان. به دنبال آنان (سوره های: مائده آیه 46، کهف آیه

6). «بُهِرَ عُونَ»: به شتاب رانده میشوند. به سرعت روانه می گردند. (سورة: هود آیه 78).

تفسیر:

یعنی طوریکه در آیه فوق متذکر شدیم آنها از پدران خویش با تمام شتاب پیروی کردند، مجاهد میفرماید: پیروی کردن آنها را به دویدن تشبیه کرده است، مانند آن که به سرعت به سوی چیزی می شتابد.

وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٧١﴾

البته پیش از آنان اکثر پیشینیان (نیز) گمراه شدند. (٧١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْأَوَّلِينَ»: پیشینیان، گذشتگان.

تفسیر:

در آیه مبارکه پروردگار با عظمت به بیان این واقعیت می پردازد یعنی: پیش از کفار این امت «بیشتر پیشینیان» از امت های گذشته «گمراه شدند» بر اثر همان تقلید کورکورانه و عدم نگرش و اندیشه درست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ ﴿٧٢﴾

و به راستی ما در میان آنان هشدار دهندگانی فرستاده بودیم. (٧٢)

تفسیر:

یعنی در میان این اقوام پیامبرانی زیادی اعزام داشتیم که آنها را از عذاب برحذر می داشتند و می ترساندند، و حق را برای شان بیان می داشتند، اما این امر در آنان هیچ تأثیری بجای نگذاشت و هیچ سودی به حال شان بوجو نیامد، و به گمراهی و کج روی خویش ادامه دادند و در آن فرورفتند.

«مُنْذِرِينَ»: بیم دهندگان. مراد پیغمبرانی است که آنان را به مسؤلیت هایشان آشنا می کردند و ایشان را از فرجام شرک و کفر و بدکرداری و بیدادگری و تقلید کورکورانه از دیگران بیم می دادند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذِرِينَ ﴿٧٣﴾

پس با تأمل بنگر سرانجام بیم داده شدگان چگونه بود؟ (٧٣)

تفسیر:

یعنی ای محمد! بنگر، ببندیش و تفکر کن که انجام سرنوشت کافران، و تکذیب کنندگان چگونه بود. آیا آنها را نابود نکردیم سرانجام شان چیزی جز آتش دوزخ نبوده و نیست. و آنها را مایه‌ی پند و عبرت و ضرب المثلی برای جهانیان شدند؟!!

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿٧٤﴾

به استثنای بندگان مخلص ما. (٧٤)

تفسیر:

اما نه آن بندگان که در عبادت خویش اخلاص ورزیدند و تنها از خداوند متعالی اطاعت نمودند، حق تعالی ایشان را به فضل و رحمتش مخصوص ساخت و به بهشتش کرامت بخشید.

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (75 الي 82) به داستان و قصه «نوح عليه السلام» پرداخته میشود، طوريکه مي فرمايد:

وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ﴿٧٥﴾

و به راستی نوح ما را به فریاد خواند (و ما دعای او را اجابت کردیم)، و چه خوب اجابت کننده اي هستیم. (٧٥)

تفسیر:

«لام» در آیه مبارکه «وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ» مقدمه قسم است. یعنی قسم به خدا نوح به ما پناه آورد و بعد از این که قومش او را تکذیب کردند از قومش مأیوس شد از ما یاری خواست، «أَيُّ مَغْلُوبٍ فَأَنْتَصِرُ» [قمر: 10]. «پروردگار! من مغلوب هستم پس یاریم کن». یعنی: دعای او را به نیکوترین وجه اجابت کردیم و قومش را به وسیله طوفان هلاک گردانیدیم و ما چه نیک اجابت کننده بودیم. در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی؛ بهترین پذیرنده دعاست؛ زیرا او بهترین دوست و نیکوترین یاری کننده اي است. واقعیت امر اینست که مردان الهی هیچ وخت به بن بست نمی رسند و هنگامی که کار بر آنان سخت شود و به مشکل مواجه شوند، با دعا و استمداد از پروردگار با عظمت استمداد حل مشکل می نمایند.

مفسر بزرگ جهان اسلام صاوی در تفسیر خویش می نویسد: خدای متعال در این سوره هفت قصه را آورده است: قصه نوح، قصه ابراهیم، قصه اسماعیل ذبیح، قصه موسی و هارون، قصه الیاس، قصه لوط و قصه یونس. تمام این داستان ها و قصه ها رابه منظور تسلی خاطر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و برحذر داشتن افراد کافر آورده است. (تفسیر صاوی ۳/۳۴۰).

وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

و او و خانواده اش را از اندوه بزرگ رهائی بخشیدیم. (٧٦)
«الْكَرْبِ»: غم و اندوه (سوره های: أنعام آیه: 64، أنبياء آیه: 76).

تفسیر:

الله تعالی هم نوح عليه السلام، و خانواده اش را، یعنی هم کسانی را که از اهلش مؤمن بودند همه را از اذیت کافران و از هلاکت و تباهی (همانا غرق) شدن نجات داد. در تفسیر انوار القرآن آمده است: تعداد آنان به هشتاد نفر زن و مرد می رسید و در نتیجه به فوز و فلاح دنیا و آخرت نایل آمدند. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ ﴿٧٧﴾

و [تنها] نسل او را (روی زمین) باقی گذاشتیم. (٧٧)

تفسیر:

الله تعالی به نوح عليه السلام احسان کرد و کرامت بخشید. طوريکه بعد از نابود شدن قوم نوح ذریت و نسل نوح در سرزمین باقی ماندند. ابن عباس (رض) گفته است: تمام ساکنان کره ی زمین از ذریت و نسل نوح میباشند. (البحر المحيط ۷/۳۶۴).

در التسهیل آمده است: چون بعد از این که مردم در طوفان غرق شدند و نوح و همراهانش

در کشتی نجات یافتند، انسان ها از نسل سه فرزند او یعنی سام و حام و یافت متولد شدند. (التسهیل ۱۷۲/۳).

- 1 - سام: که پدر اعراب و فارس و روم است.
- 2 - حام: که پدر سیاهپوستان است.
- 3 - یافت: که پدر ترکان، اهالی خزر و یاجوج و ماجوج از اقوام چین و ژاپن و مانند آن هاست. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی).

دکتر مصطفی مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می نویسد:
 «ذُرِّيَّتُهُ...»: بر خي، از این آیه چنین برداشت کرده اند که تمام نسل بشر بعد از نوح، از دودمان او به وجود آمده و تمام نژادهای روی زمین به فرزندان وی منتهی می شوند. اما مؤمنان دیگری در خدمت نوح بودند، و قاعدتاً از ایشان هم فرزندان باقی مانده است (سوره: هود آیه: 40). همچنین چه بسا طوفان نوح بخش بزرگی از معموره زمین را فرا گرفته باشد (التفسیر القرآنی للقرآن) مگر در بخش های دیگر مردمانی نبوده اند و زاد و ولد نداشته اند؟ به هر حال، چه این باشد و چه آن، مسأله مهمی نیست.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿٧٨﴾

و برای او در میان ملت های آینده یادگار و نام نیک به جا گذاشتیم. (٧٨)
تفسیر:

پروردگار سبحان و تعالی برای نوح علیه السلام در دنیا ذکر خیر و ستایش نیکویی را ماندگار ساخت؛ ذکر و یاد خیر او را تا روز قیامت پایدار کردیم یعنی: جهانیان پیوسته بر او ثنای نیک میگویند و برای او دعا کرده و درود و رحمت میفرستند و چون از او یاد کنند، میگویند: «سلام بر نوح» به قولی: این سلامی است از سوی خداوند متعال بر نوح. یعنی: سلام از جانب ما بر نوح در میان جهانیان باد!

«الْآخِرِينَ»: آیندگان. مراد ذکر جمیل و نام نیکو دعای خیر برای او است که بر زبان همه پیروان ادیان آسمانی جاری می گردد (ملاحظه شود سوره های: مریم آیه: 50، شعراء آیه: 84).

سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ ﴿٧٩﴾

سلام و تحیت بر نوح (خدا پرست) در میان عالمیان باد. (٧٩)
تفسیر:

از جانب الله تعالی رحیم و رحمان امن و سلامتی برای نوح علیه السلام میسر است و از اینکه توسط آیندگان به بدی یاد شود محفوظ است؛ بلکه همه جهانیان او را به خوبی ستایش می نمایند.

«سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ...»: اگر کلمه (سَلَامٌ) خبر مبتدای محذوف (هُوَ) باشد، جمله اخباری است و معنی آن در بالا گذشت.

و اگر (سَلَامٌ) مبتدا بشمار آید، جمله انشائی و برای دعا است و معنی چنین است: درود خدا تا قیامت بر نوح باد.

«فِي الْعَالَمِينَ»: در میان همه جهانیان. مراد تا پایان عمر انسان ها و نهایت دنیا است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

خواننده گان محترم!

در قرآن عظیم الشان در آیات متعددی حضرت نوح علیه السلام بمتابه پیامبر که فضیلت های خاصی خود راداشت و اینکه نمونه مقاوت بود، و زندگی آن برای پیامبر صلی الله علیه وسلم سبب دل گرمی و آرامش بوده، مطرح شده است. واقعاً هم حضرت ابراهیم علیه السلام دارایی خصوصیات خاص خود که از جمله میتوان گفت:

- حضرت نوح علیه السلام اولین پیامبر اولوالعزم است که به عنوان شیخ الأنبياء نامیده شده است.
- نوح(ع) تنها پیامبری است که مدت رسالتش در قرآن مطرح شده است.
- سلام الله سبحانه وتعالی به نوح علیه السلام دارایی خصوصیت خاصی بوده و عبارت «فِي الْعَالَمِينَ» به آن اضافه شده است.
- نوح علیه السلام پیامبری است که حتی یکی از فرزندان او همسرش با او مخالف بودند و به او ایمان نیاوردند.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٠﴾

به راستی ما نیکوکاران را این گونه ثواب می دهیم. (۸۰)

تفسیر:

یعنی: ما کسی را که در سخن و عملش نیکوکار، به احسان و نیکوکاری معروف و بر آن پایدار و ثابت قدم باشد، و در عبادت پروردگارشان راستکار باشند کرامت می بخشیم.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨١﴾

به راستی او از بندگان مؤمن ما بود. (۸۱)

تفسیر:

درواقعیت نوح علیه السلام ازبندگان راستکار و اخلاصمند خداوند بزرگ بود. نوح علیه السلام در بندگی الله تعالی مخلص بود، و ایمان و یقینش کامل بود.

در حاشیه‌ی بیضاوی گفته است: به منظور نشان دادن والایی قدر و منزلت ایمان و اصالت امرش، این اکرام و فضل را مبتنی بر احسان قرار داده و سپس احسان را مبتنی بر ایمان قرار داده است تا شکوه و اصالت امر ایمان را نمایان سازد. و دنیا را از نسل او پر کرده است، تا یادش بر سر زبان جهانیان جاویدان بماند. (شیخ زاده ۱۵۷/۳).

ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ ﴿٨٢﴾

سپس دیگران را غرق کردیم. (۸۲)

در آیه مبارکه آمده است، آنچه از کافران که به نوح علیه السلام ایمان نیاوردند، تا آخرین نفر غرق کردیم. به طوری که آثار و نام و نشانی از آنان باقی نماند.

خواننده گان محترم!

بعد از ختم داستان وقصه نوح علیه السلام اینک در آیات (83 الي 113) داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و شکستادن بتها و بحث ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام مورد بیان قرار میگیرد. طوریکه میفرماید:

وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ ﴿٨٣﴾

و به راستی ابراهیم از پیروان نوح بود. (۸۳)

تفسیر:

در آیه مبارکه میفرماید: همانا ابراهیم خلیل از جمله افرادی است که بر سنت و روش نوح علیه السلام بودند، و طریقه، روش و آیین او را در پیش گرفت. وی از جمله و از کسانی بود که با نوح علیه السلام در دعوت به سوی الله تعالی و یگانگی وی موافقت کرد، و بصورت کل وی از جمله یاران و هواداران با وفا او به به شمار می رفت.

شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی مفسر تفسیر بیضاوی میفرماید: «بعید نیست که شریعت این دو پیامبر اولوالعزم الهی در همه فروع دین، یا در غالب آن ها، نیز یکی بوده باشد». وی میافزاید: فاصله بین نوح و ابراهیم علیهم السلام دوهزار و ششصد و چهل سال بود. در این فاصله دو پیامبر از جانب الله تعالی مبعوث شدند، که عبارت بودند از «هود» و «صالح» علیهما السلام. (تفسیر بیضاوی ۱۴۱/۲)

«شِيعَةَ»:

اصل کلمه «شِيعَة» به معنی پیروان و یاران است و هر گروهی که بر امری گرد آمده و بر آن متفق شوند، آن ها برای آن امر «متشیع» هستند.

دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» در مورد «شِيعَةَ»: مینویسد: «شِيعَةَ»: یعنی پیرو، دنباله رو. و هدف از آن پیروی و دنباله روی، تداوم خط فکری و مکتبی است. به عبارت دیگر: انبیاء، همه مبلغان یک مکتب و استادان یک دانشگاه هستند، و توحید و عدل و تقوا و اخلاص و بسیاری دیگر از کردارهای پسندیده و خصال حمیده، تغییر ناپذیر و شیوه متبَع همه فرستادگان خدا بوده است.

إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٤﴾

هنگامی که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد. (۸۴)

تفسیر:

بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام با (قلب سلیم) یعنی دلی پاک از هر اعتقاد باطل و اخلاق بد، با قلبی پاک و مصفا و خالص و خالی از شک و تردید به سوی الله رو آورد.

قلب سلیم:

«سَلِيمٌ»: سالم. پاک از شرک. «قَلْبٍ سَلِيمٍ»: (سوره: شعراء آیه 89). طوری که در فوق تذکر دادیم «قلب سلیم» عبارت از قلب است که از شک و شرک پاک و منزّه بوده، و به منظور کسب رضای پروردگار با عظمت، برای خلش خیر خواه باشد. ابن عباس (رض) میفرماید: «قلب سلیم قلبی است که به لاله الا الله گواهی دهد».

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ ﴿٨٥﴾

وقتی که به پدر و قوم خود گفت: چه چیزی را می پرستید؟ (۸۵)

تفسیر:

«مَاذَا»: این ها چه چیزند؟ سؤال، جنبه تحقیر بت ها و ناپسند شمردن کار پدر را دارد. یعنی بعد از اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام با انکار و به عنوان توبیخ و سرزنش به پدرش، آزر و قومش گفت: چه مفهومی دارد که شما این بت ها را عبادت می کنید در حالیکه به شما نفع ضرری رسانده نمی توانند؟! بدین ترتیب ابراهیم علیه السلام انکار و سرزنش خود را اعلام داشته است.

أَفْكَاً إِلَهَةً دُونَ اللَّهِ تَرِيدُونَ ﴿٨٦﴾

آیا به جای خدا معبودان دروغین را می خواهید. (۸۶)

تفسیر:

حضرت ابراهیم علیه السلام «به پدر و قومش» سرزنش‌کنان و معترض گفت: آیا شما خدایان ساختگی و موهومی را عبادت می‌کنید و از عبادت پروردگاری که جز او معبود بر حقی وجود ندارد و تنها او مستحق عبادت است رو می‌گردانید؟
شیخ قرطبی در معنی «إفکاً» می‌فرماید که: «افک یعنی بدترین دروغ که هرگز پایدار نیست و همیشه آشفته می‌باشد. (قرطبی ۹۲/۱۵).

همچنان دکتر مصطفی خرم‌دل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مینویسد:
«إفکاً»: دروغ محض. کثیف‌ترین دروغ (ملاحظه شود سوره های: نور آیات 11 و 12، فرقان آیه 4، سبأ آیه 43، احقاف آیه 11، عنکبوت آیه 17).

«أَفْكَاً إِلَهَةً»: همزه برای استفهام تویخی است. کلمه «إفکاً» می‌تواند مفعول به و کلمه «إِلَهَةً» بدل، و یا این که (إفکاً) مفعول له و (إِلَهَةً) مفعول به باشد. در صورت اخیر، معنی آیه چنین میشود: آیا محض دروغ، معبودهائی جز خدا را خواستارید؟

فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٧﴾

پس گمانتان در باره پروردگار جهانیان چیست؟ (۸۷)

تفسیر:

یعنی درباره پروردگار جهانیان چه گمانی دارید؟ آیا گمان می‌برید وقتی غیر او را پرستش کنید، شما را بدون عذاب و کیفر رها می‌کند؟
طبری گفته است: یعنی ای قوم! اگر غیر خدا را پرستش کنید و در محضر او حاضر شوید، خداوند با شما چه کار می‌کند؟ (تفسیر طبری ۴۵/۲۳).

فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ﴿٨٨﴾

سپس نگاهی به ستارگان انداخت. (۸۸)

تفسیر:

حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از اینکه به خاطر پرستش غیر خدا آنان را توبیخ و سرزنش کرد، خواست به آنها نشان دهد که بت‌های را که آنان مصروف عبادت‌شان است سود و زیانی رسانده نمی‌تواند! و خواست در خلوت آنها را بشکند. تلاش کرد و در فکر حیلۀ شد، که برای شرکت در مراسم جشن با آنها همراهی نکند. لذا مانند عادت آنها که ستاره شناس بودند به آسمان نگاه کرد، و به آنها وانمود کرد که ستاره نشان می‌دهد فردا مریض خواهد شد. آنگاه گفت: اگر با شما بیرون بیایم مریض خواهیم شد. این حیلۀ دروغ به شمار نمی‌رود، بلکه از جمله حیلۀ‌هایی است که برای نیل به مقصود شرعی جایز است.

طوری‌که می‌گویند: «مصلحت دروغ را جایز میدارد»، پس دروغی مصلحت‌آمیز به از راستی فتنه‌انگیز. یا منظورش این بود از این‌که آنها بت را پرستش میکنند قلبش مریض است. (تفسیر قرطبی ۹۳/۱۵).

مصطفی خرم‌دل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می‌نویسد «نَظَرَ نَظْرَةً...»: نگاه ابراهیم به ستارگان آسمانی، جنبه مطالعه در اسرار آفرینش بود، هر چند ایشان آن را نگاه «منجّمانه» می‌پنداشتند.

مفسران در باره نگرستن ابراهیم علیه السلام به ستارگان گفته‌اند: نگاه ابراهیم علیه السلام به ستارگان، به منظور تعظیم و تقدیس آن‌ها نبود چنان‌که قومش این کار را می‌کردند بلکه هدف او این بود تا با این نگاه، در آن‌ها این ذهنیت را إلقاء کند که او هم آنچه را که آن‌ها در باره ستارگان می‌دانند، میدانند و در امور خود بر ستارگان تکیه می‌کند. پس این نگاه وی صرفاً حيله‌ای بود که او اندیشید. یا قصد وی از این کار، تأمل در کائنات و آسمان بود. چنان‌که قتاده می‌گوید: «اعراب برای شخصی که در حال تفکر است و زمانی دراز در فکر و اندیشه فرو رفته، می‌گویند: نظر فی النجوم: در ستارگان نگرست»، یعنی: بسیار در فکر فرو رفت.

خلاصه اینکه: نگرستن ابراهیم علیه السلام به ستارگان و این سخن وی که: «من مریضم»، از باب «توریه» بود. یعنی: او از این سخن هدفی مخصوص به خود داشت ولی در عین حال خواست که آن‌ها از آن چیز دیگری غیر از آنچه او اراده داشت، برداشت کنند تا بدین وسیله بتواند نقشه خود را در مورد بتانشان به اجرا گذارد. شایان ذکر است که دروغ گفتن به منظور «توریه» و «تعریض» مباح است چنانکه در حدیث شریف آمده است: «إن فی المعاریض لمنذوحة عن الکذب». «بی‌گمان در سخن‌های سربسته، گریزگاهی از دروغ است». (تفسیر انوار القرآن).

توریه چیست؟

«توریه» یعنی: این که انسان از سخن خود منظوری داشته باشد که با ظاهر کلام مخالف است. توریه به دو شرط جایز است: اول: این که کلمه، احتمال آن را داشته باشد.

دوم: این که ظلمی در آن صورت نگیرد. پس اگر شخصی بگوید: [لا أنام إلا علی وتَد] من نمی‌خوابم مگر بر روی میخی. [وتَد] چوبی است که به دیوار زده میشود و وسایل به آن آویزان می‌کنند. شخص بگوید منظورم از میخ، کوه است، این توریه درست است؛ چون کلمه احتمال آن را دارد و در آن بر کسی ظلم هم نشده است.

اگر کسی بگوید: [والله لا أنام إلا تحت السقف] سوگند به خدا که بجز زیر سقف در جایی دیگر نمی‌خوابم، سپس بالای سقف بخوابد و بگوید منظورم از سقف آسمان بوده است، این درست است، چون آسمان هم سقف نامیده میشود. چنان که خداوند متعال میفرماید: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا [32: انبیاء]» [و آسمان را سقفی حفاظت شده قرار داده ایم].

اگر توریه برای ستم کردن بر کسی به کار رود جایز نیست؛ مانند کسی که حقی از انسانی را بگیرد و سپس پیش قاضی برود و مظلوم گواه نداشته باشد؛ آنگاه قاضی از گیرنده حق بخواهد که سوگند بخورد که چیزی با تو نیست، و او سوگند بخورد و الله او نزد من چیزی ندارد، آن وقت قاضی به نفع او حکم کند. سپس وقتی مردم در این مورد با او حرف بزنند و بگویند که به دروغ قسم خورده‌ای و قسم دروغ انسان را به دوزخ می‌برد، چنان که پیامبر میفرماید: [مَنْ حَلَفَ عَلَیْمِینِ صَبْرٍ لِيُقْتَطَعَ بِهَا مَالٌ أَمْرٍ مُسْلِمٍ وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ].

حیله و فریب یا کید در اسلام:

قبل از همه باید گفت که: حیله و فریب و نیرنگ و پیمان شکنی در شریعت اسلام حرام است، چنانکه الله متعال انسان فریبکار را مورد سرزنش قرار داده میفرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ* الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ

لَا يَتَّقُونَ» (سوره انفال 56).

يعني: به يقين، بدترین جنبندگان نزد خدا، کسانی هستند که کافر شدند و ایمان نمی‌آورند، همان کسانی که با آنها پیمان بستې؛ سپس هر بار عهد و پیمان خود را می‌شکنند؛ و (از پیمان شکنی و خیانت) پرهیز ندارند.

و در حدیث صحیحی از ابو هریره رضی الله عنه آمده که گفت: «أن رسول الله صلي الله عليه وسلم مر علي صبرة من طعام. فأدخل يده فيها، فنالت أصابعه بلالا. فقال: يا صاحب الطعام ما هذا؟ قال: أصابته السماء، يا رسول الله! قال: أفلا جعلته فوق الطعام حتيراه الناس؟ ثم قال: من غش فليس منا» صحيح الترمذي (1315). يعني: رسول خدا صلي الله عليه وسلم از کنار کویه‌ی گندم (انباشته برای فروش) گذشت، دستش را در گندم‌ها فرو برد، انگشتانش خیس شد، خطاب به فروشنده فرمود: «این (تری) چیست؟» (او) گفت: ای رسول خدا! باران باریده و تر شده است، فرمود: «پس چرا آن (گندم‌های خیس) را ظاهر نکردی تا مردم ببینند؟ سپس فرمود: «هر کس اهل قلب و فریب باشد از ما مسلمانان نیست.»

همچنان درباره خیانت و عهد شکنی فرمودند: «إِنَّ الْعَادِرَ يَنْصَبُ لَهُ لُؤَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقَالُ: هَذِهِ عَذْرَةُ فُلَانٍ بِنِ فُلَانٍ». متفق عليه (يعني): «در روز قیامت برای هر خیانت‌کار و پیمان شکنی پرچم و علامت مشخصی تعیین می‌گردد (و برای مردم معلوم و مشخص می‌شوند) و اعلام می‌شود که این پیمان شکن، فلان پسر فلان است.»

و عبدالله پسر عمرو گوید: پیغمبر صلي الله عليه وسلم فرمود: «أُرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَتْ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَعَهَا: إِذَا أُوْتِمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ». متفق عليه

يعني: «چهار صفت هستند که اگر همه آن در کسی موجود باشند آن شخص منافق کامل است، و کسی که یکی از این خصلتها را داشته باشد تا وقتی که آن را ترک می‌نماید یک صفت منافق در او موجود است، این چهار صفت عبارتند از:

- 1- هرگاه به عنوان ایمن قرار داده شود، خیانت کند.
- 2- به هنگام سخن گفتن دروغ بگوید.
- 3- هر وقت عهد و پیمانی ببندد، آن را نقض کند.
- 4- به هنگام عداوت و دشمنی از حق تجاوز کند و به دروغ و دسیسه و نسبت‌های نادرست متوسل شود.

با وجود حرام بودن مکر و خیانت و غدر در اسلام، اما فریب دادن کافر در حال جنگ جایز است، چنانکه جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلي الله عليه وسلم فرمود: «الْحَرْبُ خُدْعَةٌ». یعنی: «جنگ با کافران مشتمل بر فریب و تاکتیک می‌باشد (و با فریب و تاکتیک باید آنان را شکست داد)». بخاری (3029) و مسلم (58).

امام نووی رحمه الله گفته: «علمای اسلاف اتفاق نظر دارند که فریب کفار در جنگ هرگونه که امکان داشته باشد جایز است، مگر آنکه فریب موجب نقض پیمان یا امان شود که در اینحالت جایز نیست.»

پس اسلام غدر و پیمان شکنی و خیانت را حرام گردانیده و پیمان شکستن از جمله خدعه و فریب جایز در جنگ محسوب نمیشود، چراکه نقض عهد و خیانت از صفات مسلمین نیست، حتی اگر پیمان را با کفار بسته باشند خود را ملتزم به اجرای عهدنامه میکنند

مگر آنکه طرف مقابل غدروپیمان شکنی کند.

ولي علمای اسلام فرمودند: بکار بستن حيله برای دفع ظلم و یا استیفا یا ستیلا بلندی و برتری حق، مباح است، یعنی اگر ستاندن حق جز به کمک حيله ممکن نباشد و در آن حيله ضرری متوجه دیگران نگردد، استفاده از آن مباح است. مثلاً کارمندی که در یک شرکت اشتغال داشته و اکنون صاحبان شرکت حقوق و دستمزد او را نمیدهند و حتی در فکر آن هستند که دستمزد ماهیانه اش را الغاء کنند، اگر این کارمند از طریق های مشروع دیگر نتواند حق خود را بستاند، برایش جایز است که از حيله برای گرفتن حقش استفاده کند بشرطیکه دیگران از حيله او متضرر نگردند.

امام ابن قیم رحمه الله در «زادالمعاد» می گوید: «اگر قرار باشد کسی با دروغ گفتن به حق (پای مال شده اش) دست یابد، برای او جایز است که با نفس خود و دیگری دروغ گوید، بشرطی که آن دروغ موجب ضرر به دیگران نشود».

البته استفاده از توریه بجای دروغ بهتر است، و توریه یعنی گفتن کلامی که دو معنی داشته باشد، مخاطب از ظاهر کلام معنایی برداشت کند اما گوینده معنای دیگری در باطن آن سخن در نظر دارد.

امام نووی در «ریاض الصالحین» باب (آنچه از دروغ رواست) میگوید: «بدانکه اگر چه اصل دروغ حرام است، ولی در بعضی حالات و روی شرط هائی رواست که در کتاب «اذکار» ذکر نمودم که فشرده آن این است که سخن وسیله ایست برای بیان مقاصد و هر مقصد نیکی که رسیدن به آن بدون گفتن دروغ ممکن باشد، دروغ گفتن در آن حرام است و اگر رسیدن به آن بدون دروغ گفتن، ممکن نباشد، دروغ جائز و رواست. پس اگر مقصود او مباح باشد، دروغ گفتن، هم مباح است و اگر واجب باشد، دروغ گفتن، واجب است.

هرگاه مسلمانی از ظالم و ستمگری که می خواهد او را بکشد، یا مالش را بگیرد، پنهان شد، یا مالش را پنهان نمود و از شخصی در باره وی سؤال شد، واجب است که دروغ بگوید و آنرا مخفی بدارد.

همانطور هرگاه نزد او مالی به و دیعت نهاده شده باشد و ظالمی بخواهد که آن را بگیرد، واجب است که دروغ گفته آن را پنهان بدارد.

و محتاط تر در این موارد این است که توریه کند، و معنای توریه این است که از عبارتش مقصد صحیحی را در نظر داشته باشد که نسبت به آن دروغگو نیست، هر چند در ظاهر لفظ و نسبت به آنچه که مخاطب آن را می فهمد، دروغگو است. و هرگاه توریه را گذاشته و عبارت دروغی را ذکر نمود، در این حال حرام نمی باشد. و علماء برای روا بودن دروغ گفتن در این حال به حدیث ام کلثوم استدلال جسته اند، که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که میفرمود: کذاب کسی نیست که در میان مردم اصلاح می آورد، پس خبری را می رساند، یا خبری را می گوید.

و مسلم رحمه الله در روایتش افزوده که ام کلثوم رضي الله عنها گفت: و نشنیدم در چیزی از آنچه مردم می گویند، رخصت داده باشد، مگر در سه چیز: جنگ، و آشتی در میان مردم، و سخن مرد به همسرش و سخن همسر به شوهرش». پایان نقل قول از کتاب ریاض الصالحین.

در اینجا برای فهم بیشتر موضوع یک ماجرای قرآنی را ذکر می‌کنیم؛ وقتی که یوسف علیه السلام در مصر به مقام و فرمانروایی رسید، و هنگامی که یعقوب علیه السلام فرزندان را برای آوردن آذوقه به مصر روانه کرد، یعقوب علیه السلام فرزند محبوبش بنیامین را به دیگر فرزندان توصیه نمود که از او مراقبت کنند، فرزندان یعقوب هم به او قول دادند که از او حفاظت نمایند، وقتی که به مصر رسیدند و یوسف علیه السلام خواست که بنیامین را از چنگ بردارانش درآورد و نزد خود نگهدارد، مجبور شد که از حيله اي براي رسيدن به مقصودش استفاده کند، براي اين کار او چون مي دانست در شريعت يعقوب عليه السلام جریمه دزدی اینست که دزد را یکسال به بردگی بگیرند، لذا حيله اي بکار بست تا بنیامین دزد تلقی شود و بدین طریق بنیامین را از چنگ برادرانش خلاص کند و یکسال نزد خودش نگهدارد، (داستان به تفصیل اش در سوره یوسف آیات: 76-56). تذکر رفته است.

لذا یوسف علیه السلام با بکار بستن یک حيله کاري کرد که بنیامین بعنوان جریمه و سزاي دزدي اسير شود و او با اينکار برادرش بنیامین را نزد خود نگهداشت و از دست برادران حسودش نجات داد.

فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ﴿٨٩﴾

و با قومش گفت که من مریضم (و نتوانم به جشن عید بتان آیم). (۸۹)

تفسیر:

قابل تذکر است که گفتن این بهانه که حضرت ابراهیم علیه السلام برای قومش پیش کرد که: من مریض هستم از جمله عذري است که؛ در آن تعريضي وجود دارد.

دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مینویسد:

«سَقِيمٌ»: مریض «إِنِّي سَقِيمٌ»: هدف ابراهیم، مریضي روح و آزار دل از پندارگرائی و اوهام پرستي مردم، و برداشت ایشان از سخن او بیماری ظاهري بود. به این ترتیب عذر خود را از عدم شرکت در جشن سالیانه ایشان خواست.

گویا سحرگاهان غذاهائی در کنار بت‌ها می‌نهادند تا متبرک شود، و خودشان از شهر بیرون می‌رفتند. شامگاهان از مراسم صحرا بر می‌گشتند و از آن خوراکی‌ها می‌خوردند.

فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ﴿٩٠﴾

قوم از او دست کشیده برگشتند. (۹۰)

قوم ابراهیم علیه السلام او را تنها گذاشته و همه باهم به مراسم عید خود رفتند.

فَرَاغَ إِلَى آلِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٩١﴾

پس شتابان و نهان به سوی معبود هایشان رفت و (مسخره کنان) گفت: آیا نمی‌خورید؟ (۹۱)

تفسیر:

«رَاغَ»: مخفیانه و شتابان رفت. ابراهیم علیه السلام در غیاب قوم خود به سرعت و شتاب به سوی بت‌های قومش رفت و به گونه استهزا و تمسخر برای آن‌ها گفت: و به طور نهانی به سوی معبودانشان رفت «و گفت» خطاب به آن بتان از روی استهزا و تمسخر: «آیا چیزی نمی‌خورید؟» چرا از این غذایی که مشرکان برای شما گذاشته‌اند، و خود به جشن خویش رفته‌اند؟ نمی‌خورید.

این کثیر فرموده است: بعد از این‌که آنها بیرون رفتند، ابراهیم به نهانی و سرعت خود را

به آنها رساند. (تفسیر ابن کثیر ۱۸۵/۳).

مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ ﴿٩٢﴾

شما را چه شده است که حرف نمی زنید؟ (۹۲)

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است که ابراهیم علیه السلام می دانست که آن ها جماداتی بیش نیستند و به سخن گفتن قادر نمی باشند.

گفت: «مَا لَكُمْ»: شما را چه شده است؟ که گپ نمی زند، و چرا به سؤالات من جواب نمی دهید، اگر توان سخن گفتن را دارید؟

الإمام أبو حیان میفرماید: پیشنهاد خوردن و در خواست سخن گفتن را ابراهیم علیه السلام به عنوان تمسخر و استهزا مطرح کرده است؛ زیرا آنها از پرستندگان پست تر بودند؛ چون آنان به عکس بت ها هم خوراک می خوردند و هم سخن می گفتند. (البحر المحيط ۳۶۶/۷).

فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ﴿٩٣﴾

پس با دست راست بر آنها ضربه محکم وارد کرد. (۹۳)

تفسیر:

ابراهیم علیه السلام بعد از اینکه به سوی بت ها رفت، وبه تمام قوت و شدت بر سر آنان می کوفت. در مورد اینکه آنان را چر با دست راست خویش میزد، اینست که قوت و نیروی انسان در دست راست وی بیشتر و زدن با آن شدیدتر است.

امام بیضاوی میفرماید: مقید کردن آن به «يَمِينِ» برای نشان دادن زور و قدرت ابراهیم علیه السلام است؛ چون نیرومندی ابزار کار نشان دهندهی عکس العمل تند و شدید است. (تفسیر بیضاوی ۱۴۲/۲).

قرطبی میفرماید: حضرت ابراهیم علیه السلام زدن را به «يَمِينِ» اختصاص داده است؛ چون دست راست قوی تر است و با آن می توان بشدت ضربه خویش را بر بت ها وارد نماید. (تفسیر قرطبی ۹۴/۱۵).

سپس ضربه ای محکم با دست راست و با توجه بر پیکر آنها فرود آورد (و همه را جز بت بزرگ در هم شکست) جز بت بزرگ را که تفصیل داستان آن در سوره «أَنْبِيَاء» آمده است.

مصطفی خرمدل در تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می نویسد:

«رَاغَ عَلَيْهِمْ»: از بالا بر آنها فرو کوفت. «بِالْيَمِينِ»: با دست راست. با قدرت و قوت (سوره: زمر / 67). «رَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا»: کلمه (ضَرْبًا) می تواند مفعول مطلق (رَاغَ) به اعتبار معنی باشد. چرا که معنی چنین است: «ضَرْبَهُمْ ضَرْبًا». یا اینکه مصدر است و در معنی اسم فاعل است: «رَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا». و یا این که مفعول له و معنی آن چنین است: برای زدن به سراغ شان رفت.

فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ ﴿٩٤﴾

پس مردم شتابان به سوی او روی آوردند. (۹۴)

تفسیر:

بعد از اینکه قوم اطلاع حاصل نمودند با عجله و شتاب و قهر و غضب، غرض گرفتن انتقام در حالیکه یک دیگر را می زدند به سوی او آمدند، زیرا دانستند که او این کار را

بر سر آن ها آورده است! وگفتند:

وای بر تو! ما آنها را می پرستیم و تو آنها را می شکنی؟ توبیخ کنان در جواب آنها گفت:

محاکمه حضرت ابراهیم علیه السلام:

بعد از حضور ابراهیم علیه السلام در جمع مردم اولین سوالی که برایش مطرح کردند «أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ يَا بَرُّ هَيْمٌ» (سورة الأنبياء: 62) (گفتند: آیا تو ای ابراهیم این کار را بر سر خدایان ما آورده ای؟).

ابراهیم علیه السلام از حکمت کار گرفت، و جواب حکیمانه برای شان ارایه داشت و گفت: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (الأنبياء: 63) (بلکه این [بت] بزرگشان آن [کار] را کرده است، که اگر سخن میگویند از آنان بپرسید.) با پیش کردن جواب منطقی توانست که غفلت شان را بیدار کند. در این وخت آنان در، خطاب به یک دیگر گفتند: «إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ» (الأنبياء: 64) (انان به خود آمدند) و به خویشتن گفتند: شما حقیقتاً ستمگرید.) زیرا بت ها را بدون حافظ و نگهبان رها کرده اید تا به این درد مبتلا شوند و کسی که به آن ها ایمان ندارد آنان را از بین ببرد. بعد از چند لحظه فکر شان به هوش آمد و گفتند: «لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هُوَ لَأَمْ يَنْطِقُونَ» (الأنبياء: 65) (تو می دانستی این ها سخن نمی گویند.) تو که می دانی این ها چیزی نمی گویند چگونه ما را به سوال از آن ها فرا می خوانی درحالی که خود می دانی جامد و کر هستند و توان شناخت پیرامون خود را ندارند اینجا بود که حضرت ابراهیم علیه السلام از فرصت استفاده کرده گفت: «قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ» (66) (آفت لکم ولما تعبّدون من دون اللّٰه أفلا تعقلون) (67) (الأنبياء: 66-67) (گفت: آیا به جای خدا چیزهایی را می پرستید که کمترین سود و زیانی به شما نمی رسانند وای بر شما و وای بر چیزهایی که به جای خداوند می پرستید آیا نمی فهمید؟) چون مفتضح شدند و راه علاجی فرا رویشان نماند گفتند: «قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلَ الْهَيْتَمِ إِنْ كُنْتُمْ فَعَلِينَ» (الأنبياء: 68) (گفتند: اگر می خواهید کاری کنید ابراهیم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را مدد و یاری دهید.) (رسالة: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی).

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَحْتُونَ» (۹۵)

ابراهیم گفت: آیا رواست که شما چیزی به دست خود بتراشید و آن را پرستش کنید؟ (۹۵)

تفسیر:

ابراهیم علیه السلام با تمام شجاعت قوت از آنان پرسید: آیا بت هایی را عبادت می کنید که به دست خود آنها را تراشیده و خود آنها را ساخته اید؟ و چگونه چیز خود ساخته می تواند معبود باشد؟

«تَنْجُتُونَ»: می تراشید (سورة: اعراف / 74، شعراء / 149).

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» (۹۶)

و حال آنکه خداوند شما را و چیزهایی را که بر سر آنها کار میکنید، آفریده است. (۹۶)

تفسیر:

شما چگونه عبادت خالق لایزال را ترک میکنید و مخلوق را پرستش میکنید؛ در حالی که که خداوند عز و جل خود شما و عمل شما و تمام موجودات و همه چیز را هستی بخشیده است.

ابن جوزی گفته است: به نظر بعضی از مفسران (ما) مصدری است، پس یعنی خدا شما و اعمال شما را خلق کرده است و به نظر آنها این آیه در مورد خلق اعمال انسان اساس و قاعده به شمار می‌آید. و به نظر بعضی (ما) موصول است و به معنی «الذی» است، پس یعنی شما و بت‌هایی را که ساخته‌اید خلق کرده است. و این دیدگاه به سیاق کلام مناسب‌تر و در اتمام حجت بر بت پرستان قوی‌تر است. (التسهیل ۱۷۳/۳).

قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْفَوْهُ فِي الْجَحِيمِ ﴿٩٧﴾

گفتند: برای او چهار دیوار بزرگی (مانند کوره) بسازید و او را در جهنمی از آتش بیفکنید! (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بُيُوتًا»: ساختمان (ملاحظه شود سوره‌های: توبه / 109 و 110، نحل / 26، کهف / 21). در اینجا مراد چهار دیواری است. «الْجَحِيمِ»: آتش عظیم و سوزان و وشعله‌گر، در ضمن «الْجَحِيمِ»: یکی از نام‌های دوزخ است.

تفسیر:

بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام آنان را با دلیل و منطق قوی مغلوب ساخت، قوم ابراهیم علیه السلام غرض مجازات وی به مشوره پرداختند، در نتیجه به این فیصله رسیدند که او را در آتش به سوزاند، بناءً آتش دانی از سنگ ساختند و آن را از هیزم پرکردند آنگاه هیزم را آتش زدند، و حضرت ابراهیم را در آتش انداختند.

ابراهیم علیه السلام به آتش انداخته می‌شود:

طوری‌که در فوق یادآور شدیم بعد از پایان محاکمه، خواستند بعنوان عتاب و جزا او را بسوزانند. اما درین فکر می‌کردند که چگونه؟ ایشان مقرر کردند و لازم دانستند که در آتش شعله ور سوزان انداخته شود تا باعث تسکین آلام ایشان گردد. از اینجا و آنجا شروع به جمع آوری هیزم نمودند تا آن‌ها را آتش زده، ابراهیم علیه السلام را فدای خدایان خود نمایند تا آنجا که عده از زنان مریض نیز نذر می‌کردند اگر شفا یابند به جمع آوری هیزم بپردازند. بعد از جمع آوری هیزم‌های زیاد آن‌ها را آتش زدند، چون آتش برافروخت ابراهیم (علیه السلام) را در آن انداختند لیکن خداوند بلافاصله دستور داد «يُنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ ﴿69﴾ [الأنبياء: 69] (ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم باش بر ابراهیم). بدین وسیله معجزه‌ی بزرگ‌خدایی به وقوع پیوست و آتش سوزان (به امر الله متعال) آن چنان سرد گردید که ابراهیم علیه السلام در بحبوحه‌های آن احساس سرما می‌کرد و کید دشمنان خدا به سوی خودشان برگشت. (ملاحظه شود رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، از: شیخ علی صابونی).

فَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ﴿٩٨﴾

نمرودیان قصد مکر و ستمش کردند ما هم آنان را خوار و نابود ساختیم (و آتش را بر او گلستان کردیم). (۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَيْدًا»: «کید»: نیرنگ. چاره اندیشی. در اینجا طرح نابودی ابراهیم علیه السلام و نقشه برچیدن اثرات تبلیغ‌قولی و عملی او مراد است.

«الْأَسْفَلِينَ»: پستان و خواران. به زیر افتادگان و شکست خوردگان.

تفسیر:

طوری‌که در آیه فوق تذکر یافت: قوم ابراهیم علیه السلام برای کشتن ابراهیم علیه السلام حيله و نیرنگ به کار برند، ولی ما او را از آتش نجات دادیم، آتش به فرمان ما بر او سرد و سلامتی بخش شد و کمترین تأثیر سوئی هم در او نکرد. و آن را به صورت مرد سالم در آوردیم اما خداوند متعال آنان را خوار و زیانمند ساخت؛ چون نیرنگشان در مورد ابراهیم علیه السلام اجرا و کارگر نشد.

مناظره حضرت ابراهیم علیه السلام و نمرود:

ابراهیم علیه السلام در زمانی زندگی میکرد که: مردم در اوج گمراهی و شرک اعتقادی بسر می‌بردند. در زمان او پادشاهی جبار و متمد، که ادعای ربوبیت را داشت ظهور کرده و یکی از چهار پادشاه مشهور جهان آن وقت بود. زیرا گفته‌اند: چهار نفر (دو مسلمان و دو کافر) همه‌ی دنیا را در تسخیر خویش داشتند، مسلمانان ذوالقرنین و حضرت سلیمان علیه السلام پسر داوود و از کافران نمرود و بختنصر بوده‌اند، غیر از این چهار نفر کسی همه دنیا را فتح نکرده است، بلکه کشوری یا چند کشور را در اختیار داشته‌اند مانند فرعون که فرمانروای سرزمین مصر بود.

مؤرخین می‌نویسند: نمرود 400 سال حکمرانی کرد طی این مدت اهل طغیان و جبروت تکبر و سرکشی بود ادعای خدایی داشت با حضرت ابراهیم علیه السلام به مناظره پرداخت چون ابراهیم علیه السلام بر او وارد شد پرسید:

خدای تو کیست؟

آیا غیر از من خدایی داری؟

حضرت ابراهیم خلیل الله در کلامی برگرفته از ایمان و منطق به او جواب داد و گفت: «رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» (البقرة: 258) (پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند). او پروردگار قادری است که می‌تواند انسان را از عدم به وجود آورد او را می‌میراند بعد او را زنده می‌کند پس زنده کردن و میراندن، از مظاهر قدرت الله تعالی است. نمرود به شنیدن این سخن بعد از تمسخر بر او خندید و گفت: «أَنَا أَحْيِيَّ وَأُمِيتُ» (البقرة: 258) (او گفت: منم زنده می‌گردانم و می‌میرانم). یعنی آنچه را خدای تو میتواند انجام دهد منم قادر بر انجام آن می‌باشم. ابراهیم علیه السلام گفت: چطور؟

فوراً به نگیهان امر داد دو زندانی بیاوردند که هر دو محکوم به اعدام بودند دستور داد سر یکی را از تن جدا کردند و دیگری را آزاد کرد، او به این عمل حماقت خویش میخواست در مقابل خدا و قدرت او ابراهیم علیه السلام قدرت نمایی کند و احیاء و اماتة را که هر دو جزو صفات ویژه خالق اند به خود نسبت دهد.

چون ابراهیم علیه السلام بیعقلی و حقارت او را دید متوجه امر دیگری شد که اصلاً نمرود را توان احتجاج و لجاجت در آن نبود گفت: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ» (البقرة: 258) (الله تعالی آفتاب را از مشرق بر می‌آورد تو آن را از مغرب در آور). با این حجت و دلیل او را مبهوت کرد، زیرا اگر خدا است باید توان ایجاد تغییر در نظام آفرینش را داشته باشد و مسیر طلوع و غروب آفتاب را بتواند تغییر دهد. و این چنین حق پیروز و باطل شکست خورد.

سدي «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، میفرماید: این مناظره بین ابراهیم و نمرود در روز خروجش از آتش بوده است. (ملاحظه شود رساله: پیغمبری و

پیغمبران در قرآن کریم، از: شیخ علی صابونی).

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٩٩﴾

و [ابراهیم] گفت من رونده به سوی پروردگارم هستم، او مرا راهنمایی خواهد کرد. (۹۹)
تفسیر:

ابراهیم علیه السلام، بعد از اینکه الله تعالی او را از آتش و نیرنگ آنها نجات داد، از میان قوم خود هجرت کرد قوم که کفر به خدای سبحان و تکذیب پیامبرانش علیه السلام، کردند، یعنی گفت: من از شهر خود کوچ و هجرت از وطن کافران به وطنی که به عبادت و طاعت او تعالی پرداخته بتوانم یعنی به جایی هجرت می‌کنم که خدای من مرا به هجرت به سوی آن فرمان داده و آن سرزمین شام، وی آنها را (کافران) را به حال خود رها کرد. مقاتل گفته است: ابراهیم علیه السلام اولین انسانی بود که با سارا به سرزمین شام کوچ کرد. (تفسیر قرطبی ۹۷/۱۵).

این آیه دلیل بر وجوب هجرت از جایی است که انسان مؤمن به برپا داشتن شعایر دین خود در آنجا قادر نیست.

این آیه به مشروعیت هجرت از دار کفر به سوی دار اسلام دلالت دارد؛ البته آنگاه که شخص مؤمن توان انجام عبادت الله تعالی را نداشته باشد.

داستان مهاجرت ابراهیم علیه السلام به مصر:

بعد از اینکه قحطی و خشک سالی سراسر شام و فلسطین را فرا گرفت. ابراهیم علیه السلام با همسرش سارا که زنی بسیار صاحب حسن و جمال بود به مصر هجرت کرد، یکی از جاسوسان بدسرشت به پادشاه ستمگر مصر خبر داد که مردی آمده و زنی آن چنانی همراه دارد، این پادشاه یکی از امرای عرب به نام سنان پسر علوان بود عادتش بر این بود هرگاه می‌شنید که مردی زنی زیبا همراه دارد آن را از او غصب میکرد چون ابراهیم علیه السلام وارد مصر گردید، این ستمگر خواست سارا را از او بدست آورده و مورد تجاوز قرار دهد این بود که ابراهیم علیه السلام را به نزد خود فراخواند و پرسید: این زن چه نسبتی با تو دارد؟ ابراهیم علیه السلام گفت: خواهرم است و منظورش خواهر دینی بود «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» [الحجرات: 10]. (فقط مؤمنان برادران همدیگرند). ابراهیم را از نزد خود بیرون کرد چون به نزد سارا برگشت گفت: اگر این ستمگر بفهمد تو همسر من هستی تو را از من می‌گیرد لذا اگر از تو سؤال کرد تو خواهر دینی من هستی چون در روی زمین غیر از من و شما مسلمانی وجود ندارد، پادشاه ستمگر دنبال او شخصی فرستاد چون او را نزد پادشاه بردند و بر او وارد گردید مفتون زیبایی او شد در مورد ابراهیم علیه السلام از او سؤال کرد گفت: من خواهر او هستم پادشاه ستمگر نسبت به او قصد بدی داشت به سوی او دست دراز کرد که او را به طرف خود جذب کند دستش از حرکت بایستاد و دچار اضطراب چنانی شد که نزدیک بود از شدت ترس بمیرد. گفت: از خدا بخواه مرا شفا دهد کاری به شما ندارم و زیبایی به تو نمی‌رسانم.

سارا دعا کرد شفا یافت چون به حالت قبلی برگشت دوباره قصد تجاوز و تعدی نمود، برای بار دوم دستش خشک و بی حرکت شد دوباره از او خواست از خدا دعا کند خوب شود برایش دعا کرد شفا یافت، پادشاه به سوی نگهبانان در بانگ برآورد که این شیطان است که به نزد من آورده‌اید نه انسان. دستور داد او را آزاد کنند و کنیزی به او بخشید. که نامش هاجر بود. وقتی سارا را نزد پادشاه بردند ابراهیم به اقامه نماز و راز و نیاز با خدا مشغول

گردید و از خدا خواست شر ستمگري از همسرش دفع کند چون برگشت ابراهيم عليه السلام با اشاره ي دست پرسید چه بر سرش آمده؟ گفت: خداوند شر و فتنه ستمگر را از من دفع کرد و هاجر را به کنيزي من در آورد. (داستان را بخاري و مسلم روايت کرده اند.) حضرت ابو هريره گوید: اين است مادر شما اي فرزندان آب آسمان (ملت عرب)، که خداوند به عنوان احترام خليلش (ابراهيم عليه السلام) او را از شر پادشاه ستمگر حفظ نمود. (ملاحظه شود رساله: پیغمبري و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علي صابوني).

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٠٠﴾

پروردگارا! مرا (فرزندی) که از صالحان باشد عطا کن. (۱۰۰)

تفسیر:

«الصَّالِحِينَ»: شایستگان (ملاحظه شود سورة هاي: انبياء / 72 و 86).
 «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ»: بعد از آن ابراهيم عليه السلام به حضور پروردگارش دعا کرد پروردگارا! فرزندی از صالحان به من عطا فرما که در غربت انيس و همدم باشد. که مرا بر انجام طاعتت ياري کند و به جاي قوم، در غربت مونس باشد.
 پروردگارا! فرزند صالحی عطا فرما تا علم و دعوت را از وي به ارث برد.
 ابن کثير گفته است: منظورش فرزندان مطیع بود که جانشین قوم و عشيرتش بشوند که آنها را ترک گفته بود (ابن کثير ۱۸۶/۳).

فَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ﴿١٠١﴾

پس او را به پسري بردبار مژده دادیم. (۱۰۱)

تفسیر:

خداوند متعال دعای ابراهيم عليه السلام را قبول و استجاب کرد. او را به پسري بردبار مژده داد، فرزندی که بزرگ می شود و در بزرگی حلیم و بردبار می گردد.
 طوريکه یاد آور شدیم حضرت ابراهيم عليه السلام به فرزند پسري مژده داده شد که در خورد سالی هوشيار و در همه امورش با برکت بود.
 مفسر ابو سعود فرموده است: بدین وسیله خدا سه مژده را به او داده است: مژده داد که پسر است و به سن رشد میرسد و با حلم و حوصله خواهد بود؛ چون صغیر به «حلم» متصف نمیشود. چه حلمی با حلم او برابری میکند که وقتی پدرش به او پیشنهاد ذبح و قربانی شدن کرد، گفت: «پدر جان! آنچه را به تو می شود انجام بده، به خواست خدا مرا از شکيبایان خواهی یافت» (تفسیر ابو سعود ۲۷۳/۴) و جمهور مفسران بر این نظرند پسری که مژده ی تولدش داده شد عبارت بود از «اسماعيل»؛ چون خدا بعد از خاتمه ی قصه ی ذبیح فرموده است: «وَبَشِّرْهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ» و مژده ی تولد اسحاق را به او دادیم که پیامبری از صالحان خواهد بود. پس این بیان نشان می دهد که ذبیح، اسماعیل است. (در کتاب «النبوة و الأنبياء» از مؤلف تفصیل و دلیل موضوع را در صفحه ی ۷۳ بخوانید و به ابن کثير ۱۸۶/۳ مراجعه کنید که حاوی بحثی لطیف است).
 ابن کثير میفرماید: «این فرزند، اسماعیل عليه السلام است زیرا او اولین پسري است که ابراهيم عليه السلام به آن مژده داده شد و او (به اتفاق مسلمین و اهل کتاب) از اسحاق بزرگتر است بلکه در نص کتاب شان است که ابراهيم عليه السلام در زمان تولد اسماعیل عليه السلام، هشتادوشش سال و در زمان تولد اسحاق نودونه سال داشت». (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروي).

اسماعیل علیه السلام:

بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام همراه همسرش سارا و کنیزش هاجر از مصر به فلسطین مهاجرت کرد. چون سارا عقیم بود و از تنهایی و بی فرزندی شوهرش ابراهیم علیه السلام رنج می برد و خود نیز به عمری رسیده بود که انتظار حامله‌گی نداشت زیرا عمرش از هفتاد تجاوز کرده بود. سارا کنیز خود را به ابراهیم علیه السلام بخشید و از او خواست بر او وارد شود شاید خداوند فرزندی به او عنایت کند که در دوران پیری کمک و معین پدر باشد، ابراهیم علیه السلام تسلیم نظر او شد و چون با هاجر ازدواج کرد، فرزند زیبایی برای او به دنیا آورد که همان اسماعیل علیه السلام است و رسول الله صلی الله علیه و سلم از سلاله پاک او می‌باشد. بعد از پیدا شدن این فرزند درون و روان ابراهیم آسوده گشت زیرا به عمر 86 سالگی رسیده بود.

**فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى
قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (۱۰۲)**

تفسیر:

هنگامی که (فرزندش) در کار و کوشش به سنی رسید که می توانست با او بایستد، (پدر) گفت: فرزندم! من در خواب دیده‌ام که من تو را ذبح می کنم، پس بنگر که چه می بینی و نظرت چیست [اسماعیل علیه السلام] گفت پدر جان آنچه فرمانت داده‌اند، انجام بده، که به زودی مرا به خواست خداوند، از شکیبایان خواهی یافت. (۱۰۲)

بعد از اینکه اسماعیل علیه السلام به سن و سالی رسید که توانمندی کار و بار را با پدر خویش دارد، یعنی اینکه اسماعیل جوان شد، و کمک رسان پدر خویش گردید، مفسران گفته اند: یعنی به سن سیزده سالگی رسید پدرش برای او گفت: «قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ»: از جانب پروردگاره خواب دیدم و مرا به ذبح تو مأمور ساخته است. ابن عباس (رض) میفرماید: رؤیای پیامبران وحی است و این ایه را خواند. و محمد بن کعب گفته است: در حال خواب و بیداری از جانب خدا به پیامبران وحی می‌آمد؛ زیرا چشمان پیامبران به خواب می رود اما قلوب آنها به خواب نمی‌رود. (تفسیر قرطبی ۱۰۲/۱۵).

«فَانظُرْ مَاذَا تَرَى»: رأی تو در این باره چیست؟ ابن کثیر میفرماید: از این جهت پسرش را با خبر کرد که کار بر او آسان تر باشد و صبر و حوصله و عزم و اراده‌اش را در مورد اطاعت از فرمان الله بیازماید. (مختصر ۱۸۶/۳).

اگر سؤال بعمل آید: که چرا در مورد امری که از جانب الله تعالی قطعی است، با او مشاوره کرد؟ در جواب باید گفت: حضرت ابراهیم علیه السلام با اسماعیل علیه السلام مشاوره نکرد که به نظر او عمل کند، بلکه به این منظور با او مشاوره کرد که او را از خواب خود مطلع بسازد، و به او ثبات قلب بدهد و او را بر صبر و شکیبایی استوار کند و به او قوت قلب بدهد. از این رو به نیکوترین وجه به او جواب داد:

«قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»: اسماعیل گفت: پدر جان! فرمان الله را در مورد ذبح عملی کن، «ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت» بر ذبح، یا بر قضای پروردگار متعال. و این جواب انسانی است که تحمل و صبر و امتثال امر و رضایت به قضای خدا به او عطا شده است.

مفسرین میفرمایند که ابراهیم علیه السلام در شب «تروییه» در خواب دید که گوینده‌ای به وی میگوید: «الله تعالی تو را به ذبح فرزندت فرمان می‌دهد». زمانی که صبح شد، در این فکر فرو رفت که آیا این خواب از جانب الله تعالی است، یا از سوی شیطان؟

باز چون شب فرا رسید، بار دیگر خوابی مانند آن دید، در این هنگام متیقن شد که آن خواب از جانب خدای سبحان و تعالی است. سپس در شب سوم نیز خوابی مانند آن دید پس در این هنگام بر ذبح فرزندش مصمم گشت. بدین جهت، این ایام سه‌گانه را ایام «تروییه»، «عرفه» و «نحر» یعنی: «تفکر»، «شناخت» و «قربانی» نامیدند.

البته فرزندی که ابراهیم علیه السلام به ذبح آن مأمور شد، اسماعیل علیه السلام است زیرا بشارت به پسری حلیم، مربوط به وی می‌باشد و بیان ذبح وی نیز به دنبال این بشارت آمده است، سپس بعد از بیان اینهاست که در آیه (112) بشارت به تولد اسحاق مطرح می‌شود. همچنین از دلایلی که اثبات می‌کند، ذبیح اسماعیل علیه السلام است نه اسحاق، این است که در تورات آمده است: «ای ابراهیم! فرزند آغازین یکدانه خود اسحاق را ذبح کن». در حالی که اسحاق فرزند آغازین ابراهیم علیه السلام و فرزند یکدانه وی نیز نبود بلکه فرزند آغازین و یکدانه وی اسماعیل بود پس ملاحظه میشود که کلمه «اسحاق» از افزوده‌های اهل کتاب و تحریف‌های آنان است. و چون ابراهیم علیه السلام فرزندش را برای ذبح آماده کرد و از خدای خویش اطاعت نمود، حق تعالی به وی فرزند دیگری نیز ارزانی کرد که همان اسحاق علیه السلام است. (تفسیر انوار القرآن).

ابن کثیر میفرماید: «گروهی از اهل علم برآنند که ذبیح اسحاق علیه السلام است... اما من گمان نمی‌کنم که این برداشت، جز از منابع علمای اهل کتاب، از جای دیگری نشأت گرفته باشد... زیرا یهودیان با اعراب بر سر این فضل که پدرشان اسماعیل علیه السلام ذبیح خدا باشد، حسد ورزیدند لذا در تورات دست برده و کلمه اسحاق را بدان افزودند، همان گونه که در روایات تاریخی و حتی در بعضی از احادیث رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز دست بردند تا بدانجا که این‌گونه برداشت میان بعضی از صحابه نیز سرایت کرد.

همچنین از دلایلی که اثبات می‌کند: ذبیح، اسماعیل است، این فرموده رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است: «انا ابن الذبیحین: من فرزند دو ذبیح هستم». که یکی از آن‌ها جدشان اسماعیل علیه السلام و دیگری پدرشان عبدالله است؛ زیرا عبدالمطلب نذر کرده بود که چنانچه خداوند متعال برایش حفر چاه زمزم را آسان سازد، یا فرزندان او را به ده تن برساند، یکی از فرزندان را قربانی نماید. پس چون خداوند کار حفر زمزم را بر وی آسان ساخت، میان فرزندانش قرعه انداخت که یکی از آن‌ها را ذبح کند و قرعه به نام عبدالله برآمد. سر انجام به جای ذبح عبدالله، صد شتر فدیة داد.

فَلَمَّا أَسْلَمًا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ (۱۰۳)

پس چون (پدر و پسر) هردو (به امر الله) گردن نهادند و (ابراهیم) فرزندش را به پیشانی بر زمین خواباند. (۱۰۳)

تفسیر:

زمانیکه ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هردو «أَسْلَمًا»: تسلیم قضا و قدر الهی شدند و فرمان الله را پذیرفتند، و ابراهیم فرزند خود اسماعیل را بر جبینش بر زمین خواباند تا ذبح کند؛ «وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ» یعنی او را روی شکم خواباند. یعنی: ابراهیم، اسماعیل علیهم السلام

را بر پیشانی اش به خاک خوانباند تا در هنگام ذبح چهره اش را نبیند که مبدا قلبش بر فرزند دلبندهش به رقت آید. یادآور میشویم؛ محلی که ابراهیم علیه السلام خواست تا فرزندش را در آن ذبح کند، قربانگاه منی در محل رمی جمرات بود. به قولی: این محل در شام بود. (تفسیر انوار القرآن).

وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا اِبْرَاهِيمُ ﴿١٠٤﴾

و او را نداء کردیم که ای ابراهیم! (۱۰۴)

تفسیر:

خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را در آن حالت هولناک و بزرگ مخاطب قرار داد و ندایش کرد: ای ابراهیم! مأموریت خود را انجام دادی و با خواباندن فرزندت برای ذبح مقصود رؤیایت حاصل شد.

روایت شده است که چندین بار کارد را به تندی بر گلویش کشید اما آن را نبرید. امام صاوی میفرماید: حکمت این امر عبارت است از این که الله تعالی ابراهیم علیه السلام را به عنوان دوست برگرفت، پس وقتی از خدا تمنای فرزند کرد و خدا فرزند را به او عطا کرد، فرزند مورد علاقه و محبت ابراهیم علیه السلام قرار گرفت، آنگاه الله فرمان ذبح فرزند محبوبش را داد، تا پاکی و صفای دوستیش نمایان شود. لذا ابراهیم علیه السلام فرمان خدا را به جا آورد و محبت خدا را بر محبت فرزند ترجیح داد.

ابن عباس (رض) گفته است: وقتی ابراهیم علیه السلام قصد ذبح پسرش را کرد و او را خواباند، پسر گفت: پدر جان! دست و پایم را ببند تا مضطرب نشوم و دست و پا نزوم، و لباس هایت را جمع کن تا به خون من آغشته نشوند و مادرم آن را نبیند و افسرده خاطر شود. و تیغ را تیز کن و به سرعت آن را بر گلویم بکش تا مرگ بر من آسان شود، و وقتی نزد مادرم بازگشتی سلام من را به او برسان، و اگر خواستی می توانی لباس مرا به او بدهی که شاید مایهی تسلی خاطرش شود. ابراهیم علیه السلام گفت: فرزند دلبندم! در مورد اجرای فرمان خدا چه نیکو یآوری می باشی! (تفسیر صاوی ۳/۳۴۳).

فَدَصَفَّتْ الرَّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٠٥﴾

خوابت را تحقق دادی [و فرمان پروردگارت را اجرا کردی]، به راستی ما نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم [که نیت پاک و خالص شان را به جای عمل می پذیریم]. (۱۰۵)

تفسیر:

ای ابراهیم! به راستی که آنچه را پروردگار متعال به تو در خواب فرمان داده بود انجام دادی.

ای ابراهیم! رؤیای خود را راست ساختی و آن را به حقیقت و راستی پیوستی. خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را به صرف عزمش بر ذبح فرزندش هرچند که او را ذبح نکرد راست کننده رؤیایش معرفی کرد زیرا او تمام مقدمات کار ذبح را فراهم کرد و عملاً هم آنچه را که در امکان وی بود، در این راستا انجام داد. (تفسیر انوار القرآن).

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ﴿١٠٦﴾

به یقین این همان آزمایش روشن بود. (۱۰۶)

تفسیر:

در حقیقت چنین امری فرمان الهی بر ابراهیم علیه السلام به ذبح فرزندش امتحان و

آزمایشی سخت و آشکار بود، چنان‌که جز صاحبان عزم به انجام چنین کاری استقامت نمی‌کنند.

وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ ﴿١٠٧﴾

و ما اسماعیل را در برابر قربانی بزرگی [از ذبح شدن] رها نمودیم (۱۰۷)

تفسیر:

خداوند متعال به عوض اسماعیل علیه السلام گوسفند قوچ بزرگی را فدیة داد تا ابراهیم علیه السلام آن را به جای فرزندش ذبح کند و در نتیجه این امر از جمله سنت های مؤکد در عید قربان شد.

ابن عباس (رض) میفرماید: قوچی بزرگ که چهل سال در بهشت چریده بود. (تفسیر ابن کثیر ۱۸۷/۳).

قابل یاد آوری است: که نزد جمهور علماء قربانی برای واجد شرایط آن سنت است اما ابو حنیفه (رح) میگوید: «قربانی بر اشخاص مقیم متمکن از اهالی شهرها واجب است و بر مسافر واجب نیست». همچنین احناف با این آیه بر اثبات این حکم استدلال کرده‌اند که: اگر کسی نذر کرد که فرزندش را ذبح کند، بر وی ذبح گوسفندی لازم می‌شود.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿١٠٨﴾

و در میان آیندگان برای او [نام نیک] به جا گذاشتیم. (۱۰۸)

تفسیر:

یعنی: برای ابراهیم علیه السلام در میان اُمتهایی که پس از وی می‌آیند، نام و آوازه نیک باقی گذاشتیم.

سَلَامٌ عَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ ﴿١٠٩﴾

درود و سلام بر ابراهیم باد! (۱۰۹)

تفسیر:

تحفه مبارک، سلامتی از همه آفات و امان از هر ترسناکی نثار ابراهیم علیه السلام باد که خلیل خداوند رحمان بود.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١١٠﴾

ما نیکوان را این چنین پاداش نیکو می‌دهیم. (۱۱۰)

تفسیر:

همانطوریکه خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را به خاطر حسن پذیرش فرمانش پاداش عطا کرد، به همه بندگان که دستورش را به وجه نیکو بپذیرند پاداش نیکو عطا می‌نماید.

اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١١﴾

بی تردید او (ابراهیم) از بندگان مؤمن ما بود (۱۱۱)

تفسیر:

واقعاً هم ابراهیم علیه السلام از بندگان راستکار و اخلاصمند خداوند متعال؛ از بندگان که به گونه شایسته از او تعالی اطاعت کردند.

سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام:

ابراهیم پسر تارح، پسر ناحور، پسر ساروغ... نسبتش به سام پسر نوح می‌رسد. فاصله بین او و نوح بیشتر از هزار سال است، این نسب را مؤرخان به نقل از تورات ذکر

کرده‌اند، اما در قرآن کریم آمده که اسم پدرش آزر بوده که این یکی، قول صحیح و معتمد می باشد، زیرا به عقیده مسلمانان تحریف به تورات و انجیل راه یافته و نمی توان بر تمامی منقولات آن ها اعتماد کرد.

لیکن جایی تعجب است که بعضی از مفسرین به اعتماد بر منقولات این مؤرخین نام پدر ابراهیم را تارح ذکر کرده و گفته اند: آزر کاکای او بوده است آنچه ایشان را وادار به این سخن کرده اینکه: حضرت ابراهیم ابو الأنبياء بوده و پسندیده نیست فردی همچو او از پدری مشرک بدنیا آمده باشد، اما این مسئله هیچ خللی در قدر و منزلت او ایجاد نمی کند، چون هدایت بدست خداست هر که را بخواهد هدایت و هرکس را بخواهد گمراه می کند. همسر فرعون مؤمن بود اما پسر نوح کافر از دنیا رفت و این امر منجر به تنقیص قدر انبیاء نشد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم تصریح فرموده که: پدر ابراهیم علیه السلام آزر بوده است. در حدیث بخاری منقول از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است: «حضرت ابراهیم علیه السلام در روز قیامت پدر خود (آزر) را ملاقات میکند در حالیکه غبار و سیاهی صورت او را پوشانیده، ابراهیم به او میگوید: نگفتم: مرا نافرمانی نکن؟ میگوید که: امروز تو را نافرمانی نمی کنم. ابراهیم گوید: خدایا تو وعده داده بودی در روز قیامت مرا شرمنده نکنی و چه شرمندگی از این شرم آورتر است که پدرم دور از رحمت تو باشد؟ خداوند گوید: من بهشت را بر کافرین حرام کرده ام. سپس به ابراهیم گوید: به زیر پاهایت بنگر.

نگاه می کند جنازه خون آلودی مشاهده میکند که در آتش انداخته میشود» (رجوع کنید به صحیح البخاری). این حدیث صریح است در اینکه اسم پدر ابراهیم آزر بوده است و این مطلبی صحیح است که باید آن را بپذیریم.

مفسران کثیر (رح) میفرماید: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ ءَأَزَّرَ اتَّخَذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً» [الأنعام: 74]. (و بدانگاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بت های را به خدایی می گیری.) این آیه به صراحت نام پدر ابراهیم را آزر دانسته، جمهور نسب شناسان از جمله ابن عباس (رض) بر این هستند که نام پدرش تارح و به گفته تورات تاریخ بوده، و گفته اند: لقب بتی که آزر پرستش می کرد تارح بوده است. ابن جریر طبری گوید: قول اصح اینکه اسم پدرش آزر بوده و احتمال دارد دو اسم بنام آزر و تارح یا یک نام و یک لقب داشته است و الله اعلم. (البدایة والنهاية جلد 1 صفحه 142).

کنیه ابراهیم علیه السلام :

ابن عساکر به نقل از عکرمة گوید: ابراهیم مکنی به (ابوالضیفان) یعنی پدر مهمانان بود. گویم: این کنیه را از آنجا به او داده اند که مهمانان بسیار به خانه او می آمدند و هرکس به خانه او می آمد مورد احترام و تکریم فراوان واقع می شد، بسیار سخی بود برای مهمانان گوسفند و گاو و شتر سر می برید. ابن جریر به نقل از سدی گوید: «ابراهیم طعام فراوانی به مردم و مهمانان می داد...» قرآن داستان مهمانان ملائک را که برای هلاک قوم لوط آمده بودند بازگو میکند. در راه خود به سوی قوم لوط بر ابراهیم گذر کردند تا مژده‌ی عطای یک پسر از سوی خداوند به او بدهند چون ایشان را بدید گمان کرد انسان هستند گوساله‌ای برای آنان سر برید چون غذا، پیش آن ها آورد از آن نخوردند. از آنها در ترس

و شك افتاد و با حذر و خوف به آن ها مینگریست. بدو خبر دادند که نترسد ملائکه هستند. (آیات 24 - 28 سورة الذاریات).

تولد حضرت ابراهیم علیه السلام :

بعضی از مؤرخین میگویند: ابراهیم علیه السلام در غوطه‌ی دمشق (ساحه‌ای سرسبز و حاصل خیز جنوبی دمشق) منطقه غوطه‌ی دمشق در دهی بنام برزه، واقع در کوه قاسیون به دنیا آمده اما قول مشهور نزد اهل سیر و تاریخ این است که در بابل (سرزمین کلدانیان) در عراق چشم به جهان گشود. ابن کثیر بعد از نقل قول اول می‌گوید: صحیح این است که در بابل چشم به جهان گشوده و انتساب او به منطقه غوطه شام از این جهت برده که وقتی به منظور کمک به برادر زاده‌اش (لوط علیه السلام) به آنجا آمد در آنجا به اقامه‌ی نماز برخاسته است.

ابراهیم علیه السلام در زمانی به دنیا آمد که 75 سال از عمر پدرش گذشته بود. او فرزند بزرگ آزر بود و بعد از او ناحور و هاران به دنیا آمدند، هاران پدر لوط علیه السلام است با این حساب، لوط علیه السلام برادر زاده‌ی ابراهیم علیه السلام است. اما مؤرخان اهل کتاب عقیده دارند ابراهیم علیه السلام فرزند وسط آزر است و هاران در زمان حیات پدرش در سرزمین مادریش که همان سرزمین کلدانیان (سر زمین بابل) است، از دنیا رفته است. اما قول اصح، قول اول است.

ابراهیم علیه السلام در جوانی با زنی به نام «سارا» ازدواج کرد. سارا عقیم بود ابراهیم علیه السلام با همسر و پدرش از سرزمین عراق به سر زمین فلسطین هجرت کرد و در منطقه حران (شهری در شام) اقامت گزید. مردم آنجا ستاره پرست بودند و به وقت عبادت رو به قطب شمال می‌ایستادند و به پرستش هفت ستاره همت می‌گماشتند و بر هر دری از درهای هفتگانه‌ی دمشق هیئتی از یکی از این ستاره‌ها را نصب کرده بودند و برای ستارگان جشن و قربانی بر پا می‌کردند.

در آن زمان جز ابراهیم و همسر و برادر زاده‌اش لوط تمامی مردم جهان بت پرست بودند. ابراهیم خلیل با این شرارت به مبارزه برخاست و این گمراهی را باطل اعلام کرد خداوند از بچه‌گی حجت بالغه و قاطع به او ارزانی داشته بود، دارای اراده قوی و دید بصیر و روشن بود با قومش به مناظره بر می‌خاست و با آنها مجادله و مناظره میکرد و با برهان قاطع به رد نظریات ایشان می‌پرداخت کسی را یارای مقاومت با او (در مقام احتجاج) نبود.

موضوع دروغ‌های سه گانه :

اما موضوعی که در سنت رسول الله آمده و ظاهر آن اشاره به معصوم نبودن حضرت ابراهیم، علی نبینا دارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «حضرت ابراهیم جز در سه مورد مرتکب دروغ‌گویی نشده. دو مورد آن درباره‌ی ذات خدا بود (یعنی در قرآن ذکر شده است). اول آنگاه که فرمود: «من مریض هستم» و دوم وقتی فرمود: «بلکه بت بزرگتر آن‌ها این کار را با آن‌ها کرده» و سومی وقتی همراه با همسرش حضرت سارا خاتون بر طاغوتی گذر کرد. بدو گفتند: مردی به اینجا آمده و زن بسیار زیبایی همراه دارد.

پادشاه ستمگر شخصی را بدنبال ابراهیم علیه السلام فرستاد و پرسید این زن با توجه نسبتی دارد؟ فرمود: خواهرم است.

پس به سوی خانواده‌اش برگشت و گفت: اگر این ظالم بداند تو همسر من هستی بر من غلبه

کرده و تو را از من خواهد گرفت اگر از تو پرسید: بگو: خواهر من هستی. در واقع تو خواهر دینی منی چون بر این کره خاکی جز من و شما موحد دیگری وجود ندارد. طاغوت بدنبال سارا فرستاد او را به نزدش آوردند حضرت ابراهیم به اقامه نماز مشغول گردید. چون سارا به نزد طاغوت درآمد خواست به او نزدیک شود، زمین او را تا زانو بگرفت. گفت: از خدا طلب کن رهایم کند خطری از جانب من تو را تهدید نخواهد کرد... حضرت سارا برایش دعا کرد و آزاد گردید... دوباره قصد تعرض نمود... زمین شدیدتر از دفعه قبل او را بگرفت... گفت: برایم دعا کن آزاد شوم... زبانی از طرف من به تو نخواهد رسید. برایش دعا کرد، آزاد گردید، سپس بر دربان خود بانگ برآورد و گفت: این چیست که به نزد من آورده‌اید او انسان نیست بلکه شیطان است. بعد هاجره را به عنوان خادم بدو بخشید و رهایش کرد. به نزد حضرت ابراهیم برگشت او هنوز در نماز ایستاده بود. با دست اشاره کرد کیست؟ گفت: منم سارا خداوند کید آن کافر را به سینه‌ی خود او کوبید و هاجر را به عنوان خادم به من ببخشید... ابو هریره گوید: این است مادر شما ای فرزندان آب آسمان (ای ملت عرب)» (روایت از بخاری و مسلم).

در این حدیث مطلبی که دال بر عدم عصمت باشد وجود ندارد. چون رسول الله صلی الله علیه وسلم حقیقت معنای دروغ را از این سه کذب اراده نکرده بلکه مقصود این است که ابراهیم در این سه مورد خبرهایی داده، که ظاهر آن‌ها دروغ می‌نمود اما در حقیقت و نفس الأمر چیزی دیگری منظور داشت وقتی فرمود: «إِنِّي سَقِيمٌ» (89) [الصافات: 89] و «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» [الأنبياء: 63] در واقع قصد نوعی استهزاء و تمسخر به آن‌ها و خدایان ایشان داشت زیرا از جمله‌ی «من مریض هستم» معنای مجازی را قصد کرد که من از پرستش خدایان دروغین شما که نمی‌بینند و نمی‌شنوند مریض هستم... زیرا چنانچه انسان از نظر جسمی مریض می‌شود از نظر روحی نیز مریض می‌شود. مخصوصاً وقتی ببیند که قومش در جهالت و گمراهی سرگردان گشته‌اند آن‌ها را به هدایت فراخواند اما به فراخوانی او گوش ندادند و بر گمراهی خویش بیشتر پافشاری کردند. جمله «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» نیز در واقع دروغ نبود بلکه برهان قاطع و حجت دافعه‌ای بود که بر قومش اقامه نمود. وقتی از او پرسیدند: چه کسی این بت‌ها را شکستانده؟ از باب تمسخر و استهزاء به ایشان و بت‌هایشان به سوی بت بزرگ اشاره کرد. و چون دید ایشان از جواب او در تعجب فرو رفته‌اند.

جواب ساکت کننده‌ای به آنها داده گفت: «فَسَلُّوْهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (63) از آنها (بت‌ها) سؤال کنید اگر سخن می‌گویند؟

اما خطاب او به همسرش سارا، (تو خواهر منی) منظورش خواهر ایمانی و اعتقادی بود چنانچه خداوند می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» [الحجرات: 10].

«منحصراً مؤمنان با هم برادرند» و مقصودش برادری نسبی نبود چون همسرش بود نه خواهر... و تمامی این‌ها را از باب تعریض بگفت نه دروغ شایسته توبیخ، و رسول خدا فرموده: «دهان گشودن به دروغ در مقام تعریض هیچ اشکالی ندارد». یعنی «در تعریض چیزی وجود دارد که مانع افتادن مسلمان در دام دروغ حرام می‌شود.

با توجه به این تفسیر میتوان گفت: سخن ابراهیم در هیچیک از موارد سه‌گانه فوق الذکر دروغ عمدی تلقی نمیشود تا در عصمت او اختلال وارد کند بلکه نوعی تعریض مباح بوده است. «وَأَللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ» (4) (الأحزاب: 4). (رساله: پیغمبری و پیغمبران

در قرآن کریم شیخ علی صابونی).

وَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٢﴾

و ما او را به اسحاق که پیامبر و از شایستگان بود مژده دادیم (۱۱۲)

تفسیر:

پروردگار با عظمت به ابراهیم علیه السلام را به فرزند دیگری اسحق بشارت داد، فرزندی که هم پیامبر و هم از شایستگان است، به عنوان پاداشی بر طاعت وی برای خداوند متعال که برای ابراهیم علیه السلام که؛ در برابر پایداری، انجام اوامر پروردگار و تسلیم به حکم مولایش که همانا ذبیح اسماعیل بود، به وی عطا شده.

ابن عباس میفرماید: در موقع ولادتش مژده‌ی پیامبری او را داد و نیز وقتی پیامبر شد، مژده را دریافت کرد. (تفسیر ابن کثیر ۱۸۹/۳).

نسب حضرت اسحاق علیه السلام:

او اسحاق پسر ابراهیم علیه السلام و مادرش سارا است. او دومین فرزند ابراهیم است. ملایکه‌ی اطهار تولد او را مژده دادند. انبیای بنی اسرائیل از نسل او بوجود آمده‌اند و نبوت در ذریه‌ی ابراهیم (اسحاق و اسماعیل) متمرکز گشته است. «وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النَّبُوَّةَ» [العنکبوت: 27]. (پیغمبری را در نسل و ذریه‌ی ابراهیم قرار دادیم).

رسالت حضرت اسحاق علیه السلام:

قول راجح اینکه اسحاق به سوی کنعانی‌ها (در سرزمینی که آنها سکونت داشتند) (شام و فلسطین) و در محیطی که ابوالانبیاء ابراهیم علیه السلام میزیست، مبعوث گردید. رسالت او به سوی قومی بود که در میان آنها زندگی می‌کرد.

وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ ﴿١١٣﴾

و به او و به اسحاق برکت بخشیدیم، و از نسل آن دو (بعضی) نیکوکار و (بعضی) آشکارا بر خود ظالم بودند. (۱۱۳)

«وَوَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ» الله تعالی برکت و شایستگی را بر ابراهیم و اسحق علیهما السلام فرود آورد

«وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ» در بین نسل آنها افراد نیکوکار و افراد تبه‌کار قرار دارد. گروهی نیکوکار که از پروردگارشان می‌ترسند و گروهی دیگر که با شرک و گناهان بر خویشان ستم روا می‌دارند.

برخی در تفسیر این آیه می‌نویسند که هدف اینست که: فرزندان آن دو تن را بسیار گردانیدیم، به طوری که بیشتر انبیا علیهم السلام از نسل اسحاق هستند، همچون ایوب و شعیب علیهما السلام «و از زاد و ولد آن دو، برخی نیکوکار و برخی آشکارا به خود ستمکار بودند»

خداوند متعال با این جمله، به بیان این حقیقت می‌پردازد که بودن نسل انسان‌ها از این عنصر و نژاد شریف و از این دودمان مبارک، هیچ سود و نفعی به حالشان ندارد بلکه آنچه برایشان سودمند است، اعمال خودشان می‌باشد، نه نسب و نژاد پدرانشان چنان‌که یهود و نصاری نیز - با وجود آنکه از تبار اسحاق هستند - لیکن به این ورطه آشکار از گمراهی و فساد در افتاده‌اند. (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) عبدالرؤف مخلص هروی) امام طبری می‌فرماید: «محسن» یعنی مؤمن، و «ظالم لنفسه» یعنی کافر (تفسیر طبری

۵۷/۲۳.

و ابو حیان گفته است: آیه متضمن وعید برای یهود و ذریت ابراهیم و اسحاق است که به محمد ایمان نیاوردند و نیز نشان میدهد که از انسان نیکو، ناپاک متولد میشود. و این امر برای نیکوکار عیب و نقص به شمار نمیآید. (البحر ۳۷۲/۷).

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه داستان ابراهیم خلیل الله و قصه ذیعبرت و تاریخی ذبح به بیان گرفته شد، اینک به تعقیب آن در آیات (114 الی 148) داستان و قصه های بعضی از پیامبران از جمله داستان حضرت موسی و هارون، الیاس و یونس و لوط مطرح مییابد که در این قصه ها پند و عبرت بزرگی نهفته است.

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١١٤﴾

و بتحقیق احسان کردیم بر موسی و هارون. (۱۱۴)

وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ ﴿١١٥﴾

و هر دو را با قومشان از بلاي بزرگ (فرعونیان) نجات دادیم. (۱۱۵)

تفسیر:

خداوند متعال حضرت موسی و هارون علیهما السلام و قوم همراه شان را از شرّ بني اسرائیل، یعنی از غرق شدن، از برده گي، شکنجه و آزار و از اینکه فرزندان شان رابه قتل میرسانند، و زنان شان را زنده نگه می داشتند، نجات داد.

وَنَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٦﴾

و آنان را یاری دادیم تا ایشان غالب آمدند (۱۱۶)

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است که: پروردگار با عظمت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام و قوم شان راییاری کرد، یعنی آنان را بر دشمنانشان-یعنی قبطی‌ها- غالب و چیره کردیم، و بعد از این که مدت ها زیر دست و محکوم آنها بودند، آنان را بر قبطی‌ها و فرعونیان غالب و چیره کردیم. و دین شان تعالی حاصل کرد.

وَأْتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ ﴿١١٧﴾

و هر دو را کتاب بسیار روشنگر عطا کردیم (۱۱۷)

تفسیر:

«الْمُسْتَبِينَ» یعنی: روشن و آشکار و رسا و بلیغ در بیان خویش. الله تعالی برای موسی و هارون علیهما السلام تورات را عطاء کرد که در بیان، عقاید و احکام بلیغ و رسا و حدود و احکامش کامل در آن بیان شده بود. یعنی تورات را به آنها دادیم.

وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١١٨﴾

و هر دو را به راه راست (خدا پرستی) هدایت کردیم. (۱۱۸)

تفسیر:

الله تعالی موسی و هارون علیهما السلام را به سوي راه راست، راهی که هیچ کجی و انحرافی نداشت هدایت و رهنمایی کرد.

طبری گفته است: آن راه عبارت است از اسلام که بر مبنای آن پیامبران مبعوث شده اند. (تفسیر طبری ۵۸/۲۳).

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْأَخْرَيْنَ ﴿١١٩﴾

برای آن دو در ملت های آینده نام نیک باقی گذاشتیم. (۱۱۹)
خداوند بزرگ برای موسی و هارون علیهما السلام در قرن های آینده برای همیشه نام نیک و تمجید و تعریف آنان را جاودانه و پایدار کرد.

سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١٢٠﴾

سلام بر موسی و هارون. (۱۲۰)

تفسیر:

سلام از سوی ما و از سوی فرشتگان و انس و جن تا همیشه ایام، نثار بر موسی و هارون علیهما السلام باد. یعنی در میان امتهای واپسین «نام نیک» و ثنا و صفت ستوده «به جای گذاشتیم» که تا جهان باقی است، از ایشان به نیکی یاد میشود.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢١﴾

ما نیکوکاران را این گونه ثواب می دهیم. (۱۲۱)

تفسیر:

همانطوریکه خداوند متعال برای موسی و هارون علیهما السلام پاداش اعمال نیکوی شان را عطا کرد، به همانگونه همه بندگان را که در طاعت شان اخلاص داشته باشند پاداش می دهد.

إِنَّهَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٢﴾

زیرا هر دو از بندگان خاص با ایمان ما بودند. (۱۲۲)
به راستی که موسی و هارون علیهما السلام از بندگان صاحب یقین پروردگار و راسخ در ایمان شان بودند.

وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾

و بی تردید الیاس از پیامبران بود. (۱۲۳)

«إِلْيَاسَ»:

حضرت الیاس علیه السلام یکی از پیامبران بنی اسرائیل، پسر یاسین، نواسه هارون علیهم السلام که در سر زمین بعلبک و غیره تبلیغ می کرد. و الله تعالی به وسیله رسالت و نبوت برایش شرف و کرامت بخشید.

مفسر شیخ ابو سعود (محمد بن محمد بن مصطفی عمادی متوفای 982) (در تفسیر خویش به نام ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتب الکریم) میفرماید: الیاس بن یاسین از جمله نواسه دختر ی هارون، برادر حضرت موسی بود. (تفسیر ابو سعود ۲۷۶/۴).

ابن کثیر درباره وی دو رأی را نقل می کند: «اول اینکه او همان ادریس علیه السلام است. دوم اینکه او الیاس فرزند نسی فرزند فنحاص است که خداوند متعال او را بعد از حزقیل نبی در میان بنی اسرائیل به نبوت برانگیخت آن گاه که آنان بتی به نام «بعل» را به پرستش گرفته بودند و الیاس آنان را به سوی توحید حق تعالی دعوت و از پرستش ماسوای آن نهی کرد.

در تفسیر نور آمده است: «إِلْ یَاسِینَ»: تَلَفُّظٌ دِیْغَرِ إِبْرَاهِیْمَ اسْت. همچون سِینَاء و سِینِینَ که هر دو نام سرزمین معینی است. یا اِبْرَاهِیْمَ و اِبْرَاهِیْمَ، مِیْکَال و مِیْکَائِیل و... دِیْغَرِ اِیْنِکَه در آیه 132 میفرماید: إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ.

ضمير مفرد به کار رفته است که مرجع آن ال یاسین است. از سوی دیگر، در همین سوره، در آیات: سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ ﴿79﴾ سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ ﴿109﴾ سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰی وَ هَارُونَ ﴿120﴾ سلام صدر سخن آیه‌ها به همان پیغمبری برمی‌گردد که مذکور است. بنابر این در اینجا هم سلام بر الیاس است و بس نه پیروان الیاس، یعنی الیاسیها. به عبارت دیگر ال یاسین، جمع الیاسی نبوده تا بعد از تخفیف «الیاسین» شده باشد، همان گونه که برخی معتقدند.

آیا حضرت الیاس علیه السلام زنده هست؟

مورّخین و مفسرین این مسئله را که حضرت الیاس علیه السلام زنده است یا وفات نموده اند، اختلاف رای دارند. در تفسیر مظهري (جلد 8 صفحه 141) به حواله علامه بغوي روایتی طولانی بیان شده است و در آن آمده است که حضرت الیاس علیه السلام را بر اسب طلایی رنگی سوار کرده بر آسمان برده اند، و او هم مانند حضرت عیسی علیه السلام در آسمانها زنده است. (تفسیر مظهري).

همچنان علامه سیوطي از ابن عساکر و غیره چندین روایت نقل کرده است که از آنها هم معلوم می‌شود که حضرت الیاس علیه السلام زنده است، از کعب احبار منقول است که چهار پیغمبر تا هنوز زنده هستند. دونفر در زمین به نامهای حضرت خضر و حضرت الیاس و دو نفر در آسمانها به نامهای حضرت عیسی و حضرت آدریس علیهم السلام (در منثور صفحه 282 - 285 جلد 5).

تاجایی که بعضی چنین مدعی هستند که حضرت خضر و حضرت الیاس در هر سال در ماه رمضان در مقام بیت المقدس جمع می‌شوند و روزه می‌گیرند. (تفسیر قرطبي جلد 15 صفحه 116).

و در باره ی آنها می‌نویسد: «وهومن الاسرائیلات التي لاتصدق ولا تکذب بل الظاهران صحتها بعيدة» (البدایه والنهایه جلد 1 صفحه 338) و نیز فرموده است که چندین روایات از آنها نقل کرده که با حضرت الیاس ملاقات به عمل آمده است اما همه آنها قابل اطمینان نیستند، یا از این جهت که سند آنها ضعیف است و یا از این جهت که افرادی که این روایت به آنان منسوب شده است مجهول می‌باشد. (البدایه والنهایه جلد 1 صفحه 239).

در ظاهر چنین معلوم میشود که نظریه رفع الیاس به آسمانها ما خود از اسرائیلات است، چنانکه در بائبل آمده است، که او جلو می‌رفت و صحبت میکرد تا ببیند، گاریها و اسبهای طلایی آنها را از هم جدا کردند و «ایلیاه» در اثر گرد و بادی به آسمانها رفت. (سلاطین 2-11).

بنابر این، این عقیده در یهود انتشار یافته بود که حضرت الیاس بار دوم به زمین می‌آیند، چنانکه وقتی که حضرت یحیی علیه السلام مبعوث شد آنها در این اشتباه قرار گرفتند که او حضرت الیاس است، در انجیل یوحنا آمده است که آنها از او پرسیدند که تو کیستی؟ آیا تو «ایلیاه» نیستی؟ (واضح باد که در بائبل نام حضرت الیاس، ایلیاه آمده است) او گفت نه خیر. (یوحنا 21001).

چنین معلوم می‌شود که این قبیل روایات از کعب احبار و وهب بن منبه که از علمای ماهر علوم اهل کتب بودند، در میان مسلمانان انتشار یافته است و گرنه در قرآن و حدیث هیچ دلیلی در این مورد وجود ندارد، که از آن زنده ماندن یا رفتن الیاس به آسمانها ثابت شود، فقط روایتی در مستدرک حاکم آمده است که آن حضرت علیه السلام در راه تیوک با حضرت الیاس ملاقات کرده است، اما این روایت به تصریح محدثین موضوع است،

و علامه ذهبي فرموده است که «بل هو موضوع قبح الله من وضعه وماكنت احب ولا اجوز أن الجهل يبلغ با لحاكم الي ان يصحح هذا» (در منثور جلد 5 صفحه 286) بلکه این حدیث موضوع است، نفرین خداوند بر کسی باد که این حدیث را جعل کرده است، من فکر نمی کردم که شخصی مانند حاکم نسبت به این مورد تا این حد نا آگاه باشد، که این حدیث را صحیح قرار بدهد.

خواننده گان محترم !

در یکی از روز ها؛ از امام بخاری در مورد اینکه آیا خضر و الیاس زنده هستند؟ سوالی بعمل آمده: امام بخاری در جواب فرمودند که چطور میشود آنها زنده باشند در صورتیکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «هیچ کس از آنهایی که الآن بر روی زمین زنده هستند بعد از صد سال آینده زنده خواهد بود».

خداوند متعال در قرآن میفرماید: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ» (سوره الانبیاء: 34)،

یعنی (و ما برای هیچکس قبل از تو زندگی جاویدان را قرار ندادیم، مگر اگر تو بمیری ایشان جاویدان خواهند ماند؟).

پیامبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی فرموده است که «والذي نفسي بيده لو كان موسي حيا ما وسعه إلا أن يتبعني " یعنی» (قسم به کسی که جان من در دست اوست اگر موسی زنده بود او چاره ای جز پیروی از من را نداشت) پس اگر خضر زنده بود و نبی بود بهتر از موسی نمی بود و اگر زنده بود و ولی بود بهتر از ابوبکر نمی بود پس بهر صورت چاره ای جز پیروی از پیامبر صلی الله علیه و سلم را نداشت.

اگر از آنهایی که اعتقاد به زنده بودن خضر هستند بپرسی که زنده بودن و پنهان بودن او در دشت ها و کوه ها چه منفعتی برای مسلمین دارد جواب شان چه خواهد بود؟ پس حکمت زنده بودن او چیست؟

پس با ادله شرعی و نقلی و عقلي فوق الذکر معلوم میشود که خضر علیه و الیاس علیه السلام فوت کرده است. لذا بر مسلمانان است تا در بابت سکوت اختیار نمایند و در باره اسرائیلات به تعلیم آن حضرت صلی الله علیه و سلم عمل نمایند. یعنی اینکه نه آنها را تکذیب نمایند و نه آنرا تصدیق. والله سبحانه و تعالی اعلم.

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾

وقتی که به قومش گفت: آیا (از الله) نمی ترسید؟ (۱۲۴)

تفسیر:

زمانیکه الیاس علیه السلام به قوم خود (بنی اسرائیل) گفت: آیا از پرستش غیر خدا نمیترسید؟ تا فقط او را مورد پرستش قرار دهید، و با اخلاص عبادت، ترک شرک و معاصی و یگانه شناختن الله تعالی تقوای الهی را در پیش گیرید.

أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ﴿١٢٥﴾

آیا بت «بعل» را می پرستید و بهترین آفرینندگان را رها می کنید؟! (۱۲۵)

تفسیر:

در این آیه مبارکه به قوم میفرماید: شما چگونه آیا این بت بنام «بعل» را پرستش می کنید، و عبادت و پرستش پروردگار خود یعنی نیکوترین خالقان را رها می نمایید؟! در حالیکه او احسن الخالقین است، موجودات را از عدم آفریده و بعد از مردن زنده می

گرداند، در آفرینش استحکام بخشیده و صنّع نیکو دارد؟
«بعل» نام آن بتی است که مردم شام در عصر الیاس آن را می پرستیدند و سپس پرستش آن میان بنی اسرائیل نیز معمول شد.

قرطبی میفرماید: «بعل» به معنای پروردگار است. و شهر آنها به نام «بعلبک» در لبنان منسوب به این بت می باشد. (تفسیر قرطبی ۱۱۶/۱۵).

اللّٰهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۲۶﴾

الله را، که پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست. (۱۲۶)

تفسیر:

عبادت و پرستش بهترین خالق را که آفریدگار و روزی دهنده شماست آنرا رها می کنید.

فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿۱۲۷﴾

پس او را تکذیب کردند. پس بدون شک آنان (در دوزخ) احضار خواهند شد. (۱۲۷)

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿۱۲۸﴾

مگر آن بندگان خداوند که اخلاص یافته اند. (۱۲۸)

تفسیر:

به جز آن‌ده از بندگان از قوم الیاس که ایمان به الله داشته باشند، آن‌ده از بندگان که عبودیت و پرستش را تنها برای او خالص ساخته باشند. و در طاعتش صداقت داشتند به یقین که خداوند متعال با فضل و کرمش چنین اشخاصی را قطعاً از عذاب نجات می دهد.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿۱۲۹﴾

و برای او در ملت‌های آینده نام نیک باقی گذاشتیم. (۱۲۹)

تفسیر: و تا روز قیامت نام نیک و تمجید از الیاس علیه السلام را بر قرار داشتیم. (تفسیر جلالین ۳۴۶/۳).

سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ ﴿۱۳۰﴾

سلام بر آل یاسین. (۱۳۰)

تفسیر:

هدف از «الیاسین» الیاس است و «یا» و «نون» به آن اضافه شده است، چراکه اسمی اعجمی است. و نظیر آن است: طور «سینا» و طور «سینین».

همچنان مفسران میفرمایند هدف از «إِلْيَاسِينَ الِیَاس» مؤمنان همراهش میباشند. و به عنوان تغلیب با او جمع شده اند.

طبری میفرماید: آل یاسین نام الیاس می باشد؛ چون گفته می شود: الیاس و آل یاسین، مانند میکال و میکائیل، و الیاس دو نام دارد، پس به «الیاس» و «إِلِ یَاسِينَ» موسوم است. (تفسیر طبری ۶۱/۲۳).

«سلام علی آل یاسین» یعنی: سلام بر او و بر اهل دینش که به پیام حقش ایمان آوردند.

إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳۱﴾

ما نیکوکاران را این گونه ثواب می دهیم. (۱۳۱)

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۲﴾

بی تردید او از بندگان مؤمن ما بود. (۱۳۲)

وَإِنَّ لَوْطًا لَّمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۳۳﴾

و بي تردید لوط از پیامبران بود. (۱۳۳)

لوط علیه السلام:

لوط علیه السلام از جمله پیامبران می باشد که الله تعالی وی را به هدایت قوم خود به اهالی شهر «سدوم» به پیامبری فرستاد.

بصورت کل ذکر لوط در سوره های الأعراف، هود، الحجر، الشعراء و النمل و غیره به میان آورده شده است.

لوط پسر هاران پسر تارح یعنی آذر است. بدین وسیله نسبت او به ابراهیم علیه السلام میرسد. لوط علیه السلام برادر زاده‌ی ابراهیم علیه السلام بود و خداوند او را در زمان ابراهیم علیه السلام مبعوث فرمود، در داستان ابراهیم علیه السلام بیان کردیم که ابراهیم (ع) و هاران و ناحور برادر و همگی از آذر بودند.

لوط علیه السلام به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد. روش هدایت او را در پیش گرفت.

«فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (26) [العنكبوت: 26].
(لوط به ابراهیم ایمان آورد (ابراهیم) گفت: من به سوی پروردگارم هجرت می‌کنم چرا که او مقتدر و حکیم است.

بعد همراه او از عراق هجرت کرد و در همهی سفرها همراه او بود. و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم خداوند او را به سوی اهل سدوم که در منطقه کشور فعلی اردن است، مبعوث کرد و بین او و قومی که در میان آن‌ها مبعوث گردیده بود هیچ رابطه‌ی نسبی وجود نداشت چون عضو قبیله نبود. بر خلاف صالح و هود و شعیب که از میان قبایل خود مبعوث گردیده بودند.

شاید عبارت قرآنی: «وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ» [الأعراف: 80]. (لوط را فرستادیم و او به قوم خود گفت:...) اشاره به این واقعیت باشد، زیرا نکته از میان خود آن‌ها مبعوث گشته است. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی تاریخ طبع (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿١٣٤﴾

به خاطر بیاور زمانی را که او و خانواده‌اش، همگی را، نجات دادیم. (۱۳۴)

تفسیر:

خداوند متعال لوط علیه السلام مؤمنان همراه و اهل و اولادش را از عذاب سخت و از مجازاتش سالم نگهداشت.

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ﴿١٣٥﴾

مگر پیر زنی که در میان آن قوم باقی ماند (و به سرنوشت آن‌ها گرفتار شد). (۱۳۵)
یعنی اینکه همسر لوط کافر بود، و ایمان نیاورد و از زمره ماندگاران در عذاب و نابودشدگان درآمد.

همسر لوط علیه السلام:

همسر لوط علیه السلام به دلیل اینکه به الله واحد ایمان نداشت، با هلاک شدگان به هلاکت رسید و عذابی که بر قوم فرود آمد دامنگیر او نیز شد، و ملاحظه می‌داریم بادر نظر داشت اینکه او همسر یک پیامبر است، سودی و فایده‌ای به حال او نبخشید. زیرا الله تعالی وعده‌ی هلاکت همه کافران را داده بود و او هم از جمله آن‌ها بود: «فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ»

كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿83﴾ [الأعراف: 83]. (پس لوط و مؤمنان بر او و خانواده‌ی را نجات دادیم مگر همسرش را که او از جمله‌ی نابود شونده‌گان گردید).

علامه مفسر عبدالرحمن بن احمد سهیلی اندلسی (508-581ق)، مینویسد: نام همسر لوط «واله» بود و لوط با دو دخترش از هلاکت نجات پیدا کرد.

برخی از تاریخ نویسان مینویسند: بحر میت که اکنون به بحر لوط معروف است و قبل از حادثه نابودی قوم لوط وجود نداشته است و بر اثر زلزله‌هایی که آنرا سرنگون و زیرو رو کرد به طرزی که عمق آن چهارصد متر از سطح بحر بیشتر گردید، به وجود آمده است. کاوش‌گران آثار شهرها و روستاهای قوم لوط را در اطراف بحر یافته‌اند.

ابن کثیر میفرماید: خداوند سرزمین این ملت را به بحرگنبدیده و بدبو تبدیل کرد نه آبش قابل استفاده است و نه سرزمین اطراف آن و این درس عبرتی برای همه آیندگان است و نشان‌هایی از قدرت و عظمت الله سبحان و تعالی به شمار میرود که این چنین از ستم کاران و ناسپاس انتقام می‌گیرد (برای معلومات مزید مراجعه شود به تفسیر ابن کثیر).

ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخِرِينَ ﴿١٣٦﴾

سپس دیگران را هلاک کردیم. (۱۳۶)

تفسیر:

بعد از اینکه پروردگار با عظمت تکذیب کنندگان قوم لوط را به شدیدترین و فجیع‌ترین وجه هلاک و نابود ساخت. دهات و قریجات آن زیر و رو گردید، سنگ‌هایی از نوع سجیل بر آنان بارانیدیم، از این‌رو قرآن عظیم الشان آن را به (دمرنا) بیان ساخت، همه این سزا برای آنان واقع شد، و در ضمن مایه عبرت جهانیان گردانید.

وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ﴿١٣٧﴾

و البته شما صبحگاهان بر سرزمین ایشان عبور می‌کنید. (۱۳۷)

تفسیر:

ابن کثیر میفرماید: «خداوند متعال شهرشان را به دریاچه گنبدیده و متعفن تبدیل کرد که منظری بس زشت و آبی بس بد بو و بد مزه دارد، که این دریاچه، به نام «بحیره لوط» مشهور است و نزدیک شرق اردن قرار دارد». (تفسیر ابن کثیر).

وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٣٨﴾

و نیز گاهی در شب عبور می‌کنید، آیا تعقل نمی‌کنید؟ (۱۳۸)

وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٣٩﴾

و البته یونس از پیغمبران بود. (۱۳۹)

یونس علیه السلام:

داستان یونس علیه السلام، ششمین و آخرین داستان است که در آیات (139 - 148) این سوره تذکر یافته است:

مبحث یونس علیه اسلام بصورت کل در چهار سوره (سوره‌های نساء، انعام، یونس و صافات) با ذکر نام و در سوره‌ی انبیاء با لقب ذی النون و در سوره‌ی قلم با لقب صاحب الحوت آمده تذکر یافته است.

سلسله نسب حضرت یونس علیه السلام:

مؤرخین در سلسله نسب تنها بر این متفق اند که نام او یونس بن متی است و گفته‌اند: متی

مادر یونس بوده و در میان انبیاء جز او و حضرت عیسی کسی به مادرشان نسبت داده نشده است. اهل کتاب او را (یونان بن امتای) نام می‌برند. یونس علیه السلام از بنی اسرائیل است و نسبش به بنیامین یکی از اولاد یعقوب علیه السلام می‌رسد و بنیامین برادر شفیق یوسف علیه السلام بود.

دعوت حضرت یونس علیه السلام:

خداوند متعال او را به سوی مردم نینوا در منطقه موصل عراق فرستاد زیرا مردم آن دیار گرفتار بت پرستی شده و عبادت بتان در میان آن‌ها رواج پیدا کرده بود. بت پرستش میکردند که «عشتار» نام داشت.

حضرت یونس از شام به منطقه موصل مهاجرت کرد مردم آن دیار را به خدا پرستی دعوت نمود ولی چون بیشتر ملت‌ها و اقوام به دعوت وی پاسخ مثبت ندادند. (ملاحظه شود سوره سبأ آیه 34)

حضرت یونس مرتب مشغول دعوت و تبلیغ آن‌ها بود آن‌ها را به یکتا پرستی و عبادت خداوند دعوت می‌کرد ولی جز گوش‌های ناشنوا و دل‌هایی به غلاف پوشیده شده پاسخی از ایشان دریافت نکرد سرانجام از دست ایشان به تنگ آمد و آن‌ها را در صورت ایمان نیاوردن به عذاب تهدید کرد. چون نافرمانی و سرکشی آن‌ها به درازا کشید خشمگینانه از میان آن‌ها خارج شد و آن‌ها را به عذاب خدا بعد از سه روز تهدید کرد، چنین پیدا است که آن‌ها نیز در مقابل وی را تهدید به کشتن کردند و او را تعقیب نمودند. سرانجام از میان آن‌ها خارج شد و قبل از اینکه خداوند به او دستور هجرت بدهد فرار کرد و از میان آن‌ها رفت و گمان برد که خداوند او را به خاطر این خروج عجلانه مؤاخذه نخواهد کرد و در تنگنا قرار نخواهد داد.

سرنوشت یونس علیه السلام در درون شکم ماهی:

سرنوشت یونس بعد از خروج از شهر، چون از میان قومش خارج شد به ساحل بحر رفت، به امر خدا یک ماهی عظیم الجثه او را بلعید. ماهی وی را به قعر دریا فرو برد تا به امر خداوند هم او را تأدیب کند هم از وی نگهداری و حفاظت به عمل آورد. او در قعر بحر و در بطن ماهی مشغول تسبیح و استغفار و راز و نیاز با خداوند خود بود و می‌گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (۸۷) [الأنبياء: 87]. (خدایی جز او نیست پاکی و بی‌عیبی سزاوار توست و من از جمله‌ی ستمگران بودم).

خداوند دعای او را استجابت فرمود و از غم و نگرانی‌ش برهانید، سپس به ماهی دستور داد او را به کنار دریا (به هوای آزاد) بیاندازد و در حالیکه علیل و مریض و ناتوان بود از شکم ماهی به خارج پرتاب شد. او سه شبانه روز در شکم ماهی بماند.

بعد از اینکه حضرت یونس علیه السلام توان راه رفتن را در خود یافت به میان قومش بازگشت و آن‌ها را مؤمن به خدا و توبه‌کننده یافت منتظر بازگشت او بودند تا دستورات وی را پیروی کنند و امر او را عملی نمایند. تا زمانیکه خدا میخواست در میان آن‌ها ماند و به تعلیم و تربیت آنها پرداخت آنها را به راه راست و هدایت خداوند ارشاد میفرمود: خداوند در زمان اقامت یونس و بعد از وی نیز (برای زمانی) امنیت و اطمینان به قوم نینوا (موصل) بخشید. بعد چون به فساد و گمراهی روی آوردند خداوند کسانی بر آن‌ها مسلط کرد که تمدن آن‌ها را به نابودی کشانید، چنانکه احادیث و روایات تاریخی آن را نقل می‌کنند تا عبرت گیرندگان از آن درس عبرت بگیرند.

بناءً به روایت منقول از ابن عباس(رض) تعداد نفرات قوم یونس 120 هزار بوده است. ابن عباس(رض) در این روایت از این آیه استفاده کرده که: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» (147) [الصافات: 147]. (یونس کم کم بهبودی یافت) و او را به سوی جمعیت یک صد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم. (پیغمبری و پیغمبران در قرآنکریم شیخ علی صابونی تاریخ طبع (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ﴿١٤٠﴾

وقتی که به سوی کشتی پر از مردم پناه برد. (۱۴۰)

تفسیر:

«أَبَقَ»: گریخت. این کلمه بیشتر برای گریختن بندگان از پیش صاحبانشان به کار می رود. اینجا مراد ترک کردن قوم و قبیله بدون اجازه پروردگار است.

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴿١٤١﴾

پس در قرعه کشتی شرکت کرد و از بازندگان شد. (۱۴۱)

تشریح لغات. اصطلاحات:

«سَاهَمَ»: در قرعه کشتی شرکت کرد.

«الْمُدْحَضِينَ»: مغلوبان. قرعه به نام ایشان درآمدگان. فرو انداختگان.

تفسیر:

بعد از اینکه کشتی به اثر طوفان و امواج بحر به خطر غرق شدن مواجه شد، ملوانان برای نجات کشتی در میان مسافران سوار بر کشتی قرعه انداختند تا به منظور سبک ساختن کشتی و قرار گذاشتند؛ هر که قرعه به نامش آمد به بحر انداخته شود، در این حین قرعه به نام یونس علیه السلام بر آمد، و او را به بحر پرتاب کردند.

فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿١٤٢﴾

پس آن ماهی بزرگ او را بلعید، و او در خور ملامت بود. (۱۴۲)

«الْحُوتُ»: نوعی ماهی بزرگ. «مُلِيمٌ»: گناهکار. مستحق سرزنش. کسی که کاری کند یا حرفی بزند که سزاوار سرزنش و درخور لومه شود.

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿١٤٣﴾

و اگر او از زمره تسبیح کنندگان نبود. (۱۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُسَبِّحِينَ»: عبادت کنندگان (ملاحظه شود سوره های: صافات / 166). دعا کنندگان (نگاه: انبیاء / 79، نور / 41، سجده / 15).

تفسیر:

اگر یونس علیه اسلام در طول زندگی خویش از جمله تسبیح گویان و ثنا خوانان نبود، و بسیار عبادت نمی کرد و نیز با تسبیحش به دوام ذکر در شکم ماهی ادامه نمی داد و نمیگفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»، در شکم ماهی تا زمانی که قیامت به وقوع پیوستی و مردم زنده می شدند ماندگار می شد.

لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤٤﴾

در شکم آن تا روزی که مردمان برانگیخته شوند به سر می برد. (۱۴۴)

تفسیر:

«لَبِثَ»: ماند. «إِلَيَّ يَوْمَ يُبْعَثُونَ»: تا روزی که برانگیخته شوند. مراد مدفون شدن برای همیشه است. چرا که او در دل ماهی و ماهی در دل زمین تا روز رستاخیز دفن می شوند. عطاء گفته است: خدای متعال به ماهی الهام کرده بود که شکم تو را برای یونس زندان قرار داده‌ایم، اما او را خوراک تو قرار نداده‌ایم. از این رو سالم مانده بود، و هیچ تغییری بر او عارض نشده بود. (تفسیر ابو سعود ۲۷۷/۴).

در حدیث شریف آمده است: «دعای ذوالنون در شکم ماهی «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» بود، هرگز هیچ مسلمانی به آن در امری دعا نمی‌کند، جز این‌که دعایش مورد اجابت قرار می‌گیرد».

فَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿١٤٥﴾

باز او را (پس از چندین روز) از بطن ماهی به صحرائی خشکی افکندیم در حالی که مریض و ناتوان بود. (۱۴۵)

تفسیر:

«فَبَدَّنَاهُ»: او را انداختیم. او را افکندیم. مراد این است که کاری کردیم که ماهی او را از دهان خود پرت کند. «الْعَرَاءِ»: سرزمین برهوت و خالی از درخت و گیاه و ساختمان. «سَقِيمٌ»: مریض.

وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَّفْطِينٍ ﴿١٤٦﴾

و بر بالای [سر] او درختی از [نوع] کدو رویانیدیم. (۱۴۶)

تفسیر:

خداوند متعال میفرماید، برای یونس علیه السلام در حالیکه در صحرا بود، بر سر او بوته کدو رویانیدیم تا بر او سایه افکند و او را از حرارت آفتاب مصون بدارد. حتی از میوه اش بخورد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم کدو را دوست داشتند و میفرمودند: «این درخت برادرم، یونس است».

«یَفْطِينٍ» درخت کدو است که دارای برگ‌های پهن است. ابن جوزی گفته است: از این جهت بوته‌ی کدو را یادآور شده است که برگ‌هایش انبوه و خنک و پر سایه می‌باشند و مگس بدان نزدیک نمی‌شود؛ زیرا وقتی یونس از بحر بیرون آمد، پوست بدنش مگس را تحمل نمی‌کرد. (التسهیل ۱۷۶/۳). و این امر ناشی از تدبیر و حکمت و لطف خدا بود. و بعد از اینکه حالش بهبود یافت طوری که در فوق هم یاد آور شدیم الله تعالی او را نزد قومش بازگرداند.

ابن کثیر میفرماید: «فوائد کدو بی نهایت زیاد است که از آن جمله میتوان:

- سرعت رویدن اش (به سرعت سبز و می‌دود).
- سایه افگندن برگ‌های آن به سبب بزرگی و طراوت و نرمی‌ای که دارد.
- اینکه مگس به آن نزدیک نمیشود.
- اینکه میوه آن تغذیه نیکو دارد.
- اینکه خام و پخته یا مغز و پوست خورده می‌شود».

وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴿١٤٧﴾

و او را به سوی یکصد هزار [نفر از ساکنان نینوا] یا بیشتر روانه کردیم. (۱۴۷)

فَأْمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١٤٨﴾

آنگاه ایمان آوردند و ما نیز آنان را تا مدتی بهره‌مند ساختیم. (١٤٨)

تفسیر:

زمانیکه یونس علیه السلام به پیش قوم خویش رسید، قوم هم بعد از آنکه نشانه های نبوت وی را مشاهده کردند، به او ایمان آوردند، و قومش او را تصدیق کردند و متابعتش نمودند. در نتیجه خداوند متعال ایشان را تا آخر مدّت عمرهای شان از نعمت هایش بهره مند ساخت. و الله تعالی عذاب را از آنان برداشت (التسهیل ١٧٦/٣).

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه در این سوره مبارکه مبحث در باره پیامبران به آخر رسید، در (آیات 149 الی 170) درباره تکیب‌کنندگان کفار مکه و برچیده شدن عقاید مشرکان، بحث بعمل می آید طوری که میفرماید:

فَأَسْتَفْتِيهِمُ أَلِیْبَتِکَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبُنُونَ ﴿١٤٩﴾

پس از مشرکان بپرس آیا پروردگارت را دختران و آنان را پسران است. (١٤٩)

تفسیر:

ای پیامبر! از قومت بپرس: که چگونه دختران را که از آنها بد می برند به خداوند متعال و پسران را که دوست دارند به خود نسبت می دهند، این تحکم باطل و بی عدالتی در حکم چیست؟

یعنی این چگونه حکمی است! که آنان جنس ادنی را - که به پندارشان دخترانند - به الله تعالی و جنس اعلی و اولی را - که به پندارشان پسرانند - به خود نسبت میدهند؟ آیا این منتهای جهل و حماقت نیست؟

«البنات»: مراد فرشتگان است که بنا به عقیده تباه خود میگفتند: فرشتگان دختران خداوند (سوره های: بقره آیه 116، نحل آیه 57، نجم آیه 27). البتّه پسر و دختر در پیشگاه الله متعال ارزش یکسان دارند و معیار شخصیت هر دو پاکی و تقوا است. ولی استدلال قرآن در اینجا به اصطلاح از باب «ذکر مسلماتِ خصم» است که مطالب طرف را بگیرند و به خود او باز گردانند. نظیر این معنی (سوره: نجم آیه 22).

أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِکَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ﴿١٥٠﴾

یا آنکه ما فرشتگان را اناث آفریده‌ایم و ایشان شاهد بوده‌اند؟ (١٥٠)

تفسیر:

ای پیامبر! از کافران بپرس: آیا در روزی که خداوند متعال فرشتگان را (به گمان آنان) دختر آفرید حضور داشتند و اکنون بر مبنای معرفتی شهادت میدهند؟ یعنی آیا وقتی فرشتگان پاک سرشت را خلق کردیم، آنها شاهد بودند که مافرشته‌ها را مؤنث قرار دادیم تاچنین دروغ و بهتانی را سر کرده اند.

أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إَفْکِهِمْ لَیَقُولُونَ ﴿١٥١﴾

آگاه باشید! که آنان (از جهل خود) بر خدا دروغی بسته و میگویند. (١٥١)

تفسیر:

«مِنْ إَفْکِهِمْ»: بنا به دروغ های زشت خود. تنها از روی خیال پردازیهای خود. در این آیه مبارکه اعلام میدارد که ای مردم!

آگاه باشید این مشرکان به دروغ و افتراء به خداوند فرزند و ذریت نسبت میدهند. افترای بزرگ و خیال‌های ناپسندی استوار است.

وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٥٢﴾

الله فرزندی آورده! ولی آنها قطعاً دروغ می‌گویند! (۱۵۲)

تفسیر:

ابو سعود فرموده است: آیه استئناف است و به منظور ابطال نظر و مذهب فاسد آنان آمده است، به این معنی که اساس آن جز بر دروغ روشن و افترای ناپسند مبتنی نیست و در این مورد اصلاً دلیلی ندارند. (ابو سعود ۲۷۸/۴).

أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ﴿١٥٣﴾

آیا [الله] دختران را بر پسران ترجیح داده است؟ (۱۵۳)

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿١٥٤﴾

شما را چه شده است، چگونه حکم و فیصله می‌کنید؟ (۱۵۴)

تفسیر:

این حکم و این پندار شما نادرست است و الله تعالی از آنچه می‌گویید، پاک و منزّه می‌باشد. زیرا دختران را که خود دوست ندارید به خداوند پاک نسبت داده‌اید و پسران را که مورد پسندتان است به خویشتن نسبت می‌دهید.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٥﴾

آیا عبرت نمی‌گردید؟ (۱۵۵)

تفسیر:

آیا نمی‌دانید که روا نیست برای الله تعالی فرزندی باشد؛ آیا فاقد تمییز و درک هستید که خطاء بودن این گفتار را نمی‌فهمید؟ زیرا او بی‌نیاز است، کسی را نزاده، از کسی زاده نشده و برایش همتایی وجود ندارد. ابو سعود گفته است: آیا به بدهت عقل متوجه بطلان این گفتار نمی‌شوید که در عقل هر انسان با خرد و ابلهی نقش بسته است؟ (ابو سعود ۲۷۸/۴).

أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ ﴿١٥٦﴾

آیا شما دلیل روشنی در این باره دارید؟ (۱۵۶)

تفسیر:

در این آیه مبارکه توبیخی دیگر است که میفرماید: آیا برهان و دلیلی روشن و برهانی واضحی برای درستی ادعای خویش در دست دارید که دختران را به خداوند بزرگ نسبت می‌دهید؟

فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٥٧﴾

پس اگر راست می‌گویید کتابتان را بیاورید. (۱۵۷)

تفسیر:

یعنی اگر شما در گفتار خویش صادق هستید و راست می‌گویید، کتابتان را، کتابی نازل شده آسمانی خویش را که بر درستی ادعا و گمان شما گواهی میدهد، ارائه دهید. و این حجت را برای شما ثابت گرداند زیرا آنچه می‌گویید، نمیتواند تکیه‌گاه عقلی داشته باشد بلکه عقل به طور کلی آنرا جایز نمی‌داند.

در آیه مبارکه منظور بیان ناتوانی آنها می باشد و نشان می دهد که در گفتار غلط خود سندی شرعی و منطقی و عقلی در دست ندارند.

وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسْبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٥٨﴾

میان الله و جن، نسبتی قایل شدند، در صورتی که جنیان به خوبی می دانند که [روز قیامت برای محاسبه] احضار خواهند شد. (۱۵۸)

تفسیر:

در آیه فوق قرآن عظیم الشان افسانه دیگر مشرکین مورد بحث قرار میدهد و آن اینکه آنها گمان میکردند که خدای سبحان با آنچه رابطه دارد و از ازدواج خدا با آنچه، فرشتگان متولد شده اند.

«وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسْبًا» مشرکان در بین الله تعالی و آنچه خویشاوندی و نسب قرار داده اند. آنها میگویند: خدا آنچه را نکاح کرده و از این ازدواج فرشتگان متولد شدند. (سبحانه و تعالی عن ما يقول الظالمون علوا کبیرا) خدا کاملاً از آنچه ستمکاران میگویند پاک و مبرا میباشد. بعد از آن گمان کردند فرشتگان مؤنث می باشند و دختران خدا هستند.

شان نزول آیه 158:

908- جویری از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: آیه «وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسْبًا...» در باره سه قبیله از قریش: سلیم، خزاعه و جهینه نازل شده است.

909- بیهقی در «شعب الایمان» از مجاهد روایت کرده است: بزرگان قریش می گفتند: فرشتگان دختران خدا هستند. ابوبکر صدیق گفت: پس مادرشان کیست؟ گفتند: آن ها دختران بزرگان جن هستند. پس الله: **وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿158﴾** را نازل کرد.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿١٥٩﴾

خدا ذات پاکش از این اوصاف که (از جهل) به او نسبت میدهند منزّه است. (۱۵۹).

تفسیر:

خداوند بزرگ از اوصافی که دشمنان کافرش او را بدان وصف می کنند منزّه و مقدّس است، بلکه اوتعالی تنها و تنها به اوصافی موصوف است که خویشتن را بدان وصف کرده یا پیامبرش او را بدان توصیف نموده است.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٦٠﴾

به جز بندگانی مخلص الله (که او را به شایستگی توصیف می کنند). (۱۶۰)

فَأَنْتُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ﴿١٦١﴾

و بی تردید شما و آنچه را می پرستید. (۱۶۱)

تفسیر:

«در حقیقت شما» ای کافران، آنچه که می پرستید به عبادت و پرستش آن بت ها و تماثل ها مصروف هستید. هیچکس را گمراهگر نیستید مگر کسی را که به دوزخ در آمدنی است یعنی: جز کسی را که در علم الهی رفته و او برای وی مقدر کرده است که به جهنم واردش کند و آنان کسانی اند که بر کفر خود پای فشارند. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ ﴿١٦٢﴾

هرگز نمی توانید کسی را با فتنه و فساد از راه الله منحرف سازید. (۱۶۲)

إِلَّا مَنْ هُوَ صَالٍ الْجَحِيمِ ﴿١٦٣﴾

جز آن کس را که (خودش) مایل باشد که وارد دوزخ گردد. (۱۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَالٍ»: مخفف صالی، کسی که با آتش بسوزد. از ماده (صلي) که سوختن با آتش است (سورة: مریم/70، انشقاق/12). (تفسیر نور).

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ ﴿١٦٤﴾

و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر اینکه برای او مقامي معین است. (۱۶۴)

تفسیر:

یعنی: فرشتگان می‌گویند: هیچ فرشته‌ای از ما نیست جز اینکه در آسمان‌ها برای پرستش خدای سبحان جایی معلوم و معین دارد. این اعتراف فرشتگان به عبودیت در پیشگاه خدای سبحان، برای رد پندارهای پرستشگران خویش است. در حدیث شریف آمده است: «هیچ جایی در آسمان دنیا نیست جز اینکه بر آن فرشته‌ای در حال سجده، یا قیام قرار دارد». (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی)

وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ ﴿١٦٥﴾

و در حقیقت ما ایم که [برای انجام فرمان خدا] صف بسته ایم. (۱۶۵)

شان نزول آیه 165:

910- ابن ابوحاتم از یزید بن ابومالک (روایت کرده است: مردم در ابتدا پراکنده نماز می خواندند. پس آیه «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ» (165) نازل شد و به مسلمانان دستور داد به صفوف منظم نماز بخوانند.

وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ﴿١٦٦﴾

و البته این مائیم که تسبیح گویانیم. (۱۶۶)

تفسیر:

فرشتگان در ادامه می‌گویند: ما ایم که خدای سبحان را از هر وصف ناشایست منزّه و مبرا می دانیم و به عظمت و کبریا می ستاییم، و در هر وقت و زمان او را تسبیح‌گو و ثناخوانیم. در التسهیل آمده است: گفته‌ی فرشتگان متضمن جواب افرادی است که آنها را دختران و شرکای خدا می‌دانستند؛ زیرا خود فرشتگان به بندگی و فرمانبری خود اعتراف کرده و خدای عز و جل را تنزیه نموده‌اند. (التسهیل ۱۷۷/۳).

وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ ﴿١٦٧﴾

و هر چند مشرکان می‌گفتند. (۱۶۷)

لَوْ أَنْ عِندَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأُولِينَ ﴿١٦٨﴾

اگر نزد ما کتابی چون کتاب‌های آسمانی پیامبران پیشین بود. (۱۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذِكْرًا»: مراد کتابی، همچون کتاب‌های آسمانی انبیاء است (ملاحظه شود سوره‌های: اعراف آیات 63 و 69، حجر آیات 6 و 9، انبیاء آیات 2 و 24 و 50). «الْأُولِينَ»: (حجر آیات 10 و 13، فاطر آیه 43، شعراء آیات 26 و 137 و 184 و 196).

تفسیر:

یعنی: اگر کتابی از کتاب‌های پیشینیان چون تورات و انجیل بر ما نازل میشد «بی شک

از بندگان اخلاص یافته خداوند میشدیم» یعنی: بی‌گمان پرستشمان را برای او خالص ساخته و به او کفر نمی‌ورزیدیم.

لُكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٦٩﴾

بی‌تردید از بندگان خالص شده خدا می‌شدیم. (۱۶۹)
یعنی ما به پروردگار خویش ایمان می‌آوردیم و در عبادت و طاعت مولای خویش اخلاص می‌ورزیدیم.

فَكْفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿١٧٠﴾

ولی [وقتی قرآن آمد] به آن کافر شدند و زودی (نتیجه کفر خود را) خواهند دانست. (۱۷۰)
خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (171 الی 181) به بحث در باره تأیید پیامبران و وعده‌ی پیروزی به آنان پرداخته میشود طوری‌که میفرماید:

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾

و البته وعده‌ی نصرت ما در باره بندگان فرستاده‌ی ما قبلاً ثبت و صادر شده است. (۱۷۱)
«سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا»: فرمان ما از پیش صادر شده است. فرمان ما از پیش این گونه رفته است، وعده‌ی ما پیشی گرفته است. کلمتنا: سخن ما، فرمان ما.

إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿١٧٢﴾

البته ایشانند که نصرت یافتگانند. (۱۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمَنْصُورُونَ»: یاری شدگان، پیروز شونده‌گان.

وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿١٧٣﴾

و همیشه لشکر ما (بر دشمن) غالبند. (۱۷۳)

تفسیر:

«الْغَالِبُونَ»: ظفرمندان. پیروزمندان. (سوره: مجادله آیه 21). یادآوری: وعده خداوند مبنی بر پیروزی لشکر اسلام و غلبه مؤمنان، یک وعده مشروط است؛ نه مطلق. مشروط به بندگان حقیقی و لشکریان راستین خدا بودن و تلاش در مسیر الهی با افکار و برنامه‌های آسمانی.

مفسران گفته‌اند: نصرت و پیروزی خدا برای مؤمنان محقق است، اما اینکه در بعضی از معارک شکست خورده‌اند به این قاعده خللی وارد نمی‌کند؛ زیرا اساس و قاعده بر پیروزی و نصرت است، و در بعضی موارد یا به سبب تقصیر خود مغلوب می‌شوند و یا اینکه صورت آزمایش و امتحان را دارد. (صفوة التفسیر محمد علی صابونی)

فَقَوْلَ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٤﴾

پس تا مدتی از آنان روی بگردان. (۱۷۴)

تفسیر:

«فَقَوْلَ عَنْهُمْ»: ایشان را به حال خود بگذار. از آنان روی بگردان و صبر داشته باش (سوره‌های: نساء / 81، انعام / 91). «حَتَّىٰ حِينٍ»: تا زمانی. مراد تا زمانیکه به تو اجازه جنگ می‌دهیم و تو را بر آنان چیره و پیروز می‌گردانیم و ننگ شکست و رسوائی بدی شان می‌چشانیم.

وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿١٧٥﴾

و(عناد و سرکشی) آنان را بنگر، پس به زودی خودشان هم خواهند دید. (۱۷۵)

تفسیر:

انتظار بکش و مراقب باش که به زودی خداوند متعال با آنان چه می‌کند. خود آنان نیز حتماً انجام اعمال و جزای کفر خویش را خواهند دید.

أَفِعْدَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٧٦﴾

آیا آنها برای عذاب ما عجله می‌کنند؟! (۱۷۶)

تفسیر:

«يَسْتَعْجِلُونَ»: شتابزده خواستارند. زود فرا رسیدن را می‌خواهند مراد از عذاب مذکور در آیه، عذاب دنیوی (سورة: سجده / 28) و عذاب اخروی است (سورة: یونس آیه 48، انبیاء آیه 38، نمل آیه 71، سبأ آیه 29، یس آیه 48).

شان نزول آیه 176:

912- جویبر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: مشرکان گفتند: ای محمد! عذابی که همواره ما را از آن می‌ترسانی به ما نشان بده و به شتاب بیاور، پس خدای بزرگ آیه «أَفِعْدَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿176﴾» را نازل کرد. این روایت به شرط بخاری و مسلم صحیح است.

فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ ﴿١٧٧﴾

پس چون (عذاب ما) به ساحت آنان نازل شود، پس بیم داده شدگان چه بامداد بدی خواهند داشت! (۱۷۷)

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است: یعنی آن را بعید ندانند؛ چون وقتی عذاب گریبان تکذیب کنندگان را گرفت، چه بد روزی را شروع می‌کنند و چه بامدادان بدی را خواهند داشت. عذاب را به لشکری تشبیه کرده است که در بامدادان به آنها حمله‌ور شده و ریشه‌ی آنها را بر می‌کند. نزل بساحتهم: به خانه ی آنان فرود آمد، به در آنان آمد. ساء: بدشد، بد است.

«صَبَاحُ»: در نزد اعراب، عبارت است از هجومی که در هنگام صبح زود، انجام می‌گیرد. مؤرخان می‌نویسند: مسلمانان وقتی به جنگ خیبر رفتند؛ شب، در اطراف قلعه های آن جا به استراحت پرداختند و سحرگاهان خود را برای جنگ آماده کردند و پس از ادای نماز صبح، سوار شدند و به طرف قلعه ها به راه افتادند.

مردم خیبر تا آن لحظه از نزدیک شدن مسلمانان، بی‌خبر بودند و با بیل و داس و سبد و سایر وسایل زراعتی به سوی کشتزارها می‌رفتند. ناگهان لشکر مسلمانان را دیدند و به خانه هایشان بازگشتند و گفتند: «محمد. سوگند به خدا، محمد و سپاهش آمدند.» پیامبر فرمود: «الله اکبر، خیبر سقوط میکند. ما هرگاه بر ملتی وارد شویم و از هشدارها پند نگیرند؛ بد سحرگاهی دارند.» «فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ». (تفسیر فرقان، شیخ بها الدین حسینی)

وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٨﴾

و تا مدتی از آنان روی بگردان. (۱۷۸)

تفسیر:

اي پیامبر! از کافران صرف نظر کن تا مهلتي که براي آنان داده شده بگذرد و هنگام عذاب شان فرا رسد.

وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿١٧٩﴾

و وضع کارشان را ببین، آنها نیز به زودي (محصول اعمال خود را) میبینند. (١٧٩)
تفسیر:

انتظار بکش و مراقب باش که خداوند بزرگ به زودي با آنان چه می‌کند، خود آنان نیز عاقبت کارها و نتیجه اعمال خویش را خواهند دید.

همان طوريکه در آیات (174 و 175) خواندیم، اشاره به شکست و رسوائی حتمي دنيوي کافران، و پیروزي و والائي قطعي دنيوي مؤمنان دارد، و آیه‌هاي 178 و 179 بیان‌گر مجازات و کیفر سخت الهي و ناکامي و بدبختي قطعي اخروي افراد بي دين و ايمان است.

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٨٠﴾

پروردگارت که داراي عزت است از آنچه او را به آن توصيف میکنند، منزّه است. (١٨٠)

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿١٨١﴾

و سلام و تحیت الهي بر رسولان گرامي او باد. (١٨١)

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٨٢﴾

و حمد و ستایش مخصوص خداوندي است که پروردگار عالمان است. (١٨٢)

تفسیر:

و در خاتمه سپاس و ستایش الله را لایق است که پروردگار تمام خلائق است و از توصیف ناپسند کفار پاک و منزّه است، که در این سوره اقوال ناپسند فراوانی را از آنها نقل کرده است.

بدین ترتیب سوره با تنزیه و تقدیس الله پاک (آیات ١٨٠ تا ١٨٢) پایان مییابد:

از احادیث متبرکه فضیلت خواندن این آیات بعد از نماز و ختم مجلس ثابت است بناءً عليه فوايد این سوره را بر همین آیات متبرکه ختم میکنیم الهی! جمیع مؤمنان مخلص را تا آخر بر همین عقیده محکم دار «سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين والحمد لله رب العلمين»

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره ص

جزء - (23)

سوره «ص» در مکه نازل شده و دارای هشتاد و هشت آیه و پنج رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

سوره «ص» سی و هشتمین سوره قرآن عظیم الشان و از جمله سوره های مکی که در جزء بیست و سوم جای گرفته است.

تلفظ نام این سوره:

«صاد» به سکون دال «صاد» و فتح «صاد» یا کسره آن «صاد»، بدون تنوین یا با تنوین. و قرائت آن به کسر بدون تنوین ضعیف است. این حرف از حروف مقطعات است و این حرف و امثال آن از حروف مقطعه ابتدای سوره ها، از رموزی است که خداوند متعال علم آنها را به خودش اختصاص داده است.

نامگذاری سوره:

نامگذاری این سوره به نام «صاد» به دلیل وجود حرف مقطعه «ص» در ابتدای آن است. این سوره به علتی به سوره «ص» موسوم است زیرا یکی از حروف هجا میباشد تا به اعجاز قرآن اشاره کند، و آن اینکه این کتاب اعجاز آمیز از این حروف ترکیب یافته است که خداوند متعال به وسیله آن، اولین و آخرین را به مبارزه طلبیده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

سوره «ص» پس از سوره ی قمر شرف نزول یافته و طوریکه گفتیم دارای 88 آیه، 735 کلمه و 3061 حرف می باشد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید).

ارتباط سوره «ص» با سوره صافات:

آخر سوره ی صافات از زبان کافران می گوید: «اگر پندنامه و کتابی همانند کتابهای پیشینیان برای ما می آمد، بی شک از بندگان مخلص پاکدل الله می شدیم.» حال آن که آرزویشان تحقق یافت؛ اما نگرویدند. سرآغاز سوره «صاد» هم تفصیل، این مجمل است. یعنی بصورت کل گفته میتوانیم که: سوره «ص» در حقیقت مکملی برای سوره صافات است، همانند طس در اول سوره ی نمل پس از شعراء، طه و انبیا پس از مریم و یوسف پس از هود. و همچنان قابل تذکر است که: طبقه بندی مطالب سوره «صاد» شباهت زیادی با سوره صافات دارد، و از این نظر که سوره مکی است تمام خصوصیات این سوره ها را در زمینه بحث از مبداء و معاد و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم در بر دارد. این مبادی را با مطالب حساس دیگری آمیخته، و در مجموع معجونی شفاء بخش برای همه جویندگان راه حق فراهم ساخته است.

یادداشت:

آیات (24 و 25) «سوره ص» دارای سجده تلاوت میباشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت را در سوره النجم تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

محتوای سوره «ص»:

طوریکه قبلاً هم یاد آور شدیم سوره ص در مکه نازل شده است و محور آن همان محور

- سوره‌های مکی است که عبارت است از پرداختن به اصول عقاید اسلامی میباشد.
- سوره با قسم یاد کردن به قرآن معجزه گر و مُنَزَّل بر پیامبر «امی» آغاز مییابد. قرآن عظیم الشان شامل اندرزهای رسا و اخبار شگفت انگیز است، و خداوند متعال به قرآن قسم یاد کرده است که قرآن حق است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر است.
 - موضوع و محور اصلی این سوره درباره پیامبر صلی الله علیه وسلم و دعوت شان به توحید و اخلاص با کتابی است که الله تعالی بر او نازل کرده است و توسط مشرکین مورد انکار قرار گرفته است، به بحث می پردازد.
 - طوریکه مشرکین از دعوت حق پیامبر صلی الله علیه وسلم به توحید و یگانگی خدا، شگفت زده میشوند. «أَجْعَلُ الْأَلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ؟»
 - بعداً از آن سرنوشت و عاقبت ستمکاران و تبهکاران پیشین را برای کفار مکه مثال زده که در تکذیب و گمراهی راه افراط را پیش گرفتند، و عذاب و آزاری را یادآور میشود که به سبب فساد و تبهکاریشان آن را دیدند و چشیدند.
 - در این سوره به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم در برابر استهزاء و تکذیب کفار مکه و برای تخفیف آلام و اندوهش، به نقل داستان ۹ نفر از پیامبران گرامی از جمله داستان حضرت داوود علیه السلام و فرزندش، حضرت سلیمان علیه السلام، پرداخته است که خدای متعال پیامبری و پادشاهی را با هم به او عطا کرد. الله تعالی و امتحان و آزمایش آنان را مطرح میکند. بعد از آن به یادآوری آزمایش حضرت ایوب، حضرت اسحاق، حضرت یعقوب، حضرت اسماعیل و حضرت ذالکفل می پردازد. بدین ترتیب سنت خدا را در زمینه‌ی آزمایش پیامبران و برگزیدگان به صورتی سریع و مختصر بیان کرده است.
 - سوره «ص» به دلایل قدرت و یگانگی خداوند متعال در این گیتی و به آفرینش شگفت انگیز او در این جهان اشاره کرده است، و بدین ترتیب خاطر نشان می‌کند که این عالم هستی بی‌هوده خلق نشده است، و منزلگاهی دیگر لازم است تا نیکوکار و تبهکار پاداش خود را بگیرند.
 - همچنان در این سوره در مورد خلقت انسان و مقام والای او و سجده کردن فرشتگان برای آدم؛ داستان شیطان و آدم علیه السلام، قسم شیطان براغوای بشر؛ و در نهایت تهدید همه دشمنان لجوج و تسلی پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم است.
 - همچنان این سوره با بیان وظیفه اساسی پیامبر که وظیفه‌ی تمام پیامبران نیز هست، خاتمه یافته است.

ترجمه و تفسیر سوره «ص»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ﴿١﴾

تفسیر:

ص. (مفهوم این حرف به الله تعالی معلوم است) قسم به قرآنی که صاحب مقام ذکر (و عزت و شرافت و پند آموز عالمیان، قسم به قرآن که پر از نصیحت است) که آنچه کُفَّار در مورد انکار رسالت شما می گویند درست نیست، و یا هم قسم به قرآنی که دارای شرف و مکانت بلند پایه می باشد). (۱).

تفسیر:

ابن عباس (رض) گفته است: «ذِي الذِّكْرِ» یعنی دارای شرف است (مختصر ۱۹۶/۳).
صاد؛ از جمله حروف مقطعات است و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم خداوند متعال به معنایش دانایتر می باشد؛ هر چند می دانیم که معنای ارزنده دارد. الله پاک به کتاب بزرگش که در آن موضوعاتی چون موعظه بندگان، یادآوری از روز بازگشت، نصیحت و تشویق به توشه گیری و آمادگی برای روز رستاخیز آمده سوگند یاد کرده است.

شأن نزول آیات 1 - 8:

913- احمد، ترمذی، نسائی و حاکم به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: ابوطالب مریض شد بزرگان قریش به عیادتش رفتند و نبی کریم صلی الله علیه وسلم نیز در آن وقت به عیادت او رفت. آن ها از پیامبر به نزد ابوطالب شکوه و شکایت کردند. گفت: ای برادر زاده! از قومت چه می خواهی؟
آن حضرت فرمودند: از آن ها می خواهم که یک کلمه را به زبان بیاورند تا در پرتو آن تمام عرب از آن ها فرمان برداری کند و عجم خراجگزارشان گردد فقط یک کلمه.
ابوطالب گفت: آن کلمه کدام است؟

پیامبر فرمود: لا إله إلا الله: خدایی نیست جز خدای یکتا.

آن ها گفتند: تنها یک خدا، این یک امر شگفت انگیز و عجیب است. آنگاه آیه «ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ﴿١﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ﴿٢﴾ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِّن قَرْنٍ فَنَادُوا وَاٰتَ جِبْنَ مَنَاصٍ ﴿٣﴾ وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٤﴾ أَجَعَلَ الْإِلَهَةَ الْهَاءَ وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿٥﴾ وَانطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امشُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ﴿٦﴾ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ ﴿٧﴾ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابٍ ﴿٨﴾ در باره آنها نازل شد.

2- احمد 1 / 227، ابویعلی 2583، ترمذی 3232، نسائی در «تفسیر» 456، حاکم 2 / 432، بیهقی 9 / 188، واحدی در «شأن نزول» 722 از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این را صحیح می دانند. این حدیث دارای متابع است که نسائی 457 و احمد 2 / 362 آورده اند. حاکم 2 / 432 روایت کرده و به شرط مسلم صحیح می شمارد و ذهبی هم با او موافق است. «زاد المسیر» 1212).

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 16) گفتگویی در مورد عقاید مشرکان و اشاره ای به احوال ملل دروغ پرداز پیشین، بحث بعمل می آورد.

بَلِّغِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ﴿٢﴾

بلکه کافران (که منکر اویند) در مقام غرور و سرکشی و عداوت حق هستند. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عزة»: تکبر. «شفاق»: مخالفت با حق و حقیقت.

تفسیر:

یعنی اینکه کافران در نخوت و تکبر فرو رفته‌اند و با پیامبر صلی الله علیه وسلم سر دشمنی و مخالفت را در پیش گرفته‌اند.

مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی میفرماید که: کافران به سبب یافتن خللی در قرآن راه کفر را پیش نگرفته‌اند، بلکه به سبب تکبر و خود بزرگ بینی در مقابل حق، به قرآن کافرند و به دلیل مخالفت با الله و پیامبر به آن کافرند (تفسیر بیضاوی ۱۴۶/۲).

مفسر تفسیر کابلی میفرماید: این قرآن عظیم الشان (صاحب عظمت و بزرگی و خطب) عالی مرتبه (که مملو از نصائح است و بطریق نهایت موثر مردم را براه هدایت و معرفت رهنمونی میکند) به آواز بلند شهادت می‌دهد که انگار بعض مردم از صداقت قرآنی و انحراف آنها از رسالت محمد صلی الله علیه وسلم رسول ربانی چنین معنین دارد که در تعلیم و تفهیم قرآن قصوری موجود است و یا آن حضرت صلی الله علیه وسلم در تبلیغ و تبیین آن (معاذالله) مقصر است بلکه سبب اصلی انکار و انحراف آنها این است که این مردم به غرور و نحو جاهلان و مخالفت معاندانه گرفتار اند اگر ازین گرداب بر آیند میتوانند جاده روشن حق و صداقت را ببینند.

كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَا تَجِئْ بِآيَاتِنَا إِلَّا نَارًا مَلْمُومًا ﴿٣﴾

چه بسیار اقوامی را که پیش از آنها هلاک کردیم و به هنگام نزول عذاب فریاد می زدند، ولیکن وقت نجات گذشته بود! (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لاحین مناص»: اینک وقت گریز نیست. اکنون زمان نجات نمی باشد.

«مناص»: فرار، نجات.

تفسیر:

مفسر شیخ ابو سعود (محمد بن محمد بن مصطفی عمادی متوفای 982) در تفسیر خویش میفرماید: آیه مبارکه مردم مکه را به سبب کفر و تکبرشان تهدید می‌کند و مصیبت وارده بر اقوام قبل از آنها را به آنان یاد آور میشود (تفسیر ابو السعود بانام ارشاد العقل السلیم الی مزایا الكتاب الکریم صفحه: ۲۸۱/۴).

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٤﴾

آنها تعجب کردند از اینکه بیم دهنده ای از خودشان به سویشان آمده است. و کافران گفتند: او ساحری دروغگوست. (۴)

کفار مکه می‌گفتند: معجزاتی را که محمد صلی الله علیه وسلم آورده است سحر است.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«کذاب»: یعنی در ادعای پیامبری بسیار دروغ میگوید (العیاذ بالله).

أَجْعَلِ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿٥﴾

آیا خدایان [متعدد] را خدای واحدی قرار داده این واقعاً چیز عجیبی است. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عُجَابٌ»: به چیز بسیار عجیب گویند. «انطلاق»: به معنای رفتنی است که با جدایی از فردی همراه باشد. «اِخْتِلَاقٌ»: به معنای ساختگی بودن چیزی است که سابقه نداشته باشد، یعنی اینها را از خود بافته و پرداخته و خلق کرده است.

تفسیر:

اولین اقدام پیامبر صلی الله علیه وسلم این بود که نفی معبودهای دروغین و اثبات خدای یکتاست آغاز کرد محمد صلی الله علیه وسلم اعلام داشت: خدا فقط یکی است، و شریک ندارد. و اعلام این شعار برای مردم بسیار عجیب و شگفت‌انگیز بود، و برای اکثر مردم، دست برداشتن از عقاید دیرینه و توجه به افکار جدید سخت و دشوار و غیر باور کننده بود. با تأسف باید گفت: گاهی باطل چنان به اوج و قدرت خود می‌رسد که؛ سخن حق سخنی عجیب و در زیاتر از موارد، غیر قابل قبول واقع می‌گردد.

ابن کثیر گفته است: مشرکین یگانگی الله را انکار کرده و از رها کردن شرک و شریک قرار ندادن برای خدا در شگفت می‌شدند. آنها پرستش بت‌ها را از پدران خود یاد گرفته بودند و پرستش بت‌ها در دل آنها جا گرفته بود، لذا وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم آنها را به ترک کردن بت‌ها و یگانگی خدا فرا خواند، این کار را بسی بزرگ دانسته و از آن در شگفت شدند و گفتند: آیا خدایان را فقط در یکی منحصر می‌داند، این امر بسیار عجیب است. (مختصر ۱۹۷/۳).

طوریکه ملاحظه میشود در بسیاری از حالات؛ عقاید باطل چنان اوج و قدرت می‌گیرد که سخن حق سخنی عجیب و غیر قابل قبول برای شان معلوم میشود. ملاحظه نمودیم که رهبران کفار، برای نفوذ کلام خود، اول خودشان به انحراف می‌روند و بعد به دیگران سفارش رفتن می‌کنند.

وَأَنْطَلِقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ﴿٦﴾

سران و اشراف شان به راه خود رفتند و گفتند که بروید و بر [عبادت] خدایان خود شکیبایی را پیشه کنید، بی‌گمان این (مقاومت) همان چیزی است که از شما خواسته می‌شود. (۶)

تفسیر:

«إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ»: این دسیسه، توطیه و امری است تدبیر شده، محمد می‌خواهد در پناه آن شما را از دین پدران تان منصرف و خود بر شما آقایی و باداری کند.

در دستور و پرنسیب سران و اشراف کار همین است که: برای نفوذ کلام خود، اول خودشان دست به انحراف می‌زنند، و بعداً به دیگران دستور به رفتن به آن می‌کردند. در مقابل دسیاس و توطیه کفار هوشیار باشیم و کفار را باید از گفتار و رفتارشان بشناسیم:

- اولین پلان و دسیسه کفار همانا شبهه افکنی و فتنه جویی در بین انسان‌ها و مجتمعات اسلامی است.
- کفار با تمام توان و نیروی خویش کوشش بعمل می‌آورند، تا مردم را از شنیدن حق دور نگاه دارند.
- کوشش بعمل می‌آورند تا به جای دعوت به تفکر، دعوت به تعصب و مقابله در مورد حق را در جامعه زنده قوت بخشیده و عام سازند.

- کفار همه سعی و تلاش خویش را به خرچ می دهند تا بر آیین نیاکان خود و یا طرح آیین دیگران در برابر اسلام زنده نگهدارد.
- کفار برای دعوت دیگران از گرایش های آنان سوء استفاده می کنند.

مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ ﴿٧﴾

ما چنین چیزی در آیین اخیر (دین قریش یا دین نصرانیت) نشنیده ایم این آیین جز آیین دروغ و ساختگی نیست. (۷)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: آنان گفتند ما چنین چیزی را از نصرانیان که دین آنان آخرین دین است، شنیده ایم، آنها به تثلیث و سه گانگی اعتقاد دارند، نه به یگانگی. پس محمد چگونه گمان می برد که خدا یکی است؟

«الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ»: ادیان دیگری. هدف از آن ادیان اهل کتاب، از جمله دین مسیحیت است که معتقد به تثلیث می باشند. و یا هم هدف از آن دین پدری شان که همانا بت پرست قریشیان است که ایشان را دیده و زمان ایشان نسبت به زمان نیاکانشان، واپسین بشمار است.

همچنان حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: منظور آنها از «الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ» دین نصرانی است.

و مجاهد و قتاده میفرماید: منظور شان از دین قریش است. یعنی در دینی که از پدران خود دریافت کرده ایم چنین چیزی نیست. بناءً از در انکار و اعتراض با محمد صلی الله علیه وسلم پیش رفتند، در آمدند و گفتند: «إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ» چیزی که محمد آن را ادعا می کند جز دروغ و افترا چیزی پیش نیست. پس از این که در بین آنان حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به وحی اختصاص یافته است، از در انکار و اعتراض درآمدند و گفتند:

أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوفُوا عَذَابِ ﴿٨﴾

آیا از میان همه ما قرآن بر او نازل شده است؟ بلکه ایشان از یاد من در شك و شبهه اند، یا هنوز عذاب مرا نچشیده اند (که این چنین گستاخانه سخن میگویند). (۸)

تفسیر:

کافران از فرود آمدن وحی از جانب الله تعالی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم در شك و تردید قرار داشتند. و بین خود می گفتند: چرا قرآن بر محمد نازل میشود نه بر ما، در صورتی که در بین ما هستند اشخاصی که نسبت به او ثروتمندترند و ریاست شان از او بالاتر است؟!!

مفسر زمخشری در تفسیر خویش می نویسد: آنها اختصاص یافتن شرف نبوت را به محمد صلی الله علیه وسلم انکار کرده و این انکار بیانگر حسد و کینه ای بود که در سینه های آنان، در مورد اعطای شرف نبوت به حضرت میجوشید. (تفسیر کشاف ۵۶/۴).

«بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي»: انکار ذکر از طرف آنها از علم و آگاهی ناشی نیست، بلکه آنها در مورد آن شك دارند، از این رو کافر شده اند. و در ضمن شك برخی کفار در رسالت پیامبر اسلام، برخاسته از شك در اصل امکان نزول وحی هم است که نزد شان وجود داشت. و از جانب دیگر اینان که روی احکام دین بهانه می گرفتند، در حقیقت اصل دین را قبول نداشتند.

و طوری که در فوق هم یاد آور شدیم: ریشه ی برخی از انکارها، همانا مریضی حسد شان

بود، که می گفتند؛ (چرا او پیامبر شد و ما پیامبر نشویم).
 «بَلْ لَّمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ» یعنی سبب شک و تردید شان این است که تاکنون عذاب الهی را
 نچشیده‌اند،

«لَمَّا يَدُوقُوا»: از این رو رسالتش را حقیر شمردند، و اگر به عذاب الهی گرفتار می شدند
 به هیچ وجه به کتاب الهی تکذیب نمی کردند، به قرآن یقین حاصل می کردند و ایمان می
 آوردند.

از جانب دیگر باید گفت که: برای اکثر مردم، دست برداشتن از عقاید دیرینه و توجه به
 افکار جدید سخت و شگفت آور هم باشد.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ ﴿٩﴾

مگر خزانه های رحمت پروردگار توانای شکست ناپذیر و بخشنده ات نزد آنان است [که
 منصب نبوت را به هر کس که دلشان خواست ببخشند؟] (۹)

تفسیر:

در این آیه مبارکه؛ انکار مشرکین را در مورد اختصاص یافتن حضرت محمد صلی الله
 علیه و سلم به نبوت را وانکار مینمایند، ولی سخت در اشتباه اند، با خود طوری فکر می
 کنند که: کلید و گنجینه های رحمت و عطایای الله تعالی آنان در اختیار دارند و به اصطلاح
 خود را صاحب صلاحیت آن می دانند و به هر کس بخواند آنرا عطا بدارند. و یا اینکه از هر
 که بخواهند آنرا دوباره بگیرند.

عبد الله بن عمر بیضاوی (م 691ق)، در تفسیر خویش: «أنوار التنزیل و أسرار التأویل،
 مشهور به «تفسیر بیضاوی» مینویسد: منظور این است که نبوت عطیه ای است از جانب
 خدا و آن را به هر کسی از بندگان که بخواهد عطا میکند؛ زیرا او الْعَزِيزِ است؛ قدرتمندی
 است که مغلوب نمیشود، و «الْوَهَّابِ» است؛ یعنی آن که به هر کس هر چه بخواهد می
 بخشد. (بیضاوی ۱۴۶/۲).

أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ ﴿١٠﴾

آیا فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن ایشان است؟ پس اگر چنین
 است با وسایل و اسباب بالا روند. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَلْيَرْتَقُوا»: پس بالا بروند و صعود کنند. «الْأَسْبَابِ»: جمع سَبَب، ریسمان. وسیله. مراد
 ابزار و ابواب و طرق صعود است (ملاحظه شود سوره های: حج آیه 15، انعام آیه 35،
 اسراء آیه 42).

تفسیر:

آیا کافران به امور آسمانها و زمین سیطره دارند و در رحمت و روزی دادن، صاحب
 حکم اند؛ یعنی به هر که اراده کنند می بخشند و از هر که بخواهند باز می دارند؟ اگر چنین
 است پس به راه هایی که به آسمان منتهی می شود بالا روند و فرشتگان را از فرود آوردن
 قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و سلم بازدارند.

در این آیه مبارکه کفار را به باد سرزنش و توبیخ شدید می گیرند. طوریکه زمخشری (27
 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) در تفسیر کشاف مینویسد: اگر صلاحیت تدبیر امور
 خلاق را دارند و اگر حق تصرف در تقسیم و بخشش رحمت را دارند، و اگر حکمت و
 درایت را به میزانی دارند که فرد شایسته ی نبوت را از فرد ناشایست تشخیص دهند، از

زینی بالا بروند که آنان را به عرش می رساند، تا بر آن مستقر شوند، و به تدبیر امور عالم پردازند، و وحی را بر برگزیده‌ی خود نازل کنند. که البته این یک سرزنش بی نهایت شدید می باشد. (این نظر زمخشری و اختیار ابن عطیه است.) (تفسیر کشاف ۵۷/۴).

جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ ﴿۱۱﴾

اینان لشکری ناچیز و اندک از گروه های شکست خورده هستند. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جُنْدٌ»: سپاه ناچیز. گروهک. تنوین آن برای تحقیر است. «هُنَالِكَ»: آنجا. مراد مکه است. «مَهْزُومٌ»: شکست خورده.

تفسیر:

یعنی کافران، لشکری هستند که به تکذیب رسالت می پردازند، و بر ضد محمد صلی الله علیه و سلم گرد آمده‌اند، طولی نمی کشد که شکست خورده و پا به فرار می نهند بنابر این به گفته‌ها و تبلیغات اهمیت ندهید و بخصوص به هذیان های آنان اصلاً توجه هم نکنید. همان طوریکه؛ امت های تکذیب کننده پیشین شکست خوردند و مغلوب شدند. اینها هم شکست می خورند.

در ضمن باید گفت: که شك دونهوع است یکی هم شك: طبیعی و دیگری هم شك تعمّدی. در شك طبیعی انسان به دنبال فهم یک حقیقت است، ولی تا هنوز علم اش به آن نرسیده است. این شك، امری مثبت و از امور طبعی فکر بشری است.

ولی با تأسف باید گفت که در برخی از موارد انسان چیزی را خوب می داند، ولی خود را عمداً به شك متصل نموده و جاهل میکند و دیگران را نیز به شك می اندازد تا حقیقت آشکار نگردد. که بدترین مواردی از شك است، که در طول تاریخ بشری بسیاری از انسانها بدان آغشته اند.

خواننده گان محترم!

باید یاد آور شد؛ با در نظر داشت اینکه دشمنان، دارای قوت و تشکیلاتی منظمی باشند ولی در مقابل حق، نه عددی هستند، «جُنْدٌ مَا» نه قدرتی بزرگی هستند، و بطور یقین مهزم به شکست اند، در طول تاریخ تجربه شده است که: احزاب غیر الهی محکوم به شکست و انقراض اند.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ ﴿۱۲﴾

پیش از این مشرکان هم قوم نوح و طایفه عاد (قوم هود) و فرعون (و فرعونیان) صاحب لشکر و قدرت (پیغمبران ما را) نیز تکذیب کردند. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَبْلَهُمْ»: پیش از قوم قریش. «ذُو الْأَوْتَادِ»: دارای میخ ها. مراد از اوتاد، بناهای بلند و کوه مانند است که همچون میخ بر دل زمین نشسته است. (سوره: نباء آیه 7).

وَتَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ﴿۱۳﴾

و نیز قوم تمود و قوم لوط و اصحاب ایکه همان احزاب کفر و شرک اند، (که پیغمبران را تکذیب کردند). (۱۳)

إِنَّ كُلَّ إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ عِقَابُ ﴿۱۴﴾

که هر یک از اینان پیامبران را تکذیب کردند، پس عقوبت [من بر آنان] محقق و ثابت

شد. (۱۴)

تفسیر:

ملاحظه می‌نمایم: تکذیب يك پیامبر به منزله تکذیب همه پیامبران است. یعنی تمام آن احزاب و ملت‌هایی که هر یک پیامبران خود را تکذیب کرد. «فَحَقَّ عِقَابٌ» در نتیجه کيفر من بر آنان ثابت و مقرر شد.

وَمَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَّا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ ﴿١٥﴾

اینها (با این اعمالشان) انتظاری نمی‌کشند مگر صدای مرگبار را که پس از آن هیچ مهلتی به اندازه دوشیدن شتر نباشد. (۱۵)

تفسیر:

مشرکان و کفار مکه جز یک صدای سخت و شدید انتظار نمی‌کشند که اسرافیل در صور میدمد و آنها بی‌هوش می‌شوند.

«مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ»: آن صدای سخت و شدید توقف و تکراری ندارد.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی برگشتی ندارد. (تفسیر طبری ۸۴/۲۳). و مفسران می‌فرمایند: یعنی وقتی این صدای شدید بیاید، حتی یک لحظه و به اندازه‌ی یک «فواق» تأخیر ندارد.

فواق عبارت است از فاصله بین دو نوبت دوشیدن شتر، پس صیحه و فریاد شدید در وقت مقرر و بدون تقدیم و تأخیر فرا می‌رسد.

زمخشری گفته است: منظور این است که فقط یک نفخه می‌باشد، نه دوباره میشود و نه تکرار میگردد. (کشاف ۵۹/۴).

«صَيْحَةً وَاحِدَةً»: یکی از عذاب‌های دنیوی الله سبحانه و تعالی است. برای تفصیل مفهوم «صَيْحَةً»: (مراجعه شود سوره‌های: هود آیات 67 و 94، حجر / 73 و 83، مؤمنون / 41، یس آیات 29 و 49 و 53). یعنی صیحه یکباره همه جا و همگان را فرا میگیرد و درها به روی انسان‌ها بسته میشود. نه رهایی از آن ممکن است و نه پشیمانی سودی دارد و نه فریادها به جایی می‌رسد.

وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَلْنَا لَنَا قِطْنًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ﴿١٦﴾

و کافران (به تمسخر و غرور) گفتند: ای خدا، حساب‌نامه اعمال ما را تعجیل کن و پیش از روز حساب انداز. (۱۶)

تفسیر:

در این آیه مبارکه کفار مکه به طریق مسخره آمیز و ریشخند می‌گفتند: خدایا! اگر قضیه چنان است که محمد می‌گوید، سهم و نصیب ما را از عذابی که وعده داده‌ای قبل از فرا رسیدن روز قیامت تعجیل نما.

مفسران گفته‌اند: همان‌گونه که در جایی دیگر از قرآن، الله متعال در رابطه با آنان می‌گوید: «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ»، این را نیز به صورت استهزا گفته‌اند.

«قِطْنًا»: بهره و نصیب ما را. سهمیه و قسمت ما را. نامه نوشته ما را با توجه به اینکه معنی «قِطْ» صحیفه مکتوبه، یعنی کاغذی که چیزی بر آن نگارند، مفهوم آیه چنین میشود: پروردگارا نامه اعمال ما را پیش از روز جزا به دست ما برسان، تا آن را بخوانیم و ببینیم که ما چه کاره‌ایم (ملاحظه شود: المختصر فی تفسیر القرآن، روح المعانی).

خواننده گان محترم !

تکذیب پیامبران، سنت همیشگی معاندان و دشمنان در طول تاریخ بوده است در آیه متذکره به سرنوشت شوم امت‌های شش تن از انبیای قبل از اسلام اشاره بعمل آمده است، تا باشد که کفار زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم از این حوادث عبرت بگیرند و هم پیامبر و مؤمنان به این حقیقت پی ببرند که: تکذیب انبیاء سابقه دیرینه در تاریخ بشریت دارد و چیز جدیدی نیست.

از جمله قوم نوح در آب غرق شدند، «فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ» (عنکبوت، 14). خداوند آنان را با طوفانی موج ساز در بحر گرفتار کرد.

قوم عاد که حضرت هود را تکذیب کردند به وسیله‌ی طوفان شدید و سخت از پای درآمدند، «فَأَهْلَكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ» (حاقه، 6). با بادی پر صدا، سرد و طغیانگر هلاک شدند. قوم فرعون در امواج نیل هلاک شدند، «أَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ» (بقره، 50). ما آل فرعون را غرق کردیم.

قوم ثمود که حضرت صالح را تکذیب کردند با صیحه‌ای آسمانی نابود شدند، «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ» (قمر، 31). با صیحه‌ای آنگونه نابودشان کردیم که به صورتی که مانند خار و خاشاک خرد شده در آغل چهار پایان است درآمدند. قوم لوط با زلزله و سنگ‌های آسمانی، «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا» (قمر، 54). ما با فرستادن سنگ هلاکشان کردیم.

اصحاب‌ایکه که حضرت شعیب را تکذیب کردند باصاعقه به هلاکت رسیدند.

«فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ» (حجر، 79). ما از آنان انتقام گرفتیم.

باید متذکر شد که: بیان تاریخ پر عبرت گذشتگان، نمونه‌ای روشن از ذکر بودن قرآن است که در آیه‌ی اول خواندیم: در این هیچ جای شکی نیست که: تکذیب یک پیامبر به منزله تکذیب همه پیامبران است. روز قیامت، روز حساب و محاسبه است. کافران، تهدیدهای الهی رابه تمسخر و استهزا می گرفتند و به اثر این غرور و لجابت، انسان‌ها است که به استقبال خطر بروند.

خواننده گان محترم !

بعد از اینکه در آیات قبلی، مشرکان قریش را به سرنوشت پلید پیشینیان بی ایمان نابودشده هشدار داد و به پیامبر امر کرد تا آزار مشرکان را تحمل نماید و شرح حال نه نفر از پیامبران بزرگوار را - که در راه الله سبحان و تعالی آزار فروان دیده بودند - به یاد آورد و بدان خود را دلداری دهد. اینک در آیات متبرکه (17 الی 26) مبحث داستان و قصه‌ی حضرت داوود علیه السلام به بیان گرفته میشود.

اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿١٧﴾

بر آنچه می گویند صبر کن و داوود بنده ما را که دارای امکانات [متعدد] بود به یاد آور، بنده ما داود صاحب قدرت و توبه کار [به سوی خدا] بود. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْأَيْدِ»: قدرت و قوت. «ذَالْأَيْدِ»: دارای سلطه و قدرت. مراد قدرت جسمانی، و توانایی انجام طاعت و عبادت، و سلطه کامل در سیاستمداری و مملکت داری است. «أَوَّابٌ»: کسی که بسیار به الله پناه ببرد و برگردد. کسی که از آنچه خدا از آن خوشش نمی آید دست بکشد و به سوی آنچه خدا از آن خوشش می آید برگردد (ملاحظه شود سوره: اسراء / 25).

تفسیر:

«اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ»: ای محمد! در مقابل تکذیب آنان شکیبا باش که به طور یقین الله تو را بر آنان کامیاب و پیروز می‌گرداند.

مفسر صاوی در «حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین» می‌فرماید: این آیه متضمن تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و تهدید کفار است. (صاوی ۳/۳۵۳).
«وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَیْدِ»: بنده ما داوود، همان پیامبر شاکر و شکیبا را یادآور باش که در دین و بدن توانا بود.

در حدیث شریف آمده است که داوود علیه السلام یک روز را روزه می‌گرفت و روز دیگر را می‌خورد، نصف شب را می‌خوابید و یک سوم آن را به قیام می‌گذراند و باز یک ششم آن را می‌خوابید و چون با دشمن روبرو می‌شد، هرگز پا به فرار نمی‌گذاشت. همچنین در حدیث شریف آمده است: «داوود علیه السلام عابدترین بشر بود».

«إِنَّهُ أَوَّابٌ»: «هر آینه او اواب بود» اواب: کسی است که از هر چه خداوند متعال آن را ناپسند می‌دارد، بازگشته و به سوی آنچه که دوست دارد، باز می‌گردد. به پیشگاه خدا رو می‌آورد و توبه می‌کند البته فقط کسی این توان را دارد که در دین نیرومند باشد.

الإمام أبو حیان، محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان الأندلسی می‌فرماید: از آنجایی که گفته مشرکین استهزا به دین بود، خدا به پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور داد که در مقابل آزار آنها صبور باشد. و داستان و قصه «داوود، سلیمان و ایوب» و غیره را بازگفته است که در مقابل مشکلاتی که با آن روبرو شدند شکیبا بودند تا اینکه الله تعالی فراخی و اسانی را در کارشان فراهم کرد و بهترین سر انجام یافتند، پس تو نیز آنچنان صبور باش، و سرانجام کارت بهترین سر انجام می‌شود. (البحر ۷/۳۹۰).

در این سوره مبارکه به تاریخ و سرگذشت نه نفر از انبیاء علیهم السلام اشاره به عمل آمده است که از جمله داستان سه نفر از این انبیا نسبتاً به تفصیل و شش نفر آن به طور اجمال مطرح و بیان گردیده است.

اولین شخصیت از این انبیاء حضرت داود علیه السلام است که با ده کمال ستایش گردیده است.

- نمونه صبر برای پیامبر اسلام صلی الله محمد صلی الله علیه و سلم است: «اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ (17).

- بندگی خداوند. «عَبَدْنَا»

- بازگشت به الله و انابه‌های پی در پی. «إِنَّهُ أَوَّابٌ»

- قدرت داشتن. «إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ».

- تسخیر کوه‌ها و هم نوایی آنها با او. «يُسَبِّحُنَّ مَعَهُ».

- عرضه‌ی پرندگان بر او. «وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً».

- هم نوایی آنها در انابه با او. «كُلُّ لَهٗ أَوَّابٌ».

- حاکمیت و حکومت. «شَدَدْنَا مُلْكَهُ».

- حکمت الهی. «آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ».

- داورى حق و فیصله دادن به اختلافات. «فَصَلِّ الْخِطَابِ».

قابل تذکر است که: در قرآن عظیم الشان، در چندین آیه از پرندگان سخن به میان آمده است، از جمله:

اول: در داستان: حضرت ابراهیم و زنده شدن چهار پرنده. «فَخَذُ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ» «بقره، 260» که پرندگان وسیله آشنایی با توحید و معادشناسی قرار میگیرند.

دوم: یکی از معجزات حضرت عیسی ساختن مجسمه‌ای از يك پرنده بود که با دمیده شدن نفس حضرت حیات گرفت. «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا» (مائده، 110).

سوم: در این آیه پرندگان هم نوا با داوود میشوند. «وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً»
چهارم: هدهد که برای سلیمان خبر آورد و نامه رسانی کرد. «أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْفَهُ إِلَيْهِمْ» (سوره نمل آیه 28).

پنجم: پرندگان منطق دارند و انبیا آنرا میدانند. «عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» (نمل، 16).
ششم: پرندگانی که وسیله‌ی نابودی دشمنان میشوند. «وَ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» (سوره: فیل آیه 3).

ششم: پرندگان، تسبیح و نماز آگاهانه دارند. «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» (نور، آیه 41).

زندگی نامه داوود علیه السلام:

بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام «یوشع» پسر «نون» جانشین او گردید. «یوشع» بنی اسرائیلی‌ها را روانه خاک فلسطین کرد. اولین شهری را که تصرف کردند «اریحا» یا اورشلیم بود.

بعد از وفات حضرت «یوشع» مدت 356 سال قوم بنی اسرائیل پادشاهی نداشتند ولی چند نفر از خودشان را به عنوان سرپرست انتخاب کردند. ولی فلسطینی‌ها، عمالقه و آرامی‌ها آنها را مورد ستم قرار می‌دادند، حتی در یک جنگ بنی اسرائیلی‌ها شکست خوردند و دارایی و فرزندانشان اسیر شدند.

تابوتی که تورات در آن بود نام آن تابوت عهد بود بنی اسرائیلی‌ها طبق معمول آن را به جهت تیمن و برکت آن، در هر جنگی آن را با خود حمل میکردند. اتفاقاً در جنگی آن را از دست دادند و به دست دشمن افتاد و یهودی‌ها در این مورد بسیار ناراحت شدند. در سال 1040 قبل از میلاد عیسی، معتمدان بنی اسرائیلی‌ها پیش «صموئیل» که یک پیغمبر بود رفتند و گفتند: پادشاهی را برای ما انتخاب کن تا اینکه از او اطاعت کنیم و در زمان جنگ از فرمان او پیروی کنیم. طوریکه (در آیه 246 سوره بقره) داستان آن تذکر رفته است:

«داوود علیه السلام» یکی از پیغمبران بنی اسرائیل است که در فاصله سال‌های 970-1033 قبل از میلاد مسیح می‌زیسته است. نام پدر حضرت داوود «یسی» بوده است. پدرش یهودی بوده است و در شهر بیت اللحم زندگی کرده و هم در آنجا وفات فرموده است و عمر او در حدود صد سال بوده است و سه پسر داشته است که یکی از آنها حضرت داوود بوده است و هر سه پسرش در جنگ طالوت با جالوت شرکت داشته‌اند، چنانکه جالوت به وسیله حضرت داوود به هلاکت رسید و در نهایت بعد از مرگ طالوت مردم حضرت داود را به جای طالوت انتخاب کردند.

حضرت داوود علیه السلام غیر از این که سلطان وقت بود، دارای مقام نبوت بود و کتاب آسمانی او «زبور» نام دارد.

روزی حضرت داوود علیه السلام سوابق بزرگواری وصف ناپذیر حضرت ابراهیم علیه

السلام، حضرت اسحاق علیه السلام و حضرت یعقوب علیه السلام را مطالعه می‌کرد در دل خود گفت: خدایا این بزرگواران به وسیله چه طاعت و عبادتی بدین درجه ممتاز رسیده‌اند؟ خداوند حضرت داوود را مورد عتاب قرار داد و بر او وحی کرد و فرمود: ای داود من این شخصیت‌ها را به چنان درد و ابتلائی گرفتار کردم که قابل تحمل برای هر کس نیست ولی ایشان بر این مصیبت‌ها صبر جمیل را نشان دادند تا به این درجه عظیمی رسیدند.

حضرت داوود علیه السلام گفت: من هم می‌توانم چنین صبری را بر ابتلا داشته باشم. بعداً حضرت جبرئیل نازل شد و گفت: ای داوود بسیار آسوده بودی ولی خودت را به مصیبت گرفتار کردی پس خودت را برای صبر کردن بر مصیبت آماده کن. گویا حضرت داوود علیه السلام در حدود 99 همسر داشته است یک پسر به نام «اوریا» پسر حنان به دختری به نام سایغ دختر شائع علاقه داشت و می‌خواست با او ازدواج کند تقدیر الهی حضرت داوود علیه السلام لشکری را برای جهاد آماده کرد و با توجه به اینکه این پسر علاقه به جهاد داشت شرکت کرد ولی مدت زیادی گذشت آن جوان پیدا نشد و هیچ کس او را ندید و از طرفی حضرت داوود علیه السلام هنگامی که آن دختر را می‌بیند و گویا این زن مادر حضرت سلیمان است. (تفصیل در: زندگانی پیامبران، استاد محمد شلماشی مترجم احمد نور بخش، طبع (عرب) 1394 شمسی، 1436 هجری، 1437 قمری).

عبادت حضرت داوود علیه السلام :

مفسرین در باره عبادت و انا به حضرت داوود علیه السلام می‌نویسند: داوود علیه السلام بسیار انابه می‌کرد و در همه امور زندگی به خداوند روی می‌آورد و این توجه دائمی سبب قدرت او بود. و در این هیچ جای شک نیست که: انسان در اثر تکامل معنوی می‌تواند طبیعت را با خود همراه کند. «سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ»

همچنان یکی از عمل انقلابی داوود علیه السلام که: در آیه 251 سوره بقره بدان اشاره شده آمده است «وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ...» آن همه الطاف الهی را به دنبال داشت. «سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ... شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ»

- در ضمن قابل تذکر است که: حضرت داوود، از جمله پیامبرانی است که نبوت و سلطنت را با یکدیگر داشته است. «شَدَدْنَا مُلْكَهُ- وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ»

داستان طالوت:

بعد از وفات موسی و هارون علیهما السلام، یکی از پیغمبران بنی اسرائیل (یوشع بن نون) سرپرستی بنی اسرائیل را بعهده گرفت. یوشع آنها را وارد فلسطین (سرزمین مقدس) نمود زیرا قبلاً در زمان موسی بدان وعده داده شده بودند. اوسرزمین رامیان آنها تقسیم نمود و تا وفات کرد مسئولیت رهبری آنها بعهده داشت. بعد از وفات یوشع مسئولیت رهبری آنها به مدت 356 سال به قضاتی از آنها واگذار گردید. این مقطع زمانی رادوران حکومت قضات مینامند.

در این مقطع ضعف و سستی به بنی اسرائیل روی آورد و معاصی و منکرات در میان شان رواج پیدا کرد. از شریعت روگردان شدند. بت‌پرستی وارد صفوف ایشان گردید. در نتیجه خداوند اقوام و ملت‌های پیرامون را بر آنها مسلط گردانید. عمالقه و آرامیون و فلسطینی‌ها بر آنها تاختند و در هر جنگی که میان آنها و دشمنانشان در میگرفت بیشتر گرفتار شکست میشدند تا پیروزی.

مورخین می نویسند که: طالوت، نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهی، بلکه چوپان یا دباغی بود فقیر، و در بنی اسرائیل سنت بر آن بود که پیامبران از سبط «لاوی» و پادشاهان از سبط «یهودا» بر می خاستند و چون طالوت از تبار هیچ یک از این دو سبط نبود - انوار القرآن [بنی اسرائیل از پذیرش تولیت و امارت وی سر باز زدند. (مراجعه شود سوره بقره آیه 247)

طالوت به عنوان پادشاه بنی اسرائیل تعیین گردید، خداوند او را تایید کرد و تابوتی را که از آنها ستانده بودند به وی بازگردانید. لشکریانی قوی و شدید برگزید و آنها را جهت جنگ با دشمن از شهر خارج کرد. در میان راه زمانی که مسیر فراوانی طی کرده و به شدت تشنه بودند. گذرشان بر رودخانه‌ای افتاد. طالوت آنها را امتحان کرد و گفت: کسی حق ندارد از این آب بنوشد مگر به مقدار یک مشت. این عمل امتحانی بود تا اندازه‌ی اراده و توان آنها را دریابد. (مراجعه شود به سوره بقره آیه 249)

جز تعداد قلیلی از این لشکر عظیم (که بنا به قولی که سدی نقل کرده 8 هزار نفر بودند) با او ماندند، همگی از آب مذکور نوشیدند. 319 نفر با او باقی ماندند و بقیه را که فاقد اراده‌ی قوی بودند با خود نبرد و از لشکر اخراج کرد. با این عده‌ی قلیل به جنگ با بت‌پرستان فلسطینی رفت. فرمانده لشکر دشمن، شخصی بنام جالوت بود که بسیار خشن و شدید به نظر می آمد و مردم از او می ترسیدند بنی اسرائیل ترسیدند و گفتند: توان رو یا رویی با جالوت را نداریم. (سوره بقره آیه 249)

طالوت مبارزه طلبی کرد. جوان کوچکی بنام داود به جنگ او رفت. داود از سبط یهودا بود و چون کم سن بود، اصلاً به نظر نمی رسید که فرد کم سن و سالی همچو او در میان جنگجویان وجود داشته باشد. چون رو در روی جالوت قرار گرفت، او را مورد تمسخر قرار داد و گفت: بر گرد من نمیخواهم تو را بکشم، داود در جواب گفت: ولی من قصد دارم تو را بکشم. بعد مبارزه میان آنها شروع شد و داود جالوت را کشت. بدنبال آن لشکریانش شدیدترین شکست را خوردند و داود پیروز گشت. «فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدَ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ» (بقره: 251).

یعنی: سپس به فرمان خدا ایشان را شکست دادند و داود جالوت را کشت و خداوند حکومت و حکمت بدو بخشید و از آنچه می خواست بدو یاد داد.

بعد از این روی داد، نام داود در میان بنی اسرائیل درخشیدن گرفت و پیروزی‌های پی در پی توسط وی نصیب بنی اسرائیلیان گشت و خداوند بنی اسرائیل را بعد از دلت و پستی دوباره عزت بخشید.

بعد از وفات طالوت بنی اسرائیل بر بیعت با این جوان (داود) اتفاق حاصل کردند و او را بعنوان پادشاه خود برگزیدند. در آن هنگام عمرش از 30 سال تجاوز نمی کرد با عدل و دادگری بر قوم خود حکمرانی می کرد و سیاست اعمال مساوات را میان ایشان در پیش گرفت و احکام تورات را بر آنها تطبیق فرمود. تا اینکه خداوند زبور را بر وی فرستاد که یکی از کتب چهارگانه‌ی آسمانی است. (منبع: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم؛ مؤلف: شیخ علی صابونی، مترجم: محمد ملازاده).

و خداوند متعال در انتهای این داستان چنین پیامبر صلی الله علیه وسلم را خطاب قرار میدهد: «وَأُولَآئِكَ دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ * تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ». (سوره بقره: 252).

«و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را فساد فرامی‌گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان دارد. اینها، آیات خداست که به حق، بر تو می‌خوانیم؛ و تو از رسولان (ما) هستی».

قابل تذکر است که طالوت پیامبر برگزیده خداوند نبود، بلکه فرد صالحی بود که خداوند متعال بواسطه ی پیامبرش به مردم خبر داد که طالوت را بعنوان فرمانده لشکر خود پذیرا شوند، یعنی خداوند متعال او را بعنوان فرمانده برگزید ولی وی را پیامبر نکرده بودند. و پیامبرشان، طالوت را از طرف خداوند به عنوان فرمانروای آنها تعیین کرد تا در این کار آنها را فرماندهی نماید، کسی که فرماندهی و رهبری را خوب انجام می‌دهد.

إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ﴿١٨﴾

همانا ما کوه ها را مسخرورام کردیم تا شبان گاه و هنگام برآمدن آفتاب تسبیح گویند. (۱۸)

تفسیر:

در این آیه مبارکه مبحث مسخر گردیدن کوه ها برای داوود علیه السلام و اینکه از صبح تا شام با او تسبیح گویند آمده است. تسبیح کوه‌ها امری است حقیقی و برای حضرت داوود علیه السلام از جمله معجزه وی به شمار می‌رفت. طوری که الله تعالی در (آیه 10 سوره سبأ) میفرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أُوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ...». (و همانا داوود را از سوی خود فضیلتی دادیم (و گفتیم): ای کوه‌ها! با او (در تسبیح خدا) هم نوا شوید و (ای) پرندگان! (همراهی کنید).

وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَابٌ ﴿١٩﴾

پرندگان را نیز دستجمعی مسخر او کردیم (تا همراه او تسبیح خدا گویند) و همه اینها بازگشت کننده به سوی او بودند. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَحْشُورَةً»: گرد آمده و جمع‌آوری شده. «كُلٌّ لَهُ أَوَابٌ»: همگی فرمانبردار داود بودند و به‌سوی او برمی‌گشتند. جملگی فرمانبردار الله و خاضع در برابر مشیت الله بودند و هستند (ملاحظه شود: سوره: انبیاء آیه: 79).

تفسیر:

در آیه متبرکه بر مطیع کردن پرندگان به حضرت داوود علیه السلام ذکر بعمل آمده است که: در اطراف آن جمع می‌شدند، و مصروف تسبیح خوانی میشدند و به امرش منقاد بودند. طوری که کوه ها و پرندگان به عبادت خدا می‌پرداختند و او را تقدیس کرده و تسبیح خوان بودند.

ابن کثیر فرموده است: پرندگان همزمان با تسبیح داود، تسبیح نموده و کلمات او را تکرار میکردند. در هوا توقف نموده و با او تسبیحات را زمزمه میکردند. و همچنین کوه‌های سر به فلک کشیده ذکر و تسبیحات او را باز می‌گفتند و با پیروی از او تسبیح‌خوان بودند. قتاده گفته است: «أَوَابٌ» یعنی مطیع و فرمانبردار. (مختصر ۱۹۹/۳).

وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ ﴿٢٠﴾

و فرمانروایی و سلطنت او را استوار داشتیم و به او حکمت و قدرت قضاوت عادلانه دادیم. (۲۰)

تفسیر:

پروردگار با عظمت برای داوود علیه السلام پادشاهی با هیبت و شکوه و با وسایل و لشکر،

نیرومند اعطا ساخت، و او را با نبوت و علم و با سخن فیصل که حسن خطابه و عدالت در حکم را شامل بود کرامت بخشید.

«شَدَدْنَا»: تقویت کردیم و استحکام بخشیدیم. پا برجای و استوار نمودیم.

«مُلْكُهُ»: شاهی و حکومت او را. مملکت و کشور او را.

«الْحِكْمَةُ»: شناخت اسرار اشیاء و اصابت در گفتار و کردار (ملاحظه شود سوره: آل عمران آیه: 48).

«وَفَصَّلَ الْخُطَابَ»: و گفتاری روشن و واضح به او دادیم که هر شنونده‌ای آن را می‌فهمید. (طبری گفته است: «فَصَّلَ الْخُطَابَ» یعنی گفتار و حکم و خطبه‌ی فیصله دهنده).

مجاهد می‌گوید: «فصل الخطاب» عبارت از نفوذ فیصله بخش در کلام و حاکمیت و داوری است، که این تمام سخنان وی را شامل می‌شود.

شیخ قرطبی در باره «فصل الخطاب» فرموده است: یعنی تعبیری که حق و باطل را از هم جدا می‌سازد. (تفسیر قرطبی ۱۶۲/۱۵).

مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند که: پادشاهی و سلطنت داود استوار بود و مملکت را با عزم و اراده و حکمت اداره می‌کرد. و در کنار حکمت و نیرومندی، رأیش قاطع و بدون شک و تردید بود. و چنین سیاستی نهایت کمال حکمت را نشان می‌دهد.

وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ﴿٢١﴾

و آیا ماجرای داد خواهان به تو رسیده است، وقتی که بر دیوار عبادتگاه (داود) بالا شدند (و بر او فرود آمدند). (۲۱)

تفسیر:

معنی و مفهوم آیه مبارکه که بطور استفهام برای ایجاد شگفتی و تشویق شنونده به شنیدن مطالبی است که به او گفته می‌شود همین است که: ای محمد! آیا خبر آن جماعت به شما رسیده است که با هم در نزاع بودند و در موقع اشتغال داود به طاعت و عبادت، مسجد او را در برگرفتند؟

«الْخَصْمِ»: دشمن. مفرد و مثنی و جمع و مذکر و مؤنث در آن مساوی است و در اینجا مراد طرفین دعوی است.

«تَسَوَّرُوا»: از دیوار بلند بالا رفتند.

می‌گویند که الله تعالی؛ دو فرشته را به هیأت دو خصم به سوی داود علیه السلام فرستاد که او را متوجه و منتبه به خطایی گردانند که از وی سر زده بود تا توبه کند. آن دو فرشته از بالای دیوار محراب عبادت و نمازش نزد وی فرود آمدند.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «داود علیه السلام زن اوریا - یکی از فرماندهانش - را در حال غسل دید و دلبسته و شیدای وی شد پس شوهرش را در جنگ پیش افگند تا به قتل رسید آن‌گاه چون عده وی سپری شد، از وی خواستگاری کرد و او را به عقد خویش درآورد. بعداً آن دو فرشته، از دیوار محل عبادت وی بالا آمده و قضیه‌ای را پیش وی افگندند که در کتاب الله حکایت آن را می‌خوانیم. و داود علیه السلام سجده‌کنان بر زمین افتاد پس خداوند متعال بر او آمرزید و توبه‌اش را پذیرفت». اما ابن‌کثیر می‌گوید:

«مفسران در اینجا داستانی (نظیر روایت یاد شده ابن عباس (رض) را نقل کرده‌اند که بیشتر آن برگرفته از اسرائیلیات است و حدیثی در این مورد به ثبوت نرسیده است و هر چند ابن ابی حاتم در این باب حدیثی را روایت کرده است، اما سند آن حدیث صحیح نیست پس

بهتر آن است که به صرف خواندن این داستان بسنده کنیم و حقیقت آن را به خداوند متعال موکول نماییم زیرا قرآن حق است و آنچه که قرآن متضمن آن می‌باشد، نیز حق است. بعضی دیگر از علمای اسلام نیز - همانند ابن‌کثیر - منکر صحت این داستان شده و گفته‌اند: «آن دو تن که از دیوار محراب بر داوود علیه السلام بالا آمدند، دو فرشته نه بلکه دو بشر بودند که حقیقتاً درباره گوسفندان خویش باهم دعوی و مرافعه داشتند. (حق نیز همان است که ابن‌کثیر فرموده است: زیرا چنین عملی از پیامبر خدا داوود علیه السلام بسیار بعید است و چنین روایتی از رسول الله ص به ثبوت نرسیده و به احتمال بسیار از اسرائیلیات و منابع اهل کتاب است.)»

إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ ﴿٢٢﴾

چون بر داوود (ناگهانی) وارد شدند پس او از آنان ترسید، گفتند: مترس! ما دو مدعی هستیم که یکی از ما بر دیگری ظلم کرده است، پس در میان ما به حق و عدل فیصله و داوری کن، و ظلم روا مدار و ما را به راه راست راهنمایی فرما. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَا تُشْطِطْ»: از حق دور مشو. دور از حقیقت مگو.

تفسیر:

مفسران می‌فرمایند بعد از اینکه از بالای حصار و دیوار نزد او رفتند، در نتیجه داوود از آنها بیمناک و در هراس شد.

داوود گفت: که چرا بدون اجازه داخل عبادتگاه شده اید و چرا از دروازه وارد نشدند، و در زمانی وارد شدند که داوود آن را به عبادت اختصاص داده بود. «قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ»: گفتند: از ما نترس، ما دو نفر متخاصم هستیم که بعضی به دیگری ظلم روا داشته است.

«فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تُشْطِطْ»: در بین ما به عدالت قضاوت کن، و در صدور حکم جور و ستم روا مدار. «وَ اهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ» و ما را به راه راست و حق هدایت نما.

ابن‌کثیر می‌فرماید: «داوود علیه السلام هدایت فرموده بود که؛ در آن روز کسی نزد وی نیاید و او را در خلوت عبادتش تنها بگذارند پس بناگاه با دو تن که به شکلی غیر عادی از دیوار بالا آمدند روبرو شد و از این حالت غیر عادی هراسید. «گفتند: نترس، ما دو طرف دعوا هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده است پس میان ما به حق داوری کن و جور نکن» یعنی: در حکم و فیصله خویش، از حق دور نشو «و ما را به راه راست راهنمایی کن» یعنی: در این قضیه ما را به سویی حق راهنمایی کرده و بر حق و ادارمان کن. (تفسیر انوار).

إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفُنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ﴿٢٣﴾

این برادر من است، نود و نه میش دارد و من یک میش دارم، گفته است: این یکی را هم به من واگذار. و در گفتگو مرا مغلوب ساخت. (۲۳)

تفسیر:

برخی از مفسران بدین عقیده اند که: منظور از گوسفند، زن است. پس معنی آن چنین می

شود؛ او نود و نه زن دارد و من فقط یک زن دارم. «فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا» گفت: آن را به من بده و آن را تحت تکفل من قرار بده. «وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ» و در خصومت بر من غلبه یافته و چیره شده است و در سخنوری بر من فشار آورده و سخت گرفته و بر من چیره شده است. یعنی: برادرم بر من در دعوی غالب آمده زیرا در طرح حجت از من تواناتر است. «قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نِعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ» داوود گفت: قطعاً او را در مطالبه‌ی میش تو برای اینکه میش های خودش یک‌صد میش بشوند به تو ظلم کرده است. (تفسیر صفوة النفاسیر محمد علی صابونی). «نِعْجَةٌ»: گوسفند. میش.

«أَكْفَلْنِيهَا»: یعنی کفالت و سرپرستی آن را به من واگذار. آن را بهره من گردان. مراد به تملک او در آوردن آن گوسفند و دادن آن بدو است و از ماده (کفل) به معنی سرپرستی، یانصیب (ملاحظه شود: نساء:آیه:85، حدید:آیه:28). «عَزَّنِي»: از عزت به معنای غلبه است. یعنی مرا مغلوب کرده است و بر من چیره شده است.

جمله «أَكْفَلْنِيهَا»: یعنی کفالت آن را به من واگذار و این کنایه از بخشش و هدیه است و «عَزَّنِي» از عزت به معنای غلبه است.

قابل یاد آوری است که: انسان ذاتاً، حریص و زیاده طلب است و هیچ وخت از مال دنیا سیر نمی شود. در مفهوم کلمه «أَكْفَلْنِيهَا» (بر خلاف نظریه برخی از علماء است که معتقدند که؛ آزادی در رسیدن به شهوات و غرایز را وسیله آرامش می دانند و می گویند: انسان همین که سیر شد آرام می‌شود. در ضمن باید گفت: آن‌عه اشخاصیکه قصد و نیت تصاحب حق دیگران را در سر می‌پرورانند، مقدمات حقوقی و استدلالی کار خود را هم برای محکمه از قبل آماده می‌سازند. طوریکه این فهم را در داستان داوود علیه‌السلام مطالعه نمودیم.

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نِعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ﴿٢٤﴾

(داوود) گفت: بی‌شک او با درخواست اینکه می‌شت (را به او بدهی تا آن را) با میش‌های خود اضافه کند به تو ظلم و ستم کرده است. و حقا که بسیاری از شریکان به همدیگر ظلم می‌کنند، مگر آنانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند و لی چنین کسانی بسیار اندک و کم هستند. پس داود دانست که ما او را آزموده‌ایم، بنابراین، از پروردگار خویش آمرزش خواست و به سجده افتاد و توبه و انابه کرد (۲۴)

تفسیر:

ابو حیان گفته است: مفسران در مورد این قصه چیزهایی را یادآور شده‌اند که با مقام و منزلت پیامبران تناسب ندارد و آن را به طور کلی کنار نهادیم. و آنچه از ظاهر آیه درک می‌شود این است: آنانکه محراب را محاصره کرده بودند، انسان بوده و از غیر راه معمولی نزد او رفته بودند. و در غیر وقت نشستن به قضاوت وارد شده بودند. و چون تک و تنها برای عبادت در محراب بود، ترسید او را ترور کنند، پس وقتی معلوم شد برای فیصله آمده‌اند و دو نفر آنها برای عدالت خواهی نمایان شدند- همان طور که در قرآن آمده است-

از آن گمان از خدا طلب بخشودگی کرد. و در مقابل خدای عز و جل سر سجده را بر زمین نهاد. و ما به طور یقین می دانیم و ایمان داریم که پیامبران از خطا و تبهکاری معصوم و دورند؛ زیرا اگر چنین امری را جایز بداریم، دیگر شرایع باطل گشته و به گفته آنان اطمینان نخواهیم داشت.

«الْخَطَاءِ»: جمع خَلِيط. آمیزشکاران. آمیزگاران. شرکاء. مراد آشنایان و شریکانی است که با هم سر و کار دارند و اغلب اموال یا احشام خود را با هم می آمیزند.

«رَاكِعًا»: کرنش کنان. سجدهکنان. خاشعانه (سوره: بقره آیه 43، آل عمران آیه 43، مائده آیه 55). تعبیر «رَاكِعًا»: یا به خاطر آن است که رکوع مقدمه سجده بوده و یا اینکه به معنی خود سجده است، چرا که رکوع و سجود هر دو به معنی انحناء و خمیدن است، و گاهی هم به معنی مطلق خشوع و خضوع میباشد.

«أَنَابَ»: از کرده خویش پشیمان شد و برگشت. توبه کرد. کرده داود، شتاب در صدور حکم قضاء بر اثر وضوح موضوع، و یا گمان بردن کشتن خود توسط طرفین دعاوی، و خوف بیجا از بندگان با وجود حضور یزدان بود. (تفسیر نور: خرمدل)

درس و عبرت قرآنی همین است که انسان و بخصوص حکام نباید در اصدار حکم و فیصله عجولانه و بر اساس شنیدن سخن یکی از طرفین حکم نماید.

طوریکه ملاحظه شد؛ حضرت داؤود علیه السلام با شنیدن نظر یک طرف دعوا قضاوت کرد و فرمود:

«لَقَدْ ظَلَمَكَ» و به همین دلیل بود که از پروردگار خویش عذر خواست.

خوانندگان محترم!

برخی از مفسران در ذکر داستان حضرت داؤود علیه السلام مرتکب اشتباهی بزرگ شده‌اند و در تفسیرهای خود بدون تحقیق و بررسی دقیق، اقوالی را از اهل کتاب آورده‌اند که سند و بنیان ندارد و نباید به آن اعتماد کرد؛ زیرا جزو قصه و اخبار اسرائیلیان می باشند که با روح و مبنای عقیده‌ی اسلامی در مورد «عصمت پیامبران» منافات دارند. از جمله این اخبار پرحیله و نیرنگ روایتی است در مورد عشق حضرت داؤود به زن یکی از فرماندهان سپاه خود که خلاصه آن چنین است: «روزی داؤود در پشت بام منزل خود گردش می‌کند.

زنی را در حالت حمام گرفتن می بیند، و عاشق آن می شود، این زن همسر یکی از فرماندهان سپاه او به نام «اوریا» بود. داؤود میخواهد آن زن آزاد شود و با او ازدواج کند. پس شوهری را به جنگ می فرستد و بیرق قوماندانی سپاه را به او می دهد و فرمان پیشروی به وی صادر می کند، و پیروز می شود.

چندین بار او را به میدان جنگ می فرستد تا سرانجام کشته می شود و داؤود با زنش ازدواج می‌کند. تا آخر دروغ‌ها و افتراها از این قبیل می نویسد.

ابن کثیر گفته است: بسی از مفسران اخبار و قصه‌هایی را نقل کرده‌اند که جز و اسرائیلیات می باشند. و بعضی آنها بدون شک، کذب و دروغ محض اند.

امام بیضاوی گفته است: این که گفته‌اند: حضرت داود چندین بار «اوریا» را به میدان فرستاد و به او دستور پیشروی داد تا کشته شد و با زنش ازدواج کرد، دروغ و افترا و ناروا می باشد، از این رو حضرت علی رضی الله عنه گفت: هر کس داستان حضرت داود را مانند قصه گویان بازگوید، او را یکصد و شصت تازیانه می زنم که حد دروغ بستن

به پیامبران همان است. و درست این قصه آن است که محققان و پیشوایان و دانشمندان تفسیر آورده‌اند که عبارت است از: حضرت داود علیه السلام قسمتی از وقت را به امور ملک و مملکت اختصاص داده بود. و قسمتی را به قضاوت و رسیدگی به اختلافات مردم، و بخش آخر آنرا در خلوت و با خواندن ذکر و تسبیح و ثنا در محراب و عبادت سپری می کرد. در موقع خلوت هیچکس نزد او نمی رفت. تا از محراب خارج می شد. اما روزی با دو نفر که محراب را محصور کرده بودند روبرو شد. داود از آنها بیمناک شد و در دل خود قرار گذاشت تا آنها را بزند، اما آن دو او را مطمئن و آرام کردند و گفتند: ما دو نفریم که با هم اختلاف داریم. و یکی از آنها مشکل و خواست خود را آنطور که در قرآن است، بیان کرد و مسأله، نشان دهنده‌ی ظلم علنی، و غیر قابل تحمل و تأویل بود. از اینرو داود به محض شنیدن این ظلم آشکار، بدون توجه به گفته‌ی طرف دیگر، حکم او را صادر کرد. و از طرف دیگر درخواست بیان نکرد و به دلیل او گوش نداد. و گفت: «با درخواست گوسفندت به تو ظلم کرده است... تا آخر، آنگاه خدا او را مورد عتاب قرار داد و به او تذکر داد که قاضی باید بعد از شنیدن اظهارات طرف دیگر حکم صادر کند. در تفسیر البحر ۳۹۳/۷، به اختصار. حقیقت بر ملا و درخشان همین است و دین خدا بر آن قرار دارد. در مورد می توانید به: تفسیر کبیر امام فخر رازی مراجعه کنید و دلایل دقیق در مورد مطالعه فرمایید. (تفسیر کبیر ۱۸۹/۲۶).

قابل یاد آوری است: اعراب از زن نیز کنایتاً به «**نعجه**» تعبیر کرده و زنان را به گاوهای ماده تشبیه میکنند. از این روی کسانی که داستان زن «اوریا» را مطرح میکنند، میگویند: آن دو فرشته این داستان را به منظور تنبیه داوود علیه السلام و متوجه ساختن وی به اشتباهش مطرح کردند زیرا او در عین حالیکه خودش دهها زن آزاد داشت، به زن اوریا نیز چشم دوخته بود. پس مرادشان از «**نعجه**»، زن اوریا بود.

و چنانکه گفتیم، مفسران این داستان را رد کرده و آن را از داستان های اسرائیلی شناخته‌اند. امام شوکانی میگوید: «گناه داوود علیه السلام این بود که آن فرماندهش را در جنگ‌ها پیش فرستاد تا کشته شود و بعداً زنش را به نکاح گیرد. پس او کشته شد و داوود علیه السلام زنش را به نکاح گرفت. پس خدای متعال او را متوجه این گناهش گردانید و با فرستادن فرشتگانش به سویی وی، تلویحاً این معنی را به وی رساند تا آمرزش خواهی کند و از این خطایش توبه کند پس داوود علیه السلام آمرزش خواست و توبه وی پذیرفته شد». البته رأی ابن‌کثیر در مورد اسرائیلی بودن این داستان قبلاً بیان شد.

علما درباره اینکه آیا سجده در این آیه، سجده تلاوت است یا خیر؟ اختلاف نظر دارند. علمای احناف و مالکی ها بر آنند که اینجا، جای سجده تلاوت است ولی شافعی ها و حنبلی ها بر آنند که اینجا جای سجده شکر است، نه سجده تلاوتی که به آن در قرآن امر شده است. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به تفسیر انوار القرآن)

یادداشت:

آیات متبرکه (24 و 25): چنانکه از حدیث بر می آید، از جمله آیات سجده تلاوت است.

فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ ﴿٢٥﴾

(پس ما این قضاوت عجلوانه) را بر او بخشیدیم و او نزد ما دارای مقام والا و آینده نیک است. (۲۵)

تفسیر:

«وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ» خداوند متعال برای داود علیه السلام گنااهش را آمرزید و توبه‌اش را پذیرفت او را برگزید و مقربش ساخت و برایش نیکوترین جایگاه را در بهشت های پر از نعمت مهیا نمود.

«زُلْفَىٰ»: قربت و کرامت است، که بعد از بخشیدن گناه داود علیه السلام به وی ارزانی شد. حسن ماب: حسن بازگشت و سر انجام نیک، یعنی رسیدن به بهشت است.

«وَ حُسْنٌ مَّآبٍ» و در آخرت سرانجامی نیکو، یعنی رسیدن به بهشت است.
يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿٢٦﴾

ای داود! ما تو را در زمین خلیفه ساخته ایم، پس به حق در میان مردم حکم کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه الله منحرف می سازد، بی‌گمان آنانکه از راه الله منحرف می شوند، برای شان عذاب سخت است به خاطر آنکه روز حساب را فراموش کردند. (۲۶)

تفسیر:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» «ای داود! ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم» یعنی به داود علیه السلام گفتیم: ما تو را بر روی زمین خلیفه خوش گردانیدیم، یا تو را خلیفه و جانشین پیامبران پیش از تو گردانیدیم تا به معروف امر و از منکر نهی کنی «پس میان مردم به حق» یعنی: به عدالت «حکم کن» که این عدالت، عبارت از تعمیل حکم الله تعالی در میان بندگانش میباشد.

ابو حیان گفته است: اینکه خدای متعال داود را در سرزمین جانشین کرده است بر مکانت و قرب و برگزیدن او علیه السلام دلالت دارد. و گفته‌ی آنهایی را رد می‌کند که مطلب و امری نالایق به مقام نبوت او نسبت داده‌اند.

در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَقْرَبَهُمْ مِنْهُ مَجْلِسًا إِمَامًا عَادِلًا، وَإِنْ أَبْغَضَ النَّاسَ إِلَيَّ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَشَدَّهُمْ عَذَابًا إِمَامًا جَائِرًا». «بی‌گمان محبوبترین مردم نزد خداوند متعال در روز قیامت و نزدیکترین آنان به وی از روی مقام و منزلت، فرمانروای عادل است و بی‌گمان منفورترین مردم در نزد خداوند در روز قیامت و سخت‌ترین آنها از روی عذاب، فرمانروای ستمگر است».

این آیه زمامدار را از داور و قضاوت در حوادث و رویدادها، با اتکا به علم شخصی‌اش نهی میکند.

ابوبکر صدیق (رض) میفرماید: «اگر مردی را در حال ارتکاب حدی از حدود خدای متعال ببینم، او را بدان مورد مؤاخذة قرار نمی‌دهم تا دیگری غیر از من بر آن امر شهادت دهد».

در حدیث شریف به روایت ابوداود و دیگران آمده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم اسبی خریدند اما فروشنده منکر فروش آن به ایشان شد ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم در این رابطه فقط با تکیه بر علم خویش به نفع خود حکم نکردند بلکه فرمودند: «چه‌کسی برای من شهادت میدهد؟ خزیمه برخاست و گواهی داد آن‌گاه به آن قضیه حکم کردند».

ابن عباس (رض) نیز روایت کرده است که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم (در قضایا و

دعاوي) با سوگند منکر، یا آوردن یک شاهد از سوی مدعی، حکم صادر میکردند». (تفسیر انوارالقران).

ابن کثیر روایت کرده است که ابو زرعه وارد مجلس ولید بن عبد الملک شد. ولید به او گفت: تو که قرآن را خوانده و آن را فهمیده به من بگو: آیا خلیفه مورد باز خواست قرار می‌گیرد؟ گفت: یا امیر المؤمنین! جوابت را بگویم؟ گفت: بگو، در امان الله هستی. ابو زرعه گفت: ای امیر مؤمنان! آیا تو در نزد الله گرامی‌تر هستی یا داوود علیه السلام، به خدا خلافت و نبوت را با هم به او عطا کرده بود، سپس در کتابش او را تهدید کرده و فرمود: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ»، پس اندرز نیکویی شد. (تفسیر صفوة التفسیر محمد علی صابونی).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (27 الی 29) موضوعاتی در باره اثبات قیامت، مکافات و مجازات را مورد بحث قرار میدهد.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ﴿٢٧﴾

و ما آسمان و زمین و آنچه را که میان آنهاست، بیهوده نیافریده ایم، این گمان کافران است، پس وای بر آنان که کافرند از آتش (دوزخ). (۲۷)

تفسیر:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا» در این آیه مبارکه بیان شد که: این عالم هستی و مخلوقات شگفت انگیزش را بیهوده خلق نکرده‌ایم. بلکه آنرا براساس حکمت بزرگی آفریده است. و در این هیچ جایی شک نیست که: در جهان بینی الهی، آفرینش هدفدار است. اما در بینش غیر الهی، آفرینش بی هدف است.

«ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا»: این خلقت بیهوده‌ی جهان هستی و طبق پندار کافران بازي و بیهوده نیست. زیرا آنان گمان هائی بدي به حق تعالی دارند، به آیات الهی کافر شدند و پیامبرش را تکذیب کردند. و به زنده شدن و نشر باور ندارند.

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»: وای به حال کافران از عذاب آتش! بعد از آن به خاطر این گمان بد آنها را توبیخ کرده و میفرماید:

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ﴿٢٨﴾

آیا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند مانند مفسدان در زمین قرار میدهیم؟ یا پرهیزگاران را مانند بدکاران قرار میدهیم؟ (۲۸)

تفسیر:

منظور این است که در حکمت خدا نیک و بد و نیک‌مرد و گنهگار و پاک و ناپاک یکسان نیستند. پس آیه متضمن استدلال بر تحقق وقوع حشر و جزا و پاداش و کیفر است، و نیز متضمن وعد و وعید است.

ابن کثیر گفته است: خدای متعال اعلام داشته است که یکسان قرار دادن مؤمنان و کفار از عدالت و حکمت خدا دور است.

وقتی موضوع چنین باشد، پاداشی لازم است که مطیع و فرمانبر از آن بهره‌مند گردد و نافرمان و تبه‌کار به کیفر عملش نایل آید. و عقل سلیم حکم می‌کند که پاداش و معاد لازم است؛ زیرا ستمگر گردنکش را می‌بینم که ثروت و فرزندان و نعمت هایش در افزایش است و بدون این‌که کیفری ببیند مرگش فرا می‌رسد، و از طرفی دیگر انسان مطیع و مظلوم را می‌بینیم که از زحمت و تلاش خود نان می‌خورد و ثمر رنجش را ستمگر می‌برد و می‌میرد. پس باید عدل و حکمتی از جانب خدای حکیم مقرر باشد که انتقام این را از آن بگیرد. وقتی این امر (به هر علت) در دنیا مقدور نشود، باید برای رسیدگی به این ستم و شکیبایی، قرارگاهی باشد، و آن عبارت است از منزلگاه آخرت. (مختصر ۲۰۲/۳). پس از آن هدف از نزول قرآن را بیان کرده است که عبارت است از عمل کردن به دستورات آن و اندیشیدن در آن:

کِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٩﴾

این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبیر کنند و خردمندان عبرت گیرند. (۲۹).

تفسیر:

«کِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ»: یعنی قرآن عظیم الشان که آن را بر تو نازل کرده‌ایم کتابی است با عظمت و گرانقدر که در امور دینی و دنیوی حاوی خیرات و منافع فراوان است. «لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ»: آن را بر تو نازل کردیم تا بندگان در آیاتش بیندیشند و درباره محتوایش فکر و عقل خود را به کار اندازد، و اسرار و حکمت‌های والایش را دریابند. «وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ»: و تا دارندگان عقل سالم از این قرآن پند و اندرز بگیرند. واقعیت امر همین است: کسانی که از قرآن متذکر نمی‌شوند، بی‌عقل اند. در این هیچ جای شک نیست که: قرآن، مطابق عقل و منطق است، لذا اهل عقل با تدبیر در آن به احکام و رموزش پی می‌برند. با تمام وضاحت باید بیان داشت که در قرآن، امری مخالف عقل را نمیتوان یافت.

معارف قرآن عظیم الشان پایان ناپذیر است. این که به همه دستور تدبیر میدهد نشان آن است که هر کس تدبیر کند به فهم جدید علمی دست مییابد.

حسن بصری فرموده است: قسم به خدا هیچ کس با حفظ و از بر کردن حروف و ضایع کردن و زیر پا نهادن حدودش، آن را نفهمیده و درک نکرده است. تا جاییکه یک نفر که گفته بود: به خدا قرآن را تمام خوانده‌ام و حتی یک حرف آن را نینداخته‌ام، گفته است: خدا می‌داند تمامش را انداخته و احکامش را زیر پا نهاده است و قرآن هیچ تأثیری بر اخلاق و رفتار وی ننهاده است. (تفسیر کشاف ۷۰/۴).

الهی پروردگار! ما را از زمره‌ی اشخاصی قرار بده که قرآن را خوانده و آن را فهمیده و بدان عمل می‌کنند.

«أَلْبَابٍ» یعنی عقل‌ها، مفرد آن لب است و لب یعنی هسته و پالفته و خلاصه‌ی هر چیزی. از این رو عقل به لب موسوم گشته است. الْأَصْفَانُ اسب‌هایی که روی سه پا و گوشه سم پای چهارم ایستاده‌اند. جمع صافن است.

فراء گفته است: صافن در زبان عرب به معنی اسب ایستاده و غیره می‌باشد. الْأَجْيَادُ تندرو در دویدن، پیشتاز. مبرد گفته است: جیاد جمع جواد به معنی سریع و تندرو می‌باشد. «انسان جواد» یعنی آدمی که دست و دل باز و سخی است.

«تَوَارَثَ»: نهان شد.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (30 الی 40) درباره سلیمان علیه السلام بحث بعمل آمده است.

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٣٠﴾

و سلیمان را به داؤد بخشیدیم، چه نیکو بنده ای بود به راستی او بسیار رجوع کننده [به خدا] بود. (۳۰)

تفسیر:

الله سبحان و تعالی فرزندى صالح را به نام سلیمان به داؤد عطا کردیم، و به او نبوت دادیم. تا با آن خوشحال شود.

اما ابن کثیر میفرماید: «خداوند متعال داوود علیه السلام را به عنوان پیامبر به سلیمان علیه السلام عطا کرد، وگرنه داوود جز سلیمان فرزندان دیگری نیز داشت زیرا او دارای صد زن آزاد بود».

مفسران مینویسند که: منظور از «هبه» در اینجا اعطای نبوت است که فرموده است: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»: یعنی در نبوت وارث او شد، وگرنه داود غیر از سلیمان فرزندان بسیار داشت.

سپس حق تعالی سلیمان علیه السلام را ستوده و می فرماید: «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» نیکو بنده بود سلیمان و بسیار توبه کار و ستایشگر بود.

حضرت سلیمان علیه السلام :

حضرت سلیمان علیه السلام فرزند حضرت داود علیه السلام است. زمانی که حضرت داود علیه السلام وفات فرمود حضرت سلیمان جانشین او گردید.

خداوند متعال (در آیه: 36 سوره ص) میفرماید: «فَسَخَّرْنَا لَهُ أَلْرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ (36)» (پس باد را برای او مسخر و رام کردیم که به فرمان او هر جا که می خواست نرم و آرام روان می شد).

باد برابر فرمانش به هر کجا که می خواست آرام حرکت می کرد و همچنین خداوند میفرماید: به زیر فرمان سلیمان در آوردیم همه بناها و غواصان دیو را و همچنین گروه جن در اختیار حضرت سلیمان بوده اند چنان که خداوند میفرماید: «وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ» [سبأ: 12]. «و گروهی از جن به اذن پروردگارش نزد او کار می کردند».

و در ادامه آیه قرآن میفرماید: جنیان هر چه سلیمان میخواست برایش درست می کردند از قبیل پرستشگاه های عظیم، مجسمه ها، ظرف های بزرگ غذا خوری همانند حوض ها و دیگ های ثابت که از بزرگی قابل جابه جایی نبود.

لشکریان سلیمان از جن و انس و پرنده برای او گردآور گشتند و همه آنان به یکدیگر ملحق و در نزد هم نگاشته شدند. آنگاه حرکت کردند تا رسیدند به دره مورچگان، مورچه ای گفت: ای مورچگان به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکریانشان بدون این که متوجه باشند شما را پایمال نکنند. حضرت سلیمان از سخن آن مورچه تبسم کرد و خندید و گفت: پروردگارا چنانکه که پیوسته سپاسگزار نعمت هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای و مرا توفیق عطا فرما تا کارهای نیکی را انجام دهم که تو از آنها راضی باشی و مرا در پرتو مرحمت خود از زمره بندگان شایسته ات گردان.

زمانیکه بر سلیمان علیه که سمبول قدرت و عظمت بود مرگ را مقرر داشتیم، جنیان را

از مرگ نیاگاهانید مگر موریانه و چوب خواره هایی که مدت ها بود به عصای سلیمان رخنه کرده بودند و عصا او را می خوردند.

هنگامی که سلیمان در میان جنیان بر عصای خود تکیه زده بود و کارهای ایشان را می پایید فرو افتاد، فهمیدند که اگر آنان از غیب مطلع می بودند و در عذاب خوارکننده بیگاری و اسارت باقی نمی ماندند و راه خود را در پیش می گرفتند. مسجد بیت المقدس به فرمان حضرت سلیمان و به وسیله جنیان ساخته شد.

إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ ﴿٣١﴾

به خاطر بیاور هنگامی راکه عصرگاهان اسبان چابک تندرو را بر او عرضه داشتند. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِالْعَشِيِّ» عشی: از وقت ظهر یا عصر تا آخر روز است.

«الْجِيَادُ»: جمع جواد، به اسبی گفته می شود که بسیار دهنده و تیزرو باشد.

تفسیر:

امام فخر رازی میفرماید: اسبها به دو وصف توصیف شده اند: اول، صفت «صفون» که بیانگر برتری و خوبی اسب است.

دوم، «جیاد» یعنی بسی تندرو و چابک. منظور این است که در حالت ایستادن و حرکت به خوبی و کمال موصوفند. در وقت ایستادن آرام و ساکن در جای خود توقف می کنند و در موقع حرکت سریع و تندرو میباشند. (تفسیر کبیر ۲۰۴/۲۶) اسب صافن، اسبی است که بر یکی از دو دست خود می ایستد و دست دیگرش را بالا نگهداشته و گوشه سم آن را بر زمین می گذارد و بدین گونه است که این اسب بر یک دست و دو پای خود ایستاده است، که این امر، نشانه نشاط و چابکی آن می باشد.

فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ﴿٣٢﴾

پس گفت: واقعا من این اسبان را به خاطر پروردگارم دوست دارم (من می خواهم از آنها در جهاد استفاده کنم او همچنان به آنها نگاه می کرد) تا آنکه اسپان از دیده های او پنهان شدند. (۳۲)

تفسیر:

مفسران گفته اند: هزاران اسب را که از پدرش برایش به میراث مانده بود به او نشان دادند. در موقع عصر در مقابل او به رژه درآورده شدند، زیبایی و تندروی و محبت آنها او را از ذکر خدا غافل کرد، تا آفتاب غروب کرد.

«حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» تا آفتاب غروب کرد و از دید ناپدید شد. یعنی چنان غرق این تماشا گردید که نماز عصر وی فوت شد، بناگاه به خود آمد و گفت: من دوستی و محبت اسبان را بر ذکر پروردگارم - یعنی بر نماز عصر - ترجیح دادم!

«حُبُّ الْخَيْرِ»: اصل خیر به معنی مال بسیار است.

در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده است: «سلیمان علیه السلام دارای اسب های بالدار بود».

ابن کثیر نقل می کند: «اسبهایی که سلیمان علیه السلام را از نماز عصر باز داشتند، بیست هزار رأس بودند. او می افزود: ولی قطعاً مسلم است که سلیمان علیه السلام نماز عصر را به قصد ترک نکرد بلکه آن را به فراموشی ترک کرد چنان که در غزوه خندق رسول الله صلی الله علیه وسلم چنان گرفتار مبارزه با دشمن بودند که نماز عصر ایشان فوت شد و

آن را بعد از غروب قضا آوردند».

رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ ﴿٣٣﴾

[سپس گفت] آنها را به نزد من باز گردانید آنگاه به دست کشیدن بر ساقها و گردنهای آنها پرداخت. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رُدُّوْهَا»: اسبها را برگردانید. «طَفِقَ مَسْحًا»: شروع به دست کشیدن و مالش دادن کرد. «السُّوقِ»: جمع ساق، ساق های پا. «الأَعْنَاقِ»: جمع عُنُق، گردن ها.

تفسیر:

سلیمان امر کرد: اسبان یادشده ای که بر او عرضه شده بود، دوباره عرضه شوند و بگذرند «فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ» به منظور تقرب به الله متعال شروع کرد به ذبح و قطع کردن پای آنها و چون آنها اورا از یاد خدا غافل کرده بودند، باید گوشت آنها خوراک بینوایان بشود.

حسن گفته است: وقتی اسب ها برگشت داده شدند، گفت: نه، به خدا مرا از یاد خدا غافل نخواهید کرد، آنگاه دستور ذبح آنها را داد.

و سدی نیز چنین گفته است: (از ابن کثیر روایت است که سلیمان به عنوان محبت و نوازش به یال و کفل آنها دست کشید. ابن جریر این قول را پذیرفته است. و نظر حسن بصری و سدی ظاهرتر و روشن تر است که با شمشیر گردن و پی آنها را زد؛ چون او را از اطاعت خدا غافل کرده بودند. از این رو خدا باد را که سریعتر از اسب است و از آن بهتر است به عوض اسبها به او داد. (تفسیر صفة التفاسیر).

برخی از مفسران میگویند: سلیمان علیه السلام برای نوازش و ارجگذاری به اسب ها و اطمینان یافتن از احوال آن ها بر ساق و پیشانی آن ها دست می کشید؛ زیرا آن اسب ها وسیله جهاد در راه الله تعالی بودند.

صاحب تفسیر «المنیر» میفرماید: «معنی این نیست که سلیمان علیه السلام اسبها را به قصد قربت نزد الله، پی کرده و سربریده باشد زیرا این امر که اسبهای بی گناه مورد مجازات قرار گیرند، لایق مقام نبوت نیست». این قول از ابن عباس (رض) نیز نقل شده است.

ولی ابن کثیر قول به ذبح اسب ها را ترجیح می دهد و این نظر بیشتر مفسران است. بعضی از قائلان به ذبح میگویند: ذبح آن اسب ها اشکال شرعی ای به همراه نداشت زیرا - چنانکه روایت شده - در شریعت سلیمان ذبح آن ها به قصد قربت مباح بود و او گوشت آن اسب ها را نیز صدقه کرد، که خداوند متعال در عوض، باد را به تسخیر وی درآورد.

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ﴿٣٤﴾

و قطعاً ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی بیفکندیم، باز به سوی (الله) روی آورد و توبه کرد. (۳۴)

تفسیر:

در آیه مبارکه از امتحانی دیگری یاد آوری به عمل آمده است که از حضرت سلیمان علیه السلام به عمل آمد و سپس از آن لغزش توبه کرد و برگشت.

شاید این امتحان همان باشد که در صحیح از ابو هریره روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «سلیمان گفت: امشب با هفتاد زن نزدیکی میکنم. هر یک از آنها

اسب سواری مجاهد در راه الله می آورد، و نه گفت: این شاء الله، آنگاه با آنها نزدیکی کرد، اما هیچ یک از آنها فرزندی نه زایید جز یکی آن هم انسانی ناقص زایید. قسم به ذاتی که جانم در قبضه قدرت او قرار دارد، اگر می گفت: به خواست الله، تمام آنها جهادگر می زاییدند و سواره در راه خدا جهاد می کردند» (بخاری این حدیث را آورده اما نگفته است تفسیر آیه می باشد. پس ممکن است تفسیر آن باشد و ممکن است نباشد).

ابن کثیر گفته است: «بعضی از مفسران آثار و اخبار زیادی را از سلف آورده اند که اکثر یا تمام آنها از اسرائیلیات دریافت شده اند و بسی از آنها به شدت نامأنوس و نفرت انگیزند» (ابن کثیر آورده است: آنچه بعضی از علاقمندان به روایات ضعیف و حکایات اسرائیلی پیرامون فتنه و آزمایش سلیمان آورده اند که قرآن به اختصار بدان اشاره کرده است، تماماً خرافات و اباطیل است و دانشمندان محقق آن را مردود دانسته اند. از جمله عجیب ترین روایات اینکه ابن ابی حاتم آورده است: سلیمان می خواست به قضای حاجت بنشیند، انگشترش را به «جراده»، محبوب ترین زنش داد، شیطان به صورت سلیمان نزد جراده رفت و انگشتر را خواست. جراده گمان برد که سلیمان است، انگشتر را به او داد، همین که شیطان انگشتر را در انگشت کرد انس و جن و شیاطین مطیع او شدند. چنین روایات و حکایاتی اساسی ندارند و مردودند و ابن کثیر و فخر رازی و بیضاوی و نسفی آن را رد کرده اند).

امام فخر رازی گفته است: منظور از فتنه و آزمایش مذکور در آیه شریف ناراحتی و آزمایش جسمی بود؛ زیرا سلیمان علیه السلام به مرضی سخت مبتلا شد که بر اثر آن ناتوان و ضعیف شد، حتی بر اثر شدت بیماری به صورت جسدی در بستر درآمد. وی میگوید: عرب درباره ی انسان ضعیف و رنجور میگویند: «إِنَّهُ لَحَمٌ عَلَى وَضْمٍ وَجَسْمٌ بِلَا رُوحٍ». بعد از آن به حالت تندرستی برگشت (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به به تفسیر کبیر ۲۶/۲۰۸)

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٣٥﴾

پروردگارا! مرا بیامرز و حکومتی به من ببخش که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد؛ یقیناً تو بسیار بخشنده ای. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُلْكًا»: حکومت. سلطنت. «لَا يَنْبَغِي»: نرسد. سزاوار و درخور نباشد.

تفسیر:

حضرت سلیمان علیه السلام دست به در بار الله تعالی بلند نمود و دعا کر که: پروردگارا! خطای صادر شده از من را ببخشای و ملکی گسترده و فراخ و پادشاهی بزرگی عطا به من عطا فرما که بعد از من هیچ کس آن را نداشته باشد، و هیچ کس با من شریک نباشد تا به سبب این فرمانروایی خارق العاده، دارای معجزه های بزرگ شوم «إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» «بی گمان تو وهاب هستی»، تو عطای فراگیر و احسان بزرگ داری و بسیار بخشنده ای. و در این هیچ جای شکی نیست که: بخشش گسترده و پی در پی مخصوص ذات پروردگار با عظمت است.

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ ﴿٣٦﴾

پس باد را برای او مسخر و رام کردیم که به فرمان او هر جا که می خواست به آرامی سیر می کرد. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رُخَاء»: نرم و آرام. «أَصَاب»: قصد کرد، اراده کرد.

تفسیر:

الله تعالی میفرماید: دعای سلیمان علیه السلام را پذیرفتیم و برایش پادشاهی را که خواسته بود عطا کردم «فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ» و باد را برایش رام ساختم. «تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ» چنانکه با شدت و سرعت موافق امرش به هر جایی که اراده می‌کرد به آرامی و پاکی جریان پیدا می‌کرد. یعنی: آن باد، چنان بادی نرم و ملایم بود که نه آتش را به جنبش و تکان و او می‌داشت و نه توفانی می‌شد بلکه در عین نیروی بزرگ و زش و سرعت حرکت خود، نرم و ملایم و راحت بخش بود و روان می‌شد: «هرجا که تصمیم می‌گرفت» یعنی: هرجا و در هر کشور و سرزمینی که سلیمان علیه السلام قصد سفر می‌کرد، باد او را به سوی آن سرزمین حمل می‌نمود. (شما توانید آیه 12 سوره سبا را در این مورد مطالعه فرمایید).

وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَغَوَاصٍ (۳۷)

و شیاطین را مسخر او ساختیم، هر معمار و غوطه خور از آنها را. (۳۷)

تفسیر:

همچنان شیاطین را پروردگار با عظمت در خدمت حضرت سلیمان علیه السلام تحت فرمان و اطاعت اش قرار داد که از آنان در کاری ساختمانی تعمیرات بزرگ و شگفت انگیز مورد استفاده قرار می‌گرفت و بعضی را برای آوردن در و مرجان دریاها، در غواصی به کار می‌گماشت. باید یاد آور شد که: انسان علاوه بر قدرت تسلط بر انسان های دیگر و طبیعت، قدرت تسلط بر جن و شیاطین را نیز دارا می‌باشد.

وَأَخْرَيْنَ مُقْرَبِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۳۸)

و دیگر شیاطین را که با غل و زنجیر به هم بسته بودند [در سلطه او درآوردیم تا نتوانند در حکومت او فتنه و آشوب برپا کنند]. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الأصْفَاد»: جمع صَفَد، غل و زنجیر.

تفسیر:

و برخی دیگری از این شیاطین را که (نافرمان متمرّد بودند و از کار سر باز میزدند، یا در کار خود خلاف، سرکشی و تجاوز میکردند) در غل و زنجیر بسته بود و به سبب کفر و تمردشان از فرمان سلیمان به زنجیر کشیده شده بودند.

«مقربین»: بسته شده به همدیگر.

هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۹)

(و به سلیمان گفتیم:) این بخشش بی حساب ماست، به هر کس می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) ببخش و از هر کس می‌خواهی امساک کن و حسابی بر تو نیست. (۳۹)

تفسیر:

به حضرت سلیمان علیه السلام گفتیم: از ملک و فرمانروایی عظیمی که خواستار آن شدی، فرمانروایی‌ای به وسعت تسلط بر باد و دیوان؛ دو پدیده شگفت آسای که عقل‌ها را خیره می‌کند «آن را ببخش یا برای خود نگهدار» یعنی: ما این ملک و مکنّت را به تو عطا کردیم پس به هرکه می‌خواهی ببخش و از هرکه می‌خواهی بازدار «بی‌حساب» بی آن

که در این بخشش یا باز داشتن، با تو حساب به عمل آید. یعنی: به تو گفته نمی شود که: چه مقدار داده‌ای و چرا داده‌ای، یا چرا باز داشته و چرا نگهداشته‌ای؟

در حدیث شریف آمده است که: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم مخیر ساخته شدند میان اینکه «بنده‌ای فرستاده» باشند یا «پیامبری فرمانروا» که به هرکس بخواهند بی حساب و گناهی بدهند و از هرکه بخواهند بی حساب و گناهی بازدارند؛ آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از مشورت با جبرئیل علیه السلام منزلت اول را انتخاب کردند زیرا چنانکه ابن کثیر نقل کرده - این منزلت نزد خداوند متعال برتر و والاتر است. (تفسیر انوار القرآن، جلد سوم) عبدالرؤف مخلص هروی.

وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ ﴿٤٠﴾

بی تردید او (سلیمان) نزد ما تقرب و منزلتی بلند و سرانجامی نیکو دارد. (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«زُلْفَىٰ»: قُربت، مقام و منزلت، پایه و درجه (سوره ه‌ای: سبأ: آیه 37، سوره ص، آیه 25). «حُسْنَ مَّآبٍ»: (سوره ه‌ای: آل عمران آیه 14، رعد آیه 29، ص‌آیه 25).

خواننده گان محترم!

ذکری از سر گذشت و داستان داوود و سلیمان علیهم السلام برای این است که هر انسان در مقابل نعمتهای اعطا شده الهی، شکر و سپاس به جای آورد و آن را بر خود واجب گرداند و از سرنوشت ایوب علیه السلام درس بردباری و صبوری بیاموزد و با مشکلات و مصایب مقابله کند و توانا و شکیبا باشد.

طوری‌که الله سبحان و تعالی در این درس به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: در برابر سفاقت و حماقت قومت بردبار باش، هیچ سرمایه و قدرت مادی و معنوی در دنیا، به مال و جاه داوود و سلیمان علیه السلام نخواهد رسید و کسی بیشتر از ایوب علیه السلام رنج و محنت را تحمل نخواهد کرد. پس، اگر انسان بطور دقیق به زندگی و سر گذشت آنان توجه و اهتمام نماید، در خواهد یافت که: دنیا برای کسی وفا ندارد و سرانجام در برابر سختیها شکیبا خواهد بود.

اینک در آیات متبرکه (41 الی 44) از قصه حضرت ایوب علیهم السلام ذکری بعمل می آورد.

وَإِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ﴿٤١﴾

و بنده ما ایوب را یاد کن، هنگامی که پروردگارش را فریاد داد که شیطان [به سبب رنج و شکنجه ای که دچارش هستم] مرا سرزنش و شماتت می کند [تا از رحمت تو دلسردم کند]. (۴۱)

تفسیر:

داستان ایوب علیه السلام سومین داستان این سوره مبارکه است که در آن میفرماید: ای محمد! پیامبر بزرگوار حضرت ایوب یاد آور و بنده‌ی صالح ما، ایوب علیه السلام را یادآور باش که به انواع بلاها مبتلا شد اما در برابر بلا صبر نمود و با اخلاص مندی به پروردگارش دعا، و صبر را پیشه کرد. «إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ» آنگاه که با تضرع و التماس و زاری خدایش را خواند و گفت: شیطان مرا به رنج و عذاب و دردی شدید مبتلا کرده است.

مفسران میفرمایند که: به عنوان ادب مصیبت را به شیطان نسبت داده است.

وگر نه تمام امور خیر و شر در قبضه قدرت و اختیار الله تعالی بزرگ قرار دارد. ایوب به مصیبت مالی و خانوادگی و بدنی مبتلا بود و مدت هژده سال را در بلا به سر برد.

در جمله «أَرْكُضْ بِرِجْلِكَ» به حضرت ایوب علیه السلام گفتیم: با پایت زمین را بزن، آن را زد، چشمه آبی گوارا و زلال جوشید.

«هُذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ» به او گفتیم: این آبی است که با آن شستشو میشود، و از آن میشود نوشید. آنگاه خود را به آن بشست و مصیبت ظاهری بدنش برطرف شد، و از آن نوشید و تمام مریضی های داخل بدنش بهبود یافت.

ابو حیان گفته است: «هُذَا مُغْتَسَلٌ» یعنی این آبی است که با آن میشود شستشو کرد. «وَ شَرَابٌ»: یعنی آبی قابل شرب است. پس با شستن ظاهر بدنت بهبود می یابد و با نوشیدن باطنت بهبود پیدا می کند. اما جمهور بر آنند که دو چشمه جوشید. از یکی نوشید و با دیگری خود را شست و شفا یافت. (البحر ۴۰۱/۷).

داستان زندگی حضرت ایوب علیه السلام:

حضرت ایوب علیه السلام یکی از پیامبرانی است که خداوند چهار بار در قرآن عظیم الشان از وی نام برده است. حضرت ایوب علیه السلام پسر «عیص» پسر حضرت «اسحاق» پسر حضرت «ابراهیم س» است. محل تولدش ولایت شام بوده است. خداوند بزرگ مال و ثروت و دارایی زیادی را به او عطا فرموده بود. همسرش دختر حضرت یوسف علیه السلام به نام «رحمه» بوده است.

حضرت ایوب علیه السلام به اندازه ای دارای زهد و تقوا و بخشش و سخاوت بود که حتی مورد حسادت فرشتگان قرار گرفت و از طرفی هم به سبب چنین فضایی که حضرت ایوب داشت شیطان به اندازه ای ناراحت و غمگین بود که همیشه در صدد انحراف او بود چنانکه خداوند میفرماید: «وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ﴿٤١﴾ [ص: 41]». «و بنده ما ایوب را یاد کن، هنگامیکه پروردگارش را ندا داد که شیطان [به سبب رنج و شکنجه ای که دچارش هستم] مرا سرزنش و شماتت می کند [تا از رحمت تو دلسردم کند]».

با اراده الهی در حدود هفت سال به مرض جذام مبتلا گردید. شیطان فرصت را غنیمت شمرد و وسوسه را در دل همسرش رحمه انداخت و به حضرت ایوب علیه السلام گفت چرا در این حال و وضعیتی که داری از خدا نمی خواهی که ترا شفا دهد. حضرت ایوب علیه السلام از این سخن ناراحت شد و قسم یاد کرد و فرمود: اگر شفا یافتم صد دره به تو می زنم. و بعداً فرمود: دیگر من از تو انجام هیچ کاری را برای خودم نمی خواهم. حضرت ایوب علیه السلام تنها ماند و چون خود را تنها دید کسالتش هم شدیدتر می شد، در حال گریه و زاری از خدا خواست که به او شفا بدهد. چنانکه خداوند میفرماید: «وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِمِينَ ﴿٨٣﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ» [الأنبياء: 83-84]. (و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا داد که مرا آسیب و سختی رسیده و تو مهربان ترین مهربانانی. (۸۳) پس ندایش را اجابت کردیم و آنچه از آسیب و سختی به او بود برطرف نمودیم).

به وسیله حضرت جبرئیل راه بهبودی و دواي شفادهنده را به او یاد دادیم و گفتیم پای خود را به زمین بکوب هنگامی که چنین کرد چشمه آبی بر جوشید. بدو پیام دادیم این آبی است

که هم برای شست و شوی تننت مفید است و هم برای نوشیدن گوارا و سودمند است هنگامی که با آب چشمه خود را شست از این مرض نجات یافت و بهبودی حاصل کرد و بعداً حضرت ایوب علیه السلام از کلبه ویرانه‌اش بیرون آمد و شروع به گردش کرد ناگاه زنی را روی پلی یافت که گریه و فریاد و ناله و زاری سر می‌داد از او پرسید چه چیزی برای شما رخ داده است؟ آن زن گفت شوهرم در حدود هفت سال است که به مرض جذام گرفتار شده است و نام او ایوب است. حضرت ایوب گفت هنگامی که سالم بود و به این مرض مبتلا نشده بود شبیه چه کسی بود، آن زن گفت: شبیه تو بود. حضرت ایوب گفت: من ایوب هستم و خدا مرا از این مرض نجات داده است و به من شفا بخشیده است. آن زن هم گفت: من رحمه همسر تو هستم بالأخره به دیدار یکدیگر شاد شدند خدا را شکر کردند و به کلبه خود برگشتند. «وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَىٰ لَأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿43﴾ [ص: 43]. «و خانواده‌اش را [که در حادثه‌ها از دستش رفته بودند] و مانندشان را همراه با آنان به او بخشیدیم تا رحمتی از سوی ما و تذکری برای خردمندان باش.»

مریضی و تکلیف ایوب علیه السلام بهبود و به جای اولاد و اموالی که از دست داده بود دو چندان بدو عطا کردیم، محض مرحمتان در حق ایوب علیه السلام و تذکری است از صبر و شکیبایی برای خردمندان، تا همچون ایوب شکیبا و امیدوار به لطف و فضل خدا باشند و در حوادث و مشکلات رشته صبر جمیل را از دست ندهند.

حضرت ایوب علیه السلام چون قبلاً قسم یاد کرده بود که: زنش را تازیانه بزند و می‌خواست صد تازیانه به او بزند خداوند بزرگ حضرت جبرئیل را پیش ایوب فرستاد و فرمود به او بگو، «وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْتًا فَاضْرِبْ بِهِ ۗ وَلَا تَحْنُتْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿44﴾ [ص: 44]. بسته‌ای از چوب‌های «و [به او گفتیم: چون سوگند خورده‌ای که همسرت را برای اینکه تو را در امور معنوی ناراحت کرده بود، صد دره بزنی] با دستت بسته‌ای ترکه خشک برگیر و همسرت را با آن بزنی، و قسمت را مشکن. بی تردید ما او را شکیبا یافتیم. چه نیکو بنده‌ای! یقیناً بسیار رجوع کننده به سوی ما بود.»

ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ﴿٤٢﴾

[به او گفتیم:] با پایت به زمین بکوب، (تا از زیر پایت چشمه‌ای جاری کنیم)، این چشمه آبی است برای شستشو، آبی سرد و نوشیدن است. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ارْكُضْ»: بکوب. «ارْكُضْ بِرِجْلِكَ»: پای خود را به زمین بکوب. «مُغْتَسَلٌ»: آبی که در آن خود را بشویند. «شَرَابٌ»: نوشیدنی. «بَارِدٌ»: سرد، خنک.

تفسیر:

خداوند متعال ایوب علیه السلام را دستور داد که پای خویش را بر زمین بزنی و از اثر آن آب سرد و زلالی فواره کرد تا ایوب علیه السلام از آن بخورد و خود را شستشو دهد. خداوند متعالی در نتیجه درد وجودش را دور ساخت و از مریضی نجات یافت و غم و غصه اش را به شادمانی مبدل ساخت.

خوانندگان محترم!

اگر به عمق داستان عبرت انگیز حضرت ایوب علیه السلام نظر به اندازیم، با تمام وضاحت در می‌یابیم که صبر بر مشکلات و سختی‌ها و شکر گذاری درگاه الهی در بدترین شرایط سختی و مصیبت، راهی برای گشایش درهای رحمت خداوند است و این ماجرا فقط مختص

زمان حضرت ایوب علیه السلام نیست، زیرا خداوند در قرآن کریم مقصود از بازگشت این مواهب را رحمت الهی بر او و یادآوری به عابدان می‌داند.

ایوب علیه السلام همانند سایر پیامبران به هنگام دعا برای رفع مشکلات طاقت فرسا نهایت ادب را در پیشگاه الله تعالی به کار می‌برد، حتی تعبیری که بوی شکایت بدهد نمی‌کند، تنها می‌گوید: من گرفتار مشکلاتی شده‌ام و تو «ارحم الراحمین» هستی، حتی نمی‌گوید: مشکلم را برطرف کن زیرا می‌داند او بزرگ است و رسم بزرگی را می‌داند.

«وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (انبیاء: ۸۳)
(سوره انبیاء: ۸۴) (و ایوب را (یاد کن) هنگامی که پروردگارش را ندا داد که: مرا آسیب و سختی رسیده و تو مهربان‌ترین مهربانانی. (سوره انبیاء: ۸۳).

پس ندایش را اجابت کردیم و آنچه از آسیب و سختی به او بود برطرف و خانواده‌اش را (که در حادثه‌ها از دستش رفته بودند) و مانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم که رحمتی از سوی ما و مایه پند و تذکری برای عبادت‌کنندگان بود. (سوره انبیاء: ۸۴)

اگر به محتوای این آیات متبرکه توجه نماید: درمی‌یابیم که انسان هیچگاه نباید از رحمت خداوند متعال نا امید باشد و در سخت‌ترین و بدترین شرایط هم خداوند میتواند با گوشه چشمتی همه مشکلات و مصیبت‌ها را به راحتی و رحمت تبدیل کند. همان گونه که برای حضرت ایوب علیه السلام این اتفاق رخ داد.

وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۴۳﴾

و ما از رحمت خویش خانواده‌اش را به او بخشیدیم و مانند آنها را به ایشان افزودیم تا پندی برای خردمندان باشد. (۴۳)

تفسیر:

قرآن عظیم الشان در این آیه مبارکه میفرماید: «وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ» الله تعالی بدن ایوب علیه السلام را شفا داد و مریضی‌اش را شفا داد، به او کرامت عطا کرد و خانواده، همسران و فرزندان را بدو باز بخشید.

امام رازی گفته است: نزدیکترین تعبیر این است که خداوند متعال با اعاده تندرستی و مال و نیرویش، او را از ازدیاد نسل و چند برابر شدن خانواده بهره مند کرد. و از حسن نقل است که بعد از مردن، خدا آنان را زنده کرد. (تفسیر کبیر ۲۶/۲۱۵).

و ابو حیان فرموده است: جمهور برآنند که خدا مردگان خانواده‌ی او را زنده کرد و مریضان را بهبود داد و پراکنندگان او را جمع کرد. (البحر ۷/۴۰۱).

خوانندگان محترم!

در مورد اینکه در مقابل آزمایش ایوب علیه السلام در مورد آزمایش الله تعالی صبر زیادی کرد و در آخر همه چیزهایی که از دست رفته‌اش دوباره اعاده شد، (آن سه چیز را که از دست داده بود یکی هم ثروت، و دیگری صحت و سلامتی که هر دو به او پس داده شد ولی فرزندان که به وسیله‌ی زلزله مردند به او پس داده شد یا نه؟) نظر شرعی و قرآنی در مورد چه است؟

قرآن عظیم الشان در مورد ایوب علیه السلام میفرماید: «فَأَسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرِّهِ وَأَتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرًا لِلْعَابِدِينَ» (الانبیاء: ۸۵) (پس دعای او را اجابت نمودیم و رنجی را که به او رسیده بود، برطرف کردیم و خانواده‌اش و همانندشان

را همراه با آنان به او عطا کردیم تا رحمتی از جانب ما و تا پندی برای عبادت‌پیشگان باشد).

همچنان در آیه (43 ص) خواندیم: «وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (ص: 43) (و خانواده‌اش را به او بخشیدیم و مانند آنان را همراه آنها از سر رحمتی از نزد خویش و تا پندی برای خردمندان باشد).

اما در مورد برگرداندن اهل و فرزندان، مفسرین چند نظر دارند که مختصراً بدین نظریات اکتفا می‌کنیم:

- برخی از مفسرین می‌فرمایند: خدای عزوجل بعد از آنکه آنها را میرانده بود، مجدداً زنده‌شان گردانید.
- برخی می‌فرمایند: خدای عزوجل آنها را پس از پراکنده ساختن شان، دوباره جمع کرد.
- و برخی دیگری بدین عقیده اند که: مراد این است که دو برابر کسانی که خدای عزوجل آنان را میرانده بود، از نو برای وی متولد شدند پس بنابر این تفسیر، خداوند آن مردگان را زنده ساخت.

«رَحْمَةً مِنَّا» به خاطر صبر و اخلاصش به او رحم کردیم.

«وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

«وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ» و به او گفتیم: یک دسته سبزه بلند را بردار و با آن زنت را بزنی تا به قسمت وفا کرده باشی و سوگندت شکسته نشود.

مفسران گفته‌اند: ایوب قسم خورده بود که وقتی از مریضی بهبودی یابد یک‌صد تازیانه به زنت بزنی. علت آن این بود که در زمان مریضی ایوب را خدمت و پرستاری می‌کرد. اما بعد از اینکه مصیبت شدت یافت و زمان آن طولانی شد، شیطان او را وسوسه کرد که تا کی صبر می‌کنی؟ آنگاه در حالی که قلباً نگران بود نزد ایوب آمد و گفت: تا کی این بلا و مصیبت را تحمل کنی؟ ایوب از این سخن برآشفته و قسم خورد اگر خدا به او شفا عطا کند یک صد تازیانه به او بزنی. از این رو خدا به او دستور داد یک دسته ترکه‌ی نازک را بردارد که شامل یک‌صد ترکه باشد، و با آن یک ضربه به او بزنی و به قسم خویش وفا کند. و بدین ترتیب رحم و لطف خدا شامل حال او و همسرش که از او پرستاری کرده و در مقابل مصیبت او شکیبا بود، شد. و این امر برای پرهیزگاران و مطیعان فرمان خدا، گشایش و راه خروج است. از این جهت خداوند می‌فرماید: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا» همانا ما او را آزمایش کردیم و او را در مقابل مشکلات و ناگواری‌ها صبور یافتیم. «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (آیه: 44 سوره صاد) چه نیکو بنده‌ایست ایوب! به راستی او توبه‌کار بود.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلاي نبي خدا ایوب، هجده سال بر وی طول کشید تا بدانجا که خویش و بیگانه او را ترک کردند، جز دو مرد که از مخصوص‌ترین برادران دینی‌اش بودند و صبح و شام احوال وی را می‌پرسیدند. پس روزی یکی از آن دو تن به رفیقش گفت: آیا میدانی؟ به خدا سوگند که ایوب مرتکب گناهی شده است که هیچ‌یک از جهانیان مرتکب آن نگردیده! رفیقش پرسید: مگر او چه گناهی کرده است؟ گفت: آخر هجده سال است که خداوند متعال بر وی رحم نکرده که این رنجوری و درد را از وی بردارد! پس چون آن دو نزد ایوب علیه السلام رفتند، آن

مرد شکیبایی نکرد تا سخن رفیقش را به او نگوید. ایوب علیه السلام گفت: من از آنچه تو می‌گویی چیزی نمی‌دانم، جز اینکه خداوند متعال می‌داند [که من برای او چنان خاشع و مطیع بودم] که وقتی از نزد دو تن که باهم کشمکش می‌کردند، می‌گذشتم و هر دو نام متعالی را می‌بردند، به خانه ام بازگشته و از جای آن‌ها کفاره می‌دادم، از آنجا که دوست نداشتم نام خداوند متعال جز در حق یاد شود. سپس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم افزودند: چنان بود که ایوب علیه السلام در آن مریضی خویش به قضای حاجت می‌رفت و چون از قضای حاجت فارغ می‌گشت، زنش دست وی را گرفته او را به خانه می‌آورد. روزی ایوب علیه السلام در حاجت خویش دیر ماند و زنش را فرانخواند که وی را برگرداند زیرا در این هنگام بود که خداوند متعال بر او وحی فرستاد که: (پایت را به زمین بزن، اینک این شستن گاهی است سرد و نوشیدنی) «آیه بعد». و چون زنش از دیرکرد وی نگران شد و رفت تا بنگرد که چرا دیر کرده است، بناگاه دید که ایوب علیه السلام در حالی به‌سوی او می‌آید که الله تعالی رنج و درد و علت همه را از تن وی برطرف ساخته و او بر نیکوترین صورت خویش است. پس چون زنش او را دید [نشناختش] و گفت: هان! الله تعالی به تو برکت دهد، آیا نبی خدا - این رنجور مبتلا - را دیده‌ای، سوگند به خدای توانا که من مردی را مانند تو شبیه‌تر به وی ندیده‌ام، هنگامی که سالم بود! ایوب علیه السلام گفت: بدان که من خود، همان ایوب هستم. ایوب علیه السلام دو ظرف داشت: ظرفی برای گندم و ظرفی برای جو. پس الله تعالی دو ابر را فرستاد، یکی از آن‌ها بر سر ظرف گندم آمد و در آن طلا ریخت و از آن لبریزش کرد و ابر دیگر در ظرف جو طلا ریخت و آن را از طلا لبریز ساخت».

در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الصالحون ثم الأمثل فالأمثل، يبئلي الرجل علي حسب دينه، فإن كان في دينه صلبا أشد بلاءه». «سخت‌ترین مردم در ابتلا انبیا علیه السلام اند، سپس صالحان و سپس شخص بر حسب دین خویش مرتبه به مرتبه مورد ابتلا قرار می‌گیرد پس اگر در دین وی استواری و صلابتی بود، ابتلايش سخت‌تر است». واقعاً دقیق فرموده اند که: صبر تلخ است ولیکن عاقبت و میوه شیرین دارد. و از یاد نباید برد که پناه و تضرع به درگاه الهی سرچشمه صبر است.

صابرين قبل از حساب و کتاب وارد جنت میشوند:

روایت شده است که در روز قیامت زمانی که مردم همه را برای محاسبه و تصفیه حساب جمع می‌کند، منادی ندا می‌زند: صابران کجايند تا بی حساب وارد جنت شوند؟ گروهی از مردم بر می‌خیزند. فرشتگان که آنان را می‌بینند می‌گویند: به کجا می‌روید ای فرزندان آدم؟

می‌گویند: به بهشت.

فرشتگان می‌گویند: قبل از حساب؟

می‌گویند: بله.

فرشتگان از آنان می‌پرسند: شما کی هستید؟

می‌گویند: صابران.

فرشتگان می‌پرسند: صبر شما چه بود؟

می‌گویند: بر طاعت خدا صبر کردیم و در برابر معصیت و گناه الله صبر کردیم تا این که خداوند جان ما را گرفت.

فرشتگان می‌گویند: شما چنان هستید که گفتید. وارد بهشت شوید که چه زیباست پاداش عمل کنندگان.

خداوند متعال در این باره با زیبایی خاصی می‌فرماید: «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (سوره الزمر: 10) (جزاین نیست که صابران اجرشان را بدون حساب کاملاً).
وَأَخَذَ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٤٤﴾
 و [به او گفتیم: چون قسم خورده ای که همسرت را برای اینکه تو را در امور معنوی ناراحت کرده بود، صد تازیانه بزنی] (دستور دادیم) که دسته‌ای از شاخه‌های باریک را بگیر و (او را) با آن بزن (تا بدن همسرت آزرده نشود) و سوگند خود را مشکن، ما ایوب را صابر یافتیم، چه بنده خوبی بود بی‌گمان او بسیار تو به کار بود. (۴۴)

تفسیر:

«وَأَخَذَ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ» و به او گفتیم: یک دسته سبزه (از ساقه های چوبهای نازک، یا ساقه خرما، و یا ساقه‌های گندم و یا ساقه گیاهان و همانند آن) را بگیر و (او را) با آن بزن، و سوگند خود را مشکن. (و با کمترین اذیت و آزاری قسم خویش را به مرحله اجرا درآور).

تا از یک طرف به قسمت وفا کرده باشی و از جانب دیگر قسمت شکسته نشود. مفسران گفته‌اند: ایوب علیه السلام قسم خورده بود که وقتی از مریضی صحت یاب شود، یکصد تازیانه به زنش بزند. علت آن این بود که در زمان مریضی ایوب علیه السلام را خدمت و پرستاری می‌کرد. اما بعد از اینکه مصیبت شدت یافت و زمان آن طولانی شد، شیطان او را وسوسه کرد که تا کی صبر می‌کنی؟ آنگاه در حالی که قلباً نگران بود نزد ایوب آمد و گفت: تا کی این بلا و مصیبت را تحمل کنم؟ ایوب علیه السلام از این سخن برآشفته و قسم خورد اگر خدا به او شفا عطا کند یکصد تازیانه به او بزند. از این رو خدا به او دستور داد یک دسته سبزه نازک را بردارد که شامل یکصد شاخه سبز باشد، و با آن یک ضربه به او بزند و به سوگندش وفا کند. و بدین ترتیب رحم و لطف خدا شامل حال او و همسرش که از او پرستاری کرده و در مقابل مصیبت او شکیبیا بود، شد. و این امر برای پرهیزگاران و مطیعان فرمان خدا، گشایش و راه خروج است. از این جهت خداوند می‌فرماید: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا» همان‌ما او را آزمایش کردیم و او را در مقابل مشکلات و ناگواری ها صبور یافتیم. «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» چه نیکو بنده‌ایست ایوب! به راستی او توبه‌کار بود.

نظریات فقها در 100 تازیانه حضرت ایوب علیه السلام:

در مورد اجراء حدود اسلامی به گونه‌ای که در آیه است، یا باید آن را خاصّ شریعت ایوب علیه السلام و مرحمتی در حق او دانست، و یا این که چنین حکمی را در مورد افراد سفید ریشان و پناه هم در مورد مریضان در حالات که در مریضی سخت قرار داشته باشند، مختص ساخت. در غیر آن اجراء حدّ زنا و تهمت و قسم و غیره با بسته‌ای از ساقه‌ها و رشته‌ها و دست‌های از چوبهای نازک، یعنی تعطیل حدود الهی، و چنین کاری مجاز نیست (ملاحظه شود: تفسیر قاسمی).

احناف می‌گویند: اگر کسی قسم یاد کرد که فلان کس را صد تازیانه می‌زند آن‌گاه دسته‌ای از شاخک‌های چوب را که تعداد آن‌ها صد عدد بود گرفت و با آن، فرد مورد نظرش را زد، قسم خویش را راست ساخته و کفاره‌ای بر وی نیست زیرا خداوند متعال این کار را

برای ایوب علیه السلام رخصت داد. البته این حکم در حق کسی است که مریض و علیل است و توان تحمل ضربات تازیانه را ندارد.

همچنین شافعی ها و حنبلی ها گفته‌اند: اقامه حد بر مریضیکه شفای وی امید نمی رود، با زدن صد شاخک بر وی در یکبار، جایز است.

احناف و حنبلی‌ها در این باره به این امر استناد کرده‌اند که شریعت انبیای پیشین علیه السلام شریعت ما نیز هست. شافعی‌ها که به این قاعده قایل نیستند، در این حکم به حدیثی که در سنت نبوی ثابت شده، استناد کرده‌اند. اما مالکی‌ها گفته‌اند: این حکم فقط رخصتی مخصوص به پیامبر خدا ایوب علیه السلام بود.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (45الی 54) در رابطه به حضرت ابراهیم علیه السلام و سلاله اش بحث بعمل می آید.

وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ ﴿٤٥﴾

و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را یاد کن که همه (در انجام رسالت) صاحب اقتدار و بصیرت بودند. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَالْأَبْصَارِ»: بینش‌ها در علم و دین است.

تفسیر:

ای پیامبر و ای فرستاده من! آن پیامبران گرامی و نیک سیرت را به یاد بیاور و به آنها متابعت کن، آنها که در عبادت و بصیرت در دین نیرومند بودند. یعنی: آن‌ها در طاعت حق صاحب نیرو و توان و در شناخت اسرار دین و غیر آن، صاحب بصیرت بودند. یا آن‌ها ولی نعمت مردم بودند با احسانی که به آن‌ها می‌کردند زیرا آن‌ها به مردم مصدر خیر شده و بس نیکی می‌کردند.

و بصورت کل آنان با نیرومندی در منع منکرات می‌کوشیدند و در انجام امور معروف بینایی داشتند.

طوری‌که امام طبری می‌فرماید: که آنان در عبادت دارای نیرو و دارای خرد و بصیرت بودند. (تفسیر طبری ۱۰۹/۲۳)

إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ﴿٤٦﴾

البته ما آنان را با خلوصی خاصی که یاد آور سرای آخرت بود خالص کردیم. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَخْلَصْنَاهُمْ»: ایشان را برگزیدیم. آنان را اختصاص دادیم. بدي شان ویژگی بخشیدیم. «الدَّارِ»: سرا. به طور مطلق مراد سرای آخرت است. گوئی غیر از آن، سرائی وجود ندارد و دنیا جز گذرگاهی به سوی آن نیست.

تفسیر:

یعنی خصلتی بزرگ و خالص را به آنها اختصاص دادیم که عبارت است از عدم توجه شان به دنیا، و در مقابل به منزل گاه پایدار آخرت توجه داشتند.

مُجَاهِدُ بْنُ جَبْرِ (104 - 21 هـ) (722 - 642 م) مفسر کبیر جهان اسلام می‌فرماید: آنان را طوری بار آورده‌ایم که برای آخرت تلاش کنند و جز آن هدفی نداشته باشد. (تفسیر ابن کثیر ۲۰۶/۳).

وَأَنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ ﴿٤٧﴾

به یقین آنان در پیشگاه ما از برگزیدگان و نیکان اند. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُصْطَفَيْنَ»: جمع مُصْطَفِي، نخبگان و برگزیدگان. «الْأَخْيَارِ»: جمع خَيْر، خوبان و نیکان. (تفسیر نور خرمدل).

تفسیر:

در آیه مبارکه گفته شده است که: بطور یقین این تعداد از پیامبران نیکوکار در نزد خداوند متعال اند و از بهترین و محترم ترین مردم اند، که حق تعالی ایشان را به نبوت برگزید و به رسالت اختیار نمود.

وَأَذْكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ ﴿٤٨﴾

و اسماعیل و الیسع و ذوالکفل را یاد کن و همه از نیکان اند. (۴۸)

تفسیر:

الله تعالی به پیامبر صلی الله علیه وسلم در آیه متذکر میفرماید که: ای محمد! همان پیامبران گرامی را نیز یادآور باش که عموماً از نیک مردان بارگاه خدا بودند. و سیرت‌شان زیباترین سیرت هاست، هر یک خیر اندیش، نیکوکار و هدایتگر بودند، الله تعالی ایشان را به تبلیغ رسالتش برگزیده بود و بهترین صفات را برای شان عطا کرده بود. پس از آنها پیروی کن و در صبر و تحمل در راه خدا به آنان اقتدا کن.

زندگی حضرت اسماعیل علیه السلام :

حضرت ابراهیم علیه السلام هیچ فرزندی از سارا خاتون نداشت و تمایل داشت که از او فرزند صالحی داشته باشد. آیه «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿100﴾» [الصافات: 100] یعنی حضرت ابراهیم فرمود: خدایا فرزند صالحی را به من بده.

حضرت ابراهیم علیه السلام و هاجر خاتون با هم ازدواج کردند و هاجر خاتون حامله گردید بعد از گذشت زمان معمول وضع حمل کرد و پسری زائید و او را به نام اسماعیل نامگذاری کردند.

در این هنگام حضرت جبرئیل آمد و برای حضرت ابراهیم علیه السلام وحی آورد که هاجر خاتون و پسرش را اسماعیل به ولایت حجاز ببرد و حضرت ابراهیم علیه السلام به فرمان خداوند آنها را به محل بیت الله الحرام در حجاز برد.

وحی آمد که ای ابراهیم علیه السلام آنها را در اینجا بگذار و حضرت ابراهیم علیه السلام آنها را در آنجا گذاشت و خودش به طرف فلسطین برگشت. «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنْ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿37﴾» [سوره ابراهیم: 37].

«حضرت ابراهیم هنگام مفارقت و جدانشدن از هاجر خاتون همسرش و اسماعیل پسرش فرمود: پروردگارا من بعضی از فرزندانم را به فرمان تو در یک سرزمین بدون کشت و زرع در کنار خانه تو که تجاوز و بی‌توجهی نسبت به آن حرام ساخته‌ای سکونت داده‌ام، خداوند تا اینکه نماز را بر پای دارند پس چنان کن که دل‌های گروهی از مردمان برای زیارت خانه‌ات متوجه آنان گردد و ایشان را از میوه‌ها و محصولات سایر کشورها بهره مند فرما شاید که از الطاف و عنایات تو با نماز و دعا سپاسگزار می‌کنند.»

بعدها حضرت اسماعیل به عنوان پیامبر مبعوث گردید. حضرت ابراهیم علیه السلام و پسرش

به دستور خداوند ساختمان کعبه الله را بنا کردند و به صورت زیارتگاه حجاج در آمد.

«الْيَسَعَ»:

«الْيَسَعَ»: نام یکی از انبیاء بنی اسرائیل است و بعضی معتقدند که او همان یوشع بن نون است. برخی هم او را همان ایلیاسین که ایلیاس باشد میدانند. ذکر نام آن در قرآن فقط در دو جا آمده است، یکی در سوره انعام، و دیگری در همین سوره، ولی در هیچ از این سوره احوال و زندگی نامه او به تفصیل بیان نشده، فقط اسم آن در فهرست انبیا علیهم السلام ذکر یافته است.

برخی بدین باور اند که: «یسع، خضر است. و برخی دیگر بدین باور اند که او از اصحاب ایلیاس است و آن دو، قبل از یحیی و عیسی - علیهما السلام زندگی میکردند.

ذَالْكَفْلِ:

«ذوالکفل» پیامبر نبود بلکه مردی از بنی اسرائیل بود که از هیچ معصیتی پرهیز نمی‌کرد پس توبه کرد و خدای متعال بر او آمرزید.

تعداد از مفسران بدین باور اند که: «ذَالْكَفْلِ»: نام یکی از انبیاء بنی اسرائیل است که سر پرستی مریم را به عهده گرفت و زکریا نام دارد.

ابن کثیر میگوید: «از سیاق آیات که پیرامون داستان های انبیا علیه السلام است، چنین بر می آید که ذوالکفل هم پیامبر بوده است. والله اعلم.

مجاهد میگوید: «ذوالکفل متکفل آن شد که به امور قومش قیام نموده و در میان‌شان به عدالت حکم کند، از این جهت او را ذوالکفل نامیدند».

هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ ﴿٤٩﴾

این يك یادآوری است، و برای پرهیزگاران بازگشت نیکویی است. (۴۹)

تفسیر:

«هَذَا ذِكْرٌ»: سیره پیامبران گرامی که آن را برای شما بازگفتیم یاد نیک آنها در دنیا می باشد و شرف و آبرویی است که همیشه در کنار آنها قرار دارد. وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ ﴿49﴾ و هر یک از پرهیزگاران از خدا ترس و مطیعان فرمان پیامبران، عاقبت و سرانجامی نیکو دارد. سپس آن را تفسیر کرده و میفرماید:

جَنَّاتٍ عَدْنٍ مَّفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ ﴿٥٠﴾

باغهای جاودان (در بهشت) در حالیکه در هایش به روی آنان گشوده است. (۵۰)

تفسیر:

باغ هایی برای اقامت در منزلگاه ابدی دارند که دروازه های آنها در انتظار ورود آنان باز است.

امام فخر رازی فرموده است: فرشتگان مأمور باغ ها وقتی مؤمنان را می بینند، دروازه ها را به رویشان می گشایند و به آنها سلام می دهند. پس آنها در حالی وارد میشوند که فرشتگان به نیکوترین حال و زیباترین وضع آنها را در بر میگیرند. (تفسیر کبیر ۲۶/۲۲۱)

مُتَّكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ﴿٥١﴾

در حالیکه در آنجا بر تخت ها تکیه می زنند و میوه های فراوان و نوشیدنی مورد دل خواهشان را در آنجا می طلبند. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُتَكَيِّنٌ»: تکیه زندگان. «يَدْعُونَ»: می طلبند. «كَثِيرَةٌ»: فراوان. مراد انواع میوه‌های فراوان و نوشیدنی‌های گوناگون است.

تفسیر:

جنتیان در حالیکه بر کرسی‌های نرم تکیه زده‌اند، انواع میوه‌ها و بسان پادشاهان دنیا و از آنچه اشتهای دارند از خوشمزه‌ترین غذاها، نیکوترین نوشیدنی‌ها و گواراترین میوه‌ها و نوشابه‌های رنگارنگ می‌طلبند.

ابن کثیر گفته است: هر وقت بخواهند می‌یابند و هر نوعی را آرزو کنند، خدمتکاران آن را بر ایشان می‌آورند. (مختصر ۲۰۷/۳).

مفسر صاوی احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) می‌فرماید: بسنده کردن به درخواست میوه نشان می‌دهد که هدف آنها در بهشت فقط عبارت است از تفکه و لذت بردن نه تغذیه و شکم پر کردن؛ زیرا در بهشت گرسنگی وجود ندارد. (حاشیه الصاوی علی تفسیر الجالین فی التفسیر القرآن الکریم ۳/۳۶۱).

وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَثْرَابٌ ﴿٥٢﴾

و نزد آنان زنانی است که فقط به شوهرانشان عشق می‌ورزند، و با شوهرانشان هم سن و سال‌اند. (۵۲)

تفسیر:

در کنار جنتیان، زن‌های زیباروی و بسیار پسندیده قرار دارند که جز به شوهران خود به کسی دیگری نگاه نمی‌کنند، در سن و سال با هم برابراند و عفت و زیبایی را در خود جمع کرده‌اند.

«اثراب»: یعنی همسن و سال، یا برابر در حسن و زیبایی. مفسر مجاهد فرموده است: «اثراب، همسالانی هستند که با همدیگر دوست و صمیمی می‌باشند، نه نسبت به یک دیگر نفرتی دارند و نه میان خود رشک و هم‌چشمی‌ای زیرا محبت و دوستی میان هم سن و سالان پایدارتر است».

«قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ»: (ملاحظه شود سوره: صافات/48). همسرانی که به خاطر جمال شوهران خود و عشق بدانان تنها به آنها چشم دوخته‌اند. همسرانی که با جمال و زیبایی خود چشم شوهران شان را به خود جلب و ایشان را دل‌باخته خویش نموده‌اند.

«أَثْرَابٌ»: جمع تَرَب، افراد همسن و سال (سوره‌های: واقعه آیه 37، نبأ آیه 33). یعنی همه همسران هم سن و سال بوده‌گویی جملگی در یک زمان آفریده شده‌اند. همگی همسران و جملگی شوهران، جوان و هم سن و سال‌اند. (تفسیر نور).

هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿٥٣﴾

این همان ثوابی است که برای روز حساب به شما وعده داده می‌شد. (۵۳)

تفسیر:

این نعمت و پاداش ابرار است که همین اکنون در دنیا برای شان وعده شده و خداوند متعال و عده‌اش را عملی می‌کند. این وعده، پرهیزگاران را به دریافت نعمت‌های پروردگار در روز قیامت منتظر می‌سازد.

إِنَّ هَذَا لِرِزْقِنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَائِدٍ ﴿٥٤﴾

این همان رزق معین از جانب ماست که تمامی ندارد. (۵۴)

تفسیر:

نعمت های اعطا شده برای اهل جنت دارایی خصوصياتي است که؛ به نهایت نمی رسد، قطع نمی شود و کم نمی گردد. در تفسیر فی الزلال آمده است: این دیدگاه با دو چشم انداز شروع می شود که در اجزا و نشان و شکل کاملاً متفاوت و در نقطه مقابل هم قرار دارند؛ چشم انداز پرهیزگاران که سرانجام نیکو دارند، و چشم انداز نافرمانان سرکش که بدترین عاقبت را دارند. اما گروه اول باغ های بهشتی دارند که دروازه هایشان به روی آنان باز است. و تکیه گاه راحت و لذت خوردن و نوشیدن دارند، و همچنین لذت داشتن حوریان جوان را دارند، که با وجود «جوانی قاصرات الطرف» نیز هستند؛ یعنی کنجاو نیستند و نگاه نمی کنند. تمام آنها جوان و در یک سن قرار دارند. و این متاعی است پایدار و روزی پایان ناپذیر از جانب خداوند متعال.

خواننده گان محترم !

در آیات قبلی مطالعه نمودیم که الله سبحان و تعالی مکافات پرهیزگاران و فرجام سعادت‌مندان را به بیان گرفت. اینک در آیات متبرکه (55 الی 64) جدال و مجازات طغیانگران سیاه بخت مورد بحث قرار میدهد.

هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَأَبٍ ﴿٥٥﴾

این (پاداش پرهیزگاران است) و البته برای سرکشان سرانجام بدی است. (۵۵)

تفسیر:

آیه مبارکه در سزای اهل دوزخ و کافران میفرماید: «وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَأَبٍ» برای کافران که؛ از اوامر الله تعالی طغیان، تمرد و سرپیچی کردند و با انجام کفر و گناه از حد می گذرند، و به تکذیب پیامبران پرداختند سرانجام و عاقبتی بسیار بدی برای شان در پیش گرفته می شود، طوریکه میفرماید:

جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿٥٦﴾

دوزخ که در آن وارد می شوند و چه بد آرامگاهی است. (۵۶)
برای دوزخیان واقعاً آرامگاهی بدی است.

هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ ﴿٥٧﴾

این آب داغ و زردآب دوزخیان است که آن را باید بچشند. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَمِيمٌ»: آب جوشی است که در نهایت غلیان و جوشش قرار دارد. «غَسَّاقٌ»: چرکاب و زردابی است که از پوست های دوزخیان سیلان می کند و سرازیر می شود. به قولی: غساق آبی است که سردی کشنده ای دارد، در مقابل حمیم که داغی آن کشنده است.

تفسیر:

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: بعضی گفته اند که مراد از «غساق» ریم زخم های دوزخیان و آلائش آنهاست که در آن زهر مارها و کژدم ها ممزوج می باشد، و در نزد بعضی «غساق» به معنی آبی است که بی انتها سرد باشد و از نوشیدن آن بینهایت اذیت برسد گویا کاملاً ضد «حمیم» می باشد والله اعلم.

در حدیث شریف آمده است: «اگر دلوی از غساق در دنیا ریخته شود، تمام اهالی دنیا را گندیده و متعفن می سازد».

وَأَخْرَجْنَا مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجًا ﴿٥٨﴾

و عذاب هاي ديگري از همان نوع براي آنان است. (٥٨)

تفسير:

همچنان براي دوزخيان در جنب آب جوشان، زرد آب خوردن زقوم انواع ديگري از عذاب ها در انتظار شان است.

حسن بصري(رح) گفته است: «براي دوزخيان انواع و اقسامی از عذاب؛ همانند زمهرير، سموم، نوشيدن آب جوش و خوردن زقوم تا غير اين ها از اشياي مختلف و متضاد است».

هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ ﴿٥٩﴾

(به سران كفر گویند:) اين گروهی (از پيروان شما) اند که همراهی شما وارد (دوزخ) می شوند، خوش آمدید براي آنان نیست؛ چون آنان وارد دوزخ شدند. (٥٩)

تفسير:

به این ترتیب، خدای سبحان از انقطاع مودت و محبت میان کفار در آخرت خبر داده و روشن می سازد؛ هر گروه ديگر را دشنام می دهد، مودتی که در دنيا میان آن ها بوده است، در آخرت به عداوت تبديل می گردد. سپس رؤسایشان در ادامه می گویند: «زیرا آنان» یعنی: پيروان ما «داخل آتش می شوند» چنانکه ما به آن وارد شده ایم و مستحق آنند؛ چنانکه ما سزاوار آن گردیده ایم.

قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ ﴿٦٠﴾

[پيروان به پیشوایان] گویند: بلکه بر شما خوش آمدید مباد چون شما عذاب را بر ما پیش کردید، پس بد جای قرار است دوزخ. (٦٠)

تفسير:

مفسران در تفسير این آیه مبارکه میفرمایند: وقتی پيروان وارد جهنم میشوند، با جمله «لَا مَرْحَبًا بِكُمْ» با آنها روبرو میشوند؛ یعنی در اینجا گشایش و خیری نبینید! همان طور که خدا فرموده است: «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا». سلام دوزخيان همین است. در چنین موقعیتی و بر مبنای گفته ای که می گوید: «سلام دوزخيان عبارت است از زدن دردناک»، وارد شدگان جهنم به آنها میگویند: «بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ». بدین ترتیب به جای سلام و درود، دوزخيان با لعنت و نفرین و ناسزا گفتن یکدیگر روبرو می شوند.

قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرِزْدَهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ﴿٦١﴾

گویند پروردگارا! هر کس ما را دچار این سرنوشت ساخته است، عذابش را در آتش دوزخ دو چندان بیفزای. (٦١)

تفسير:

«قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرِزْدَهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ» این نیز از گفته پيروان است. جهنميان از پروردگار خویش می طلبند که: الهي! عذاب سران مارچند برابر کند که باعث این عذاب برای ما شده اند.

«رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرِزْدَهُ عَذَابًا ضِعْفًا» امام بیضاوی در تفسير این آیه میفرماید: یعنی دو برابر این به عذابش بیفزای و آن را دو برابر کن. (تفسير بیضاوی ۱۵۱/۲).

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ ﴿٦٢﴾

و (اهل دوزخ با یکدیگر) گویند: چرا مردانی را که ما آنان را اشرار می شمردیم (در اینجا،

در آتش دوزخ) نمی‌بینیم. (۶۲)

تفسیر:

سرکردگان و رهبران کفار گمراه می‌گویند: چرا ما آن‌ده از افراد را در آتش جهنم نمی‌بینیم که؛ در دنیا ما آنها را اشرار خطاب می‌کردیم. منظورشان مؤمنان است. ابن عباس (رض) می‌فرماید: منظور آنها یاران محمد صلی الله علیه وسلم است. ابو جهل می‌گوید: بلال کجاست؟ صهیب کجا و عمار کجاست؟ آنها در بهشت جا دارند. وای به حال ابو جهل که پسرش عکرمه ایمان آورد و مادرش مسلمان شد و برادرش مسلمان شد و خود او کافر مرد. (قرطبی ۲۲۴/۱۵).

ابن کثیر می‌فرماید: این اخبار کفار است که در آتش قرار دارند. آنها در جستجوی اشخاصی اند که؛ گمان می‌کردند گمراه اند، و منظور آنان مؤمنان است. ابو جهل می‌گوید: چه شده بلال و صهیب و عمار و فلان و فلان را نمی‌بینیم؟ این برای نمونه است وگرنه تمام کفار همین حال را دارند و معتقدند که مؤمنان داخل آتش می‌شوند. پس وقتی کفار وارد آتش میشوند سراغ مؤمنان را می‌گیرند، اما آنها را نمی‌یابند. (مختصر ۲۰۷/۳).

أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ ﴿٦٣﴾

آیا ما آنان را به ناحق به ریشخند گرفته‌ایم [و اکنون اهل بهشت اند]؟ و یا [در دوزخ اند و] دیدگان ما به آنان نمی‌افتد؟! (۶۳)

تفسیر:

امام بیضاوی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: بدین وسیله خود را سرزنش کرده و به خود اعتراض می‌کنند که مؤمنان را به تمسخر گرفته بودند. انگار می‌گویند: مگر آنها در اینجا در آتش نیستند؟ یا اینکه چشمان ما از دیدن آنها ناتوان است و ما آنها را نمی‌بینیم؟ (تفسیر بیضاوی ۱۵۱/۲).

ابن کثیر در تفسیر خویش مینویسد: «دوزخیان خود را به امر محالی تسلی کرده و می‌گویند: شاید مؤمنان نیز بامادر دوزخ هستند، لیکن چشمان ما بر آنها نیفتاده است.»

إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ ﴿٦٤﴾

این گفتگو و مجادله اهل دوزخ حتمی و واقع شدنی است. (۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَحَقٌّ»: مراد از حقیقت داشتن، وقوع و تحقق این خصومت و جدال است.

«تَخَاصُمٌ»: ستیزه و پرخاش. خبر مبتدای محذوف و تقدیر چنین است:

«هُوَ تَخَاصُمٌ». و جمله (تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ) بیان (ذَلِكَ) است.

تفسیر:

امام فخر رازی می‌فرماید: از این جهت الله تعالی این سخنان را تخاصم نامیده است که گفته رؤسا: «لَا مَرْحَبًا بِهِمْ» و سخنان پیروان: «بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ» مخاصمه و نزاع است. (تفسیر کبیر ۲۲۳/۲۶).

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (65 الی 70) به برخی از دلایل صداقت و راستی پیامبر صلی الله علیه وسلم اشاراتی بعمل آورده میشود:

نظر کوتاه به ارتباط این آیات با آیه های سر آغاز سوره:

باید متذکر شد که: این آیات همانند آیه های بدایت سوره از وحدانیت الله متعال و وعده و

هشدار هایش بحث بعمل آورده و توضیح میدارد که: بدو سوره تا پایان آن از بهترین شیوه ی نظم و ترتیب برخوردار است. (تفسیر فرقان)

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنِّي إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٦٥﴾

بگو: من فقط بیم دهنده ام، و هیچ معبودی جز خدای یگانه قهار نیست. (۶۵)

تفسیر:

در این آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! به آن مشرکان بگو: من فقط از جانب خدای پروردگار جهانیان پیامبری هستم که اگر ایمان نیاورید شما را از عذاب برحذر می دارم و می ترسانم. نه ساحرم و نه شاعرم و نه کاهن.

«وَمَا مِنِّي إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» پروردگار و معبودی جز خدای یگانه و مقتدر ندارید. پروردگار که؛ خداوند غالب «قهار» و قوی ای که بر همه چیز مسلط و بر همه خلقش قاهر و غالب است. بنابر این بندگی برای کسی جز او سزاوار نمی باشد.

«مُنذِرٌ»: بیم دهنده. «الْقَهَّارُ»: غالب بر هر کس، و چیره بر هر چیز.

یعنی هر چیز به حضور او مغلوب و مرغوب است آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست در حیطه تصرف و اقتدار اوست تا هر زمانی که بخواهد آنها را قائم میدارد و هر وقتیکه بخواهد تخریب و فنا میکند کسرا توان آن نیست که ید قدرت او را از تصرف در امور کائنات کوتاه سازد و هیچکس را مجال نیست که از مؤاخذها و جانب در برد و نیز کسی را چنین قدرت نیست که بخش ایشلام حد و داورام حدود سازد.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ﴿٦٦﴾

پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است (ذات) شکست ناپذیر و بسیار آمرزنده است. (۶۶)

تفسیر:

پروردگار ذاتی است که در پادشاهی اش عزیز و غالب است؛ یعنی هر که از او بترسد عزتتش می دهد و هر که با او دشمنی ورزد خوارش می سازد، گناه توبه کنندگان را می آمرزد و خطاهای رجوع کنندگان را می پوشاند.

امام رازی در تفسیر کبیر میفرماید: وقتی یادآور شد که (قهار) است بیم و هراس ایجاد می شود، پس به دنبال آن چیزی را آورده است که بر امید و ترغیب دلالت دارد. و سه صفت دال بر رحمت و کرم را ذکر کرده است که عبارتند از: رب، عزیز و غفار. رب نشان دهنده ی تربیت و احسان است. عزیز نشان می دهد که بر همه چیز تواناست و هیچ چیز او را در مانده نمی کند. و غفار انسان را ترغیب و تشویق می کند که به فضل و کرم و ثوابش امیدوار باشد. پس اگر انسان هفتاد سال بر کفر بماند و سپس توبه کند، خدا به رحمت خود تمام گناهان او را می بخشاید، و نامش را از دفتر گناهکاران پاک می کند، و او را به مقام نیک مردان میرساند. (تفسیر کبیر ۲۶/۲۲۴).

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ﴿٦٧﴾

بگو: این یک خبر بزرگ است. (۶۷)

«نَبَأٌ»: خبر مهم و سرگذشت قابل توجه (ملاحظه شود سوره های: انعام/34 و 67، اعراف / 175).

تفسیر:

ای پیامبر! برای کافران بگو: این کتاب بزرگ، یعنی قرآن کریم خبر عظیم الشان و بزرگ

مقداری را با خود آورده است. خبر بزرگی است درباره سرنوشت مؤمنان و کافران و سعادت و شقاوت دنیوی و اخروی ایشان.

أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿٦٨﴾

که شما از آن روی میگردانید. (۶۸)

ای کافران! شما از قرآن غافل هستید؛ از ایمان به این کتاب دوری جستید و از عمل به احکامش رو میگردانید.

مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٦٩﴾

من از ملاً اعلی هنگامی که [درباره آفرینش آدم] با همدیگر گفتگو می‌کنند، هیچ خبری ندارم. (۶۹)

تفسیر:

اگر وحی بر من نازل نمی‌شد، من از کجا از اختلاف ملائک در مورد خلق آدم خبر داشتم؟ ابن جوزی گفته است: منظور استدلال بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است؛ چون اموری را اعلام کرد که قبلاً آن را نمی‌دانست. اشاره به خصومت ملائک بر اساس مطالبی است که در داستان آدم علیه السلام آمده است، آنگاه که خدا به آنها گفت: «من در زمین جانشین قرار میدهم». (التسهیل ۱۸۹/۳).

إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٠﴾

به من وحی نمی‌شود جز برای اینکه بیم دهنده ای آشکارم. (۷۰)

تفسیر:

یعنی: من پیش از آنکه به سویم وحی شود، در مورد آنچه که فرشتگان درباره آن باهم گفت‌وگو می‌کردند، علم و آگاهی‌ای نداشتم.

یادآور می‌شویم؛ جدالی که میان فرشتگان روی داد، در باره آدم علیه السلام بود - چنانکه آیات بعدی مفید این معنی است «به من جز در این باب که هشدار دهنده‌ای آشکار هستم، وحی فرستاده نمی‌شود» و من هیچ سلطه‌ای و رای آنچه حق تعالی به من عنایت کرده است و هیچ فرشته‌ای در اختیار ندارم و مأموریت من اعمال سلطه و استبداد، یا تحکیم نفوذ خویش با زور و اجبار نیست.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (71 الی 85) نگاهی به آفرینش آدم علیهم السلام، دشمنی ابلیس با نوع بشر و گمراه کردنشان اشاراتی بعمل آمده است.

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ ﴿٧١﴾

[یاد کن] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من آفریننده بشری از گل هستم. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ...»: بیان گفتگویی است که در ملاً اعلی و عالم بالا صورت گرفته است. «بَشَرًا»: هدف از آن آدم است. «طِينٍ»: گل.

تفسیر:

بغاوت ابلیس:

قبل از همه باید گفت که: ابلیس با اختیار خود به عبادت خداوند می‌پرداخت تا جایی که

خداوند او را در میان فرشتگان خود قرار داد با وجود اینکه ابلیس از جنس ملائکه نبود و بلکه او جن بود.

اما شیطان هنگامی که الله تعالی آدم را خلق نمود و دستور داد تا همه برای آدم سجده ی اکرام ببرند، همه جز او سجده بردند و شیطان دلیل کار خود را بر مبنای قیاسی باطل که خداوند او را از آتش آفریده و انسان را از گل و آتش برتر از گل است و من برتر از اویم، تکبر ورزید و از فرمان خدا برای سجده بر آدم، سرپیچی کرد که این فرمان، خود نوعی امتحان برای این موجود مختار بود و با اختیار مسیر شر و عواقب خشم و غضب الله تعالی بر اطاعت نکردنش، خود را به ورطه سقوط کشانید:

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَأِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ * قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَاجِمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِيَّايَوْمِ الدِّينِ» (سوره ص آیات 71-78)

یعنی: به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل می آفرینم! هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید!»

در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند، جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود! گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترین ها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!» فرمود: «از آسمان ها (و صفوف ملائکه) خارج شو، که تو رانده درگاه منی! و مسلماً لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود!»

بنابراین ابلیس از روی استکباری که کرد مورد غضب الهی قرار گرفت و این تکبر کردن او با میل و اختیارش بود و قطعاً عواقب سرپیچی از فرمان الهی جز غضب او را در پی نخواهد داشت ولی باز ابلیس بدلیل تکبری که داشت حاضر نگردید تا فرمان الهی را اجرا نماید و در عوض غضب الهی را انتخاب کرد.

و لذا ابلیس از میان مقربین و همراهی با فرشتگان به پایین رانده شد تا به همگان نشان داده شود که لازمه اختیار آن است که مختار همیشه در حالت بیم و امید به سر برد و هیچ گاه از خود مطمئن نباشد و همیشه از ذات الهی استمداد کند.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٧٢﴾

پس زمانی که اندامش را درست و نیکو نمودم و از روح خود در او دمیدم، پس (همه) سجده کنان به او بیفتید. (۷۲)

تفسیر:

و ای فرشتگان! چون آدم را به صورت بشری مصور ساختم و اجزای وی را برابر و استوار گردانیدم؛ بدنش را قوام بخشیدم، و خلقتش را کامل نمودم، «و در آن از روح خود دمیدم» یعنی: از روحی که مالک آن هستم و غیر من مالک آن نیست و به این ترتیب، او را بعد از آن که حیاتی در وی نبود و جماد بی‌جانی بود، زنده گردانیدم. «سجده کنان برای او در افتید» این دستور به فرشتگان، سجده تحیه و شادباش آن ها برای آدم است، نه سجده

عبادت. به فرشتگان گفته که برایش به گونه احترام و اکرام سجده کنید، نه برای عبادت و تعظیم؛ زیرا عبادت جز برای خداوند رحمان و رحیم سزاوار نیست و شریعت اسلام سجده به پیشگاه غیر پروردگار یگانه را حرام داشته است.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٧٣﴾

پس فرشتگان جملگی به آدم سجده کردند. (۷۳)

تفسیر:

یعنی فرشتگان با اطاعت از الله تعالی، به منظور بزرگداشت آدم، همه برایش سجده کردند و هیچکس از فرشتگان از این فرمان تخلف نوزید.

إِلَّا ابْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٧٤﴾

مگر ابلیس که تکبر ورزید و از کافران شد. (۷۴)

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است که ابلیس از فرمان الله تعالی امتناع ورزید و از سجده بردن برای آدم ابا نمود و به زمره‌ی کافران درآمد.

ابن کثیر فرموده است: فرشتگان کلاً فرمان الله را به جا آوردند، جز ابلیس، و جنس آن از جنس ملائک نبود، بلکه از جنس جن بود.

این نظر صحیح است که جنس شیطان از جن بود نه از فرشته. نظر حسن بصری نیز همین است که: حتی یک لحظه از ملائک نبود، و این چیزی است که نفس و نهاد به آن قانع و آسوده می‌شود، و نصوص نیز بر آن دلالت دارد.

که فرموده است: «كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» پس طبیعت و سرشتش به او خیانت کرد و از سجده بردن برای آدم امتناع ورزید و با خدای عز و جل به مخاصمه برخاست و ادعا کرد که از آدم بهتر است. در نتیجه کافر شد و خدا او را از رحمت و مکان انس و محضر مقدس خود محروم کرد و بیرون راند.

قَالَ يَا ابْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيَّ اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴿٧٥﴾

[خدا] فرمود: ای ابلیس! تو را چه چیزی از سجده کردن بر آنچه که با دستان قدرت خود آفریدم، بازداشت؟ آیاتکبر کردی یا از بلند مرتبه‌گان هستی؟ (۷۵)

تفسیر:

طوری‌که در فوق یادآور شدیم: الله تعالی برای ابلیس گفت: ای ابلیس! چه امری تو را از سجده بردن برای آنکه من خودم او را بدون واسطه پدر و مادر خلق کردم مانع شد؟ آیا بر آدم کبر ورزیدی، یا در برابر امر خداوند تکبر نمودی؟

شیخ قرطبی میفرماید: هر چند خدا خالق همه چیز است، اما خلق آدم را به عنوان احترام به خود نسبت داده است. همان طور که روح و بیت و ناقه و مسجد را به خود نسبت داده است و مردم را به چیزی مخاطب قرار داده که آن را می‌شناسند.

«أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ»: آیا همین حالا متکبر شده‌ای و از سجده امتناع می‌ورزی یا قبلاً هم در مقابل خدا گردنکش بودی؟ از این جهت که از سجده بردن سر باززد او را توبیخ کرده است.

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿٧٦﴾

(ابلیس) گفت: من از او بهترم مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای. (۷۶)

تفسیر:

ابلیس با سرکشی از امر پروردگارش چنین جوابی را ارایه داشت: آنچه مرا از سجده کردن برای آدم باز داشت آن بود که من از او بهتر و برتر هستم؛ یعنی اصل من از اصل او کرامت بیشتر دارد، از آن رو که مرا از آتش و او را از گل آفریدی و آتش از گل بهتر است. به هر حال، آنچه مسلم است، الله تعالی آدم را به شرفی مشرف و به کرامتی مکرم ساخت که شرف و برتری عناصر به هیچ وجه با آن برابری نمی تواند کرد؛ این شرف آن است که خداوند متعال آدم علیه السلام را به دست بلاکیف خویش آفرید و در وی از روحی که آفریده بود، دمید و به او علم و حکمت عنایت کرد.

ماجرای داستان سجده به آدم علیه السلام :

بهتر است داستان سجده به آدم علیه السلام علیه السلام از آیه (72 این سوره) مورد بحث قرار دهیم طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَاذْأَسْوَيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَفَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ»

در تفسیر انوار القرآن آمده: «آن گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفریننده بشری از گل هستم» مراد از «بشر» در آیه کریمه، آدم علیه السلام و نسل وی اند. البته مجادله فرشتگان در این باره بود که چه کسی در زمین خلیفه ساخته می شود.

«پس» ای فرشتگان! «چون او را استوار بپرداختم» یعنی: چون آدم را به صورت بشری مصور ساختم و اجزای وی را برابر و استوار گردانیدم؛ «و در آن از روح خود دمیدم» یعنی: از روحی که مالک آن هستم و غیر من مالک آن نیست و به این ترتیب، او را بعد از آن که حیاتی در وی نبود و جماد بی جانی بود، زنده گردانیدم «سجدهکنان برای او درافتید» این دستور به فرشتگان، سجده تحیه و شادباش آنها برای آدم است، نه سجده عبادت.

«پس فرشتگان سجده کردند» یعنی: پروردگار متعال آدم علیه السلام را آفرید و در او از روح خویش دمید آنگاه فرشتگان برای او سجده کردند «تمامشان همه یکسره» و یکپارچه سجده کردند و هیچ فرشته ای از آنان باقی نماند، جز این که سجده کرد.

در (کلهم اجمعون) دو تأکید است؛ تأکید اول: (کلهم) برای افاده عمومیت و تأکید دوم: (اجمعون) برای افاده اجتماع و یکجا بودن آنها در سجده در یک وقت و یک زمان می باشد.

«جز ابلیس» که متصف به اوصاف فرشتگان و در عداد ایشان بود «که استکبار ورزید» یعنی: از روی جهل به این حقیقت که این سجده در واقع فرمان بردن و طاعت از حق تعالی است، از سجده کردن برای آدم سرکشی کرد و سر باز زد «و» استکبار وی، استکبار کفر بود، بدین جهت بود که: «از کافران شد» با مخالفت و سرپیچی از امر الله تعالی و سرکشی از طاعت وی.

الله متعال فرمود «ای ابلیس! چه چیز تو را باز داشت از این که برای چیزی که با دستان خود آفریدم سجده کنی؟» یعنی: چه چیز تو را از سجده کردن برای آدم برگرداند و باز داشت در حالیکه این خود من بودم که با دستان بلاکیف خود بی هیچ واسطه ای - چون پدر و مادر - عهده دار آفرینش وی شدم؟ به کار بردن این تعبیر، تشریف و گرامی داشتی برای آدم است،

و گرنه خداوندا عهده دار و متولي امر آفرينش هر مخلوقی است. «آيا استكبار ورزيدي يا از جمله بلند مرتبگان بودي؟» يعني: اي ابليس! آيا هم اکنون از سجده كردن استكبار ورزيدي، يا پيوسته از گروهی بوده‌اي كه از اين كار تكبر مي‌ورزند؟ يا معني اين است: آيا هم اکنون - بي آنكه سزاوار آن باشي - از سجده كردن ابا ورزيدي، يا اينكه تو به راستي از متكبران بلند مرتبه و مستحق برتري جويي از طاعت خدا هستي و از اين رو، از سجده كردن ابا ورزيدي؟ اين استفهام مفيد توبيخ است «گفت: من از او بهترم» ابليس لعين در حق خود چنين ادعا كرد كه از آدم بهتر است و اين سخن وي متضمن اين معني است كه: سجده فاضل براي مفضل نيكو نيست. «مرا از آتش آفريده‌اي و او را از گل» و به پندار وي، عنصر آتش از عنصر گل برتر بود. البته اين پندارش از جهاتي مردود است كه بيان اين جهات، در همين تفسير شريف گذشت.

به هر حال، آنچه مسلم است، خداوند آدم عليه السلام را به شرفي مشرف و به كرامتي مكرم ساخت كه شرف و برتري عناصر به هيچ وجه با آن برابري نمي‌تواند كرد؛ اين شرف آن است كه الله سبحان و تعالی آدم عليه السلام را به دست بلاكيف خویش آفريد و در وي از روي كه آفريده بود، دميد و به او علم و حكمت عنايت كرد.

حال بنا به تفسير آيات متوجه خواهيم شد كه سجده براي الله تعالی نبوده است بلكه براي آدم بوده و همچنين دريافتيم كه سجده از باب عبادت نبوده بلكه از جهت تكريم آدم عليه السلام بوده است.

و نيز اگر به آيه ي آخر توجه كنيد يعني: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (الله تعالی گفت: «اي ابليس! چه چيز مانع تو شد كه بر مخلوقی كه با قدرت خود او را آفريدم سجده كني؟! آيا تكبر كردي يا از برترين ها بودي؟!») ابليس گفت: «من از او (آدم) بهترم؛ چرا كه مرا از آتش آفريده‌اي و او را از گل!» اين امر به روشني آشكار ميشود كه ملائكه بر آدم سجده بردند نه الله تعالی، زيرا در اين آيه شيطان يا ابليس علت سجده نبردن را برتري خود نسبت به آدم مي‌داند يعني اشاره دارد به اينكه ابليس براي آدم سجده نبرد چون خود را از او برتر مي‌دانست و از اين نکته براي ما واضحتري مي‌شود كه سجده براي آدم بوده نه الله تعالی.

قَالَ فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَاثَكَّ رَجِيمًا (۷۷)

(الله تعالی) فرمود از آنجا بيرون شو كه تو رانده شده‌اي. (۷۷)

تفسير:

پروردگار با عظمت براي ابليس گفت: از بهشت بيرون شو؛ زيرا تو از رحمت دور گشتي و از بهشت محروم شده‌اي. يعني ابليس كه در بهشت با فرشتگان مصاحبت و مجالست داشت اکنون را نده شد. «مِنْهَا»: از جنت. از آسمان. از جماعت فرشتگان. «رَجِيمًا»: مطرود از درگاه رحمت و كرامت خدا. رانده شده از ميان صفوف فرشتگان (ملاحظه شود سوره هادي: آل عمران آيه 36، حجر آيات: 17 و 34، نحل آيه 98).

آيا شيطان معلم ملائكه بود؟

در مورد اينكه شيطان معلم ملائكه باشد هيچ گونه دليلي از كتاب الله و سنت صحيح رسول الله صلي الله عليه وسلم وجود ندارد. همانطوريكه در آيات 71 - 77 اين سوره تذكر يافت: «و به خاطر بياور هنگامی را كه پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشري را از

گل می‌آفرینم! هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید!» در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند، جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود! گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!» فرمود: «از آسمان‌ها (و صفوف ملائکه) خارج شو، که تو رانده درگاه منی!

بنابر این بر اساس قولی، ابلیس از میان ملائک مقرب رانده شد و بعد‌ها نیز از بهشت خارج شد. چنانکه علامه سعدی در تفسیر خود نوشته: «قَالَ فَأَخْرُجُ مِنْهَا» خداوند متعال به ابلیس گفت: از آسمان و جایگاه ارزشمند بیرون برو، «فَأِنَّكَ رَجِيمٌ» چراکه تو مطرود و رانده شده از رحمت الهی هستی.

و می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» (کهف 50) یعنی: به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که از جن بود.

و از این آیه می‌توان به این مطلب پی برد که ابلیس در میان ملائک بوده است ولی هیچیک از نصوص قرآنی به این امر اشاره نکرده‌اند که ابلیس معلم ملائک بوده باشد. بنابر این ما نیز این ادعای باطل را مردود می‌دانیم و به همه ی مسلمانان تابع کتاب و سنت می‌گوییم که از باورها و اعتقادات بدون دلیل دوری و حذر نمایید.

وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ﴿٧٨﴾

و حتماً لعنت من تا روز قیامت بر خواهد بود. (٧٨)

تفسیر:

ای ابلیس! لعنت‌های پی در پی الهی بر تو تا روز قیامت ادامه دارد و تو مطرود و سنگسار شده باقی خواهی‌ماند.

یعنی در پاداش اعمال تو تا روز قیامت به تو لعنت افزوده شده می‌رود چون روز قیامت بر پا گردد عذاب آنروز غیر ازین خواهد بود طوری‌که الله متعال می‌فرماید: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٥﴾» لعنت‌های اینجا مقابل لعنت آنجا هیچ است.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٧٩﴾

(ابلیس) گفت: پروردگارا! مرا تا روزیکه مردم برانگیخته میشوند، مهلت ده. (٧٩)

تفسیر:

ابلیس به الله تعالی عرض می‌دارد ای پروردگارم! مرا نمیران و وفاتم را تا مردم از قبر‌های‌شان بیرون می‌شوند به تأخیر انداز تا آنان را به فتنه اندازم.

و باید دانست که خداوند عادل است و ذره‌ای ظلم روا نمی‌دارد و هیچکس را بدون آگاهی و دلیل مورد عذاب و عقاب قرار نمی‌دهد. ابلیس نافرمانی کرد و از در مقابله با خداوند در آمد و واضح است که چنین موجودی نمیتواند در بهشت جای گیرد؛ و با اجابت خواسته‌های شیطان از سوی خداوند بود که او تهدید‌های خود را بیان کرد و سخن از فریب نوع آدم و نشستن بر سر راه مستقیم خداوندی و کشاندن انسان‌ها به بیراهه از راه وعده و فریب و آرزوهای طولانی و... را داد؛ و خداوند در مقابل وعده کرد که جهنم را از پیروان او پر خواهد کرد:

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ *

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ * قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ * لَأُمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (سوره ص آیات متبرکه 79-85). یعنی: گفت: «پروردگارا! مرا تا روزی که انسانها برانگیخته می‌شوند مهلت ده!» فرمود: «تو از مهلت داده‌شدگانی، ولی تا روز و زمان معین!» گفت: «به عزتت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان خالص تو، از میان آنها!» فرمود: «به حق سوگند، و حق می‌گویم، که جهنم را از تو و هر کدام از آنان که از تو پیروی کند، پر خواهم کرد!» پس اگر دقت نمایم عواقب اعمال شیطان معلوم بود، یعنی مورد لعنت قرار گرفتن ابلیس که این آیه قبل از سوگند شیطان به اغوای بشر بود (سوره ص آیه: 78) و در انتها هشدار الله تعالی به جهنمی ساختن پیروان شیطان.

خلاصه اینکه؛ عناد و خود خواهی شیطان او را از توبه باز داشت، به دلیل این که وقتی خدا به فرشتگان فرمان داد تا برای آدم سجده کنند، او به جای فرمان برداری نافرمانی کرده و برای توجیه نافرمانیش متکبران دست به بهانه جوئی زد در حالیکه عواقب نافرمانی الله تعالی چیزی جز بدست آوردن غضب الهی بر خود نخواهد بود، و لذا وقتی خود خواهی، عناد، نافرمانی و اصرار شیطان بر عصیان صورت گرفت و او با وجود اینکه می‌دانست چه عواقبی در انتظارش است، حاضر به توبه نبود، و خدا به او فرمود: «تو رانده شده ای» یعنی از رحمت من رانده شدی «و لعنت من تا روز قیامت بر تو خواهد بود.

آیا روزی خواهد آمد که شیطان توبه کند؟

این یک فرض محال است، که روزی بیاید که شیطان توبه کند: زیرا ابلیس دیگر مورد لعن الله متعال قرار گرفته است، چنانکه میفرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَيَّ يَوْمَ الدِّينِ» (حجر 35). یعنی: و لعنت (و دوری از رحمت حق) تا روز قیامت بر تو خواهد بود!».

وکسی که مورد لعن قرار گرفته یعنی آنکه از رحمت دائمی و ابدی الله متعال محروم خواهد شد، لذا شیطان هرگز توفیق توبه را پیدا نمی‌کند، زیرا توبه خود نعمت و رحمتی از جانب خداوند متعال است که به بندگان داده میشود، ولی الله متعال شیطان را از رحمت ابدی خود محروم ساخته است، وعده داده که او را عذاب خواهد داد: طوریکه در آیات: 70 - 85 (این سوره) با تمام دقت و وضاحت بیان شده است: «قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ * لَأُمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص 79-85) یعنی: خداوند فرمود: «به حق سوگند، و حق می‌گویم، که جهنم را از تو و هر کدام از آنانکه از تو پیروی کند، پر خواهم کرد».

و خداوند متعال برخلاف وعده اش عمل نمی‌کند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ» (آل عمران 9). یعنی: همانا خداوند، از وعده خود، تخلف نمی‌کند.

و لذا شیطان هرگز موفق به توبه نمی‌شود و خداوند درباره آن خبر داده است که او بر کفر باقی خواهد ماند، بنابراین نباید بر اساس تحلیل های ذهنی نادرست خود یک فرضیه را پیش پای خود بگذارید و بعد بخواهید بر طبق فرض محال خود، نتیجه گیری نمایید و بعد سوالي در ذهنتان ایجاد کنید که از اساس اشتباه است.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٨٠﴾

(الله) فرمود: همانا تو از مهلت داده شد گانی. (۸۰)

تفسیر:

الله تعالی برای ابلیس گفت: من مدت عمر تو را به تأخیر انداختم. تأخیر عمر ابلیس، ابتلا

و امتحانی برای بندگان است تا راستگویی و دروغگویی از هم باز شناخته شوند.

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٨١﴾
تا زمانی معین و معلوم (قیامت). (۸۱)

تفسیر:

به قولی: دلیل اینکه ابلیس تا روز رستاخیز مهلت خواست، این بود که از مرگ نجات یابد زیرا اگر او تا روز رستاخیز مهلت می یافت، نمی مرد پس خداوند متعال او را مهلت داد اما نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز «صعق» که روز مرگ همه مخلوقات است.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٢﴾

(ابلیس) گفت: به عزت و جلال تو قسم که همگی آنان را گمراه می‌کنم. (۸۲)

تفسیر:

در آیه مبارکه درمیابیم که در بسیاری اوقات يك گناه، مقدمه‌ی مرتکب شدن گناهان بزرگتری میشود. (بطور مثال ملاحظه نمودیم که شیطان به ارتکاب یک گناه سجده نکردن بر آدم، مقدمه‌ای برای گناه اغفال مردم میشود).

با تمام وضاحت باید که: خطر و سوسه‌های ابلیس باید جدی بگیریم زیرا او قسم یاد کرده است که: همه را به نحوی از انحاء گمراه کند).

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٨٣﴾

مگر از میان آنان، آن بندگان را که اخلاص یافته اند. (گمراه ساخته نمیتوانم). (۸۳)

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ ﴿٨٤﴾

(الله) فرمود: به حق سوگند و کلام من حق و حقیقت است. (۸۴)
خداوند جز حق نمی‌گوید. (مقدم شدن کلمه «حق» بر «اقول» نشانه‌ی آن است که او جز حق نمی‌گوید). «وَالْحَقَّ أَقُولُ».

لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٥﴾

که بی تردید دوزخ را از تو و آنان که از تو پیروی کنند، از همگی پر خواهم کرد. (۸۵)

تفسیر:

یعنی: دوزخ را از کسانی از نسل آدم نیز که از تو - هنگامی که به سوی گمراهی و ضلالت فراشان میخوانی - اطاعت کنند، پر می‌کنم. بدین‌گونه، خداوند متعال سوگند یاد می‌کند که ابلیس و پیروانش را به دوزخ وارد خواهد کرد تا بدانجا که دوزخ از آنان پر و انباشته شود.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (86 الی 88) به داعی، دعوت، معجزه‌ی قرآن عظیم الشان اشاره بعمل آمده می‌فرماید:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴿٨٦﴾

بگو مزدی بر این [رسالت] از شما طلب نمی‌کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و به خدا نسبت دهم. (۸۶)

تفسیر:

تکلف: تصنع و خود سازی است. یعنی من از متکلفان نیستم تا چیزی بگویم که به آن علم ندارم و در نتیجه، بدون حق و از سر ساخته کاری و دروغ پردازی، دعوای وحی و

رسالت کنم، یا شما را به سوي چیز دیگری که خداوند متعال مرا به دعوت به سوي آن فرمان نداده است، دعوت نمایم.

در حدیث شریف آمده است: «آیا شما را از اهل بهشت آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه کنید یا رسول الله! فرمودند: آنان رحم‌کنندگان در میان خویش هستند. باز فرمودند: آیا شما را از اهل دوزخ آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه گردانید یا رسول الله! فرمودند: آنان ناامیدان دل مرده روغگوی متکلف هستند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «أنا وصالحو أمتي برأء من التكلف». «من وشایستگان امت من از تکلف بیزاریم».

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٨٧﴾

این (قرآن) جز پندی برای جهانیان نیست. (۸۷)

وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ﴿٨٨﴾

و حتماً خبر (حق بودن) آن را بعد از مدتی خواهید دانست. (۸۸)

خواننده گان محترم!

از آیات متبرکه (86 الی 88) حال داعی را که پیامبر گرامی است، به تصویر میکشد که چگونه پاک دلانه و از روی اخلاص و نیت بی غلوغ شد اندیشه‌ی رهایی انسان‌ها از نابسامانی‌هاست. از این رو، به تمام صراحت اعلام میدارد که مندر برابر تبلیغ دین الله متعال از هیچکس مزد و مکافات نمیخواهم، کسی را فریب نمی‌دهم، بر خدا دروغ نمی‌بندم، این قرآن، پند و اندرز و راهنمای همگان است و انسان خردمند، درستی آنرا شهادت و گواهی میدهد.

ای کافران! به زودی آنگاه که اسلام نصرت یابد و بت‌ها نابود شود، و نیز در آن هنگام که مجازات روز قیامت فرا رسد و عذاب شما را فراگیرد، مرتبه‌ی بلند، راستی و درستی پیام قرآن را در خواهید یافت.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
ومن الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الزمر

جزء - (23)

سورة زمر در مکه نازل شده، و دارای هفتاد و پنج آیه و هشت رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به دلیلی به نام سوره «زمر» مسمی گردیده، چون الله تعالی در (آیات 71 - 72)، از گروه کفار گمراه و نابکار را به خواری، حقارت و زبونی و گروه مؤمنان و در آیه های 73 تا 75 پایان سوره از دسته ها و گروه های مؤمنان سعادت مند، با احترام، اِجْلال و اکرام یاد کرده. و در آیه مبارکه «73 - 71» نام کلمه «زمر»: یعنی گروه ها. تذکر یافته است.

همچنان تعداد از مفسران میگویند نام دیگر این سوره «عُرْف» (عُرْف جمع عُرْفَه و غربه بمعنای اتاق) و منظور از آن اتاق های بهشتی است که در آیه بیستم «...لَهُمْ عُرْفٌ مِنْ فَوْقِهَا عُرْفٌ مَبْنِيَةٌ..» این سوره بدان ذکر بعمل آمده است.

در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم پشت سر هم روزه می گرفتند تا بدانجا که می گفتیم: دیگر نمیخواهند که بخورند. و پشت سر هم می خوردند تا بدانجا که می گفتیم: دیگر نمی خواهند که روزه بگیرند. و ایشان در هر شب، سوره های «اسراء» و «زمر» را تلاوت می کردند».

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

طوری که در فوق هم متذکر شدیم که: سوره (زمر) از جمله سوره های مکی بوده بجز دو آیه آن هریک: «قُلْ يُعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ»، و دیگری هم: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»، امام سخاوی طی روایتی میفرماید که: این سوره بعد از سوره (سبأ) و پیش از سوره (مؤمن) نازل شده است.

این سوره دارای (8) هشت رکوع، و (75) هفتاد و پنج آیت، و (1184) یک هزار و یک صد و هشتاد و چهار کلمه، و (4965) چهار هزار و نه صد و شصت و پنج حرف، و (2289) دو هزار و دو صد و هشتاد و نه نقطه می باشد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

این سوره از نظر حجمی جزو سوره های مثانی و در حدود نیم جزء قرآن عظیم الشان می باشد.

سوره های مثانی: عبارت از آن سوره هایی است که عدد آیات آنها زیر صد قرار دارد و نزدیک بیست سوره اند. از این جهت مثانی گفته میشوند که قابل تکرارند و به جهت کوتاه بودن بیش از یک مرتبه تلاوت می شوند.

ارتباط و مناسبت سوره زمر با سوره قبلی:

این سوره با سوره ی ص از دو جهت با هم ارتباط و پیوند دارند:

1 - پایان سوره ی ص در توصیف قرآن میگوید: «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (78)» و سر آغاز این سوره «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (1)» میباشد. که امر نشان میدهد که گویا، هر دو آیه، یکی میباشد.

2 - پایان سوره ی ص، سخن از پیدایش آدم علیه السلام و نیمه ی نخست این سوره نیز از احوال آفرینش از مبدأ تا معاد است و با آفرینش آدم در سوره ی پیشین پیوند می خورد.

موضوع و محتوای سوره زمر:

طوری که در فوق هم متذکر شدیم سوره «زمر» در مکه نازل شده؛ محتوای اصلی این سوره را «عقیده ی توحید» تشکیل می دهد. دل ها را از هر گونه شک و شبهه های، خالی می گرداند، میدان یگانه پرستی را فراهم می آورد و به پیامبر دستور می دهد که در دین با اخلاص باشد. شبهه و بت پرستی آن سیاه بختان مشرک و توسل و شفاعت جویی به بتها و امثال آنها را در هم میکوبد. به دلایل توحید مانند: آفرینش آسمان ها و زمین، شب و روز، رام کردن ماه و آفتاب و... اشاره می کند. در سوره مبارکه از پیامبر صلی الله علیه وسلم می خواهد که دین خود را خالص کرده و اعتنایی به خدایان مشرکان نکند و به آنان اعلام کند که مأمور به توحید و اخلاص در دین است.

بر شمردن عبادت های خالصانه و این نکته که انسان معمولاً در مواقع نیاز، اضطراب و درماندگی به الله سبحان و تعالی روی می آورد؛ ولی متأسفانه حالتی در زندگی انسان می آید و رخ میدهد، که همین انسان دچار غفلت می شود.

در این سوره مبارکه با بحث درباره ی قرآن عظیم الشان یعنی «معجزه ی کبری»، و دائمی و ابدی محمد صلی الله علیه و سلم، شروع شده و به پیامبر صلی الله علیه و سلم هدایت فرموده است که در دین الله تعالی اخلاص داشته باشد. والله عز و جل را از تشابه با مخلوقات منزله بدارد. و یادآور شبهه مشرکان در پرستش و شفیع قرار دادن بتها شده است. و با دلیل قاطع آن را رد کرده است.

همچنان در این سوره، دلایل و براهینی را بر یگانگی الله تعالی، پروردگار جهانیان اقامه کرده است، دلایل مکنون و مضمحل در خلق آسمان ها و در تاریکی ارحام را یادآور شده است که عموماً دلایلی قاطع بر قدرت و یگانگی خدا میباشند.

همچنان در این سوره موضوع عقیده را به روشنی مورد بحث قرار داده و از منظره زیانمندی کفار تبهکار در منزلگاه آخرت پرده برداشته است، که در آنجا انواع عذاب می چشند و زبانه های آتش از بالا و پایین آنها را فرا میگیرد.

سوره «زمر» با آوردن مثالی تفاوت بزرگ بین آنانکه یک خدا را می پرستند و آنانکه خدایان متعدد را پرستش می کنند، خدایانی که نه می شنوند و نه جوابی میدهند، توضیح می دهد. آن مثال عبارت است از مثال برده ای که افراد متخاصم مالک او می باشند، و برده ای که مالک او فقط یکی است.

سپس حال مشرکین را بیان کرده که وقتی توحید خدا را می شنوند، قلبشان منقبض می گردد و وقتی یادی از طاغوت ها را میشوند شاد و خندان میشوند.

طاغوت:

به معنی هر آن چیز یا کسی است که به جای الله متعال در مقام پرستش قرار گیرد. طبق این تعریف، جز الله واحد هر موجودی همچون شیطان، بتها، یا هر مصداق دیگری که به عنوان معبود واقع شوند طاغوت محسوب می شود.

در سوره مبارکه بخصوص در آیه مشهور این سوره (آیه ۵۳) به بندگان توصیه میکند

هرگز از رحمت خداوند متعال ناامید نشوند. آیات باطراوت و شیرین و خوش بیان، بندگان را به توبه و رجوع به پیشگاه پروردگار متعال خود فرا میخواند تا قبل از اینکه ناگهان مرگشان فرارسد و یا از خود غافل شده و ناگهان به عذاب گرفتار آیند، در پیشگاه پروردگار خود به توبه بپردازند، که اگر در آن موقع توبه کنند و پشیمان شوند، توبه و پشیمانی بر ایشان سودی ندارد.

هكذا درین سوره با یادآوری نفخه مرگ و بعد از آن نفخه حشر و نشر و پیامد های هول انگیز آخرت و شداید آن، سوره خاتمه می یابد، و در باره حشر اکبر سخن گفته است که در آن پرهیزگاران به صورت دست جمعی به سوی بهشت روانه میشوند. و مجرمان و اشرار دست جمعی در مقابل چشمان پیامبران و صدیقین و شهدای نیکو سرشت به سوی دوزخ روانه می شوند، و تمام هستی رو به سوی خداوند متعال دارد و سپاس و ستایش او را به جا می آورد و در مقابل امر و فرمانش فروتن و فرمانبردار است. (بنقل از: تفسیر صفوة التفسیر محمد علی صابونی).

ترجمه و تفسیر سورة الزمر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱)

کتابی است که از طرف الله عزیز و حکیم نازل شده است. (۱)

تفسیر:

این کتاب (عظیم الشان قرآن) از جانب خدای مقتدر حکیم نازل گردیده است. احکام این کتاب یقیناً انتشار و نفاذ مییابد و حکیم است بنا بران هیچ کتاب دنیا باخوبی ها و حکمت های آن مقابله کرده نمیتواند. کتاب: قرآن.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (1الی4) موضوعاتی در مورد عظمت قرآن عظیم الشان، عبادت خالص و بدون ریا برای پروردگار با عظمت به بحث قرار داده شده است:

ایمان داشتن به کتب آسمانی:

ایمان عبارت است از: اقرار به زبان و اعتقاد به قلب و عمل به جوارح است که با طاعت و عبادت نور ایمان از لحاظ کیفیت زیاد و با گناه و معصیت از لحاظ کیفیت کاهش مییابد. خداوند متعال در سورة (الأنفال، آیات: 2 - 4) میفرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (2) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (3) أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» (مؤمنان تنها آنانند که چون خداوند یاد شود، دل هایشان ترسان گردد و چون آیاتش بر آنان خوانده شود بر ایمان شان بیفزاید و بر پروردگارشان توکل میکنند، کسانی که نماز می گذارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند، اینان همان مؤمنان راستین هستند).

ایمان زبان:

عبارت از ذکر و دعا و امر به معروف و نهی از منکر و تلاوت قرآن و غیره است.

ایمان قلب:

مانند اعتقاد به وحدانیت خداوند متعال، و ربوبیت، و الوهیت، و أسماء و صفات او تعالی و وجوب عبادت خدای یکتا که شریک و مانندی ندارد و آنچه که از نیات و مقاصد در ذیل آن داخل می گردد، کما اینکه اعمال قلبی نیز در مسماي ایمان داخل اند. مانند محبت برای خدا، ترس از خدا، توبه و انابت به بارگاه خدا و توکل بر خدا و غیره، و همچنین اعمال جوارح مانند نماز و روزه و بقیة ارکان اسلام و جهاد فی سبیل الله و طلب علم و غیره از همین قبیل می باشد.

ایمان به کتب آسمانی:

در ارکان ایمان آمده است که: ایمان به خدا، ایمان به فرشتگان خدا، ایمان به کتب آسمانی، ایمان به پیامبران علیهم السلام ایمان به روز رستاخیز و ایمان به تقدیر اعم از خیر و شر آن. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّ» (سورة البقرة: 177). «نیکی آن نیست که رویتان را به سوی مشرق و مغرب آورید، بلکه نیوکار آن کسی است

که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورد». بناً ایمان داشتن برکتب آسمانی از جمله ارکان پنجگانه دین مقدس اسلام است، بر مسلمانان است که بر همه کتب آسمانی که از جانب الله تعالی بر پیامبران (علیهم الصلاة والسلام) نازل گردیده ایمان بیاورند. (تورات و انجیل و زبور و قرآن) علاوه از این ها صحائف دیگری نیز از جانب پروردگار نازل شده که ما تفصیل آن را نمی دانیم، هر چه از سوی الله تعالی نازل شده ما به آن ایمان داریم و هر چه در آنها درج بوده حق میدانیم. طوری که پروردگار با عظمت ما میفرماید: «وَقُلْ ءَامَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ» (سورة الشوری: 15). (و بگو ای پیامبر به همه کتاب هایی که خدا نازل کرده ایمان آورده ام).

«نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿3﴾ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ» (سورة العمران: 3-4). «خدا آن ذاتی است که کتاب را بر تو به حق نازل کرد که تصدیق کننده کتاب های پیش از خود است و تورات و انجیل را نیز قبل از این برای هدایت مردم نازل کرده است همچنین فرود ورده قرآن را». و میفرماید: «وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ﴿163﴾» (سورة النساء: 163). «و به داود زبور را عطا کردیم». مصون بودن قرآن از هرگونه تحریف و تبدیل:

در این شک نیست که قرآن عظیم الشأن وحی از جانب خداوند متعال بوده، الله که در پادشاهی اش عزیز و غالب است، هر کس که از وی اطاعت کند عزتزش می دهد و هر که از او نافرمانی کند خوار و ذلیل اش می سازد.

قرآن عظیم الشأن که از هرگونه تحریف و تبدیل مصون و محفوظ میباشد، تا به روز قیامت به همان صورتی که نازل شده دست نخورده باقی خواهد ماند.

خداوند متعال دیگر کتب آسمانی را حفاظت نکرده بدین جهت میبینیم که دچار کمی و بیشی و تحریف و تبدیل شده است. عوامل مختلف و نزد الله تعالی است اما یک علت همان است که این کتب و صحف در زمان و وقت خود ادای رسالت کردند و آخرین کتاب آسمانی قرآن کریم است که خود الله تعالی به حفاظت آن تعهد کرد. اینکه این کتب و صحف در وقت شان از حمایت الله تعالی و حفاظت آن برخوردار بوده اند بحث است مستقل که درین جاء موضوع بحث مانیت.

در قرآن کریم تصریح حق و باطل موجود است و تشخیص این دو از یکدیگر بطور کلی بدون هدایت الله تعالی با حواس محدود انسانی نا ممکن است.

خداوند حکیم و توانا میفرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ ﴿9﴾» (الحجر: 9) «همانا قرآن را ما نازل کرده ایم و البته ما خود آن را حفاظت کننده ایم». و میفرماید «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ» [المائدة: 48]. «ما کتاب را بر تو فرود آوردیم تصدیق کننده کتاب هایی که پیش از وی بودند و نگهبان بر آنان».

تعریف قرآن کریم:

قرآن عبارت است از کلام الله تعالی که آن را با الفاظ و معانی آن به وسیله وحی بصورت تدریجی به زبان عربی بر خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده است که انس و جن از آوردن آن عاجز اند. این کتاب با عظمت در صحیفه ها نوشته شده و با تواتر به ما نقل شده و تلاوت آن عبادت میباشد.

الله متعال وحی را که بر پیامبر گرامی اش محمد صلی الله علیه وسلم فرو فرستاده؛ قرآن نامیده است، طوریکه میفرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ﴿23﴾» [الإنسان: 23]. «(ای پیامبر!) یقیناً ما قرآن را بر تو تدریجاً نازل کردیم».

ویژه گی قرآن کریم این است که همیشه خوانده و تلاوت می شود و هیچگاه ترک نمی شود.

همچنان الله متعال قرآن را کتاب نامیده است، چنانکه میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» [النساء: 105]. (یقیناً (این) کتاب را بحق بر تو نازل کردیم). زیرا از شأن قرآن کریم این است که نوشته شود و رها نشود.

همچنان الله تعالی قرآن کریم را با اسما و صفات دیگری نیز وصف نموده از جمله «فرقان» «ذکر» «هدی» «نور» «شفاء» «حکیم» «موعظه» و غیره صفاتی که دلالت بر عظمت قرآن کریم و کمال رسالت آن دارد.

و کلمه «مصحف» از «صحف» یعنی صحیفه ها گرفته شده که بر روی آن قرآن کریم نگاشته شده است و این نام را اصحاب کرام بر قرآن کریم گذاشته اند چون این واژه دلالت بر کتابی دارد که قرآن کریم در صفحات آن نگاشته شده است.

قرآن کریم وحی الهی است که جبریل علیه السلام آن را بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرود آورده چنانکه الله متعال میفرماید: «وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿192﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿193﴾ عَلَيَّ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿194﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿195﴾» [الشعراء: 192-195]. (و یقیناً این (قرآن) نازل شده (از جانب) پروردگار جهانیان است. (192) روح الامین (جبرئیل) آن را فرود آورده است. (193) بر قلب تو، تا از بیم دهندگان باشی. و (194) (آن را) به زبان عربی روشن (نازل کرد) (195).

قرآن عظیم الشان یگانه وسیله هدایت برای تمامی بشریت است:

ما به این امر ایمان داریم که خداوند قرآن کریم را برای هدایت تمامی افراد بشر نازل فرموده تا بوسیله آن به سعادت دنیا و آخرت نایل آیند. قرآن کتابی است که عقل ها را شستشو می کند، دل ها را صیقل می دهد، اعمال و احوال را اصلاح می کند و اجتماع بشری را با کامل ترین نظام، و به بهترین وجه ممکن منظم می کند. و لاجرم هر کس با آن مخالفت کند در بدترین گمراهی بشر خواهد برد.

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» [المائدة: 48]. «ما کتاب را بر تو فرود آوردیم تصدیق کننده کتاب هایی که پیش از وی بودند و نگهبان بر آنان».

«الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» [إبراهيم: 1]. «این کتابی است که ما آن را بر تو نازل کرده ایم تا مردم را از تاریکی ها برهانی و بسوی نور رهبری کنی».

«فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿157﴾» [الأعراف: 157]. «پس آنانی که به پیامبر ایمان آورند و از او حمایت کردند و او را یاری نمودند و از نوری که با او نازل شده پیروی کردند همین هاین رستگاران».

- رسول الله صلی الله علیه وسلم، در خطبه معروف شان - در حجة الوداع فرمودند: (من

در میان شما چیزی را گذاشتیم که اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد کتاب (صحیح مسلم: این حدیث با الفاظ دیگری نیز روایت شده است، در بعض روایت آمده است که دو چیز در میان شما گذاشتیم که اگر به آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد کتاب خدا و سنت خودم، و در بعضی روایات نیز بجای سنت عترت ذکر شده است).

ایمان به سنت رسول الله، ایمان به قرآن کریم است!

اصولاً سنت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم بیان و توضیح برای قرآن کریم است، و از لوازمات ایمان به قرآن ایمان داشتن به این امر است که هر آنچه از پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ثابت شده حق است، و از جانب خداوند متعال آمده است، و اینکه عمل کردن به سنت عمل کردن به قرآن است، و ترک سنت ترک قرآن، لذا ارشاد خداوندی است که:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» [الحشر: 7]. «آنچه پیامبر به شما می دهد بپذیرید و از آنچه شما را باز می دارد باز بایستید».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» [النساء: 59].

«ای اهل ایمان، از خدا و پیامبر و اولیای امورتان اطاعت کنید و چنانچه در امری نزاع و اختلاف کردید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید آن را به خدا و پیامبر راجع کنید زیرا که این بهتر است از نگاه عاقبت نیکوتر».

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا مُّبِينًا» [الأحزاب: 36]. «و هیچ مرد مسلمان و زن مسلمان در کاری که خدا و رسولش حکم کنند، اختیاری از خویش ندارند، و کسی که از خدا و پیامبر نافرمانی کند برآستی که به گمراهی آشکاری گرفتار شده است».

پروردگار ما عزیز است، کلام مبارک اش نیز عزیز و نفوذ ناپذیر است و هیچ منطقی توان مقابله و نفی آنرا ندارد.

قرآن کریم، وسیله عزت مسلمانان و آگاهی آنان است. نزول کتاب و بیان مغفرت و هشدار الهی، همه در مسیر کمال انسان و رسیدن به خداست.

قرآن هم کتاب است و هم قانون، برخوردار از الطاف الهی، در سایه کتاب آسمانی میسر می شود.

انکار از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم، مایه قهر الهی است!

قرآن عظیم الشأن سرپیچی از دستورات و فرامین و سنت رسول اکرم صلی علیه وسلم را موجب قهر، خشم و عقاب الهی بر می شمرد، طوریکه قرآن عظیم الشأن در این مورد میفرماید:

- «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» [النور: 63]

«دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما از بعضی دیگر قرار ندهید، خدا کسانی از شما را که برای [بی اعتنائی به دعوت پیامبر] با پنهان شدن پشت سر دیگران آهسته از نزد او بیرون میروند میشناسد. پس باید کسانی

که از فرمانش سرپیچی میکنند، بر حذر باشند از اینکه بلایی [در دنیا] یا عذابی دردناک [در آخرت] به ایشان رسد».

- «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (80)» [النساء: 80] «هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست] ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظ شان کنی] نفرستادیم».

امت و پیروی از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم!

نباید فراموش کرد که؛ امت اسلامی بعد از نزول وحی قرآنی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم عمل بدان را واجب دانسته و تا به امروز بر اهمیت سنت و پیروی از آن اتفاق نظر دارند، و هیچ مسلمانی در مقام غیر قابل تعویض سنت شکی نداشته و نباید هم شک داشته باشند. طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید:

- «... وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (7)» (سوره الحشر: 7) (... و آنچه که پیغمبر به شما بدهد آن را بگیرید و از آنچه که شما را از آن منع می کند اجتناب ورزید. و از الله بترسید چون الله سخت عقوبت دهنده است.)

- «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَّا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا أَلْبَانُ الْمُبِينِ (54)» [النور: 54] «بگو: خدا را [در همه امور] اطاعت کنید و این پیامبر را نیز اطاعت کنید؛ پس اگر روی بگردانید [زیانی متوجه پیامبر نمی شود، زیرا] بر او فقط آن [مسئولیتی] است که بر عهده اش نهاده شده و بر شما هم آن [مسئولیتی] است که بر عهده شما نهاده شده است. و اگر او را اطاعت کنید هدایت می یابید. و بر عهده این پیامبر جز رساندن آشکار [پیام وحی] نیست».

- «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (21)» (الأحزاب: 21) «یقیناً برای شما در [روش و رفتار] رسول الله صلی الله علیه وسلم الگویی نیکویی است، برای کسی که همواره به الله و روز قیامت امید دارد؛ و الله را بسیار یاد می کند».

حدیث و قرآن همگام و همراه یکدیگر!

حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم همانطور که اشاره شد، در ترتیب قانون گذاری همراه و همگام با قرآن کریم است. برای درک حکم شریعت مفتی و مجتهد اول در قرآن جستجو می کند، اگر حکم ثابت و واضحی در آن نه یافت فوراً و متصلاً به سنت رجوع می کند. مجمل حکم در قرآن کریم و تفصیلی عملی آن در سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم جستجو میشود. دقیقاً همان چیزیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم، یاران و شاگردانش را بر آن تربیت می کردند.

آن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم چون معاذ بن جبل (رض) را بحیث قاضی به سوی یمن گسیل داشتند، از او پرسیدند چگونه حکم می کند؟ ایشان گفتند: بر اساس آنچه در کتاب الله است قضاوت می کنم. پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدند: اگر در کتاب الله نبود؟ ایشان گفتند: به سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم رجوع می کنم. پیامبر پرسیدند: اگر در سنت رسول الله نیافتی؟ ایشان گفتند: با دقت و تیزبینی اجتهاد می کنم! پیامبر خوشحال شده.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (2)

بی تردید ما این کتاب را به حق و درستی به سوی تو نازل کردیم، پس خدا را در حالیکه اعتقاد و ایمان را برای او [از هرگونه شرکی] خالص می کنی، عبادت کن. (۲)

تفسیر:

«بِالْحَقِّ»: در برگزیده حق. فرمان دهنده به حق (ملاحظه شود سوره های: آل عمران آیه 3، نساء / 105، مائده / 48). الله تعالی در این آیه مبارکه؛ همه آنچه در قرآن عظیم الشان است (از اثبات توحید، نبوت و معاد گرفته تا انواع احکام و تکالیف) را حق و حقیقت معرفی داشته است، می فرماید: «پس الله را در حالیکه دین خود را برای او پاک و خالص می داری - عبادت کن» پروردگارت رایگانه بشناس، عبادت را برای او خالص گردان و دیگری رابه او شریک نساز.

مفهوم دین چیست؟

«الدِّينَ»: معنای لفظی دین در این اینجا به معنای طاعت و عبادت است که شامل پای بندی به تمام احکام دینی است. (ملاحظه شود سور های: اعراف آیه 29، یونس آیه 22، عنکبوت آیه 65، لقمان آیه 32، بینه آیه 5).

با در نظر داشت اینکه، تعریف دقیق و همه جانبه دین خیلی مشکل است ولی با آنهم علماء دین را در چوکات ادیان ابراهیمی بشرح ذیل تعریف و معرفی داشته اند. دین: عبارت از عبادت و طاعت است و رأس و اساس دین، عقیده به توحید خداوند متعال و نفي شرک از وي مي باشد.

طوریکه یاد آور شدیم: دین عبارتست از مجموعه تعالیم و دستورالعمل هایی که الله تعالی به وسیله وحی و با واسطه پیامبران برای تأمین سعادت همه جانبه انسان ها فرستاده است و معمولاً این ادیان با یک دسته اعمال سمبلیک و رمزی همراه است که بعضی از اعمال و احکام آن، اگر چه در بدن صورت میگیرند (مانند غسل، وضوء، سجده و...) اما لزوماً معطوف به احکام بدن نیستند، بلکه منظور از آنان امور فوق ماده و بدن اند.

دین کلمه است عربی که در لغت به معنای اطاعت و جزا و... آمده، و اصطلاحاً به معنای اعتقاد به آفریننده ای برای جهان و انسان، و دستورات عملی متناسب با این عقاید می باشد. از اینرو، کسانی که مطلقاً معتقد به آفریننده ای نیستند و پیدایش پدیده های جهان را تصادفی، و یا صرفاً معلول فعل و انفعالات مادی و طبیعی می دانند «بی دین» نامیده می شوند.

اما کسانی که معتقد به آفریننده ای برای جهان هستند هر چند عقاید و مراسم دینی ایشان، توأم با انحرافات و خرافات باشد «با دین» شمرده می شوند. و بر این اساس، ادیان موجود در میان انسانها به حق و باطل، تقسیم می شوند، و دین حق عبارتست از: آئینی که دارای عقاید درست و مطابق با واقع بوده، رفتارهایی را مورد توصیه و تأکید قرار دهد که از ضمانت کافی برای صحت و اعتبار برخوردار باشند.

اصول و فروع دین :

با توجه به توضیحاتی که درباره مفهوم اصطلاحی دین، داده شد روشن گردید که هر دینی دست کم از دو بخش تشکیل می گردد:

اول: عقیده یا عقایدی که حکم پایه و اساس و ریشه ی آن را دارد.

دوم: دستورات عملی که متناسب با آن پایه یا پایه های عقیدتی و برخاسته از آنها باشد.

بنابر این، کاملاً بجاست که بخش عقاید در هر دینی «اصول» و بخش احکام عملی «فروع» آن دین نامیده شود چنانکه دانشمندان اسلامی، این دو اصطلاح را در مورد عقاید و احکام اسلامی بکار برده اند.

«مُخْلِصًا»

از نظر معنای لغوی، کلمه «مُخْلِصٌ»، اسم فاعل از باب افعال، از مصدر اخلاص، و به معنی - خالص کننده - است. و کلمه «مُخْلِصٌ»، اسم مفعول از باب افعال، از همان مصدر به معنای - خالص شده - می باشد.

اخلاص: آن است که بنده با عملش تنها رضای خدای سبحان را مدنظر داشته و هیچ چیز دیگری از آن، مقصود وی نباشد.

شأن نزول آیه مبارکه 2:

جویری از ابن عباس (رض) در شأن نزول این آیه کریمه روایت کرده است که فرمود: این آیه در باره سه قبیله عامر، کنانه و بنی سلمه نازل شد که بتان را پرستش کرده و فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند و می گفتند: ما این بتان را جز برای این نمی پرستیم که ما را با قربی مخصوص، به خدا نزدیک کنند.

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿3﴾

آگاه باشید دین خالص مخصوص الله است و کسانی که به جای او دوستانی گرفته اند (می گویند): ما آنان را عبادت نمی کنیم مگر برای آنکه ما را به الله نزدیک کنند. البته الله روز قیامت میان آنها در آنچه اختلاف داشتند فیصله خواهد کرد. یقیناً الله آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی کند. (۳)

تفسیر:

«لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»: تنها عبادت بی شائبه از کفر و شرک، خدا پسند و مقبول الله است. تنها خدا، طاعت و عبادت خالصانه می گردد و بس.

«زُلْفَى» نزدیک شدن و در «أَزْلَفَتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ» یعنی بهشت برای پرهیزگاران نزدیک شد، نیز به همین معنی است.

عبادت چیست؟

کلمه عبادت در قرآن عظیم الشأن بصورت کل (275) بار ذکر گردیده است. عبادت از ریشه «عَبَدَ» و به معنای پرستش و اطاعت خاشعانه و نهایت خضوع است. از ریشه عبد دو مصدر عبودیت و عبادت مشتق شده است.

این دو اصطلاح در عبری و عربی مورد استفاده قرار گرفته، و دارای یک معنی می باشد. عبادت و پرستش در سه دین ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) بعنوان یک اصل جدایی ناپذیر برشمرده می شود که در هر سه دین به عنوان یکی از اولویت ها بر آن تأکید شده است.

عبادت را علماء به حبل متین محکمی و مستحکم در حیات فردی و اجتماعی و حتی سیاسی انسان معرفی داشته است.

انسان از طریق عبادت با پروردگار خویش مرتبط میشود.

انسان با عبادت صادق در رحمت پروردگار قرار میگیرد، و از یاد نه برید که با انجام و ادا عبادت به عزت کامل میرسد. و جان و روحش را در معرض رحمت پروردگار قرار میدهد. «وما خلقت الجن و الإنس إلا ليعبدون» (سوره الذاریات: آیه 56) جن و انس را نیافریدیم مگر برای اینکه مرا پرستش کنند» یعنی هدف از خلقت که رسیدن انسان به کمال مطلق باشد، تنها از راه عبادت میسر میگردد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «این دین محکم و متین است. پس با ملایمت در آن در آید و عبادت خدا را بر بندگان خدا با کراهت تحمیل نکنید که در این صورت مانند سوار در مانده‌ای هستید که نه مسافت را پیموده و نه مرکبی به جا گذاشته است».

افراط و زیاده روی در عبادت موجب خستگی روح و بی رغبتیم و من نسبت به عبادت و گریز از آن می شود.

عبادت:

عبادت اسم جامعی است که تمام آنچه را که پروردگار با عظمت ما دوست می دارد و به آن خوشنود می گردد، در بر می گیرد اعم از عقاید و اعمال قلوب و اعمال جوارح و همه اعمالی که بنده را به الله نزدیک میسازد.

بنابر این همه آنچه که خداوند در کتابش و سنت رسولش حضرت محمد صلی الله علیه وسلم مشروع قرار داده در تعریف عبادت داخل است.

عبادت انواع مختلفی دارد، بعضی عبادات قلبی اند، مانند ارکان ششگانه ایمان، ترس، رجاء، توکل، رغبت، رهبت و غیره، و بعضی عبادات ظاهری است، مانند: نماز و زکات، روزه، حج.

عبادت صحیح نمی شود مگر اینکه بر دو اصل مبتنی باشد:

اول: اینکه عبادت خالص برای الله تعالی انجام گیرد و به او شریک آورده نشود. این معنای گواهی دادن لا اله الا الله است.

چنانکه الله تعالی میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ، أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ.» (2-3 سوره الزمر) (ما این کتاب را که در برگزیده حق و حقیقت است، بر تو فرو فرستادیم. خدا را پرستش کن و پرستش خود را خاص برای او گردان. هان! تنها طاعت و عبادت خالصانه برای الله است و بس. کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را بر میگیرند، گویند ما آنان را پرستش نمیکنیم مگر بدان خاطر که ما رابه خداوند نزدیک گردانند، بی گمان خداوند بین آنان در (بارة) آنچه که در آن اختلاف می ورزند داوری می کند، خداوند کسی را که دروغگویی ناسپاس است هدایت نمی کند.)

و میفرماید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ.» آیه 5 سوره البینه». (درحالیکه به ایشان دستور داده نشده بود مگر اینکه مخلصانه و حقگرایانه خدا را پرستند و نماز بر پا دارند و زکات بپردازند و این است آیین راستین).

دوم: پیروی از رسول الله صلی الله علیه وسلم به این شکل که بنده مثل پیامبر صلی الله علیه وسلم عمل کند بدون اینکه چیزی از آن کم کند یا به آن بیفزاید، و این به اساس و معنای گواهی محمد رسول الله است. لذا میفرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ

اللَّهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ آيَةٌ 31 سورة - سُورَةُ آلِ عِمْرَانَ (بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان بیامرزد).
 ومیفرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا آيَةٌ 7 سُورَةُ الْحَشْرِ» (و آنچه رسول (خدا) به شما بدهد، آن را بگیرید. و از آنچه که شما را از آن باز دارد اجتناب کنید).
 ومیفرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوا لَكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسْأَلُوكَ تَسْلِيمًا - آيَةٌ 65 سورة سُورَةُ النَّسَاءِ». (سوگند به پروردگارت، (در حقیقت) ایمان نیاورند، مگر آنکه در اختلافی که بین آنان در گرفت، تو را داور کنند. آنگاه از آنچه حکم کردی، در خود هیچ دلتنگی نیابند و کاملاً گردن نهند).

فطري بودن عبادت:

مفسران و علماء در تحقیقات خویش میگویند که: عبادت، نوعی رابطه است که بین انسان و معبود او تحقق پیدا می کند. یکی از اصیل ترین تجلیات روح و مهم ترین ابعاد وجود انسان، حسّ پرستش و نیاز به عبادت است.

پرستش و عبادت، در وجود انسان ریشه عمیقی دارد و همه پیامبران در رسالت خویش به انسان تعلیم میدهند که باید عبادت الله را بکنند. بدین اساس عبادت به مفهوم و طریق واقعی کلمه آمده است و قرآن عظیم الشان با صراحت تام میفرماید: «ای انسان، ربّ خود و پروردگارت را بپرست که او تو و جهانیان را آفریده است و زمام امور شان را به دست دارد.»

تشویق به عبادت :

سراسر آیات قرآنی، تشویق و ترغیب به عبادت است و گاه در ضمن این کار، به حکمتی از حکمت های عبادت هم اشاره می شود. بطور مثال، در آیه ای می خوانیم: «ای مردم، پروردگارتان را که شما و مردمان پیش از شما را آفریده است، عبادت کنید.

اثرات عبادت و بندگی الله (ج)

برای پی بردن به تأثیر عبادت و نیایش در تهذیب نفس و پرورش فضایل اخلاقی، قبل از هر چیز باید با مفهوم و حقیقت عبادت آشنا شد.

گرچه بحث در باره حقیقت عبادت گسترده است و علمای جلیل القدر در تفسیر، احادیثی، اخلاق و فقه مباحث متعددی علمی، انجام داده اند، اما در يك اشاره کوتاه چنین میتوان گفت: برای یافتن حقیقت عبادت باید به کلمه «عبد» و مفهوم آن که ریشه اصلی عبادت است، توجه نمود.

«عبد» از نظر لغت به انسانی گفته می شود که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد؛ اراده اش تابع اراده او، و خواستش تابع خواست اوست؛ در برابر او خود را مالک چیزی نمی داند و در اطاعت او سستی به خود راه نمی دهد.

بنابراین، عبودیت اظهار آخرین درجه خضوع در برابر کسی است که همه چیز از ناحیه اوست و به خوبی میتوان نتیجه گرفت که تنها کسی میتواند «معبود» باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز الله (ج) نیست!

به عبارۀ دیگر، و از بعد دیگر «عبودیت» نهایت اوج تکامل روح يك انسان و قُرب او به الله تعالی است، و عبودیت تسلیم مطلق در برابر ذات پاک اوست؛ عبادت تنها رکوع و سجود و قیام و قعود نیست، بلکه روح عبادت تسلیم بی قید و شرط در برابر کمال مطلق و ذات بی مثالی است که از هر عیب و نقص مبرا است.

بدیهی است چنین عملی بهترین انگیزه توجه به کمال مطلق و پرهیز از هرگونه آلودگی و ناپاکی است؛ چرا که انسان سعی می‌کند خود را به معبود خویش نزدیک و نزدیکتر سازد تا پرتوی از جلال و جمال او در وجودش ظاهر شود که گاه از آن تعبیر به «مظهر صفات خدا شدن» می‌کنند.

شان نزول آیه 3:

914- جویری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: سه قبیله، عامر، کنانه و بین سلمه بت پرست بودند و فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند و میگفتند: ما این بت‌ها را جز برای این که هر چه بیشتر ما را به خدا نزدیکتر نمایند پرستش نمی‌کنیم. پس این آیه در باره آن‌ها نازل شد. (مواخذ: اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول فی اسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی)

لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفِي مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿4﴾

اگر [بر فرض محال] خدا می‌خواست برای خود فرزندی بگیرد، حتماً از آنچه که می‌آفریند، چیزی را که می‌خواست، اختیار می‌کرد. او پاک و منزّه است (از این که فرزندی داشته باشد) او خداوند واحد قهار است. (۴)

تفسیر:

در التسهیل آمده است: خدا خود را از اتخاذ فرزند تنزیه کرده آنگاه خود را به یگانگی توصیف کرده است؛ چون وحدانیت با اتخاذ فرزند منافات دارد؛ زیرا اگر دارای فرزند باشد باید از جنس خود او باشد، در صورتی که خدای متعال جنس ندارد؛ زیرا یگانه می‌باشد. و خود را به قهار توصیف کرده است، تا دلیلی باشد بر نفی شریک او انباز؛ چون همه چیز زیر سلطه‌ی خدا قرار دارد، پس چگونه جایز است مخلوق شریک او بشود؟! (التسهیل ۱۹۱/۳).

قاهر و قهار:

چنانچه بارها ذکر شده و آمده است الله تعالی در پهلوی رحمن و رحیم که هر آغاز را به بسم الله الرحمن الرحیم می‌کنیم، الله تعالی جبار و قهار هم است.

نام «قهار» بصورت کل در 6 آیه از قرآن عظیم الشان ذکر یافته است، ولی لفظ «قاهر» در دو آیه از قرآن عظیم الشان آورده شده است:

اولاً در (آیه 18 سورة الأنعام) که میفرماید: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ». (و اوست که بر بندگان خود مسلط و چیره بوده و او حکیم آگاه است.) و باز در (آیه 61 سورة الأنعام) میفرماید: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً» (و او بر بندگان چیره است و نگهبانانی (از فرشتگان) بر شما می‌فرستد).

«قهار» صیغه مبالغه «قاهر» است، به معنای ذاتی که بر تمامی موجودات غلبه دارد و همه مخلوقات تحت تسلط و فرمان او هستند و مواد و عناصر عالم بالا و پایین در برابر قدرت و اراده او، سر فرود آورده اند، هر اتفاقی به اجازه او واقع می‌شود، آنچه الله بخواهد می‌شود و آنچه نخواهد صورت نمی‌پذیرد، تمامی مخلوقات ناتوان و محتاج به الله هستند و مالک هیچ منفعت و ضرر و هیچ خیر و شرّی برای خودشان نیستند. اینکه الله قهار است، مقتضی کمال حیات و کمال عزّت و کمال قدرت اوست.

ثبوت این صفت برای الله، دلیلی از دلایل وحدانیت و یگانگی او در الوهیت، و بطلان شرک و انتخاب شریک برای الله است.

خواننده گان محترم!

طوری که قبلاً بیان شد که نام مبارک «قَهَّار» در 6 آیه از قرآن کریم بیان شده و در تمامی موارد، با نام «الله» و «واحد» آمده است:

مورد اول: الله میفرماید که یوسف علیه السلام در ابطال شرک و بیان فساد آن و گمراهی مشرکان، به دو رفیقش که با او در زندان بودند، چنین گفت: «يُصْحَبِي السِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَجِدُ الْقَهَّارُ (39) مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَنٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَلِيمُ وَلَكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» [یوسف: 39-40]

«ای رفیقان زندانی من! آیا معبودان پراکنده (متعدد) بهترند یا الله یکتای قَهَّار؟ شما به جای الله (چیزی را) نمی پرستید مگر نام هایی را که خود و نیاکانتان به آن ها داده اید. الله هیچ دلیلی بر (اثبات) آن ها نازل نکرده است، فرمانروایی تنها از آن الله است. فرمان داده که جز او را نپرستید؛ این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

سیدنا یوسف با گفتن عبارت: «ءَأَرْبَابٌ»، بطلان شرک را برایشان آشکار و روشن ساخت؛ یعنی خدایان ناتوان و ضعیفی که مالک هیچ ضرر و نفعی نیستند و نمی توانند چیزی ببخشند یا منع کنند - که شامل درختان، سنگ ها، فرشتگان، مردگان و... می شود- بهترند یا ذاتی که دارای صفات کمال و ویژگی های جلال است؟! پروردگاری که در ذات، صفات و افعالش یگانه و بی همتا است، قَهَّارِ که تمامی اشیا و موجودات تحت قدرت و پادشاهی او قرار دارند.

مورد دوم: در سیاق بطلان کار مشرکان، که بت ها و خدایانی را شریک الله متعال می دانند، با وجود اینکه آن ها مالک هیچ نفع و ضرری حتی برای خود نیستند، و این مشرکان عبادت پروردگار یگانه و قَهَّار و خالص گردانیدن دین برای او را ترک می کنند، چنانکه الله - میفرماید:

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسِهِمْ نَفَعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَبَّهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَجِدُ الْقَهَّارُ» [الرعد: 16] «(ای پیامبر! به مشرکان) بگو: پروردگار آسمان ها و زمین کیست؟ بگو: الله. (سپس به آن ها) بگو: آیا به جای او، اولیا (و معبودانی) برگزیده اید که مالک سود و زیان خود نیستند؟! بگو: آیا نابینا و بینا برابرند؟! یا تاریکی ها و نور یکسان است؟! آیا آنان شریکانی برای الله قرار داده اند که همچون آفرینش او آفریده اند، پس (این) آفرینش (ها) بر آنها مشبه شده است؟! بگو: الله آفریننده هر چیزی بوده و او یگانه پیروز است.»

ابن سعدی در تفسیر آیه فوق، درحالی که شیوه دلالت نام «قاهر» بر بطلان شرک را توضیح می دهد، چنین می آورد: «بدون تردید یگانگی و قهر و غلبه فقط از آن الله است، زیرا هر مخلوقی تحت تسلط و قدرت مخلوقی بالاتر از خود قرار دارد و آن مخلوق غالب نیز تحت قدرت مخلوق دیگری است و این زنجیره ادامه دارد تا اینکه به بالاترین مخلوق و سپس به الله یگانه و قَهَّار می رسد. بنابر این قهر و غلبه و توحید متلازم یکدیگر و از آن الله ا

هستند. پس با دلیل عقلی و با توجه به مفهوم قاهر، مشخص گردید که آنچه مشرکان غیر از الله می‌خوانند، هیچ قدرت و تصرفی در آفرینش مخلوقات ندارند و از این رو عبادت آن‌ها باطل است.» (تیسیر الکریم الرحمن، ص 415).

مورد سوم: در جاییکه الله تعالی کافران مشرک را تهدید به هلاکت و عذاب در روزی که در برابر پروردگار یگانه و قهار حاضر شوند، می‌کند، که با زنجیر هایی از آتش بسته شده‌اند و لباسی از قیر بر تن دارند و آتش چهره هایشان را می‌پوشاند. در قرآن کریم آمده است: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿48﴾ وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿49﴾ سَرَّابِلُهُمْ مِّنْ قَطْرَانٍ وَتَعْشَىٰ جُوهَهُمُ النَّارُ ﴿50﴾ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» [ابراهیم: 48-51]

«روزی که (این) زمین به زمین دیگر و آسمان‌ها (به گونه‌ای دیگر) مبدل می‌شود و آنان (همگی) به پیشگاه الله یکتای قهار، ظاهر و آشکار) میشوند. و در آن روز مجرمان را (دست و پا) به هم بسته در غل‌ها می‌بینی. جام هایشان از قطران است و چهره هایشان را آتش (جهنم) می‌پوشاند. تا الله هر کس را به (سزای) آنچه کرده‌است، کیفر دهد. همانا الله سریع‌الحساب (زودشمار) است.».

مورد چهارم: در سیاق اثبات اینکه الوهیت فقط مخصوص و شایسته الله است: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِن إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿65﴾ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْعَفْوُ» [ص: 65-66] «(ای پیامبر!) بگو: به درستی که من فقط یک هشدار دهنده‌ام و هیچ معبودی (به حق) جز الله یکتای قهار نیست. پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است؛ (آن) پیروزمند آمرزنده.».

ابن سعدي در تفسیر آیه مذکور می‌گوید: «این اثبات و تأییدی بر الوهیت الله است با این برهان و دلیل قاطع؛ یعنی یگانگی الله و قهر و غلبه او بر هر چیز، زیرا قهر و غلبه ملازم یگانگی است و امکان ندارد که دو قهار وجود داشته باشد و از لحاظ غلبه یکسان باشند. بنابر این ذاتی که بر تمامی اشیا غلبه دارد، همان پروردگار یگانه‌ای است که هم‌تا و همانندی ندارد و شایسته است که به تنهایی عبادت شود، همان گونه که به تنهایی قاهر و قهار است.» (تیسیر الکریم الرحمن، صفحه 716).

مورد پنجم: اسم مورد بحث، در سیاق تنزیه و پاکی پروردگار از داشتن شریک، آمده است: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَذِبٌ كَفَّارٌ ﴿3﴾ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحٰنَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» [سوره الزمر آیات: 3-4]

«و کسانی که به جای او معبودان (و اولیایی) گرفتند (و گفتند: این‌ها را نمی‌پرستیم جز برای اینکه ما را به الله نزدیک کنند، بی گمان الله متعال (روز قیامت) میان آنان در آنچه اختلاف داشتند، داوری میکند. الله آن کسی را که دروغگویی ناسپاس است، هدایت نمی‌کند. اگر (به فرض محال) الله می‌خواست فرزندی بگیرد، قطعاً از میان آنچه می‌آفریند، چیزی را که می‌خواست بر می‌گزید. او پاک و منزّه است. او الله یکتای قهار است.»

مورد ششم: در سیاق تهدید مشرکان در روزی که برای حضور در برابر پروردگار یگانه و قهار آماده میشوند، که هیچ یک از اعمال و امور شان بر الله پوشیده و پنهان نمی‌ماند. الله متعال می‌فرماید: «يَوْمَ هُمْ بَرْزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيَّ اللَّهُ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنَ الْمَلِكِ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿16﴾ الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (سوره

غافر آیات: (16-17)

«روزي که (همه) آنان آشکار شوند، چيزي از آنها بر الله پوشيده نخواهد ماند، (الله ميفرمايد:) امروز فرمانروايي از آن کيست؟ (آنگاه خودش ميفرمايد:) از آن الله يگانه قهار است. امروز هرکس به (موجب) آنچه کرده است، پاداش داده ميشود. امروز هيچ ستمي نيست، بيگمان الله زود شمار است.»

«الْقَهَّارِ»؛ يعني پروردگاري که بر تمامي موجودات مسلط و غالب است، مخلوقات در برابر او خاضع و فرمانبردارند؛ بويژه در آن روزي که چهره‌ها در برابر ذات زنده و باقي پروردگار، متواضع و فروتن گردند.

همه موارد ششگانه‌اي که بيان شد، به روشني بيانگر تلازم و وابستگي ميان دو اسم «واحد» و «قهار» است و بنابر اين آفريدگار واحد و يگانه، قطعاً قهار، و پروردگار قهار، قطعاً و حتماً واحد و يکتاست و اين مطلب، بدون ترديد شرک و انتخاب خدايان را باطل و رد مي‌کند.

ابن قيم (رح) در اثبات اين معنا مي‌گويد: «قهار قطعاً واحد است، زيرا اگر همتايي داشته باشد و بر آن غالب نباشد، که به طور کلي قاهر نمي‌شود. و اگر بر آن چيره شود، که همتايش نيست و از اين رو، قهار واحد و يگانه است.» (الصواعق المرسله، ج 3، ص 1032).

با اين توضيح، تلازم ميان توحيد و ايمان به نام مبارک «قهار» روشن مي‌گردد و کسي که اقرار به يگانگي الله در قهر و غلبه کند، بايد در عبادت نيز او تعالي را يگانه بداند و فقط او را عبادت کند و بر اين اساس، فساد شرک اثبات مي‌گردد، زيرا چگونه امکان دارد که مخلوق آفريده شده از خاک، همتا و همانند پروردگار جهانيان باشد؟! و چگونه امکان دارد که مخلوقات مغلوب و مقهور، با پروردگار يگانه و قهار يکسان باشند؟! الله - از آنچه آنان شرک مي‌ورزند و توصيف مي‌کنند، مبرّا و برتر است. (مواخذ: رساله شناخت و شرح معاني اسماء الله؛ تأليف: عبدالرزاق بن عبد المحسن البدر)

ابن قيم (رح) مي‌گويد: «هرکس الله تعالي را با اسماء و صفات و افعالش بشناسد، قطعاً او را دوست خواهد داشت.» (الجواب الكافي، صفحه 99).

«الْوَّاحِدُ الْقَهَّارُ» ظاهراً وقتي کلمه «واحد» وصف خدا آيد نظر به عدد است يعني يکي است و دو تا يا بيشتري نيست.

بصورت کل بايد گفت که: خداوند نه فرزند واقعي دارد «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ»، نه فرزند خوانده.

و طوريکه در آيه مبارکه خوانديم: «لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» اگر قرار باشد که خداوند متعال براي خود فرزندي را العياذ بالله انتخاب نمايد، بناءً از ميان بهترين ها انتخاب مي‌کند نه از سنگ و چوب و کلوخ و ساير جمادات.

در ضمن داشتن و خواستن فرزند نشانه نياز است و الله تعالي منزّه از آن مي‌باشد. مفسرين مينويسند که: اگر فرزند حقيقي باشد نشانه جسم بودن، تجزيه پذيري، شبیه داشتن و همسر داشتن خداست، درحاليکه او واحد است. او تجزيه پذير نيست و همسر و شبیه ندارد. «وَ هُوَ الْوَاحِدُ».

و اگر فرزند انتخابي باشد، فرزندگيري نشانه نياز جسمي يا انس روي است، در حالي که او قهار است. «هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ».

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (5 الي 7) به دلایل عظمت و کمال قدرت و بی نیازی، نشان یکتایی پروردگار با عظمت اشاره بعمل آمده است.

**خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ
وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ﴿5﴾**

آسمانها و زمین را به حق آفریده است، شب را بر روز و روز را بر شب می پیچد و آفتاب و ماه را مسخر کرده است و هر یک تا مدتی معین در حرکتند. آگاه باشید او قادر بخشنده است. (۵)

تفسیر:

«بِالْحَقِّ»: به حق نه به مزاق و عبث. یعنی آفرینش دارای نظم و نظام شگرف و مقصد و هدف بزرگی است، و زندگی بازیچه نیست.

«يُكَوِّرُ» می پیچد، روی هم قرار میدهد. یکور الیل. «يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ» کنایه از پشت سر هم و بیایمی آمدن شب و روز است. (سوره تکویر آیه 1). یعنی شب را پرده و پوشش روز و روز را پرده و پوشش شب قرار می دهد. بسان لباس شب را بر روز و روز را بر شب می پیچاند.

شیخ قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید: تکویر شب و روز یعنی شب را روپوش روز قرار می دهد تا روشنایش برود، و روز را پرده‌ی شب قرار میدهد تا تاریکی آن برود. این نظر از قتاده نقل شده است. (تفسیر صفوة التفسیر مؤلف محمد علی صابونی). شیخ قرطبی در فهم جمله «وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» آیه مبارکه مینویسد که: به خاطر منافع بندگان آنها را مطیع و رام کرده است. (تفسیر قرطبی ۲۳۵/۵).

«كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى» هر یک از آنها تا مدتی که برای خدا معلوم است، حرکت و جریان‌شان ادامه دارد، پس روز قیامت هنگام در هم پیچیده شدن آفتاب و تیره گشتن ستارگان، آن زمان منقضی می شود.

«يُكَوِّرُ»:

«يُكَوِّرُ» (تکویر) طوریکه در فوق هم متذکر شدیم؛ «يُكَوِّرُ» یعنی پیچاندن و لوله کردن. «كور العمامة» یعنی عمامه را پیچید.

همچنان «يُكَوِّرُ» به معنی این آمده است که: یعنی خداوند زمین را کروی آفریده است و به دور خود به گردش انداخته است، و بر اثر این گردش، قسمتی از کره زمین روز و قسمتی شب است، و گویی از یک سو نوار سفید بر سیاه، و از سوی دیگر نوار سیاه بر سفید پیچیده میشود. و طوریکه در فوق یاد آور شدیم که چرا که مصدر «يُكَوِّرُ» (تکویر) است که به معنی پیچیدن عمامه و دستار به دور سر است.

«أَجَلٍ مُّسَمًّى»: اجل، در لغت دو معنا دارد: یکی مدت معین و دیگری آخر مدت، در مفردات راغب (ملاحظه شود سورة هاي: رعد آیه 2، لقمان آیه 29، فاطر آیه 13).

**خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ
يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظِلْمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ
الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ﴿6﴾**

او شما را از نفس واحدی آفرید، سپس همسرش را از همان نفس آفرید و (از خزانه قدرت

خود) از چهار پایان هشت نوع برای شما آفرید. او شما را در شکم های مادرانتان در میان تاریکی های سه گانه آفرینشی پس از آفرینش دیگر می آفریند. این است خداوند پروردگار شما، که حکومت (در عالم هستی) از آن او است هیچ معبودی جز او وجود ندارد با اینحال چگونه از راه حق منحرف می شوید؟! (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: شخص واحدی. یک تن. مراد ابو البشر، آدم علیه السلام است. (ملاحظه شود سوره های: نساء آیه 1، انعام آیه 98، اعراف آیه 189). «نَمَّ»: برای تأخیر زمانی نیست بلکه برای تأخیر بیان است. (تفسیر نور: خرمدل) «جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا»: همسر او را از جنس او آفرید. (ملاحظه شود سوره های: نساء آیه 1، اعراف / 189). «أَنْزَلَ»: خلقت بخشید. بیافرید. (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه 26، حدید آیه 25).

«تَمَانِيَةَ أَرْوَاحٍ»: (ملاحظه شود سوره: انعام آیه: 143). «خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ»: مراد تطورات جنین و تحولات عجیب آن در مراحل مختلف است.

«ظَلَمَاتٍ ثَلَاثٍ»: چه بسا مراد ظلمت شکم مادر، و ظلمت رحم، باشد. یا مراد لایه های جنینی (اِكْتُوْدِرْم و مِرُوْدِرْم و اِنْدُوْدِرْم) باشد. (تفسیر نور).

خلقت از نفس واحد:

خلقت از نفس واحد مختصراً قرار ذیل است:

1 - اولین آفرینش آدم علیه السلام بدون وجود پدر و مادر.

2 - سپس آفرینش حوا از تن آدم.

3 - سپس آفرینش سایر بشر از آن دو.

«وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَرْوَاحٍ»: «و برای شما از چهار پایان هشت قسم» نر و ماده از شتر و گاو و گوسفند و بز «فرو فرستاد» که در این فرموده حق تعالی: «وَمِنْ الْأَيْلِ اثْنَيْنِ وَمِنْ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ»: [الأنعام: 144] و در فرموده وی: «مَنْ الْأَصْنَانِ اثْنَيْنِ وَمِنْ الْمَعَزِ اثْنَيْنِ» [الأنعام: 143] بیان شده است. (ملاحظه شود سوره «انعام/143».

«يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ»: «شما را در شکم های مادرانتان می آفریند؛ آفرینشی پس از آفرینشی دیگر» اولاً آن را به شکل نطفه، سپس به خون بسته آنگاه به گوشت پاره ای متطور میسازد، سپس در او استخوان می آفریند و آن گاه بر استخوان ها گوشت می پوشاند و طی نمودن مراحل این آفرینش شما: «در تاریکی های سه گانه» یعنی: در تاریکی شکم، تاریکی رحم و تاریکی تخم دان است لذا حق تعالی آفرینش شما را در تاریکی میان سه پرده، سامان میدهد.

پرده های سه گانه - چنانکه اطبا می گویند - عبارت است از: غشای منباری، خربون و غشای لفافی. پس ای انسان ها! بدانید که تاریک ساختن جایگاه آفرینش شما، ما را از آن باز نداشت که آفرینشتان را به نیکویی و زیبایی انجام دهیم «این است الله پروردگار شما، فرمانروایی» حقیقی در دنیا و آخرت «از آن اوست» و دیگران را هیچ مشارکتی در این فرمانروایی نیست.

إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿7﴾

اگر کفران کنید خداوند از شما بینياز است، لیکن کفر را برای بندگانش نمی

پسندد؛ و اگر سپاس گزارى كنيد، آن را براي شما مي پسندد. و هيچ كس بار گناه ديگري را بر نمي دارد، باز بازگشت همه شما به سوي پروردگارتان است، پس شما را به آنچه مي كرديد خبر مي دهد. چون او به راز دلها داناست. (۷)

تفسير:

از فحواي آيه مباركه بر مي آيد كه: هيچ كسي گناه كسي ديگر را بردوش گرفته نمي تواند، و اين بدين معني است كه: نتيجه نيكي و بدني هر شخصي به خودش ميرسد، بعد از آن به سوي حق تعالي باز مي گرديد تا در روز قيامت از شما حساب بگيرد، از اعمال تان خبر دهد و مطابق آن براي شما جزا و سزاي را مقرر دارد. او تعالي به اسرار نهاني، به امور مخفي در ضمير و پنهان در سينه ها بصورت مطلق باخبر است.

«إِنْ تَكْفُرُوا»: اگر كافر شويد. اگر ناشكري و كفران نعمت كنيد «الْكَفْرَ»: الحاد و بي ديني. ناشكري و كفران نعمت. «إِنْ تَشْكُرُوا»: اگر شكر نعمت به جاي آوريد و سپاسگزار الطاف خداوندي باشيد. شكر، علاوه از شكر نعمت اصطلاحي، كنايه از ايمان و فرمانبرداري از دستورات خدا هم مي باشد.

خوانندگان محترم!

در آيات متبركه (8 الي 9) موضوعاتي؛ ناسازگاري كافرين و بي باوران و پايداري اهل ايمان مورد بحث قرار ميگيرد.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ (8)

هنگامي كه انسان را زياني رسد پروردگارش را مي خواند، در حاليكه با توبه روي به درگاه او آورده است، باز چون نعمتي از سوي خود به او ببخشد آن (مصيبيتي) را كه به خاطر رفع آن به درگاه او دعا مي كرد، فراموش مي كند و براي الله شريكاني قرار مي دهد تا (خود و ديگران را) از راه او گمراه سازد. بگو چند روزي از كفرت بهره گير، البته تو از دوزخيان هستي. (۸)

تفسير:

«الْإِنْسَانَ»: مراد از ذكر جنس، بعضي از افراد است. مانند: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» (ابراهيم آيه 34). «ضُرٌّ»: گزند. زيان و ضرر مالي و بدني. (ملاحظه شود: سوره هاي: يونس آيه 12، نحل آيات 53 و 54، مؤمنون آيه 75، روم آيه 33). «مُنِيبًا»: توبه كنان. برگردنده با تضرع و زاري. حال است.

«نَسِيَ مَا»: خدا را فراموش مي كند. در اين صورت (مَا) به معني (مَنْ) و براي تفخيم و تعظيم است. گزند و بلا را فراموش مي كند. دعا كردن و به فرياد خواستن را از ياد ميبرد. در اين صورت (مَا) مصدرية است (ملاحظه شود: تفسير آلوسي).

أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (9)

آيا (مشركي كه اوصافش را بيان كرديم بهتر است يا) كسي كه در اوقات شب سجده كنان و ايستاده به عبادت مشغول است در حاليكه از آخرت ميترسد و به رحمت پروردگارش اميد دارد؟ بگو: آيا آنانيكه مي دانند و آنانيكه نمي دانند برابرند؟ تنها صاحبان عقل و خرد

پند می گیرند. (۹)

تفسیر:

در آیه قبلی از اشخاصی یادآوری به عمل آمد که اصحاب آتش بودند، ولی در این آیه مبارکه به توضیح مؤمنان می پردازد.

در آیه قبلی اشاره به آنده از اشخاصی می نماید که: تنها به هنگام مصیبت الله تعالی به یاد شان می آید، ولی زمانیکه مصیبت از پیش شان دفع می شود و به رفاه و آسایش دست می یابند، باز الله را فراموش می کنند. ولی تعلیمات الهی و قرآنی همین است که مؤمن باید همواره دریاد الله باشد، فرق نمی کند که در حالت رفاه قرار دارد و یا هم در حالت سختی. همچنان در این آیه مبارکه: منظور از علم، مکتب، پوهنتون، مراکز تعلیمی و اکادمیک نیست، بلکه هدف از علم در این آیه کسانی اند که: مصروف قیام لیل و عبادت شبانه می باشند.

طوریکه با زیبایی خاصی میفرماید: «رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (بگو: آیا کسانی که میدانند با کسانی که نمی دانند، برابرند؟) یعنی همانطوریکه عالمان و جاهلان برابر نیستند همچنین عابدان و عاصیان برابر نیستند.

مفسر ابوحنیفان می فرماید: «در آیه مبارکه دلالتی است بر فضیلت قیام شب و این که قیام شب از قیام روز برتر است». و هم می گوید: «آیه کریمه دلالت می کند بر این که کمال انسان در این دو مقصود محصور است: علم و عمل».

«قانت»: کسی است که بر طاعت مداومت ورزد و شخص مطیعی که با خشوع و خضوع نماز و دعای خود را طول می دهد (ملاحظه شود سوره های: بقره آیه 116 و 238، آل عمران آیه 17، نساء آیه 34، نحل آیه 120). «آناء»: (ملاحظه شود سوره های: آل عمران آیه 113، طه آیه 130).

شان نزول آیه 9:

915- این ابی حاتم به نقل از ابن عمر و ابن سعد و جویبر از ابن عباس روایت کرده است: آیه «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ...» در باره عثمان بن عفان، عمار بن یاسر، ابن مسعود و سالم دوست ابو حذیفه (رض)، نازل شده است. (اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول فی أسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی مراجعه شود).

خوانندگان محترم!

بصورت کل باید گفت آن عبادتی دارای ارزش و اهمیت است که تداوم داشته باشد. همچنان در جمله «يَحْذَرُ، يَرْجُوا» آیه مبارکه این فهم عالی را میرساند، که اشخاص خدا پرست، هم از آخرت ترس و خوف دارد و هم به رحمت الهی امیدوار می باشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (10الی20) موضوعاتی؛ از قبیل اندرز دادن به مؤمنان، اشاره به شرک، پرهیزگاری و اخلاص، دوری از آلودگی و خبایث آنها، مورد بحث قرار میگیرد.

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿10﴾

بگو: ای بندگان مؤمن! از پروردگارتان بترسید. برای کسانی که در این دنیا اعمال شایسته انجام داده اند، پاداش نیکی است و زمین الله فراخ است، البته به صابران پاداششان به طور

کامل و بی حساب داده می شود. (۱۰)

تفسیر:

«لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ»: کسانی که نیکی کنند، علاوه از آخرت در همین جهان نیکی عظیمی می بینند (ملاحظه شود سوره های: نحل آیات 30 و 122، غافر آیه 51). برای کسانی که در این جهان نیکی کنند، در آخرت نیکی عظیمی است. تفسیر اول درست تر به نظر می رسد. چرا که نقطه مقابل نیکوکاران، بدکارانند که در هر دو جهان بدی می بینند (ملاحظه شود سوره های: بقره آیات 85 و 114، آل عمران آیه 56، رعد آیه 34). پس باید که نیکوکاران نیز در هر دو جهان نیکی ببینند.

«بِغَيْرِ حِسَابٍ»: (ملاحظه شود سوره های: بقره آیه 212، آل عمران آیات 27 و 37، نور آیه 38، ص / 39).

در حدیث شریف به روایت حسین (رض) آمده است که فرمود: از جدم رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «أد الفرائض تكن من أعبد الناس، و عليك بالقتوع تكن من أغني الناس، يا بني، إن في الجنة شجرة يقال لها: شجرة البلوي، يؤتي بأهل البلاء فلا ينصب لهم ميزان ولا ينشر لهم ديوان، يصب عليهم الأجر صبا».

«فرزند عزیزم! فرایض را ادا کن تا از عابدترین مردم باشی و قناعت پیشه کن تا از توانگرترین مردم باشی. فرزند عزیزم! همانا در بهشت درختی است که آن را درخت بلوی می نامند: اهل بلا [در روز قیامت] احضار می شوند پس نه میزان (ترازویی) برایشان برپا می شود و نه دفتر و دیوان (حسابی) برایشان نشر و پخش می گردد. بلکه مزد و پاداش بر آنان به ریختنی (بی حساب) ریخته می شود. سپس آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیه مبارکه را تلاوت فرمودند: «إِنَّمَا يُؤْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (الزمر: 10).

حضرت امام مالک فرموده است که مراد از «صابرین» در این آیه مبارکه کسانی هستند که بر مصائب، رنج و غم دنیا صبر کننده هستند، و بعضی فرموده اند که مراد از «صابران» کسانی هستند که جلو نفس خود را از معاصی گرفته صبر کنند.

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿11﴾

بگو: به من حکم شده که الله را پرستش کنم در حالیکه دینم را برای او خالص نمایم. (۱۱)

تفسیر:

«مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ»: (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه 29، یونس آیه 22، عنکبوت آیه 65، لقمان آیه 32، زمر آیه 2). از نظر معنای لغوی، کلمه «مخلص»، اسم فاعل از باب افعال، از مصدر اخلاص، و به معنی-خالص کننده- است. و کلمه «مخلص»، اسم مفعول از باب افعال، از همان مصدر به معنای - خالص شده - می باشد. دقت و بررسی در آیات قرآن نشان میدهد که کلمه مخلص، بیشتر در مواردی به کار رفته است، که انسان در مراحل نخستین تکامل، و در حال خود سازی بوده است؛ و هنوز به تکامل لازم نرسیده است. چنان که قرآن عظیم الشأن میفرماید: «فَادَارِكُوا فِي الْفُلْكِ دَعْوًا... مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» هنگامی که بر کشتی سوار می شوند الله را با اخلاص میخوانند. (عنکبوت آیه ۶۵).

«فَاعْبُدُوا... مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ» (پس الله را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان. (زمر ۲)).

در قرآن کریم «مخلص» به کسی گفته میشود، که بعد از مدتی جهاد با نفس، و طی مراحل معرفت و ایمان، به تعالی میرسد و از نفوذ و سوسه های شیاطین، مصونیت پیدا می کند.

و این مقامی است با عظمت، که توأم با بیمه الهی از لغزشها و انحراف هاست. بندگان مخلص، به حکم مقام بندگی و عبودیت خود در برابر ذات اقدس الهی، خود را مالک چیزی نمی دانند، جز آنچه خدای رحمان می خواهد، اراده نمی کنند. و جز آنچه او می طلبد، انجام نمیدهند. به حکم مخلص بودن، خداوند آنان را برای خویش برگزید.

و آنان نیز تعلق خاطر به غیر ذات پاک خداوند، ندارند. زرق و برق دنیا و پاداش های اخروی، دل آنها را مشغول نمی کند، و در دل آنها چیزی جز خدا نیست.

وَأْمُرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ ﴿12﴾

و مامورم که اولین (کس از) مسلمانان باشم. (۱۲)

تفسیر:

«أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ»: این جمله از آیه مبارکه به دو معنی عمده توضیح گردیده است: الف: اولین مسلمانان و پیروان دین اسلام باشم. یعنی در آنچه مردم را بدان می خوانم، خودم پیشوا، و پیش قدم و نمونه بوده و در طاعت و عبادت و تلاش در راه پیش برد مقاصد دین اسلام، بهترین دیگران باشم.

ب: من اولین شخص از تسلیم شوندهگان اوامر خالق لایزال در حرکت با کاروان ایمان به قافله سالاری پیغمبران باشم (ملاحظه شود سوره های: انعام آیه 163، نمل آیه 91).

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿13﴾

بگو: من اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ قیامت (او) می ترسم. (۱۳)

خواننده گان محترم!

در آیه «قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (سوره زمر) خواندیم (بگو: به من حکم شده که الله را پرستش کنم در حالیکه دینم را برای او خالص نمایم). این بدین معنا است که: در محکمه عدل الهی، انبیاء علیهم السلام با سایرین هیچگونه فرقی و تفاوتی ندارند.

قُلْ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي ﴿14﴾

بگو: من تنها الله را میپرستم، در حالیکه دینم را برای او خالص می کنم. (۱۴)

فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿15﴾

پس (شما مشرکان) هر چه را که می خواهید به جای او پرستش کنید. بگو: زیانکاران حقیقی کسانی هستند که خود و خانواده خود را در روز قیامت خساره مند سازند. آگاه باش، این است همان زیان آشکار. (۱۵)

تفسیر:

«خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ»: هدف از خسارت نفس همان از دست دادن سرمایه های وجودی و استعداد هایی است که با آنها می توان به سعادت ابدی رسید.

در قرآن عظیم الشان آیات متعددی در باره «خسارت خود» وجود دارد. تعبیر «خسروا انفسهم»: در قرآن عظیم الشان هشت بار تکرار شده است. از جمله دو بار در سوره انعام طوری که میفرماید: «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (خود باختگان کسانی اند که ایمان نمی آورند). و یا میفرماید: «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» (مومنون ۱۰۳) (و کسانی که پله میزان (اعمال) شان سبک باشد، آنان به

خویشتن زیان زده و همیشه در جهنم می مانند).

باید متذکر شد که در فهم قرآن عظیم الشأن؛ خسارت واقعی و اصلی، خسارت مالی نیست بلکه ضرر زدن به خود است. در قرآن عظیم الشأن دو بار آمده که: «إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (زمر ۱۵ و شوری ۴۵) (زیان کاران در حقیقت کسانی اند که به خود و خانواده و بسته گان شان در روز قیامت زیان رسانده اند. (یا می رسانند). نباید فراموش کرد: که سود و زیان واقعی در قیامت است. که الله تعالی ما را از خسران آن نگاه دارد.

خسارت نفس چیست؟

مهمترین سرمایه ما روح ما است که باید در این دنیا و به وسیله بدن به کسب معارف و فضایل مشغول باشد و اگر این طور نکرد و به جای خیر به شر رو آورد از دیدگاه قرآن کریم خود را تباہ کرده و در برابر چیزی به دست نیاورده است.

تعدادی از اشخاص در روز قیامت در مورد خودشان، حقیقت انسانی خود دچار خسارت می شوند و به اصطلاح خود را خواهند باخت.

مسلماً معنای خود باختگی، این نیست که انسان کشته شود و جانش از بین برود و یا آسیب ببیند چرا که قرآن بحث خود باختگی را در روز قیامت مطرح می کند و نیک می دانیم که در آن روز بحث مرگ وجود ندارد.

«وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» (سوره عنکبوت ۶۴) (و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است).

همچنین روشن است که مراد از خسارت نفس، آسیب هایی که مربوط به بدن و جسم انسان میشود، نمیباشد چرا که قرآن این موضوع را با ایمان نیاوردن مرتبط میکند «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».

هدف از این تعبیر بلند قرآنی این است که گروهی از انسان ها در طول زندگی نه تنها سودی به دست نمی آورند بلکه به سرمایه اصلی که همان جان خویشتن باشد آسیب می رسانند.

قرآن مجید در جریان معامله با خداوند متعال «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ» (توبه ۱۱۱)

- مسأله خریدن جان انسان مؤمن را مطرح می کند و خدا را خریدار خود انسان که عبارت از همان روح اوست معرفی می کند.

اگر پذیرفتیم که همه در جریان یک تجارت بزرگ جهانی قراردادیم که «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» (سوره صف ۱۰) آیا شما را بر تجارتي راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می رها کند؟

و راه موفقیت و کسب سود در این تجارت ایمان و عمل صالح است که «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» (عصر ۲ و ۳) واقعاً انسان دست خوش زیان است، مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده؛ روشن می شود که کسانی که متاعی غیر از ایمان و عمل شایسته آورده اند در این تجارت ورشکست شده اند.

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ ﴿16﴾

برای آنان از بالای سرشان و از زیر پایشان سایبان هایی از آتش است، این عذابی است که خدا بندگان را به آن بیم می دهد ای بندگان! از من بترسید. (۱۶)

تفسیر:

«ظُلُّ»: جمع ظُلَّة، سایبان ها. مراد طبقات و چین ها ولایه های مترکم آتش است (ملاحظه شود سوره های: بقره آیه 210، لقمان آیه 32، اعراف آیه 171، شعراء آیه 189).

یعنی: طبقات و چترهایی از آتش است. طبقات زیرین شان را نیز «ظلل: سایبان» نامید زیرا طبقات زیرین هم بر دوزخیان سایه می افکند، چه در هر طبقه از طبقات دوزخ گروهی از گروه های کفار قرار دارند و هیچ طبقه ای از وجودشان خالی نیست.

درکات دوزخ:

درکات دوزخ از نظر شدت گرما و نوع عذابی که الله متعال برای اهل آن در نظر گرفته است، متفاوت میباشد. الله متعال میفرماید: «إِنَّ الْمُتَفِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (145)» (النساء: 145). «بی گمان منافقان در پایین ترین درکه ای دوزخ هستند و هرگز یآوری برای آنان نخواهی یافت».

اصطلاح «الدرك» در زبان عربی به هر چیز رد پایین و «الدرج» به هر چیز رده بالا گفته می شود. بنابراین برای بهشت و دوزخ و درجات و برای دوزخ، واژه ای درک و درکات به کار می رود. دوزخ به هر اندازه که پایین تر باشد، به همان میزان حرارت و عذابش شدیدتر است. منافقان بهره ای بیشتری از آتش دوزخ دارند؛ به همین خاطر در درک اسفل دوزخ قرار می گیرند. (التذكرة، قرطبی: ص 382) و التخويف من النار، ابن رجب: صفحه (50)

گاهی به مراتب دوزخ «درجات» نیز اطلاق می گردد. الله متعال در سوره ای انعام، پس از ذکر بهشتیان و دوزخیان میفرماید: «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا» [الأنعام: 132]. «و هر یک از نیکوکاران و بدکاران- به اندازه ای کارهایشان درجاتی دارند».

«أَفَمَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانِ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطِ مَنِ اللَّهِ وَمَأْوَهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (162) هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ (163)» [آل عمران: 162-163]. «آیا کسی که جویای رضای الله باشد، مانند کسی است که سزاوار خشم الله میگردد و جایگاهش دوزخ است؟ و چه بد فرجامی است! آنان نزد الله درجات متفاوتی دارند. و الله به کردارشان بیناست».

عبدالرحمن بن زید بن مسلم میگوید: درجات بهشت به بلندی و درکات دوزخ به پستی میروند.

از برخی سلف نقل شده است که: مؤحدین گناهکار که وارد دوزخ میشوند، در درک نخست، یهود در درک دوم، نصارا در درک سوم، صابئین در درک چهارم، مجوس در درک پنجم، مشرکان در درک ششم و منافقان در درک هفتم قرار دارند.

در برخی کتاب ها نام آن درکات نیز وارد شده است: درک اول: جهنم، درک دوم: لظی، درک سوم: حطمه، درک چهارم: سعیر، درک پنجم: سقر، درک ششم: جحیم و درک هفتم هلوپه نام دارد.

این گونه تقسیم بندی و نام گذاری صحت ندارد و ثابت نیست. دیدگاه راجح و صحیح آن است که نام های یاد شده مانند: جهنم، لظی، حطمه... نام هایی برای دوزخ هستند، نه این که هر کدام نام بخشی از دوزخ باشند. البته این مطلب که مردم به لحاظ کفر و گناهان خود،

مراتب گوناگونی دارند، درست است.

البته خبر دادن از این عذاب سختی که خواه ناخواه بر دوزخیان آمدنی است، برای آن است که بندگان از نافرمانی او امر حق تعالی امتناع ورزند.

و ذکر «این» طبقات و لایه های چندگانه دوزخ «همان سزای است که الله تعالی می خواهد بندگان خویش را به آن بیم می دهد» تا به او ایمان آورده و از او پروا بدارند:

و این همه تنبهاات و هشدارها هم از جمله نعمت الهی است تا مردم به عذاب وی غافلگیر نشوند. (مواخذ: بهشت و دوزخ: تألیف: دکتر عمر سلیمان اشقر).

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ (17)

کسانی که از عبادت طاغوت اجتناب کردند و به سوی خداوند روی آوردند برای شان مژده است، پس بندگان را مژده ده. (۱۷)

تفسیر:

«الطَّاغُوت»: از طغیان است به معنی تجاوز از حد. منظور از طاغوت بتان و شیاطین و هر معبودی جز خدا گفته می شود، از قبیل بت و انسان و سنگ می باشد (ملاحظه شود در سوره های: بقره آیات 256 و 257، نساء آیات 51 و 60 و 76، مائده آیه 60، نحل آیه 36).

«طَّاغُوت» بر واحد و جمع اطلاق شده و طوریکه یاد آور شدیم به پرستش بتان و شیطان ها را در بر می گیرد.

از فهم کلی این آیه مبارکه با وضاحت معلوم می گردد که: از اوصاف مؤمنان و بندگان خالص الهی همانا پرهیز از طاغوت هاست. و در ضمن باید یاد آور شد که: اجتناب از طاغوت، مقدمه توجّه به الله است. و باید گفت که: شرط توبه، دوری از طاغوت است و اطاعت از طاغوت مانع انابه و توبه است.

«أَنَابُوا»: با توبه و استغفار به سوی خدا برگشتند.

«الْبُشْرَى»: مژده. بشارت (ملاحظه شود سوره های: بقره آیه 97، آل عمران آیه 126، یونس آیه 64). «عِبَادِ»: بندگان من در اصل (عبادی) بوده و یاء حذف شده و کسره به جای آن است.

مبحث کوتاه در باره طاغوت:

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم که «طاغوت»: هر آنچه که به غیر از الله تعالی عبادت شود، او طاغوت است، چه بوسیله ی نماز، یا روزه، یا نذر، یا ذبح، یا پناه بردن به او در اموری که به الله تعالی اختصاص دارد مانند: دفع ضرر یا جلب منفعت یا بجای قرآن و سنت در اختلافات او را حکم و داور قرار دهند و مانند این ها... (همه طاغوت هستند). منظور از طاغوت در آیه ی فوق به هر چیزی جز قرآن و سنت گفته می شود که برای داور و قضاوت به آن مراجعه کنند، (که شامل) قوانین و برنامه های ساخته و پرداخته ی بشر است. یا رسم و رسوم ارثی و یا سران قبایل است (که طبق رای و نظر خود) بین مردم داور می کنند. یا هر چه رهبر یک حزب و گروه تشخیص دهد و اعلام بدارد و یا یکی از کاهنان و فالگیران اظهار کند.

به این ترتیب روشن می شود که: قوانین و برنامه هایی که بشر از خود ساخته است تا مردم برای داور به آن مراجعه کنند در واقع شبیه شریعت الهی در پذیرفتن است و در معنای طاغوت داخل است. البته هر کس بجز الله مورد عبادت مردم قرار گیرد و راضی

نباشد مانند: پیامبران و صالحان، به این‌ها طاغوت گفته نمی‌شود. بلکه طاغوت همان شیطان جني و انساني است که آنان را به این عمل دعوت داده و آن را برایشان زیبا جلوه داده است.

دوم: منظور از اراده در آیه‌ی: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ» «نساء/60» همان است که با عمل، قرائن و نشانه‌هایی که بیانگر قصد و اراده‌ی فرد است، همراه باشد، به دلیل این آیه‌ی بعدی که می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُتَنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا» (61) (و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: «به سوی آن‌چه الله نازل کرده و به سوی پیامبر صلی الله علیه وسلم بیایید منافقان را می‌بینی که از تو اعراض و رویگردانی می‌کنند). «نساء/آیه 61»

و نیز شأن نزول این آیه را که ابن کثیر و دیگر مفسران ذکر کرده‌اند، (ابن کثیر 520/1) بیانگر همین معناست. پیروی کردن از حکم صادره دلیل رضایت فرد است و به این ترتیب اشکال فردی که می‌گوید: اراده، امری باطنی است و نمی‌تواند بر فرد حکمی صادر کرد مگر زمانی که از باطن فرد اطلاع داشته باشیم و این امری غیر ممکن است؛ بر طرف می‌شود.

شأن نزول آیات 17 - 18:

919- جویبر به سند خود از جابر بن عبدالله روایت کرده است: چون خدای متعال آیه «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ» (44) «دوزخی که دارای هفت در است و بر هر دری تعدادی از آن‌ها تقسیم شده‌اند» (سوره حجر: 44) را نازل کرد. مردی از انصار حضور نبی کریم (آمد و گفت: ای رسول خدا! من هفت برده دارم و در برابر هر در آن یکی از بردگان خود را آزاد کردم. پس در باره او «فَبَشِّرْ عِبَادِ» (17) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ» نازل شد.

920- ابن ابی حاتم در باب شأن نزول این آیه از زید بن اسلم (رض) روایت کرده است که فرمود: این آیه در باره سه تنی نازل شد که در جاهلیت نیز (لاله الا الله) می‌گفتند و به توحید خداوند متعال معترف و مقرر بودند، آن‌ها عبارت بودند از: عمرو بن نفیل، ابوذر غفاری و سلمان فارسی. (جداً ضعیف است، طبری 30108 از ابن وهب روایت کرده این مرسل است. عبدالرحمن بن زید بن اسلم متروک و متن جداً منکر است. واحدی در «اسباب نزول» 724 ذکر کرده و ابن کثیر در «تفسیر» 4 / 95 بدون سند آورده و می‌گوید: این آیه همه کسانی را که از عبادت بت‌ها اجتناب کردند و خاص خدا را پرستیدند شامل و به دنیا و آخرت به آن‌ها بشارت است. «زاد المسیر» (1224). (مأخذ: اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول فی اسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی).

همچنان از جابر بن عبدالله در باب شأن نزول این آیه روایت شده است که فرمود: چون آیه «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ» در وصف بهشت نازل شد، مردی از انصار نزد رسول الله (ص) آمد و گفت: یا رسول الله! من هفت تن برده دارم و اینک برای هر دری از درهای بهشت، برده‌ای را آزاد کردم. پس آیه: «فَبَشِّرْ عِبَادِ» (17) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ» (سوره الزمر آیه: 17) درباره وی نازل شد.

ابواب دوزخ:

پروردگار با عظمت ما برای دوزخ هفت دروازه آفرید. «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ» (43)

لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ﴿44﴾» (الحجر آيات: 43-44). «بي گمان دوزخ میعادگاه همهی آنان است. دوزخ، هفت دروازه دارد و هر دروازه، سهم مشخصی از پیروان ابلیس دارد».

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر آیه فوق میفرماید: روی هریک از دروازه های دوزخ، نام برخی از پیروان شیطان نوشته شده است. آنان باید از همان دروازه وارد شوند. - الله متعال ما را از عذاب آن پناه دهد- هریک از دوزخیان بر حسب اعمال خود، از یک دروازه وارد می شود و در جایگاه ویژه‌ی خود قرار می گیرد.

همچنان در تفسیر (ابن کثیر: (164/4) آمده است: که از علی (رض) روایت شده است: دروازه های دوزخ طبقه های مختلفی دارند که روی همدیگر قرار گرفته‌اند. و نیز از ایشان روایت شده است که: دوزخ هفت دروازه دارد که بر روی یکدیگر قرار گرفته‌اند. ابتدا دروازه‌ی نخست پُر میشود، سپس دروازه‌ی دوم، سپس سوم، تا این که همگی پُر می شود. ابتدا دروازه های جهنم باز میشود و سپس کافران وارد آن میشوند. در قرآن کریم چنین آمده است: «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۖ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَىٰ الْكَافِرِينَ ﴿71﴾» (سورة الزمر آیه: 71). «و کافران گروه‌گروه به سوی دوزخ رانده می شوند و چون به دوزخ می رسند، درهایش گشوده می شود و نگهبانانش به آن ها می گویند: آیا پیامبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما می خواندند و شما را برای دیدار امروزتان هشدار می دادند؟ می گویند: آری. ولی فرمان عذاب، بر کافران قطعی و ثابت گشت». پس از این اعتراف، به آنان گفته می شود: «قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿72﴾» (سورة الزمر: 72). «بدیشان گفته می شود: از دروازه های دوزخ وارد شوید و جاودانه در آن بمانید؛ پس جایگاه متکبران چه بد است!». سپس تمامی دروازه های دوزخ بسته میشود و گناهکاران هیچ‌گونه امیدی به بیرون رفتن از آن ندارند. الله متعال میفرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿19﴾ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ ﴿20﴾» (سورة البلد آيات: 19-20). «و کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند، تیره‌روز و بدبخت اند. حلقه‌ای از آتشی فراگیر بر آنان گماشته شده است».

ابن عباس (رض) «مؤصدة» را به دروازه های بسته تفسیر کرده است. مجاهد میگوید: «اصد الباب» در لهجه‌ی قریش به معنای «در را بست» میباشد. (تفسیر ابن کثیر: (7/298).

الله متعال در سوره‌ی همزه میفرماید: «وَيَلِ لِكُلِّ هَمَزَةٍ لُّمَزَةٌ ﴿١﴾ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ﴿٢﴾ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ﴿٣﴾ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ ﴿٥﴾ نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ ﴿٦﴾ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأِذَّةِ ﴿٧﴾ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ ﴿٨﴾ فِي عَمَدٍ مُّمدَّدةٍ ﴿٩﴾» [الهمزة: 1-9]. «وای بر هر عیب جوی مسخره‌گری! همان کسی که مالی فراهم آورد و - همواره- آن را شمرد. می پندارد که ثروتش، او را جاودانه میسازد. هرگز! بی‌گمان در عذاب شکننده‌ی دوزخ افکنده خواهد شد. و تو چه می دانی که عذاب شکننده‌ی دوزخ چیست؟ آتش برافروخته‌ی الهی است. آتشی که به دل ها میرسد. بی‌گمان این آتش حلقه‌ای و فراگیر بر آنان گماشته شده است. در ستون هایی بلند و کشیده».

ابن عباس (رض) میگوید: «فِي عَمَدٍ مُّمدَّدةٍ ﴿٩﴾»: به معنای دروازه‌های بسته شده است.

قتاده میفرماید: در قرائت ابن مسعود (رض) چنین آمده است: «إنها عليهم مؤصدة بعمدٍ ممددة»: «آن آتشی ایشان را در بر میگیرد، که سر پوشیده و در بسته است در حالیکه آنان به ستون های بلند و کشیده بسته میشوند.» (تفسیر ابن کثیر: (368/7)

عطیه می فرماید: آن ستون ها از آهن هستند. مقاتل می گوید: «دروازه ها بر روی آنان به هم می چسبند، سپس با میخ های آهنین محکم می شوند.

«ممدده» صفت برای «عمد» است. یعنی ستون هایی که دروازه ها به وسیله آن بسته شده اند، بلند و کشیده هستند و اینگونه ستون ها از ستون های کوتاه محکم تر می باشند.

(التخويف من النار، ابن رجب، صفحه: (61)

دروازه های دوزخ، پیش از وقوع قیامت، گاهی باز و گاهی بسته می شوند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که دروازه های دوزخ در ماه رمضان بسته می شوند. از ابو هریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانَ فَتُحْتَبُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَغُلِقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ وَصُفِدَتِ الشَّيَاطِينُ وَمَرَدَةُ الْجِنِّ» «با فرا رسیدن رمضان، دروازه های بهشت باز و دروازه های دوزخ بسته میشوند. شیاطین و جن های سرکش نیز به زندان انداخته میشوند.» (صحیح بخاری: (1899، 1898) و صحیح مسلم: (1079).

امام ترمذی حدیثی را از ابوهریره (رض) به شرح زیر آورده است: «إِذَا كَانَ أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ صُفِدَتِ الشَّيَاطِينُ وَمَرَدَةُ الْجِنِّ، وَغُلِقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ فَلَمْ يَفْتَحْ مِنْهَا بَابٌ، وَفُتِحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ فَلَمْ يُغْلَقْ مِنْهَا بَابٌ» «در شب اول رمضان، شیاطین و جن های سرکش در زنجیر بسته می شوند و دروازه های دوزخ بسته خواهند شد و حتی یک دروازه هم باز نمی شود و دروازه های بهشت باز می شوند و حتی یک دروازه هم بسته نمی شود.» (سنن ترمذی: (682) البانی آن را در صحیح سنن ترمذی: (549)، آورده است.) (مأخذ: بهشت و دوزخ: تألیف: دکتر عمر سلیمان اشقر).

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ (18)

کسانی که سخن را (به دقت) می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند، ایشانند که الله هدایت شان کرده و ایشانند همان خردمندان. (۱۸)

تفسیر:

«الْقَوْلَ»: مراد هر گونه سخن و گفتاری است. چرا که این آیه بیانگر آزاد اندیشی مسلمانان و انتخابگری ایشان در مسائل مختلف است. به مؤمنان اجازه می دهد سخنان دیگران را مطالعه و بررسی کنند و اهل تحقیق باشند.

«يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» به فهم کلی باید گفت: کلام و سخن که فاقد حُسن و جمال باشد، شایسته استماع و شنیدن را هم ندارد.

جذابیت کلام تنها در صلابت و استحکام آن نیست، بلکه باید کلام از عمق جان برخاستن و به گونه لطیف و دلنشین بر زبان جاری کردن نیز شرط دیگر جذابیت کلام است. این خصوصیت به خصوص برای کسانی است که در وقت سخن گفتن با مردم سخن دلنشین بیان نمایند که تسخیر کنند قلوب باید و به اعماق جان و قلب مردم نفوذ کنند. در ضمن باید یاد آور شد که نه باید تنها به خوب بودن قانع شویم، بلکه باید در جستجوی، بهتر بودن باشیم. و قابل تذکر است که: هدایت الهی را تنها کسانی دریافت می کنند که برای دست یابی

به حقیقت وقت بگذارند و به سخنان حق هم گوش فرا دهند.

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ ﴿19﴾

آیا کسی که فرمان عذاب بر او محقق و ثابت شده [راه گریزی از آن دارد؟] آیا کسی را که در آتش است، تو نجات میدهی؟ (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَقَّ»: ثابت و واجب شده است. (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه 30، حج آیه 18، ص آیه 14). «كَلِمَةُ الْعَذَابِ»: فرمان عذاب (ملاحظه شود سوره های: یونس آیه 33 و 96، نحل آیه 36). «أَفَمَنْ... أَفَأَنْتَ...»: تکرار استنهام برای تأکید انکار و نفی است. یعنی اصلاً نمی توانی. «تُنقِذُ»: نجات می دهی و می رهانی. «نُقِذُ»: نجات دادن و خلاص کردن.

تفسیر:

باید گفت: برخی انسان ها با عناد و لجابت خود، روزنه های عفو الهی را به روی خویش می بندند. و باید با تمام قوت درک نمایند که همین انحراف، در حقیقت آتش است. مفسرین می نویسند که: هدف این آیه را: همانا تسلیت گفتن و دلجویی از رسول الله صلی الله علیه وسلم است زیرا رسول الله صلی اله علیه وسلم به ایمان آوردن قوم خود سخت مشتاق بودند پس الله تعالی با این آیه به ایشان فهماند که: هرکس قضای الهی بر وی سبقت گرفته و وعده عذاب بر وی ثابت و لازم شود، ایشان نمی توانند وی را از عذاب برهانند؛ به این که وی را در دنیا مؤمن گردانیده، یا در روز قیامت از دوزخ بیرونش آورند. یعنی: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! پس هیچ علت و انگیزه ای برای این امر وجود ندارد که تو خود را از اندوه ایمان نیابوردنشان هلاک گردانی.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ عَرْفٌ مِّنْ فَوْقِهَا عَرْفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يَخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ ﴿20﴾

ولی کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند، برای آنان قصر های است که بالای یکدیگر ساخته شده اند و از زیر آنها نهر ها روان است. خدا این وعده را داده است؛ و الله وعده اش را خلاف نمی کند. (۲۰)

تفسیر:

یعنی این وعده پروردگار برای دوستان اوست که حتماً واقع شدنی است؛ زیرا الله به وعده خویش وفا می کند.

«عَرْفٌ»: منازل برافراشته و خانه های سر به فلک کشیده. بالاخانه ها و کاخ ها (سوره: فرقان / 75). «مَّبْنِيَّةٌ»: ساخته شده.

طوری که در آیه قبلی خواندیم برای دوزخیان در دوزخ درکاتی است که مطابق به سزای شان در آن جابجا می شوند، در این آیه مبارکه برای معیشت جنتیان قصر های است، که یکی بالای دیگری ساخته شده اند و در زیر این قصر های جنتی جوی های است که جریان دارد، که جاری بودن این جوی بار ها، در زیر این قصر ها نشانه کمال به جت و خرمی و فزونی صفا و رونق آن هاست.

باید گفت: که در بشارت و وعده های الهی هیچگونه خلافي نیست، ولی در هشدار و وعید های خدا شاید عفو و لطفی پیش آید و به آنها عمل نشود.

دگرگونی های این دنیا، مایه ی عبرت خردمند است:
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿21﴾

آیا ندانسته ای که خدا از آسمان آبی فرود می آورد، پس آن را به صورت چشمه ها در زمین راه داد، باز به وسیله آن انواع سبزه زار ها و کشت زار ها را بارنگ های گوناگون می رویاند، باز خشک می شود و آن را زرد رنگ میبینی، باز آنها را کاه و خاشاک می گرداند. البته در این امر برای خردمندان پند و عبرت است. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَلَكَهُ»: آن را داخل و مستقر می گرداند (ملاحظه شود سوره های: مدثر آیه 42، شعراء آیه 200، مؤمنون آیه 27). «يَنَابِيعَ»: جمع ینبوع، چشمه ها. هدف از آن منبع ها و ذخایر آب زیر زمینی است. منصوب به نزع خافض است و در اصل چنین است: «فِييَنَابِيعَ». یا این که حال است و به معنی آبهای جَهَنده و جوشنده از زمین است (روح المعانی). «مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ»: در رنگ های گوناگون. دارای انواع جوراجور. «يَهِيجُ»: ازاضداد است و به دومعنی آمده است: خشک میگردد. میبالدو جوش و خروش بر میدارد (ملاحظه شود تفسیر صفوة البیان. التفسیر القرآنی للقرآن). «مُصْفَرًّا»: زرد رنگ (ملاحظه شود سوره: روم آیه 51). «حُطَامًا»: گیاه خشکیده و خرد و پرپر شده. «ذِكْرِي»: تذکر و بیدار باش. درس عبرت (ملاحظه شود سوره های: انعام آیات 68 و 69 و 90، اعراف آیه 2، هود آیات 114 و 120).

دین اسلام و آینده نگری:

برنامه ریزی، محاسبه، آینده نگری و سنجش عواقب و پیامد ها، از عوامل موفقیت انسان است. هر کاری بازتابی دارد و هر عملی عکس العملی. تدبیر آن است که پیش از هر اقدام، نسبت به ضرورت آن، شیوه عمل، آثار و نتایجش فکر شود.

خیلی از ندامت ها، محصول نسنجیده کارکردن است. در انتخاب شغل، در گزینش دوست و شریک و همسر، در سرمایه گذاری در یک طرح اقتصادی، آنچه از حسرت و پشیمانی جلوگیری می کند، محاسبه همه جوانب و تصمیم درست و سنجیده و عاقلانه است. اگر سخن گفتن را نیز یک عمل به شمار آوریم (که چنین است) فکر پیش از سخن و تأمل قبل از گفتار و اندیشیدن در عواقب حرفی که می زنیم نیز نوعی تدبیر در کلام است و از ندامت های بسیاری جلوگیری می کند.

تنظیم دخل و خرج و ایجاد موازنه بین درآمد و مخارج نیز، نمونه ای از تدبیر در معیشت است.

کارهای بی حساب و نقشه و اقدام های عجولانه و بدون عاقبت اندیشی به ندامت می انجامد. آنچه جلوی ای کاشتهای بعدی را می گیرد و مانع شکل گیری نطفه حسرت و افسوس می شود، مال اندیشی و دورنگری و غلبه بر شتابزدگی و عجله است.

انسان ها و حوادثی که در اطراف آنها رخ می دهد، با زمان معنا و مفهوم پیدا میکند. بر

این اساس، انسان ها و رخدادهای اطراف آن ها به ابعاد گذشته، حال و آینده قابل انجام هستند. آینده انسان قابل دسترسی نیست؛ اما می توان با بررسی گذشته و تلفیق آن با زمان حال، نمایی کوچکی از آینده را پیش خود ترسیم کرد. بر همین اساس ادیان آسمانی با دست مایه قرار دادن توان انسان ها، اولاً؛ آن ها را به آینده خوش بین کرده یعنی آینده تاریخ بشر را مثبت و آفتابی ارزیابی نموده اند. ثانیاً؛ با تعلیمات و حیاتی به کیفیت رخداد آینده و ظهور منجی و تشکیل حکومت جهانی توسط او و همچنین به گسترش رفاه، آسایش، معنویات و در یک کلام گسترش عدالت به معنای واقعی در همه ابعاد زندگی انسان ها اعم از فردی و اجتماعی، پرداخته اند.

آینده نگری در تعالیم با عظمت اسلام از جایگاه بلندی برخوردار است. قرآن عظیم الشان به پیروان خود توصیه اکید می کند که عاقبت اندیش باشند و مغرور منافع زود گذر دنیا نشوند، بلکه آخرت را در نظر داشته باشند، و طوری عمل کنند که در آخرت سعادتمند گردند.

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه که (22 الی 26) موضوعی در باره اینکه: قرآن، دریچه ی دلها را به سوی نور و رحمت سوق میدهد، مورد بحث قرار گرفته است.

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿22﴾

آیا کسی که الله سینه اش را برای (پذیرش) اسلام گشوده است و او از سوی پروردگارش از نوری برخوردار است (چون سنگدلان است؟) پس وای بر آنها که قلبهائی سخت در برابر ذکر خدا دارند، آنها در گمراهی آشکارند. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَلَىٰ نُورٍ»: دارای نور هدایت است (ملاحظه شود سوره های: مائده آیات 44 و 46، نور آیه 40، حدید آیه 28) «الْقَاسِيَةِ»: سخت و سنگین (ملاحظه شود سوره های: مائده آیه 13، حج آیه 53).

«شَرَحَ صَدْرَهُ»: توضیح و تفصیل شرح صدر را در: سوره های: انعام آیه 125، طه آیه 25. مطالعه فرماید.

تفسیر

در آیه مبارکه اشاره به یک اصلي علمي بعمل آمده است، و آن عدم برابری بین شخصیکه از سوی الله از نوری برخوردار باشد و بین کسانی که گمراه شده باشند. این بدین معنی کسی که هدایت شده، قلب اش گشایش یافته و آباد از طاعت است و با یقین و هدایت همراه است. اما شخص که گمراه و منحرف، از حق روگردان است و در گمراهی و حیرت به سر می برد. پس هلاکت به تمام و کمال بر سنگ دلانی باد که هم خود از یاد الله تعالی روگردان اند و هم دیگران را از راه او تعالی باز می دارند، آری! این گروه از راه هدایت دور افتاده اند، به حق توفیق نمی یابند و در امور خیر استقامت ندارند.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است: ما اصحاب از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدیم که خداوند متعال فرموده است: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»، پس ای رسول الله ! سینه انسان مؤمن چگونه انشراح می یابد و گشاده می گردد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چون نور به قلب وارد شد، قلب باز می شود و انشراح می یابد». گفتیم یا رسول الله! نشانه این انشراح چیست؟ فرمودند: «الْإِنَابَةُ إِلَيَّ دَارِ الْخُلُودِ وَالتَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالِإِسْتِعَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نَزْوَلِهِ». (رواه الحاکم فی المستدرک والبیهقی فی شعب الایمان، روح المعانی)

«نشانه این انشراح: رجوع و انابت به سوي سراي جاودانگي، آرامش يافتن و جا خالي کردن از سراي فريب و غرور و آمادگي براي مرگ قبل از فرود آمدن آن است». «و در نتیجه او» به سبب این گشادگي و انشراح صدر «برخوردار از نوري از جانب پروردگارش مي باشد؟» که آن نور، عبارت از نور معرفت و راهيابي به سوي حق است که بر وجود وي فيضان مي کند.

آري! آيا این انساني که سينه اش سينا ي معرفت شده و قلبش براي حق باز و گشاده گشته، مانند کسي است که دلش - به سبب گزينش و انتخاب بد وي - سخت گرديده و در تاريخي هاي گمراهي و بليات جهالت فرورفته و در آن دست و پا مي زند؟ هرگز نه! پس در این آيه، صنعت ايجاز به کار رفته و در آن یک جمله محذوف است زیرا سياق آيه بر جمله محذوف دلالت مي کند. آيه (24) نیز همانند آن است.

«پس واي بر کساني که دل هایشان از یاد کردن الله سخت است» آن ها همه کساني اند که قلب شان سخت و خشن شده و پذيرش ذکر الله تعالي را نه پذيرفته و قساوت يافته است؛ ذکري که شايسته است تا سينه ها براي آن باز گردند و انشراح يابند.

در حديث شريف به روايت ابن عمر (رض) آمده است که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «لا تكثرُوا الكلام بغير ذکر الله، فان كثرة الكلام بغير ذکر الله قسوة للقلب وإن أبعَد الناس من الله القلب القاسي». «به غير ذکر الله تعالي بسيار سخن نگوييد زیرا سخن گفتن بسيار در غير ذکر الله تعالي، قسوت و سختي اي براي قلب است و قطعاً دورترين مردم از الله کسي است که قلبي سخت داشته باشد».

همچنين در حديث شريف قدسي به روايت ابي سعيد خدي (رض) آمده است که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «قال الله تعالي: اطلبوا الحوائج من السمحاء فإني جعلت فيهم رحمتي ولا تطلبوها من القاسية قلوبهم فإني جعلت فيهم سخطي». «خداوند متعال فرمود: حوايج و نیازمنديهاي خود را از اشخاص نرمدل و بخشاينده طلب کنيد زیرا من رحمت خویش را در ایشان قرار داده ام و آن را از افراد سنگدل نخواهيد زیرا من خشم خویش را در ایشان قرار داده ام». «اينانند که در گمراهي آشکار هستند».

در حديث شريف به روايت ابو هريره (رض) آمده است که فرمود: به آن حضرت گفتيم يا رسول الله! ما چون شما را مي بينيم دل هايمان نرم مي شود و از اهل آخرت مي گرديم اما وقتي از شما جدا مي شويم، دنيا ما را خوش مي آيد و زنان و فرزندانمان را مي بوييم. رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «اگر شما در همه احوال بر همان حالي قرار داشته باشيد که نزد من بر آن قرار داريد، قطعاً فرشتگان با دست هاي شان با شما مصاحفه مي کنند و در خانه هاي تان به ديدارتان مي آيند و اگر شما گناه نکنيد، قطعاً خداي متعال مردمي را مي آورد که گناه کنند تا بر آنان بيامرزد». گفتيم: يا رسول الله! به ما از بهشت بگويد که ساختمان آن چيست؟ فرمودند: «خشتي از طلا و خشتي از نقره است، سنگ فرش آن مشک تيزبوي، سنگريزه آن مرواريد و ياقوت و خاک آن زعفران است، هرکس به آن در آيد متنعّم مي شود و در رنج نمي افتد، جاودانه مي شود و نمي ميرد، نه جامه وي کهنه مي شود و نه جواني وي از بين مي رود. سه کس اند که دعاي آنها رد نمي شود: امام (زامدار) عادل، روزه دار تا آن گاه که افطار کند و دعاي مظلوم...».

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مَّتَّشَابِهًا مَّتَّانِي تَفْشَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَحْسُونَ رَبَّهُمْ
ثُمَّ تَلِينُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِ
اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿23﴾

خداوند بهترين سخن را نازل کرده، کتابي که آياتش (از نظر لطف و زيبائي و عمق محتوا) همانند يکديگر است، (از شنيدن آن) پوست هاي آنانکه از پروردگارشان مي ترسند به لرزه مي افتد، باز پوست ها و دل هایشان با یاد الله نرم مي شود. اين هدايت الهي است که هر

کس را بخواهد با آن راهنمایی میکند، و هر کس را خداوند گمراه سازد راهنمایی برای او نخواهد بود! (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَفْشَعْرُ»: بر خود می لرزد. «تَلِينُ»: نرم می گردد. هدف از آن پذیرای قوانین و احکام قرآن و تسلیم حقائق و معانی آن گشتن است.

تفسیر:

«أَحْسَنَ الْحَدِيثِ»: زیباترین کلام و بهترین سخن، که همانا قرآن عظیم الشان است. «مُتَشَابِهًا»: همگون و همسان. مراد این است که جملگی قرآن از لحاظ لفظی و معنوی همگون در اعجاز است. در سراسر قرآن، الفاظ به نهایت اعلی زیبا و بجا به کار رفته‌اند، و معانی بدون کمترین تناقض و تضاد استعمال شده‌اند. «مَثَانِي»: جمع مثنی، مکرر. هدف این است که: احکام و مواعظ و قصص و غیره در موارد متعدّد به شکل های متفاوت و صورت های مختلف در قرآن عظیم الشان تکرار شده‌اند تا خوب فهم و در مغزها جایگزین شوند. یا این که مثنی به معنی دو تا وجفت یکدیگر است. یعنی مسائل و مطالب مقابل یکدیگر در قرآن آمده است که در هر دو بخش اعجاز قرآن پیدا و هویدا است. از قبیل: ایمان و کفر. حق و باطل، هدایت و ضلالت، خیر و شرّ، حسنات و سیئات، بیم و امید.

شان نزول آیه 23:

616- حاکم و دیگران از سعد بن ابی وقاص روایت کرده اند: چون قرآن کریم بر نبی اکرم صلی الله علیه وسلم (نازل گردید، مدتی آیات آن را برای مسلمانان تلاوت کرد. پس جماعتی از مسلمانان گفتند: ای رسول خدا کاش برای ما داستانی بیان می‌کردی، در آن هنگام آیه «اللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ...» (زمر: 23) نازل گردید. (اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول فی اسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی).

أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿24﴾

آیا کسی که با صورت خود عذاب دردناک (الهی) را دور می سازد (همانند کسی است که هرگز آتش دوزخ به او نمی رسد؟) و به ظالمان گفته می شود بچشید (سزای) آنچه را آنچه را کسب کردید. (۲۴)

تفسیر:

«أَفَمَنْ يَتَّقِي...»: طبیعت فطرتی انسان طوری است، زمانی که خطری متوجه صورت و روی انسان شود، انسان آن خطر را بطور معمول با دست، بازو و سایر اعضای جسم خویش به دفع آن پرداخته، و آنرا سپر خویش قرار می دهد، تا چهره انسان از خطر مصون بماند، ولی این حالت در دوزخ برای دوزخیان به ترتیب است که؛ باید با صورت از خود دفاع کنند. چرا که دست و پای دوزخیان در غل و زنجیر است (ملاحظه شود سوره: یس آیه: 8، و سوره انسان آیه: 4).

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتَّاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿25﴾

کسانی که قبل از آنها بودند نیز آیات ما را تکذیب نمودند، پس (در نتیجه) عذاب از جایی که نمی دانستند به سراغ شان آمد. (۲۵)

تفسیر:

قرآن عظیم الشان در آیات 7 و 8 سورة «طور» میفرماید که: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ * مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ: (عذاب پروردگارت واقع شدنی است * و هیچ چیز نمی تواند مانع آن شود.) فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿26﴾» پس خدا در زندگی دنیا خواری و رسوایی را به آنان چشانیید؛ و اگر معرفت و آگاهی داشتند [توجه می کردند که] عذاب آخرت بزرگ تر است. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْخِزْيَ»: خواری و پستی. رسوایی و بدنامی (ملاحظه شود سورة های: بقره آیات 85 و 114، مائده آیات 33 و 41). «أَكْبَرُ»: بزرگتر. مراد سخت تر و شدیدتر و دردناکتر است.

تفسیر:

توجه باید کرد که: همه جزاها و سزاها به روز قیامت موکول نمی گردد، بلکه زیاتر از سزاهای و عذابها در همین دنیا هم مورد اجرا قرار میگیرد. ولی در ضمن نباید فراموش کرد که: عذاب قیامت، سخت تر و مداوم تر است.

بسیاری از اقوام از سبب تکذیب انبیاء در دنیا مورد هلاکت و رسوایی قرار داده شده اند ولی نباید فراموش کنند که اشد عذاب آخرت هنوز باقی است - آیا این مکذبین موجوده مطمئن اند که با آنها اینگونه معامله به عمل آورده نمیشود؟ بلی اگر عقل و دانش می داشتند کمی می اندیشیدند.

در جمله «لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ» اشاره به این اصل دارد، که کفار و گنهکاران دست به چنین اعمال می زند این واقعیت را می رساند که: با تأسف آنان با تمام این تذکرات قرآنی و احادیثی نبوی از سختی روز قیامت نمی خواهند خود را مطلع سازند. باید با صراحت اعلام داشت که: اتخاذ تقوای الهی در این دنیا، مانع مبتلا شدن به قهر الهی در قیامت نمی گردد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (27 الی 31) برخی از ضرب المثل های قرآنی مورد بحث قرار داده میشود. طوری که میفرماید:

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿27﴾

و ما برای مردم در این قرآن از هر گونه مثل و سرگذشت عبرت آموزی بیان کرده ایم، باشد که متذکر شوند. (۲۷)

تفسیر:

«مِنْ كُلِّ مَثَلٍ»: علما بدین عقیده اند که: هر نوع مثلی که برای بیداری، عبرت و هدایت عوام الناس مفید بوده باشد، تاثیر آن نسبت به استدلال بیش تر است.

در ضمن قابل تذکر است که: آن چه مهم است راهنمایی و تذکر دادن به انسان هاست، خواه با استدلال باشد یا با آوردن مثل ها.

از جمله «مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» این فهم را می رساند؛ هر نوع مثالی که در رابطه با تذکر به انسان و غفلت زدایی از اوست، در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است.

از فهم عبارت «كُلِّ مَثَلٍ - يَتَذَكَّرُونَ» برمیاید که: انسان دارای فطرت پاک و باورهای درونی است، ولی از آنها غافل میشود و غفلت زدایی، ضروری است. بناءً باید گفت که: نفهمیدن انسان ها از مفاهیم عالی قرآن عظیم الشان همانا غفلت و بیدانتهی ایشان است. با تمام صراحت باید بیان داشت که در تفهیم قرآن هیچ کوتاهی و نقصان وجود ندارد، قرآن هر چیز را به مثال ها و دلیل ها می فهماند تا مردم در آن تفکر و دقت نموده به اصلاح خود بپردازند.

فُرَأْنَا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿28﴾

قرآنی است فصیح و خالی از هر گونه کجی و نادرستی تا آنان (به وسیله آن) پرهیزگار شوند. (۲۸)

تفسیر:

«فُرَأْنَا عَرَبِيًّا»: قرآنی که به زبان عربی است. قرآنی که فصیح و رسا است. «فُرَأْنَا» حال مؤکده «الْفُرَاءَانِ» است. کلمه «عَرَبِيًّا» به معنی عربی یا فصیح است. «عِوَجٌ»: کجی و نادرستی. مراد این است که قرآن هم از لحاظ قوانین دستوری، و هم از نظر محتوا و معانی، نقص و عیبی ندارد (ملاحظه شود سوره: کهف آیه 1). در دو آیه فوق الذکر ملاحظه نمودیم که: کلمه قرآن دوبار تکرار یافته است، و ذکر قرآن در دو آیات و آن هم پی پی میرساند که: قرآن عظیم الشان کتابی خواندنی، پندآموز و نجات بخش است، که در دسترس بشر قرار گرفته است.

قرآن عظیم الشان کتابیست در زبان عربی واضح و سلیس که زبان مادری مخاطبین اولی آن بود از سخنان کج و پیچ مبراست و خود صاف و راست میباشد که عقل سلیم آنرا قبول میکند مضامین یا عبارت آن هیچ اختلال و کجی ندارد. موضوعاتی را که میخواهد بقبولاند پذیرفتن آن مشکل نیست و نیز به چیزهایی که میخواهد مردم بدان عمل کنند عمل کردن بر آن محال نیست. هدف اینست که مردم به آسانی از آن مستفید شوند، از غلطی های اعتقادی و عملی، احتراز کرده رفتار نمایند و به شنیدن نصائح صاف و روشن از الله تعالی ترسان باشند.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿29﴾

خدا [برای فهماندن حقیقت توحید و شرک] مثال را بیان کرده است: مردی را که برده شریکان متعدد است که درباره (مالکیت) او ناسازند و مردی را که مطیع یک شخص است، آیا این دو برده از جهت فرمان گرفتن و فرمان بردن باهم برابرند؟ حمدوستایش مخصوص الله است، بلکه بیشتر آنان نمیدانند. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُتَشَاكِسُونَ»: افراد درگیر جنگ و نزاع. کشمکش کنندگان.
«سَلَمًا»: خالص. درست. مراد این است که چنین برده‌ای بر کنار از دعوا و گریو دار اربابان متفرق است و درست متعلق به کسی است. «مَثَلًا رَجُلًا»: کنایه از مشرک است. یعنی شخص مشرک با پرستش معبود های متعدد، سرگردان و ویلان و بی‌پناه و بی‌نوا است. «رَجُلًا سَلَمًا»: کنایه از موحد و یکتا پرست است. یعنی مؤمن یکتا پرست دارای پناهگاه معین و راه و مقصد روشن است. «أَكْثَرُهُمْ»: بیشتر آنان. مراد همه آنان، یعنی

مشرکان است.

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ﴿30﴾

(ای پیغمبر) بدون شک تو خواهی مرد و آنان (نیز) مردنی هستند. (۳۰)

تفسیر:

«إِنَّكَ مَيِّتٌ»: تو خواهی مرد. ضمیر (ک) به پیغمبر خدا، محمد مصطفی، بر میگردد، و عمومیت قانون مرگ را نسبت به همه انسان ها روشن می سازد. لفظ میت به تشدید یا، به کسی گفته میشود که در زمان مستقل بمیرد، و میت به سکون یا، به کسی می گویند که فی الحال مرده باشد، طوری که در فوق تذکر دادیم که: در این آیه به آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطاب شده که شما خواهید مرد، و دشمنان و دوستان شما همه خواهند مرد، هدف از آن متوجه کردن همه انسانها است که در فکر آخرت باشند، در این آیه ترغیب و تشویق جدی است برای انسانهایی که به عمل آخرت مشغول شوند، و نیز در ضمن نشان داد که رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجود اینکه افضل الخلائق و سید الرسل است او هم از مرگ مستثنی نیست، تا که پس از وفات او مردم در این باره اختلاف نکند. (تفسیر قرطبی).

خواننده گان محترم!

از فهم کلی این جمله «إِنَّكَ مَيِّتٌ» آیه مبارکه بر می آید که: محبوبیت افراد، مانع اجرای سنت های الهی که یکی از آنها مرگ است نمی شود.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿31﴾

سپس شما در روز قیامت در برابر پروردگارتان مجادله و مخاصمه میکنید. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَخْتَصِمُونَ»: منازعه و مجادله می کنید. هدف از آن محکمه همه انسان ها در قیامت است. انبیاء بیان میفرمایند که رسالت خود را به جای آورده و تبلیغ خود را کرده اند. برخی از مردم این کار را انکار می کنند. مظلوم ظالم را، و زیردست بالادست را به قضاوت می کشاند (ملاحظه شود سوره های: بقره آیات 166 و 167، احزاب آیات 967 و 68، صافات آیات 27-33 و 50-61).

تفسیر:

ابن کثیر میفرماید: «هر چند سیاق این آیه درباره مؤمنان و کافران است اما اطراف نزاع ها در دنیا را نیز شامل می شود زیرا در آخرت صورت نزاع و مرافعه دنیایی آنها از نو بر آنها بازگردانیده میشود تا باهم مرافعه نمایند و در آنجا داور احکم الحاکمین است.»

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، زبیر (رض) گفت: یا رسول الله! آیا در آخرت خصومت و دعوی بر ما تکرار می شود؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلی! به خاطر اینکه حق هر صاحب حقی به وی داده شود». در این هنگام زبیر (رض) گفت: پس در این صورت، کار بسیار دشوار است! همچنین در حدیث شریف آمده است: «در روز قیامت نخستین دو خصم، دو همسایه هستند.»

پایان جزء بیست و سوم

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (32 الی 37) موضوعات هشدار به تکذیب کنندگان، مزده به راستگویان مورد بحث قرار گرفته است.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿32﴾

پس چه کسی ظالم تر است از آنکه بر خدا دروغ بندد و سخن راست و درست را چون به سوی او آمد، تکذیب کند؟ آیا دوزخ جایگاهی برای کافران نیست؟ (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصِّدْقِ»: حقیقت و صداقت. «مَثْوًى»: جایگاه. اقامتگاه (ملاحظه شود سوره های: آل عمران آیه 151، نحل آیه 29، عنکبوت آیه 68).

وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿33﴾

و آن کس که سخن راست را با خود آورد و آن را تصدیق کرد، ایشانند همان پرهیزگاران. (۳۳)

تفسیر:

«الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ»: مراد پیغمبران به طور عام، و پیغمبر اسلام به طور خاص است. «صَدَّقَ بِهِ»: مراد مؤمنان و پیروان جملگی پیغمبران به طور عام، و مؤمنان و پیروان پیغمبر اسلام به طور خاص است.

به قولی: مراد از کسی که سخن راست و درست را آورد، رسول الله صلی الله علیه وسلم و مراد از کسی که رسول الله صلی الله علیه وسلم را باور داشت و تصدیق کرد، ابوبکر صدیق (رض) است. به قولی دیگر: مراد از «کسی که سخن راست و درست را آورد»، هرکسی است که به سوی یگانگی خداوند متعال دعوت کرده و مردم را به سوی شریعت الله تعالی ارشاد کند. ابن کثیر نیز همین معنی را بیان کرده است. (انوار القرآن هروی).

صدق و راستی دارای ابعاد گوناگون است:

صدق در گفتار: «جَاءَ بِالصِّدْقِ» (آیه: 33 زمر)

صدق در وعده: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا» (و در این کتاب از اسماعیل یاد کن که او همواره در وعده هایش صادق و فرستاده‌ای پیامبر بود). (آیه: 54 سوره مریم) در این هیچ جای شکی نیست که همه پیامبران، صادق الوعد بوده‌اند، اما بروز این خصلت در اسماعیل علیه السلام بیشتر بوده است.

صدق در عهد: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً» (از میان مؤمنان مردانی هستند که آنچه را با خداوند پیمان بسته بودند صادقانه وفا کردند (و خود را آماده‌ی جهاد نمودند)، برخی از آنان پیمان شان را عمل کردند (و به شهادت رسیدند) و بعضی دیگر در انتظار (شهادت) هستند، و هرگز (عقیده و پیمان خود را) تغییر ندادند. (آیه: 23، سوره احزاب).

و در جمله: «صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ» چه زیبا فرموده است که: دفاع از حق تا سرحد شهادت، نشانه صداقت در ایمان است.

صدق در عمل: «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (اینها کسانی هستند که راست گفتند (و گفتار و رفتار و اعتقاد شان هماهنگ است) و اینان همان پرهیزکارانند). (آیه:

177 سورة بقره).

وقابل تذكر است شخصيكه در همه مراحل، صداقت لازم را داشته باشد «صديق» ناميده مي شود.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿34﴾

آنان هر آنچه را خواهند نزد پروردگارشان براي آنها موجود است، و اين است جزاي نيكوکاران. (۳۴)

تفسير:

در حديث شريف آمده است: «الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك». «احسان آن است كه الله متعال را چنان پرستش كني كه گويي او را مي بيني، اگر تو او را نمي بيني، بي گمان او تو را مي بيند».

«مَا يَشَاءُونَ»: هر چه خواهند و آنچه طلب كنند (سورة: فرقان آيه 16).

لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿35﴾
تا خداوند بدترين كاري را كه کرده‌اند از (عملنامه) آنان بپوشاند، و آنان را به بهترين اعمالی كه انجام داده بودند، اجر مي دهد. (۳۵).

تفسير:

شيخ الإسلام حضرت مولانا شبير احمد عثمانی رحمه الله عليه، مفسر تفسير كابلې مي نويسد كه: كلمات: «اسوأ» و «احسن» (صيغه هاي تفضيل) را شايد از آن سبب در آيه مباركه استعمال فرمود كه نيكي ادناي اشخاص بلند مرتبت نسبت به نيكي هاي ديگران و بدی ادناي آنها نسبت به بدی هاي ديگران بلندتر يا سنگين تر دانسته ميشود (و الله اعلم).

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿36﴾

آيا الله براي بنده اش كافي نيست؟ آنان تو را از غير الله مي ترسانند. و هر كس را الله گمراه كند، پس هيچ راهنمايي براي او نخواهد بود. (۳۶)

تفسير:

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» اگر انسان بنده الله شد، بطور يقين بيمه مي شود والله تعالي امور او را كفايت و كفالت مي كند.

بر مؤمنان است كه: در برابر تهديد هاي دشمن، با ياد امداد و تكفل الهي، خود را آرام سازد.

شأن نزول آيه 36:

921- عبدالرزاق از معمر روايت کرده كه بيان داشته است مردی براي گفت: مشركان به رسول الله صلي الله عليه وسلم (گفتند: خدايان ما را ناسزا نگو و گرنه دستور مي دهيم تو را نابود سازند. پس «وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ...» تا آخر آيه نازل شد. (مواخذ: اسباب نزول قرآن كريم، لباب المنقول في اسباب النزول: تأليف جلال الدين سيوطي).

همچنان در روايتي آمده است كه: زمانيكه رسول الله صلي الله عليه وسلم خالد بن وليد را براي شكستن بت «عزي» فرستادند، متولي آن بت به وي گفت: اي خالد! من بر تو از آسيب وي بيمناكم زيرا او نيرويي دارد كه هيچ چيز بر وي پنجه افكنده نمي تواند. اما خالد

بی‌اعتنا به این سخن، تبر را گرفت و آنرا بر چهره آن بت چنان کوبید که خرد و ویرانش کرد. آن‌گاه بازگشت.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ﴿37﴾

و هر که را خدا هدایت کند، او را هیچ گمراه کننده ای نخواهد بود. آیا الله غالب انتقام گیر نیست؟ (۳۷)

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که: هدایت و ضلالت به دست الله است، «يُضِلُّ اللَّهُ- يَهْدِي اللَّهُ» لیکن مقدمات دریافت هدایت یا محروم شدن از آن، به دست انسان است. در ضمن قابل یاد آوری است که: انسان مخلوقی است که در سنگ دلی و شقاوت به مرحله می رسد که هیچ راهنمایی در او مؤثر نمی باشد.

ولی هستند برخی از مؤمنین که در ایمان‌داری خویش به مرحله می‌رسد که هیچ حادثه او را منحرف کرده نمیتواند. وگمراه شدن انسان از سوی خداوند بی‌مقدمه نیست، جزای عملکرد خود انسان است.

خواننده گان محترم!

در آیات قبلی از وعده و وعید خبر داد. اینک در آیات متبرکه (38 الی 40) به دو دلیل، از نادرستی راه و رسم مشرکان خبر می دهد:

الف: مشرکان، به وجود الله متعال اقرار می کنند.

ب: بتها هرگز از عالم نیکی و بدی خبر ندارند.

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿38﴾

اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمان ها و زمین را آفرید؟ بی تردید میگویند: الله. بگو: پس آیا در آنچه که به جز الله را می خوانید اندیشه کرده اید؟ اگر الله بخواهد زیانی به من برساند، آنها می توانند آن زیان الهی را برطرف سازند؟ یا اگر رحمتی رابرای من بخواهد، آیا میتوانند مانع رحمتش شوند؟ بگو: خدا مرا کافی است، و همه متوکلان باید بر او توکل کنند. (۳۸)

شان نزول:

مقاتل در شأن نزول آیه کریمه روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم از مشرکان در این باره سؤال کردند اما آنان سکوت نمودند. پس آیه کریمه نازل شد. «بگو: خدا مرا بس است» در تمام امورم؛ اعم از جلب منفعت و دفع زیان و مشقت «اهل توکل تنها بر او توکل می‌کنند» نه بر غیر وی.

در حدیث شریف آمده است: «احفظ الله يحفظك، احفظ الله تجده تجاهك، تعرف إلى الله في الرخاء يعرفك في الشدة». «حق و حرمت الله تعالی را نگهدار؛ او تو را حفظ میکند و نگاهت میدارد، حق و حرمت الله را نگهدار؛ او را در برابر خود می یابی، الله تعالی را در رفاه و نعمت بشناس (و یادش کن)، او تو را در سختی و بلا می شناسد (و از تو آن بلا را دفع می‌کند)».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «من أحب أن يكون أقوى الناس فليتوكل على الله تعالی، ومن أحب أن يكون أغنى الناس، فليكن بما في يد الله لا أوثق منه مما في يديه، ومن أحب أن يكون أكرم الناس فليتنق الله

لا». «هر کس دوست دارد که قوي‌ترين مردم باشد، بايد بر الله تعالي توکل کند و هرکس دوست دارد توانگرترين مردم باشد، بايد اعتماد او به آنچه در دست الله تعالي است بيشتر از آن چيزي باشد که در دست خودش قرار دارد و هرکس دوست دارد که گرامي‌ترين مردم باشد، بايد از خدای پروا دارد».

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَي مَكَانَتِكُمْ اِنِّي عَامِلٌ فَاَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿39﴾

بگو: اي قوم من! شما هر چه در توان داريد انجام دهيد، من نيز به وظيفه خود عمل مي‌کنم، اما به زودي خواهيد دانست. (۳۹)

مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿40﴾

چه کسي عذاب خوارکننده دنيا بر وي خواهد آمد و عذاب پاينده بر او نازل خواهد شد. (۴۰)

تفسير:

«يُخْزِيهِ»: خوار و رسوايش مي‌کند. حقير و در مانده‌اش مي‌سازد. قابل يادآوري است که: تنبيه: از «عذاب يخزيه» عذاب دنيا و از «عذاب مقيم» عذاب آخرت مراد است والله اعلم. «يَحِلُّ»: در مي‌رسد. وارد مي‌گردد. «مُقِيمٌ»: ماندگار، جاويدان.

خوانندگان محترم!

در آيات متبرکه (41 الي 48) موضوعات ظاهر قدرت کامل و دانش بي پايان پروردگار با عظمت مورد بحث قرار گرفته است.

اِنَّا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنْ اِهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿41﴾

ما اين کتاب را براي [هدايت] مردم به حق و راستي بر تو نازل کرده ايم؛ پس هر که هدايت يافت، به نفع خود اوست و هر که گمراه شد، فقط به زيان خود گمراه مي‌شود؛ و تو بر آنان وکيل و نگهبان نيستي. (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِلنَّاسِ»: براي مردم. براي ابلاغ به مردم. «بِالْحَقِّ»: مشتمل بر حق و حقيقت است و باطل بدان راه ندارد. «يَضِلُّ عَلَيْهِا»: به زيان خود گمراه مي‌گردد.

تفسير:

مفسرين مي‌نويسند که: اين آيه به آيه شمشير «سيف» (آيه سيف يا آيه قتال پنجمين آيه سورة توبه) منسوخ است زيرا خداوند متعال بعداً به رسول خویش فرمان داد که با اعراب تا آنگاه بجنگد که: (لااله الاالله) بگويند و به احکام اسلام عمل کنند. (تفسير انوار القرآن).

تعريف اصطلاحی قرآن :

قبل از همه بايد گفت که: قرآن جامع‌ترين و کامل‌ترين کتاب الله متعال براي انسان مي‌باشد.

«قرآن» اسم علم غير مشتق بوده و از «قرأ» گرفته نشده، اما نامي براي کتاب الله است؛ مانند ساير کتاب هاي آسماني؛ همچون تورات و انجيل.

برخي از علماء مي‌فرمايند که: «قرآن» به معنای جمع آوري بوده و علت نامگذاري قرآن اين است که سورة ها را جمع نموده و با هم گيردمي آورد. (لسان العرب، ابن منظور،

جلد 1، صص 128-129؛ البيان في علوم القرآن، محمد بن علي حسن و سليمان قرعاعوي، صفحه 3.

اماتعريف اصطلاحى قرآن:

علماء تعريفات متعددي براي قرآن به عمل آورده اند كه: كامل ترين و بهترين آنها، اين تعريف است: «قرآن كلام معجز الهى است كه بر پيامبر صلى الله عليه وسلم نازل شده و به صورت تواتر نقل گشته و به قصد عبادت، تلاوت ميشود.» (البيان في علوم القرآن، صفحه 3.)

مراد از «كلام معجز الهى»، اين است كه سخن انس و جن، فرشتگان، پيامبر يا رسول نيست، بلكه كلام الله تعالى بوده و آنگونه كه شايسته اوست، قطعاً سخن گفته است. با عبارت «نازل شده بر پيامبر صلى الله عليه وسلم»، كتاب هاي نازل شده بر پيامبران پيش از سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم از تعريف مذكور خارج ميشود؛ مانند صُحُف ابراهيم، تورات نازل شده بر موسي و انجيل نازل شده بر عيسي عليه السلام. و با قيد «تواتر»، آنچه گفته مي شود قرآن است و به صورت تواتر نقل نگشته، خارج مي شود. با جمله «به قصد عبادت، تلاوت ميشود»، اما با در نظر داشت اينكه حديث قدسي منسوب به الله متعال ميباشد ولي به منظور عبادت خوانده نميشود. حديث قدسي از اين امر خارج مي گردد، چون به منظور عبادت، خوانده نمي شود هر چند منسوب به الله تعالى است. (البيان في علوم القرآن، صفحه 3.)

همچنان برخي از مفسرين تعريف علمي قرآن را چنين بيان فرموده اند: قرآن وحى نامى اعجاز آميز الهى است كه به زبان عربى، به عين الفاظ توسط فرشته امين وحى، جبرئيل، از جانب خداوند و از لوح محفوظ، بر قلب و زبان پيامبر اسلام صلى الله عليه وسلم هم اجمالاً يکبار و هم تفصيلاً در مدت بيست و سه سال نازل شده و حضرت محمد صلى الله عليه وسلم آن را بر تعداد از اصحاب كرام خویش تلاوت نموده، و كاتبان وحى، از ميان اصحاب، آن را با نظارت مستقيم و مستمر محمد صلى الله عليه وسلم نوشته اند و تعداد كثير از حافظان كرام از ميان اصحاب آن را حفظ و به تواتر نقل کرده اند. خواننده گان محترم!

نزول كتاب براي همه مردم است. و همه مطالب و موضوعات قرآن سراپا حق است و هيچ گونه تحريف و باطلاي در آن راه نيافته است و هم نزول چنين كتابى، لازم و سزاوار و حق است.

در ضمن بايد ياد آور شد طوريكه از فحواي آيه مباركه معلوم مي شود: انسان در انتخاب راه آزاد است. و از اين آيه مباركه اين اصل زيباي بدست مي آيد كه الله تعالى و رسول الله صلى الله عليه وسلم به ايمان ما نيازي و ضرورتي ندارند.

رسالت و وظيفه پيامبران ابلاغ است، نه اجبار. (حتي انبيا حق تحمیل عقیده خود را هم ندارند). هدايت واقعي و كامل تنها در سايه كتاب آسماني ميسر است.

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿42﴾

و خداست كه جانها [مردم] را هنگام مرگشان به طور كامل قبض مي كند، و نيز آن (جاني) كه نمرده است (آترا) وقت خوابش (مي گيرد)، و (جاني را) كه به مرگ آن حكم قطعي

کرده است نگاه می‌دارد، و آن دیگر را تا زمان معنی باقی می‌گذارد، یقیناً در این امر نشانه‌های روشن (و بزرگ الهی) برای کسانی است که (در قدرت الله) فکر می‌کنند. (۴۲)

تفسیر:

«يَتَوَفَّى»: کاملاً دریافت می‌دارد. به تمام و کمال قبض می‌کند و برمی‌گیرد.
«الْأَنْفُسَ»: ارواح. «مَوْتِهَا»: مراد مرگ اجسام است. «يُمْسِكُ الَّتِي...»: اشاره به حالت مرگ است که موت کبری است و در آن روح‌ها بآب‌دن‌ها به‌طور کامل قطع رابطه می‌کنند و برای همیشه به عالم ارواح می‌روند.

«يُرْسِلُ الْأَخْرِي»: اشاره به حالت خواب یا موت صغری است که چهره ضعیفی از مرگ است و روح‌ها با بدن‌ها به‌طور ناقص قطع ارتباط می‌کنند یا می‌توان گفت: ارواح میان عالم روحانی و دنیای جسمانی در جولان و نوسانند.

«أَجَلٍ مُّسَمًّى»: مراد پایان عمر انسان‌ها است.

یادآوری: از این آیه استفاده می‌شود که:

- 1 - انسان ترکیبی از روح و جسم است.
- 2 - روح موجودی جدا از جسم است و هنگامی که با آن رابطه پیدا کند نشانه حیات پدیدار می‌گردد.
- 3 - انسان به هنگام خواب در آستانه مرگ قرار می‌گیرد (ملاحظه شود: سوره: انعام آیه 60).

عبدالکریم خطیب معتقد است که (نفس) در قرآن، نه روح است و نه جسم، بلکه انسانیت انسان، یا انسان معنوی است (ملاحظه شود: التفسیر القرآنی للقرآن مولف عبدالکریم خطیب).

علماء درباره «نفس» و «روح» اختلاف نظر دارند که: آیا این دو، یک چیز هستند یا دو چیز مختلف؟ ولی این رأی که این دو، یک چیز هستند، قوی‌تر است، به‌دلیل احادیثی که بر این امر دلالت می‌کند زیرا در این احادیث گاهی از «روح» به لفظ روح و گاهی به لفظ «نفس» تعبیر شده است. امام فخرالدین رازی می‌گوید: «نفس انسانی، عبارت از جوهر رخشان روحانی‌ای است که چون به بدن تعلق گیرد، پرتو و روشنی آن در تمام اعضا تجلی می‌کند - که این همان پدیده حیات است - و در هنگام مرگ، تعلق روح از ظاهر و باطن بدن قطع می‌شود - که این همان مرگ است - ولی در هنگام خواب، پرتو روح از ظاهر بدن قطع می‌شود نه از باطن آن. پس ثابت شد که مرگ و خواب هر دو از یک جنس‌اند مگر فرق آن‌ها در این است که مرگ، انقطاع روحی تام و کاملی است درحالی‌که خواب انقطاع ناقصی است از برخی وجوه نه از کل آن».

«قطعاً در این امر» یعنی: در گرفتن ارواح و نگاهداشتن یا پس فرستادن آن‌ها «برای مردمی که» در این امر «اندیشه» و تدبیر و تأمل «می‌کنند» و به وسیله آن بر یگانگی خداوند او کمال قدرت وی بر زنده کردن پس از مرگ و بر همه چیز استدلال می‌نمایند «نشانه‌هایی است» عجیب و بدیع که بر یگانگی و قدرت عظیم پروردگار متعال، دلالت می‌کند زیرا گرفتن ارواح و نگاهداشتن یا پس فرستادن آن‌ها، برای پند پذیران، پند آموز و برای متذکران و اندیشه‌وران، یادآور خوبی است.

بدین‌گونه، خداوند متعال از هر دو وفات یاد کرد؛ وفات کبری که همان مرگ است و وفات

صغري که خواب میباید. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «لتموتن کما تتامون ولتبعثن کما تصحون». «قطعاً چنانکه به خواب میروید، می میرید و قطعاً چنانکه از خواب بیدار میشوید، برانگیخته میشوید».

همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چون یکی از شما بر بالین خواب خود جایی میگیرد، باید آن را بیفشاند زیرا او نمی داند که چه چیز بر آن ملافه و بالین، جانشین وی شده است (یعنی از حشرات). سپس باید بگوید: «باسمک ربی وضعت جنبی وباسمک أرفعه، إن أمسکت نفسي فارحمها وإن أرسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصالحين».

«پروردگارا! به نام تو پهلویم را نهادم و به نام تو آن را بر می دارم، اگر روحم را نگاه داشتی، بر آن رحم کن و اگر آن را به تنم باز پس فرستادی، آن را به آنچه که بدان بندگان شایسته‌ها را حفظ میکنی، حفظ بفرما». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری از حذیفه (رض) آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم چون شبانگاه در خوابگاه خویش قرار می گرفتند، دست مبارک خود را در زیر رخسار خود نهاده و آن گاه می گفتند: «اللهم باسمک أموت و أحیا».

«بارها! به نام تو میمیرم و زنده میشوم». و چون بیدار میشدند، می گفتند: «الحمد لله الذي أحیانا بعد ما أماتنا وإليه النشور». «سپاس خدایی را که ما را بعد از آنکه میمیراند، زنده گردانید و به سوی اوست حشر و نشر ما».

ابن عباس (رض) و غیر وی از مفسران در معنی آیه میگویند: «ارواح زندگان و مردگان در خواب باهم ملاقات می کنند و آن ارواحی که الله متعال بخواد، همدیگر را شناخته و تعارف حاصل می کنند پس چون تمام آن ها بخوانند که به سوی اجساد خویش باز گردند، خداوند متعال ارواح مردگان را نزد خود نگاه میدارد و ارواح زندگان را به سوی اجساد آنها باز پس میفرستد».

جسم و روح، دو حقیقت مستقل هستند و به هنگام مرگ یا خواب از هم جدا میشوند و روح پس از مرگ باقی میماند.

مرگ و خواب، برادر یکدیگر اند، اگر بدانیم که هر شب جان می دهیم، مطمئناً از غرور و غفلت و گناه فاصله می گیریم.

مرگ و زندگی به دست پروردگار با عظمت است، نباید فراموش کرد، هیچ کس تا ابد زنده نمی ماند.

خواب و بیداری برای همه انسان هاست، ولی تنها اهل فکر از آن درس عبرت میگیرند.

ملاقات ارواح مردگان در عالم برزخ:

در مورد اینکه بعد از مرگ وقتی به برزخ میرویم در آنجا دوستان و اقارب خود را می بینیم یا تا قیامت منتظر می مانیم.

از مجموع نصوص قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت شده اینست که در عالم برزخ هر کس که اهل نجات باشد، در قبرش خوشبخت میشود و جایی خویش را در بهشت مشاهده می کند و هفتاد زراع قبرش گشاده میشود و بوی ریاحین و نسیم بهشت را استشمام میکند، اما شخص کافر و بدکردار جایش را در دوزخ به وی نشان میدهند و قبر بر او فشار می آورد تا اینکه تمام استخوان هایش در هم پیچیده میشود، و

قبرش گودالی از گودال های آتش مبدل میگردد و حرارت و گرمی آتش دوزخ به وی می رسد. پس دانستیم که قبر یا باغی از باغ های بهشت است و یا گودالی از گودال های دوزخ، چنانکه در حدیث آمده است. طبرانی در معجم الاوسط (8613).

و ثابت شده که در قیامت اهل جنت می توانند اقوام و آشنایان خود را ملاقات کنند.

و اما در مورد ملاقات ارواح مردگان در دنیای برزخ :

در چند حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت شده است که ارواح مومنان در دنیای برزخ باهم ملاقات کرده و همدیگر را می بینند. مثلاً از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِذَا حَضَرَ الْمُؤْمِنُ أَتَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ بِحَرِيرَةٍ بَيْضَاءَ فَيَقُولُونَ أَخْرَجِي رَاضِيَةً مَرْضِيًّا عَنْكَ إِلَيَّ رُوحَ اللَّهِ وَرِيحَانَ وَرَبِّ غَيْرِ غَضَبَانَ فَتَخْرُجُ كَأَطْيَبِ رِيحِ الْمِسْكِ حَتَّى آتَهُ لِيَنَاقِلَهُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَتَّى يَأْتُونَ بِهِ بَابَ السَّمَاءِ فَيَقُولُونَ مَا أَطْيَبَ هَذِهِ الرَّيْحُ الَّتِي جَاءَتْكُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَيَأْتُونَ بِهِ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَهُمْ أَشَدُّ فَرَحًا بِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ بِغَائِبِهِ يَقْدُمُ عَلَيْهِ فَيَسْأَلُونَهُ مَاذَا فَعَلَ فُلَانٌ مَاذَا فَعَلَ فُلَانٌ فَيَقُولُونَ: دَعُوهُ فَإِنَّهُ كَانَ فِي غَمِّ الدُّنْيَا. فَإِذَا قَالَ: أَمَا أَتَاكُمْ؟ قَالُوا: ذَهَبَ بِهِ إِلَيَّ أُمِّهِ الْهَآوِيَةَ..». نسائی (1833) و صححه الألبانی فی (السلسلة الصحيحة) (2758). یعنی:

«هرگاه اجل مومنی فرا رسد، ملائکه رحمت با ابریشمی سفید نزد او می آیند (تا روح وی را با آن بپيچند) و (به روحش) می گویند: خارج شو ای روح خشنود و آرام! به سوی خدا و ریحان، و پروردگاری که او نیز از تو خشنود است و خشمگین نیست، پس روح او مانند بوی پاک مسک خارج می گردد تا جائیکه او را دست به دست به هم می سپارند تا به درب آسمان می برند، و می گویند: چه روح پاک و خوش بویی از زمین به سوی شما می آید، و سپس روح او را نزد ارواح مومنان می برند، که آنها هم از ورود او بسیار خوشحال تر از کسانی میشوند که یک مسافر به اهله برگردد هستند، و از او (درباره احوال زنده گان در دنیا) می پرسند: فلانی (در دنیا) چکار کرد؟ و فلانی چکار کرد؟ (بعضی از مؤمنان) به (سؤال کننده ها) می گویند: وی را رها کنید (تا استراحت کند) چرا که او (بخاطر اهل و عیالش) در غم دنیاست. او نیز (در پاسخ سؤالشان) به آنها می گوید: (او فوت کرد) آیا نزد شما نیامد؟ (او کجاست؟ احوال او اکنون چگونه است؟)، (آنها هم بیاد می آورند و) به او میگویند: (خیر، او را نزد ما نیاوردند) او را به دوزخ بردند».

همچنین در حدیث دیگری از ابو هریره رضی الله عنه آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَصْعَدُ بِرُوحِهِ إِلَى السَّمَاءِ فَتَأْتِيهِ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ فَتَسْتَخْبِرُهُ عَنْ مَعَارِفِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ، إِذَا قَالَ: تَرَكْتُ فَلَانًا فِي الْأَرْضِ، أَعْجَبَهُمْ ذَلِكَ وَإِذَا قَالَ: إِنَّ فَلَانًا قَدْ مَاتَ، قَالُوا: مَا جِيءَ بِهِ إِلَيْنَا أَيْنَ؟ إِلَيَّ أُمِّهِ الْهَآوِيَةَ» حدیث حسن.

یعنی: «روح مومن را به سوی آسمان بالا میبرند و ارواح مومنان نزد او می آیند و از او درباره زندگان کسب خبر میکنند، و هرگاه او (به ارواح مومنان) گفت: فلانی را در زمین ترک کردم، آنها تعجب می کنند، و هنگامی که به آنها میگوید: فلانی فوت کرد، میگویند: او را نزد ما نیاوردند، او کجاست؟ (وی را) به سوی دوزخ بردند».

بنابراین ارواح مؤمنان در عالم برزخ همدیگر را ملاقات می کنند و از همدیگر سوال می کنند و از دنیا و اهل آن یادآوری می کنند.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله میگوید: «..و اما مستقر شدن (مومنان در عالم برزخ)

بر حسب رتبه و مقام آنها نزد خداوند است، يعني كسي كه جزو مقربين است، پس جاياگاه او از جاياگاه كسي كه جزو اصحاب اهل يمين است بالاتر است، اما كساني كه جاياگاه بالاتري دارند به مكان كساني كه در جاياگاه پايين تر هستند سر مي زنند ولي كساني كه در مكان پايين قرار دارند نمي توانند بالا بروند (و به نزد كساني كه در جاياگاه بالاتر قرار دارند بروند)، و هرگاه خداوند متعال اراده كند و بخواهد، آنها را با هم جمع مي كند (تا با هم ملاقات كنند) همانگونه كه در دنيا با هم ملاقات مي كردند، با وجود آنكه رتبه آنها متفاوت بود و همدیگر را زيارت مي كردند.

و فرقي ندارد كه در مكان دوري از هم دفن شده باشند يا نزديك، چه گاهي (خداوند متعال) ارواح را با وجود دوري محل قبرشان با هم جمع مي كند، و گاهي با وجود نزديكي محل قبرشان آنها را از هم دور و جدا مي كند، مومني نزد قبر كافر مدفون است ولي روح او در بهشت، و روح كافر در جهنم است..». (مجموع الفتاوي (24 / 368).

يادداشت:

علما فرموده اند كه گاهي ارواح زندگان با مردگان در خواب (رويای صادق) با هم ملاقات ميكنند و آن ارواحي كه خدا بخواهد، همدیگر را شناخته و تعارف حاصل ميكنند پس چون تمام آنها بخواهند كه به سوي اجساد خویش بازگردند، خداوند ارواح مردگان را نزد خود نگاه مي دارد و ارواح زندگان را به سوي بدن آنها باز پس مي فرستد.

و به آيه زير استناد کرده اند: طوريكه در آيه (42 سوره زمر) بيان شده است: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» يعني: خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض مي كند، و ارواحي را كه نمرده اند نيز به هنگام خواب مي گيرد؛ سپس ارواح كساني كه فرمان مرگشان را صادر کرده نگه میدارد و ارواح ديگري را (كه بايد زنده بمانند) باز ميگرداند تا سرآمدي معين؛ در اين امر نشانه هاي روشني است براي كساني كه اندیشه مي كنند!

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَٰئِكَ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ (43)

آيا آنان غير از خدا شفيعاني گرفته اند؟! بگو: اگر مالك هيچ چيزي نباشند و توان فهميدن و خرد نداشته باشند (باز هم آنان را شفيعان خود مي گيريد)؟ (43)

تفسير:

«شفعاء»: واسطه ها. شفيع: واسطه، در اصل به معني جفت كردن است. در مورد شفيع مفسران مطابق نص قرآني مي فرمايند كه: شفيع بايد براي شفاعت، از جانب الله تعالي اجازه داشته باشد، «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ». اما بت ها چه اجازه دارند؟ شفيع بايد محبوب و مورد رضاي الله تعالي باشد و بت ها نه محبوبند و نه مورد رضاي الهي.

«من دُونِ اللَّهِ»: بدون رضاي الله. (ملاحظه شود تفسير: روح المعاني). قابل تذكر است كه: برخي از مشركان، بت ها را الله نمي دانستند، بلكه شفيع و واسطه درگاه الله مي شمردند. طوري كه در جمله «اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ» آيه مباركه آمده است.

در ضمن قابل توجه است که: واسطه‌ی میان انسان و الله تعالی باید نیاز را بفهمد و قدرت کمک کردن را داشته باشد که بت‌ها هیچ کدام را ندارد. طوریکه میفرماید «لَا يَمْلِكُونَ - لَا يَعْلَمُونَ» بناءً بصورت کل باید گفت که: بتان نه اختیار دارند و نه عقل بنابراین آن‌ها را شفیع دانستن خیلی عجیب بلکه خارج از عقل است.

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿44﴾

بگو شفاعت یکسره از آن خداست فرمانروایی آسمانها و زمین خاص اوست سپس به سوی او باز گردانیده می‌شوید. (۴۴)

تفسیر:

«بِاللَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا»: هر چه شفاعت است از آن الله است. شفاعت وقتی میسر است که خدا به شفاعت کننده اجازه دهد (ملاحظه شود سوره: بقره آیه 255، یونس آیه 3، طه آیه 109) و از شفاعت شده خوشنود گردد (ملاحظه شود سوره: انبیاء آیه 28) و خود شفاعت، پسندیده و درست باشد (ملاحظه شود سوره: نساء آیه 85، زخرف آیه 86).

وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿45﴾

و چون خدا به تنهایی یاد شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند متنفر می‌گردد و چون کسانی غیر از او یاد شوند ناگهان شاد و خورسند می‌شوند. (۴۵)

تفسیر:

«إِشْمَأَزَّتْ»: شماز: تنفر گرفته «اشمازت»: متنفر شد و بیزار گردید. به هم آمد. این کلمه فقط یک بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است.
«يَسْتَبْشِرُونَ»: شاد و مسرور می‌گردند.

«استبشار»: طلب شادی و نیز یافتن یادانستن چیزی است که انسان را شاد میکند. قابل یاد آوری است که: ذکر خدا برای برخی از انسان‌ها مایه آرامش قلب شان تمام می‌گردد، ولی هستند گروه از انسان‌ها ذکر الله مایه آزار و اذیت شان می‌باشد. ولی زمانی که از معبودان باطل آنان ذکر به عمل آید نوعی از فرح و خوشحالی در وجود شان دیده می‌شود، زیرا شیطان، شرک را در نظر آنان مزین ساخته و توحید را در نظر شان بد جلوه می‌دارد، این بدین معنی است که: حق به گونه باطل، و باطل به گونه حق در نگاه آنان جلوه‌گر می‌شود.

مفسرین می‌فرمایند: بادر نظر داشت اینکه مخاطبان این آیه کسانی هستند که به آخرت ایمان ندارند، ولی به تأسف باید گفت که در میان مسلمین نیز افرادی یافت می‌شود از ذکر اسلام اصل و ناب نگران و در بسیاری از موارد از خود تنفر نیز نشان می‌دهد.

در (آیه 46 سوره اسراء) این فهم را با زیبایی خاصی چنین مورد تشریح قرار داده است: «وَ إِذَا ذُكِّرَتْ رَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ أَعْلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می‌کنی، آنها پشت می‌کنند و از تو روی بر می‌گردانند.

در این جای شکی نیست که: روح بسته و دل مرده، معارف ناب قرآن عظیم الشان را نمی‌پذیرد. و شنیدن و فهمیدن ساده قرآن، غیر از فهم عمیق و لذت بردن از مفاهیم اعجاز آن می‌باشد. و زمانی که انسان از درک معنویات و لذا اذیذ اعجاز آمیز قرآن محروم بماند این بدین

معنی است که به نوعی از قهر الهی مبتلا شده است. و نباید فراموش کرد که: توحید در ربوبیت، سخت‌ترین چیز برای مشرکان است.

توحید ربوبیت بیان می‌کند که «رب» و پروردگار و مدیر و مدبر فقط خداوند می‌باشد. توحید ربوبیت یعنی: یگانه دانستن الله در افعال او مانند خلقت و ملک و تدبیر و روزی دهی و زنده گرداندن و میراندن و فرستادن باران و دیگر کارها، زیرا توحید بنده کامل نمی‌شود مگر آنکه اقرار نماید الله متعال پروردگار همه چیز و مالک و خالق و رازق همه چیز است، و اوست که زنده می‌کند و می‌میراند و سود و زیان می‌رساند و تنها اوست که دعا را اجابت می‌کند و همه کارها به دست اوست و همه‌ی خیر در دست اوست و بر هر کاری تواناست. ایمان به قدر خیر و شر نیز جزو این توحید است.

شأن نزول آیه 45:

922- ابن منذر از مجاهد روایت کرده است: نبی کریم صلی الله علیه وسلم (کنار کعبه سوره نجم را قرائت کرد، وقتی که از بت های مشرکان یاد کرد به مشرکان خرسندی و شادمانی دست داد. آنگاه آیه «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ...» نازل شد. (مأخذ: اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول في اسباب النزول: تأليف جلال الدين سيوطي).

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿46﴾

پروردگارا، ای خالق آسمانها و زمین، ای دانای عالم پیدا و پنهان، تو خود میان بندگان در آنچه همیشه اختلاف می‌کردند، فیصله خواهی کرد. (۴۶)
بر مبلغان و علمای دین است زمانیکه در مقابل سر سخت کفار قرار می‌گیرند، باید همواره با یاد الله از او استمداد بگیرند.

کسی از حضرت ربیع بن خیثم در باره شهادت امام حسین (رض) پرسید، او آه سردی کشید و این آیه را تلاوت فرمود: «قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» فرمود که: هرگاه راجع به اختلافات صحابه در قلب شما اضطرابی پیش آید این آیه را تلاوت فرمایید. روح المعانی بعد از نقل آن فرموده است که این یک تعلیم عظیم الشأن آدبی است، که همیشه باید آن را یاد کرد.

وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ﴿47﴾

اگر هر آنچه در زمین است و همانند آن، از آن ظالمان [مشرک] باشد، آن را در برابر سهم گینی عذاب در روز قیامت، فدیة بدهند (ولی سودی نخواهد داشت) و از جانب الله چیزی برایشان آشکار شود که گمانش را نمی‌کردند. (۴۷)

تفسیر:

در قیامت هیچ کس صاحب مال و ثروتی برای نجات خود نمی‌باشد و در محکمه عدل الهی، هیچ چیز مانع محکومیت مجرمان شده نمی‌تواند. با تمام وضاحت باید بیان داشت که محاسبات انسان، همیشه بصورت جامع، و واقع بینانه نمی‌باشد.

حضرت سفیان ثوری این آیه را خوانده فرمود که: هلاکت است برای ریاکاران هلاکت است برای ریاکاران! این آیه در ارتباط با کسانی است که در دنیا کار نیک به خاطر نشان

دادن مردم انجام می دهند، و مردم همه آنها را نیک تصور می کنند و خود آنها در این فریب قرار می گیرند که این اعمال موجب نجات اخروی آنان خواهند شد. اما چون در آنها اخلاص وجود نداشت اعمال نیک آنها نزد خداوند متعال اجر و ثوابی نخواهد داشت، لذا در آنجا بر خلاف وهم و پندار خود، با عذاب و عتاب مواجه خواهند شد. (تفسیر قرطبی)

خوانندگان محترم!

اگر ما امروز برای يك درهم و دینار در بین خود به اختلاف می پردازیم، باید فراموش نه کنیم که: فردا دو برابر تمام سرمایه های زمین هم برای نجات ما کارساز نخواهد بود. در روز محشر هیچ کس صاحب مال و ثروتی برای نجات خود نمی باشد، و در دادگاه الهی، هیچ چیز مانع محکومیت مجرمان شده نمی تواند.

وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿48﴾

در آن روز اعمال بدی را که انجام داده اند برایشان آشکار می شود و آنچه را مسخره می کردند بر آنها واقع می گردد. (۴۸)

«حَاقَ بِهِمْ»: ایشان را احاطه می کند. آنان را در بر می گیرد.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی برخی از بدی ها و بدرفتاریهای مشرکان به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (49 الی 52) نوعی دیگر از پستی صفاتان را به بیان میگیرد آن اینکه: هرگاه به مصیبت و مشکلات مبتلا و گرفتار می شدند، متواضعانه، ناله و فریاد سر می دادند؛ ولی همینکه به حالت آرامش و رفاه و نعمت دست می یافتند، در همان لحظه الله را به فراموشی می سپردند، و چنان می پنداشتند، آن چه دارند، ویا آنچه را که بدست آورده اند؛ نتیجه ی تلاش خودشان است، حال آن که قبض و بسط روزی با دست الله سبحان و تعالی است

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَيَّ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿49﴾

پس چون انسان را آسیبی رسد، ما را [برای برطرف کردنش] می خواند. باز وقتی از سوي خود به او نعمتی عطا کنیم گوید: جز این نیست که آن نعمت بر اساس دانش و تدبیری که دارم به من داده شده! نه، چنین نیست. بلکه این نعمت وسیله آزمایش است ولی بیشتر مردم نمی دانند. (۴۹).

تفسیر:

«إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَيَّ عِلْمٍ»: این نعمت را بر اثر فرزاندگی و در پرتو دانش و کاردانی به دست آورده ام. «فِتْنَةٌ»: امتحان. آزمایش.

قابل تذکر است که: در قرآن عظیم الشان چندین بار این مبحث تذکر رفته است که: انسان در حالاتی که به خطر مواجه شود به الله سبحان و تعالی رو می آورد ولی همینکه از خطر بچ شود الله را فراموش می کند، و این عادت ناشی از ناسپاسی انسان است. باتأسف باید گفت که بسیاری از مردم نمی فهمند که نعمت ها و تلخی ها وسیله آزمایش هستند تا سپاسگزار و ناسپاس از هم شناخته شوند.

قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿50﴾

همین [سخن بیهوده و باطل] را کسانی که پیش از آنان بودند، گفتند، ولی آنچه را [از مقام و ثروت همواره] به دست می آوردند، عذاب و هلاکت را از آنان برطرف نکرد. (۵۰)

تفسیر:

در آیه فوق به یک اصلی عالی تربیتی اشاره به عمل آمده و آن اینست که: آنچه را که مجرمان در دنیا بدست آورده اند، در قیامت به درد شان نمی خورد، طوریکه همین فهم در آیات از جمله در (آیه: 10 سورة آل عمران) ذکر گردیده، میفرماید: «لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ» (هرگز اموالشان کارساز نیست.) و یا هم در آیه (48 سورة اعراف) میفرماید: «مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ» (هرگز جمعیتشان کارساز نیست.) و یا هم در آیه (46 سورة طور) میفرماید: «لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ» (هرگز تدبیرشان کارساز نیست.)

تاریخ بشری شاهد است که: مال و ثروت به هنگام قهر الهی، نه در دنیا انسان را نجات داده می تواند و نه در آخرت. «فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (وقتی قارون به زمین فرو رفت، هیچ گروهی انسانی نتوانست او را نجات دهد). (سورة قصص آیه 81).

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿51﴾

پس (سزای) بدی هایی را مرتکب شدند به آنان رسید، و کسانی از این [مردم مکه] که [به آیات ما] ظلم ورزیدند، به زودی عذاب های آنچه را که مرتکب شدند به آنان خواهد رسید؛ و هرگز نمی توانند (از عذاب الهی بگریزند و الله را) ناتوان کنند. (۵۱)

أُولَٰئِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿52﴾

آیا ندانسته اند که خدا رزق و روزی را برای هر که بخواهد وسعت می دهد یا تنگ میگیرد؟ بی تردید در این [اندازه گیری] برای مردمی که ایمان دارند، نشانه هایی [از حکمت و مصلحت خدا] ست. (۵۲)

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی دریافتیم که الله سبحان و تعالی، کافران را به شیوه های گوناگون هشدار داد، اکنون در آیات متبرکه (53 الی 59) این آیات، کمال رحمت، فضل و احسان الله متعال را نسبت به بندگان مخلص توبه کار را به بیان میگیرد.

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿53﴾

بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید! از رحمت الله ناامید نشوید، یقیناً الله همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزگار و بسیار و مهربان است. (۵۳)

تفسیر:

مفسرین در تفسیر جمله «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» آیه فوق مینویسند که: هدف اینست که دروازه های غفران به روی همه بندگان بدون استثناء باز می باشد، مشروط به اینکه دساتیر آیات مبارکه ذیل را در نظر داشته باشند:

الف - دست کشیدن از گناه و برگشتن به سوی درگاه الهی: «وَأَنِيبُوا إِلَيَّ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴿54﴾»

ب - تسلیم شدن بدون چون و چرا به فرمان الهی: «وَأَسْلِمُوا لَهُ... ﴿54﴾»

ج - پیرویی درگفتار و کردار از احکام و قوانین الهی. «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿55﴾».

کسانی که وعده غفران را در آیه فوق مشروط به شرائطی نمی دانند، و کسانی که آن را مقید به اموری می دانند، فقط گرفتار نزاع لفظی هستند. چرا که توبه و برگشت به سوی خدا تنها با کلمات نیست و بلکه نشانه توبه، یعنی تغییر مسیر، ترک سیئات و انجام حسنات است.

خوانندگان محترم!

این آیه امیدبخشترین آیه در کتاب الله تعالی است زیرا مشتمل بر بزرگترین بشارت حق تعالی برای بندگان می باشد، چه همان گونه که ملاحظه می کنیم؛ حق تعالی در این آیه، اولاً - با هدف گرامیداشت و فزون ساختن بشارت به بندگان - ایشان را به خودش منسوب کرد، سپس ایشان را به زیاده روی در نافرمانی ها و ارتکاب بسیار گناهان موصوف ساخت آن گاه به دنبال آن، این زیاده روان افراطگر در معاصی را از نومیدی از رحمت خویش نهی کرد. و این خود دلالت می کند بر این امر که نهی از نومیدی، برای گنهکاران غیر مسرفی که در این عرصه زیاده روی نمی کنند، از باب اولی مورد نظر حق تعالی می باشد.

سپس حق تعالی عبارتی بیان می دارد که بعد از آن در این حقیقت جایی هیچ گونه شک و تردیدی باقی نمی ماند: «در حقیقت خدا همه گناهان را می آمرزد» یعنی: اگر بخواهد، هر گونه گناهی را از هر نوعی که باشد، برای توبه کاران می آمرزد؛ جز شرکی که صاحبش از آن توبه نکرده باشد، به دلیل این فرموده حق تعالی: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» [نساء: 48]. «در حقیقت خداوند نمی آمرزد اینکه به او شریک آورده شود ولی مادون یعنی غیر از شرک آنرا برای هر کس که بخواهد می آمرزد». سپس این آمرزش خویش برای گناهان را با این عبارت مؤکد می گرداند: می آمرزد گناهان را «همه یکجا» و ه! چه عظیم است این بشارت، بشارتی که دل های مؤمنان نیکوکار به آن آرام می گیرد و از بهجت و فرحت لبریز میشود «بی گمان او آمرزگار مهربان است» یعنی: حق تعالی بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و در هر دو وصف آمرزندگی و مهربانی، عنایت و بی نهایت وسیع می باشد پس کسی که می پندارد نومید کردن بندگان خداوند متعال و دلسرد کردن شان از رحمت و بی، برایشان بهتر از آن چیزی است که خداوند متعال خود آنان را بدان بشارت داده است، چنین کسی بی تردید مرتکب بزرگترین ستم شده و اشتباهی بس نادرست از وی سر زده است.

از ابن مسعود (رض) روایت شده است که فرمود: «بزرگترین آیه در کتاب الله» «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿2﴾» [آل عمران: 2]. در سوره «بقره/255» و در سوره «آل عمران/2» است، جامعترین آیه در کتاب الله در باره خیر و شر، در سوره «نحل/90» یعنی آیه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» است، امید بارترین و گشایش آورترین آیه در قرآن کریم، در سوره «زمر» یعنی همین آیه است و استوارترین آیه در کتاب الله تعالی در مورد تقویض و توکل، در سوره «طلاق/3 - 2»، یعنی این آیه است: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿2﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ».

ابن ابی حاتم از ابی الکنود روایت می‌کند: عبدالله بن مسعود (رض) بر قاضی‌ای گذشت که در حال موعظه گفتن برای مردم بود پس درنگی کرد و آن‌گاه خطاب به وی گفت: ای واعظ! چرا مردم را از رحمت الله متعال ناامید می‌کنی؟ سپس این آیه را تلاوت کرد: «قُلْ يُعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ» [الزمر: 53].

در حدیث شریف آمده است که چون ابو ایوب انصاری (رض) در آستانه وفات قرار گرفت، به اطرافیانش فرمود: تا هم‌اکنون چیزی را از شما پنهان می‌کردم که آن را از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده‌ام؛ اکنون آن را به شما اعلام می‌کنم: آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لو لا أنکم تذنبون، لخلق الله لأقوما یذنبون فیغفر لهم»: اگر شما کسانی نبودید که مرتکب گناه می‌شدید، قطعاً خدای متعال گروهی را می‌آفرید که مرتکب گناه شوند تا بر آنان بیامزد.»

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است: «کفارة الذنب الندامة». «کفاره گناه، پشیمانی است.»

همچنین در حدیث شریف به روایت ثوبان - برده آزاد شده رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «دوست ندارم که دنیا و آنچه در آن است را در برابر این آیه: «قُلْ يُعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا»: [الزمر: 53] به من بدهند. مردی گفت: یا رسول الله! پس کسی که شرک ورزیده است چه؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم لحظه‌ای سکوت کرده و آن‌گاه فرمودند: «ألا و من أشرك، ثلاث مرات». «آگاه باشید، حتی آمرزیده می‌شود بر کسی که شرک ورزیده است. و سه بار این جمله را تکرار کردند.» یعنی: کسی که شرک ورزیده و سپس از شرک خویش توبه کرده است، نیز مورد آمرزش قرار می‌گیرد.

شان نزول آیه 53:

بخاری و مسلم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: عده‌ای از اهل شرک مرتکب قتل شدند و در این کار زیاده‌روی کردند، زنا کردند و در این عمل افراط نمودند، سپس خدمت رسول الله (آمدند و گفتند: آنچه می‌گویی و ما را به آن راه دعوت می‌کنی بسیار خوب است کاش ما را آگاه کنی، آیا برای اعمالی که انجام داده ایم باید کفاره بپردازیم؟ پس خداوند متعال (آیه 68 الی 70 سوره الفرقان) را نازل کرد. «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (68) بِضَاعَتْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا (69) إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا (70)» و همچنان آیه (53 سوره زمر) «و قُلْ يَا عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا...» را نازل کرد.

923- ابن ابوحاتم به سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این آیه در مورد مشرکان مکه نازل گردیده است. (طبری 26512 با سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است. اما آنچه بخاری و مسلم می‌گویند بهتر است در نزد آن دو مشرکین مکه تخصیص نشده بلکه در باره همه مشرکین است.)

924- حاکم و طبرانی از ابن عمر روایت می‌کنند: ما همیشه می‌گفتیم: کسی که بعد از شناخت حقایق و پذیرش اسلام از دین حق برگردد و توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود. وقتی که رسول الله به مدینه آمد. در باره آن‌ها آیه: «قُلْ يَا عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا...» نازل شد.

(طبري 30182، حاکم 2 / 435 و واحدي 730 از دو طریق از ابن اسحاق از نافع از ابن عمر از عمر روایت کرده اند: راوي هاي آن ثقه اند در روایت حاکم ابن اسحاق به اخبار تصریح کرده است، پس شبهت تدلیس منتفی میشود. طبري 30183 و طبراني چنانچه در «مجمع الزوائد» 11315 آمده از طریق ابن اسحاق از نافع از ابن عمر روایت کرده اند. در این ذکري از عمر نیست، همین صحیح تر است).

925- طبراني به سند ضعیف از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله صلي الله عليه وسلم (به نزد وحشي قاتل حمزه (کسي را فرستاد و او را به اسلام دعوت کرد. وحشي به حضور مبارک پیامبر فرستاد: چگونه مرا به اسلام دعوت مي کني؟ در حالیکه مي گويي کسي که قتل کند و يا زنا نماید و يا براي خدا شریک قرار بدهد گناهکار و در روز قیامت به عذاب سخت گرفتار مي شود و همیشه در آن خواري و رنج مي ماند. من همه این اعمال را انجام داده ام، آیا براي من راه آسان و سبکتر سراغ نداری؟ آنگاه آیه (إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا - فرقان: 70) نازل شد. پس وحشي گفت: این شرایط، مگر براي کسي که توبه کند و ایمان بیاورد و اعمال نیکو انجام بدهد بسیار دشوار است ممکن من توان انجام این اعمال را نداشته باشم. پس خدا (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ - نساء: 116) «خداوند نمی بخشد که به او شرک آورده شود و جز آن را براي هر کس که بخواهد، می آمرزد» را نازل کرد. باز هم وحشي گفت: هنوز می بینم که مغفرت و آمرزش به مشیت و اراده الهي واگذار شده است و من نمی دانم که مورد عفو و بخشش قرار میگیرم یا نه، آنگاه خدا عزوجل آیه (يَا عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَي أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ...) را نازل کرد. وحشي گفت: این نیکوست و اسلام را پذیرفت. (طبراني 11480 روایت کرده در این اسناد ابین بن سفیان را ابن عدي و ابن حبان ضعیف می شمارند.) (مأخذ: اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول في اسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطي).

وَأَنبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلَمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴿54﴾
و به سوي پروردگارتان بازگردید و تسلیم [فرمان ها و احکام] او شوید، پیش از اینکه عذاب به شما برسد باز مدد کرده نشوید. (۵۴)

تفسیر:

«أَنبِئُوا»: برگردید و توبه کنید. «أَسْلَمُوا»: خالصانه و خاشعانه تسلیم فرمان الله تعالی شوید. (سوره هاي: بقره آیه 131، حج آیه 34).

وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿55﴾

و از نیکوترین چیزی که از طرف پروردگارتان به سوي شما نازل شده است پیروي کنید، پیش از آنکه ناگهان و در حالیکه بي خبرید، عذاب به شما رسد. (۵۵)

تفسیر:

شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه، مفسر تفسیر کابلی در ذیل تفسیر آیه مبارکه می نویسد: از بهترین سخن قرآن کریم مراد است یعنی هدیات کلام الله (ج) را پیروي کنید و پیش از آنکه عذاب خداوند شما را فراگیرد خویشتن را باین وسیله حفاظت نمائید زیرا پس از آنکه عذاب نازل شود هیچ چاره در مقابل آن کارگر نمیشود و نه کسي را توان آنست که در آن حال اضطراب بتواند چاره ببیند. عذاب الهي طوري به سرعت مستولي میشود که هیچ نمیدانید از کجا در رسید و چسان پدید آمد.

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَيَّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ ﴿56﴾
تا مبدا کسی بگوید: وای بر من به خاطر تقصیری که در حق الله کردم و بی‌گمان از مسخره کنندگان بودم. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَرَّطْتُ»: کوتاهی کردم. «جَنْبِ اللَّهِ»: منظور تمام کارهایی که فرمان انجام و یا ترک آنها از طرف خدا صادر میشود. «لَمِنَ السَّاخِرِينَ»: ترسانندگان.

تفسیر:

بعد از اینکه گنهکاران در روز قیامت وضع اصف بار خویش را ملاحظه مینمایند یگانه ارزوی شان اینست نا بار دیگر به دنیا برای احسان (به خود و دیگران) برگشت نمایند.

أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿57﴾

یا بگوید اگر خدایم هدایت میکرد مسلماً از پرهیزگاران می بودم. (۵۷)

تفسیر:

«لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي»: بیان چنین عباراتی به خاطر تحیر و تحسّر است و اظهار ندامت بر گذشته است (ملاحظه شود سوره: ابراهیم / 21).

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿58﴾

یا چون عذاب را ببیند، بگوید: ای کاش مرا [به دنیا] بازگشتی بود تا از نیکوکاران می شدم. (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنَ الْمُحْسِنِينَ»: هدایت‌شدگان. «كَرَّةً»: رجعت و بازگشت به دنیا (سوره: شعراء آیه 102).

بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿59﴾

[به او گویند] بلی، بی‌گمان آیات من به تو رسید، ولی آنرا تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از [جمله] کافران شدی. (۵۹)

تفسیر:

اگر منطق و استدلال گنهکاران در روز قیامت دیده شود، استدلال شان مبتنی به چند نقطه استوار است:

اول: می گویند: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَيَّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَ إِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ ﴿56﴾ (سوره زمر) (تا مبدا کسی بگوید: وای بر من به خاطر تقصیری که در حق الله کردم و بی‌گمان از مسخره کنندگان بودم)

و در ضمن گنهکاران در روز قیامت؛ ارزوی هدایت را می کنند و خواهش «لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي» را پیش می کشد. و ارزوی بازگشت به دنیا را «لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً» مطرح میدارند. ولی پروردگار با عظمت اقرار های آنان را قبول می کند ولی در مورد اینکه آنان که ارزوی هدایت رامی کنند؛ در مقابل شان جواب داده شده و میفرماید که ما شما را؛ هدایت کردیم ولی هدایت مارا شما مورد قبول قرار ندادید.

همچنان الله تعالی در مورد مطالبه چهارم آنان که خواستار برگشت به دنیا میباشند برای شان گفته میشود که: اگر شما باز هم به دنیا گردانیده شوید باز هم به خلاف کاری دست خواهید زد.

قرآن عظیم الشان در (آیه 28 سورة انعام) با زیبایی خاصی میفرماید: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (28) (و اگر آنان (طبق خواسته و آرزویشان) به دنیا بازگردانده شوند، بی‌گمان باز هم به آنچه از آن نهی شده‌اند بازمی‌گردند و آنان قطعاً دروغ‌گویند). در این هیچ جایی شک نیست که در رزق قیامت، همهی اسرار و رازهای انسان‌ها چپ کشف و نهان و درون انسان‌ها آشکار می‌گردد. «بَلْ بَدَأ لَهُمْ مَا كَانُوا يُحْفُونَ» در ضمن باید گفت که در منطق قرآن: برگشتن از آخرت به دنیا، خواب است و محال است. «وَلَوْ رُدُّوا».

همچنان قابل یاد آوری می‌دانیم که اگر یکبار دروغ‌گویی بحیث خصلت و عادت انسان مبدل شود، از دروغ گفتن در روز قیامت هم دریغ نمی‌ورزد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه: (60 الی 67) موضوعاتی در باره مشرکان و بی‌باوران دروغ پرداز، پرهیزکاران، دلایل الوهیت و توحید، مورد بحث قرار داده می‌شود.

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿60﴾

و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند می‌بینی که چهره‌هایشان سیاه شده است؛ آیا در دوزخ جایگاهی برای متکبران نیست؟ (۶۰)

تفسیر:

آیه متبرکه قبلی «فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ» (59) دو صفت کافر به بیان گرفته شده است، ولی در این آیه مبارکه سزای تکذیب و استکبار را وانمود فرمود که در اثر دروغ‌گویی رویهای آنها سیاه میشود و جای بود و باش آنانیکه غرور و تکبر کردند تنها دوزخ است.

نمونه‌های دروغ بستن به الله متعال:

برخی از نمونه دروغ بستن به الله متعال را میتوان مختصراً بشرح ذیل بیان داشت:

اول: شریک قرار دادن به الله.

دوم: الله تعالی را به چیزی شبیه کردن.

سوم: فرشتگان را فرزند الله تعالی دانستن.

چهارم: نسبت دادن کاری بد خود به الله تعالی.

پنجم: ادعای خدایی یا پیامبری کردن.

ششم: تحریف و بدعت در قوانین الهی.

وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿61﴾

و خدا کسانی را که تقوا پیشه کرده‌اند به سبب کامیابی‌شان نجات میدهد، در حالیکه هیچ رنج و عذاب به ایشان نمی‌رسد و هرگز غمگین نخواهند شد. (۶۱)

تفسیر:

«بِمَفَازَتِهِمْ»: مفازه، مصدر میمی و به معنی رستگاری و کامیاب شدن و به آرزو رسیدن است (سوره‌های: آل عمران آیه 188، نبأ آیه 31).

در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه را چنین تفسیر کردند: «خداوند متعال به همراه هر شخص، عمل وی را حشر می‌کند و گرد می‌آورد پس عمل مؤمن در نیکوترین صورت و پاکیزه‌ترین و معطرترین بوی،

همراه وي است و هر گاه موقف رعب يا هراسي در پيش باشد، آن عملش براي شما ميگويد: نترس زيرا تو در معرض اين موقف نيستي و تو را به آن مد نظر ندارند. پس چون آن عمل مجسم از اين اطمینان بخشي ها به وي بسيار انجام مي دهد، آن شخص ميگويد: وه! چه نيکوكسي هستي! آخر بگو که تو كيستي؟ عملش ميگويد: آيا مرا نمي شناسي؟! من عمل صالح تو هستم؛ مرا با سنگيني و گرانباري ام برداشتي و سوگند به الله متعال که اکنون تو را برمي دارم و از تو دفاع مي کنم! پس همين کس است که الله متعال درباره وي مي فرماید: «وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (سورة الزمر: 61).

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ وَكَيْلٌ ﴿62﴾

الله آفريننده هر چيزي است و او بر هر چيزي نگهبان و کارساز است. (۶۲)
«وَكَيْلٌ»: عهده دار و نگاهدار. ناظر و مراقب (مراجعه شود سورة هاي: آل عمران آيه 173، انعام آيه 66 و 102 و 107).

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿63﴾
کلیدهاي آسمان ها و زمين در مالکيت اوست، و کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، ایشان زیان کارانند. (۶۳)

تفسیر:

«مَقَالِيدُ» جمع «مقلید» به معني کلید است و «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» به معني مالکيت خداوند و توحيد تدبير و ربوبيت و حاکميت او بر عالم هستي است.
در حديث شريف آمده است که عثمان بن عفان (رض) از رسول الله صلي الله عليه وسلم در مورد تفسير اين آيه مبارکه سؤال به عمل آورد:

در جواب پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: «اي عثمان! کسي قبل از تو راجع به آن از من سؤال نکرده است. تفسير آن گفتن اين کلمات است: «لا إله إلا الله و الله أكبر و سبحان الله و بحمده أستغفر الله و لا حول و لا قوة إلا بالله هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن بيده الخير يحيي ويميت و هو علي كل شيء قدير». يعني: گنجينه هاي آسمان ها و زمين براي گوینده اين ها باز ساخته مي شود و به او خيري بسيار و پاداشي بزرگ مي رسد.

قُلْ أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ﴿64﴾

اي نادانان! آيا به من دستور مي دهيد که غير خدا را پرستم؟! (۶۴)

تفسیر:

«أَفَعَيَّرَ اللَّهُ...»: مشرکان با لحنی آمرانه و بدون ذکر دليل و منطق از پيغمبر صلي الله عليه وسلم مي خواستند بت هاي ایشان را پرستش نمايد تا بدو ايمان بياورند و از او پيروي کنند.

بايد گفت که: حماقت و جهالتي بلندتر از اين يافت نمي شود که: انسان الله خویش را گذاشته و به پرستش ديگران پردازد و چنان توقع کند (معاذالله) پيغمبر خدا پيروي او را نمايد.

شان نزول آیات 64 - 66:

1221- طبراني و ابن ابو حاتم از ابن عباس (رض) روايت کرده اند: قریش به رسول الله (گفت: به تو مال و ثروت فراوان مي دهيم تا ثروتمندترين فرد مکه گردي، و هر زن و يا دختری را بخواهي به ازدواج تو در مي آوريم. به شرطي که به خدايان ما ناسزا نگويي و آن ها را به بدی ياد نکني اگر اين کار را نمي کني، یک سال بت هاي ما را پرستش کن،

پیامبر گفت: انتظار می‌کشم تا از پروردگارم چه دستور و هدایت میرسد. پس این سوره (و) آیه قُلْ أَغْفِرَ اللَّهُ تَأْمُرُوْنِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ- (64) (زمر: 64) «بگو: ای نادانان، آیا به من فرمان می‌دهید که غیر خدا را بندگی کنم» نازل شد. (طبری 38225 [طبرانی در «معجم صغیر» 2 / 44)

وَلَقَدْ أَوْحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلِتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿65﴾

بی تردید به تو و به کسانی که پیش از تو بوده اند، وحی شده است که اگر مشرک شوی، همه اعمالت تباه و بی اثر میشود و از زیانکاران خواهی بود. (۶۵)

بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿66﴾

بلکه تنها خداوند را عبادت کن، و از شکرگزاران باش. (۶۶)

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿67﴾

و خدا را آن گونه که سزاوار بزرگی اوست قدردانی نکردند، در حالیکه زمین در روز قیامت یکسره در قبضه قدرت اوست، و آسمان ها هم در هم پیچیده به دست اوست؛ او پاک و منزّه است و برتر است از آنچه شریک (وی) می‌گردانند. (۶۷)

تفسیر:

«قَبْضَتُهُ»: قبض به معنی در مشت گرفتن است و اینجا به معنی (مقبوض) یعنی (در مشت) است. مراد این است که همه زمین در قبضه قدرت و تحت تصرف او است. «مَطْوِيَّاتٌ»: در پیچیده‌ها. در هم نور دیده‌ها. (سوره: انبیاء آیه 104). «بِيَمِينِهِ»: با دست راست او. انتخاب دست راست بدان خاطر است که اغلب مردم کارهای مهم را با دست راست انجام می‌دهند و قوت و قدرت بیشتری در آن احساس می‌کنند. همه این تشبیهات و تعبیرات، کنایه از سلطه مطلق پروردگار بر عالم هستی است و این سلطه در جهان دیگر برای انسان ها محسوستر و آشکارتر است.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره (رض) آمده است: «خداوند متعال در روز قیامت زمین را قبضه می‌کند و آسمان ها را با دست راست خود در هم می‌پیچد، سپس می‌گوید: «انا الملك أين ملوك الارض؟». (منم فرمانروا پس کجایند فرمانروایان زمین؟).

همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری از عبدالله بن مسعود (رض) آمده است که فرمود: دانشمندی از دانشمندان یهود نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای محمد! ما در تورات می‌یابیم که خدای متعال آسمان ها را بر سر یک انگشت خود قرار می‌دهد و زمین ها را بر سر یک انگشت خود و درختان را بر سر یک انگشت خود و آب و خاک مرطوب را بر سر یک انگشت خود و سایر خلق را بر سر یک انگشت خود آنگاه می‌گوید: منم فرمانروا! رسول الله صلی الله علیه وسلم از سر تصدیق سخن آن دانشمند - چنان خندیدند که دندان های آسیاب شان نمایان شد، سپس این آیه را تلاوت کردند».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عمر (رض) آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی این آیه: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (سوره الزمر: 67) را بر منبر خواندند و در حالیکه دست خویش را در هنگام سخنرانی حرکت داده و آن را پشت و رو می‌کردند، فرمودند: «یوجد الرب نفسه، أنا الجبار، أنا المتكبر، أنا الملك، أنا العزيز أنا

الکریم، فرجف برسول الله ص المنبر، حتی قلنا لیخرن به». «پروردگار خود را تمجید کرده و میگوید: منم جبار، منم متکبر، منم فرمانروا، منم غالب، منم کریم. در این هنگام منبر در زیر پای رسول خدا ص به لرزه درآمد تا بدانجا که با خود گفتیم: قطعاً منبر با رسول الله صلی الله علیه وسلم فرو می افتد».

ابن کثیر این احادیث را در تفسیرش نقل کرده و به دنبال آن میگوید: «احادیث بسیاری روایت شده که به این آیه کریمه متعلق است و باید گفت: روش صواب در آن‌ها و امثال آن‌ها همانا پیروی از مذهب سلف، یعنی بیان آن‌ها و اعتقاد به آن‌ها به همان صورتی است که آمده است، بدون قائل شدن به کیفیت، یا دست بردن به تحریف آن‌ها».

شان نزول آیه 67:

927- ترمذی به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: یهودی نزد نبی کریم آمد و گفت: ای ابوالقاسم، در باره روزی که خدا عزوجل آسمان‌ها را بر این [به انگشت سبابه‌اش اشاره کرد] زمین را بر این آب را بر این و کوه‌ها را بر این [هر بار بر انگشتان خویش اشاره می‌کرد] قرار بدهد چه می‌گویی؟ پس الله آیه «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...» را نازل کرد. (احمد 251/1 و ترمذی 3240 روایت کرده اند.

- ابن ابوحاتم از حسن روایت کرده است: زمانی یهود در آفرینش آسمان زمین و فرشتگان اندیشید و بعد در شناخت پروردگار چیزهای گفت که شایسته عظمت و جلال الله متعال نبود پس «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» نازل شد.

- از سعید بن جبیر روایت کرده است: یهود در باره صفات پروردگار ناآگاهانه و نابخردانه چیزهایی را بیان داشتند. پس الله این آیه را نازل کرد.

930- ک: ابن منذر از ربیع بن انس روایت می‌کند: هنگامی که وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ (بقره: 255) نازل شد. گفتند: ای رسول الله! این کرسی که چنین است پس عرش چگونه است؟ پس آیه «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ...» نازل شد. (اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول فی اسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی).

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی دلایل عظمت، کمال قدرت و خلق و تدبیر پروردگار با عظمت در هستی، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه

(68 الی 75) به مقدمات روز قیامت؛ یعنی، دو شیپور مرگ و دوباره زنده شدن، محکمه همگانی، دسته دسته راندن کافران به سوی دوزخ و گروه گروه راهنمایی کردن مؤمنان به جنت و استقبال فرشتگان از آنان با درود و سلام، را مورد بحث قرار میدهد.

وَنَفْخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفْخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ﴿68﴾

و در صور دمیده میشود، پس هر که در آسمان‌ها و زمین است می‌میرد، مگر کسی را که خدا بخواهد، آن گاه بار دیگر در صور دمیده می‌شود، ناگهان همگی بپا می‌خیزند، و در انتظار (حساب و جزا) هستند. (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قِيَامٌ»: جمع قائم، ایستادگان. «يَنْظُرُونَ»: چشم به راه حساب و کتاب و سزا و جزا و شقاوت و سعادت ابدی خویش هستند.

تفسیر:

«صَعَقَ»: بی هوش شدن است، و مراد از آن این است که اول بی هوش میشوند، سپس می‌میرند، و کسانی که قبلاً مرده اند ارواح آنها بی هوش میگردند. (معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

«إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» مراد از آن طبق روایات در منثور چهار فرشته جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و ملک الموت می باشد، و در بعضی روایات آمده است که حاملین عرش را هم شامل میشود، و مراد از استثنای آنها این است که حاملین عرش را هم شامل می شود، و مراد آنها این است که آنها در اثر نفخ صور نمی‌میرند، ولی سپس از آنها هم می‌میرند، و غی از ذات یگانه حق سبحانه و تعالی کسی در آن وقت باقی نمیماند، اختیار این کثیر هم همین است و فرموده است: که در تمام اینها بر ملک الموت در آخر موت واقع می‌گردد.

روز رستاخیز و دمیدن صور:

طوری که در آیه فوق گذشت زمانیکه اسرافیل شیپور را برای اولین بار به صدا در می آورد تمام موجودات زنده ای که بر روی زمین هستند بیهوش شده، و می‌میرند.

در (آیات 13 تا 16 سورة الحاقة) وضع وحشتناک که به وقوع می‌پیوندد چنین توصیف گرفته شده است: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ ﴿13﴾ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ﴿14﴾ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿15﴾ وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿16﴾» (هنگامیکه دمیده شد در صور (بوق) یک دمیدن، و برداشته شدند زمین و کوهها و هر دو به یک بار در هم کوبیده شدند، و در آن روز واقعه قیامت به وجود آید، و آسمان از هم شکافته، و با آن استحکام و نظم و در آن روز سست و بی پایه است و از هم پاشیده شده است).

همچنان در (آیه 48 سورة ابراهیم) میفرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ» («روزیکه زمین را به زمین دیگر و آسمان به آسمان دیگر تبدیل شود...»). و در این وخت است که برای بار دوم صور دمیده می شود و این بار برای زنده شدن بعد از مرگ می باشد. «ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» [الزمر: 68].

در این وخت که مردم سراسیمه و برهنه، بدون بوت و لباس، ختنه نشده، (مانند روزی که از مادر زائیده شده‌اند) از قبرهایشان بر می‌خیزند، و از شدت وسختی وضع موجود هیچ یک به دیگری نگاه نمی‌کند، و هر کس به خویش مشغول می‌باشد و آن روزی است که کفار می‌گویند: «يَوْمَئِذٍ مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا» و مؤمن می‌گوید: «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» [یس: 52].

ابو هریره (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که فرمود: «بِفَيْضِ اللَّهِ الْأَرْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَيَطْوِي السَّمَاءَ بِيَمِينِهِ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ أَيْنَ مُلُوكِ الْأَرْضِ». «خداوند زمین و آسمان را قبضه می‌نماید و در هم می‌پیچاند سپس میفرماید: من پادشاه، هستم پادشاهان زمین کجا هستند؟». (این حدیث امام بخاری در صحیح، کتاب الرقائق (6519)، روایت کرده است). در حدیثی که از حضرت اَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت شده است آمده است: «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ» قَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا، قَالَ: أْبَيْتُ، قَالَ: أَرْبَعُونَ سَنَةً، قَالَ: أْبَيْتُ، قَالَ: أَرْبَعُونَ شَهْرًا، قَالَ: «أْبَيْتُ وَيَبْلَى كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْإِنْسَانِ، إِلَّا عَجَبَ دَنْبِهِ، فِيهِ يَرْكَبُ الْخَلْقُ» (رواه البخاري: 4814).

«بین دو نفخ صور چهل (تا) است». گفتند: ای ابا هریره! یعنی چهل روز است؟ گفت: [از تعیین آن] ابا دارم. گفت: مگر چهل سال است؟ گفت: [از تعیین آن] ابا دارم. گفت: چهل ماه

است؟ گفت: [از تعیین آن] ابا دارم. «و تمام اجزای بدن انسان فرسوده میشود، مگر پائین‌ترین مهره کمر [یعنی: عجب الذنب] که به حال خود باقی می‌ماند، و خلایق از همان مهره اخیر ترکیب میشوند».

در روایات دیگری آمده است که بین دو نفخ صورت چهل سال است، ابن مبارک از حسن روایت می‌کند که پیامبر (ص) فرمودند: «بین دو نفخ صور چهل سال است، در نفخ اول خداوند هر زنده جانی را می‌میراند، و در نفخ دوم هر مرده را زنده می‌کند»، و حلیمی می‌گوید: روایات بر این منفق است که بین دو صور چهل سال است، و اینکه ابو هریره (رض) گفت که از تعیین آن ابا دارم، شاید سببش این باشد، که وی تعیین چهل سال را از پیامبر خدا (ج) نشنیده بود، از این جهت نمی‌خواست، که در چنین موردی از پیش خود چیزی بگوید.

- ابو داود و حاکم از ابوسعید خدری (رضی الله عنهما) روایت می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «عجب الذنب به اندازه یک دانه خردل است»، و در صحیح مسلم از ابوهریره روایت است که پیامبر (ص) فرمودند: «در انسان استخوانی است که خاک آنرا نمی‌خورد، و انسان در روز قیامت از آن استخوان ترکیب میشود»، پرسید: این کدام استخوان است؟ فرمودند: «عجب الذنب».

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿69﴾

و زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود، و کتاب [اعمال] را می‌نهند، و پیامبران و گواهان آورده می‌شوند و میانشان به حق و راستی فیصله می‌شود، و به کسی ستم نخواهد شد. (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَشْرَقَتْ»: روشن شد. تابان گردید. «الْأَرْضُ»: مراد زمین محشر و گستره قیامت است. «بِنُورِ رَبِّهَا»: با نور خداوندگارش. مراد از نور خدا، پرتو تجلی است (سوره: اعراف / 143). برخی از مفسران نور را کنایه از عدل و داد الهی گرفته‌اند که محشر را نورانی می‌کند. «وُضِعَ الْكِتَابُ»: نامه اعمال به دست صاحبان آن داده می‌شود (سوره: اسراء آیات 13 و 14، کهف آیه 49). «الشُّهَدَاءِ»: جمع شهید، گواهان. مراد انبیاء (سوره: نساء آیه 41، قصص آیه 75) و علماء و راهنمایان امت محمدی (سوره: بقره آیه 143) و فرشتگان است (سوره: نساء آیه 166، ق آیه 21، انفطار آیات 10 - 12). در صورت اول، عطف (الشُّهَدَاءِ) بر (النَّبِيِّينَ) از قبیل عطف عام بر خاص است.

تفسیر:

«وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ» از فحوائی این آیه مبارکه معلوم میشود که در میدان حشر به هنگام حساب و کتاب همه ای پیغمبران حاضر می‌شوند، و شاهدان دیگر هم حاضر می‌گردند و خود انبیا علیه السلام، هم از جمع شاهدان میشوند، طوری که قرآن عظم الشان در (آیه 41 سوره نساء) فرموده است: «وَجِئْنَا بِكَ عَلِي هُوَ لَاءِ شَهِيداً» (و بیآوریم و تو را نیز بر آنان گواه آوریم؟!) و فرشتگان هم از جمله شاهدان می‌باشند. طوری که در آیه (21 سوره ق) آمده است: «وَجَاءَتْ كُل نَفْس مَعَهَا سَائِق وَشَهِيد» که در اینجا مراد از سائق و شهید فرشتگانند (کما ذکر فی الدار المنثور من سورة ق) امت محمدی هم جمع آن شاهدان

می باشد. طوری که در (آیه: 76 سوره حج) آمده است: «تکونوا شهداء علی الناس» و در جمع این شاهدان اعضا و جوارح خود انسان هم شامل هستند. طوری که در (آیه 65 سوره یس آمده است: «وَتَكَلَّمْنَا أَبَدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ»).

وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿70﴾

و به هر کسی آنچه را انجام داده است، به طور کامل داده می شود. و او (الله) به آنچه می کند داناتر است. (۷۰)

تفسیر:

«وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ» در پاداش نیکی نقصانی و در جزای بدی هیچگونه زیادتی بعمل نمی آید هر کس هر آن قدر که نیکی و بدی دارد در علم محیط خدا موجود است بر طبق آن مکافات و مجازات مییابد تفصیل آن تا یک اندازه در آینده داده میشود. «وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿70﴾»: هدف از این جمله این است، که احضار شاهدان نه بدان خاطر است که اعمال مردم را برای الله متعال معلوم سازند. بلکه بدان خاطر است تا خود مردم کردارشان را به یاد آورند و با چشم خویش اعمال ارتکاب شده خویش را مشاهده کنند، و شاهدان بر آن شهادت دهند.

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿71﴾

و کافران گروه گروه به دوزخ رانده می شوند، چون به دوزخ رسند در هایش گشوده شود و نگهبانانش به آنان گویند: آیا پیغمبرانی از خودتان به نزدتان نیامدند تا آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و شما را از ملاقات چنین روزی بترسانند؟ می گویند: بلی! ولی فرمان عذاب بر کافران ثابت و حتمی گردید. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سِيقٌ»: سوق داده شد. رانده شد. «زُمَرًا»: جمع زُمَرَة، گروه گروه. فوج فوج. دسته دسته. «خَزَنَتُهَا»: خَزَنَة جمع خازن، محافظان، نگهبانان. «رُسُلٌ مِّنْكُمْ»: پیغمبرانی از جنس و نوع خودتان. مراد این است که پیغمبران به زبان خودتان شریعت را به شما تفهیم کرده اند. «أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ»: این پرسش جنبه توبیخ و تهدید دارد. «حَقَّتْ كَلِمَةُ...»: (ملاحظه شود: یونس آیات 33 و 96، نحل آیه 36).

راندن کافران به دوزخ:

در مورد نحوه راندن کافران به دوزخ همین است که: «کافران تهدید شده و بسوی دوزخ رانده می شوند همانگونه که چوپان گله اش را می راند آنان نیز رانده شده، به دوزخ وارد می شوند. طوری که در آیه (71 سوره الزمر) بیان شکل و شیوه راندن آن بیان یافت. همچنان وضعیت راندن دوزخیان به دوزخ در (آیه 13 سوره الطور) بیان شده است: «يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعْوًا ﴿13﴾ (روزی که آنان را با زور به میان آتش دوزخ می اندازند).

همچنان در (آیه: 19 فصلت) شیوه آن بیان شده است: «وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿19﴾». «و روزی که دشمنان الله به سوی آتش رانده و سپس (همان جا) نگهداشته می شوند (تا دیگران به آنان بپیوندند)».

همچنان در مورد دوزخیان و محافظت آن آمده است:

اول: نگهبان دوزخ آنان را جمع می‌کند، همان طور که انسان حیوانات را در یک محل جمع می‌کند.

دوم: همچنان از آیات و روایات اسلامی چنین بر می‌آید که کافران بر روی چهره هایشان به دوزخ برده میشوند و از راه رفتن بر روی پاهایشان منع میشوند. طوری که الله متعال میفرماید: «الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَيَّ وَجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (سورة الفرقان: 34). «کسانی که کشتان کشتان بر چهره هایشان به سوی دوزخ برده می‌شوند و در آن گرد آورده می‌شوند، آنان بدترین جایگاه و منحرف‌ترین راه را دارند».

بخاری و مسلم از انس ابن مالک (رض) روایت کرده‌اند که، مردی از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: ای رسول الله! در روز رستاخیز چگونه مردم بر صورت شان حشر و راه می‌روند؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم در جواب فرمود: «الَّذِينَ الَّذِينَ أَمْشَاهُ عَلَيَّ رَجُلِيهِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَيَّ أَنْ يُمَشِّيَهُ عَلَيَّ وَجْهَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» «آیا آن کسی که در دنیا کافر را روی پاهایش راه می‌برد، توان آن را ندارد که در روز رستاخیز او را روی چهره‌اش راه ببرد؟». (بخاری کتاب الرقاق، فتح الباری (377) و مسلم (21674) و شماره آن (2806) کافران، علاوه بر این که بر چهره هایشان حشر می‌شوند، در آن هنگام، نه چیزی می‌بینند و نه توان حرف زدن دارند.

«وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ وَجُوهَهُمْ عُمِيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَّاؤُهُمْ جَهَنَّمَ كَلَّمَا خَبَتِ زِدْنُهُمْ سَعِيرًا» (سورة الإسراء: 97). «و ما در روز رستاخیز ایشان را بر روی رخسارشان (کشانده و) کور و لال و کر گرد می‌آوریم. جایگاه‌شان دوزخ خواهد بود. هر زمان که زبانه آتش (به سبب سوختن گوشت و استخوان ایشان) فروکش کند، بر زبانه‌ی آتش می‌افزاییم».

سوم: حشر کافران همراه با معبودان دروغین و پیروان‌شان، بر دشواری مصیبت آن‌ها می‌افزاید. «أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْجَاهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ» (22) «مِن دُونِ اللَّهِ فَأَهْدُوهُمْ إِلَيَّ صِرَاطِ الْجَحِيمِ» (سورة الصافات: 22-23).

(کسانی را که (با کفر و شرک) به خود ستم کردند، همراه با همسران‌شان و آنچه را که غیر از الله می‌پرستیدند، گرد آورید. سپس آنان را به راه دوزخ راهنمایی کنید).

چهارم: در آن روز کافران شکست خورده و خوار خواهند بود. «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ لَّيْسَ لَهُمْ شِرْكٌ وَتَحْشَرُونَ إِلَيَّ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ» (سورة آل عمران: 12). (به کافران بگو: (در دنیا) شکست می‌خورید و (در آخرت) گردآورده و به دوزخ افکنده می‌شوید و چه جایگاه بدی است!).

پنجم: پیش از افتادن در دوزخ، صدای دوزخ که تمام وجود کافران را مملو از ترس و وحشت کرده است، گوش‌هایشان را تکان می‌دهد. «إِذَا رَأَتْهُمْ مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَزَفِيرًا» [الفرقان: 12]. (هنگامی که (این آتش افروزان دوزخ) ایشان را از دور می‌بیند، صدای خشم‌آلود و جوش و خروش آن را می‌شنوند).

ششم: وقتی کافران به دوزخ می‌رسند و اوضاع خطرناک دوزخ را می‌بینند، پشیمان می‌شوند و برای ایمان آوردن آرزوی برگشتن به دنیا را میکنند. «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَيَّ النَّارِ فَقَالُوا يَلَيْتُنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (سورة الأنعام: 27). (اگر تو آنان را ببینی آن‌گاه که ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه می‌دارند، آنان می‌گویند:

اي كاش! به دنيا بر ميگشتم و آيات پروردگارمان را انكار نميكرديم و از زمره ي مؤمنان ميشديم».

اما براي فرار و گريز از دوزخ هيچ مكاني را نمي يابند: «وَرَعَا الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿53﴾» [الكهف: 53]. (و گناهكاران آتش دوزخ را مي بينند و مي دانند كه در آن مي افتند و جاي فراري از آن نمي يابند).

هفتم: در آن هنگام، دستور رفتن به دوزخ صادر مي شود و در حاليكه آنان خوار و ذليل هستند، الله خشم خود را نسبت به آن ها نمايان مي كند.

«فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿29﴾» [النحل: 29]. (به آنها گفته ميشود) اكنون از درهاي جهنم وارد شويد در حاليكه جاويدانه در آن خواهيد بود چه جاي بدبي است جايجاهي متكبران).

جن و انس از آتش دوزخ نجات پيدا نمي كنند، مگر آنان كه پرهيزگارند، آنان كه به الله ايمان آوردند و پيامبران را تصديق كردند و از آن چه كه از جانب پروردگار به ايشان رسيد، پيروي كردند.

«فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ﴿68﴾ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شَيْعَةٍ أَيْهَمُ أَشَدُّ عَلَيَّ الرَّحْمَنِ عِتِيًّا ﴿69﴾ ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا ﴿70﴾ وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَيَّ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ﴿71﴾ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ﴿72﴾» [مریم: 68-72]. (سوگند به پروردگارت كه آنان را با شيطان ها حشر ميكنيم و آنگاه همهي آنان را در حالي كه به زانو در آمده اند، پيرامون دوزخ حاضر ميسازيم. آنگاه از هر گروهي، كساني را كه بر پروردگار رحمان سرکش تر بوده اند، بيرون مي كشيم و ما بهتر مي دانيم چه كساني بيشتر سزاوار ورود به دوزخند و هيچ كس از شما نيست مگر آنكه بر دوزخ گذر خواهد كرد. اين وعده ي قطعي و مقدري است كه انجامش با پروردگار توست. آنگاه پرهيزگاران را نجات مي دهيم و ستمگران را كه به زانو در آمده اند، در دوزخ رها مي كنيم».

استاد سيد قطب رحمه الله در تفسير آيهي بالا مي فرمايد: «الله به ذات يگانه ي خود سوگند ياد مي كند (و اين بزرگ ترين سوگند است) كه كافران پس از مردن زنده و حشر خواهند شد و اين قطعي است «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ». و كافران به تنهائي حشر نخواهند شد: «لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ». منظور از شياطين، كساني هستند كه با وسوسه در دل ديگران، سبب انكار شدند و ميان كافران و اين شياطين، پيوند پيرو و پيشرو و راهبر و راهرو وجود دارد. در آيه، تصويري اهانت آميز از آنان در کنار دوزخ ترسيم شده است: «ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا». «و سپس ايشان را گرداگرد دوزخ به زانو در افتاده حاضر مي سازيم». (تفسير ابن كثير (476/4))

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿72﴾

[به آنان] گويند: از درهاي دوزخ در آبيد در حاليكه در آن جاودانه خواهيد بود ؛ پس جايجاه متكبران چه بد جايجاهي است. (۷۲)

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ﴿73﴾

و كساني كه از پروردگارشان مي ترسيدند گروه گروه به سوي بهشت سوق داده مي شوند و تا چون به نزديك آن رسند (مسرور مي شوند) و در هائيش گشوده شود و نگهبانانش به

آنان می گویند: سلام بر شما باد! خوش آمدید به آن وارد شوید و جاودانه بمانید. (۷۳)

تفسیر:

«وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا»: در حالیکه دروازه های آن به روی شان باز است. حرف واو، حالیه است (ملاحظه شود سوره: ص آیه 50). عین عبارت در آیه 71 بدون و او است، چرا که جهنم به منزله زندان است و در زندان هنگامی گشوده می شود که زندانی یا زندانیانی را بدانجا برسانند. ولی در این آیه حرف و او بیانگر جای خوب و باصفائی است که چون بزرگانی را بدانجا می برند که در پیش الله تعالی محترم می باشند، به احترام ایشان درها قبلاً باز شده و آماده تشریف فرمائی و ورود ایشان است.

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»: درودتان باد! در امن و امان هستید.

«طِبْتُمْ»: در دنیا خوب بوده اید و به نیکی زندگی نموده اید، خوش باشید و به خوشی زندگی کنید! تلاشتان نیکو بوده است و پاداشتان نیکو خواهد بود (تفسیر: المراغی). جاه و مکان خوب و خوشی دارید. (تفسیر خرمدل)

خواننده گان محترم !

در مورد باز شدن دروازه جنت به استقبال جنتیان حدیثی است که از عمر بن خطاب (رض) روایت گردیده که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «از شما هیچ کسی نیست که وضو گرفته و وضوی خویش را کامل می گرداند، سپس می گوید: «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله»؛ جز اینکه هر هشت در بهشت به روی او باز ساخته می شود تا از هر دروازه که می خواهد، به آن داخل شود».

قابل یاد آوری است مطابق روایات اسلامی و فحوای جمله: «إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» چنین معلوم میشود که دروازه های دوزخ اساساً مسدود است ولی همینکه دوزخیان به آن می رسند بطور ناگهان باز می شود که این خود وحشت آور است.

همچنان طوریکه در (آیه: 44 سوره حجر) «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ» گذشت دوزخ دارای دروازه های متعددی می باشد.

همچنان از جمله «قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا» دو فهم بدست می آید اول اینکه دوزخ دارای مأمورین مخصوص بود، و دوم اینکه فرشتگان با دوزخیان گفتگوی مستقیم دارند.

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿74﴾

آنها می گویند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد و زمین (بهشت) را میراث ما قرار داد که هر جا را بخواهیم منزلگاه خود قرار دهیم، پس چه نیکوست پاداش عمل کنندگان. (۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْرَثْنَا»: به ما داده است. از آن ما کرده است (سوره های: اعراف آیات 128 و 137، شعراء آیه 59). «نَتَّبِعُوا»: جایگاه خود می کنیم. جایگزین می شویم و بسر می بریم (سوره های: یوسف آیه 56، یونس آیات 87 و 93).

وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿75﴾

(در آن روز) فرشتگان را می بینی که گرد عرش حلقه زده اند و به تسبیح و ثنای پروردگار

خود مشغولند و در میان آنان به حق فیصله شده و گفته میشود: ستایش ذاتی راست که پروردگار جهانیان است. (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَاقِّينَ»: طواف کنندگان و گردندگان. حلقه زندگان. فراگیرندگان.
 «فُضِيَ بَيْنَهُمْ»: (به حق فیصله شده) (ملاحظه شود سوره های: یونس آیات 19 و 47 و 54، هود آیه 110، زمر آیه 69).

تفسیر:

مفسر مشهور جهان اسلام فخر الدین امام رازی در ذیل آیه مبارکه می نویسد: «یعنی میان فرشتگان به حق حکم میشود». «و گفته میشود: ستایش خدایی را که پروردگار عالمیان است» گویندگان: مؤمنان بهشتی‌ای هستند که الله متعال را در برابر فیصله به حقی که میان ایشان و اهل دوزخ کرده است، ستایش میگویند. به قولی: گویندگان فرشتگانند که خداوند متعال را بر عدالت وی در حکمش و فیصله حق وی در میان بندگان و بر به پایان رساندن وی کار را - با درآوردن اهل بهشت به منازلشان و اهل دوزخ به منازلشان - ستایش می‌گویند.

حسبنا الله نعم المولى و نعم الوكيل

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
 ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة غافر

جزء - (24)

سورة غافر در مکه نازل شده و دارای هشتاد و پنج آیه و نه رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب آنکه آیه: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ» [سورة غافر: 3] در آغازین آیات آن قرار دارد، به سوره‌ی «غافر» مشهور است. «غافر» از اوصاف والا و آسمای حسنی الله تعالی است. غافر: بمعنی آمرزگار، آمرزنده. قابل التوب: پذیرنده ی توبه، توبه پذیر. قابل یاد آوری است که: این سوره به سبب آنکه مشتمل بر داستان «مؤمن آل فرعون» است، به آن سوره ی «مؤمن» هم گفته میشود و برخی نیز آن را سوره ی «طول» می نامند. «ذی الطول» (آیه 3: سوره غافر).

سوره غافر اولین سوره از سوره های هفتگانه پیاپی ای است که با «حم» آغاز میشوند. جلال الدین سیوطی از ابن عباس (رض) و جابر بن زید درباره ترتیب این سوره ها روایت کرده است: سوره های «حوامیم» به همین ترتیبی که در مصحف دارند، به دنبال سوره «زمر» پشت سر هم نازل شده اند. یعنی: اول سوره «مؤمن» نازل شد، سپس سوره «سجده»، بعد از آن سوره «شوری» و همین طور به ترتیب سوره های: «زخرف»، «دخان»، «جاثیه» و «احقاف» و در میان آنها هیچ سوره دیگری نازل نگردید.

تعداد آیات، کلمات، و حروف سوره غافر:

طوری که در فوق هم تذکر دادیم تعداد آیات این سوره به (85)، تعداد کلمات آن به (1228)، و تعداد حروف آن به (5109) حروف میرسند. (البته با در نظر داشت اختلاف نظریات علماء در باره این اعداد). تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را میتوانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

معانی نام سوره غافر:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم، به لحاظ دارا بودن داستان بسیار جالب و آموزنده مؤمن آل فرعون به این نام نام گذاری شده است. و از نام های دیگری این سوره میتوان از مؤمن، الطول، حم اولی نام برد.

ارتباط سوره غافر با سوره قبلی:

مناسبت سوره غافر با آخر سوره زمر در این است که چون در آنجا حال کافران و حال مؤمنان را ذکر کرد در اینجا ذکر فرمود که او «غافر الذنب و قابل التوب» است تا دعوتی از کافر به ایمان و کنده شدن او از آنچه که در آن بوده است باشد، و اینکه باب توبه باز است. (البحر المحيط فی التفسیر، جلد 9، صفحه 232).

سایر خصوصیات این سوره:

در قرآن عظیم الشان از اینجا تا سوره احقاف هفت سوره، پشت سر هم که با حروف رمز (حم) آغاز میشوند به نام (حوامیم) و یا (حامیمات) نامیده میشوند که همه آنها از وحی قرآن و کتاب خدا سخن می گویند و ارتباط معنوی حروف رمزی (حم) با مساله وحی و نزول قرآن و کتاب روشن میسازد.

حضرت ابن مسعود فرموده است که «آل حم دیباج القرآن» دیباج به لباس ابریشم گفته

میشود که هدف از آن آرایش و زینت است، و مسعر بن کدام فرموده است به آنها عرایس گفته میشود، یعنی: عروس ها، و حضرت ابن عباس فرموده است که هر چیز مغز و خلاصه دارد، و خلاصه قرآن حم یا حوامیم است، تمام این روایات را امام عالم ابو عبید قاسم بن سلام در کتاب «فضایل القرآن» خود آورده است، و حضرت عبد الله فرموده است که: قرآن به آن می ماند که کسی برای آسایش زن و اطفال خود در جستجوی مکانی براید، و جای سر سبز و شاداب را دیده خوشحال باشد که ناگهان وقتی پیش برود و باغ های را بباید که ماده نبات در زمین آنها، بیشتر باشد، و به مشاهده آنجا بگوید که من سرسبزی بارندگی را قبلاً دیده خوشحال بودم، اما اینجا از آنجا شگفت آور تر است، پس به او گفته می شود که سر سبزی قبلی مانند عموم قرآن است و این روضات مانند «آل حم» در قرآن است، بنابر این حضرت عبد الله بن مسعود فرموده است که: وقتی من قرآن را تلاوت کرده بر آل حم میرسم گویا به من در آن تفریح بزرگی دست میدهد.

محتوای سوره غافر:

سوره «غافر» طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم از جمله سوره های مکی بوده و مانند سایر سوره های مکی عمدتاً به امور عقیده توجه و تمرکز دارند، و تقریباً موضوع عمده و برجسته‌ی سوره عبارت است: رویارویی و صف آرایی دائم میان حق و باطل، مطالبی در رابطه با توحید و خدا شناسی، تدبیر خداوند در جهان خلقت، مطالبی در باره معاد و رستاخیز، مسائل جهان گردی و سیر در عالم تکوین، داستان های به هم پیوسته پیامبران، ماجرای مؤمن آل فرعون.

همچنان در این سوره با یادآوری صفات نیکو و آیات با عظمت خدا شروع شده، بعد از آن به موضوع جدال کافران در باره آیات خداوند متعال اشاره کرده است با اینکه آیات کاملاً آشکار و متجلی است، مجادله‌گران و دشمنان در مقابل آن از در جدال و دشمنی و مخالفت درآمده‌اند.

در سوره غافربه سرنوشت گذشتگان اشاره کرده است که خداوند متعال همچون توانمندی مقتدر آنها را به شدت گرفت و احدی از آنان در نرفت.

هکذا در لابلای این فضای خوفناک، منظره و دیدگاه حاملان عرش ترسیم می شود که خاشعانه و فروتنانه به راز و نیاز و توبه و استغفار می پردازند.

سوره غافر در باره‌ی بعضی از مناظر و احوال آخرت به بحث پرداخته است، که ناگهان بندگان برای محاسبه و باز خواست ایستاده و در پیشگاه پادشاه عادل ظاهر می شوند، در حالیکه بیم و هراس آنان را فراگرفته است. در آن هنگام بر اثر شدت اضطراب و آشفتگی، نزدیک است دل‌ها از جاء کنده شوند، در چنان روزی پراضطراب و هولناک، انسان به پاداش و کیفر عمل خود می رسد، نیکان به نیکی و تبهاران به عذاب می‌رسند.

سوره غافر بعد از آن بحث درباره‌ی ایمان و طغیان به میان می‌آید و در دعوت از فرعون گردنکش و ستمکار توسط حضرت موسی علیه السلام نمایان میشود که فرعون، با کبریا و جبروتش میخواهد، حضرت موسی و پیروانش را نابود کند. در خلال این داستان سناریوی تازه‌ای بر ملا می شود که در داستان قبلی موسی مطرح نشده و آن عبارت است از پیدا شدن یک نفر مؤمن از خانواده‌ی فرعون که ایمان خود را پنهان کرده است. و با لطف و احتیاط کلمه‌ی حق را ابراز می‌دارد و بعد از آن ایمانش را به صراحت و روشنی اعلام می‌کند، و داستان با هلاکت و غرق شدن فرعون گردنکش و ستمکار و یاران و

هوادارانش و رستگاری دعوتگر مؤمن و سایر مؤمنان به آخر میرسد. همچنان سوره به ذکر بعضی از آیات مکنون در عالم هستی پرداخته است که گواه عظمت الله تعالی و گویای یگانگی و جلالش میباشند، خدایی که برایش شریک قرار میدهند و به آیاتش کافرند. و مثال بینا و نابینا را برای مؤمن و کافر زده است که مؤمن از جانب خدا روشنایی و بصیرت دارد، و کافر در تاریکی دست و پا می زند. سوره غافر با بیان سرانجام تکذیب‌کنندگان و گردنکشان ستمکار و منظره‌ی عذابی که در حین غفلت و از خود بی خبری آنان را فرا می گیرد، سوره خاتمه می یابد.

فضیلت سوره غافر:

در فضیلت این هفت سوره یعنی حوامیم رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف ذیل فرمودند: «لکل شیء ثمره وإن ثمره القرآن ذوات حم، هن روضات حسنات مخصبات متجاورات، فمن أحب أن یرتع فی ریاض الجنة فلیقرأ الحوامیم». (برای هر چیز ثمره‌ای است و ثمره قرآن همانا سوره های دارای حم است.)

این سوره ها بوستان های زیبایی خرم، سرسبز و پر محصولی هستند که پهلو به پهلو به هم قرار دارند پس کسی که می‌خواهد در بوستان های بهشت بخرامد، باید حوامیم را بخواند.

همچنین در حدیث شریف راجع به فضیلت سوره «حم المؤمن» آمده است: «هر کس آیه الكرسي و اول حم المؤمن را «حم» الیه مصر» (در اول روز) بخواند، در آن روز از هرگونه بدی‌ای محفوظ و در امان می‌ماند».

و این را امام ترمذی روایت کرده که در سندش یک راوی «متکلم فیه» است. (ابن کثیر جلد 4 صفحه 69)

همین طور در باره فضیلت خواندن این دو سوره در شب، نیز حدیثی نقل شده است.

حفظ از دشمن:

در سنن ابی داؤود ترمذی با سند صحیح از حضرت مهلب بن ابي صفره روایت است که فرمود: چنین شخصی به من گفته است که شخصاً از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده که او به هنگام جهاد شبی برای حراست فرمود: اگر بر شما در شب شبی خون زده شود «حم لا یصرون» را بخوانید با این مطلب که با «حم» این دعا را بخوانید که دشمن شما پیروز نگردد و در بعضی روایات «حم لا یصروا» بدون نون آمده است پس با این مطلب که وقتی شما «حم» می گویند دشمن پیروز نمی شود از این معلوم شد «حم» قلعه ی مستحکم از دشمن است. (بنقل از تفسیر ابن کثیر).

ترجمه و تفسیر سورة غافر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم (۱)

خوانده میشود: «ح.ا. میم»؛ به سکون میم آخر یا به فتح آن که از جمله حروف مقطعات است، که در آغاز برخی از سوره ها آمده است و فهم کلی همین است که (مفهوم این حروف به الله تعالی معلوم است). و خداوند متعال به مراد خویش در فرود آوردن آنها داناتر میباشد. (۱)

تفسیر:

«حم» حروف مقطعه به اعجاز قرآن اشاره دارد و انسان را راهنمایی می کند که این قرآن اعجازگر از امثال این حروف هجایی نظم یافته است. در ضمن قابل یاد آوری است که: این سوره یکی از هفت سوره ای است که همگی آنها با دو حرف «ح.ا - میم» شروع شده که «حوامیم هفتگانه» یا «آل حامیم» نامیده می شوند.

«حم» برخی از مفسرین فرموده اند که آن خداوند است، اما به نزد ائمه متقدمین همه ی حروف مقطعات از متشبهاتند که معنی آنها را طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم الله عزوجل می داند یا رمزی میان خدا متعال و رسولش می باشد.

الله متعال این سوره را با ذکر اوصاف پرهیزگاران شروع کرده و آن را با حروف «مقطعه» آغاز فرموده است.

خوانندگان محترم!

سوره غافر طوریکه یاد آور شدیم از جمله سوره های است که: آغاز آن با «حم» حروف مقطعه می باشد. آوردن این حروف هجائی، توجه منکرین و مخالفین قرآن را بخود جلب می کند؛ زیرا برای اولین بار، الفاظی به سمع آنان می رسد که در محاوره و گفتگوی آنان غیر معمول و غیر متداول است. پس آنان را به آیات متوجه می کند. این حروف و امثال آن به اعجاز قرآن اشاره دارند؛ زیرا این کتاب از همان حروف و کلماتی ترکیب و تنظیم شده است که کلام و گفتار آنها از آن ترکیب و تنظیم می شود، و وقتی که از آوردن مانند آن عاجز و ناتوان باشند، این خود برهان و دلیلی قاطع و مهم بر اعجاز قرآن است.

علامه ابن کثیر رحمه الله می گوید: «افتتاح برخی از سوره های قرآن با این حروف به منظور بیان اعجاز قرآن است، و مسلم است انسان از آوردن شبیه و مبارزه با آن ناتوان است، در حالیکه می بینیم قرآن از همین حروفی که مورد استفاده ی آنان در محاوره و مکالمه می باشد، نظم و ترکیب یافته است.

جمعی از محققان نیز همین نظر را دارند و زمخشری در تفسیر کشاف، به شدت از آن دفاع کرده و آن را مورد تأیید قرار داده است. امام ابن تیمیه نیز همین رأی را داشته و گفته است: تمام سوره هایی که با حروف «مقطعه» افتتاح شده اند، به طور حتم تفوق و برتری قرآن در آن ذکر شده و اعجاز و عظمت آن را بیان می کنند؛ مانند «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ الْمَصْنُوبُ أَنْزَلَ إِلَيْكَ الْم * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ حم * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ و دیگر آیات دال بر اعجاز قرآن. (مختصر تفسیر ابن کثیر 27/1.» (تفسیر صفوة التفاسیر علی صابونی سوره بقره).

خواننده گان گرامی!

در آیات متبرکه که (1 الي 6) مطالبی در باره: سرچشمه‌ی نزول قرآن، جدال بی باوران در برابر آیات آن، مورد بحث قرار گرفته است.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٢﴾

فرو فرستادن این کتاب از جانب خداوند قادر و دانا است. (۲)

تفسر:

یعنی او دانا ست؛ چنان‌که هیچ امر پنهانی بر او پوشیده نیست، با عزتت بر دیگران قهر و غلبه دارد و با علمش بهترین حکم را صادر می‌کند.

«عزیز»: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بر وی دروغی بر بندد.

«علیم»: بسیار داناست به خلقش و به آنچه که می‌گویند و می‌کنند.

غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿٣﴾

(پروردگاری که) آمرزنده گناه (و) قبول کننده توبه (است). سخت سزادهنده و صاحب نعمت فراوان (می باشد). هیچ معبودی به حق جز او نیست، بازگشت (همه) به سوی

اوست. (۳)

تفسیر:

«غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ» معنی لفظی غافر الذنب آمرزنده گناه و معنی قابل التوب قبول

کننده توبه است. این دو لفظ از هم جدا آورده شوند اگرچه مفهوم هر دو تقریباً یکی است

معلوم میشود، و جهش در غافر الذنب» اشاره به این است که خدا بر این توانا ست که گناه

کسی را جز توبه هم بیامزد، و آمرزیدن توبه کنندگان صفت دیگری است. (مظهري

معارف القرآن محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

«قَابِلِ»: قبول کننده. پذیرنده. «التَّوْبِ»: جمع تَوْبَةٍ، بازگشت ها. یا این که مصدر است و

به معنی بازگشتن.

«الطُّوْلِ»: معنی لفظی طول وسعت و غناست، و به معنی قدرت، احسان و انعام، هم آمده

است. (ملاحظه شود سورة هاي: نساء: 25، توبه: 86).

«ذِي الطُّوْلِ»: دو معنا دارد که 1: صاحب فضل و عطا که رمز مهر الهی است و 2:

صاحب قدرت که رمز قهر الهی است.

لطف، محبت، قهر و غضب الهی را باید در کنار هم دید، تا نه یأس بوجود آید و نه هم

غرور.

ابن ابی حاتم و حافظ ابو نعیم از یزید بن اصم (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: مردی دلیر،

شجاع و نیرومند از اهالی شام همیشه به دیدار عمر بن خطاب (رض) می‌آمد. عمر (رض)

مدتی او را ندید. بعد از چند روزی از اصحاب کرام پرسید: فلان بن فلان چه شد؟ او

کجاست که نمی بینمش؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین! آخر او گرفتار می‌گساری شده است.

عمر (رض) کاتبش را خواست و به او گفت؛ بنویس: از عمر بن خطاب به سوی فلان بن

فلان، سلام بر تو! من نزد تو خدایی را ستایش می‌گویم که معبودی جز او نیست.

«آمرزنده گناه است و پذیرنده توبه، سخت‌کیفر است و صاحب توانگری، خدایی جز او

نیست، بازگشت به سوی اوست».

سپس به اصحاب (رض) گفت: به بارگاه خداوند لایزال در حق برادران دعا کنید که با

قلب خویش به سوی او رو آورد و خداوند متعال بر او توبه پذیر گردد. پس چون شخص

توظیف شده نامه حضرت عمر (رض) را به وی رساند، او شروع به خواندن آن نمود و مسلسل نامه به تکرار مطالعه مینمود، بخصوص این آیه مبارکه: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ» [غافر: 3].

و با خود چنین زمزمه مینمود: آری! الله متعال مرا از کیفر خویش بیم داده و وعده کرده که بر من بیامرزد! و پیوسته این سخن را با خود تکرار می‌کرد آنگاه به شدت گریان کرد و از نوشیدن شراب بطور کامل دست برداشت و خالصانه توبه کرد. پس چون خبر توبه اش به حضرت عمر (رض) رسید، فرمود: وقتی دیدید که برادری از برادران شما لغزیده است، این چنین عمل کنید؛ او را در راه حق استوار و پایدار گردانید و از خدای سبحان و تعالی بخواهید که بر او توبه پذیر گردد. هان! مبادا بر زیان وی معاون شیطان باشید» یعنی: مبادا به جای تلاش در جهت اصلاح وی، او را به باد دشنام و سرزنش بگیریید تا بر لجاجت آید و بر گناه خود پای فشارد.

در این هیچ جای شک نیست که: عذاب الهی ناشی از عمل خود ما است، در غیر آن الله تعالی همیشه دارای لطف و مهربانی است.

«توب»: توب و توبه و متاب: رجوع، یعنی رجوع از معصیت گفته است ولی رجوع مطلق صحیح است.

توبه در پیری:

دروازه توبه و راه بازگشت به سوی پروردگار را هیچ کس نمیتواند مسدود و بند سازد، و در همه وقت و انسان که در همه ای ادوار زندگی باشد، دروازه توبه برایش باز هست ولی در وقت سكرات موت نه. و همچنین هنگامی که آفتاب از مغرب طلوع میکند که یکی از علائم بزرگ قیامت می باشد و علت عدم پذیرفته شدن توبه در این دو وقت این هست که در این لحظات همه کس به الله متعال ایمان خواهند آورد، ولی این ایمان، ایمان بعد از معاینه و آشکار شدن حقیقت هست، لذا از هیچکس پذیرفته نمیشود، ولی تا زمانی که سكرات نیامده و آفتاب از مغرب طلوع نکرده، هر شخصی میتواند توبه کند و به خداوند بزرگوار برگردد و خداوند متعال توبه کنندگان را دوست میدارد.

در روایتی پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند که: «قَالَ رَجُلٌ: وَاللَّهِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلَانٍ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ ذَا الَّذِي يَتَّأَلَى عَلِيَّ أَنْ لَا أَغْفِرَ لِفُلَانٍ إِنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ، وَأَحْبَبْتُ عَمَلَكَ» (روایت مسلم)، یعنی: «مردی گفت: سوگند به خدا که خداوند فلانی را نمی‌آمرزد. خداوند فرمود: کیست که بر من سوگند میخورد که فلانی را نمی‌آمرزم همانانم او را آمرزیدم و عملت راضی نمودم».

بنابراین کسی نمیتواند بگوید که خداوند فلان را نمیبخشد و یا جلو توبه او را بگیرد، پس این شخص باید هر چه زودتر به خداوند متعال برگردد و فریب شیطان را نخورد و از رحمت خداوند مأیوس نشود زیرا یأس از رحمت خداوند گناه کبیره هست و یعقوب علیه السلام به فرزندانش گفت: «إِنَّهُ لَا بِيَأْسَ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (سوره یوسف 87)، یعنی: (بدرستی که از رحمت خدا جز گروه کافران نا امید نمیشوند).

و خداوند متعال میفرماید: «...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (سوره البقرة: 222)، یعنی: (بدرستی که خداوند آنانی که زیاد توبه نموده و بسیار پاکیزه کاری می نمایند را دوست میدارد).

و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: (انما الاعمال بالخواتيم)، یعنی: (بدرستی که اعتبار

اعمال به پايانش هست)، پس اگر کسی یک عُمُر عبادت خداوند کند ولي نهايتاً مرتد و کافر شود و بميرد اعمالش به هدر خواهد رفت، و اگر کسی گناهکار باشد و سپس توبه کند و روي توبه بميرد ان شاء الله گناهانش آمرزيده و رستگار خواهد شد.

مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ ﴿٤﴾

و جز کافران کسی در آیات الهی مجادله نمی کنند، پس گشت و گذار آنان در شهرها نباید تو را فریفته سازد. (۴)

تفسیر:

«جدال»: راغب اصفهانی در معنای لغوی جدال میگوید: جدال عبارت است از بحث و گفتگویی که به منظور کوبیدن طرف مقابل و غالب شدن بر او صورت میگیرد و علت اینکه به این گونه مباحث را مجادله میگویند این است که دو نفر در برابر یکدیگر به بحث و مشاجره می پردازند تا هر کدام فکر خود را بر دیگری تحمیل کند. جدال در اصطلاح علم منطق عبارت است از آن که انسان از مسلمات طرف مقابل، علیه او بهره برداری کند؛ در مقام استدلال از مقدماتی که طرف قبول دارد استفاده کند که این روش برای قانع کردن یا خاموش کردن طرف مقابل بسیار مؤثر است و چنانچه کیفیت بر خورد در این گونه استدلال، متین و خوب باشد همان جدال احسن است که در قرآن آن را تحسین کرده است.

جدال احسن و جدال مذموم:

جدال اگر بحق باشد (یعنی برای اثبات یکی از عقاید حقّه باشد) و قصد و غرض از آن ارشاد و هدایت باشد و طرف مجادله دشمنی و عناد نداشته باشد، این «جدال احسن» است و «جدال مذموم» نیست، بلکه پسندیده است و از ثبات در ایمان حکایت می کند و یکی از نتایج نیرومندی معرفت و بزرگی نفس شمرده می شود و اگر جدال به حق نباشد، مذموم است و از ذائل قوه غضب یا شهوت به حساب می آید که همراه با عصبیت یا غلبه جوئی یا طمع مالی می باشد.

علامت جدال احسن، آن است که اگر مطلب حق از جانب طرف مقابل بیان شود هیچ ناراحتی در خود احساس نکند؛ چرا که هر دو به دنبال حق و حقیقت بودند اما علامت مجادله باطل آن است که اگر سخن حق بر زبان شخص مقابل جاری شود، جدال کننده ناراحت و نارام شود و بخواهد که آنچه او می گوید صحیح باشد و آن را به طریق جدال بر طرف مقابل تحمیل کند و در ضمن آن نقص و عیب و ایراد کلام او را ظاهر سازد.

نمونه هایی از جدال نیکو:

حضرت ابراهیم علیه السلام نمرود را به خداپرستی دعوت کرد و فرمود: خدایی را پرستش کن که مرگ و حیات به دست اوست. نمرود گفت: مرگ و حیات در دست من نیز هست. می توانم دستور اعدام دهم یا یک اعدامی را آزاد کنم.

هدف کلی آیه مبارکه همانا:

مجادله به ناروا و قصد دفع کردن حق است و همین نوع از مجادله است که در این حدیث شریف به آن اشاره شده است: «لا تماروا في القرآن فإن المراء فيه كفر». «در قرآن مجادله نکنید زیرا جدال در قرآن عظیم الشان (یعنی خصومت به ناروا در انکار و تکذیب آن) کفر است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس باطلی را یاری دهد تا حقی را به وسیله آن

دفع کند، در حقیقت ذمه خدا و ذمه رسولش از وی بیزار شده است». اما جدال برای روشن کردن حقیقت، رفع ابهام و التباس از قرآن و بازگردانیدن منکران و شکاکان به راه راست، از بزرگترین اعمالی است که تقرب جویان به آن تقرب می جویند چنانکه خداوند متعال فرموده است: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ حَسَنٌ» (سورة العنكبوت: 46). «و با اهل کتاب جز به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نکنید»

و در حدیثی آمده که روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم، صدای شخصی را شنید که در باره ی آیه از قرآن با هم جدال می کردند، آن حضرت چنان خشمگین رفته و بیرون آمد که آثار خشم در صورت مبارکش نمایان بود و فرمود: که امت های گذشته از آنجا هلاک شدند که در باره کتاب الله جدال می کردند. (رواه مسلم عن عبد الله بن عمر و بن شعب مظهري). قابل تذکر است آن جدال که قرآن و حدیث را آن را کفر قرار داده است، مراد از آن طعنه بر آیات قرآن و ایراد شبهات بیجا و جدال انداختن در آنها ست، یا معنای آیه ای از قرآن را چنان بیان کردند که مخالف به آیات دیگری قرآن و نصوص سنت باشد، که در حد تحریف است، اگر نه بحث تحقیق کلامی «مبهم و مجمل» تلاش مشکل و استنباط احکام و مسایل از آیه ایرا شامل نمیشود، بلکه آن موجب ثواب بزرگی است. (تفاسیر: بیضاوی، قرطبی، و مظهري).

شان نزول آیه 4:

931- ابن ابوحاتم از سدی از ابو مالک روایت کرده است: این قول خدا «مَا يَجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا» در باره حرث بن قیس سهمی نازل شده است.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٥﴾

پیش از آنان قوم نوح و اقوامی که بعد از آنان بودند [پیامبرانشان را] تکذیب کردند، و هر امتی تصمیم گرفتند تا پیغمبر خود را به عقوبت بگیرند، و به وسیله باطل مجادله کردند تا حق را نابود کنند، اما من آنها را گرفتم (و سخت مجازات کردم) پس ببین عذاب الهی چگونه بود! (۵)

تفسیر:

در آیات 12 و 13 سورة صاد نامی برخی از گروه ها و اقوام پس از حضرت نوح علیه السلام بشرح ذیل بیان گردیده است: «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ» (پیش از آنان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب لشکر و قدرت (پیغمبران ما را) تکذیب کردند.

در این آیه مبارکه اشاره به یک واقعیت دارد که در بدو دشمنی با پیامبران مبارزه و جدال شکل قومی را بخود داشت، ولی بعد ها این مخالفت ها به شکل احزاب تغییر شکل میدهد. در مجموع نشان میدهد که: مخالفان انبیاء گاهی طاغوت ها بوده‌اند، مانند «فرعون» گاهی قبایل بودند، «قومهم» و گاهی به شکل تشکیلات سیاسی احزابی «احزاب» ولی در مجموع همه مخالفان، در مبارزه با رهبران آسمانی يك هدف مشترك را دنبال می نمودند که ایجاد موانع در تبلیغ و دعوت آسمانی آنان؛ ازار جسمی پیامبران و در نهایت قتل رهبران آسمانی و نابود کردن حق.

«وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ ﴿٥﴾» و هر یک از ملت های تکذیب کننده قصد کشتن و صدمه زدن به پیامبر خود را کردند. ابن کثیر میفرماید: با به کار بردن تمام وسایل ممکن

تصمیم قطعی بر کشتن پیامبر خود گرفتند. و بعضی هم پیامبر خود را به قتل رساندند (مختصر ۲۳۵/۳).

آنان به حکم خواهش های نفسانی خود در مقابل صدای حق به مقابله و معرضه بر خستند، کوشش بعمل آوردند تا براهین الهی را با تکذیب و انکار نمایند؛ هدف نهایی آنان را خاموش ساختن نور خدا و طوریکه یاد آور شدیم جلوگیری از حق بود، از این رو الله تعالی آنان را مجازات نمود و تباه شان ساخت. ببین که انتقام پروردگار از دشمنان و عذاب او بر آنان چگونه بود؟

در طول تاریخ دیده شده است که؛ جزای الهی، گاهی برای برخی از انسان ها و اقوام در همین دنیا هم صورت می گیرد. و انتظار روز جزا را نمی کشد.

«هَمَّتْ»: قصد کرده است. توطئه چیده است (ملاحظه شود سوره های: مائده آیه 11، یوسف آیه 24، توبه آیات 13 و 74).

«يُدْحَضُوا»: دحض: سقوط و لغزیدن. ادحاض: ساقط کردن، «لِيُدْحَضُوا» تا باطل گردانند. «فَأَخَذْتُهُمْ»: من ایشان را گرفتار کردم. من آنان را هلاک ساختم.

وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ﴿٦﴾

و بدین سان حکم پروردگارت بر کافران تحقق یافت که ایشان دوزخی اند (۶)

تفسیر:

امام طبری در ذیل تفسیر آیه مبارکه میفرماید: همان طور که عذاب برای اقوام تکذیب کننده پیامبران واجب آمد و عذاب من آنها را در برگرفت، همان طور هم عذاب بر افراد کافر قوم تو واجب و مقرر است؛ چون آنها اهل دوزخ و آتش هستند. (تفسیر طبری ۴۳/۲۴).

در این هیچ جای شکی نیست که؛ قهر خداوند بر کفار یکی از سنت های الهی است. و در این جزای الهی گزاف نیست بلکه بر اساس عدل و حق است.

مجازات و کیفر مجرمان از شئون ربوبیت است. عامل نابودی گذشتگان کفر بوده است. مؤمنان باید به خود بنازند که مقربان درگاه الهی است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (7 الي 9) موضوعاتی: حَمَلَهُ ي عرش (بردارندگان عرش)، مؤمنان را یار و یاورند. به بحث گرفته میشود.

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٧﴾

کسانی که عرش را حمل می کنند و آنان که در اطراف (عرش) هستند به ستایش پرورد گارشان تسبیح میگویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان طلب آمرزش می کنند (و میگویند): ای پروردگار ما! مهربانی و علم تو همه چیز را فرا گرفته است، پس آنان را که توبه کرده و از راه تو پیروی کرده اند، بیامرزد و آنان را از عذاب دوزخ حفظ کن. (۷)

تفسیر:

مفسران در تفاسیر خویش در ذیل آیه مبارکه می نویسند که: این آیه به فضیلت توبه و اکرام بندگان مؤمن دلالت می کند؛ چنانچه فرشتگان را مقرر داشته شدند تا برای شان آمرزش

بخواهند. همچنان دلالت دارد که راه خداوند حق است که او تعالی بدان راضی می شود. «وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» وجودش را تصدیق می کنند، و قبول دارند که جز او معبودی به حق موجود نیست. و از عبادت او سرپیچی نمی کنند. زمخشری گفته است: اگر گفته شود فایده‌ی فرموده‌ی «وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» چیست؟ در حالیکه معلوم است حاملان عرش و عموم فرشتگان اند که به الله ایمان دارند؟ در جواب گفته میشود: این بیان فضیلت و شرف ایمان و ترغیب به پذیرش آن آمده است. (تفسیر الکشاف ۴/۱۱۸).

عرش چیست؟

در مورد اینکه عرش چیست؟ در جواب باید گفت که عرش: از جمله مسائلی هستند که ما از آنها اطلاعی نداریم زیرا الله تعالی آنرا به ما نیاموخته. آنچه که بر ما واجب است ایمان به آن می باشد، ما در مورد وظیفه دیگری نداریم و کنجکاو می هم در این موارد بی فایده و در نهایت بلکه مضر خواهد بود. ولی در قرآن عظیم الشان بیست بار به مبحث عرش الله اشاراتی بعمل آمده است.

«عَرْشٌ»، در لغت تخت پایه بلند و «کرسی» تخت پایه کوتاه است. وقتی میخوانیم: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» کرسی او هستی را در بر گرفته، پس عرش او چگونه است؟ عرش یا کنایه از مرکز قدرت الهی است و یا مرکز صدور احکام الهی و مراد از «حاملان عرش» فرشتگانی هستند که تعداد شان هشت نفر معرفی شده است.

«وَالْمَلَائِكَةُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ» (سوره حاقه آیه ۱۷). طوری که گفته شد: حقیقت عرش برای ما روشن نیست ولی از مجموع آیات شاید بتوان این مسأله را دریافت که جهان هستی دارای یک مرکز است و الله متعال بر آن مرکز احاطه‌ی کامل دارد. «اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» و اجرای اراده‌ی الهی از طریق فرشتگانی است که در اطراف این مرکز فرماندهی هستند.

تعداد حمل کنندگان عرش:

حمل کنندگان عرش چهار فرشته‌اند و روز قیامت تعداد آنان زیاد شده به هشت فرشته میرسند.

و عرش خداوند از بزرگترین مخلوقات خداست که روز قیامت هشت فرشته آنرا حمل می کنند.

و این بر قدرت و توانایی فرشتگان دلالت دارد، زیرا آنان این عرش بزرگ را که از بزرگترین مخلوقات خدا است بر دوش خود حمل می کنند.

بزرگی عرش خداوند متعال چقدر است؟

طوری که یادآور شدیم: عرش از تمام آفریده های خداوند بزرگتر است و خداوند عرش را به بزرگی و عظمت توصیف نموده است: «وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (المؤمنون: ۸۶) (و صاحب عرش عظیم است؟).

پیامبر صلی الله علیه وسلم بزرگی و عظمت عرش را به دو صورت بیان کرده است:
اول: در قالب بزرگی و عظمت فرشتگانی که حامل عرش الهی هستند، چنانکه در سنن ابی داود به سند صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده است: «أذن لي أن أحدث عن ملك من ملائكة الله، من حملة العرش: ما بين شحمة أذنه الي عاتقه مسيرة سبعمائة عام» صحیح سنن ابی داود: 895/3، حدیث شماره 3953. (خداوند به من اجازه داده است تا درباره فرشته‌ای از فرشتگان خداوند که حامل عرش خداوند است حرف بزنم. آن فرشته

بقدری بزرگ است که از شانۀ تا نرمه دو گوشش مسافت هفتصد سال است.
دوم: در قالب ترسیم عظمت و بزرگی عرش در برابر آسمان ها و زمین و کوچکی آنها در برابر عرش، چنانکه میفرماید: «ما السموات السبع في الكرسي الا كحلقة ملقاة بأرض فلاة وفضل العرش علي الكرسي، كفضل تلك الفلاة علي تلك الحلقة» حدیث شماره 109 در سلسله احادیث الصحیحة (هفت آسمان و زمین در برابر کرسی مانند یک حلقه ای هستند که در یک بیابان بزرگ افتاده باشد و بزرگی عرش در برابر کرسی، مانند بزرگی همان بیابان در برابر آن حلقه است).

آیا کرسی همان عرش است؟

کرسی همان عرش نیست ولی از ابن عباس (رض) روایت شده که کرسی محل قرار گرفتن دو پای الله تعالی است. و ابو منصور از هری این روایت را از ابن عباس (رض) ترجیح داده و گفته است که: و هذه رواية اتفق أهل العلم علي صحتها ومن روي عنه في الكرسي أنه العلم فقد أبطل «و این روایت، اهل علم بر صحت و درستی آن اتفاق کرده اند و کسی که از او روایت کرده باشد که منظور از کرسی علم است به خطا و اشتباه رفته است.» (کتاب (مختصر الأسئلة والأجوبة علي العقيدة الواسطية)، ضبط شرحیالهراس و ابن عثیمین للعقيدة الواسطية بالسؤال والجواب، تهیه و تنظیم: مضعی بن عبید معثم شمري).

رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٨﴾

پروردگارا! آنان را به باغ های دائمی بهشت داخل گردان که به ایشان وعده داده ای (و نیز) هرکس از پدران و همسران و فرزندانشان را که صالح و نیکوکار بودند (به همان بهشت داخل کن) بی گمان تو توانا و حکیمی. (۸)

تفسیر:

امام ابن کثیر میفرماید: یعنی اینها و آنها را با هم جمع فرما تا با ملاقات هم در بهشت و در منازل همجوار یکدیگر چشمانشان روشن گردد. (مختصر ۲۳۶/۳).
«جَنَّاتٍ عَدْنٍ»: (ملاحظه شود سوره های: توبه آیه 72، رعد آیه 23، نحل آیه 31، کهف آیه 31).

«صَلَحَ»: شایسته شد، بایسته گردید و کار نیک کرد. (رعد آیه 23).
 سعید بن جبیر (رضی الله عنه) میفرماید: «مؤمن چون به بهشت وارد شود، میپرسد که پدر و پسر و برادرم کجایند؟ به وی گفته میشود: آنها در عمل خود به پایه و اندازه تو نرسیده اند. ولی او میگوید: من هم برای خود عمل کرده ام و هم برای ایشان. در آن هنگام است که آنها در درجه به وی ملحق ساخته میشوند». سپس سعید بن جبیر (رض) این آیه را تلاوت کرد. (تفسیر ابن کثیر).

وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٩﴾
 و آنان را از عقوبت ها نگهدار، و هر که را در آن روز از (سزای) بدی ها نگهداری بی تردید او را مورد رحمت قرار داده ای؛ و این همان کامیابی بزرگ است. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَقِ» نگهداری. به دور داری. «يَوْمَئِذٍ»: آن روز که قیامت است. «السَّيِّئَاتُ»: بدی ها. مراد عقوبت های دنیوی و کفر های اخروی است. ذکر آن بعد از (عَذَابَ الْجَحِيمِ) از قبیل ذکر عام بعد از خاص است. «الْفَوْزُ»: رستگاری. نیل به مقصود و رسیدن به مراد.

تفسیر:

سليم بن عيسى ميگويد: «بندگان مؤمن چه قدر نزد خداوند گرامي اند! آن ها بر بالين خويش خوابيده اند اما فرشتگان براي آن ها آمرزش مي خواهند».

مطرف بن عبدالله ميگويد: «خير خواه ترين بندگان خدا براي مؤمنان، فرشتگان هستند»، سپس اين آيه را تلاوت کرد و افزود: «اما بد خواه ترين و خائن ترين بندگان براي مؤمنان، شياطين اند».

خوانندگان محترم!

در آيات قبلي از كافران ستيزه گر بحث بعمل آمد، اينک در آيات متبرکه (10 الي 17) موضوع اعتراف کافران به گناهان خود و در مورد اينکه آنان سزاوار چشيدن سزاي اخروي اند بحث بعمل می آيد، طوريکه آنها آرزو می برند تا الله سبحانه و تعالی به آنها فرصت دهند تا بار ديگر به دنيا بازگردند، تا بدین ترتيب توانسته باشند گذشته خويش را جبران کنند و از مجازات اخروي نجات يابند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتُكْفَرُونَ ﴿١٠﴾

کافران را [پس از ورود به دوزخ] صدا زده مي شوند: مسلماً دشمني و خشم خدا نسبت به شما از دشمني و خشم خودتان در باره خودتان بيشتتر است؛ زيرا دعوت به ايمان مي شديد پس کفر مي ورزيديد. (۱۰)

تفسیر:

قتاده فرموده است: کينه‌ی خدا نسبت به گمراهان آنگاه که در دنيا ايمان به آنها پيشنهاده شد و از پذيرفتن آن امتناع ورزيدند، از کينه‌ی آنها نسبت به خودشان در موقع مشاهده‌ی عذاب خدا شديدتر و بزرگتر بود. (مختصر ابن کثير ۲۳۶/۳).

«يُنَادُونَ»: فریاد زده مي شوند. صدا زده مي شوند. «مَقْتُ اللَّهِ»: خشم خدا. اضافه (مَقْتُ) به (الله) اضافه مصدر به فاعل خود است.

«مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ»: خشمگين شدن خودتان بر خويشتن. اضافه (مقت) به (کم) نیز از قبيل اضافه مصدر به فاعل خود است. علت خشم کافران بر نفس خود از اين لحاظ است که خودشان سبب مصائب و بلايای خويشتن شده اند (ملاحظه شود سورة: ابراهيم / 22).

«إِذْ»: چرا که.

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ﴿١١﴾

(کفار) ميگویند: پروردگارا! دوبار ما را ميراندي و دوبار زنده کردی، اکنون به گناهان خود اعتراف کردیم، پس آیا راهی برای بيرون آمدن [از دوزخ] وجود دارد؟ (۱۱)

تفسیر:

«أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ»: دو بار ما را ميرانده‌اي. مراد از ميراندن اول، آفرينش خاک بي جان انسان از عدم محض است (سورة: بقره، آيه 28)، و مراد از ميراندن دوم، مرگ بعد از پايان عمر است.

«أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ»: دو بار ما را زندگي بخشیده‌اي. مراد از حيات دوم، زنده گرداندن اموات پس از پايان جهان و سر بر آوردن از گورها به هنگام رستاخيز است. اشاره دوزخيان به

دو بار میراندن و زنده گرداندن شاید بدین خاطر باشد که می خواهند بگویند، ای خداوندی که مالک مرگ و حیاتی! توانایی این را داری که دو ممات و دو حیات را برای ما تبدیل به سه ممات و سه حیات کنی و ما را بازگردانی تا در مقام جبران برآئیم.

مفسران گفته اند: مرگ اول زمانی بود که در پشت پرده‌ی عدم قرار داشتند. و مرگ دوم عبارت است از مرگ این دنیا، و حیات اول عبارت است از حیات دنیا، و حیات دوم عبارت است از زنده شدن روز رستاخیز. پس بدین ترتیب دو مرگ و دو حیات مقرر است. (این نظر ابن مسعود (رض) و ابن عباس (رض) و قتاده (رض) میباشد و گفته‌اند: مانند آیه‌ی **كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ مِمَّنُّكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ** میباشد.)

ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكُ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ (۱۲)

و (در جواب گفته شود: نه) این [سختی عذاب] به سبب این است که چون خدابه یگانگی [و بدون معبودانتان] خوانده میشد [یگانگی اش] را انکار میکردید، و اگر برای او شریک و همتایی قرار داده می شد، باور میکردید؛ پس (امروز) حکم و فیصله با پروردگار والا و بزرگ است. (۱۲)

تفسیر:

او در مقدراتش با حکمت و در کارهایش صاحب احسان است، در ذات و قدرت و قهرش بلند مرتبه است و کبریا و جلال و عظمت سزاوار اوست. یعنی: بزرگتر از آن است که برایش همتا، یا همسر، یا فرزند، یا شریکی باشد.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّل لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ (۱۳)
او ذاتی است که نشانه خود را به شما نشان می دهد و از آسمان برای شما روزی نازل می کند، ولی پند و عبرت نمی‌گیرد مگر آن کسی که به درگاه او روی می آورد. (۱۳)

تفسیر:

«آیاتِ» : دلائل قدرت و عظمت، و نشانه های آفاق و انفسی که تمام جهان هستی را پر کرده است. «رِزْقًا»: روزی. مراد وسیله تولید روزی است، همچون باران و برف و هوا و نور آفتاب و اشعه‌های دیگر که برای زندگی موجودات زنده از جمله انسان ضروری هستند. «يُنِيبُ»: بر میگردد. مراد ترک عناد و رجوع به خدا است در پرتو اندیشه و شناخت امور.

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱۴)

(تنها) الله را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، هر چند کافران دوست نداشته باشند. (۱۴)

تفسیر:

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن زبیر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نماز های فرضی این ذکر را میخواندند: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير، لا حول ولا قوة إلا بالله، لا إله إلا الله ولا نعبد إلا إياه، له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن، لا إله إلا الله مخلصين له الدين، ولو كره الكافرون».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «به بارگاه خدای تبارک و تعالی در حالی دعا کنید که به اجابت دعای خویش یقین داشته باشید و بدانید که خداوند دعا را از دل غافل و سرگرم هوس، اجابت

نمی‌کند».

رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنزِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ﴿١٥﴾

الله بالا برنده درجات رفیع و صاحب عرش است، او وحی را به حکم خود بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند تا بندگان را از روز ملاقات [که روز رستاخیز است] بیم دهد. (۱۵)

تفسیر:

«رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ»: دارای شأن و منزلت و مقامی والا و عظیم است، صاحب مقامات بالا و مراتب والا. یعنی خدا درجات کمال و اوصاف جلال او آن قدر بالا است که کمال و جلالی در مقابلش کمال و جلال نیست، و همای بلند پرواز عقل و علم بشری هرگز به ذیل آن هم نمیرسد، چه رسد به اوج آن.

برخی رفیع الدرجات را به معنی برافرازنده آسمان ها گفته اند (ملاحظه شود: تفسیر زادالمسیر) و بالا برنده درجات بندگان (تفسیر: نمونه) دانسته‌اند. بعضی هم گفته‌اند: درجات و مقامات در دست خدا است و به هر کس که بخواهد می‌دهد (تفسیر: کشاف).

«ذُو الْعَرْشِ»: صاحب عرش عظیم است که بزرگترین مخلوقات است و هیچ یک از مخلوقات شبیه آن نیست.

«ذُو الْعَرْشِ»: خالق و مالک عرش. دارای تخت و سریر سلطنت جهان هستی. مفسران کثیر می‌فرمایند: الله متعال عظمت و کبریایی خود را بیان کرده و رفعت و بلندی عرش خود را یادآور شده است، که مانند سقف بر سر تمام مخلوقات قرار دارد. گفته‌اند: عرش از یاقوت سرخ ساخته شده است و فقط خدا گنجایش و وسعت آن را میداند. (مختصر ابن کثیر ۲۳۸/۳).

و ابو سعود فرموده است: این‌که عرش عظیم بر اکناف عالم اعلی و سفلی احاطه دارد و در قبضه قدرت او قرار دارد، رفعت منزلت و عظمت بیکران سلطنت او را می‌رساند. (ابو سعود ۵/۵).

«يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» بر هر کس از خلقش که بخواهد وحی نازل می‌کند. و هر کدام از بندگانش را که بخواهد به نبوت اختصاص می‌دهد. از این جهت وحی به روح موسوم است که مانند روح در بدن جریان دارد.

امام قرطبی فرموده است: آن را روح نامید؛ چون انسان‌ها به وسیله‌ی آن از مردن در کفر نجات یافته و زنده می‌مانند، همان طور که بدن به روح زنده می‌ماند. (تفسیر قرطبی ۲۹۹/۱۵).

«لِيُنزِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ﴿١٥﴾» تا پیامبری که وحی بر او نازل شده است مردم را از روز رستاخیز برحذر بدارد و بترساند، که در آن روز تمام بندگان جمع میشوند تا درباره‌ی اعمالشان مورد بازخواست قرار گیرند. و در ساعت محاسبه تمام مردم با خالق خود ملاقات می‌کنند.

قتاده گفته است: ساکنان آسمان ها با ساکنان زمین و خالق و مخلوق به هم میرسند. (مختصر ابن کثیر ۲۳۸/۳).

«يَوْمَ التَّلَاقِ»:

روز قیامت است که در آن پیشینیان و پسینیان و زمینیان و آسمانیان به همدیگر میرسند و

یکدیگر را ملاقات می‌کنند، و هر کسی با اعمالی که کرده است رو به رو میشود و سزا و جزای آن را می‌بیند. یاء تلاقی در رسم الخط قرآنی حذف شده است.

از لطف الهی به مخلوقاتش این است که پیامبران را به سوی بندگان مبعوث نموده حکمت، علم نافع و هدایت را به سوی شان وحی می‌فرستد و به منزله روحی انسان‌ها را زندگی میبخشد، بلکه حیات انسان با وحی و هدایت الهی بزرگتر از حیاتش به وسیله روح است. با این وحی است که پیامبران الهی مردم را از روز رستاخیز بزرگ می‌ترسانند و از همه اعمالی که موجب عذاب روز قامت میشود برحذر میدارند؛ روزی که با همگان ملاقات می‌کنند.

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿١٦﴾

روز تلاقی روزی است که همه آنها آشکار می‌شوند و چیزی از آنها بر خدا مخفی نخواهد ماند (ندا آید): امروز فرمانروایی از چه کسی است؟ (جواب آید) از الله یکتای غالب تواناست. (۱۶)

تفسیر:

«يَوْمَ»: بدل از (يَوْمَ) قبلی است که مفعول به (لِيُنذِرَ) بود. «بَارِزُونَ»: جمع بارز، نمایان و آشکار. مراد این است که مردمان از گور‌ها خارج می‌گردند و ظاهر و نمایان می‌شوند و چیزی ایشان را از دیدها پنهان نمیدارد (ملاحظه شود سوره‌های: طه/آیه 106، ابراهیم/ آیات 21 و 48).

هستی و هویت و اسرار و کردار انسان‌ها روشن و ظاهر می‌شود و هیچ چیزی مکتوم نمی‌ماند (ملاحظه شود سوره‌های کهف/ آیه 47، طارق/ آیه 9). «لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ» چیزی از احوال و اعمال و اسرار و باطن آنها بر الله متعال مخفی نخواهد ماند.

مفسر احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) در تفسیر خویش «حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مینویسد: حکمت در این‌که میفرماید در آن روز چیزی از خدا پنهان نمی‌ماند، در صورتی که در سایر اوقات نیز چیزی از خدا پوشیده نیست، این است که آنها در دنیا گمان میکردند وقتی مثلاً در پشت دیواری خود را پنهان کنند، الله آنها را نخواهد دید، تا در چنین روزی چنان گمانی نبرند. (تفسیر صاوی ۵/۴). «لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» در حالیکه انسان‌ها در میدان حشر نمایان گشته‌اند، خدای متعال ندا میدهد: امروز ملک از آن کیست؟ خلاق از هیبت خدا و آشفتگی خود سکوت می‌کنند. آنگاه خدای توانا خود جواب میدهد و میگوید: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿١٦﴾» ملک فقط از آن خدا می‌باشد، که بر هر چیز پیروز و غالب است.

مفسر حسن میگوید: «سؤال‌کننده حق تعالی و جواب دهنده هم خود اوست و آنگاه که کسی جوابش را نمی‌دهد، خود جواب خویش را میدهد». (تفسیر قرطبی ۳۰۰/۱۵).

الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٧﴾

امروز هر کس را در برابر آنچه انجام داده است، پاداش میدهند. امروز هیچ ستمی وجود ندارد؛ یقیناً الله سریع الحساب است. (۱۷)

تفسیر:

در آیه مبارکه به حقیقتی اشاره بعمل آمده است که: در قیامت هیچ کس از حساب و کتاب

مستثنی نیست. سزا و پاداش بر اساس عملکرد هر شخص صورت می گیرد. «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» همانا الله متعال حسابش سریع است، و امری او را از پرداختن به امری دیگر غافل نمی کند، پس در یک زمان به حساب تمام خلائق رسیدگی می کند قرطبی فرموده است: همان طور که روزی آنها را در آن واحد می دهد، همچنین در آن واحد به حساب آنها میرسد. و در خبر است: «هنوز روز به نیمه نمیرسد که بهشتیان در بهشت مستقر گشته و دوزخیان در دوزخ جا میگیرند» (قرطبی ۳۰۱/۱۵). و کلمه «یقیل» که در حدیث آمده است به معنی «قیلوله» و استراحت به هنگام ظهر است.

همچنان مفسرین در فهم کلی جمله: «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» مینویسند: الله تعالی حساب همه مردم را در قیامت در مدتی کوتاه بررسی مینماید، بدون این که حساب یکی از مردم مزاحم حساب دیگری گردد؛ و رسیدگی به یک کار مانع از رسیدگی به کار دیگر در آن نخواهد بود؛ زیرا که خداوند جسم نیست تا رسیدگی به حساب یک نفر مانع از رسیدگی به حساب دیگری باشد. و این به دلیل آن است که علم خداوند مانند مخلوقات نیست، که محدودیت آن سبب شود، مطلبی او را از مطلبی دیگر غافل سازد.

سریع الحساب یکی از اسمای حسناى خدای تعالی است، و از آن جا که هیچ قیدی ندارد، به اطلاقش هم شامل دنیا میشود و هم شامل آخرت؛ یعنی حساب خدایی همیشه حاصل است، و جریان دارد؛ هر عملی که بنده اش انجام دهد، چه از حسنات باشد و چه غیر آن، خدای متعال جزایش را مو به مو و درست بر طبق عملش اعطا می کند.

البته برخی معتقدند که چگونگی حسابرسی خداوند مسئله ای است که عقل بشر از طریق فکر و استدلال راهی به آن ندارد؛ لذا باید فقط به این مسئله ایمان داشت و چگونگی و تفصیل آن را به عالم غیب و شهادت؛ یعنی خدای متعال واگذار نمود.

فهم درسریع الحساب بودن (و امثال این اوصاف که از اسماء حسنا الله متعال به شمار می روند) لازم است به يك نکته اساسی و زیربنایی دقت شود، نکته ای که بارها و بارها، آیات و روایات و دعا های اسلامی، روی آن تکیه کرده اند و آن بی مثل و مانند بودن خداوند در تمام ابعاد وجودی است، (لیس کمته شیء، هیچ چیز مثل و شبیه خداوند نیست) (سوره شوری آیه 11)

این جمله در حقیقت پایه اصلی شناخت تمام صفات الله تعالی است که بدون توجه به آن به هیچیک از اوصاف پروردگار نمیتوان پی برد، زیرا خطرناکترین پرتگاهی که بر سر راه جستجوگران طریق «معرفه الله» قرار دارد، همان پرتگاه تشبیه است و خداوند را در وصفی از اوصاف، شبیه مخلوقات دانستن است.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی ملاحظه داشتیم که: پیامبران، به مردم هشدار دادند که روز دیدار پروردگار در پیش دارند و بیم هراس آن روز بسیار سخت است. اینک در آیات متبرکه (18 الی 22) یکبار دیگر ظالمان و بی باورانرا به مجازات و عذابی که گریبان گیر پیشینیان بی باور شده بود، هشدار می دهد.

وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْأَرْزَاقِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٌ يُطَاعُ ﴿١٨﴾

و ایشان را از روز نزدیک (قیامت) بیم ده، و قتیکه [از شدت ترس] جان ها به گلوگاه رسد، در حالیکه همه وجودشان پر از غم و اندوه است. برای ظالمان هیچ دوست مهربانی و

شفیعی که شفاعتش پذیرفته شود، وجود ندارد! (۱۸)

تفسیر:

«يَوْمَ الْأَرْفَةِ»: روز نزدیک شونده است و طوری که یادآور شدیم؛ مراد از روز نزدیک، یا روز قریب الوقوع همانا روز قیامت است چنانکه در جای دیگر نیز میفرماید: «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً» 6 «و تَرَاهُ قَرِيباً» 7 (سوره معارج آیات: 6 الی 7) (همانا آنان آن روز را دور می بینند. و ما آن را نزدیک می بینیم. همچنان ملاحظه شود. (سوره نجم آیه 57). «الْحَنَاجِرِ»: جمع حَنْجَرَةٍ، حلقوم، گلوگاه. «الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ»: این سخن کنایه از شدت خوف و مضیقت است (ملاحظه شود: سوره احزاب آیه 10).

«كَاطْمِينَ» از «كظم» به معنای بستن در مشك است و «كاظم» به کسی گویند که از درون ناراحت است ولی لب فرو می بندد و خشم و ناراحتی خود در سینه ها حبس می کنند. «حَمِيمٍ»: دوست صمیمی و دلسوز (ملاحظه شود: سوره: شعراء آیه 101).

در این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: ای پیامبر! بندگان را از روز بازگشت که و قوعش قریب است بترسان، روزی که از هولناکی آن دل ها از جایگاهش فراز آمده به سینه ها می رسد و به گلوها نزدیک می شود. مردم در غم عمیق و اندوه سختی گرفتار اند و در آن هنگام برای کافران، خویشاوندی که نفع شان رساند، دوستی که شفاعت شان کند و یاری دهنده ای که عذاب را از آنان دفع کند وجود ندارد. «يَوْمَ الْأَرْفَةِ»: مرگ و قیامت نزدیک است، خود را آماده کنیم.

ابن کثیر گفته است: «أَرْفَةُ» یکی از اسامی قیامت است، و به سبب نزدیکی وقوع آن به آن موسوم شده است، که فرموده است: «أَرْفَتِ الْأَرْفَةُ». (مختصر ابن کثیر ۲۳۹/۳) «كَاطْمِينَ»: در قیامت، وجود مجرمان مملو از حسرت و اندوه است ولی نمیتوانند اظهار کنند. در حالیکه اندوه خود را فرو می خورند قلب شان از حسرت و اندوه لبریز است. در التسهیل آمده است: معنی آیه چنین است: از شدت ترس قلب ها از سینه بالا آمده تا به گلو می رسد. امکان دارد این تعبیر حقیقت یا مجاز باشد که بیانگر شدت ترس است. و حنجره به معنی گلو است. (التسهیل ۴/۴).

«مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٍ»: این فهم را میرساند که مجرم در قیامت تنها و تنها است. (نه دوست صمیمی دارد و نه واسطه ای صاحب نفوذ).

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ (۱۹)

(الله) چشم هایی را که به خیانت [به نامحرمان] می نگرد و آنچه را سینه ها پنهان میدارند با خبر است. (۱۹)

تفسیر:

خداوند متعال نگاه ناگهانی چشم ها را می داند و به امور مخفی آگاه است؛ یعنی که حرکات چشم و راز های دل ها برای او تعالی معلوم است.

«يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ» از چشم ناپاک خبر دارد که دزدانه به نامحرم نظر میکند. ابن عباس (رض) گفته است: عبارت است از مردی که با مردم می نشیند، وقتی که زنی از کنارشان می گذرد دزدانه او را نگاه می کند.

خواننده گان محترم!

گناه چشم را باید تحت کنترل بیاوریم، و تقوا را باید از همین چشم آغاز کنیم. چشم چرانی و بی عفتی، مانع رشد معنوی انسان می گردد.

خیانت چشم :

ناگفته نباید گذاشت که خیانت چشم در مصادیق مختلف و در ضمن در موارد متعددی اتفاق می افتد. از جمله یکی از این موارد همین چشم چرانی است و یا به اصطلاح نگاه کردن دزدانه است که در جمله خیانت چشم به شمار می رود. قابل تذکر است که در بسیاری از موارد اتفاق می افتاد که مرد طوری وانمود می سازد که گویا به زن نامحرم سیل نمی کند، در حالیکه در زیر چشم دزدانه به او نگاه می کند.

این گونه نگاه ها را قرآن عظیم الشان به عنوان خیانت به خود قلم داد کرده و مسلمانان خواسته شده است تا از آن پرهیز کنند.

تفصیل این حکم الهی در (آیات 31 سورة نور) به تفصیل بیان گردیده است: طوری که می فرماید: «و به زنان مؤمن بگو: چشمان خود را (از نامحرمان) بپوشند و شرمگاه خود را حفظ کنند و پاکدامنی ورزند. و زینت خود را ظاهر نسازند مگر آنچه از آن که آشکار است. و باید که چادرهای خود را بر گریبان های خود ببندازند، و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهران خود، یا پدران خود یا پدران شوهران خود، با پسران خود یا پسران شوهران خود، یا برادران خود یا پسران برادران خود، با پسران خواهران خود، یا زنان مسلمان (هم جنس) خودشان، یا کنیزان خود، یا مردان بی رغبت (به زنان) که تابع خانواده شمایند. و کودکانی که بر شرمگاه زنان اطلاع نیافته اند. و نباید زمین را با پاهای خود بکوبند تا آنچه از زینت شان را که پنهان می دارند، معلوم گردد. و ای مومنان! همگی به دربار الله توبه کنید تا رستگار شوید.)

در ضمن قابل یاد آوری می دانم که: چشم پاک، مقدمه پاکدامنی است.

ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه مبارکه می فرماید: «مراد از آن: مردی است که بر اهل یک خانواده وارد می شود و در میان شان زنی زیبا است، یا از برابر آن خانه می گذرد و در میان شان زنی زیبا است پس چون غافل می شوند، نگاهی دزدانه به سوی آن زن می افکند اما وقتی که متوجه شوند، چشمش را از آن فرو می بندد و باز چون غافل شوند، به او چشم می دوزد و چون متوجه شوند، چشم فرو می پوشد در حالیکه خداوند متعال از قلب وی آگاه است و می داند که او حتی دوست دارد که کاش بر فرج آن زن بالا می رفت». «و» می داند «آنچه سینه ها» و اندرون ها «نهان می دارند» از معاصی و نافرمانی های وی و از امانت و خیانت.

وَاللّٰهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿٢٠﴾

و خدا به حق حکم می کند و کسانی را که به جای او می خوانند، به هیچ چیزی حکم کرده نمی توانند، یقیناً خداوند شنوا و بینا است. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنْ دُونِهِ»: به جای او، بغیر از او. «لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ»: اصلاً قضاوت نمی کنند. یعنی فرماندار و قاضی القضاة فقط الله است و بس و دیگران جملگی ضعیف و در مانده اند.

تفسیر:

مفسر ابو سعود فرموده است: بدین ترتیب آنان را سرزنش می کند؛ زیرا در مورد جماد نمیتوان گفت حکم می کند یا حکم نمی کند. (ابو سعود ۷/۵).

در آیه مبارکه با تمام صراحت می فرماید که در آن روز معبودان باطل کافران، نفع و ضرری

برای شما رسانده نمی تواند، و حکمی از آن ها صادر نمی شود؛ زیرا از این امور ناتوان اند. جز خدای سبحان دست های خود را به سوی آن ها به دعا بالا نمی کنند «به چیزی حکم نمی کنند» زیرا آن ها نه چیزی می دانند و نه بر کاری قادرند، بدون شک حق تعالی به همه آوزاها شنوا و به همه اعمال و نیت ها بیناست، همه سخن ها را می شنود و همه اعمال را می بیند.

حکم کردن به حق در این روز از شئون الهی است. باید گفت که معبودهای غیر الله متعال هیچ نوع قدرت قضاوت را ندارد، شنوا و بینا و داور مطلق الله متعال است.

أُولَئِكَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿٢١﴾

آیا در زمین گردش نکردند تا با تأمل ببینند که سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بود؟ آنان از ایشان نیرومندتر بودند، و در زمین آثاری پایدارتر [چون قلعه ها، خانه های استوار و کاخ های بسیار محکم] داشتند، پس الله آنان را به سبب گناهانشان گرفتار ساخت و آنان از عذاب الله هیچ مدافع و حمایت گری نداشتند. (۲۱)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاذْهَبُوا فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدٌ الْعِقَابِ ﴿٢٢﴾

این (غضب الهی) به این خاطر بوده است که پیامبرانشان همواره دلایل روشن برای آنان می آوردند و آنان [از روی تکبر و عناد] کفر می ورزیدند، پس خدا هم همه آنان را [به عذابی سخت] گرفتار ساخت، یقیناً او قوی و سخت عذاب دهنده است. (۲۲)

تفسیر:

«تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»: پیغمبران شان دلایل و براهین را برای ایشان می آوردند و همراه با دلایل و براهین به سوی شان می رفتند.

بلی! پروردگار سبحان نیرومند است، سرکوبی و نابود کردن کفار برای خداوند آسان است و در این هیچ جای شک نیست که: کفر و سرکشی زمینه سقوط و فروپاشی تمدن هاست. هر که با او بستیزد قهرش می کند و هر که با وی زور آزمایی کند خوارش میسازد. او سرکشان را به سختی عذاب می کند و دشمنانش را به شدت مؤاخذه می نماید.

از فحوائی جمله. «فَاذْهَبُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ»: آیه مبارکه بر میاید که: کفر و سرکشی زمینه سقوط و فروپاشی تمدن هاست

خواننده گان محترم!

در آیات قبلی پیامبر را به وسیله ی مشاهده ی آثار گذشتگان که پیامبران خود را باور نداشتند، دلداری داد، اینک در آیات متبرکه (23 الی 37) قصه وداستان موسی علیه السلام - که فرعون، هامان و قارون، دروغگویش می دانستند ، دلداری می دهد. اینها موسی را افسونگر و شیاد قلم داد میگیرند ؛ اما سرانجام بر آنان پیروز شد و تصمیمی که فرعون بر قتل موسی گرفته بود به وسیله ی مرد مؤمن از خاندان خود فرعون عقیم وخنثی ماند و آن مرد، کشتن موسی را محکوم کرد، قومش را به عذاب هردو سرا هم چون پیشینیان منکر حق هشدار داد و کردار بد وزشت گذشتگان را یاد آور شد. سرانجام فرعون سرکش به هامان دستور داد تا قلعه و برج بلند اعمار کند و بر بالایش به جستجوی خدای موسی

بپردازد و بدین وسیله او را مورد تمسخر قرار دهد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٢٣﴾

و البته ما موسی را با معجزات خود و برهانی آشکار فرستادیم. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیات»: معجزات. «سُلْطَانٍ»: دلیل و حجت (ملاحظه شود سوره: هود آیه 96).

علت و ضرورت پیامبران به معجزات چه بود؟

خدای حکیم، می داند که رسالت خود را کجا قرار دهد و چه کسی را به عنوان جانشین خود بر روی زمین برگزیند، تا عهده دار هدایت مردم و نجات آن ها از گمراهی شده و وظیفه‌ی سنگین پیامبری را به طور شایسته اداء کند.

قرآن عظیم الشان در (آیه 124 سوره انعام) میفرماید: «وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ» (و چون آیه و نشانه‌ای (از سوی خدا برای هدایت آنان) نازل شد گفتند: ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا آنکه به ما هم مثل آنچه به فرستادگان خدا داده شد، داده شود، (بگو: خداوند بهتر می داند که رسالت خود را کجا (و نزد چه کسی) قرار دهد. به زودی به آنها که گناه کردند، به سزای آن مکر و نیرنگ ها که می‌کردند، خواری و عذاب سخت از نزد خداوند خواهد رسید).

خصوصیت پیامبران، تلقی و دریافت وحی و نبوغ و رمز و رازی است که در این امر نهفته است و به واسطه آن، پیامبران از قدرتی شگرف برخوردار میشوند و کاری خارق عادت انجام می دهند.

پس منصب پیامبری بزرگترین منصبی است که به عده‌ای از افراد خاص و پاک داده شده؛ زیرا منصب های دیگر، معمولاً حاکم بر جسم افراد است، ولی این منصب بر دل و جان جامعه حکومت میکند و به همان نسبت که ارج بیشتری دارد، مدعیان دروغین و افراد شیاد بیشتری، خود را صاحب این منصب دانسته و از آن سوء استفاده می‌کنند؛ در مقابل مردم یا ادعای هر مدعی را باید بپذیرند، یا دعوت همه را رد کنند؛ اگر همه را بپذیرند، هرج و مرج به وجود می‌آید و اگر هیچ کدام را نپذیرند، آن هم نتیجه‌اش گمراهی و عقب ماندگی است؛ بنابر این همان دلیلی که اصل بعثت پیامبران را لازم میداند، میگوید پیامبران واقعی میبایست نشانه‌ای همراه داشته باشند که علامت امتیاز آنان از مدعیان دروغین و سند حقانیت آن ها باشد؛ روی این اصل، لازم است هر پیامبری، معجزه‌ای بیاورد که گواه صدق رسالتش باشد. (تفسیر نمونه).

شرایط و زمان معجزه:

معجزات پیامبران بر اساس زمان خود و مناسب با پیشرفت‌های عصر خود بوده که خداوند به هر پیامبری، معجزه‌ای بر طبق علم و دانشی که بر آن واقف بودند، عطا می‌کرد تا مردم بدانند این کار بشری نیست؛ اما اگر معجزه، بر اساس علمی باشد که برای آن ها ناشناخته بوده، موجب ادعای توان آن را خواهد داشت، با علم به اینکه فعلاً بدان راه ندارند؛ پس علت اینکه خدای متعال حضرت عیسی (ع) را به معجزاتی از قبیل شفا دادن کور مادرزاد مخصوص گردانیده، این است که در زمان او علم طب و طبابت، پیشرفت کرده و به اوج خود رسیده بود؛ خداوند نیز معجزه‌ی او را از جنس دانش زمان خود قرار داد تا بر دانشمندان غالب آید و نبوتش ثابت گردد و اگر دانشمندان ایمان آورند، عوام مردم نیز از

آن‌ها پیروی کرده و دشمنان نیز غیر بشري بودن معجزه را درک می‌کنند؛ چنان‌که در زمان حضرت موسی(ع)، سحر بسیار گسترش یافته و اوج گرفته بود؛ خداوند نیز معجزه‌ی عصای موسی را به وی داد تا سحر آن‌ها را باطل کند و ساحران را از آوردن مثل آن، عاجز گرداند؛ همچنین در ظهور دین اسلام هنر مردم، بلاغت و فصاحت بود، به همین دلیل خداوند معجزه‌ی قرآن را به پیامبر اسلام داد که عجایب نظم و شگفتی‌های بیان و اسلوب آن، دیگران را عاجز گرداند.

معجزات نه‌گانه‌ی حضرت موسی در قرآن:

خداوند متعال در سوره‌ی مبارکه‌ی اِسرائ، آیات و معجزات حضرت موسی(ع) را نه تا معرفی می‌کند: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» (ما به موسی نه معجزه روشن دادیم) (سوره اِسرائ آیه 101).

طبق آیات قرآن، معجزات حضرت موسی علیه السلام، بیش از نه تاست؛ اما مراد در این بیان، معجزاتی است که حضرت موسی برای فرعون و قبطیان آورد و غیر از این معجزاتی دیگر نیز برای قوم بنی اسرائیل داشت. این نه معجزه، همان معجزاتی است که در آیات 103 تا 133 سوره‌ی مبارکه اعراف بیان شده است.

1(و) 2. معجزه عصاء و يد بيضاء:

از جمله معجزات بارز حضرت موسی علیه السلام، تبدیل شدن عصای او به اژدها (مار بزرگ) و یدببضا (دست درخشان) است که الله متعال در قرآن عظیم الشان به آن‌ها اشاره کرده است. بر اساس آیات سوره طه، هنگامی که الله متعال در سر زمین مقدس طوی، موسی را به پیامبری برگزید، دو معجزه‌ی آشکار نیز به او عطاء کرد:

اول: عصای حضرت موسی:

خداوند متعال به موسی علیه السلام فرمود: «چه چیزی در دست راست تو است، موسی علیه السلام در جواب عرض کرد: این عصای من است، بر آن تکیه می‌زنم، با آن برگ درختان را برای گوسفندانم می‌ریزم و نیازهای دیگری را نیز با آن بر طرف می‌کنم. (سوره طه آیات 17 و 18).

سؤال خداوند مطلق و مبهم است، اما از جواب آن که ناظر به ماهیت عصاء بود، فهمیده می‌شود که مراد خدای متعال اسم آن جسم نبوده؛ بلکه سؤال از پیرامون عصاء و کارایی آن بوده است؛ یعنی آن چوب دستی موسی که به عنوان عصا در دست گرفته، دارای این خصوصیات و این منافع است و از این جواب توضیحی موسی علیه السلام به دست می‌آید که خداوند متعال همین عصا را که یک تکه چوب بوده و دارای این ماهیت است، به اژدهای واقعی تبدیل می‌کند؛ و این اعجاز بزرگی است.

پس از این سؤال و جواب، خدای متعال به موسی دستور داد که عصایش را به زمین بیندازد: «الْقَهَا يَا مُوسَى! فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» (طه آیات 19 و 20). «ای موسی! آن را بیفکن؛ پس موسی آن (عصا) را افکند، که ناگهان اژدهایی شد که به هر سو می‌شتافت». حضرت موسی این دستور الهی را سریعاً انجام داد و عصایش به صورت مار عظیمی در آمد؛ سپس به موسی دستور داده شد که آن را بگیرد، بدون اینکه ترسی در دل داشته باشد؛ تا به صورت اولیه (چوب دستی) در بیاورد. (سوره طه آیه 21).

دوهم: یدببضا:

بعد از معجزه عصا، خداوند جهت عطای معجزه دیگر، به موسی فرمان دیگری می‌دهد:

«وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى» (سوره طه/22). (دستت را در گریبان ببرد، تا سفید و بی عیب بیرون آید؛ این نشانه‌ی دیگری (از سوی خداوند) است.)

این سفیدی و درخشانی دست، به خاطر درد و مرض، مثل پیسی و مشکلات پوستی نیست؛ بلکه نشانه‌ای از اعجاز و قدرت الهی است.

الله متعال بعد از اینکه این دو معجزه بزرگ را در اختیار موسی قرار می‌دهد، می‌فرماید: ما این معجزات را در اختیار تو قرار دادیم تا آیات بزرگ خود را به تو نشان دهیم (سوره طه آیه 23).

استفاده از این دو معجزه (عصا و يد بيضاء):

حضرت موسی علیه السلام طبق مأموریت الهی، به سوی فرعون رفت؛ فرعون شخصی طغیان‌گر و سرکشی بود که در رأس گروهی به نام قبطیان که فامیل‌ها و اطرافیان فرعون بودند، صاحب قدرت و شوکت بود.

لازم به ذکر است که لفظ «فرعون» از القاب سلاطین مصر بوده، چنانچه «قیصر» از القاب سلاطین روم و «نمرود» لقب سلطان بابل بوده است. (تفسیر المیزان)

حضرت موسی وقتی نزد فرعون رفت، به او گفت: من رسول خدا هستم و دلیلی روشن برای رسالت خود دارم، بنی‌اسرائیل را با من بفرست و آن‌ها را رها کن؛ ولی جواب فرعون به موسی این بود که اگر راست می‌گویی، دلیل و نشانه‌ات را بیاور؟ (اعراف/104 و 106). موسی علیه السلام بدون معطلی آن دو معجزه را که خدای متعال در وادی طور به او داده بود، ارائه داد:

«فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ» (سوره اعراف آیات 107 و 108). (موسی) عصای خود را افکند؛ ناگهان اژدهای آشکاری شد؛ و دست خود را (از گریبان) بیرون آورد؛ سفید (و درخشان) برای بینندگان بود.

کاربرد اصلی معجزه‌ی عصا در مجلس ساحران فرعون بود؛ وقتی ساحران زبردست فرعون، طبق برنامه‌ی از پیش تعیین شده، با سحر و جادوی خود در مجلس بزرگ با نظاره‌گری انبوهی از جمعیت، برای شکست موسی حاضر شدند و ریسمان‌ها و طناب‌های خود را به صورت شیء متحرک و مارهای خیالی درآوردند، این کار ساحران در چشم مردم، عجیب و بزرگ به نظر آمد، در همان لحظه حضرت موسی علیه السلام، طبق وحی الهی عصای خود را به زمین افکند و به صورت اژدهایی بزرگ و واقعی در آمد که تمام جادوی ساحران را بلعید و عظمت و حقانیت پروردگار عالمیان و رسالت خود را اثبات کرد. (سوره اعراف آیات 116 - 118).

«وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ» (سوره اعراف 117) (ما) به موسی وحی کردیم که: عصای خود را بیفکن؛ ناگهان (به صورت مار عظیمی در آمد که) وسائل دروغین آنها را به سرعت برمی‌گرفت.

بعد از اعجاز موسی علیه السلام که حق از باطل روشن شد، فرعون و ساحران او شکست خورده و احساس شرم و حقارت نمودند. ساحران که آشنایی کامل به فنون سحر و جادوگری داشتند، هیبت و عظمت این اعجاز واقعی را دیدند، و فهمیدند که این کار موسی از جنس سحر آن‌ها نبود؛ در نتیجه به خدای موسی ایمان آوردند و حتی تهدید فرعون تأثیری در وجود آن‌ها نگذاشت و با اخلاص تمام در راه خدا ایستادگی کردند؛ چرا که واقعیت را

دریافته بودند؛ ولی فرعون نه تنها ایمان نیاورد، بلکه موسی را نیز ساحر خواند و ساحران را در تسلط به منطقه، هم دست موسی خواند؛ زیرا بزرگترین شکست فرعون، ایمان ساحران در انظار آن جمعیت بزرگی بود.

معجزات پنجگانه‌ی موسی علیه السلام:

در سورة مبارکه اعراف، در یک آیه به پنج معجزه از معجزات حضرت موسی علیه السلام اشاره شده است. قبل از بیان این معجزات، بیان این نکته لازم است که علت نزول و وقوع این معجزات متعدد، سرکشی، لجابت، ایمان نیاوردن و عدم وفای به عهد فرعون و طرفدارانش نسبت به حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل بود که حتی بعد از این همه اعجاز، استکبار ورزیدند و بر کفر خود اصرار داشتند.

بعد از اینکه فرعون خواسته موسی مبنی بر رها کردن بنی اسرائیل را نپذیرفت، وعده‌ی موسی که نزول عذاب بود، محقق شد و اولین عذاب (طوفان) بر سر آنان فرود آمد؛ چون بنی اسرائیل در اسارت فرعون بودند و فرعون مثل بردگان از آن‌ها کار می‌کشید؛ لذا در رنج و سختی شدیدی بودند؛ بعد از مدّت کوتاهی، آن‌ها به حضرت قول دادند و درخواست کردند که عذاب را رفع کند تا ایمان بیاورند و بنی اسرائیل را آزاد کنند؛ اما وقتی به عنایت موسی، خدا عذاب را از آن‌ها برداشت، ایمان نیاوردند و دوباره به آزار و اذیت بنی اسرائیل ادامه دادند، تا جایی که این ماجرا پنج مرتبه با پنج اعجاز و بلائی گوناگون تکرار شد.

«فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ» (اعراف آیه: 133). (سپس (بلاها را پشت سرهم بر آنها نازل کردیم) طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه‌ها و خون را که نشانه‌هایی از هم جدا بودند، بر آنها فرستادیم (ولی باز بیدار نشدند) و تکبر ورزیدند و جمعیت گنهکاری بودند.

الف: طوفان:

باریدن باران و طغیان رود نیل بود که ناگهان به صورت سیلاب از هر سو شهر را تهدید نمود، خانه‌ها را فرا گرفته و فرو ریخت و کشت زارها را گل و لجن دریا فرا گرفته، زراعت‌ها را به کلی خراب و فاسد نمود.

ب: جراد:

همان ملخ است و به آن جراد می‌گویند چون زمین را از گیاه، زرع و درختان خالی می‌کند. وجود ملخ‌ها در شهر آنقدر کثرت پیدا کرد که حتی چوب، آهن، درب منازل، درختان و سقف عمارات را از بین بردند و تمام لباس‌های آن‌ها را جویدند و بر سر و صورت آن‌ها می‌نشستند.

ج: قمل:

یک نوع آفت نباتی بوده که به غلات قبطیان (قوم فرعون) افتاد، و همه را فاسد کرد.

د: ضفادع:

ضفادع، همان وزغ و بقه است که در غذاها و در زیر لباس‌های قبطیان و جایگاه خواب آن‌ها می‌رفتند.

و: خون:

آب رود نیل به خون تبدیل شد و قبطیان آب را، خون میدیدند (اما اسرائیلیان بنی اسرائیل که در اسارت و بردگی فرعون بودند) آن را آب میدیدند. وقتی اسرائیلی می‌نوشتید، آب بود و وقتی قبطی از آن آب می‌نوشتید، خون بود؛ تا آنجاکه افراد قبطی به افراد بنی

اسرائيلي مي گفتند: آب را در دهانت بگذار و بعد آن را در دهان من بريز؛ اما وقتي آب را در دهان قبطي مي ريخت، باز تبديل به خون مي شد.

يکي از خارق العاده بودن اين معجزات اين بود که اين عقوبت ها اختصاص به قبطيان داشته و طوفان و حشرات نامبرده، نسبت به پيروان موسی عليه السلام، وسيله ي تهديد نبود؛ بلکه نشانه ي رحمت و مسرت آنان بود؛ زیرا ميدانستند که پروردگار عالم به منظور پشتيبانی از دعوت موسی عليه السلام، قبطيان را که در مقام مبارزه با دعوت به توحيد بر آمده اند، عقوبت و تهديد ميکند.

8 (و) 9. دو معجزه ي ديگر حضرت موسي:

در سوره ي مبارکه اعراف به اين دو معجزه که خشک سالي (قحطي) و کمبود انواع ميوه ها بود، اشاره کرده و مي فرمايد: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَدْذَكَّرُونَ (اعراف آيه: 130). (ما آل فرعون را به قحطی و خشک سالی و کمبود ميوه ها گرفتار ساختيم، شايد متذکر گردند و بيدار شوند!).

و خدای سبحان و تعالی آل فرعون را که قبطی ها و فاميل هاي فرعون بودند، به قحطی های و کمبود هاي متعدد دچار کرد، تا شايد با اين وسيله متذکر شوند. چون قوم فرعون پيش از عذاب الهي، به رودخانه های خود و به رود نیل که همهي خيرات سر زمين شان از ناحیه ي آن بود، می باليدند؛ باران مراتعشان را سرسبز کرده بود و آب نیل باغ هايشان را پر از درختان ميوه ساخته بود؛ تا اينکه باران رو به نقصان نهاد و همهي باغ و بستانشان خشک شد. اين عذاب براي آن بود که بدانند اين شکوه نعمت و آبادانی از خدای تعالی است، نه از ناحیه ي ديگر.

نکته ي قابل توجه اين است که اين خشک سالی، چند سال ادامه يافت و برای مصر بلای بزرگی محسوب ميشد؛ زیرا مصر یک کشور کاملاً کشاورزی بود و خشکسالی همهي طبقات آن را تحت فشار شديد قرار ميداد، ولی آل فرعون که صاحبان اصلی زمين ها و منافع آن بودند، بيش از همه زيان ميديدند.

إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۲۴)

به سوی فرعون و هامان و قارون، آنگاه گفتند او جادوگری دروغگوي است. (۲۴)

تفسير:

«فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَقَارُونَ»: فرعون، سمبل حاکم ظالم، هامان، مظهر درباري حيله گر و طراح طرح ها و نقشه هاي شيطاني، و قارون، نمونه ثروتمند مستکبر و بي باور. خداوند متعال موسی عليه السلام را با براهيني به سوي فرعون پادشاه طغيانگر مصر، وزيرش هامان و قارون که صاحب گنج ها بود فرستاد. آنان به رسالت آن حضرت کافر شدند و گفتند: او ساحري است که عقلش زایل شده، در گفتارش دروغگوست و چنين کسی نمی تواند پيامبر باشد.

درالبحر آمده است: هامان وقارون را از اين جهت مخصوصاً نام برده است که در کفر جاياگاهی داشتند و از مشهورترين پيروان فرعون بودند. (البحر ۴۵۹/۷).

خواننده گان محترم !

فرعون در حدود بيش از 400 سال بر بني اسرائيل حکومت کرد، در طی اين مدت آن ها را تحت عذاب ها و تجاوزات گوناگون خویش قرار داد، آنان را به خدمت و تمسخر و تحقير شان مي گرفت. آن ها را غرض استفاده بهتري به گروه ههاي مختلفي منقسم ساخته

بودند؛ تعداد ایشان را در گروپ هاي کارگر، تعداد شان را در گروپ دهقانان، و جماعت آنان را براي پيشبرد ساير کار هاي شاقه مصروف ساخته و آنده از اشخاصي که توانمدي کار را از لحظ جمسي از دست داده بودند مجبور به پرداخت جزيه ساخته بودند:

قرآن عظيم الشأن در (آيه 49 / سورة بقره) مي فرمايد «وَإِذْ نَجَّيْنٰكُمْ مِنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَسُومُوْنَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿49﴾» (و يادآور شويد هنگامي را که شما را از آل فرعون نجات داديم که مي چشاندند به شما عذابي سخت را، پسرانتان را مي کشتند و زنانتان را زنده مي گذاشتند و در اين آزمائش بزرگ از جانب پروردگارتان بود).

ولي اراده پروردگار با عظمت بر اين قرار گرفت که: آن ها را از اين بدبختي و مصيبت نجات دهد، بناءً موسي عليه السلام را به سوي آن ها فرستاد، تا آن ها را از شر فرعون و قبضي ها خلاص کند. بنا بر اين بعثت موسي به مثابه رحمتي براي بني اسرائيل و فرشته نجاتي از دست فرعون ظالم بود.

از تاريخ بني اسرائيل بايد عبرت گرفت:

قرآن عظيم الشأن از بني اسرائيل به بسيار زياد ذكري بعمل آورده است، و حوادث وقايع آن ها را به تفصيل مورد بحث قرار داده تا انسان ها و نسل هاي بعدي از زندگي اين امت سرکش و متجاوز درس بگيرند. امتي که نعمت هاي خدا را انکار، واحسان را باعصيان پاسخ داد. خداوند نعمتهاي خود را بر آنها ارزاني داشت و از کيد دشمنشان برهانيد و فرعون و لشكريان او را نابود کرد.

اما بعد از همهي اين انعام و احسان به پرستش گوساله روي آوردند و دعوت موسي را انکار کردند و اقدام به کشتن انبياء نمودند و در نهايت خداوند آن ها را مسخ کرد و به شکل ميمون و خوک درآورد و آن ها را مورد خشم و نفرين خود قرار داد و تا ابد مهر ذلت و بيچارگي را بر پيشاني آنها نهاد. «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعِ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿61﴾ سورة بقره» (و چون گفتيد: هرگز ما بريك طعام صبر کرده نمي توانيم، پس از پروردگارت درخواست کن تا از آنچه زمين ميروياند از سبزيجات و بادرنگ و سير و عدس و پياز براي ما بيرون بياورد. گفت: آيا چيزي را که پست تر است جانشين چيزي ميکنيد که بهتر است؟! به قريه وارد شويد که آنچه ميخواهيد در آنجا براي تان است. و مهر خواري و فقر بر آنها زده شد و سزاوار خشم الله گرديدند.

اين به آن سبب بود که آنها به آيات الله کفر مي ورزيدند، و پيغمبران را به ناحق مي کشتند، اين به آن خاطر بود که آنها نافرمان و متجاوز بودند. (سورة البقره 61) اگر بخواهيم از نافرمانی بني اسرائيل ذكري بعمل آريم در اين مختصر نمي گنجد و نياز به چندين جلد کتاب دارد.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿٢٥﴾

هنگامي که حق را از سوي ما براي آنان آورد، گفتند: پسران کساني را که با موسي ايمان آورده اند، بکشيد، و زنان شان را [براي اسارت و خدمت] زنده بگذاريد. ولي نيرنگ و

نقشه کافران جز در گمراهی و تباهی نیست. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«استَحْيُوا» دختران آنها را زنده نگه میداشتند. «ضَلَالٍ» خرابی و بطلان. گفتند: پسران مؤمنان آنها را به قتل برسانید تا نسل شان زیاد نشود و دختران آنها را برای خدمتکاری زنده نگهدارید.

تفسیر:

مفسر صاوی در تفسیر خویش می نویسد: این قتل غیر از قتل اول است؛ زیرا بعد از تولد حضرت موسی فرعون قتل اولاد را متوقف کرد، و زمانی که حضرت موسی مبعوث شد و فرعون از مخالفت با او ناتوان ماند، قتل اولاد را از سرگرفت تا از ایمان آوردن مردم جلوگیری کند و جمعیت آنها افزایش نیابد و موجب درد سر نشوند. آنگاه تا زمانی که از مصر خارج شدند و خدا آنها را غرق کرد، انواع عذاب را از قبیل قورباغه و شپش و خون و طوفان بر آنان نازل کرد و حیلۀ آنان را به خود شان بازگرداند (تفسیر صاوی ۶/۴).

«وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (25)» و تدبیر و نیرنگ و حیلۀ آنان جز زیان و نابودی ثمری نداشت؛ در این شکی نیست که؛ کافران کید می کنند اما به هدف و مقصد خود نمی رسند و نقشه‌ی آنان نقش بر آب می شود.

«جَاءَهُم بِالْحَقِّ»: حق را برای ایشان آورد که مراد قوانین آسمانی و معجزات دالّ بر نبوت است. «أَقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ...»: کشتار دوم بنی اسرائیل توسط فرعون و فرعونیان مراد است (ملاحظه شود: تفسیر قاسمی). «فِي ضَلَالٍ»: سردرگمی است. هدر رفتن و بی نتیجه شدن است.

رؤیای فرعون:

ثعلبی در کتاب قصص الأنبياء به نقل از سدی میفرماید: فرعون رؤیای عجیب و ترس آور، دید. در خواب دید که آتشی از سوی بیت المقدس به مصر هجوم آورد و خانه‌های مصر را محاصره کرده و تمامی منازل قبطیان را به کام خود فرو برد و سوزانید اما خانه‌های بنی اسرائیلی‌ها از آن در امان ماند. فرعون کاهنان و ساحران و منجمان را جمع‌آوری کرد تا خواب او را تعبیر کنند.

آن خواب را برای او تعبیر کرده، گفتند: به زودی در بنی اسرائیل پسری به دنیا خواهد آمد که با دستان خود، اهل مصر را به هلاکت میرساند، همچنین زوال پادشاهی تو، بدست وی خواهد بود و تو و قوم تو را از شهر و دیارت خارج خواهد کرد و دین تو را تغییر خواهد داد و هم اکنون زمان ظهور آن نزدیک شده است.

فرعون دستور داد تمامی نوزادان پسر بنی اسرائیلی را بکشند، زنان قابله را جمع کرد و خطاب به آنها گفت: هر نوزاد پسری که متعلق به بنی اسرائیل باشد فوراً بکشید و کسانی را بعنوان وکیل و مأمور انجام قتل آنها بگماشت. بدین ترتیب آن زنان قابله، از ترس جان خود، هر فرزند پسری از بنی اسرائیل که به دنیا می آمد می‌کشند، اما دختران به منظور به خدمت گرفته شدن زنده نگهداشته می شد. «يَذَّبِحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» (سوره: بقره: 49).

فرعون دستور داد پسرهای موجود و آنهایی که به دنیا می آمدند سربریده شوند. لشکریان او زنان حامله را مورد تعذیب قرار می دادند تا حمل‌شان سقط شود پیران نیز به سرعت

می کردند این امر باعث شد گروهی از قبلی ها به نزد فرعون رفتند گفتند: تو دستور کشتن اولاد ما را داده ای و پیران نیز به سرعت می میرند با این وضع احتمال دارد خود مجبور به کار شویم و کسی بعنوان خادم ما باقی نماند، به همین خاطر فرعون دستور داد که، بچه های ذکور را یک سال بکشند و یک سال نگاه دارند تا تمامی فرزندان ذکور بنی اسرائیل هلاک نشوند.

گفتگوی موسی و هارون با فرعون:

حضرت موسی بعد از کسب مقام نبوت همراه با خانواده ی خود شب هنگام وارد مصر گردید. خداوند به برادرش (هارون) وحی کرد و او را به بازگشت موسی مژده داد و به اطلاع او رساند که در مقام نبوت و تبلیغ معاون و وزیر موسی می باشد. موسی و هارون هر دو به مصر رفتند، و بعد از وصول به مصر روانه قصر فرعون شدند. موسی علیه السلام از محافظین قصر اجازه دخول به قصر و حضور به ملاقات فرعون اجازه می خواهد، محافظین گفتند: به فرعون چه بگوییم؟ موسی گفت: بگو فرستاده ی پروردگار جهانیان آمده.

محافظین دربار فرعون از این سخن ترسید و به نزد فرعون رفت و آنچه را شنیده بود به سمع فرعون رساند و گفت: دیوانه بر در ایستاده و فکر می کند که فرستاده ای پروردگار جهانیان است. فرعون گفت: او را اجازه ورد دهید.

موسی و هارون وارد شدند. موسی او را به پذیرش توحید دعوت کرد و رسالت خویش را به گوش او رساند.

فرعون از باب تمسخر و استهزاء گفت: مگر خدای جز من وجود دارد؟ بعد فهمید این مرد موسی است که در خانه او پرورش یافته و مرتکب آن جرم شده بود. لذا گفت:

«قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿18﴾ وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿19﴾ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿20﴾ فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿21﴾ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿22﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿23﴾ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿24﴾». (فرعون) گفت: (ای موسی!) آیا ما تو را در طفولیت میان خود پرورش ندادیم؟ و سال ها از عمرت را در بین ما به سر نبردی؟ (19) و آن کاری که (با قبلی) انجام دادی از تو سر زد و تو از ناسپاسان هستی. (20) (موسی) گفت: آن را وقتی مرتکب شدم که (به علم و دانایی نبوت) از بی خبران بودم.

(21) پس وقتی از شما ترسیدم، از شما گریختم، پس پروردگارم به من علم و فهم بخشید و مرا از پیغمبران گردانید. (22) و آیا این نعمتی است که (آن را) بر من منت می نهد؟ در حالیکه بنی اسرائیل را به بردگی گرفته ای. (23) فرعون گفت: و پروردگار عالمیان چیست؟ (24) (موسی) گفت: پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان هر دو است، اگر یقین کنندگانید.)

بعد از اینکه موسی علیه السلام و برادرش هارون از فرعون خواستند که به خدا و آنچه که از جانب خدا آورده اند، ایمان بیاورد و تنها او را عبادت کند، در جواب آنان گفت: «فَمَنْ رَبُّكُمَا يُمُوسَى» (سوره طه: 49). یعنی: «پروردگار شما کیست ای موسی؟!».

موسی در جواب گفت رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» [طه: 50]. «پروردگار ما خداوندی است که همه ی موجودات را به شکل مناسب آن ها آفریده و سپس آنان را هدایت

کرده است». یعنی وسایل رسیدن به منافع و مصالح را در اختیار آنان قرار داده است. (تفسیر ابن عطیه: ج 10، ص 36).

فرعون و تمسخر کردن دعوت موسی و ادعای ربوبیت و الوهیت:

بعد از آنکه فرعون دعوت موسی به حق و ایمان به خدای یگانه را شنید و معجزه‌ی عساوید (بیضا) را مشاهده کرد و آن‌ها را دلیلی بر صدق موسی یافت، با عناد و تکذیب و به سخره گرفتن به مقابله با موسی علیه السلام پرداخت و او را به سحر متهم کرد. خداوند متعال به نقل از آنچه فرعون گفته و برای خود ادعا کرده است، میفرماید: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَهُمَّنْ عَلَيَّ الْطِّينَ فَأَجْعَلَ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿38﴾» [القصص: 83]. «فرعون گفت: ای بزرگان قوم! من جز خود، خدایی برای شما سراغ ندارم. ای همامان آتشی بر گل برایم بیفروز و برای من کاخ بزرگی بساز، شاید من خدای موسی را از بالا بنگرم و من یقین دارم که موسی از زمره‌ی دروغگویان است».

سپس فرعون موسی علیه السلام را تهدید کرد که اگر او را به خدائی نگیرد یا غیر او را به خدائی برگزیند، او را زندانی خواهد کرد.

قرآن عظیم الشان به نقل از فرعون میفرماید: «قَالَ لئن اِتَّخَذتْ اِلٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿29﴾ قَالَ اُولُو جِنَّتِكَ بَشِيءٌ مُّبِينٌ ﴿30﴾ قَالَ فَاَتَ بِهِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿31﴾ فَالْقَلْبَىٰ عَصَاهُ فَاِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿32﴾ وَنَزَعَ يَدَهُ فَاِذَا هِيَ بِيْضَاءٌ لِلنّٰظِرِيْنَ ﴿33﴾ قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ اِنَّ هٰذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ ﴿34﴾» [الشعراء: 29-34]. «(فرعون) گفت: اگر جز مرا به پروردگاری برگزینی، تو را از زمره‌ی زندانیان قرار خواهم داد. (موسی) گفت: آیا اگر چیز روشنی به شما نشان دهم (باز هم مرا زندانی می‌کنی؟). (فرعون) گفت: اگر از راستگویانی آن را بیار. (در این هنگام) موسی عصای خود را انداخت و ناگهان ازدهای آشکاری گردید. و دست خود را بیرون آورد، ناگهان بینندگان آن را سفید و روشن دیدند. (فرعون) به بزرگان دور و بر خود گفت: بدرستی که این جادوگری بسیار آگاه است». خداوند همچنین فرموده است: «وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰى بِآيٰتِنَا اِلٰى فِرْعَوْنَ وَمَلٰٓئِهٖ فَقَالَ اِنِّى رَسُوْلُ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿46﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيٰتِنَا اِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُوْنَ ﴿47﴾» [الزخرف: 46-47]. «ما موسی علیه السلام را به همراه معجزات خود به سوی فرعون و درباریانش فرستادیم، پس (موسی) گفت: من فرستاده‌ی پروردگار جهانیانم. هنگامی که موسی با معجزات ما به سوی آن‌ها آمد، ناگهان همگی بدان‌ها خندیدند».

خداوند متعال در مورد ادعای ربوبیت از جانب فرعون میفرماید [النازعات: 15-24]. «آیا خبر داستان موسی به تو رسیده است؟ آنگاه که: «هَلْ اَتٰكَ حَدِيْثُ مُوسٰى ﴿15﴾ اِذْ نَادٰهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿16﴾ اَذْهَبْ اِلٰى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰى ﴿17﴾ فَقُلْ هَلْ لَكَ اِلٰى اَنْ تَتَزَكٰى ﴿18﴾ وَاَهْدِيْكَ اِلٰى رَبِّكَ فَتَخْشٰى ﴿19﴾ فَاَرٰهُ اٰلَايَةَ الْكُبْرٰى ﴿20﴾ فَكَذَّبَ وَعَصٰى ﴿21﴾ ثُمَّ اَدْبَرَ يَسْعٰى ﴿22﴾ فَحَشَرَ فَنَادٰى ﴿23﴾ فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمْ اَلْعَلٰى ﴿24﴾» پروردگارش او را در سرزمین مقدس طوی صدا زد. (به او گفت:) برو به سوی فرعون که طغیان و سرکشی کرده است. بگو: آیا میل داری که پاک شوی؟ و تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا بیمناک گردی؟ پس موسی معجزه‌ی بزرگ را به او نشان داد. اما فرعون موسی را تکذیب

رد و نافرمانی کرد. سپس پشت کرد و به سعی و تلاش پرداخت. آنگاه (جادوگران را) گرد آورد و دعوت کرد و گفت: من پروردگار والای شما هستم».

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ﴿٢٦﴾

فرعون گفت: مرا بگذارید تا موسی را بکشم و او پروردگار خود را [برای نجات خود] به کمک طلبد، چون من می ترسم دین شما را دگرگون سازد، یا در این سرزمین فساد بر پا کند! (۲۶)

تفسیر:

«ذَرُونِي»: مرا رها کنید. فرعون میخواهد بگوید مرا از قتل موسی منع نه کنید. «أَنْ يُظْهِرَ»: این که توسعه دهد و پخش و پراکنده سازد. «الْفَسَادَ»: مرادشان آئین توحیدی یا یک انقلاب ضد استکباری است.

مشورت فرعون با سران قوم در مورد موسی:

طوری که یاد آور شدیم؛ وقتی که فرعون دریافت که دعوت موسی علیه السلام بزرگتر از آن است که بتواند با ادعای باطل ربوبیت و الوهیت به مقابله با آن برخیزد، دچار ضعف و زبونی گردید و گفت همانطور که خداوند خبر داده است: «قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ ﴿34﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿35﴾» [الشعراء: 34-35]. «(فرعون) به بزرگان دور و بر خود گفت: این، ساحری بسیار آگاه است، می خواهد با جادوی خود شما را از سر زمینتان بیرون کند، پس شما چه دستوری میدهید».

(در اینجا) فرعون با سران قوم و درباریان خود در مورد اینکه در مورد موسی علیه السلام چه کاری را انجام دهد، مشورت می کند و با این سخن که موسی علیه السلام می خواهد با جادوی خود شما را از سر زمین تان بیرون کند، آنان را تحریک می کند و به آنها می گوید: موسی میخواهد با جادوی خود قلوب مردم را بدست آورد و اعوان و اتباع و نزدیکان خود را زیاد کند، تا بر شما پیروز شود و حکومت و کشور را از شما بگیرد. پس به من بگوئید که با او چه کار کنم؟ (تفسیر ابن عطیه: ج 11، ص 105 و تفسیر ابن کثیر: جلد 3، صفحه 333).

شیخ زمخشری در تفسیر خود مینویسد: در واقع هنگامیکه فرعون معجزات موسی را دید و ترس او را فرا گرفت، ادعای باطل ربوبیت و الوهیت او نتوانست در مقابل حقی که موسی علیه السلام آورده بود دوام بیاورد. و در نتیجه تکبر و ادعای ربوبیت و الوهیت خود را کنار زد و در مقابل درباریان خود که آنان را برده‌ی خود به حساب می آورد، چنان ذلیل و زبون گشت که در مورد موسی علیه السلام با آنان مشورت میکرد و از آنان دستور می گرفت که با موسی چه کار کند. بدین ترتیب فرعون بخاطر شدت تحیر و ترس از آنچه مشاهده کرده بود، برده‌گان را فرمانروا و خود را که پروردگار آنان می دانست، مأمور اجرای دستورات آنان قرار داده است. (تفسیر زمخشری: جلد 3، صفحه 310).

ماهیت طاغوت های مستکبر در برابر براهین حق و پایداری حق گرایان این چنین نمایان میشود. پس عبرت بگیرید ای کسانی که دارای بصیرت هستید!

پیشنهاد درباریان به فرعون در مورد موسی علیه السلام:

درباریان به فرعون پیشنهاد کردند که: «قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ خُسْرِينَ ﴿36﴾ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٍ ﴿37﴾» [الشعراء: 36-37]. «گفتند: به موسی و برادرش مهلت بده

و به تمام شهرهاي (مصر مأموراني را) اعزام کن که (جادوگران را) جمع آوري کنند. تا همهي جادوگران ماهر و بسيار آگاه را پيش تو بياورند».

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿٢٧﴾

موسي گفت: البته من به پروردگار خود و پروردگار شما از (شر) هر متکبري که به روز حساب ايمان ندارد، پناه مي برم. (٢٧)

تفسیر:

«عُدْتُ»: پناهنده مي شوم. خود را در پناه مي دارم. «مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» از شر هر ستمکار سرسخت و گردنکش، و سرکش از ايمان به آخرت مصون بدارد. در التسهيل آمده است: از اين رو گفته است: «مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ» و نامش را نياورده است، تا شامل فرعون و غير فرعون شود؛ چرا که غير فرعون نيز به چنان وصفی زشت و قبيح موصوف می شود. (التسهيل ٥/٤).

دعوت ساحران خبير توسط فرعون:

فرعون دستور داد که ساحران تمام شهرهاي مصر را جمع کنند. ساحران هم با طمع و وعدهي فرعون که به آنان گفته بود اگر بر موسي و دعوت وي چيره شوند، مکافات بزرگ و جايگاه والايي را به آنها خواهد داد، نزد فرعون آمدند. خداوند متعال مي فرماید: «وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿113﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿114﴾» [الأعراف: 113-114]. «ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند: آيا اگر ما پيروز شويم، اجر و پاداشي خواهيم داشت؟ (فرعون) گفت: بله! و بي گمان شما از مقربان خواهيد بود».

مقابله ساحران فرعون و موسي در روز زينت:

قبل از همه بايد گفت که؛ روز زينت از جمله روز هاي است که در آن يکي از اعياد مصريان برپا ميگردد، در اين روز همه مردم خود را زينت مي دادند، و به سرور و شادي مي پرداختند.

قرآن عظيم الشأن در مورد تعيين اين روز توسط فرعون غرض مقابله ساحران شان به حضرت موسي عليه السلام مي فرماید: «قَالَ أَجِئْتَنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ ﴿57﴾ فَلَمَّا أْتَيْتَكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ فَأَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى ﴿58﴾ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى ﴿59﴾» [طه: 57-59]. «(فرعون) گفت: اي موسي! آيا پيش ما آمدهاي تا ما را با اين جادوي خود از سر زمين خودمان بيرون کني؟ يقيناً ما هم جادويي مثل جادوي تو را براي مي آوريم. پس موعدي را ميان ما و خودت معين کن که نه ما و نه تو از آن تخلف نکنيم، و وعده گاه ما مکاني صاف و مسطح باشد. (موسي) گفت: موعدي (ما و) شما روز زينت است و بايد مردم در چاشتگاه گردآورده شوند (تا نظاره گر مبارزهي ما و شما باشند)».

ظهور حق و بطلان سحر ساحران :

در روز موعود يعني روز زينت مردم و اهالي شهر جمع شدند و فرعون به همراه دستياران و سربازان خود آمد و ساحران هم با ريسمان ها و عصا هاي خود در صحنه حاضر شدند و موسي هم به همراه برادرش هارون و با عصايش که بر آن تكيه مي داد وارد صحنه شد و ساحران در برابر فرعون صف کشيدند و فرعون آنان را به پيروي در اين روز مهم تشويق مي کرد و به آنان وعده مي داد. سپس ساحران رو به موسي عليه السلام کردند و

گفتند: «يُمُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ» (65) «اي موسی! آیا تو اول (عصای خود را) می اندازی یا ما اول بیاندازیم».

موسی در جواب آنان گفت همانطور که خداوند فرموده است: «قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُّقْتَدُونَ» (43) «فَالْقَوْمُ جَبَالُهُمْ وَعَصِيَّتُهُمْ وَقَالُوا بُعِزَّةٌ فِرْعَوْنِ إِنَّا لَنَحْنُ الْعَلْبُونَ» (44) «فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ» (45) [الشعراء: 43-44]. «موسی به ساحران گفت: آنچه را میخواهید بیفکنید، بیاندازید. پس ساحران ریسمان ها و عصاهای خود را انداختند و گفتند: به عزت فرعون قسم که ما قطعاً چیره و پیروز هستیم. موسی هم عصای خود را انداخت و ناگهان شروع کرد به بلعیدن آنچه که با دروغ سر هم میکردند».

خداوند در سوره اعراف در مورد ساحران فرموده است: «سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَسْتَرْتَهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ» [الاعراف: 116]. «چشمان مردم را جادو کردند و آنان را به هراس انداختند و جادوی بزرگی از خود نشان دادند».

و در سوره طه در مورد سحر ساحران فرموده است: «فَإِذَا جَبَأَهُمْ وَعَصِيَّتُهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ» (66) «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَىٰ» (67) «فَلَمَّا لَا تَخَفُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ» (68) «وَأَلْقَ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سِحْرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ» (69) [طه: 66-69]. «(موسی) چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی آنان ریسمان ها و عصاهایشان تند راه می روند. موسی در درون خود احساس هراس کرد».

گفتیم: نترس! حتماً تو برتر هستی! و آنچه را که در دست راست داری بیانداز تا همهی آنچه که آنان تزویری (مزورانه) ساخته‌اند، به سرعت ببلعد. چراکه کارهایی که کرده‌اند، نیرنگ جادوگر است، و جادوگر هر کجا برود پیروز نمی شود».

نتیجه‌ی مبارزه بین ساحران و موسی این شد که حق نمایان شد و سحر ساحران باطل گردید. (تفسیر قرطبی: ج 7، ص 260). همانطور که خداوند میفرماید: «فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (118) [الاعراف: 118]. «پس حق ثابت و ظاهر گردید و آنچه آنان می کردند باطل شد».

ایمان آوردن ساحران :

ساحران وقتی که عصای موسی را دیدند که به اژدهای آشکاری تبدیل شد و تمام عصاها و ریسمان هایی را که آنان انداخته بودند، بلعید. فهمیدند که این کار سحر نیست بلکه معجزه و دلیلی است بر اینکه موسی علیه السلام فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است، پس همه سجده‌کنان برای الله متعال بر زمین افتادند و ایمان خود را به پروردگاری با عظمت و پیامبری موسی علیه السلام اعلام کردند.

خداوند متعال در مورد ایمان آوردن ساحران میفرماید: «فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سُجُودًا» (46) «قَالُوا ءَأَمِنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (47) «رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ» (48) «(سورة الشعراء: 46-48). «ساحران سجده کنان بر زمین فرو افتادند. گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان داریم، به پروردگار موسی و هارون».

ایمان آوردن ساحران حادثه‌ای بسیار بزرگ و دلیلی قاطع و دندان شکن بود بر اینکه موسی علیه السلام فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است. چون کسانی که فرعون از آن‌ها کمک طلبیده بود و از آن‌ها خواسته بود که پیروز شوند، شکست خوردند و تسلیم شدند و در همانجا به حضرت موسی علیه السلام ایمان آوردند و برای پروردگار جهانیان به سجده افتادند. بدین ترتیب فرعون با چنان شکستی مواجه شد که تاکنون جهان مثل آن را به خود ندیده است و

در نتیجه به دشمنی و عناد و ادعای باطل روی آورد و شروع کرد به تهدید کردن ساحران. (تفسیر ابن کثیر: جلد 3، صفحه 334).

فرعون و تهدید به کشتن ساحران:

فرعون بعد از اینکه ایمان آوردن ساحران را به موسی علیه السلام دید تصمیم به قتل و کشتن ساحران اتخاذ کرد طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 49 سوره الشعراء) به نقل از فرعون میفرماید: «قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَادِنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خَلْفٍ وَلَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿49﴾» [الشعراء: 49]. «(فرعون ساحران را تهدید کرد و) گفت: آیا به او ایمان آوردید پیش از آنکه من به شما اجازه بدهم؟ بی گمان او بزرگ و استاد شما است که جادوگری را به شما آموخته است. پس خواهید دانست. بی شک دستها و پاهای شما را عکس یکدیگر قطع میکنم و همگی شما را به دار می آویزم».

عکس العمل ساحران به تهدید فرعون:

بعد از اینکه ساحران از جانب فرعون تهدید به قتل شدند، قرآن عظیم الشان، جواب ساحران در مقابل تهدید فرعون چنین بود: «قَالُوا لَا ضَيْرٌ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿50﴾ إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَاتِنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿51﴾» [الشعراء: 50-51]. «(ساحران) گفتند: هیچ زبانی نیست. مابه سویی پروردگاران باز می گردیم. ما امیدواریم که پروردگاران گناهان ما را ببخشاید، چون ما اولین ایمان آورندگان بوده ایم».

یعنی در آنچه که ما را به آن تهدید می کنید، زبانی ما را نیست و اهمیتی بدان نمی دهیم، چراکه ما به سویی الله باز می گردیم و خدا پاداش هیچ نیکوکاری را ضایع نمی گرداند. وقتی که فرعون جواب آنان را شنید، تهدید خود را عملی کرد و آنان را کشت و در کنار رود نیل به دار آویخت.

ابن عباس (رض) در مورد آنان گفته است: صبحگاهان ساحر بودند و شامگاهان شهید شدند. (تفسیر ابن عطیه: ج 11، صفحه 110).

در حدیث شریف به روایت ابو موسی (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون از قومی می هراسیدند، می گفتند: «اللهم إنا نعوذ بك من شرورهم، و ندرأ بك في نحورهم». «بار خدایا! ما به تو از شرارت های آنان پناه برده و به وسیله تو، گردن هایشان را از خود دفع می کنیم».

وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَابٌ ﴿٢٨﴾

و مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت آیا میخواهید مردی را بکشید به خاطر اینکه می گوید پروردگار من الله است؟ و برای شما معجزاتی از سوی پروردگارتان آورده است، و اگر دروغگو باشد زیان دروغش بر عهده اوست، و اگر راستگو باشد بخشی از آنچه به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید، بی گمان خداوند کسی را که اسرافکار و دروغگو باشد، هدایت نمی کند. (۲۸)

تفسیر:

«وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ» اگر در ادعای رسالت دروغگو باشد، ضرر دروغش فقط به خودش میرسد. قرطبی گفته است: بر مبنای تردید در صدق رسالتش چنین نگفته، بلکه

می‌خواست محبت آنها را نسبت به او معطوف داشته و از آزارش دست بردارند. (تفسیر قرطبی ۳۰۷/۱۵).

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ (28) همانا خدا توفیق هدایت و ایمان را به شخصی نخواهد داد که در گمراهی افراط کرده و در دروغ بستن به خدا مبالغه می‌کند.

امام فخر رازی در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: این بیان نشان دهنده‌ی رفعت منزلت و شأن حضرت موسی می‌باشد؛ چون خدا او را هدایت و به وسیله‌ی معجزات او را تأیید کرده است، و نیز تعریض است به این‌که فرعون با قصد کشتن موسی تجاوز و ستم پیشه کرده است و در ادعای خدا بودنش دروغگو می‌باشد، و خدا انسانی را با این شان و وصف هدایت نمی‌دهد. بلکه او را ناموفق و کارش را خراب و خنثی می‌کند. (تفسیر کبیر ۵۹/۲۷) در البحر آمده است: این یکی از فنون علم بیان است که دانشمندان آن را «استدراج مخاطب» نامیده‌اند، و آن این‌که وقتی دید فرعون قصد قتل موسی را کرده و قومش نیز موسی را تکذیب کرده‌اند، خواست به شیوه و طریقی نهانی که گمان نبرند نسبت به موسی تعصبی دارد، و ندانند که از پیروان موسی می‌باشد، او را یاری و بر آنان پیروز گرداند، لذا از در نصیحت و اندرز در آمد و گفت:

«أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا»، اسم او را نیاورد بلکه فقط گفت: مردی، تا وانمود کند که او را نمی‌شناسد. بعد از آن گفت: «أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ» نگفت مردی با ایمان یا پیامبر خدا؛ چون اگر چنان می‌گفت، می‌دانستند که نسبت به او تعصب دارد، و سخنش را قبول نمی‌کردند. پس از آن، گفتارش را چنین دنبال کرد و گفت: «وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا» به منظور توافق با نظر آنها، کذب را قبل از صدق آورده است. آنگاه آن را دنبال کرده و گفت: «وَ إِنْ يَكُ صَادِقًا» و نگفت: او صادق است. و همچنین گفت: «يَصِيبُكُم بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ» و نگفت تمام آنچه وعده‌اش را به شما داده است؛ زیرا اگر چنان می‌گفت می‌فهمیدند که نسبت به او تعصب دارد و پیامبری او را تصدیق می‌کند. سپس گفتاری را به دنبال آن آورد که بیانگر عدم تصدیق می‌باشد و گفت: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ، که متضمن تعریض به فرعون است؛ زیرا او در زمینه‌ی دروغ بستن به خدا بی اندازه افراط کرده بود؛ چون خود ادعای خدایی و پروردگاری می‌کرد. (البحر المحيط ۴۶۱/۷).

داستان مؤمن آل فرعون :

مؤمن آل فرعون شخصیت بود از جمله فرعونیان، که به موسی علیه السلام ایمان آورده بود ولی این شخص ایمان خود را مکتوم و مخفی نگاه داشته بود، ولی در قلب به موسی علیه السلام عشق و محبت بی‌الایش داشت، و خود را مؤظف به دفاع از او می‌دید.

این داستان آموزنده و تاریخی؛ در آیات 28 الی 45 سورة مبارکه غافر با زیبایی خاصی تذکر یافته است، این شخص بعد از اینکه فرعون تصمیم به قتل حضرت موسی می‌گیرد، و جان حضرت موسی علیه السلام را در خطر جدی می‌بیند، در همین لحظه خطرناک، حساس و سر نوشت ساز خود را به یاری و مدد حضرت موسی علیه السلام می‌رساند و اطلاع از دسیسه فرعون او را از قتل نجات می‌دهد.

مفسرین مینویسند که: مؤمن آل فرعون شخصی هوشیار، دقیق و وقت شناس و از نظر منطق بسیار نیرومند و قوی بود.

برخی از مفسرین در تفاسیر خویش در مورد مؤمن آل فرعون می‌نویسند که وی: اصلاً از جمله قبیطان و نزدیکان فرعون بود، برخی حتی او را پسر کاکای فرعون و ولیعهد

فرعون معرفي مي دارد. برخي از مؤرخين در تواريخ خويش؛ اسم اور احبروك، شمعون، حزقيل، حزبييل، حبيب و يا سمعان ذكر نموده اند.

همچنان برخي از مفسرين مينويسند كه: حزبييل، همان نجاري بود كه صندوق را براي حضرت موسي ساخت تا مادرش او را در ميان رود نيلايد.

داستان مؤمن آل فرعون تنها در همين سوره مطرح شده است. وبصورت خلاصه اين داستان همين است كه: اين شخص بعد از اينكه از تصميم فرعون در به قتل رساندن موسي عليه السلام اطلاع حاصل مي كند خود را با سرعت خاص به حضرت موسي عليه السلام مي رساند، و او را از دستگيري و قتل توسط فرعون مطلع مي سازد.

امام فخر رازي و مراغي در تفاسير خود در اين بابت مي نويسند: او از درباريان و رئيس پليس فرعون بود.

برخي از مفسران نوشته اند كه او خازن و مسؤليت خزائن فرعون بود.

از ابن عباس (رض) نقل شده كه در ميان فرعونيان تنها سه كس به موسي ايمان آوردند: مؤمن آل فرعون، همسر فرعون، و آن مردى كه قبل از نبوت موسي به او خبر داد كه فرعونيان تصميم دارند تو را به خاطر قتل يكي از اتباعشان به قتل برسانند و هر چه زودتر از مصر خارج شو. (سورة قصص آيه 20).

حسن مفسر شهير جهان اسلام در مورد آل فرعون مي نويسد: «آن مرد از قبطيان و پسر كاكاي فرعون بود كه ايمانش را نهان مي داشت و آن راقبل از اين روز آشكار نساخته بود و سبب آشكار كردن ايمانش در اين روز، اين بود كه چون فرعون گفت: (مرا بگذاريد تا موسي را بكشم)، آن مرد مؤمن را خشمي براي خداوند متعال فراگرفت و گفت: «آيا مردى را مي كشييد كه ميگويد: پروردگار من الله است و مسلماً براي شما از سوي پروردگارتان معجزاتي هم آورده است؟» يعني: حال آنكه او براي شما معجزات آشكاري كه بر نبوت و صحت رسالت وي دلالت هاي روشني دارند، نيز آورده است؟ در حديث شريف آمده است: «بهترين جهاد، گفتن سخني حقي است در نزد سلطاني ستمگر». ابن عباس (رض) ميگويد: «از خانواده فرعون، جز همين مرد و نيز زن فرعون، كس ديگري ايمان نياوردند».

سپس آن مرد مؤمن در دفاع از موسي عليه السلام، با آنان قدرى نرم تر برخورد كرد و گفت: «و اگر بر فرض دروغگو باشد، دروغش به زيان خود اوست و اگر راستگو باشد، البته برخي از آنچه به شما وعده مي دهد به شما خواهد رسيد» اين سخن آن شخص مؤمن، ناشي از شك وي در صحت رسالت موسي عليه السلام نبود زيرا او چنانكه خداوند از وي توصيف کرده است به راستي مؤمن بود. معنای: «يُصِيبُكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ» [غافر: 28] اين است: اگر تمام چيزهايي كه موسي عليه السلام به شما وعده مي دهد، به شما نرسد، حداقل بعضي از آن ها به شما مي رسد و در همان بعض هم هلاكت شما حتمي است» چرا كه خدا كسي را كه افراطكار دروغگو باشد، هدايت نمي كند» اين ادامه سخن آن مرد مؤمن است. يعني: اگر موسي عليه السلام گزارف كار و دروغگو باشد، هرگز خداوند متعال او را به سوي حجت هاي روشن خود راهنمايي نمي كند و نه او را به معجزات خود مؤيد مي گرداند و اگر بر خداوند دروغ بسته باشد، قطعاً حق تعالي او را خوار ساخته و هلاك مي گرداند پس شما نيازي به اين نداريد كه او را بكشييد. اين سومين احتجاجي است كه آن شخص مؤمن در اعتراض به طرح موضوع قتل موسي عليه السلام كرد و در اين

اعتراض نیز نوعی مجامله و نرمش برای واداشتن آنها به تسلیم است. (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) نوشته: عبدالرؤف مخلص).

يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٢٩﴾

ای قوم من امروز حکومت در دست شماست و در این سر زمین غلبه دارید، اما اگر عذاب سخت الله بر ما بیاید، چه کسی ما را یاری خواهد کرد؟ فرعون گفت: به شما نشان نمیدهم جز آنچه را من در میابم و شما را جز به راه رشد راهنمایی نمیکنم. (دستور همان قتل موسی و تقویت حکومت من است). (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُلْكُ»: حکومت و سلطنت. شاهی. «ظَاهِرِينَ»: غالبین. چیرگان و پیروزمندان. «بَأْسِ اللَّهِ»: یعنی عذاب و انتقام خدا. «الرَّشَادِ»: هدایت، صواب و صلاح.

تفسیر:

امام فخر رازی میفرماید: از این جهت گفته است: «يَنْصُرُنَا و جَاءَنَا»؛ چون وانمود می کرد او از آنان می باشد و در خیر و منفعت اندرزی که به آنان میدهد، با آنها شریک است. (تفسیر کبیر ۵۹/۲۷).

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ﴿٣٠﴾

و آن مرد مؤمن گفت: ای قوم من! بی تردید من بر شما از روزی مانند روز [عذاب] گروه ها [بی که پیامبران را تکذیب کردند] می ترسم. (۳۰)

«مِثْلَ»: همانند. مراد همانند حادثه و بلا است. یعنی مضافی قبل از (یَوْمِ) محذوف است.

تفسیر:

«يَوْمِ الْأَحْزَابِ»: هدف از (یَوْمِ) ایام و روزگاران است، نه روز یا زمان واحدی. همچنین ایام به معنی وقایع نیز آمده است (ملاحظه شود: تفسیر روح المعانی).

مِثْلَ ذَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلْمًا لِلْعِبَادِ ﴿٣١﴾

چون سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بودند؛ و الله بر بندگان اراده ظلم نمی کند. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَابِ»: عادت و رسم.

تفسیر:

مفسرزمخسری در ذیل تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: یعنی نابودی آنها عدالت و روا بود؛ چون به سبب عمل خود مستحق آن شدند. و متضمن مبالغه می باشد؛ چون «اراده کردن ستم» را نفی کرده است و هر کس از اراده کردن ستم دور باشد، از ستم دورتر است. (تفسیر کشاف ۱۲۸/۴).

وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ ﴿٣٢﴾

(و نیز گفت) ای قوم! من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدا می زنند (و از هم یاری می طلبند و صدایشان به جایی نمی رسد) بیمناکم! (۳۲)

تفسیر:

«يَوْمَ التَّنَادِ»: اصل آن تنادی است به معنی صدا زدن.

«التَّنَادِ» روز قیامت که انسان به محشر خوانده می شود، یا مردم یکدیگر را صدا می کنند.

در آن روز: هر ملّتی را به نام پیغمبرش فریاد می‌دارند؛ مردمان همدیگر را صدا می‌زنند و به کمک می‌طلبند؛ مردمان را برای گردهمایی در محشر صدا می‌زنند؛ مردمان کافر و اوایل سر می‌دهند و نابودی را فریاد میدارند.

شیوه کاری آل مؤمن فرعون :

همان گونه که در سیره برخی از انبیا دیدیم، مؤمن آل فرعون نیز گاهی با یادآوری و انذار توأمان، آهنگ تحریک و اقناع مخاطبان را می‌نماید، دو شیوه‌ای که به خوبی یکدیگر را تکمیل میکنند: «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ» (غافر، آیات 30 - 31) و کسی که ایمان آورده بود گفت: ای قوم من، من از روزی مثل روز دسته‌های مخالف خدا بر شما می‌ترسم. در این آیات، انذار و یادآوری سرگذشت اقوام پیشین به همراه یکدیگر، یک روند تبلیغی مؤثر را به وجود آورده است که می‌تواند هر مخاطب حق‌پذیری را به تأثر وادارد. «وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ تُؤَلَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» (غافر، آیات 32 - 33) (و ای قوم من، من شما را از روزی که مردم یکدیگر را ندا در می‌دهند، بیم دارم. و در پایان یادآوری‌ها، استدلال‌ها و نصیحت‌ها، برای اتمام حجت، انذاری صریح و تکان دهنده را ارائه می‌کند که حاوی نوعی برانت نیز هست: «الَّذِينَ يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ» (غافر، آیه 35) کسانی که در باره آیات خدا - بدون حجتی که برای آنان آمده باشد - مجادله می‌کنند، این ستیزه در نزد خدا و کسانی که ایمان آورده اند عداوت بزرگی است. این گونه خدا بر دل هر متکبر زورگویی مهر می‌نهد.

آیه 34 سوره مؤمن نیز بر یادآوری ماجرای دعوت پر از اعجاز و عبرت یوسف آغاز میشود و با انذار گمراهی دائم مشرکان پایان مییابد: «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ» (غافر، آیه 34) و به یقین، یوسف پیش از این، دلایل آشکار برای شما آورده، و از آنچه برایتان آورد همواره در تردید بودید.

خیر خواهی و دلسوزی بسیار از شیوه‌های مشترک انبیاء و اولیاء در تبلیغ دین این است که سرنوشت خودشان و مخاطبان را یکسان به حساب آورند و برای آن ناصحانه دلسوزی کنند. از این رو مؤمن آل فرعون، این گونه به مردم هشدار می‌دهد: «فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا» (غافر، آیه 29) پس چه کسی ما را از بلای خدا - اگر به ما رسد - حمایت خواهد کرد؟ «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ» (غافر، آیه 30) من بر شما از مثل روز عذاب دسته‌های مخالف خدا می‌ترسم. «يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» (همان، آیه 39) ای قوم من، این زندگی دنیا تنها کالایی ناچیز است، و در حقیقت، آن آخرت است که سرای پایدار است.

«وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ» (غافر آیه 41) و ای قوم من، چه شده است که من شما را به نجات می‌خوانم و شما مرا به آتش می‌خوانید؟ بیش از هر چیز باید به لحن و سیاق آیات فوق دقت کرد تا عمق دلسوزی و خیرخواهی مؤمن برای مردم روشن گردد.

تبلیغ در مراحل متعدد از ظاهر آیات بر می‌آید که تبلیغ مؤمن دارای مراحل متعدد بوده است و با طی یک مرحله، در صدد یافتن فرصت دیگر بوده و پیام‌های خود را در فراگرد

تبلیغی جدید عرضه می‌کرده است. آیات 28 تا 35 سوره مؤمن را می‌توان حکایت کننده مرحله اول دعوت وی دانست و آیات 38 تا 46 بازگو کننده مرحله دوم می‌باشند.

گفتنی آن که به نظر می‌رسد با مرد شدن فرعونیان در مورد قتل موسی مرحله اول دعوت او به توفیق نایل شد، و در مرحله دوم وقت آن رسیده که مبلغ ضمن تقویت این نتیجه، در پی تثبیت عقاید و پیام‌های دیگر خویش باشد. جالب است که ترتیب شیوه‌های اتخاذ شده در دو مرحله متفاوت است؛ طور مثال در مرحله دوم شیوه ترغیب و تشویق بسیار بیشتر از مرحله اول به کار رفته و در عوض انذار در مرحله اول بیشتر به چشم می‌خورد.

شیوه همراهی و مدارا با مخاطبان:

از آن جا که یکباره نمی‌توان تمامیت عقل و دل مخاطبان را در اختیار گرفت، در مراحل اولیه دعوت، نوعی همراهی و امید هدایت تدریجی ضرورت می‌یابد. مؤمن از ابتدا سخن نهایی و اعتقاد کامل را بازگو نکرد، چه، مخاطبان از تلقی و تحمل آن عاجز بودند. پس نوعی همراهی و تسهیل امر موجب تمایل آنان به پیام او گردید، به این ترتیب که، هر چند می‌داند تمام گفتار موسی راست و صحیح است با ظاهر شک و دو دلی می‌گوید: "و إن یک کاذبا فعليه كذبه"، و اگر دروغگو باشد، دروغش به زیان اوست. و نیز به جای آن که به تمام آنچه موسی وعده داده اشاره کند، بعضی از آن را متعرض شده است: «وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ» غافر، آیه 28 (و اگر راستگو باشد، بعضی از آنچه شما را وعده داده به شما می‌رسد).

اگر پرسیده شود چرا گفت: بعضی از آنچه وعده تان داده به شما می‌رسد، در حالیکه او نبی راستگویی است و هر چه وعده داده بدون استثنا باید عملی شود، پاسخ این است که چون او در مقابل دشمنان موسی و منکران دعوتش نیاز داشت تا قدری با آنان مدارا و ملایمت کند و راه میانه را ببیماید و از در خیرخواهی درآید، طوری که زمینه برای قبول آنها فراهم تر شود و چون از او شنیدند پیامش را رد نکنند.

کسانی که در باره آیات خدا - بدون حجتی که برای آنان آمده باشد - مجادله می‌کنند، این ستیزه در نزد خدا و کسانی که ایمان آورده اند عداوت بزرگی است. این گونه خدا بر دل هر متکبر زورگویی مهر می‌نهد.

تشویق و ترغیب:

بخش قابل توجهی از آیات دعوت مؤمن آل فرعون را تشویق‌ها و امید بخشی‌های او به مخاطبان تشکیل می‌دهد. وی آن گاه که شیوه‌های استدلال و انذار و یادآوری را بی اثر یا کم اثر می‌بیند، در دومین فرآیند تبلیغی خود، بیش از هر روش، به تشویق و اظهار خیرخواهی می‌پردازد و با بیان نعمت‌ها و پاداش‌های الهی، آنان را به پذیرش و التزام به پیام‌ها سوق می‌دهد؛ تشویق به یافتن راه رشد: «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ» (مؤمن، آیه 38) و آن کس که ایمان آورده بود گفت: ای قوم من، مرا پیروی کنید تا شما را به راه درست هدایت کنم.

تشویق به ورود به بهشت: «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» (غافر آیه 40) و هر کس که کار شایسته‌ای کند، چه مرد باشد یا زن، در حالیکه ایمان داشته باشد، در نتیجه، آنان داخل بهشت می‌شوند و در آن جا بی حساب روزی می‌یابند.

ترغیب به آرامش سرای دیگر): «یا قَوْمِ اِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» (غافر، آیه 39) ای قوم من، این زندگی دنیا تنها کالایی ناچیز است و درحقیقت، آن سرای آخرت است که سرای پایدار است.

يَوْمَ تُولَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٣﴾
 آن روزی که [به علت شدت عذاب] پشت می‌گردانید و شما در برابر عذاب الله هیچ حمایتگری ندارید، و هر کس را خداوند (بخاطر اعمالش گمراه سازد، هدایت کننده ای برای او نیست). (۳۳)

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ ﴿٣٤﴾
 پیش از این یوسف با دلائل روشن به نزد شما آمد، ولی شما همیشه نسبت به آنچه که آورده بود در شک بودید، تا زمانی که از دنیا رفت، [پس از مرگ او] گفتید: خدا هرگز بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد کرد، این گونه خدا هر اسراف کار متردد را گمراه می‌کند. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْبَيِّنَاتِ»: آیه های کتاب آسمانی. دلائل و براهین و معجزات. «فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ»: پیوسته در شک و تردید بسر می‌بردید. «هَلَكَ»: فوت کرد. «مُرْتَابٌ»: متشکک و متردد در دین. **تفسیر:**

در دلائل که مؤمن آل فرعون به مصریان بیان داشت یکی این بود که آنان به علت تردید در رسالت یوسف علیه السلام داشتند.

مفسران در تفاسیر خویش نوشته اند: یعنی پدران و نیاکانتان. «حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا» بعد از اینکه درگذشت، از روی میل و هوس و تمنی و بدون دلیل و برهان گفتید: بعد از یوسف هیچکس ادعای پیامبری را نخواهد کرد.

ابو حیان فرموده است: این بیان به معنی تصدیق رسالت حضرت یوسف علیه السلام نیست. چگونه او را تصدیق می‌کنند در حالی که هنوز در مورد او مشکوک اند، بلکه به این معنی است که پیامبری از جانب خدا برای هدایت خلق نمی‌آید. بنابر این نفی یک پیامبر و انکار بعثت او میباشد. (البحر ۴۶۴/۷).

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴿٣٥﴾

کسانیکه درباره آیات الله مجادله می‌کنند، بدون آنکه دلیلی برای آنان آمده باشد، (مجادله آنان) نزد الله و نزد مؤمنان خشم بزرگی را در پی دارد؛ اینگونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می‌نهد. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُلْطَانٍ»: حجت و برهان.

تفسیر:

در البحر آمده است: اندرزگو، به منظور حسن گفتگو با آنها و جلب قلوب و نهاد آنها، لحن را از خطاب به غایب تغییر داده است، تا به طور ناگهانی آنها را مخاطب قرار ندهد. و در گفته‌ی کَبْرَ مَقْتًا نوعی شگفتی و مهم جلوه دادن جدال آنها نهفته و پنداری از دیگر گناهان کبیره بزرگتر است. (البحر ۴۶۴/۷).

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ ﴿٣٦﴾

فرعون گفت: ای هامان! برای من بنايي بسيار بلند بساز شايد به راه ها دست يابم. (٣٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صِرْحًا»: قصر عظيم. و يا تعمير مرتفع (ملاحظه شود سورة: نمل آيه 44، قصص آيه 38).

تفسیر:

امام قرطبي گفته است: بعد از اينکه مؤمن خانواده ي فرعون سخنان خود را گفت و فرعون ترسيد گفته ي او در دل قوم مؤثر واقع شود، چنان وانمود کرد که مي خواهد توحيد ي را آزمائش کند که موسی آورده است. از اين رو دستور ساختن قصري عظيم را به وزيرش داد. (تفسیر قرطبي ٣١٤/١٥).

«لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ» اسباب السَّمَاوَاتِ شايد به راه های رسيدن به آسمان ها برسم و از آن سر در آورم. به منظور تفخيم و توضيح، آن را تکرار کرده است. (صاحب کشف گفته است: وقتی چیزی به ابهام بيايد و بعداً توضيح داده شود، بزرگی و تفخيم حال آن را می رساند، وقتی خدا تفخيم اسباب سموات را خواست، اول آن را مبهم آورد و بعداً آن را توضيح داد. کشف ٤/٦٦).

«الأسباب»: وسائل (ملاحظه شود سورة بقره آيه 166، ص آيه 10). راه های شناخت و دستيابي به چیزی.

در موعظه های که مؤمن آل فرعون ارابه داشت داراي مفيدت خاصی واقع شد، از جمله: فرعونی که شعار «أَفُتِلُّ مُوسَى» را سر می داد و می گفت من موسی را می کشم و هيچ کس جز نظر من نبايد نظری دهد، «مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى» در اینجا است که سعی و تلاش مؤمن آل فرعون به جای کشتن موسی به فکر ساختن برج برای يافتن خدای موسی افتاد.

أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لِأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِّفِرْعَوْنَ سُوءٌ عَمَلِهِ وَصَدٌّ عَنَ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ ﴿٣٧﴾

راه های (صعود به) آسمان ها، تا از خدای موسی اطلاع يابم (و بنگرم)، چون من او را دروغگو می پندارم. اينچنين براي فرعون بدي کردارش زيبا جلوه داده شد و از راه (حق) باز داشته شد. وحيله و توطئه فرعون (و فرعون صفتان) جز به تباهي نمی انجامد. (٣٧)

تفسیر:

«أَطَّلِعَ»: بنگرم، با خبر شوم. «فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ» تا آشکارا خدای موسی را با چشم خود ببينم. «وَ إِنِّي لِأَظُنُّهُ كَاذِبًا» من واقعاً فکر می کنم موسی در اين که ادعا می کند غير از من خدایی دارد، دروغ می گوید.

مفسر محمد بن يوسف بن علي بن حيان نفري غرناطي (654 - 745ق) مي فرمايد: رسيدن به «اسباب سموات» غير ممکن است. اما فرعون به شنوندگان وانمود کرد که صورت ممکن را دارد آنگاه که گفت: «فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ»، اين خود اقرار به وجود الله متعال می باشد. از اين رو اقرار را جبران کرد و گفت: «وَ إِنِّي لِأَظُنُّهُ كَاذِبًا» (تفسیر البحر ٤٦٥/٧).

«تَبَابٍ»: خسران و زيان. هلاک و نابودي.

«أَسْبَابَ»:

- مفسر قتادة در مورد «أَسْبَابَ»: مي فرمايد: «مراد از اسباب، درها است». «راه های

دستیابی به آسمان ها» یعنی: تا بر آن برج بالا رفته به آسمان برسم و چون به آسمان رسیدم، خدایی را که موسی علیه السلام ادعا می‌کند او آنجاست، جست و جو کنم «تا به سوی خدای موسی بنگرم»

- امام شوکانی در تفسیر خود می‌گوید: «موسی علیه السلام قبلاً به فرعون خبر داده بود که الله متعال در آسمان است». «و من او را سخت دروغگو می‌پندارم» در این ادعای وی که خدایی دارد. یا در آنچه که از رسالت ادعا می‌کند.

بدین‌گونه بود که آن ملعون چنین وانمود ساخت که به وجود الله متعال متیقن نیست و به پندار خود در پی جست و جو و کاوش در مورد این امر است که آیا در واقع خدای مورد ادعای موسی وجود دارد یا خیر؟ ولی هدف او القای این پندار بود که چنین خدایی اصلاً وجود ندارد و به زودی خواهد دید که حقیقت امر چیست؟

خواننده گان محترم !

در آیات (38الی46) ادامه ی اندرزهای آن مرد مؤمن، به بیان گرفته شده است.

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٣٨﴾

و کسی که (از قوم فرعون به موسی) ایمان آورده بود گفت: ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه صحیح هدایت کنم. (۳۸)

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿٣٩﴾

ای قوم من! این زندگی دنیا متاع زودگذری است، و البته آخرت سرای دائمی (و جاودانه) است. (۳۹)

تفسیر امام قرطبی فرموده است: منظور از منزلگاه آخرت، بهشت و دوزخ است که فناپذیر نیستند. (تفسیر قرطبی ۳۱۷/۱۵).

«مَتَاعٌ»: توشه‌ای که سواری برای مسافرت با خود بر می‌دارد (ملاحظه شود: المنتخب). کالای اندک. لذت گذرا. بهره‌ای ناچیز.

«دَارُ الْقَرَارِ»: سرای همیشگی و ماندگاری. خانه استقرار و جاودانگی.

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾

هر کس عمل بدی انجام دهد جز به همان اندازه جزا داده نمی‌شود، ولی هر کس کار نیک انجام دهد، خواه مرد یا زن، در حالی که مؤمن باشد وارد بهشت می‌شود و در آنجا روزی بی حسابی به او داده خواهد شد. (۴۰)

تفسیر:

فضل الله چنان مقتضی است که پاداش حسنات چند برابر شود، اما کیفر گناهان نه. ابن کثیر فرموده است: بغير حساب یعنی به میزان پاداش ارزیابی نمی‌شود، بلکه خدا ثواب زیاد و عظیم را طوری به او می‌دهد که نه به آخر می‌رسد و نه تمام می‌شود. (مختصر ابن کثیر ۲۴۵/۳).

وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ ﴿٤١﴾

ای قوم! چرا من شما را به سوی نجات دعوت می‌کنم، اما شما مرا به سوی آتش فرا می‌خوانید؟ (۴۱)

تفسیر:

این بدین معنی است که: معامله ما و شما يك امر عجیب است. من میخوام که شما را براه ایمان دعوت نموده و از عذاب الله متعال نجات بخشم و کوشش شما این است که مرا نیز همراه خویش در آتش دوزخ بیفکنید - از یکطرف چنان خیر خواهی و دلسوزی از جانب دیگر چنین کینه و دشمنی؟.

«مَا لِي؟» چه چیز می بینم؟ چه خبر است؟ چه شده است؟ به من بگوئید که.

تَدْعُونِي لِأَكْفَرُ بِاللَّهِ وَأَشْرِكُ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ ﴿٤٢﴾

شما مرا دعوت می کنید که به خدا کافر شوم و چیزی را که من به (حقیقت) آن علم ندارم شریک او گردانم در حالیکه که من شما را به سویی خداوند عزیز غفار دعوت می کنم. (۴۲)
لَا جْرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدْنَا إِلَى اللَّهِ وَإِنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ﴿٤٣﴾

قطعاً آنچه شما مرا به سویی او می خوانید (از بتها و فراعنه و معبودان باطل) آن هیچ دعوتی (و اثر سودمندی) در دنیا و آخرت ندارد و محققاً (بدانید که در قیامت) بازگشت ما به سویی خداست و البته اسرافکاران، دوزخی و همدم آتش اند. (۴۳)

تفسیر:

باید گفت: بجزذات پروردگار، قدرتی دیگری نه در دنیاونه هم در آخرت موجود می باشد که: ادناترین نفع و ضرر را مالک باشد پس مردم را به بندگی و غلامی آن چیز حقیر دعوت دادند نتهای جهل و حماقت است. طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه 5 سوره احقاف) میفرماید: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿٥﴾» (و کیست گمراه تر از کسی که به جای خداوند، کسانی را می خواند که تا روز قیامت پاسخش را نمیدهند و حتی از خوانده شدن خود بی خبرند.)

فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَؤُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿٤٤﴾

به زودی آنچه را من به شما می گویم به خاطر خواهید آورد، و من کار خود را به الله می سپارم، چون الله نسبت به بندگان [خود] بیناست. (۴۴)

تفسیر:

مفسر تفسیر صفاة التفاسیر در تفسیر آیه مبارکه «فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ» می نویسد: وقتی با عذاب روبرو شدید، درستی گفتار مرا به یاد خواهید آورد. گفته متضمن تهدید و وعید است. «وَأَفَؤُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ» من به خدا توکل می کنم و کارم را به او واگذار می نمایم.

امام قرطبی فرموده است: این جمله نشان می دهد که او را تهدید کرده و قصد قتلش را داشته اند. (تفسیر قرطبی ۳۱۸/۱۵).
«أَفَؤُضُ»: واگذار می کنم. می سپارم.

فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ ﴿٤٥﴾

و خداوند او را از عواقب سوء توطئ ه ها و حيله هاي ايشان که می ورزیدند، در امان داشت، و عذاب شدید آل فرعون را فرو گرفت. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَيِّئَاتٍ»: بدیها. مراد شکنجه‌ها و کیفرها و بلاها است. «حَاقٌ»: در بر گرفت. گریبانگیر گردید (ملاحظه شود سوره های: انعام آیه 10، هود آیه 8، نحل آیه 34).

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ (۴۶)

عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند، و روزی که قیامت بر پا می شود (الله دستور می دهد) آل فرعون را در سخت ترین عذاب ها در آورید. (۴۶)

تفسیر:

«النَّارُ»: بدل از (سوءُ الْعَذَابِ) است. «يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا»: به آتش نموده می شوند. مراد این است که در صبح و شام منزل و مأوای آینده آنان در دوزخ را بدانان نشان می دهند. همان گونه که رسول اکرم خبر داده است: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْعَدَاهِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيُقَالُ هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «أَشَدَّ الْعَذَابِ»: اضافه صفت به موصوف خود است.

بخاری و مسلم و دیگران در حدیث شریف از ابن عمر (رض) روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْعَدَاهِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، يُقَالُ لَهُ: هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «قَطْعاً يَكِي» از شما چون بمیرد، جایگاهش صبح و شام بر وی عرضه میشود؛ اگر از بهشتیان باشد، جایگاهش از اهل بهشت به او نشان داده میشود و اگر از دوزخیان باشد، جایگاهش از اهل دوزخ به وی نشان داده میشود. به او گفته میشود: این است جایگاه تو تا خداوند در روز قیامت تو را به سوی آن برانگیزد».

این آیه کریمه و احادیث وارده در این باب، اصلی اساسی در اثبات عذاب برزخ است و اینکه عذاب برزخ حق است و هیچ شکی در آن نیست.

در حدیث شریف به روایت بخاری از عائشه (رض) آمده است که او از رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره عذاب قبر پرسید، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آری! عذاب قبر حق است».

البته دلالت آیه کریمه، به عذاب کفار در برزخ محدود بوده و عذاب مؤمن در قبر به سبب گناهانش، از آن استنباط نمی شود بلکه این امر از احادیث نبوی متقدم بر می آید.

باید دانست که عذاب قبر متفاوت است، به دلیل حدیث شریف وارده در این باره از ابن مسعود (رض) که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ما أحسن محسن من مسلم أو كافر إلا أثناه الله تعالى. قلنا: يا رسول الله! ما إثابة الله الكافر؟ فقال: إن كان قد وصل رحماً أو تصدق بصدقة أو عمل حسنة، أثناه الله تبارك وتعالى المال والولد والصحة وأشباه ذلك. قلنا: فما إثابته في الآخرة؟ قال: عذابا دون العذاب. قرأ «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» [غافر: 46]. هیچ نیکوکاری اعم از اینکه مسلمان باشد یا کافر نیکی انجام نمیدهد، جز اینکه خداوند متعال او را پاداش می دهد. گفتیم: یا رسول الله! پاداش دادن کافر چیست؟ فرمودند: اگر صله رحمی را برقرار ساخته باشد، یا صدقه‌ای داده باشد، یا کار نیکی کرده باشد، خدای تبارک و تعالی او را به دادن مال و فرزند و سلامتی و امثال آن در دنیا پاداش می دهد. گفتیم: پاداش دادن وی در آخرت چیست؟ فرمودند: عذابی است پایین‌تر از عذابی. آن‌گاه تلاوت کردند: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ

أَشَدَّ الْعَذَابِ» [غافر: 46] آل فرعون را در سخت ترین عذاب در آورید». «و روزی که قیامت بر پا شود، می گوئیم: آل فرعون را در سخت ترین عذاب در آورید» یعنی: به فرشتگان می گوئیم: آل فرعون را در جهنم به جایگاهی در آورید که عذاب آن از غیر آن سهمگین تر و شدیدتر است.

خواننده گان محترم !

در آیات (47 الی 56) موضوعاتی مجادله سران و رهبران کفر و استکبار و پیروانشان در دوزخ، و پیروزی پیامبران بر دشمنان در دنیا و آخرت، به بحث گرفته شده است.

وَإِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ ﴿٤٧﴾

و یادآور شو وقتی را که در آتش دوزخ با همدیگر به مجادله می پردازند وضعفا به مستکبران میگویند: البته ما پیرو شما بودیم، پس آیا می توانید بخشی از (عذاب) آتش (دوزخ) را از ما دفع کنید؟ (۴۷)

تفسیر:

«يَتَحَاوُونَ»: به خصومت و نزاع می پردازند، کشمکش می کنند، سخنان پرخاشگرانه می گویند. بگو مگو می کنند. «الضُّعَفَاءُ»: مراد پیروان و مقلدان دنیوی است. «الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا»: مراد رؤساء و سردمداران دنیوی است.

«فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ» پس آیا قسمتی از این عذاب را از ما دفع می کنید که در آن گرفتار شده ایم؟

امام فخر رازی فرموده است: می دانستند که آن رؤسا قدرت تخفیف آن را ندارند، بلکه منظور آنها این بود که در شرمنده نمودن رؤسا مبالغه و قلب آنها را جریحه دار کنند؛ چون این رؤسا و سرکردگان تلاش کرده بودند که آنها را در انواع گمراهی ها در اندازند. (تفسیر کبیر ۷۴/۲۷).

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ﴿٤٨﴾

مستکبران می گویند: هم اکنون همه ما در آتش هستیم، یقیناً که الله میان بندگان (به عدالت) حکم کرده است. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَكَمَ»: داوری کرده است و دادگاهی و داد رسی نموده است.

وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ ﴿٤٩﴾
و آنانکه در آتش اند به نگهبانان دوزخ می گویند: از پروردگارتان بخواهید که یک روز (فقط یک روز) بخشی از عذاب را از ما بر دارد. (۴۹)

تفسیر:

امام بیضاوی فرموده است: به منظور نشان دادن خوف و ترس، جهنم را در جای ضمیر قرار داده و به جای «لخزنتها» گفته است: لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ. (تفسیر بیضاوی ۱۵۴/۳).

قَالُوا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمُ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿٥٠﴾

(نگهبانان دوزخ) میگویند: آیا پیغمبران تان نبود که با معجزه های روشن نزدتان می آمدند؟ میگویند: آری. (نگهبانان دوزخ) میگویند: پس (خودتان) دعا کنید، ولی دعای کافران جز

سر درگمی نتیجه ای ندارد. (۵۰)

تفسیر:

مفسر امام فخر رازی فرموده است: منظور از «فَادْعُوا» امیدوار بودن به سود و منفعت نیست، بلکه برای نشان دادن نومیدی است؛ چون در صورتی که درخواست فرشتگان مقرب درگاه پذیرفته نشود، دعا و درخواست کفار چگونه شنیده و پذیرفته می شود. (تفسیر کبیر ۷۴/۲۷).

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه محافظان دوزخ، هنگام ورود کافران به دوزخ از آن ها میپرسند: «أَوَلَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» [غافر: 50]. «آیا فرستادگان شما آیه های روشن و دلایل آشکاری را برای شما نمی آوردند؟».

در جواب میگویند: ما به دلیل انکار فرستادگان و پیام آن ها، سزاوار دوزخ شده ایم: «قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ» [الملك: 9]. «میگویند: بلی! پیغمبران بیم دهنده ای به میان ما آمدند و ما آنان را دروغ گو نامیدیم و گفتیم: خدا به هیچ وجه چیزی نفرستاده است و شما در گمراهی بزرگی هستید».

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ﴿٥١﴾

ما به طور مسلم رسولان خود، و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان (برای گواهی دادن) به پا میخیزند، یاری میدهیم. (۵۱)

تفسیر:

امام فخر رازی فرموده است: در این آیه الله متعال به پیامبرش وعده داده است که در این دنیا و در آخرت او را بر دشمنان غالب کند. (تفسیر کبیر ۷۵/۲۷). «الْأَشْهَادُ»: جمع شهید، گواهان. از جمله گواهان، فرشتگان و انبیاء و شهداء هستند (ملاحظه شود سوره: هود آیه 18، زمر آیه 69).

پیامبران و نصرت الهی:

در قرآن عظیم الشأن مطالب و تذکراتی بی شماری در باره نصرت الهی درباره انبیا و مؤمنان به عمل آمده است، ما در اینجا مثالی را از آن تذکر میدهیم که تا مصداقی باشد بر این آیه کریمه که میفرماید: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» و آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُبَيِّنْ أَعْدَابَكُمْ- ﴿7﴾» (ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند و گام هایتان را استوار می سازد.) (آیه 7 سوره محمد)

دریافت الطاف الهی، به سعی و تلاش انسان بستگی دارد. طوریکه در (آیه 7 سوره محمد خواندیم) «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» (انتظار نصرت الهی بدون تلاش و کوشش، توقعی نابساست.) و دیده میشود که: پاداش های الهی بیش از عملکرد ما است. «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُبَيِّنْ أَعْدَابَكُمْ».

همچنان قرآن عظیم الشأن در (آیه: 73 سوره یونس) در مورد کسانی که با نوح علیه السلام نصرت نمودند میفرماید: «...فَنَجَّيْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا...» (...ما هم او و پیروانش را که با او در کشتی بودند نجات داده و خلفای روی زمین قرار دادیم و آنان که آیات ما را تکذیب کردند همه را غرق کردیم...). نصرت ابراهیم علیه السلام: «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا» (آیه 69/ سوره انبیاء)

ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.
 نصرت لوط علیه السلام: «إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ» «صافات/ 134» ما او و بستگانش
 (جز همسرش) را نجات دادیم.

نصرت یوسف علیه السلام: «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ»
 «یوسف آیه 56.» و ما این گونه برای یوسف در زمین مکنت قرار دادیم که هر جای آن
 را که می خواهد برگزیند.

نصرت شعیب علیه السلام: «نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» «هود آیه 94.» ما شعیب و
 مؤمنان همراه او را نجات دادیم.

نصرت صالح علیه السلام: «نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» «هود آیه 66.» ما صالح و
 مؤمنان همراه او را نجات دادیم.

نصرت هود علیه السلام: «نَجَّيْنَا هُودًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» «هود آیه 58.» ما هود و
 مؤمنان همراه او را نجات دادیم.

نصرت یونس علیه السلام: «وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ» «انبیاء آیه 88.» ما یونس را از غم نجات
 دادیم.

نصرت موسی علیه السلام: «وَ أَنْجَيْنَا مُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ» «شعراء آیه 65.» ما
 موسی و کسانی را که با او بودند نجات دادیم.

نصرت عیسی علیه السلام: «إِنِّي مُتَوَقِّعُكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ» «آل عمران آیه 55.» من تو را
 می گیرم و به سوی خود بالا می برم.

نصرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» «فتح آیه 1.» همانا ما
 برای تو پیروزی آشکاری گشودیم.

نصرت مؤمنان: «وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ» «آل عمران آیه 123.» همانا خداوند
 شما را در جنگ بدر در حالیکه ذلیل بودید یاری کرد.

«ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» «توبه آیه 26.» خداوند آرامش خود
 را بر پیامبرش و مؤمنین نازل کرد.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُذْهِبُوا إِيمَانًا» «فتح آیه 4.» اوست که آرامش
 را در دل های مؤمنان نازل کرد تا ایمانشان زیاد شود.

در سوره ی انبیا در باره ی دعای حضرت نوح و یونس و زکریا و ایوب میخوانیم: همین
 که خدا را نداء کردند، دعایشان مستجاب شد: «فَاسْتَجَبْنَا» «انبیاء، آیات 76، 84، 88 و
 90.» و در سوره ی شوری آیه 26 میخوانیم: «وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»
 خداوند دعای کسانی را که اهل ایمان و عمل صالح اند مستجاب میفرماید.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللِّغَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿٥٢﴾
 همان روزی که عذرخواهی ظالمان سودشان ندهد و نفرین برای آنان خواهد بود و سرای
 بد جایگاهشان خواهد شد. (۵۲)

تفسیر:

ابن جریر فرموده است: یعنی معذرت مشرکان فایده ای ندارد؛ چون معذرت شان باطل و
 پوچ است. (تفسیر طبری: ۵۲/۲۴).

«وَ لَهُمُ اللِّغَةُ»: و محروم شدن از رحمت خدا و طرد از لطف الله است. ابن عباس (رض)
 فرموده است: «وَ لَهُمُ سُوءُ الدَّارِ» یعنی عاقبت بد و شر.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ ﴿٥٣﴾

محققاً ما به موسی هدایت بخشیدیم و بنی اسرائیل (قوم او) را وارث کتاب (بزرگ تورات) گردانیدیم. (۵۳)

تفسیر:

«الْهُدَىٰ»: مصدر است و به معنی: هدایت و رهنمود، یا هدایت‌ها و رهنمودها. مراد از آن، نبوت و معجزات و دستور العمل‌های زندگی خدا پسندانه، و بالاخره هر چیزی است که با آن، می‌توان مردمان را به راه الله متعال هدایت و راهنمایی کرد و مهم‌ترین آنها تورات است.

«الْكِتَابَ»: هدف از آن تورات، و یا همه کتاب‌هایی است که بر پیغمبران بنی‌اسرائیل نازل شده است. از قبیل: زبور و صحف و تورات و انجیل.

اگر به حوادث تاریخی نظر به اندازیم با وضاحت در خواهیم یافت که: فرعون و لشکریانی فرعون با آن همه قوت و جبر و تیکه داشتند چگونه مورد هلاکت و بربادی قرار گرفتند، و بالمقابل الله متعال از برکت و رهنمایی موسی علیه السلام و قوم مظلوم و کمزور بنی اسرائیل را چسان بلند برد و آن‌ها را وارث آن کتاب عظیم الشان (یعنی تورات) ساخت که برای دانشمندان جهان کار شمع هدایت را می‌داد.

هُدًى وَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٥٤﴾

(کتابی که (مایه هدایت و تذکر برای صاحبان عقل بود. (۵۴)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: ارسال کتب و رسل، بر اساس رحمت الهی است، و کتب آسمانی، عامل بصیرت و هدایت است. تا زمانیکه انسان بصیرت پیدا نکند، هدایت نمی‌شود و تا هدایت نشود، لطف و رحمت الهی را دریافت نمی‌کند. در ضمن باید گفت که: دین، جز و فطرت انسان هاست و کتب آسمانی آن فطرت را غبارزدایی می‌کنند.

در آیه فوق گفته شده است که کتاب تورات یا کتاب‌های آسمانی دیگر را برای راهنمایی و اندرزگویی در اختیار بنی اسرائیل قرار دادیم. ولی متأسفانه در بسیاری از موارد در مخالفت حضرت موسی علیه السلام پرداختند.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ﴿٥٥﴾

صبر و شکیبایی پیشه کن، چون وعده الله حق است. و برای گناهت آمرزش بخواه و شام و صبح با سپاس و ستایش پروردگارت را به پاکی یاد کن. (۵۵)

تفسیر:

«اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ...»: این‌گونه تعبیرات قرآنی در مورد پیغمبر اسلام و سایر پیغمبران، اشاره به: (حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ، سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ) است.

مفسر صاوی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: منظور از این کار آموزش بندگان است، و گرنه پیامبر صلی الله علیه و سلم به طور تحقیق از هر گناهی معصوم است، اعم از گناهان کوچک و بزرگ، چه قبل از نبوت و چه بعد از آن. (تفسیر صاوی ۱۱/۴).

و ابن کثیر گفته است: بدین‌ترتیب امت را به استغفار تشویق می‌کند. (مختصر ابن کثیر ۲۴۸/۳).

«وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ»: و در صبح و شام بر ثناگویی و تسبیح خدایت پایدار باش.

امام رازی فرموده است: منظور مداومت و استمرار بر یاد خدا میباشد، به گونه‌ای که زبان از آن کوتاهی نکند تا آدمی بسان فرشتگان شود: **يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْئُرُونَ**. منظور از تسبیح این است که خدا را از هر ناپسندی تنزیه کرد. (تفسیر کبیر ۷۸/۲۷).

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿٥٦﴾

کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که از سوی خدا برای آنها آمده باشد به مجادله می پردازند، در سینه هایشان جز برتری جویی نیست که هرگز به آن نخواهند رسید، پس به الله پناه ببر، که بیشک او شنوای بیناست. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آيَاتِ»: آیه های کتاب آسمانی. دلایل و براهین الهی. «كِبْرٌ»: تکبر. برتری و ریاست مراد است.

شان نزول آیه 56:

932- از ابو عالیه روایت کرده است: عده‌ای از یهودیان نزد نبی کریم (آمدند و از دجال سخن به میان آوردند و گفتند: در آخر زمان دجال از میان ما بر میخیزد. او را ستودند و شان و شوکت و امورات او را بس مهم و بزرگ جلوه دادند و گفتند: چنین و چنان کارها را انجام میدهد. پس خدای عزوجل: (إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ) را نازل کرد و به فرستاده خود دستور داد که از فتنه دجال به کردگار جهان پناه ببرد. و گفت: بدون شک آفرینش آسمان و زمین از آفرینش انسان ها بزرگتر است. یعنی از خلقت دجال (مرسل و ضعیف است. «تفسیر شوکانی» 2335).

933- و از کعب الاحبار روایت کرده است این سخن خدا در مورد یهود که انتظار ظهور دجال را داشتند نازل گردیده است.

خواننده گان محترم !

در آیات قبلی در یافتیم که: مجادله ی بدون سند و خصمانه ی مشرکان مردود است. اینک در آیات متبرکه (57 الی 65) و هکذا آیات مابعدی آن ، وجود آفریدگار، قدرت و حکمت و روز قیامت را مورد تأیید قرار میدهد .

لَخَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾
البته خلقت آسمان ها و زمین بسیار بزرگتر و مهمتر از خلقت بشر است و لیکن اکثر مردم این معنا را درک نمی‌کنند. (۵۷)

تفسیر:

«لَخَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ»: لام (خلق)، لام ابتدایی است. یعنی در حقیقت خلق و آفرینش اولیه ی آسمان ها و زمین امری است بزرگتر از خلق انسان، پس آن‌که بر خلق آن دو با این همه عظمتی که دارند، قادر است، چگونه از خلق و ایجاد ناچیزتر و آسان تر از آنها ناتوان است؟

در التسهیل آمده است: منظور استدلال بر تحقق بعث و حشر است؛ زیرا خدایی که بر آفرینش آسمان و زمین با آن بزرگی قادر است، می‌تواند اجسام را بعد از نابودی اعاده کند. (التسهیل ۸/۴).

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا
مَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾

هرگز نابینا و بینا برابر نیستند، همچنین کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک کرده‌اند، با کسانی که بدکارند، برابر نیستند. اما بسیار کم پند میگیرید. (۵۸)

تفسیر:

ابن کثیر در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: منظور این است همان طور که نابینا چیزی را نمی بیند، با بینا که با چشمش اشیا را می بیند، برابر نیست، مؤمنان نیک نیز با کفار تبه‌کار برابر نیستند، و افرادی اندک متذکر می شوند و پند می‌گیرند. (مختصر ابن کثیر ۲۴۹/۳).
إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٩﴾

یقیناً قیامت آمدنی است، هیچ تردیدی در آن نیست، ولی بیشتر مردم [به سبب تکبر و غرور] ایمان نمی آورند. (۵۹)

تفسیر:

امام رازی فرموده است: منظور از «اکثر الناس» کافرانی است که منکر بعث و قیامت اند. (تفسیر کبیر ۸۰/۲۷).

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ
دَاخِرِينَ ﴿٦٠﴾

و پروردگارتان می‌فرماید: مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم، بی‌گمان آنانکه از عبادت من تکبر می ورزند، به زودی با خواری و ذلت وارد دوزخ میشوند. (۶۰)

تفسیر:

ابن کثیر در ذیل آیه مبارکه می نویسد: الله سبحانه و تعالی بندگان را فراخوانده است تا نیازهایشان را از وی طلب کنند، و از فضل و کرم خود اجابت آن را تقبل و تضمین کرده است. (اکثر مفسران گفته اند: منظور از دعا عبادت است. و قرطبی گفته است: یعنی مرا یکتا و یگانه بخوانید تا عبادت شما را قبول کنم و گناهان شما را بیامرزم. آنچه را که آورده این نظر ابن کثیر است و اظهر هم همان هست و شهاب نیز چنین گفته و رازی آن را ترجیح داده است)

«ادْعُونِي»: مرا به فریاد خوانید. مرا به کمک بطلبید. رفع نیازمندی‌ها و حل مشکلات خود را از من بخواهید.

«عِبَادَتِي»: عبادت من. عبادت در اینجا به معنی دعاء است، چرا که دعاء مغز عبادت است همان‌گونه که رسول اکرم فرموده است: «الدَّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ».

«دَاخِرِينَ»: خوار و خفیفان. (ملاحظه شود سوره های: نحل آیه: 48، صافات آیه: 18، نمل آیه: 87).

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦١﴾

الله ذاتی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرام گیرید و روز را روشنی بخش گرداند، البته الله نسبت به مردم لطف و مرحمت دارد، هر چند اکثر مردم شکر گزار نمی‌کنند. (۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَتَسْكُنُوا فِيهِ»: (سورة هاي: يونس آيه 67، قصص آيه 73). «مُبْصِرًا»: روشن. تابان (سورة هاي: يونس آيه 67 نمل آيه 86).

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَىٰ تُوْفُكُونَ ﴿٦٢﴾

این است الله پروردگار شما که آفریننده هر چیزی است، هیچ معبودی جز او نیست، پس چگونه [از حق] منصرفتان می کنند؟ (٦٢)

تفسیر:

«تُوْفُكُونَ»: از ایمان به سوی کفر منحرف می شوید.

كَذَلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٦٣﴾

و این چنین کسانی که آیات الله را انکار می کردند، به بیراهه گردانیده میشوند. (٦٣)
اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمُ وَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُم فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٤﴾

الله ذاتی است که زمین را برای شما جایگاه امن و مطمئن قرار داد، و آسمان را سقف ساخت و شما را شکل و صورت بخشید و شکل هایتان را زیبا و نیکو نمود و از پاکیزه ها به شما روزی داد. این است الله پروردگارتان، پس با برکت و خجسته است ذاتی که پروردگار عالمیان است. (٦٤)

تفسیر:

مفسر صاوی فرموده است: بدین وسیله خاطر پیامبر را تسلی داده است. یعنی: ای محمد! در مقابل انکار قومت افسرده خاطر مباش؛ چون اقوام قبل از آنها نیز چنان کردند. (تفسیر صاوی ١٣/٤).

«اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا»: الله تعالی همان ذاتی است که: زمین را در حال حیات و بعد از مرگ، منزل و مقر زندگی شما قرار داده است. ابن عباس (رض) گفته است یعنی در حال حیات و بعد از مرگ زمین را منزل شما قرار داده است. (تفسیر کبیر ٨٤/٢٧).
«وَالسَّمَاءَ بِنَاءً»: و آسمان را برایتان سقفی محفوظ و مانند گنبد در بالای سرتان قرار داده است.

«وَوَصَّوْرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمُ»: و شما را صورتگری کرد و بهترین شکل و صورت را به شما بخشیده است، اندام های شما را متناسب خلق کرده و مانند بهایم شما را نیافریده است که بر چهار پا راه بروید.
 زمخشری گفته است: خدای متعال هیچ جاندار را از انسان زیباتر خلق نکرده است. (تفسیر کشاف ١٣٧/٤).

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٥﴾

اوست زنده ابدی که هیچ معبودی به حق جز او نیست، پس او را بخوانید در حالیکه دین را برای او خالص نموده اید، سپاس و ستایش برای پروردگاری است که پروردگار جهانیان می باشد. (٦٥)

تفسیر:

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: کمالات و خوبی ها همه متعلق به حیات است - کسیکه حی علی الاطلاق است خاص او مستحق عبادت و مالک تمام کمالات و خوبی ها می باشد. از

همین سبب «الحمد لله رب العلمین» را بعد از «هو الحی» فرمود چنانکه در آیت ما قبل بعد از ذکر نعمت ها «فتبارک الله رب العلمین» فرموده بود آنکه از بعض سلف منقول است که وقتیکه «لا اله الا الله» گفته شود باید «الحمد لله رب العلمین» را به آن مقرون ساخت مأخذ آن همین آیت است.

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (66 الي 76) در مورد موضوعاتی: اینکه بندگی غیر از الله روا و جایز نیست، همچنان در مورد سزای باطل گرایان بحث بعمل آمده است.

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٦﴾

بگو: من نهی شده ام از اینکه کسانی را که شما به جای خدا می پرستید، بپرستم؛ زیرا از جانب پروردگارم برای من دلایل روشن [بر حقانیت توحید] آمده است و مأمورم که فقط تسلیم [فرمان ها و احکام] پروردگار جهانیان باشم. (۶۶)

تفسیر:

مفسر صاوی فرموده است: برای این که پیامبر صلی الله علیه و سلم، قوم خود را باز دارد، خدا به پیامبرش چنین دستور داده است؛ زیرا آنان بعد از نمایان شدن دلایل عقلی و نقلی، باز به پرستش غیر خدا ادامه میدادند. (تفسیر صاوی ۱۳/۴)

امام رازی فرموده است: «بینات» یعنی اینکه ثابت شده است که پروردگار جهان متصف به صفات والایی و عظمت است، و عقل به صراحت ثابت می کند که فقط او شایسته می پرستش است، و قرار دادن سنگ ها و چوب های تراشیده شده و شریک قرار دادن آنها برای خدا به طور یقین با عقل و خرد در تضاد است. (تفسیر کبیر ۸۵/۲۷).

شان نزول آیه 66:

934- جویر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ولید بن مغیره و شیبیه بن ربیعہ گفتند: ای محمد! از گفتار خود برگرد و به دین پدران و نیاکان خود متوسل شو آنگاه آیه قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ... نازل شد (اسناد این جداً ضعیف است، زیرا جوی بر متروک است و از ضحاک روایت می کند که با ابن عباس (رض) ملاقی نشده).

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِكُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشْدَّكُمْ ثُمَّ لِنَكُونُوا سُبُوحًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتُوفَىٰ مِنْ قَبْلُ وَلِنَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَلِعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

الله ذاتی است که شما را از خاک باز از نطفه باز از خون بسته آفرید، باز شما را به شکل طفلی (از رحم ها) بیرون آورد. باز (شما را پروراند) تا به کمال قوت خود برسید، باز تا پیر میشوید. و بعضی از شما پیش از رسیدن به مرحله پیری می میرد و (بعضی از شما زنده می ماند) تا به مدتی که معین است برسید. و شاید تعقل کنید. (۶۷)

تفسیر:

«خَلَقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ»: مراد آفرینش ابو البشر آدم است، و یا مراد آفرینش یکایک مردمان از خاک از راه تغذیه اشیائی است که در اصل از خاک هستند.

«عَلَقَةٍ»: (ملاحظه شود سوره های: حج آیه 5، المؤمنون آیه 14).

«أَجْلاً مُّسَمًّى»: مرگ طبیعی هر شخصی. قیامت اوست.

«وَلِنَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَ لِعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»: اگر مراد از (أَجْلاً مُّسَمًّى) قیامت باشد، معنی این

جمله عبارت است از: تا به مدّت معین قیامت می رسید و حق و حقیقت را چنان که هست فهم می کنید.

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٦٨﴾

او ذاتی است که زندگی می بخشد و می میراند و هنگامی که چیزی را اراده کند تنها به آن می گوید: موجود باش! او نیز بلا فاصله موجود می شود. (۶۸)

تفسیر:

مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) میفرماید: این بیانگر کمال قدرت و سرعت عمل الله متعال است، بدون اینکه در این مورد، امر و مأموری در کار باشد. («تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم ۱۴/۵»).

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: نزد قدرت کامله و شان «کن فیکون» چه شکلی است که شما را بعد از مردن باز زنده کند (یعنی بمجرد اراده خداوندی به ایجاد چیزی آن چیز فوراً موجود میشود خواه امرکن باشد چنانکه رأی متقدمین است خواه نباشد چنان که ویمت آخرین است).

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ جَادَلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُصْرَفُونَ ﴿٦٩﴾

آیا ندیدی کسانی را که درباره آیات الله مجادله و ستیز می کنند، چگونه از راه حق منحرف می شوند؟ (۶۹)

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٧٠﴾

کسانی که کتاب (آسمانی) و آنچه را که پیغمبران خود را به آن فرستادیم تکذیب کردند، پس به زودی (نتیجه کار خود را) می فهمند. (۷۰)

انتقام الهی:

یکی از اوصاف الهی در قرآن «ذوانتقام» یعنی صاحب انتقام است. انتقام الله تعالی به معنای جزا دادن گناهکاران براساس حق و عدالت است. مطابق با نص قرآن انکار و تکذیب آیات خداوند و ظلم انتقام الهی را در پی دارد و هدف خداوند از انتقام، اصلاح زمین از فساد و یاری مؤمنان است.

الله تعالی صاحب انتقام است:

کلمه «نقم» در قرآن عظیم الشان سیزده بار بصورت کل در رابطه با انتقام خداوند از گناهکاران ذکر شده است، الله تعالی چهار بار خود را با وصف «ذو انتقام» معرفی داشته است. همراه شدن «ذو» که به معنای مالکیت است، با انتقام (ذوانتقام) به این مطلب اشاره دارد که انتقام گرفتن خداوند از روی اختیار بوده و هدفمند است، نه اینکه غیر اختیاری و ناشی از عصبانیت باشد. «... وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» (آیه 74 سوره ابراهیم) ... و خداوند، توانا و صاحب انتقام است.

«ذوانتقام» از اسمای حسنی خداوند است که در همه موارد در کنار اسم «عزیز» آمده است. علت همراه بودن این دو اسم در قرآن کریم این است که «عزت» به معنای غالب شدن و برتری یافتن است و کسی می تواند انتقام بگیرد که بر دیگران برتری و تسلط داشته باشد.

هدف الله تعالی از انتقام گرفتن چیست؟

در میان ما انسان ها رایج است که وقتی عملی بد یک فرد موجب نقص و ضررمان شود، با مجازات وی میخوایم قلب خود را التیام دهیم و در صورت توان ضرر خود را جبران

نموده، یا به وسیله انتقام حداقل عصبانیت خود را تسلی دهیم؛ اما خدای عزوجل ساختش مقدس‌تر از آن است که از اعمال بندگان بدکارش متضرر شود و یا نقصی بر او وارد آید. انتقام خداوند، انتقام مظلوم از ظالم نیست که جنبه‌ی تلافی در آوردن داشته باشد؛ همچنین انتقام قاضی از گناهکار نیست که جنبه‌ی تأدیبی و تأمینی داشته باشد؛ بلکه انتقام خداوند که مجازات گناهکاران است بنا به مقتضای عدل الهی است؛ خدا زمانی از یک گروه انتقام می‌گیرد که اجرای عدالت و اصلاح امور، مقتضای آن را داشته باشد و بر وفق نظام کامل خلقت، انتقام لازم باشد و این زمانی رخ میدهد که برنامه‌ی انسان و جریان امور او برخلاف نظم الهی و در مقابل کتاب، احکام و تکالیف الهی و در مقابل رسولان او باشد؛ در این صورت بر خداوند واجب می‌شود که او را مؤاخذه و عقاب کند تا رسول خدا و دین خدا را یاری کند و از سوئی کفر و مکر شیاطین و دشمنان را نابود ساخته و نور خود را کامل نماید.

بنابر این هدف خداوند از انتقام، اصلاح زمین از فساد است؛ یعنی مفسدانی را که امید هیچ گونه خیري از آن‌ها نیست و همه منافذ نور و هدایت را بر خودشان بسته‌اند، از بین برده و ریشه‌کن می‌کند. پس خداوند انتقام‌گیرنده از ظالمین به خاطر حق مظلومان است طوری که قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «...فَأَنْتَقِمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» (آیه 47 سوره روم) (..ولی (هنگامی که اندرزها سودی نداد) از مجرمان انتقام گرفتیم (و مؤمنان را یاری کردیم) و یاری مؤمنان، همواره حقی است بر عهده‌ی ما! می‌توان گفت: هر کجا در قرآن و سنت، انتقام به خدا نسبت داده شده، به دلیل تضييع حقی از حقوق دین الهی و شریعت آسمانی است.

خداوند از گروهی نیز در قیامت انتقام خواهد گرفت که هدف از این انتقام انجام وعده‌ی الهی است؛ چرا که خداوند وعده داده است که بزودی در میان بندگان به حق قضاوت می‌کند و اعمال آن‌ها را جزا می‌دهد؛ اگر خیر است جزای خیر و اگر شر است جزای شر میدهد. «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسُؤُا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى» (و آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست، تا کسانی را که مرتکب گناه شده‌اند، همان گناهانشان را به آنان کیفر دهد، و کسانی را که کار نیک کرده‌اند، همان کار نیکشان را به آنان پاداش دهد) (31 النجم).

زمان انتقام:

انتقام الهی را از حیث زمان می‌توان به دوبرخ (اخروی و دنیوی) تقسیم کرد:

اول: انتقام اخروی:

در برخی از آیات قرآنی، زمان انتقام گرفتن خداوند روز قیامت است: «يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ» (آیه 16 سوره دخان) (ما از آنها انتقام می‌گیریم) در آن روز که آنها را با قدرت خواهیم گرفت؛ آری ما انتقام گیرنده‌ایم!

در آیه دیگر می‌فرماید: «...يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (آیه 48 سوره ابراهیم) (...در آن روز که این زمین به زمین دیگر و آسمان‌ها (به آسمان‌های دیگری) مبدل می‌شود و آنان در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می‌گردند. در حقیقت انتقام الهی در عالم آخرت همان عذاب‌های گوناگون خداوند است که هر فرد به اندازه‌ی که استحقاق عذاب دارد، گرفتار آن خواهد شد.

دوهم: انتقام دنیوی:

اگر در آیات فوق انتقام خدای تعالی را به روز قیامت اختصاص داده با این که خدای تعالی همیشه دارای انتقام است، بدین جهت بوده که انتقام آن روز، عالی‌ترین جلوه های انتقام را دارد. لیکن الله سبحانه و تعالی از برخی در دنیا انتقام می‌گیرد؛ مانند عذاب هایی که به عنوان انتقام بر قوم فرعون و قوم شعیب علیهم السلام نازل شد یا اینکه برخی اقوام را به انتقام دنیوی تهدید کرده است که خطاب به پیامبر اسلام می‌فرماید: «فَأَمَّا نُدْهَبِينَ بِكَ فَأَنَا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ» (آیه 41 سورة زخرف) و هرگاه تو را از میان آنها ببریم، حتماً از آنان انتقام خواهیم گرفت!

علل انتقام گرفتن خداوند:**اول: انکار و تکذیب آیات الهی:**

کسانیکه آیات و نشانه های خداوند را انکار کنند با عذاب شدید خداوند و انتقام او روبرو خواهند شد: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» (آیه 4 سورة آل عمران) کسانیکه به آیات خدا کافر شدند، کیفر شدیدی دارند و خداوند (برای کیفر بدکاران و کافران لجوج)، توانا و صاحب انتقام است.

مجازات کردن این گروه با قیدهای "شدید" و «ذوانتقام» تأکید شده؛ چرا که کفر به آیات خداوند از کفر به خود خداوند بالاتر است؛ زیرا آیات الهی محسوس و ملموس است و کفر به آن اثرش بدتر و بیشتر است؛ لذا کسی که به خدا کافر باشد با مشاهده آیات خارجی ممکن است ایمان بیاورد؛ ولی کسی که به آیات و نشانه های خداوند کافر باشد، حرکت فکری به سوی خداوند نخواهد داشت.

تکذیب آیات الهی نیز همانند کفر به آیات الهی از موجبات انتقام الهی است: «فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي النَّيْمِ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (آیه 136 سورة اعراف) سرانجام از آنها انتقام گرفتیم و آنان را در دریا غرق کردیم؛ زیرا آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند.

انتقام گرفتن خداوند از فرعونیان و غرق کردن آنها جزای عمل آنان بود که در آیه 25 سورة زخرف نیز به آن اشاره شده است؛ چرا که آنها آیات الهی و دلایل و برهان هایی را که بر صدق موسی(ع) و صحت نبوت او دلالت داشت تکذیب کردند. تکذیب و روی‌گردانی آنان تا آن حد ادامه یافت که موجب غضب الهی شد: «فَلَمَّا أَسْفُونَا أَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ» (آیه 55 سورة زخرف) اما هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم.

همچنان قرآن عظیم الشان در آیات دیگر این گروه را که آیات الهی و رسولان او را تکذیب می‌کنند و از آن روی می‌گردانند، مجرم نامیده و آنان را مشمول انتقام الهی دانسته است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاَنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا» (سورة روم) و پیش از تو پیامبرانی را بسوی قومشان فرستادیم؛ آنها با دلایل روشن به سراغ قوم خود رفتند ولی (هنگامی که اندرزها سودی نداد) از مجرمان انتقام گرفتیم.

مراد این است که ما رسولان را با نشانه های روشن فرستادیم، لیکن آن مجرمان آیات و نشانه ها را تکذیب کردند و مستحق عذاب و انتقام الهی شدند. در آیه ی دیگر می‌فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ»؛ چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او یادآوری شده و او از آن اعراض

کرده است؟! مسلماً ما از مجرمان انتقام خواهیم گرفت! (آیه 22 سورة سجده). اینک مجرم نامیده شده‌اند، چراکه بزرگترین ظلم همان روی گردانی از آیات الهی بعد از یادآوری است؛ بنابراین این مستحق انتقام خداوند هستند. پس توجه به تذکرات الهی و به عبارتی دین داری، متضمن یک نیروی معنوی است که فرد را از ظلم دور می‌کند؛ حال ظلم به خود باشد یا ظلم به دیگران.

سوم: ظلم:

یکی از اقوامی که خداوند از آنان انتقام گرفت، قوم حضرت شعیب علیه السلام بود که در قرآن به عنوان "اصحاب ایکه" معرفی شده‌اند. قرآن علت انتقام را ظلم آنان بیان کرده که کفر و نافرمانی آنان از حق بود. «وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ فَاَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ...» (آیات 78 و 79 سورة حجر) اصحاب ایکه [صاحبان سر زمین های پر درخت قوم شعیب] مسلماً قوم ستمگری بودند! ما از آنها انتقام گرفتیم.

اصحاب ایکه در سر زمینی زندگی می کردند که با درختان بسیاری پوشیده شده بود. آنان ظلم های گوناگونی مانند شرک به خداوند، راه زنی و کم فروشی انجام می دادند. خداوند حضرت شعیب علیه السلام را به سوی آنان مبعوث کرد؛ ولی آنان وی را تکذیب کردند و مستحق انتقام الهی شدند.

چهارم: عصیان در مقابل احکام الهی:

خداوند از کسانی که از اوامر او نافرمانی کنند و کارهای تحریم شده‌ی او را مرتکب شوند، انتقام می‌گیرد: «...وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ»؛ ...ولی هر کس تکرار کند، خدا از او انتقام می‌گیرد و خداوند، توانا و صاحب انتقام است. (آیه 95 سورة مائده).

إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ ﴿٧١﴾

زمانی که غل‌ها و زنجیرهای [آتشین] در گردن‌هایشان باشد (و به طرف دوزخ) کشیده شوند. (٧١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْأَغْلَالُ»: جمع «غل»؛ به معنای زنجیر و طوقی است که به نشانه‌ی ذلت بر دست و گردن کسی می‌بندند. «سَلَّاسِلٌ»: جمع «سلسله» به معنای زنجیر و «يُسْحَبُونَ»: به معنای کشیده شدن روی زمین است. «يُسْحَرُونَ»: به معنای برافروخته کردن آتش است. «يُسْحَبُونَ»: روی زمین کشیده می‌شوند.

تفسیر:

از فحواي این آیات مبارکه طوریکه در فوق هم تذکر دادیم معلوم می‌شود؛ کسانی که به تکذیب کتب آسمانی و پیامبران الهی می‌پرداختند، در روز قیامت در حالیکه غل‌ها و زنجیر‌ها در دست و گردن‌هایشان است؛ «در آب جوشان کشیده می‌شوند» یعنی: در حالیکه گردن‌هایشان در غل‌ها و زنجیرهاست، به سوی آب جوشان کشیده می‌شوند.

در این آیه مبارکه انواع عذابی که برای کافران مطرح می‌باشد همانا: از شکنجه جسمی که غل و زنجیر است آغاز می‌یابد، کش کردن آنان به سوی دوزخ با حقارت و تحقیر صورت گرفته اول در آب داغ، سپس در آتش دوزخ، آتش برافروخته دوزخ که هرگز سردی و تخفیف ندارد. و در نهایت همان شرمندگی‌شان است.

در این آیه مبارکه درس است به شخص لجاج و کسانی که به تکذیب حق می‌پرداختند، باید درک نمایند که تکبر و غرور نهایت اش همانا ذلت و شرم ساری است.

غل و زنجیر:

الله متعال برای اهل دوزخ زنجیر، شلاق و ابزار کوبیدن را تدارک دیده است: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلْسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا ﴿٤﴾» [الإنسان: 4]. «ما، زنجیرها، بندها و آتشی سوزان برای کافران آماده کردیم».

«إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا ﴿١٢﴾ وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣﴾» (سوره المزل: آیات 12-13).

«همانا در نزد ما، زنجیرها و آتشی برافروخته و غذایی گلوگیر و عذابی دردناک آماده است».

حلقه ها بر گردن دوزخیان انداخته می شود:

«وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٣٣﴾» (سوره سبأ: آیه 33). «و در گردن کافران، زنجیر می گذاریم. آیا جز در برابر کردارشان مجازات میشوند؟»

«انکال» یعنی بندها.

«سلاسل» نوع دیگری از عذاب است که گناهکاران را بدان در بند می کشند.

به این صحنه که الله متعال آن را برای ما ترسیم نموده است، بنگریم: «خُدُوهُ فَعُلُّوهُ ﴿٣٠﴾ ثُمَّ أَلْجَحِيمِ صَلْوُهُ ﴿٣١﴾ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ﴿٣٢﴾ [الحاقة: 30-32].» - فرمان میرسد: - او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید. سپس او را به دوزخ بیفکنید. آن گاه او را در زنجیری که طولش هفتاد گز است، به بند بکشید».

الله متعال، برای دوزخیان گرزهای آهنینی تدارک دیده است. چکش هایی که وقتی گناه کاران قصد خروج از دوزخ را دارند، بر سرشان فرو کوفته میشود: «وَلَهُمْ مَقْمِعٌ مِنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾ [الحج: 21-22]. «و گرزهای آهنینی بر ایشان مهیاست که هرگاه بخواهند - برای رهایی - از غم و اندوه از دوزخ بیرون بروند؛ دوباره به دوزخ بازگردانده میشوند - و به آنان گفته میشود: - عذاب آتش را بچشید».

فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ﴿٧٢﴾

در میان آب جوشان وارد می کنند، سپس آنان را در آتش افروخته دوزخ میسوزانند. (٧٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُسْجَرُونَ»: به وسیلهی آنها آتش روشن میشود. سجر یعنی روشن کرد. تمام وجودشان پر از آتش می گردد. برافروخته و تافته می شوند.

«حمیم»: آب داغ در نهایت حرارت است، یعنی: آتش بر آنان افروخته میشود و آنان آتش افروز و هیمة دوزخ می شوند.

تفسیر:

ابن کثیر در تفسیر آیه مبارکه می فرماید: معنی آیه چنین است: زنجیرها و غلها به هم پیوسته و در دست فرشتهی عذاب قرار دارند. آنها را باز می کنند و گاهی به سوی آب جوشان و گاهی به سوی آتش دوزخ می روند. همان گونه که خدا فرموده است: يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ (مختصر ٢٥١/٣).

گداختن:

گداختن یکی از انواع عذابی است که همانا؛ ریختن حمیم بر سر دوزخیان است.

حمیم به آبی گفته می شود که به آخرین درجه‌ی حرارتش رسیده است و بر اثر شدت حرارت، روده های آن ها و آن چه در شکم دارند، گداخته میشود: «هُدَانِ خَصْمَانِ أَخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ نَارٌ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿19﴾ يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴿20﴾» [الحج: 19-20].

«این دو گروه، دشمن یکدیگرند و در باره‌ی پروردگارشان با هم ستیز و دشمنی کردند؛ پس برای کافران لباس های آتشی‌نی بریده‌اند و آب داغ و سوزان بر سرشان می‌ریزند. اندام‌های درونی و پوستشان با آن گداخته میشود.»

ترمذی از ابو هریره رضی نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ الْحَمِيمَ لَيُصَبُّ عَلَى رُءُوسِهِمْ فَيَنْفُذُ الْجُمُومَةَ حَتَّى يَخْلُصَ إِلَى جَوْفِهِ فَيَسْلُتُ مَا فِي جَوْفِهِ حَتَّى يَمْرُقَ مِنْ قَدَمَيْهِ، وَ هُوَ الصَّهْرُ، ثُمَّ يَعُودُ كَمَا كَانَ.»

«آب داغی بر سرشان ریخته می‌شود. به کاسه‌ی سرشان نفوذ می‌کند تا این‌که به شکم می‌رسد. سپس آن چه در شکم دارد را بیرون می‌آورد و در پایان به پاها می‌رسد و همچنان که گداخته است، از دو پایش بیرون می‌ریزد. و دوباره این کار تکرار می‌شود.» (التخويف من النار: ابن رجب (145) جامع الاصول (540/10) ترمذی گفته است: حدیثی حسن، غریب و صحیح است.)

ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿٧٣﴾

سپس به آنها گفته میشود: کجا هستند آنچه را شریک خدا قرار میدادید؟ (٧٣) «كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ»: انباز خدا میدانستید. مراد از انباز قرار دادن، پرستیدن است.

کش کردن به روی:

یکی دیگر از انواع عذاب در روز جزا اخروی همانان کش کردن کافران بر روی شان در زمین میباشد. «إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ﴿47﴾ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ دُوفُوا مَسَّ سَقَرَ ﴿48﴾ (سوره القمر: آیات 47-48). بی گمان مجرمان در شعله های آتش اند. 47.

در آن روزیکه در آتش دوزخ به صورت شان کشیده میشوند (و به آنها گفته میشود) بچشید آتش دوزخ را. 48.

آنچه که به عذاب و ناراحتی آنها می‌افزاید، بسته شدن با زنجیرهای محکم است: «الَّذِينَ كَذَبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿70﴾ إِذِ الْأَغْلُلُ فِيهِمْ وَأَلْسَلُ سُلُوفٍ يُسْحَبُونَ ﴿71﴾ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ﴿٧٢﴾» (سوره غافر: آیات 70-72). «آنان که کتاب آسمانی و آنچه که پیامبرانمان را با آن فرستادیم، تکذیب کردند؛ پس به زودی - نتیجه‌ی کارشان را- خواهند دانست. آنگاه که زنجیرها در گردن‌هایشان باشد و با آن، در میان آب سوزان برافروخته و سپس در آتش، تافته می‌شوند.»

قتاده میگوید: یکبار در آتش و یک بار دیگر در حمیم «آب داغ» کشانده میشوند.

سیاه کردن روی:

الله متعال در روز رستاخیز، چهره های دوزخیان را سیاه می‌کند: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿106﴾» (سوره آل عمران: 106). «روزی که برخی چهره‌ها سفید و برخی چهره‌ها سیاه میشود. به سیه رویان گفته می‌شود: آیا پس از ایمان آوردن، کافر شدید؟ پس به سزای کفرتان عذاب الهی را بچشید!»

آن رنگ سیاهی که بر چهره‌ی آن‌ها کشیده میشود، چنان سیاه است که گویا تاریکی شب بر چهره هایشان نقش بسته است: «وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سِنِّيَّةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٧﴾» (یونس: 27).

«و بدکاران سزای هر بدی شان، همانند آن است و خواری و ذلت، آنان را میپوشاند و هیچ محافظ و پناه دهنده‌ای در برابر الله ندارند؛ چنانکه گویا چهره هایشان با پاره‌هایی از شب تاریک پوشیده شده است. آنان دوزخی‌اند و جاودانه در دوزخ میمانند.»

مَنْ دُونَ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ ﴿٧٤﴾

[همان معبودانی که] به جای الله [می پرستیدید]، می گویند: از نظر ما گم و ناپدید شدند، بلکه ما پیش از این چیزی را (غیر از الله) نمی پرستیدیم، الله این طور کافران را گمراه می‌کند. (٧٤)

تفسیر:

«ضَلُّوا»: گم شده‌اند. نهان و پنهان گشته‌اند. «لَمْ نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئًا»: قبلاً چیزی را نمی پرستیده‌ایم. مراد کفار از این گفتار، این است که جز خدا هر چه را پرستیده‌اند حقیقت و اصلی نداشته و پنداری بیش نبوده است.

ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ ﴿٧٥﴾

این [عذاب‌ها] برای آن است که به ناحق در زمین شادی و سرمستی میکردید و به سبب آن است که مغرورانه به پایکوبی و خوشحالی می پرداختید. (٧٥)

مفسر صاوی گفته است: این بیان اگر چه در ذم کفار آمده است، اما متضمن این است که هر کس در گناه و نافرمانی افراط کند، سهمی از این وعید و کیفر را دارد. (تفسیر صاوی ١٤/٤)

تفسیر:

«بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ...»: مراد فرح و شادی مذموم است، مثل شادمانی مغرورانه‌ای که در برابر به دست آوردن اموال و امتعه دنیا برای بعضی‌ها حاصل می‌شود تا بدانجا که آخرت را از یادشان می‌برد و کارشان را به انجام گناهان می‌کشاند (ملاحظه شود سوره‌های: آل عمران آیه 188، انعام آیه 44، هود آیه 10، قصص آیه 76) یا شادی حاصل از مصیبت و رنج دیگران (ملاحظه شود سوره‌های: آل عمران آیه 120، توبه آیات 50 و 81).

ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٦﴾

از دروازه‌های جهنم وارد شوید، که و در آن جاودانه [بمانید]، پس چه بد است اقامت‌گاه متکبران. (٧٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَثْوًى»: مکان و محل اقامت.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (77 الی 81) شکیبایی، پیروزی، نشان یکتایی آفریدگار، رامورد بحث قرار گرفته است.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَأِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتُوفِّيَنَّكَ فِإِنَّا يُرْجِعُونَ ﴿٧٧﴾

پس صبر پیشه کن، که وعده الهی حق است، اگر بخشی از آنچه به ایشان وعده داده ایم به تو نشان دهیم، یا قبل از آن تو را بمیرانیم (در هر دو صورت) در هر صورت به سوی ما بازگردانده می‌شوند. (۷۷)

تفسیر:

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» ای محمد! در مقابل تکذیب قوم خود شکبیا باش؛ چون وعده‌ی خدا در مورد تعذیب آنان به‌طور حتم محقق می‌شود. صاوی گفته است: بدین ترتیب خاطر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را تسلی داده و وعده‌ی نیکو داده است که او را بر دشمنانش غالب می‌کند. (تفسیر صاوی ۱۵/۴).

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمَنْ كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٧٨﴾

و به راستی پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم. سرگذشت بعضی از آنها را برای تو بیان کردیم و سرگذشت بعضی دیگر را برای تو بازگو نکردیم. و هیچ پیغمبری نمی‌تواند که معجزه‌ای جز به اذن خدا بیاورد، پس چون فرمان الله [به عذاب دشمنان لجوج] برسد، به حق حکم و فیصله خواهد شد و آنجاست که اهل باطل زیان خواهند کرد. (۷۸)

تفسیر:

امام قرطبی در تفسیر خویش در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: خدا با ذکر مشکلاتی که پیامبران پیشین با آن روبرو شدند، پیامبر صلی الله علیه وسلم را دلداری داده است. (تفسیر قرطبی ۳۳۴/۱۵).

«قَصَصْنَا»: بازگو کرده‌ایم.

«آیة»: مراد معجزه پیشنهادی دیگران است.

«فُضِيَ بِالْحَقِّ»: عادلانه فیصله شده است. یعنی الله سبحان و تعالی پیغمبران و ایمانداران را از مهلکه نجات داده است و کفار و معاندان را نابود نموده است (ملاحظه شود سوره‌های: هود آیات 43 و 76 و 101).

«وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» یعنی بحضور الله متعال همه پیغمبران عاجزند ایشان اینقدر هم اختیار ندارند که معجزه حسب خواهش خود نشان بدهند فقط همان معجزاتی را می‌توانند نشان دهند که اجازه آن از جانب پروردگار با عظمت عطا گردد.

«فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ»: معنی دیگر این بخش از آیه چنین است: هنگامی که فرمان خدا صادر شد و قیامت برپا شد، عادلانه فیصله بعمل می‌آید و آنجا باطل‌گرایان زیانمند می‌گردند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٩﴾

الله همان ذاتی است که چهار پایان را برای شما پدید آورد تا از برخی از آنها سواری گیرید و از برخی از آنها تغذیه کنید. (۷۹)

تفسیر:

«جَعَلَ»: آفریده است (ملاحظه شود سوره: نحل آیه 5). در این آیه مبارکه الله متعال بر

بندگان خویش منت می نهد که برای آنها چهار پایانی سودمند و مفید آفریده است. از جمله فواید آنها یکی سوار شدن و حمل بار با آنهاست، و اینکه از گوشت آنها استفاده شده و شیرشان نوشیده می شود. و از فواید شان گرمزایی و تهیه وسایلی از مواد پشم هایشان می باشد، و فواید دیگری هم دارند.

وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبَلَّغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿٨٠﴾

و برای شما در آنها منافع (دیگری هم) است، منظور این است، که به وسیله آنها به مقصدی که در دل دارید برسید، و بر آنها و بر کشتی ها سوار میشوید. (۸۰)

وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُكْفِرُونَ ﴿٨١﴾

و (الله) علامات قدرت خود را به شما نشان می دهد، پس کدام یک از علامات قدرت الله را انکار می کنید؟ (۸۱)

تفسیر:

«آیاتِ» : نشانه های قدرت و دلائل عظمت او. از قبیل: آفرینش انسان از خاک، مسأله حیات و ممات، خلقت آسمان ها و زمین، آفرینش شب و روز، و چهارپایان و کشتیها. در جمله «ویریکم آیاتهِ» و خداوند متعال آیات و نشانه هایش را که بر یگانگی و اسما و صفاتش دلالت میکنند به شما نشان می دهد. و این از بزرگ ترین نعمت های خداست که آیات آفاقی و انفسی و نعمت های آشکارش را به آنها نشان داده و برایشان برشمرده است تا آن را بشناسند و شکر آن را به جای آورند و خداوند را یاد نمایند. «فَآيَ آيَاتِ اللَّهِ تُكْفِرُونَ» پس کدام یک از آیات خدا را انکار می کنید و به آن اقرار نمی نمائید؟! چرا که برایتان ثابت شده که همه نشانه ها و نعمت ها از جانب خداوند متعال هستند. پس نه تنها جایی برای انکار و روی گرداندن از آن باقی نمانده است، بلکه خردمندان باید تلاش خود را در راستای اطاعت از او، و بریدن از همه چیز و خدمت کردن به او مبذول دارند.

خواننده گان محترم!

قابل دقت و تذکر است که: این سوره از دو بخش ترکیب شده است: بخش اول، همانا دلایل الوهیت و کمال قدرت و رحمت و حکمت الله سبحانه و تعالی است و بخش دوم، تهدید و هشدار و وعید است. اینک در آیات متبرکه (82 الی 85) که از جمله آیات پایانی سوره بحساب می آید از بخش دوم که همانا تکذیب کنندگان مورد تهدید پروردگار با عظمت قرار گرفته است، بحث بعمل می آورد.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾

آیا در زمین گردش نکردند تا با تأمل بنگرند که سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند [و سرکشی و تکبر می کردند] چگونه بود؟ آنان نسبت به ایشان نیرومندتر و دارای آثار بیشتری در زمین بوده اند، هرگز آنچه را به دست می آوردند نتوانست آنها را (در برابر عذاب الهی) بینباز سازد. (۸۲)

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٨٣﴾

هنگامی که پیغمبرانشان با معجزه ها به سوی آنان آمدند، به آن مقدار علمی که داشتند

خورسند و شادمان شدند (و حاضر نشدند سخنان انبیاء را بپذیرند) ولی عذابی که همواره آن را به مسخره می گرفتند، آنان را احاطه کرد. (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَاقٌ بِهِمْ»: ایشان را در بر گرفت. ایشان را فرا گرفت (ملاحظه شود سوره: انعام آیه 10، هود آیه 8، نحل آیه 34).

تفسیر:

مفسران در تفسیر آیه مبارکه می نویسند: کافران بعلمی که راجع بحصول اسباب معاش و ترقیات مادی داشتند، به عقائد غلطی که در دل آنها جا گزیده بود تفاخر و شادمانی میکردند و علوم و هدایات انبیاء علیهم السلام را حقیر دانسته بران تمسخر مینمودند - بالاخره وقتی رسید که حقیقت استهزاء و تمسخر بر آنها منکشف شد و این مزاح بازی آنها بر خودشان راجع و مسترد گشت.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ﴿٨٤﴾

پس هنگامی که شدت عذاب سخت ما را دیدند، گفتند: هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوریم و به معبودهایی که شریک او می شمردیم کافر شدیم. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَأْسَنَا»: عذاب شدید و ریشه کن کننده ما (ملاحظه شود سوره: انعام آیات 43 و 148، اعراف آیات 4 و 5 و 97 و 98). «بِهِ»: به سبب آن. به علت پرستش آنها.

تفسیر:

«فَلَمَّا يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» اما بدان هنگام که عذاب ما را دیدند دیگر ایمانشان برایشان سودی نبخشید این سنت خداست در رفتار با بندگان و کافران در آن روز زیان کردند. خداوند متعال کسانی را که پیامبران را تکذیب می کنند تشویق می نماید تا با دل و جان در زمین به سیر و سیاحت پردازند و از دانشمندان سوال کنند.

«فَيَنْظُرُوا» و با فکر اندیشه و استدلال بنگرند، نه اینکه از روی غفلت و بی توجهی از کنار حقایق رد شوند. «كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» پس بنگرند که سر انجام امت های گذشته همچون عاد و ثمود و غیره که قبل از ایشان بوده اند چگونه بوده است، کسانی که «كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ» از اینها نیرومندتر و دارایی اموال و آثار بیشتری از قبیل ساختمان ها و دژهای محکم و در شکوفا و کشت زار های فراوان در زمین بودند. «فَمَا أَعْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» ولی چیزهایی که به دست آورده بودند ایشان را از عذاب خدا و قتیکه فرمان الهی آنها را فرا گرفت نجات نداد. پس توانایی شان چیزی از عذاب را از آنها دور نکرد و نتوانستند مال هایشان را به عنوان بلاگردان خود بدهند و از عذاب نجات یابند، و نتوانستند در قلعه های خود پناه بگیرند.

سپس جنایت و جرم بزرگ آنها را بیان کرد و فرمود: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ» وقتی پیامبران شان با دلایل آشکار از قبیل کتاب های الهی و معجزات خارق العاده و علم مفید و روشنگر و هدایت دهنده از گمراهی و رهنمود کننده به سوی حق به نزد آنها آمدند، «فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» با دانشی که داشتند و مخالف دین پیامبران بود خوشحال شدند. و معلوم است که شاد شدن آنها بر شدت خشنودی از آن و تمسک آنها به آن دانش، و دشمنی ورزیدنشان با حقی که پیامبران آورده بودند دلالت می نماید. نیز نشانگر آن است

که آنها باطل خود را حق قرار داده بودند. و این عام است و شامل همه علومی می باشد که به وسیله آن با آنچه پیامبران آورده اند مخالفت ورزیده شود. و آنچه که سزاوار است بیش از دیگر علوم جزو این دانش ها شمرده شود فلسفه و منطق یونانی است که به وسیله آن به مقابله با بسیاری از آیات قرآنی پرداخته شده و از جایگاه آن در دلها کاشته شده است. و دلایل یقینی و قاطع قرآن به صورت دلایلی لفظی که مفید یقین نیست و عقل بی خردان و اهل باطل بر آن مقدم داشته شده نشان داده شده است. این بزرگ ترین الحاد در آیات خدا و مخالفت با آن است. «وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ» و عذابی که آنها آن را به باد تمسخر می گرفتند آنان را فرو گرفت.

«فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ»: پس وقتی که عذاب ما را دیدند اعتراف کردند، اما اقرارشان به آنها سودی نرساند و گفتند: «به خدایگانه ایمان آورده ایم و به بت ها و انبازهایی که به سبب آن مشرک به شمار می آمده ایم کفر ورزیده ایم و از هر علم و عملی که با پیامبران مخالف است بیزاری می جویم.»
«فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا»: اما ایمانشان به هنگام مشاهده عذاب سخت ما بدیشان سودی نرساند. «سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادِهِ» این شیوه الهی است که درباره بندگان جاری است مبنی بر اینکه وقتی عذاب و کیفر خدا بر تکذیب کنندگان فرود آید و آنان در این هنگام ایمان بیآورند ایمانشان اعتباری ندارد و آنها را از عذاب نجات نمی دهد. چون ایمانشان ایمان اضطراری است و مجبور شده اند، و ایمانی است که بر اثر مشاهده انجام گرفته است، و تنها ایمانی صاحب خود را نجات میدهد که ایمان اختیاری به غیب و قبل از مشاهده قرائت عذاب باشد. «وَحَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» و به هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، کافران هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، کافران در دنیا و آخرتشان زیان بار می گردند، و زیانمند شدن تنها در این دنیا کافی نیست بلکه باید به عذاب سخت و ابدی گرفتار آیند.

فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادِهِ وَحَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ (۸۵)

ولی پس از آنکه عذاب ما را دیدند، دیگر ایمان شان برایشان سودی نرساند.

این سنت همیشگی الله در مورد بندگان جاری است. و کافران آنجا زیان میبینند. (۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُنَّةَ اللَّهِ»: شیوه و کارکرد الله تعالی. مراد عدم نفع ایمان به هنگام رؤیت عذاب استیصال است. مفعول مطلق برای عامل محذوف است. یا اینکه تحذیر است و مفعول به بشمار است یعنی: «إِحْدَرُوا سُنَّةَ اللَّهِ فِي أَعْدَاءِ الرُّسُلِ». در رسم الخط قرآنی باتاء کشیده نوشته شده است. «هُنَالِكَ»: (سوره: غافر آیه 78).

تفسیر:

«فَلَمَّا يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا»: اما ایمانشان به هنگام مشاهده عذاب سخت ما بدیشان سودی نرساند. «سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادِهِ» این شیوه الهی است که درباره بندگان جاری است مبنی بر اینکه وقتی عذاب و کیفر خدا بر تکذیب کنندگان فرود آید و آنان در این هنگام ایمان بیآورند ایمانشان اعتباری ندارد و آنها را از عذاب نجات نمی دهد. چون ایمانشان ایمان اضطراری است و مجبور شده اند، و ایمانی است که بر اثر مشاهده انجام گرفته است، و تنها ایمانی صاحب خود را نجات می دهد که ایمان اختیاری به غیب

و قبل از مشاهده قرائت عذاب باشد. «وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» و به هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، کافران هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، کافران در دنیا و آخرتشان زیانبار میگردند، و زیانمند شدن تنها در این دنیا کافی نیست بلکه باید به عذاب سخت و ابدی گرفتار آیند.

چنانکه در حدیث شریف آمده است توبه بنده تا هنگامی پذیرفته می شود که روح به گلوگاه وی نرسیده و او در حال غرغره مرگ نباشد و چون در تلاطم جان کندن افتاد و ملک الموت را مشاهده کرد، در آن هنگام، دیگر توبه‌ای از وی پذیرفته نیست.

توبه فرعون چرا قبول نشد؟

با تأسف باید گفت که عادت بسیاری از انسانها همین است که در قدم اول سعی و کوشش میکنند که از راه انکار و استهزاء پیش روند، لحظاتی که احساس کردند که گرفتار عذاب میشوند به چیغ و وایلا و تظلم پرداخته و به غلطي هاي خود اعتراف میکنند - لیکن عادت الله این است که آن توبه بی موقع را قبول نمی فرماید.

در مورد اینکه توبه فرعون چرا مورد قبولی واقع نشد باید گفت که: ایمان آوردن فرعون در وضع اضطراری و از سر ناچاری صورت گرفته بود، یعنی زمانی که فرعون به حالت رسید که چاره فرار از حالات که در آن قرار داشت برایش غیر ممکن بود و از طرف دیگر راه نجات از آن نداشت مرگ اش حتمی بود، بناءً توبه و پشیمانی اش برایش هیچ فایده ای نرساند، این است حالات و سرنوشت تمام مجرمین و گناهکاران و گمراهان که در حالات اضطرار توبه هیچ فایده برایشان رسانده نمیتواند.

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی بیان میدارد: «حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛ هنگامی که غرقاب دامن فرعون را گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، وجود ندارد و من از تسلیم شدگان هستم». (سورة یونس آیه ۹۰).

به همین دلیل پروردگار او را مخاطب ساخت و فرمود: «الآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» 91 یونس» خداوند متعال در جواب میفرماید؛ اکنون ایمان می آوری، در حالیکه پیش از این طغیان و عصیان کردی و در صف مفسدان قرار داشتی؟!».

خواننده گان محترم !

باید یادآور شد که: این حکم مختص فرعون نیست یکی از شرایط پذیرش توبه، آن است که قبل از فرا رسیدن مرگ، توبه صورت گیرد، همان طوری که قرآن کریم میفرماید: «وَ لَا يَسْتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدُهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ»؛ برای کسانی که کار های سؤ انجام دهند و به هنگام فرارسیدن مرگ توبه کنند، توبه‌ای نیست». (سورة نسا: آیه ۱۸)

البته این آیه با مفاهیم آیات که میگوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می شود، منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن، لحظاتی است که هنوز نشانه های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا نکرده است.

پروردگار! ما را از توبه گذاران واقعی قرار ده و ما را از گمراهی نجات ده.

آن هائی که در همه حالات الله تعالی را حاضر و ناظر میدانند هیچگاه نباید مرتکب کفر شده و به تبلیغ شر و فساد پردازد ذات الهی مبری از تمام این فتنه و فساد است که بروی میبندد و متخلفین درین راستا قبل از همه و قبل ازینکه به دیگران ضرر متوجه شود به

خود شان ضرر بر مي گردد.

بهترین را به مراجعه به خود اعمال و کردار خود و مصداق این آیه قرآنی عمل کردن امکان دیگری برای ما انسان ها وجود ندارد. باید با تمام صداقت بیان بداریم: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ أَنْ لَمْ نَعْفُرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ خدایا، به خود ظلم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» (سوره اعراف آیه ۲۳).

انسان قبل و بعد از توبه:

کسیکه از گناه توبه کند مانند شخصی است که اصلا گناه نکرده است. بلکه حتی ممکن است انسان بعد از گناه (با توبه) در وضعیت قبل از گناه بهتر باشد.

مطابق شهادت و تعریف قرآن عظیم الشان عین همین حالت برای ادم و حوا رخ داد: ابن قیم رحمه الله در تفسیر این واقعه مینویسد:

«تا چه اندازه تفاوت است بین حال آدم علیه السلام قبل از گناه و توبه که خداوند به او فرمود: (برای توست که در آن (جنت) گرسنه نشوی و عریان نشوی، و تو در آن تشنه نخواهی شد و (گرماي) آفتاب را نبینی» (سوره طه آیات ۱۱۹-۱۱۸)

و در وضعیت بعد از توبه قرآن عظیم الشان میفرماید: (پس از آن پروردگارش او را باز برگزیده نمود و توبه اش را پذیرفت و او را هدایت کرد) (سوره طه آیه ۱۲۲) توجه بفرماید: حالت اول آدم حالت خوردن و نوشیدن و لذت بردن بود، اما حالت دوم حالت برگزیدگی و هدایت است. و چه تفاوت است بین این دو منزلت.

همچنان از برخی از سلف نقل شده که داود علیه السلام پس از توبه بهتر از قبل آن بود. بناءً هرکس بطوری صادقانه و اخلاصمندانانه توبه کند، و توبه اش توبه نصوح باشد و از اعمال گناه بطور صادقانه دست بردارد، به طور یقین در زندگی و کارهایش برکت حاصل خواهد شد و هر کس توبه کند برای گناهی که قبل از توبه انجام داده است مؤاخذة نخواهد شد. و این از فضل گسترده الله سبحانه و تعالی است بلکه حتی بزرگواری و کرم خداوند تا آنجاست که گناهان را (با توبه صادقانه) تبدیل به نیکی ها می کند:

الله سبحانه و تعالی پس از نام بردن گناهان بزرگ در سوره فرقان میفرماید: «مگر آنکه توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد پس خداوند بدی های آنان را به نیکی ها مبدل می سازد و الله غفور و رحیم است» (سوره فرقان آیه ۷۰).

نگاهی موجز به این سوره:

- 1 - آثار ویرانه ی بی باوران و ظالمان، عبرت هر اندیشمندی است و سرانجام هر متکبر نافرمانی چنین است.
- 2 - سبب نابودی و سرافکندگی اقوام پیشین و هر قومی دیگر نشان تکذیب پیامبران و پشت کردن از فرمان الهی است.
- 3 - مشرکانی که پس از دیدن عذاب الله متعال ایمان می آورند؛ آن ایمان به حال شان هیچ سودمند و فایده ای نمی رساند و کارشان بیهوده است.
- 4 - سنت همیشگی الله متعال بر این است که ایمان آوردن در واپسین لحظه های زندگی در احضاتی که انسان از همه چیز نا امید و بریده میشود پذیرفته نمیشود. والله اعلم.

رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِنْ لَمْ نَعْفُرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة فُصِّلَتْ

جزء - (25 - 24)

سورة فصلت در مکه نازل شده و دارای پنجاوچهار (۵۴) آیه و شش رکوع است.

وجه تسمیه:

قبل از همه باید گفت که هفت سوره که با لفظ «حم» شروع شدند به «آل حم» یا حوامیم گفته می شود، و برای امتیاز در نام الفاظ دیگری بر آنها اطلاق می گردد، مانده سوره مؤمن که «حم» را «حم المؤمن» و «حم» این سوره «حم السجدة» یا «حم فصلت» گفته می شود، و برای این سوره آیه هردو نام «حم السجدة» و «حم فصلت» معروف و مشهور اند.

همچنان برخی از مفسران در وجه تسمیه این سوره مبارکه گفته اند که: این سوره را به سبب اینکه با فرموده حق تعالی: «كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ» افتتاح شده است، سوره «فُصِّلَتْ» نامیدند. خداوند جلّ جلاله در این سوره - به مصداق معنی آن - آیات خود را به تفصیل بیان کرده، أدله و براهین آشکاری را بر وجود، قدرت و وحدانیت خویش اقامه کرده است. همچنان طوریکه در فوق یاد آور شدیم برخی از مفسران در تفاسیر خویش نام این سوره را، «حم السجده» آورده اند، زیرا رسول الله صلی الله علیه و سلم آن را از ابتدایش بر زعمای قریش خواندند و چون به موضع سجده رسیدند، سجده کردند.

ارتباط سوره فُصِّلَتْ با سوره قبلی:

طوریکه گفتیم این سوره از جمله سوره های مکی است، که پس از سوره ی غافر نازل شده و به سوره ی فصلت یا سجده و به قولی سوره ی «مصایح» مشهور گشته و مناسبت آن با سوره ی پیش از خود از دو جهت است:

- 1 - مطلع هر دو سوره در وصف قرآن عظیم الشأن است.
- 2 - هر دو سوره در هشدار و نکوهش مشرکان و ستیزه گران هر زمان در آیات الهی مشترکند؛ مثلاً: در (آیه ی 82 سوره یغافر) میفرماید: «أفلم یسیروا فی الأرض...» و در این سوره می فرماید: «فإن أعرضوا فقل: أنذرتکم صاعقة..» (آیه 13 سوره فصلت).

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره فُصِّلَتْ:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، سوره فصلت پنجاه و چهار آیه دارد، و تعداد کلمات آن به؛ هفتصدونودوشش کلمه میرسد. (لازم به تذکر است که اقوال در تعداد کلمات سوره های قرآن مختلف است) تعداد حروف این سوره به؛ سه هزار و سیصد و پنجاه حرف میرسد. تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

فضیلت سوره فُصِّلَتْ:

ابن کثیر در باره فضیلت این سوره از اصحاب رضی الله عنهم نقل می کند که فرمودند: قریش روزی گرد هم آمدند و به یک دیگر گفتند: «بنگرید که چه کسی از شما به سحر، شعر و فال بینی داناتر است پس او را نزد این مردی بفرستید که جمع ما را متفرق و کار ما را پراکنده و پریشان ساخته و دین ما را مورد نکوهش قرار میدهد؛ تا با وی سخن بگوید

سپس بنگریم که او چه پاسخی به وی می دهد! گفتند: ما کسی جز «عتبه بن ربیع» را که به این امور آگاهی تامی داشته باشد، نمی شناسیم. پس روی به او کردند و گفتند: ای ابوالولید! این کار، کار توست. پس عتبه بنا به مشورت آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفت و به ایشان گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! تو بهتر هستی یا عبدالله پدرت؟ رسول خدا صلی الله علیه و سلم سکوت کردند و پاسخی ندادند. باز گفت: تو بهتر هستی یا عبدالمطلب؟ باز هم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سکوت کردند. بار دیگر گفت: تو بهتر هستی یا عبدالمطلب؟ باز هم رسول الله صلی الله علیه و سلم سکوت کردند. گفت: اگر می پنداری که این گروهی که نام بردم، از تو بهترند پس اینان همین خدایانی را که تو به باد حمله شان گرفته‌ای، پرستیده‌اند و اگر می پنداری که تو بهتر از آنان هستی پس سخن بگو تا سخنت را بشنویم زیرا سوگند به خدا که ما هرگز انسان رانده شده‌ای را شوم‌تر و نامیمون‌تر از تو بر قوم ندیده‌ایم! تو جمع ما را پراکنده و کار ما را آشفته و پریشان ساخته‌ای، دینمان را به باد حمله و سرزنش گرفته و ما را در میان اعراب رسوا ساخته‌ای؛ تا بدانجا که این خبر در میانشان شیوع یافته که: در میان قریش جادوگری است! و در میان قریش کاهنی است! به خدا سوگند که ما فریادی مانند فریاد زن باردار در حال درد زایمان را انتظار می کشیم که (بر اثر دعوت) برخی از ما به سوی برخی دیگر با شمشیرها حمله بریم تا همه پاک نابود شویم! هان ای مرد! اگر هدف از این دعوت نیازمندیت به مال و سرمایه است، برایت مالی بسیار گرد می آوریم تا سرمایه دارترین مرد قریش باشی و اگر شهوت بر تو غلبه کرده، اینک هر یک از زنان قریش را که می خواهی انتخاب کن پس ما به تو ده زن زیباروی می دهیم. و اگر هدف سیادت و سروری است، تو را سرور و سالار خویش می گردانیم. و اگر هدف از این دعوت پادشاهی است، تو را بر خود پادشاه می گردانیم!

چون عتبه از سخن گفتن فارغ شد - و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از او شنیدند - فرمودند: «آیا سخنت تمام شد؟» گفت: آری! فرمودند: پس اینک از من بشنو. گفت: می شنوم! پس خواندند:

اهداف و تعلیمات اساسی سوره:

اهداف و تعلیمات اساسی این سوره را نکات ذیل تشکیل می دهد.

- یادآوری توحید و ایمان به الله متعال؛
- یادآوری روز قیامت و دلایل آن؛
- مبحث وحی و رسالت.

یادداشت:

آیات (37 و 38) «سورة فُصِّلَتْ» دارای سجدۀ تلاوت می باشد. شما می توانید معلومات تفصیلی در حکم سجدۀ تلاوت را در سورة النجم تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

محتوای سوره فُصِّلَتْ:

طوری که متذکر شدیم؛ این سوره در مکه مکرمه نازل شده و مانند سایر سوره های مکی در اثبات اصول عقیده (توحید، وحی و پیامبری و معاد و جزا) است و پایان سوره به وعده ی الهی اشاره میکند که مردم هر عصر و زمانی به برخی از راز های هستی در آفاق و انفس-که بر وحدانیت و قدرت آفریدگار دلالت می کند - آشنا می شوند.

- با ارائه‌ی دلایل واضح و براهین یقینی و قطعی و دال بر صدق حضرت محمد صلی الله علیه و سلم، این سوره به بحث درباره‌ی قرآن کریم آغاز میشود، قرآنی که معجزه‌ی دائمی و پایدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم است.

این قرآن به طور کافی و شافی و با معانی روشن بیان شده و اهدافش با همه‌ی سرشتها و عقل سالم، منطبق و با زمان و محیط و اوضاع و احوال گوناگون سازگار و از سوی دانای فرزانه است. [هود آیه ۱] الفاظ و معانی آن سهل و گیراست. [یوسف آیه ۲]، [ابراهیم آیه ۴] و به مؤمنان و دوستان خدا و پیروانشان بشارت بهشت می‌دهد و کافران و دشمنان خدا را از آتش دوزخ بر حذر میدارد؛ هر چند بیشتر ناباوران گوش شنوا نخواهند داشت و با صراحت و کینه‌توزانه می‌گویند: دل‌هایی ما زیر پرده‌ی ضخیم پنهان و گوشه‌ایمان سنگین و ناشنواست و سخن محمد و قرآن را نه، می‌پذیریم و نه، می‌شنویم و فاصله‌ی زیادی میان ما و او وجود دارد، پس باید محمد راه خود را در پیش گیرد و ما را رها کند و ما هم دنبال کار و بار و بینش خویشیم. پیامبر صلی الله علیه و سلم راه خویش را در پیش می‌گرفت و پیوسته مردم را به سوی حق و حقیقت دعوت میکرد و هرگز از انجام دستور الله متعال لحظه‌ای هم غفلت نداشت و باز نمی‌ایستاد و ناامید نمی‌شد.

خداوند به پیامبر گرامی امر می‌کند تا به مشرکان و مخالفان اعلان نماید که کار و بار او پیام‌رسانی است و هرگز کسی را به زور و اجبار به ایمان آوردن و ادار نمی‌کند و او نیز انسانی هم چون آنان است، جز اینکه وحی و رسالت از ویژگیهای اوست. پس ای مردم به سوی خدا روی آورید و از او فرمان ببرید و آمرزش بجویید؛ اما آنانی که بر سر کفر و شرک و بی‌باوری پای می‌فشردند، نابود می‌شوند و از سزای الهی نجات و رهایی ندارند؛ آنان کسانی اند که: محبت و شفقت انسانیت را در دل ندارند و از دادن زکات مال و نیکویی با مردم و تهذیب و پاکسازی دل و درون خود روی برمیگردانند و منکر روز قیامت اند. اما مؤمنان نیک‌کردار و جامع صفات برجسته‌ی پسندیده، از پاداشی همیشگی و بدون منت برخوردار خواهند شد. (هود آیه: 108 و انشقاق آیه 25).

- بعد از آن موضوع آفرینش اولیه را مورد بحث قرار داده و خلق آسمان‌ها و زمین را بدان شکل دقیق و محکم یادآور شده است که حتی توجه مخالفین آیات خدا را به اندیشه و نظر و تأمل در آن بر می‌انگیزد، اما تاریکی کفر مانع ایمان آنان می‌شود، بنابر این عالم هستی به طور کلی گویای عظمت خدا و گواه یگانگیش می‌باشد.

- سوره به طور کنایه‌سرنوشت تکذیب‌کنندگان را مطرح کرده و در این راستا نیرومندترین ملت‌ها را مثال زده است؛ از قبیل قوم عاد که در جبروت و نیرو به حدی رسیده بودند که میگفتند: «کیست از ما نیرومندتر؟»، نابودی و ریشه‌کن شدن قوم ثمود را مثال زده است که وقتی به گردنکشی، نافرمانی و تکذیب پیامبران خداوند متعال ادامه دادند، به طور کلی نابود شدند.

- بعد از بحث درباره‌ی مجرمان، بحث پرهیزگاران مؤمن را می‌آورد، که بر شریعت و دین خدا پایدار ماندند، و به پاس آن خدا در کنار پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحان، امنیت و آسایش را به آنان ارزانی می‌دهد.

- بعد از آن سوره درباره‌ی دلایل واضح و آشکاری که در این هستی پهن‌آور به چشم می‌خورند و بر وجود خالق توانا دلالت می‌کنند، سخن به میان آورده است و موضع‌گیری بی‌دینان را در مقابل آیات خدا خاطر نشان ساخته، که چگونه در مقابل چنان آیاتی

آشکار و درخشان، خود را به کوری زده‌اند.

- و در نهایت، سوره با وعده‌ی خداوند متعال راجع به این که در آخر زمان بشریت را از بعضی از اسرار آگاه می‌کند، تا در مورد درستی مطالب و گزارش های قرآن به آن استدلال کنند پایان می‌یابد. (آیه: 53 فصلت) (به زودی نشانه های قدرت خود را در اطراف عالم و (هم) در نفس خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و ثابت شود که یقیناً او حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت بر هر چیزی گواه باشد؟).

اولین مخاطبین این سوره:

اولین مخاطبین این سوره قریش عرب هستند، که این قرآن در پیشروی آنها و به زبان آنها نازل گردید، و آنها اعجاز آن را مشاهده کردند، سپس معجزات بی شمار آن حضرت صلی الله علیه وسلم را دیدند، و با وجود آن از قبول کردن قرآن سر باز زدند، و فهم آن به جای خود، حاضر به استماع آن نشدند، و سر انجام در جواب نصایح مشفقانه‌ی به محمد صلی الله علیه وسلم، گفتند: کلام تو نه در فهم ما می‌گنجد و نه دل های ما آن را می‌پذیرد، و نه گوش های ما برای شنیدن آن آمادگی دارند، در میان ما و شما پرده ضخیمی قرار گرفته است، پس شما به کار خود مشغول باشید و ما را به حال خود واگذارید.

ترجمه و تفسیر سوره فُصِّلَتْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم (۱)

«حم» به طور «حاء - میم» خوانده می شود. از جمله حروف مقطعات اند و یادآور از اعجاز قرآن کریم می باشند و مفهوم این حروف به الله متعال معلوم است. به روایت اغلب و به مراد آن در ارائه آن ها در کلامش دانتر است. (۱)

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 12) موضوعاتی در باره قرآن عظیم الشان، موقف مشرکان، پیامبر صلی الله علیه وسلم که از جمله بشر است، همچنان موضوعاتی وجود ذات باری تعالی و کمال قدرت و حکمت او مورد بحث قرار گرفته است.

تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲)

این کتابی است نازل شده از سوی الله که رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است. (۲)

تفسیر:

کلمه «انزلنا» به معنای نزول دفعی و کلمه «تَنْزِيلٌ» به معنای نزول تدریجی آمده است و شاید برای جمع میان دو تعبیر «انزلنا» و «تَنْزِيلٌ» بتوان گفت که مفاهیم و محتوای قرآن یکدفعه در شب لیلة قدر بر قلب پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده، ولی الفاظ و قالبها به تدریج نازل شده است.

این قرآن با برکت و با حکمت از جانب الله رحمان رحیم، بخشنده و مهربان نازل شده است. و علت اینکه این دو اسم: «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را مخصوصاً ذکر کرده است، و شکی نیست که قرآن نعمتی است پایدار و تا روز قیامت برقرار است.

الله تعالی ذات رحیمی که هر یک از بندگان را که خواسته به رحمتش مخصوص ساخته است.

كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳)

کتابی است که آیاتش در نهایت روشنی بیان شده است، [به زبانی] فصیح و گویا برای مردمی که اهل معرفت و آگاهی اند. (۳)

تفسیر:

تفصیل و شیوایی قرآن را کسانی درک می کنند که به زبان عربی آشنا و بلدیت داشته باشند. «قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»: با در نظر داشت اینکه قرآن عظیم الشان بزبان عربی که به منتها درجه فصیح و بلیغ است نازل کرده شده که این زبان مادری مخاطبین اولین آن بود تا آن مردم بفهمند آن که دچار مشکلات نشوند اول خودشان بفهمند و باز دیگران را کماحقه فهمانده بتوانند مگر با وجود آن ظاهر است که صرف آن مردم از آن مستفید می شوند که: عقل و دانش داشته باشند واضح است که جاهل قدر و منزلت این نعمت عظمی را شناخته و درک کرده نمیتوانند.

دلیل اعراض عده از مردم از قرآن، عمدتاً نشانه جهل آنان است:

قرآن کتابی است که آیات آن به روشنی بیان یافته احکامش واضح گردیده و معجزاتش آشکار شده است، قرآن عظیم الشان برای همه انسانها نازل شده زیرا میفرماید: «هُدًى

لِلنَّاسِ» مگر تنها و تنها اهل علم و تقوا از آن بهره‌مند و مستفید میشوند. زیرا قرآن عظیم الشان میفرماید: «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ- هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» «برای مردمی که می‌دانند».

قرآن کتابی است که الله متعال آنرا به فصیح‌ترین زبان نازل فرموده، تا در هنگام تلاوت به آسانی و وضاحت فهمیده شود.

«لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»: «برای مردمی که می‌دانند» و یقین دارند به این که قرآن از نزد الله متعال فرستاده شده، قرآن عظیم الشان برای قومی نازل شده است که آیات مفصل و دلایل و نشانه‌های اعجاز انگیزش را می‌فهمند، که در اوج بلاغت قرار دارد. ولی اشخاصیکه بر قرآن اعتقاد و باور ندارد، قرآن‌کریم برای شان نعمتی نه بلکه مایه سر درگمی آن هاست.

بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٤﴾

قرآنی که بشارت دهنده و بیم دهنده است، (لیکن) بیشترشان روی گردانند و آنان (ندای آن را) نمی‌شنوند. (۴)

تفسیر:

«بَشِيرًا وَنَذِيرًا» قرآن انسان را به پاداش دنیا و آخرت مژده می‌دهد و او را از عذاب دنیا و آخرت می‌ترساند و تفصیل هریک را بیان کرده است و اسباب و اوصافی را که موجب برخورداری انسان از مژده خدا و یا گرفتار شدن وی به عذاب او می‌شوند ذکر کرده است. بنابر این کتابی را که دارای چنین صفاتی است باید پذیرفت و به آن یقین نمود و به آن ایمان آورد و بدان عمل کرد. ولی بیشتر مردم همانند مستکبران روی گردانند.

«فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» پس آنها به قرآن گوش فرا نمی‌دهند؛ گوش فرا دادن قبول و استجابیت، گرچه آن را با گوش‌ها می‌شنوند؛ شنیدنی که به وسیله‌ی آن حجت شرعی بر آنها اقامه می‌گردد.

مفسر ابو حیان میفرماید: یعنی با این که آن قوم اهل علم و دانش می‌باشند اما اکثر آن‌ها از گوش‌فرا دادن به آن امتناع ورزیدند و به صورتی کامل عقل خویش را به کار نبردند، بلکه روی گردانیدند، لذا به سبب روی گردانیدند و اعراض‌شان دلایل و براهین مندرج در قرآن را نشنیدند. (البحر ۴۸۳/۷).

و امام قرطبی میفرماید: سوره به منظور سرزنش و توبیخ قریش در مورد اعجاز قرآن نازل شده است؛ زیرا آنان طوری به آن گوش نمی‌دادند که برای شان سودی دربر داشته باشد. (تفسیر قرطبی ۳۳۸/۱۵)

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ ﴿٥﴾

و گفتند: دل‌های ما از [درک] حقایقی که ما را به آن دعوت می‌دهی در پرده است، و در گوش‌های ما سنگینی است، و میان ما و تو حجاب است، پس تو عمل کن (و) البته ما نیز عمل می‌کنیم. (۵)

تفسیر:

«فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ»: تو برابر دین خود عمل کن و ما هم برابر آئین خود و هرگز از تو پیروی نمی‌کنیم. تو برای نابودی ما دست به کار شو و ما هم برای نابودی تو به کار می‌پردازیم. و مبارزه ما با تو ادامه دارد. (ترجمه معانی قرآن، دکتر مصطفی خرم‌دل).

تو به دین خود باش و ما به دین خود میباشیم:

زمانیکه پیامبر صلی الله علیه و سلم کافران را دعوت به ایمان آوردن کرد، به او گفتند: قلوب ما در پوشش های ضخیم قرار دارد و یک ذره از توحید و ایمانی که ما را بدان میخوانی به آن نمی رسد. واقعاً قلب که مبتلا به تعصب ها و لجاجت ها باشد هیچ وخت حاضر نیست که کلمه حق را بشنود.

کلمه «أَكْنُتُ» به صورت جمع درآیه مبارکه استعمال گردیده است، و این فهم جمع کلمه میرساند که اگر: قلب داراي یک پوشش باشد، قابل هشدار است، اما چند پوشش قلب کار روشنگرایی را غیر ممکن و محال می سازد. از جانب دیگر به استناد آیه قبلی باید گفت: در صورتیکه مخاطب آماده نباشد وحی و رحمت الهی و کتاب آسمانی و بشیر و نذیر بودن سودی به حال اش هم نخواهند رسانید.

«وَفِي آدَانِنَا وَفُرٌّ» «و در گوش هایمان سنگینی ای است» یعنی: کزری و ناشنوایی ای است که ما را از درک گفتهی تو باز می دارد.

مفسر صاوی گفته است: از این جهت شنوایی خود را به گوش های کر و سنگین تشبیه کرده اند که حق را نمی پذیرد و تمایل به شنیدن آن ندارد. (تفسیر صاوی ۱۷/۴).

«وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ» «و میان ما و تو حجابی است» یعنی: پرده ای است که ما را از رؤیت تو باز می دارد، یا صدای تو را از ما می پوشاند لذا آنچه را که تو می گویی، نمی دانیم. پس ما از اینکه از تو پیروی نمی کنیم معذوریم؛ زیرا در بین ما و تو مانعی قرار دارد.

«فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ» تو به روش و طریقهی خود عمل کن و ما نیز روش خود را دنبال می کنیم، تو به دین خود ادامه بده و ما هم بر دین خود پایدار می مانیم. تو برای آخرت عمل کن و ما برای دنیایمان عمل می کنیم.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ﴿٦﴾

بگو: من بشری مانند شما هستم، به من وحی می شود که البته معبودتان معبود یگانه است، پس راست (و بدون انحراف) به سوی او روی بیاورید و از او آمرزش بخواهید، و وای به حال مشرکان. (۶)

تفسیر:

ای پیامبر! برای کافران بگو: من مانند شما انسانی هستم و از جنسی مغایر با جنس شما نیستم، نه فرشته هستم، نه جن و نه از جنس دیگری جز جنس بشر.

الله متعال وحی را به من اختصاص داده و من شما را به یگانه دانستن خالق دعوت می کنم، من شما را به توحید که، سرلوحه دعوت انبیاست، دعوت می کنم، من شما را به سوی چیزی که با عقل مخالف باشد دعوت نکرده ام بلکه شما را به سوی توحید و یکتاپرستی فراخوانده ام. تنها فرقی که میان من و شما هست در این است که به من وحی فرستاده می شود نه به شما لذا من با وحی الهی پیامبر شده ام و پیروی من بر شما واجب گردیده است.

«فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ» پس راه مستقیم را در پیش گیرید که شما را به او تعالی وصل می گرداند، یعنی راه توحید را که همه پیامبران به سویش فرا خواندند و برای گناهان خویش از خدا آمرزش بخواهید. «وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ» وای باد بر کافران که به حق تعالی چیزهای

دیگر را شریک می‌آورند پس آینده را با پایداری در راه توحید، و گذشته را با استغفار و عذرخواهی از درگاه حق جبران کنید.

الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٧﴾

همان کسانی که زکات نمی‌دهند و آنها همان کسانی هستند که به آخرت کافراند. (٧)

تفسیر:

از فحواي آیه مبارکه بر می‌آید که نپرداختن زکات و بی‌اعتنایی به فقرا، بین شُرک و کفر قرار گرفته و پُر خطر است و سبب انکار از قیامت و روز جزا، همین نپرداختن زکات است. و طوری که یاد آور شدیم، سرچشمه‌ی نپرداختن زکات یا دنیا پرستی است که نوعی شُرک است و یا باور نداشتن به قیامت، که کفر است.

مفسر امام نسفی (رح) میفرماید: «خداوند متعال ندادن زکات از سوی آنها را به انکار آخرت پیوست کرد، زیرا دوست داشته‌ترین چیز در پیش انسان مال اوست و سخن معروفی است که مال به جان راه دارد، پس اگر شخص مالش را در راه الله متعال به مصرف رسانید، این دلیلی است نیرومند بر صلاح و استقامت وی.»

امام قرطبی میفرماید: آنان را به خاطر پستی و رذالت سرزنش کرده است که بزرگان و اهل فضل از آن متنفرند. آیه دال بر این است که کافر علاوه بر عذاب کفرش در مقابل عدم پرداخت زکات نیز عذاب می‌بیند. (ابن کثیر این نظر را آورده و آن را به ابن عباس نسبت داده است. که منظور پاکیزگی نفس از شُرک است. اما این قول مرجوح است. و صحیح آن است که مفسران گفته‌اند که منظور زکات مال است و ابن جریر آن را اختیار کرده است.)

ابن عباس (رض) گفته است: منظور از زکات، زکات نفس است. پس یعنی با اقرار به توحید و گفتن «لا إله إلا الله» خود را پاک نمی‌کنند. و «هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» یعنی و آنان به حشر و نشر (معنی حشر و نشر درین قوس جای داده شود) کافرند و محاسبه و کیفر را تکذیب می‌کنند.

مفسر صاوی گفته است: از این رو زکات را مخصوصاً با کفر قرین کرده است که مال، برادر جان است، پس وقتی انسان آن را در راه خدا بذل کند، نشان می‌دهد که در دین قوت و پایداری دارد. (تفسیر صاوی ۱۷/۴).

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٨﴾

بی‌تردید کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، برای آنان ثواب بی‌پایان (و بی‌منت) است. (٨)

تفسیر:

در آیه مبارکه در می‌یابیم که ایمان و عمل نیکو از هم جدا نیست. ایمان قبل از عمل است. طوری که «آمَنُوا» قبل از «عَمِلُوا» تذکر یافته است.

به یاد داشته باشید؛ کسانی که در دنیا عمل بی‌منت انجام می‌دهند، در بهشت پاداش بی‌منت دریافت می‌دارند. یعنی آنانکه به الله متعال ایمان آورده‌اند و پیامبرش را تصدیق کردند، و ایمان و عمل نیکو را با هم داشتند، پاداشی ناکاسته و غیر مقطوع را در آخرت در نزد پروردگارشان نصیب می‌کردند.

این پاداشی که تا بهشت برقرار باشد، ادامه دارد. نه قطع می‌شود نه از آن باز پس گرفته می‌شوند.

قُلْ أَيْنَكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٩﴾

بگو: آیا شما به کسی که زمین را در دو روز آفرید، کفر می ورزید، و برای او همتیانی قرار می دهید؟ حال آنکه او پروردگار جهانیان است. (۹)

تفسیر:

مفسر صاوی در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: استفهام در «أَيْنَكُمْ» برای انکار کردن و زشت نشان دادن کار آنها می باشد؛ یعنی در حالیکه می دانید خدا در عالم بالا و پایین شریکی ندارد، چگونه برایش همتیایی و شرکایی قرار می دهید و آنها را پرستش می کنید؟ (صاوی ۱۸/۴)

به قولی هدف اینست که الله تعالی زمین را در مدتی به مقدار دو روز آفرید، یا آن را در دو نوبت و در دو مرحله آفرید زیرا روز حقیقی فقط بعد از وجود زمین و آسمان قابل تصور می باشد و قبل از آن قابل تصور نیست.

وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيٍّ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ ﴿١٠﴾

او در زمین کوه هایی قرار داد، و در آن خیر و برکت نهاد و روزی (اهل) آن را در چهار روز به اندازه معین مقدر کرد، (بنابر این) برای سؤال کنندگان (واضح و) روشن گردید. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَوَاسِيٍّ» جمع «راسية» به معنای کوه های استوار است. «سَوَاءً» به معنای برابر است و «سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ» به معنای آن است که قوتها برابر نیازهاست.

تفسیر:

آماده کردن این زاد و برگ و ارزاق زمین؛ «در چهار روز» بود. یعنی در دو روز دیگر به علاوه دو روز قبلی بود که مجموعاً چهار روز می شود. پس آفرینش زمین و قرار دادن ارزاق آن، جمعاً در چهار روز انجام گرفت. نقل است که این دو روز اخیر، روز های سه شنبه و چهارشنبه بود. «برای سؤال کنندگان بیان واضح ارائه شد» یعنی: جمع کل روزهای آفرینش و آماده سازی زمین برای زندگی، چهار روز تمام بی کم و زیاد است. گویی گفته شد: این بیان محدد و روشن، پاسخ کسانی است که سؤال می کنند: زمین و آنچه در آن است، در چه مدتی آفریده شده است؟ (تفسیر انوار القرآن).

«وَبَارَكَ فِيهَا» «و در آن برکت نهاد» یعنی انواع و اقسام خوردنی ها، درختان میوه ها، غله جات حبوبات و حیوانات از زمین می برآید و مقدر گردانید در آن خوراک های آنها، - یعنی خوراک های باشندگان زمین را بیک اندازه و حکمت خاص در زمین بیافرید چنانچه در هر اقلیم و هر ملک برطبق طبائع و ضروریات خوراک ها مهیا کرده شده.

«فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ» مفسر تفسیر کابلی می نویسد: درین موقع مراد از «روزها» ظاهر است که روزهای معروف و متبادر نیست زیرا که پیش از پیدایش زمین و آفتاب و غیره وجود اینها متصور نیست - لامحاله ازین روزها مقدار مخصوص روزها مراد خواهد بود و یا روزی مراد باشد که به نسبت آن فرموده است «و ان يوماً عندربك كالف

سنة ممانعدون» (حج ركوع 6).

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾

سپس اراده آفرینش آسمان فرمود در حالیکه به صورت دود بود، و به آسمان زمین دستور داد بار غبت یا کراهت (شکل گرفته) بیاید گفتند: فرمانبردار آمدیم. (۱۱)

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا وَزَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿١٢﴾

آنگاه آنها را به صورت آسمان های هفت گانه در دو روز استوار کرد و در هر آسمانی امرش را وحی کرد، و ما آسمان دنیا را با چراغ هایی (ستارگان) زینت دادیم، و (آن را از دخالت شیاطین) محافظت نمودیم، این است تقدیر ذات غالب دانا. (۱۲)

خَلَقَتْ آسْمَانَهَا وَزَمِينَ:

پروردگار با عظمت ما در مورد اینکه آسمانها و زمین مجموعاً در شش روز خلق شده است در (آیه 4 سوره سجده) میفرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ.» (الله تعالی ذاتی است که آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو است در شش روز [= شش دوران] آفرید، سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت؛ هیچ سرپرست و شفاعت کننده‌ای برای شما جز او نیست؛ آیا متذکر نمی شوید؟!)

و باز در (آیه: 38: سوره ق) میفرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ» (ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان آنهاست در شش روز [= شش دوران] آفریدیم، و هیچ گونه رنج و سختی به ما نرسید! (با این حال چگونه زنده کردن مُردگان برای ما مشکل است؟!)).

همچنان در (آیه 54: سوره الأعراف) میفرماید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْنِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (پروردگار شما، خداوندی است که آسمان ها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت؛ با (پرده تاریک) شب، روز را می پوشاند؛ و شب به دنبال روز، به سرعت در حرکت است؛ و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، که مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) است! پر برکت (و زوال ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است!) و باز هم در (آیه 4 سوره الحديد میفرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (او ذاتی است که آسمانها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس بر تخت قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت)؛ آنچه را در زمین فرو می رود می داند، و آنچه را از آن خارج می شود و آنچه از آسمان نازل می گردد و آنچه به آسمان بالا می رود؛ و هر جا باشید او با شما است، و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست!)).

اما در آیه ای که برخی شبیه وارد ساخته اند که مجموع آن می شود، 8 روز از لفظ خلق استفاده نشد بلکه از ماده قضي استفاده شده.

اگر در آیه 9 سورة فُصِّلَتْ چنین آمده بود «فَفَخَّلَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» میتوانستیم با آیات دیگر مقایسه کنیم و چنین بگوییم که در این آیات: (آیه 9: فُصِّلَتْ) «فَخَّلَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ» «خلق کرد زمین را در دو روز» در (آیه 10: فُصِّلَتْ) «وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِنَ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» در (آیه 11: فُصِّلَتْ) «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ» ودر (آیه 12: فُصِّلَتْ) میخوانیم: «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» مجموعاً هشت روز میشود. همین طور که می بینید در هیچ یک از آیات بالایی نگفته آسمان ها در دو روز خلق شده!

تنها چیزی که گفته در روز اتفاق افتاده و مربوط به آسمان ها هم هست «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» هست که ماده قضي با خلق تفاوت دارد و معنی تحکیم کردن و محکم کردن آسمان ها را دارد.

بله اگر گفته بود فخلق سبع سماوات في يومين اشکال وارد بود.

پس نمی توان از آیات استفاده کرد که در شش روز زمین و تقدیرات خلق شده ودر دو روز آسمانها که بگوییم مجموع آن میشود 8 روز که با دیگر آیات تناقض داشته باشد.

از طرف دیگر آیه دهم هم در مورد خلقت زمین نیست بلکه در مورد استوار کردن کوه ها و تقدیر کردن اوقات هست که این مرحله بعد از خلقت صورت گرفته.

تنها چیزی که می توان گفت در آیات شریفه سوره فصلت تصریح به آن شده در دو روز خلق شدن زمین هست. اما در مورد اینکه آسمانها در چند روز خلق شده اند هیچ بیانی در این آیات نیامده.

اما دو روزی که در این آیه آمده: «وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِنَ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» (در مورد تقدیر اوقات و برافراشتن کوه هاست نه در مورد خلقت زمین و همچنین دو روزی که در مورد آسمان ها آمده: «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» در مورد خلقت آسمان ها نیست بلکه در مورد محکم کردن آسمان هاست، پس تنها می توان می توان گفت خلقت زمین در روز بوده اما اینکه آسمان ها در چند روز بوده را دلیلی از قرآن نداریم که چند روز بوده.

پس قرآن دو چیز را تصریح نموده: زمین به تنهایی در دو روز خلق شده و مجموع زمین و آسمان ها در شش روز. که این دو باهم هیچ تناقض و تضادی ندارند.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه ذیل آغاز از آیه (13 الی 18) هشدار به مشرکان است تا به سرنوشت صاعقه ی عاد و ثمود گرفتار نشوند. طوری که میفرماید:

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ ﴿١٣﴾

اگر روی گردانند، بگو: من شما را از صاعقه ای [مرگبار] چون صاعقه عاد و ثمود بیم می دهم. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَاعِقَةٌ»: جرّقه عظیم الکتریسیته (جرقه برقی) است که در میان قطعه ابری که بار مثبت دارد با زمین که بار منفی دارد ایجاد می شود. صدای مهیب و زمین لرزه شدیدی را به همراه دارد. (ترجمه معانی قرآن، تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر:

ای پیامبر! اگر کافران بعد از ارائه این بیان حق باز هم از ایمان آوردن روی گردانیدن به آنها بگو: شما را از عذاب هولناک و شدیدی مانند عذاب قوم عاد و ثمود برحذر میدارم. (در کشف گفته است: یعنی عذابی دردآور بسان صاعقه).

یعنی شما را از صاعقه‌ای چون صاعقه عاد و ثمود هشدار دادم» مراد از صاعقه: عذابی است که مانند صاعقه در دم کشنده است، گویی صاعقه‌ای است. صاعقه در اصل: بانگ مرگبار یا قطعه‌ای از آتش مذاب است که همراه با رعدی شدید از آسمان فرود می‌آید.

إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبَّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَأِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿١٤﴾

هنگامی که پیامبران از پیش رو و پشت سرشان به سوی آنان آمدند [و گفتند: که جز الله را عبادت نکنید، گفتند: اگر پروردگار ما می‌خواست [که ما مؤمن شویم و او را بپرستیم] فرشتگانی را می‌فرستاد، پس ما به آن چه شما به (تبلیغ) آن فرستاده شده اید، کافریم. (۱۴)

تفسیر:

قابل تذکر است که در طول تاریخ بشریت؛ هرگاه پیامبران برای هدایت آنان آمدند، و از هر جهت برای راهنمایی آنها تلاش میکردند، کفار از هر تدبیر استفاده میکردند و دست دشمنی، امتناع و بغاوت میزدند. یکی از بهانه‌های همیشگی کفار و مشرکان در برابر پیامبران این بوده که می‌گفتند: اگر خداوند متعال می‌خواست ما را هدایت کند، باید یکی از فرشتگان را به عنوان پیامبر برای ما می‌فرستاد، نه آن که انسانی همانند خود مان را برای ما بحیث پیامبر قرار دهد. بنابر این به چیزی که ما را بدان فرا می‌خوانید تکذیب می‌کنیم و سخنان تانرا تصدیق نمی‌نماییم.

در حالیکه پیامبر باید از جنس خودما باشد تا بتواند الگوی زندگی ما باشد و نیازهای ما را درک کند.

یعنی: چون شما پیامبران، بشر هستید و فرشته نیستید لذا ما به شما آنچه که با خود به همراه آورده‌اید، ایمان نمی‌آوریم. یعنی: ما کافر و منکر این امر هستیم که الله متعال شما را به سوی ما فرستاده باشد.

و جمله «بِمَا أُرْسِلْتُمْ» در آیه مبارکه متضمن نوعی سرزنش و تمسخر به آنها است. در این هیچ جای شکی نیست که هر مستکبری برای انحراف خود، بهانه تراشی و توجیهی غیر منطقی می‌تراشد. طوری که دیده می‌شود دشمنی و مخالفت با انبیا بی‌نهایت سرسختانه بوده است. البته مخالفت کفار، با مکتب الهی است نه با شخص پیامبر صلی الله علیه و سلم. **فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿١٥﴾**

اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند، و گفتند چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آیا آنها نمی‌دانستند خداوندی که آنها را آفریده از آنها قویتر است، آنها (به خاطر این پندار) پیوسته آیات ما را انکار می‌کردند. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ حَقٍّ»: به ناحق در زمین بزرگی فروختند و خویشان را بالاتر از آن دانستند که حقیقت را بپذیرند و ایمان بیاورند. «بِغَيْرِ حَقٍّ»: بدون استحقاق. به ناحق

(سورة هاي: اعراف/146، يونس/23، قصص آيه 39). (تفصيل در تفسير «ترجمه معاني قرآن»)

تفسير:

استكبار، مايه‌ی هلاکت است:

مطابق روايات تاريخي قوم عاد که در جنوب جزیره العرب زندگي بسر ميبردند، داراي نيروي قوي و داراي افراد جنگجو بودند و در ضمن قلعه ها و سنگر هاي مستحکم و داراي ساختمان هاي بلندی بود، ابو سعود گفته است: آنها داراي قامت هاي بلند و بدنی زمخت و عظيم بودند و به حدی نيرومند بودند که هر فرد از آنها می توانست با دست خود صخره‌ای بزرگ را از کوه برکند. (تفسير ابو سعود ۲۱/۵).

همین عوامل بود که سبب غرور و استکبار آنان شد. آنان خود را در روي زمین برتر مي دانستند و با تکبر و عناد مي گفتند: کسی از ما نيرومند تر نيست.

ولي اين گروه نادان نمی دانستند قدرت، نشانه‌ی حقانيت نيست تکبر انسان ضعيف در برابر خالق قهار کاملاً نابجا و جاهلانه است. و در اين هيچ جاي شكي نيست آنچه كفار رابه هلاکت ميرساند، استمرار در كفر و لجاجت است.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنَدِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٦﴾

سر انجام تندبادي سخت و سرد در روزهايي شوم بر آنان فرستاديم تا در زندگي دنيا عذاب خواري و رسوايي را به آنان بچشانيم، و بي ترديد عذاب آخرت رسوا کننده تر است و آنان [در آن روز] ياري نخواهند شد. (۱۶)

تفسير:

عَلَّتْ عَذَابَ الْهَي، عملکرد خود انسانها است:

خداوند متعال باد نيرومند و تندي را که آوازي بي نهايت قوي تند و مهيب و پر سر و صدا داشت بر قوم عاد فرستاد، ديده مي شود که با اراده‌ی پروردگار با عظمت نقش سازنده‌ی باد، به نقش سوزنده تبديل می‌شود.

«صرصر»: باد بسيار سردی است که کشت زارها و درختان را ميسوزاند چنان که آتش آن ها را مي سوزاند صرصر باد است که صدای مهيب آن گوش کرکن آن نابود کننده بود. اين باد در «فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ» در ايامی نامبارک، بد شگون و ناميم و نوزيد نگرفت. قوم با عذاب خواري و ذلت را در دنيا جشيد، و عذاب و آتش دوزخ روز هاي شوم و بد، آخرت در نزد پروردگار با عظمت خواري، ذلت و زيان بيشتري را به همراه دارد و در آن روز کسی نيست که عذاب الهي را از آنان دفع کند.

«أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ»: روز هاي شوم و بد. اين تند باد هفت شب و هشت روز پياپي وزيدن گرفت. (سورة: حاقه آيه: 7) و همچون تنه‌هاي درختان خرما که از ريشه کنده شده باشند، انسان ها را بلند مي‌کرد و به زمین مي کوبيد (سوره قمر آيه: 20). «وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ - 16»: رسوايي آخرت نهايت وخيم و مدهش است و هيچکس آنرا باز داشته نمیتواند و نه کسی به کمک ديگري رسیده میتواند هر کس به غم خود گرفتار ميشد، حتي مدعيان بزرگ محبت و دلسوزي نیز از ياري همدیگر مي گريزند. از الله متعال ميخواهم که مارا از عذاب روز جزا نجات دهد.

وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٧﴾

و اما ثمودیان، پس آنان را هدایت کردیم، ولی آنها نابینائی را بر هدایت ترجیح دادند. بنابراین این، به سبب کارهایی که می کردند، صاعقه عذاب رسوا کننده آنان را گرفت. (۱۷)

تفسیر:

کفر سریع، قهر سریع را به دنبال دارد:

پیامبر قوم ثمود حضرت صالح علیه السلام بود. آنان در میان مدینه و شام (وادی القری) زندگی می کردند و امکانات خوبی زراعتی و قوت کافی دهقانی و بشری در اختیار داشتند. طوری که گفته آمدیم الله متعال برای قبیله «ثمود» که قبیله معروفی و مشهوری بود، حضرت صالح علیه السلام را به سوی ایشان فرستاد که آنها را به یگانه پرستی و توحید دعوت نمود، و از شرک ورزی نهی کرد. و خداوند متعال شتر ماده را به عنوان معجزه و نشانه بزرگی به آنها ارائه داد که یک روز آب سهمیه آنها بود و یک روز سهمیه شتر. آنها یک روز شیر شتر را می نوشیدند و یک روز آب را. آنها چیزی خرج شتر نمی کردند بلکه شتر از زمین الله می خورد. بنابراین این در اینجا فرمود: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ» و ثمود را راهنمایی کردیم. یعنی با روشنگری راه را به آنها نشان دادیم. در مورد ثمود تصریح کرد که برایشان اتمام حجت و راهنمایی شده اند با این که همه امت هایی که هلاک شده اند حجت بر آنها اقامه گردیده و برایشان روشنگری شده است، اما ثمود را به صورت خاص بیان کرد چون معجزه و نشانه ای که برای آنها آمده بود آشکار و ظاهر بود و بزرگ و کوچک و زن و مردشان آن را دیدند، بنابراین این آنها را به طور اختصاصی بیان کرد که برایشان روشنگری شده و راهنمایی گردیده اند و اما آنها به سبب ستمگری و بدکاری شان نابینایی را که کفر و گمراهی است بر هدایت که علم و بیان است ترجیح دادند. «فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» ولی؛ ثمودیان نابینائی را بر هدایت ترجیح دادند. بنابراین این، به سبب کارهایی که می کردند، صاعقه عذاب رسوا کننده آنان را گرفت. این عذاب به خاطر اعمال شان بود نه این که الله متعال بر آنها ستم کرده باشد.

پروردگار با عظمت برای ثمودی ها یعنی قوم صالح راه راست، راه نیکبختی، مستقیم و واضح را بیان و به روش میانه و راست راهنمایی شان نمود. ولی با تأسف گمراهی و سرکشی را بر هدایت و کفر را بر ایمان و معصیت ترجیح دادند. الله متعال قبل از عذاب، اتمام حجت کرد.

در نتیجه «فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ» صاعقه عذاب خوار کننده و زیان آوری به سبب اعمال بد کفر و گناه هلاک شان ساخت. نباید فراموش کرد که: خوار کردن انبیاء خواری قیامت را به دنبال دارد. قهر یا لطف خداوند، نتیجهی عملکرد خود انسان ها است. «صاعقه»: آتشی است که بر هرکس اصابت کند، بی درنگ او را از پامی اندازد. «عذاب هون»: عذاب خوار کننده را می گویند.

ابن کثیر میفرماید: الله متعال به سبب اینکه آن قوم صالح علیه السلام را تکذیب کردند و شتر را بقتل رسانیدند صاعقه و زلزله سختی، ذلت، خواری و عذاب و آزار را بر آنان روانه کرد. (مختصر ۲۵۹/۳).

علت عقوبت و مجازات:

عقوبت و مجازات بدین معنای است که اگر شخصی عمل خلاف اخلاق عمومی یا عرف و عادت آن جامعه یا خلاف قانون را انجام دهد، چون آن عمل بد است پس باید عقوبت و مجازات شود و به اصطلاح سزای عمل را که مرتکب شده ببیند یعنی تنبیه شود و یا مجازات شود تا هم خود و هم دیگران از آن عبرت گیرند، و دیگر آن عمل را انجام ندهند یعنی باید مشقت آن عمل را بچشد تا متوجه شود که نتیجه ارتکاب آن عمل بد چیست.

پروردگار با عظمت دو نوع مجازات برای بنده خود در این دینا وضع نموده است: یکی «مجازات های تربیتی» و دیگری «مجازات های پاک سازی و استیصال» (استیصال). [ع مص] به معنای از بیخ کندن. (غیاث). ریشه کن کردن آمده است)

هدف در عقوبت و مجازات های قسم اول یعنی «مجازات های تربیتی» آن است که انسان ها در سختی، مشقت و رنج قرار پوخته شود، و بصورت کل ضعف و ناتوانی خود را درک و از مرکب غرور و تکبر پیاده شوند.

ولی هدف در عقوبت و مجازات های قسم دوم «مجازات های پاک سازی و استیصال» که برای برخی از انسان ها، و احياناً در مورد یک گروه و جماعت و یا هم در مورد یک قوم در طول تاریخ وضع گردیده است، به علت بوده است که دیگر همچو انسانها از احياناً همچو اقوام از دایره اصلاح خارج شده است، و به اصطلاح دیگر قابل اصلاح نمی باشند. بناً حکم پروردگار در این بابت همین است که این گروهی از انسان ها باید از جامعه ریشه کن و از بین برده شوند، زیرا برای همچو انسان ها در این نظام حق حیات باقی نمانده و باید از بین برده شوند.

وَنَجِّينَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿١٨﴾

و کسانی را که ایمان آورده و همواره پرهیزگاری میکردند، نجات دادیم. (۱۸)

تفسیر:

واقعاً رمز نجات، ایمان و تقوا است، الله تعالی از عذابی که به قوم عاد و ثمود رسید، مؤمنان و پرهیزگاران و کسانی که ترس از الله داشتند و از حضرت صالح اطاعت می نمودند، نجات داد.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (19 الی 29) مجازات اخروی کفر پیشگان بد اندیش و بدخواه، باز داشتن از گوش فرا دادن به قرآن، مورد بحث قرار گرفته است.

وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٩﴾

و [یاد کن] روزی را که دشمنان خدا به سوی آتش گرد آورده میشوند، پس آنان را از حرکت باز می دارند [تا گروه های دیگر به آنان ملحق شوند]. [۱۹]

تفسیر:

«يُوزَعُونَ» به معنای حبس شدن است. یعنی اولین نفر را حبس و نگاهداری می کنند تا آخرین نفر برسد، سپس به سوی دوزخ روانه و تقسیم می شوند.

در این هیچ جایی شکی نیست که بازگویی صحنه های قیامت، عامل انذار و تربیت برای انسانها است. قرآن عظیم الشان به پیامبر می گوید: «وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ» ای پیامبر! چنین روزی را به مشرکان یادآوری کن، روزی را که دشمنان تباه کار خدا در سرزمین محشر برای رانده شدن به سوی آتش گردهم می آیند.

«فَهُمْ يَوْمَ عُنُونَ» برای این‌که به هم برسند و گرد هم بیایند و همگی حاضر شوند، متوقف می‌گردند. دوزخیان از پراکنده شدن و فرار در مسیر حرکت به طرف دوزخ باز داشته می‌شوند.

ابن کثیر فرموده است: نگهبانان دوزخ آنها را متوقف می‌سازند تا اول و آخرشان گرد هم آیند و جمع شوند. (مختصر ابن کثیر ۲۶۰/۳).

حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٠﴾

وقتی به آتش می‌رسند، گوش و چشم و پوستشان به اعمالی که همواره انجام می‌دادند، گواهی می‌دهند. (۲۰)

تفسیر:

«شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ..»: شهادت اعضاء در آیات متعدّد قرآن عظیم الشان تذکر رفته است که از جمله در سوره های (نور آیه 24، یس آیه 65، فصّلَتْ آیات 21 و 22) ولی نحوه شهادت بر ما مجهول است. آیا الله متعال درک و شعور و قدرت سخن گفتن را بدان‌ها می‌دهد، آثار گناهان بر آنها نقش بسته است، در آنها ایجاد صوت می‌گردد، و در جمله «سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ» در مورد اینکه چرا کلمه «سَمْعُهُمْ» مفرد و بقیه اعضاء بدن بطور جمع ذکر یافته است مراجعه شود به: (سوره های: بقره آیات 7 و 20، انعام آیه 46، نحل آیه 108).

«جُلُودُ»: پوست‌ها. مراد همه اعضاء است، و عطف عام بر خاص است. («ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرم‌دل).

در حدیث شریف آمده است: «بر دهانش مهر زده می‌شود، آنگاه به اعضایی شان گفته میشود: به زبان بیا، پس اعضای بدن اعمال او را به زبان می‌آورند.

پس از آن اقرار می‌کند و می‌گوید: نابود شوید، من برای شما تلاش می‌کردم». (قسمتی از یک حدیث طولانی است که مسلم آورده است و نشان می‌دهد در روز قیامت اعضای بدن بر انسان گواهی می‌دهند و خدا بر هر چیزی قادر است.)

واقعیت امر همین است که اعضای بدن از عملکرد انسان‌ها آگاهی مطلق دارد، زیرا تا زمانیکه اطلاع نداشته باشند نمی‌توانند در قیامت علیه او شهادت ارایه دهند.

وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢١﴾

و آنان به پوستشان می‌گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ گویند: الله همان ذاتی که همه چیز را به نطق آورده ما را نیز به نطق آورده است. و او بار اولش ما را آفریده است و به سوی او بازگردانیده می‌شوید. (۲۱)

تفسیر:

«أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ»: خدا همه چیز را به گفتار انداخته است. یعنی امروز همه موجودات عالم سخن می‌گویند و اسرار را بازگو می‌کنند. چرا که پرده‌ها از رازها به کنار رفته است. نه تنها در قیامت در دنیا هم همه ذرات عالم به تسبیح و تقدیس خدا مشغول و مأموران راز بگویی خدایند، و هر ذره‌ای صفحه‌ای گویا از تاریخ هستی است. اما هر یک دارای

قلمی دیگر و زبانی دیگرند. اما چگونه؟ شما انسانید و نمی دانید. («ترجمه معانی قرآن»، از: دکتر مصطفی خرمدل).

کافران خطاب به پوست های وجود خود، هنگامی که بر عملکرد آنان شهادت میدهند میگویند: برای چه به گناه انی که ما انجام دادیم شهادت دادید؟ به پاسخ میگویند: الله متعال ما را به سخن در آورده است؛ ما اختیار نداریم، همان خدایی که هر چیزی را به زبان در آورده ما را نیز گویا گردانیده است یعنی: همان کسی که همه مخلوقات ناطق خویش را گویا کرده، ما را نیز گویا نموده است.

مفسر ابو سعود گفته است: یعنی سخن گفتن ما ناشی از قدرت خدا است، و این، امر عجیبی نیست؛ چرا که هر زنده ای را به سخن آورده است؛ چون هر آنکه بر خلق و ایجاد اولیه می تواند قادر است، می تواند برای کيفر و یا پاداش، دو باره شما را برگرداند و می تواند اعضای شما را به زبان آورد. (ابو سعود ۲۲/۵)

در حدیث شریف به روایت مسلم و دیگران از انس بن مالک (رض) آمده است که فرمود: «نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم که خندیدند آن گاه فرمودند: آیا می دانید که به خاطر چه چیزی می خندم؟ گفتیم: الله تعالی و رسولش داناترند. فرمودند: از گفت و گوی بنده با پروردگارش به خنده در افتادم؛ میگوید (بنده به پروردگارش) آیا مرا از ستم پناه نداده ای؟ پروردگار متعال میفرماید: چرا، پناهت داده ام. میگوید: پس در این صورت من علیه خود هیچ گواه دیگری جز خودم را نمی پسندم.

خداوند متعال میفرماید: امروز نفست به عنوان گواه بر خودت بسنده است و امروز نویسندگان گرامی (فرشتگان نویسنده اعمال) به عنوان گواهان بر تو بسنده اند. سپس آن حضرت صلی الله علیه وسلم افزودند: در این هنگام بر دهانش مهر نهاده شده و به اندامهایش گفته می شود: به سخن در آید و گویا شوید. پس اندام ها به اعمال وی گویا می شوند. فرمودند: سپس مهر از دهان وی برداشته شده و به او اجازه داده می شود که سخن بگوید. پس خطاب به اندام های خویش می گوید: دوری باد شما را (گم و گور شوید) آخر من از جای شما دفاع می کردم».

و در روایت حضرت ابو هریره آمده است که بر دهن او مهر زده میشود، و به ران گفته میشود که تو بگو و اعمال او را توضیح بده، پس ران انسان و گوشت و استخوان همه، به اعمال شهادت می دهند. (رواه مسلم ومظهری).

و از حضرت مَعْقَل بن یسار روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: که هر روز آینده به انسان نداء می دهد که من روز جدید هستم و آنچه تو در من عمل می کنی من در قیامت بر آن شهادت می دهم، لذا بر تو لازم است که قبل از اختتام من یک نیکی انجام بده، تا من به آن شهادت دهم و اگر رفتم تو مرا آینده نخواهی یافت، هم چنین هر شب به انسان چنین ندا میدهد. (ذکره ابو نعیم، کذا فی القرطبی).

قیامت صحنه‌ی جدال و ستیز انسان با خود است:

کفار اصل و واقعیت گناه را در روز عدل الهی در روز محشر می پذیرند ولی از اینکه اعضای بدن خودشان آغاز به شهادت بر آنها می کنند سخت ناخوشنود و ناراحت می شوند. باید متذکر شد که روز قیامت، شاهدان متعددی در برابر انسان حضور داشته می باشند که؛ بر اعمال انسان حاضر اند که ادای شهادت دهند از جمله: خداوند متعال، انبیاء، زمین، زمان، فرشتگان، اعضای بدن و غیره و غیره.

اعتراض کفار به اجرائی شهادت پوست بدن:

از فحواي آیات متبرکه که (20 الي 22 سوره فُصِّلَتْ) اجرائی شهادت پوست به طور مطلق براعمال انجام شده انسان است، در نتیجه همه کارهایی را که انسان با اعضاي بدن خویش؛ مانند دست و پا انجام داده است شامل میشود، و مدلول آن از آیه‌هایی که بر شهادت دست و پا دلالت داشت گسترده تر خواهد بود، ولی برخی از مفسران گفته‌اند کلمه «جلود» در آیه کنایه از «فروج» است و نه مطلق پوست بدن، که قرآن به خاطر رعایت ادب در گفتار از آن به کنایه تعبیر کرده است، ولی این تفسیر شاهد و دلیل استواری ندارد، و کلمه «فروج» نیز در آیات دیگر قرآن به کار رفته است. چنانکه در ستایش مؤمنان راستین میفرماید «و الذین هم لفروجهم حافظون» (آیه 5 سوره مؤمنون).

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که چرا این گروه فقط به شهادت دادن پوست هایشان اعتراض می‌کنند، و شهادت که توسط گوش‌ها و چشم هایشان اجرا می‌شود، اعتراض نمی‌ورزند؟ گفته شده است این بدین خاطر است که پوست تنها به کارهایی که به واسطه آن انجام گرفته است شهادت میدهد.

ولی گوش و چشم به کارهایی هم که دیگر اعضاء انجام داده‌اند برای شهادت حاضر میشوند، گویا وجه اعتراض گنهکاران به پوست هایشان این است که شما خود واسطه انجام این گناه بوده‌اید حال چرا علیه ما شهادت می‌دهید؟ همچنان احتمال دارد که: شاید رسوایی گناهانی که انسان با پوست بدن انجام داده بیشتر از آن است که ما انسان‌ها تصور آنرا داریم. پروردگارا! ما را از آن محفوظ داری.

نمونه از تحقیق با مجرمین در روز رستاخیز:

در صحیح مسلم از آن حضرت صلی الله علیه وسلم روایتی نقل شده که میفرماید: روز رستاخیز، خداوند یکی از بندگان مجرم را بدین صورت بازخواست می‌کند: فلانی! مگر تو را در دنیا عزیز نکردم؟ مگر به تو سروری ندادم؟ و برایت همسری مهیا نساختم و در اختیارت نگذاشتم؟ اسب، شتر و..

(امکانات رفاهی) به تو ندادم؟ بنده در پاسخ می‌گوید: بلی. قبول دارم. آنگاه الله متعال میفرماید: یقین داشتی که روزی با من ملاقات خواهی کرد؟ می‌گویی: بارالها! من به تو و پیامبران و به کتاب‌های آسمانی‌ات ایمان داشتم و پایبند نماز و روزه بودم، و از آنچه که به من عطا نموده بودی به مستضعفان انفاق می‌کردم و.. چندین عمل دیگر را که انجام نداده، بر می‌شمارد. الله متعال میفرماید: اینجا در حضور من نیز! (دست از دروغ گویی بر نمیداری) اکنون از وجود خودت گواه می‌آوریم. مرد با خود می‌گوید یعنی چه! مگر کسی جرأت می‌کند علیه من شهادت اداء کند؟!

در این وخت است که: مهر سکوت بردهانش زده میشود و بجای زبان، پوست، دست و پا و دیگر اعضاي بدنش آغاز به سخن زدن می‌کند. (روایت مسلم).

جای تعجب است!

این انسان گنهکار در تلاش آن است که با دروغ هایش همان طوری که در دنیا بندگان خدا را فریب می‌داد، اکنون در میدان محشر، الله متعال را بفریبد! غافل از اینکه خداوند، عالم به اسرار و درون انسان‌هاست.

حاکمیت خداوند متعال بر اعضاي جسم انسان:

علامه سید قطب در تفسیر خویش در آیه (19 سوره فُصِّلَتْ) مینویسد: «وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ

اللّٰهُ اِلٰى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿19﴾» «روزي که دشمنان خدا به سوي آتش رانده مي شوند و بر لبه آن گرد آورده مي شوند».

«اينجا در حالیکه قبلاً در طول تاریخ، براي انسان ها قدرت و حکومت خداوند بر جهان هستي منکشف شده و به آن پي برده بودند، اکنون پرده از حاکميت جديدي برداشته مي شود که بدان فکر نکرده بودند، حاکميت خداوند بر اعضا و اجسام آنان». مي بينند که چگونه اعضاي بدنشان در تصرف الله متعال در آمده و از او فرمان ميبرند و بدستور خدا عليه آنها اعتراف ميکنند.

تسلط و حکومتي که حتي خود آنان نظير آن را بر اعضاي خویش نداشته و ندارند. صحنه عجيب و تعجب انگيزي است که در آن، قدرت و تسلط خداوند بر اعضا و جوارح بشر به نمايش گذاشته مي شود. مجرمان از علایم خاصي که در چهره دارند شناخته مي شوند که اينان اند دشمنان الله! همه با هم و در کنار هم گردآوري شده و بسان گله هاي گوسفند بسوي آتش دوزخ سوق داده مي شوند و در فاصله چند متری آتش، متوقف شده، محاسبه مي گردند. شاهدان که قبلاً کسي آن ها را به حساب نمي آورد براي شهادت بر مي خيزند. قدرت تکلم از زبان ها سلب مي گردد. ديگر به سخن گفتن آن ها نيازي و ضرورت نيست. در دنيا دروغ فراوان گفتند، استهزا کردند و.. اينک وقت آن فرا رسیده که گوش ها، چشم ها و پوست بدن و دست و پا به اطاعت پروردگار خویش لب به سخن بگشایند و پرده از کردار زشت صاحبان خود بردارند. آنان به گمان خود، گناهان را دور از چشم خدا و بندگان خدا انجام مي دادند، و خيال مي کردند که خداوند از نيت هاي پليد و اعمال زشت شان اطلاعي ندارد، ولي نمي توانستند گناه خود را از دید چشم، گوش و پوست و ساير اعضاي خود، بپوشانند، زيرا چنين چيزي ممکن نبود، چراکه اين ها، اجزاي غير قابل انفکاک بدن مي باشند. چه نيروي شگفتي و چه تصرف عجيبي! که انسان را، حتي در مقابل اعضاي بدن خودش ناتوان و زبون مي گرداند. (تفسير في ظلال القرآن).

معناي شهادت اعضاء:

گواهي و يا شهادت اعضاء يا قواي انسانی در روز قيامت عبارت است از گزارش و بازگو کردن گناهانی که اين اعضاء در دنيا شاهد و ناظر بوده اند. بر اين اساس، اين شهادت، در واقع اداء همان چيزی است که عهده دار شده و حامل آن گشته اند، و اگر اين عهده داری و تحمل و نظارت از همان دنيا و هنگام عمل نبود و تنها به اين جهت باشد که خداوند آنها را در قيامت داراي شعور و قدرت نطق می کند، و آنها تازه در آنجاست که نسبت به اعمال و صحنه های گذشته آگاه می شوند، و يا اينکه خداوند صدایی را در آنها ايجاد می کند، بدون اينکه خود ادراک و شعوری داشته باشند، ديگر شهادت دادن صدق نمی کرد، و نسبت به فرد مجرمی که گناه را انکار می کرد، اتمام حجت از اين راه، معنا نداشت.

شهادت يعنی چه؟

ظاهر آيات مورد بحث نشان دهنده اين امر است که شهادت «گوش» و «چشم» عبارت از اداء و ارائه چيزی است که شنیده و دیده اند، حتی نسبت به آن دسته از گناهانی که به وسيله اين دو صورت نگرفته است. مانند اينکه گوش شهادت دهد که آيات الهی را که بر او خوانده می شد شنيد، ولی صاحبش از آنها روی گرداند، و يا اينکه شنيد که صاحب گوش، سخن کفرآمیز بر زبان می راند، و نیز مانند شهادت چشم به اينکه نشانه های يگانگی الله متعال را دید ولی صاحب چشم به آنها توجهی نکرد، و يا ناظر گوش کردن صاحب

چشم به غیبت و یا سایر محرمات بوده است. چنانکه در این آیه اشاره شده است: «و لا تقف ما ليس لك به علمٌ إنّ السمع و البصر و الفؤاد كلّ اولئك كان عنه مسؤولاً».

بنابر این، می توان گفت: گوش و چشم از این نظر با سایر اعضا تفاوت دارند و گواهی آنها شامل سایر گناهان شخص نیز می شود؛ گناهایی که توسط سایر اعضا و قوای انسانی انجام شده است، ولی سایر اعضا، چون دست و پا و پوست، بر گناهایی شهادت خواهند داد که خود وسیله انجام آنها بوده اند. و علت اینکه مجرمین، تنها خطاب به پوست هایشان می گویند: «چرا علیه ما شهادت دادید؟» را می توان در همین تفاوت دانست.

خواننده گان محترم !

شهادت اعضا و جوارح انسان به گناهان و جرمهایی خود در واقع به معنایی پذیرش کامل و اعتراف به اعمال ناپسند خود است و اتمام حجتی است بر آنها. گویی در آنجا اعضایی ما که به کمک ایشان گناهی را مرتکب شده ایم، داغی بر چهره دارند و شرمی آنان را فرا گرفته که با دیدن عظمت او و جنایت خود ناخواسته لب به سخن می کشایند و طلب عفو می کنند اما فراموش کرده اند که فرصت ها به پایان رسیده است.

از سویی دیگر، خدایی که عادل و حکیم است هیچ گاه بر خود روا نمی شمارد حتی با وجود آنکه جرمی در برابر دیدگانش روی می دهد و شاهدانی چون پیامبر صلی الله علیه وسلم و فرشتگانش نظاره گر آن اند را بدون محاکمه مجازات نماید. بلکه او فاعلان و کنندگان را به سخن می آورد تا آنان خود از کرده هایشان سخن گویند و عذری دیگر برایشان نباشد.

وَمَا كُنْتُمْ تُسْتَبْرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٢﴾

شما اگر گناهانتان را پنهان می کردید نه بخاطر این بود که از شهادت گوش و چشم ها و پوستهایتان بیم داشتید، بلکه شما گمان می کردید که خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می دهید نمی داند! (۲۲)

تفسیر:

مجرمان از شهادت اعضای بدن خویش غافلند بناءً در ارتکاب بر گناه جرأت میورزند، در آیه مبارکه آمده است که: شما در وقت ارتکاب گناهان، از ترس اینکه مبدا گوش ها، چشم ها و پوست های شما در روز قیامت بر شما شهادت دهند پنهان کاری نمی کردید، بلکه گمان می کردید که بسیاری از اعمال بد شما بر الله متعال پوشیده خواهد ماند. همچنان در حین ارتکاب اعمال ناشایسته از بیم اینکه اندام هایتان علیه شما گواهی دهند، پرده پوشی نمی کردید و از این امر غافل بودید که اگر هیچ شاهد دیگری از بشر در هنگام ارتکاب اعمال بد شما نیز حاضر نباشد، خود اندام های شما بر شما گواهی میدهد!

مفسر جلیل القدر بیضاوی میفرماید: یعنی در موقع اقدام به اعمال زشت از ترس آب روریزی، خود را از مردم مخفی می کردید، اما گمان نمی کردید که اعضایتان در مورد آنچه پنهان داشته اید بر شما شهادت بدهند، پس خود را از آنان مخفی نمی کردید و اعمالتان را از آنها مستور نمی داشتید. این یادآور آن است که مؤمن باید بداند در هر حال مراقب دارد. (تفسیر بیضاوی ۱۵۶/۲).

«و لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ» و شما گمان می کردید که خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می دهید نمی داند!

از این رو جرأت پیدا کرده و مرتکب نافرمانی و گناهان می شدید. با در نظر داشت اینکه مجرمان از این مسئله غافل اند ولی شاهد بودن اعضای بدن در دنیا و و شهادت آنها در قیامت، قابل کتمان و تردید نیست. و به یاد داشته باشید که؛ بینش غلط در مورد الله متعال، سرچشمه خسارت و سقوط انسان است. در دنیا و آخرت است.

شان نزول آیه 22:

935- بخاری، مسلم، ترمذی، احمد و دیگران از ابن مسعود (روایت کرده اند: در نزدیک کعبه سه نفر باهم منازعه کردند، یکی ثقی و دو دیگر قرشی و یا یک قرشی و دو نفر ثقی بودند، یکی از آن ها گفت: آیا فکر می کنید خدای عزوجل هرچه ما انسان ها می گوئیم می شنود، دیگری گفت: اگر آشکارا سخن بگوئیم می شنود و گفتار پنهان ما را نمی شنود. دیگری گفت: اگر گفتار آشکارا ما را بشنود سخنان پنهان ما را نیز می شنود. آنگاه الله متعال آیه: «وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ» را نازل کرد. صحیح است، بخاری 4816 و 4817 و 7521، مسلم 2775، ترمذی 3248، نسائی در «تفسیر» 488، احمد 1 / 444 از ابن مسعود روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» (2348).

وَدَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَأَكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٢٣﴾

و این گمان بدی بود که در باره پروردگارتان داشتید، و همان موجب هلاکت شما گردید و سرانجام از زیانکاران شدید. (۲۳)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که داشتن: بینش غلط در مورد الله متعال، سرچشمه خسارت انسان و در نهایت سقوط انسان در کودال هلاکت در دنیا و عذاب سخت در آخرت می گردد. ایمان به اینکه ما روزی در محضر پروردگار با عظمت حضور پیدا می کنیم، مهم ترین عامل هدایت و رشد در انسان می گردد، و کسیکه نسبت به پروردگار سوء ظن و گمان بد داشته باشد و طوری فکر می کند الله متعال از بسیاری از اعمال ما آگاه و دانا نیست، طوری که در فوق هم یاد آور شدیم، داشتن همین فکر موجب هلاکت انسان و خساره جبران ناپذیر انسان در روز قیامت می گردد. و چه زیبا است که میفرماید: «فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ» و از زیانکاران شدید در دنیا و آخرت می باشد.

در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا يَمُوتُنْ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَّا وَهُوَ يَحْسِنُ بِاللَّهِ الظَّنَّ فَإِنْ قَوْمًا قَدْ أَرَادَهُمْ سُوءُ ظَنِّهِمْ بِاللَّهِ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَدَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي» «هرگز یکی از شما نمیرد، جز این که به الله متعال گمان و اندیشه نیک می پروراند زیرا سوء ظن گروهی به الله تعالی، آنان را هلاک گردانید پس الله متعال فرمود: و این گمانتان که به غلط در حق پروردگار خویش اندیشیدید، شما را هلاک گردانید، در نتیجه از زیانکاران شدید».

با استدلال و استمداد از خداوند، باید عقاید خود را محکم و شفاف کنیم و از هر گونه سوء ظن نسبت به الله متعال دوری جویم.

فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ ﴿٢٤﴾

اگر آنها صبر کنند (یا نکنند) به هر حال دوزخ جایگاه آنهاست، و اگر تقاضای عفو نمایند مورد عفو قرار نمی گیرند! (۲۴)

تفسیر:

«مَثْوًى»: به معنای قرارگاه دائمی است و «يَسْتَعْتِبُوا» از «استیعاب» به معنای درخواست

رضایت و عذر خواهی است.

اکنون اگر کافران بر عذاب شکیبایی ورزند، این صبر و شکیبایی هیچ فایده ای به حال شان ندارد و به دردشان نمی خورد مسلم است آتش منزل و مکان آنها می باشد. و پناه و راه فرار و چاره‌ای از آن ندارد.

«وَأِنْ يَسْتَعْجِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ»: و اگر در صدد جلب رضایت خدا برآیند، رضایت خدا شامل حال آنها نمی شود. اگر رجعت به سوی دنیا را به منظور توبه بخواهند، باز هم هرگز پذیرفتنی نیست و توبه و عذر آنان قبول نمی شود. توبه و طلب عفو، تنها در دنیا کارساز است.

عبدالرؤف مخلص هروی، مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: یعنی: اگر درخواست کنند که به سوی آنچه که در دنیا دوست دارند برگردانیده شوند، برگردانیده نمی شوند زیرا سزاوار این بازگشت نیستند و اگر طالب رضا و عفو الهی بشوند، نیز این عفو برای شان صادر نمی شود بلکه آن ها ناگزیر باید دوزخ را تحمل کنند.

امام قرطبی میفرماید: العتبی یعنی بازگشت فردی که مورد عتاب قرار گرفته است به امری که عتاب کننده را راضی می کند. می گوئی: «استعتبته فأعتبني» یعنی رضایتش را خواستم پس از من راضی شد. (تفسیر قرطبی ۱۵/۳۵۴).

**وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ
قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ﴿٢٥﴾**

و ما برای آنان همنشینانی گماشتیم که از پیش و پشت سرشان (کارهای ناشایست شان) را در نظرشان زیبا جلوه دادند، و فرمان عذاب الهی که قبل از آنان در باره اقوام (گمراه) از جن و انس ثابت و صادر شده بود، بر آنان نیز ثابت شد. البته آنها زیانکار بودند. (۲۵)

تفسیر:

مفسران کثیر می نویسند: یعنی اعمال آنها را برایشان نیکو جلوه دادند طوری که خود را جز نیکو کار نمی دیدند. (مختصر ۳/۲۶۱).

«قَيِّضْنَا» به معنای احاطه و پوشش است. به پوسته‌ی بالای تخم مرغ قیض گفته می شود. «قُرَنَاءَ» جمع قرین به معنای همنشین است.

دوست و همنشین بد، مایه‌ی زیان انسان می‌گردد:

واقعیت امر اینست که: دوستان فاسد، فکر و شخصیت انسان را لگدار، مغشوش و در نهایت مریض می سازد، و همین انتخاب و یا گرفتن دوست و همنشین بد، در ذات خویش از جمله یکی از عذاب های الهی است، که انسان آگاهانه و یا ناگهانانه بدان مبتلا می گردد. همنشینی بد، مصاحبت و همجنسی با افرادی است که در انسان گناه و آلودگی ایجاد، تشویق و ترغیب می کند.

دوست بد، همچون شیطان، بدی ها، را برای انسان زیبا جلوه میدهد. انسان بد و منحرف از خواسته های طبیعی و غریزی انسان سوء استفاده می کنند. (انسان فطرتاً زیبایی و خوبی را دوست دارد، اغفالگران از این امر سوء استفاده کرده و کارهای بد را زیبا و خوب جلوه می دهند تا انسان به اسانی و آداری به قبولی آن شود. اثر و تاثیرات دوست بد مثل شمشیر برهنه ای است که ظاهرش زیبا ولی زخمش، زخم ناسور بوده که در نهایت موجب قتل انسان می گردد.

نباید فراموش کرد که: انسان گام به گام سقوط می کند: طوریکه یاد آور شدیم؛ ابتدا دوستان

فاسد خرابي ها را براي زيبا جلوه مي دهند، سپس مستحقّ قهر الهي مي شود. و چه عبرتناك است آيات متبركه (27 و 28 سوره فرقان) كه مي فرمايد: «وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (27) يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (28)» (و يادآور شو) روزي را كه ظالم دست هاي خود را با دندان مي گزد؛ مي گويد: اي كاش من هم همراي پيغمبر، راهي (ايمان و نجات را) در پيش مي گرفتم. (28) واي بر من! اي كاش فلان شخص (گمراه) را دوست خود نمي گرفتم.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ (٢٦)
كافران گفتند: به اين قرآن گوش فرا ندهيد و [هنگام قرائتش] سخنان لهو و بيهوده [و سر و صداهاي بي معنا] در آن افكنيد [تا كسي نشنود!] شايد كه پيروز شويد. (٢٦)

تفسير:

«وَالْغَوْا فِيهِ»: اين جمله بددين فهم است كه: يعنى با هر كلام يا عمل لغوى مانند آواز كشيدن، چك چك كردن، جار و جنجال مبثي براه انداختن، بيان كردن قصه هاي خيالي، گفتن فكاهي، ايجاد كردن هر نوع تشويش و ترديد و در نهايت مطرح كردن سؤالات نابجا و غير منطقي كه بصورت كل بتواند ايجاد تشويش كند و در نهايت مسير حق را منحرف سازد. ابن عباس (رض) فرموده است: ابو جهل مي گفت: وقتي محمد قرآن ميخواند بر او چيغ بزنيد، تا نداند چه مي گويد. (تفسير قرطبي ٣٥٦/١٥).

ايجاد مزاحمت در حين قرائت قرآن:

«لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ»: زمانيكه كفار از مقابله كردن با قرآن عاجز ماندند و تمام تدابير آنها عليه آن مات ماند، آنگاه حركت ديگري را شروع كردند، حضرت ابن عباس در اين مورد فرموده است كه ابو جهل مردم را بر اين واداشت كه وقتي محمد صلي الله عليه وسلم به خواندن قرآن مشغول ميشوند، شما در پيشروي او چيغ و فرياد بكشيد و سر و صدا راه بيندازيد، تا مردم متوجه نشوند كه او چه مي گويد، بعضي گفتند: كه صوت كشيدن وكف زده در ميان سر و صدا راه انداخته، مردم را از شنيدن قرآن باز داشته اند. (تفسير قرطبي)

خواننده گان محترم!

در اين هيچ جاي شكي نيست كه در طول تاريخ بشريت؛ تبليغات سوء عليه تعليمات همه اديان ابراهيمي و بخصوص دين مقدس اسلام وجود داشته، و ديده شده كساني كه براي افكار و نظريات عقيدوي خويش دليل، مسند و استدلال منطقي نداشته باشد، سعي كوشش و نيرنگ را به راه مي اندازد كه ساير انسان ها را حتي از شنيدن حرف منطقي منع و به شكلي از اشكالي مانعي سر راه شان ايجاد نمايد.

پيامبر اسلام بطور متداوم به تبليغ وحي الهي مشغول بود و كفار از اين صحنه ها و روشنگري هاي شان رنج مي بردند. و از جانب ديگر بايد گفت كه تجربه نشان داده است كه: شنيدن قرآن، داراي جاذبه و اثر بخشي خاص و معجزه اساي است كه دشمنان از آن جداً در خوف و هراس اند بناءً دشمنان دين مقدس اسلام همه اي تلاش وسعي خويش را بكار مي اندازند تا مانع شنيدن آواز حق قرآني در گوش مردم شوند و در اين راه همه امكانات خويش را از طريق ممكن بكار بسته است. واضح است كه: و سايل و ابزار كاري كفار، و معانددين اسلام در قدم نخست همانا ياره سرايي است. دشمن براي تقويه مورال دوستان خويش هميشه به ياران خود نويد پيروزي مي دهد. دشمن قرآن، دشمن خداست. و

طوری که یاد آور شدیم: سزای انکار آگاهانه و دائمی، همانا دوزخ ابدی است.

فَلَنذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾
به یقین کافران را عذابی سخت می چشائیم، و بی تردید آنان را بر پایه بدترین اعمالی که همواره مرتکب می شدند، سزا خواهیم داد. (۲۷)

تفسیر:

«لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي...»: مراد دو چیز می تواند باشد:

الف:- مبارزه کافران با قرآن بدترین کار است و در برابر آن کیفر شدید داده می شوند.
ب:- همه کارهای کافران همسان بدترین کارشان محسوب می گردد و بدترین مجازات ها بدان ها تعلق می گیرد، همان گونه که همه کارهای مؤمنان همسان بهترین کارشان محسوب میشود و بهترین پاداش ها بدان ها تعلق میگیرد. (تفصیل در سوره های: توبه آیه 121، نحل آیات 96 و 97، نور آیه 38، عنکبوت آیه 7، زمر آیه 35). «ترجمه معانی قرآن»
ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿٢٨﴾
این است جزای دشمنان الله که آتش است، برای آنان در آتش دوزخ سزایی جاودانه و همیشگی است. این سزا به آن سبب است که آیات ما را انکار می کردند. (۲۸)

تفسیر:

دشمن قرآن، دشمن الله است:

در آیه متبرکه آمده است: «جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» «این جزا به کیفر آن است که آیات ما را انکار می کردند. و آنرا به باد مسخره می گرفتند، یعنی: آنها به سبب انکار این حقیقت که قرآن از جانب خداوند متعال است، به کیفری سخت، مجازات می شوند.
امام رازی رحمه الله میفرماید: لغو و استهزای آنان به قرآن، به «جحد و انکار» موسوم شده است؛ چون وقتی آنها دریافتند که قرآن «معجزه» است، ترسیدند اگر مردم به آن گوش فرادهند، به آن ایمان بیاورند، بنابر این آن روش ناپسند و فاسد را اختراع کردند، و آن هم نشان میدهد که آنها میدانستند قرآن دارای اعجاز بیان است، اما از طریق حسادت آنرا انکار کردند. (تفسیر کبیر ۱۲۰/۲۷).

قبل از همه باید گفت که، دشمن قرآن، دشمن خداست، و سزای انکار آگاهانه و دائمی قرآن، همانا دوزخ ابدی است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا اللَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ ﴿٢٩﴾

و کافران میگویند: پروردگارا! آنان که از گروه جنّ و انس ما را گمراه ساختند تا ایشان را زیر پاهای خود بگذاریم (و لگدمالشان کنیم) تا از پستترین اشخاص باشند! (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْأَسْفَلِينَ»: پائین ترین افراد و پست ترین مردم از لحاظ مکان و منزلت و مقام و مکان. این سخن بیانگر شدت خشم کافران بر سردستگان و رهبران کفر و معصیت است (سوره های: بقره آیات 166 و 167، سبأ آیه 31 - 33). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

مفسیر ابو حیاندر تفسیر آیه مبارکه می نویسد: ظاهرأ منظور از «الَّذِينَ» جنس است؛ یعنی هر گمراه کننده ای از جنّ و انس. (البحر ۷/۴۹۵).

در آیه مبارکه در می یابیم کفار در روز قیامت در حالیکه در آتش دوزخ قرار دارند می گویند: پروردگارا! ما خواهان شناسایی عاملان گمراهی خویش برای انتقام از آنان هستیم. شیطان های انسی و جتی را که باعث گمراهی ما شدند به ما نشان بده تا آنان را در درک اسفل در طبقه پایانی دوزخ در زیر پای خویش در اندازیم. ول گد کوب شان کرده از آنان انتقام بگیریم، و قدری از خشمی را که بر آنان داریم، فروبشنانیم. دیده می شود که کفار در روز قیامت، جرم و گناه خویش را به گردن دیگران می اندازند. رهبران گمراه کننده ای که در دنیا روی دست و چشم دیگران قرار داشتند، پیروان شان در قیامت، آرزوی زیر پا گذاشتن آنان را می کنند.

خواننده گان محترم!

آیات متبرکه (30 الي 36) در مورد اینکه وعده ی الله متعال به بندگان پایدار بوده، و همچنان بحث درباره دعوت به سوی الله و راه و رسم آن، صورت گرفته است.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است؛ سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند]: که نترسید و غمگین نباشید و بشارت باد بر شما به بهشتی که وعده داده میشدید. (۳۰)

تفسیر:

نمونه های روشن نزول فرشتگان بر مؤمنان را می توان در سوره های (آل عمران آیه ۱۲۵) ملاحظه نمایم طوری که میفرماید: «بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» (آری، اگر شما رزمندگان جنگ بدر استقامت و تقوا پیشه کنید و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید، خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان نشاندار یاری می کند).

همچنان مشابه این آیه را نیز در سوره ی (احقاف، آیات ۱۳ و ۱۴) ملاحظه نمایم که میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» کسانی که گفتند: «پروردگار ما «الله» است» و سپس استقامت کردند پس نه خوفی بر آنهاست و نه اندوهی، آنان اصحاب بهشت هستند که به پاداش عملکردشان برای همیشه در آن جا هستند.

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» به راستی کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است یعنی: او یگانه است و شریکی ندارد. بدین گونه به پروردگاری و یکتایی حق تعالی و به عبودیت خود برای او اقرار کردند؛ به او چیزی را شریک نمی آورند و بعد از آن با انجام اوامر، پرهیز از نواهی و متابعت شایسته از پیامبر صلی الله علیه وسلم در دین خدا استقامت می ورزند. و استقامتی با ارزش استقامتی است که طولانی باشد.

«ثُمَّ اسْتَقَامُوا» (کلمه «ثُمَّ» برای زمان و فاصله های دور آمده است. در ضمن قابل یاد آوری است: استقامت، در کنار ایمان ارزش است و اگر نه کفار نیز بر باطل خویش استقامت دارند.

باید گفت که خالق بودن خدا را بسیاری قبول دارند ولی در تدبیر امور پای دیگران را به میان می آورند؛ مهم آن است که انسان در ربوبیت خداوند مقاومت کند یعنی هیچ قانون و پروگرامی را از غیر الله متعال نپذیرد.

ابوبکر صدیق (رض) در تفسیر استقامت‌کنندگان مورد نظر در این آیه، فرمود: «ایشان کسانی هستند که در عمل استقامت ورزیدند چنان که در سخن استقامت ورزیدند... و گفتند؛ پروردگار ما الله است، سپس چیزی را به وی شریک نیاوردند».

از عمر رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم بعد از قرائت آیه بر منبر گفت: یعنی راه مستقیم توحید و طاعت خدا را ادامه دادند، و بعد از آن مانند روباه به حيله و نیرنگ پرداختند. (تفسیر قرطبی ۳۵۸/۱۵).

منظور این است که آنها در تمام سلوک و اخلاق و اقوال و اعمالشان بر شریعت خدا پایدار ماندند و مؤمنان حقیقی و مسلمانان صادق بودند. از بعضی از عارفان در مورد تعریف کرامت سؤال شد، گفتند: استقامت و پایداری عین کرامت است. از حسن روایت شده است که می‌گفت: بار خدایا! تو پروردگار ما هستی، استقامت را به ما عطا فرما. (تفسیر صفوة التفسیر: تألیف محمد علی صابونی).

«تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا»: فرشتگان رحمت در هنگام سختی مرگ، بر چنین اشخاص نیکوکار فرود می‌آیند و برای شان می‌گویند: به آسایشی که پروردگار برای تان آماده ساخته شادمان باشید؛ از مرگ و هولناکی بعد از آن نترسید، به دارایی و فرزندان که در دنیا از خود باقی گذاشتید غمگین نباشید چون در مورد آن ما جانشین شما می‌شویم.

انسان در اثر ایمان و مقاومت، فرشتگان را به خود جلب می‌کند، و از جمله؛ «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» ملاحظه می‌نمایم که: فرشتگان بر غیر پیامبران نیز نازل می‌شوند. مطابق هدایت قرآن که می‌فرماید: «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»: بر مؤمنان مقاوم فرشتگان نازل می‌شوند. و در حالیکه بر گناهکاران، شیاطین نازل می‌گردند.

ایستادگی و مقاومت در راه حق، هم خوف از آینده را بر طرف می‌کند. «أَلَّا تَخَافُوا» و هم حزن و اندوه نسبت به گذشته را. «لَا تَحْزَنُوا» بالاترین هدیه‌ی آسمانی که فرشتگان برای مؤمنان مقاوم می‌آورند، همانا آرامش روحی و روانی است.

مجاهد می‌فرماید: «هدف از، فرود آمدن فرشتگان بر ایشان در هنگام مرگشان است».

قتاده می‌گوید: «هدف از؛ فرود آمدن شان در هنگامی است که ایشان از قبرهایشان برای بعث و حشر بر می‌خیزند».

زیدین اسلم می‌گوید: «هدف اینست که؛ فرشتگان در هنگام مرگشان، در قبرهایشان و در هنگامی که برای حساب برانگیخته می‌شوند، به ایشان مژده می‌دهند».

ابن کثیر می‌فرماید: «قول زیدین اسلم در این باره، قولی بس نیکو و جمع‌کننده همه اقوال در این مورد است».

در حدیث شریف به روایت براء (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَقُولُ لِرُوحِ الْمُؤْمِنِ: أَخْرَجِي أَيُّهَا الرُّوحُ الطَّيِّبَةُ فِي الْجَسَدِ الطَّيِّبِ كُنْتَ تَعْمُرِينِي، أَخْرَجِي إِلَيَّ رُوحَ وَرِيحَانٍ وَرَبِّ غَيْرِ غَضْبَانٍ». «فرشتگان به روح مؤمن می‌گویند: ای روح پاکیزه که در جسم پاکیزه‌ای بوده‌ای که آن را (با طاعت حق تعالی) آباد میداشتی! بیرون آی به سوی راحتی و آسایش و گشایشی و به سوی رزق و روزی و خوشی‌ای و بیرون آی به سوی پروردگاری که بر تو خشمگین نیست». گفتنی است که درباره اهمیت استقامت و پایداری، احادیث و روایات بسیاری آمده است؛ از آنجمله حدیث شریف ذیل به روایت سفیان بن عبدالله ثقفی (رض) است که فرمود: گفتیم، یا رسول الله! مرا به کاری دستور

دهید تا به آن چنگ زنم! فرمودند: «قل: ربي الله، ثم استقم». «بگو: پروردگار من الله است آن‌گاه بر آن استقامت کن». گفتیم: یا رسول الله! از چه چیزی بیشتر بر من بیمناک هستید؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم، گوشه زبان خویش را گرفتند و فرمودند: «از این!».

«وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» و موافق وعده پروردگار صاحب عزت و جلال، به دخول در بهشت جاودانی که زوال نمی پذیرد و از آن انتقال نمی یابید شادمان باشید.

شیخ زاده گفته است: در موقع احتضار، فرشتگان با این مزده بر مؤمنان نازل می شوند و می گویند: از هنیبت خوف و ترس، مرگ نترسید و از وحشت قبر نهراسید و از شداید روز رستاخیز بیمناک نباشید. و انسان مؤمن به دو محافظ خود می نگرد که بر بالای سرش ایستاده و می گویند: امروز نترس و غمگین مباش، به تو مزدهی بهشتی می دهیم که وعدهی آن را به تو داده بودند. و امروز اموری را می بینی که مانندش را ندیده‌ای. پس تو را هراسان و ترسان نکند؛ چون هدف آن دیگری است نه تو. (حاشیه‌ی شیخ زاده ۲۶۱/۳).

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ ﴿٣١﴾

ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم و برای شما هر چه خواهید در بهشت فراهم است و هر چه طلب کنید به شما داده میشود. (۳۱)

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که: مؤمن مقاوم، دارای دوستان آسمانی میباشد. طوریکه میفرماید: «نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا».

همچنان فرشتگان در هنگام احتضار مؤمنان به ایشان می گویند: ما در زندگی دنیا یاوران و دوستان شما بودیم و شما را به امر الله متعال از هر امر ناخوشایندی نگاه می داشتیم. در آخرت نیز با شما هستیم و شما را از هر امر ترسناکی مطمئن میسازیم.

«وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ»: و هر چه نفس های شما اشتها و خواهش داشته باشد، در آنجا برای شما فراهم است. و هر چه را خواهید و آرزو کنید برایتان تهیه می شود. از انواع لذت‌ها و نعمت‌ها. یعنی هر خواسته شما پذیرفته می‌شود و هر چیزی را که دوست داشته باشید در پیش روی خویش بدون رنج بلکه بطور خوش گوار و شفا بخش حاضر می یابید، تمام خواسته های انسان در بهشت قابل دسترسی و تأمین است. در بهشت، هم لذت های مادی تأمین میشود «تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ» و هم در خواست‌های معنوی. «ما تَدْعُونَ».

نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ ﴿٣٢﴾

اینها به عنوان پذیرائی از سوی خداوند غفور و رحیم است. (۳۲)

تفسیر:

از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که الطاف الهی برخاسته از بخشش و لطف اوست. (نه طلب انسان).

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٣٣﴾

و کیست خوش سخن تر از کسی که به سوی خداوند دعوت کند، و کاری شایسته در پیش گیرد و بگوید که من از مسلمانانم. (۳۳)

پروردگار با عظمت ما در (آیه 18 سورة زمر) میفرماید: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ

أَحْسَنَهُ أَوْلِيكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أَوْلِيكَ هُمْ أَوْلُوا الْأَبَابِ» (آنانیکه سخن را (به دقت) می‌شنوند باز بهترین آنرا پیروی می‌کنند، ایشانند که الله هدایت شان کرده و ایشانند همان خردمندان.) بنابراین این وظیفه‌ی مردم آن است که از میان گویندگان از کسانی پیروی کنند که روحش تسلیم الله متعال و عملش صالح و دعوتش به راه خدا باشد. هدایت الهی را تنها کسانی دریافت می‌کنند که برای دست یابی به حقیقت وقت بگذارند و سخنان را گوش دهند. این کثیر می‌فرماید: این آیه عام است، و شامل تمام اشخاصی می‌شود که خود هدایت یافته‌اند و مردم را به خیر و نیکی فرامی‌خوانند. (تفسیر مختصر ۲۶۴/۳).

و مفسر زمخشری می‌فرماید: آیه عام است و تمام اشخاصی را زیر پوشش قرار می‌دهد که دارای این سه خصلت باشند: مؤمن و معتقد به دین اسلام باشند، عمل خیر را انجام دهند، و مردم را به سوی آن بخوانند، و چنان افرادی فقط گروه علمای عامل هستند. (تفسیر کشاف ۱۵۶/۴).

دکتر عایض بن عبدالله القرني مؤلف تفسیر المیسر در تفسیر خویش مینویسد: این آیه به فضیلت دعوت به سوی خداوند متعال دلالت دارد و می‌رساند که اینکار از والاترین مقام بندگی است و دانشمندی که با حکمت و موعظه‌ی حسنه به سوی دین حق دعوت می‌کنند، بهترین افراد جامعه‌ی انسانی، برترین افراد امت و محبوب‌ترین بندگان الله متعال می‌باشند. آری! چنین تزکیه و ستایشی از طرف پروردگار آسمان و زمین برای دعوت‌گران بسنده است.

در بیان شأن نزول این آیه آمده است که: این آیه کریمه در شأن مؤذنان نازل شده است. در حدیث شریف به روایت عمر (رض) نیز آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خدایا! بر مؤذنان بیامرز» و این دعا را سه بار تکرار کردند. به قولی دیگر: این آیه کریمه درباره خود پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نازل شد؛ چنانکه نقل شده است که: «هر وقت حسن بصری این آیه کریمه را می‌خواند، می‌گفت: او رسول الله صلی الله علیه وسلم است، او حبیب الله است، او ولی الله است، او برگزیده الله متعال است، او بهترین خلق خداوند است، به الله قسم که او دوست داشته‌ترین اهل زمین در نزد حق تعالی است که به دعوتش لبیک گفت و مردم را نیز به سوی آنچه که خودش اجابت کرده بود، دعوت کرد».

اما حق این است که این آیه کریمه، عام است و هر دعوت‌گری به سوی خداوند متعال را شامل می‌شود. (تفسیر انوار القرآن).

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾

و نیکی و بدی برابر نیست بدی را به نیکی دفع کن (همواره به شیوای که آن نیکوتر است مجادله کن) (اگر چنین کنی) ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی است، چون دوست گرم و صمیمی گردد. (۳۴)

تفسیر:

یکی از راههای دعوت الی الله آن است که تنش زدایی نماییم و بدی دیگران را با نیکی دفع کنیم. و با ید گفت که: برخورد های مثبت و منفی هرگز یکسان نیست، و آثار آن در عمق روح انسان ها باقی می ماند. طوریکه؛ گذشت و بردباری با اذیت و آزار رساندن به مردم برابر نمی باشند. پس ای مؤمن! کار بد مردم را با بردباری از خود دفع نما، عمل زشت

و بدی را با کار نیکو، و بدی را با احسان پاسخ بده. عصبانیتت را با صبر، و نادانی را با حلم و حوصله، و بدی را با چشم پوشی دفع کن.

ابن عباس(رض) میفرماید: با شکیبایی و تحمل، نادانی انسان نادان را نسبت به خود برطرف نما. (امام قرطبی ۱۵/۳۶۱).

«فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»: اگر چنین عمل کنی، دشمنانت به رفیقان و دوستانی صمیمی تبدیل می شوند که با تو محبت صادقانه داشته باشند.

مطمین هستیم که نتیجه رفتار های شایسته، اگر دشمن دوست نشود لااقل حیا و شرمندگی در او به وجود می آید و او را به رفتار دوستانه وادار می کند.

مقاتل در بیان شأن نزول این آیه کریمه می گوید: «این آیه کریمه درباره ابوسفیان بن حرب نازل شد که دشمن رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بود ولی با خویشاوندی ای که میان او

و ایشان صورت گرفت، دوست ایشان گردید و سپس مسلمان شد و در اسلام یار و یاور ایشان گردید و به وسیله خویشاوندی نیز با ایشان پیوند مهربانی و صمیمیت برقرار کرد».

این آیه کریمه ادب آموز دعوتگران راه الله تعالی است که باید در دعوتشان به سویی و بی، به این اخلاق متعالی آراسته باشند و نیز این آیه کریمه ناظر بر همه مردم است که باید این

روش پسندیده اخلاقی را سرلوحه تعامل اجتماعی خویش قرار دهند. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٣٥﴾

اما به این مرحله جز کسانی که دارای صبر و استقامتند نمی رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند به آن نائل نمی گردند. (۳۵)

تفسیر:

نباید فراموش کرد که: رسیدن به قلّه صبر، کار ساده و آسانی نیست. انتقام و مقابله به مثل در برخورد های اخلاقی، نشانه‌ی کم صبری است، چنین اخلاقی را کسی نمی تواند لازم

بگیرد و عفو و احسان و بردباری بابد کاران را در پیشگیرد؛ مگر شخصی که در برابر ناخوشایند ها صبر نماید و خود را از انتقام گرفتن باز دارد، با شریعت الهی برابر سازد

و موافق با کتاب الهی و سنت رسول الله عمل نماید. با این روش ها کسی توفیق می یابد و خود را بدان برابر می سازد که نصیب بزرگی از سعادت و نیک بختی و استقامت و

پایداری را به او بخشیده باشند.

ابن عباس(رض) در تفسیر این آیه کریمه میگوید: «خداوند متعال مؤمنان را به شکیبایی و صبر در هنگام خشم، به بردباری در هنگام روبرو شدن با جهل و به گذشت در هنگام روبرو

شدن بابدی دستور داد پس اگر چنین کنند، او آنان را از آسیب شیطان حفظ می کند و دشمن شان در برابرشان به گونه ای فروتن می گردد که گویی دوستی مهربان است».

وَأَمَّا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٦﴾

و اگر وسوسه ای از سوی شیطان تو را تحریک کند [که از این بهترین شیوه دست برداری] به خدا پناه ببر؛ بی تردید او شنوا و داناست. (۳۶)

تفسیر:

ترغیب به حسّ انتقام جویی در انسان، از جمله وسوسه های شیطانی است، ولی مقابله و خنثی نموده و بی ثمر ساختن وسوسه های شیطانی همان جواب دادن بدی ها با نیکی، از

سفارشات الهی است. صبر و معطلی نکنید که شیطان مسلط شود. اگر شیطان تو را با

دعوت به کارهای بد به وسوسه انداخت و به اعمال ناشایست، آزار مردم و مجازات کار بد با جزای تشویق نمود، به الله متعال پناه بجوی. تنها خداوند شنوا و دانای مطلق است. طوریکه یاد آور شدیم؛ با پیدا شدن کوچکترین وسوسه به الله پنا ببرید یگانه راه علاج از وسوسه های شیطان همانا پناه بردن به ذات پروردگار با عظمت و توبه است. پناه خواستن از خداوند بی پاسخ نمی ماند تنها خداوند شنوا و دانای مطلق است. وسوسه های شیطانی دائمی بوده و طوریکه می دانید از وسوسه‌ی شیطان، هیچ بنی آدم بشمول پیامبران هم در امان نمی باشند.

در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون به سوی نماز بر می خاستند، میفرمودند: «أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، من همزه و نفخه و نفثه». «پناه می‌برم به خدای شنوا و دانا از شر شیطان رانده شده، از وسوسه و دمیدن و افسون وی».

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر، بهترین کردار، گفتار و رفتار که دعوت به سوی یکتاپرستی و حق دوستی است، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (37 الی 39) یکبار دیگر؛ دلایلی بر وجود قدرت و حکمت کارهای الله سبحان و تعالی به بحث گرفته میشود:

آن دلایل عبارتند از: وجود شب و روز، ماه و آفتاب و دوباره زنده شدن انسان و سایر موضوعات در این بابت مورد بیان قرار داده میشود. طوریکه میفرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿٣٧﴾

از نشانه های او شب و روز و آفتاب و ماه است، پس برای آفتاب و ماه سجده نکنید، برای پروردگاری که آفریننده آنهاست سجده کنید، اگر واقعاً تنها او را عبادت می کنید. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیاته»: نشانه های قدرت و ادله عظمت او. «إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»: اگر واقعاً او را می پرستید. اگر می خواهید او را عبادت و پرستش کنید. («ترجمه معانی قرآن»).

یادداشت:

این آیه، در نزد جمهور علماء، محل سجده تلاوت است از آن روی که امر به سجده، بدان پیوست ساخته شده است. ولی در نزد امام ابوحنیفه (رح)، موضع سجده آخر آیه دیگر، یعنی: «وَهُمْ لَا يَسْتَمُونَ» میباشد زیرا معنی با آن تمام میشود.

فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْمُونَ ﴿٣٨﴾

پس اگر (کافران) تکبر ورزیدند (با کینه ستزی را) آنان که نزد پروردگارات هستند شب و روز او را به پاکی یاد می‌کنند و آنان خسته نمی شوند. (۳۸)

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که: سرپیچی از سجده و عبادت، نمونه بارز استکبار است. و همین تکبر است که؛ مانع بندگی است. البته اگر انسان های متکبر سجده نمی کنند مهم نیست، زیرا فرشتگان بدون خستگی سجده می‌کنند. تسبیح، کار فرشتگان است و تسبیح گویان زمینی، شبیه فرشتگان هستند. از جمله «يُسَبِّحُونَ لَهُ» معلوم میشود که فرشتگان در تسبیح پروردگار با عظمت اخلاص دارند، چرا که فرشتگان از عبادت باری تعالی تکبر

نمیورزند بلکه دائماً و در طول شب و روز برای وی تسبیح می‌گویند و از تسبیح گفتن سست و ملول و دلتنگ نمی‌شوند. پس ما نیز باید اخلاص «يُسَبِّحُونَهُ» داشته باشیم. در ضمن قابل یاد آوری است طوریکه از فحوای جمله «بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ» و ذکر نام شب قبل از روز معلوم می‌شود که: عبادت در شب، مورد تأکید بیشتری دین مقدس اسلام است.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُخْبِي الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

و از [دیگر] نشانه‌های او این است که تو زمین را خشک و بی‌گیاه می‌بینی، اما چون آب را بر آن فرود آوریم به حرکت آید و سبز شده و نمو کند. بی‌تردید کسی که زمین مرده را زنده کرد، یقیناً مردگان را زنده می‌کند؛ زیرا او بر هر کاری تواناست. (۳۹)

تفسیر:

در فهم آیه مبارکه در می‌یابیم که دلیل انکار از معاد، همانا غفلت از قدرت الهی است. در ضمن قابل دقت و تذکر است که: زمین نرم با نزول باران رشد می‌کند ولی دل‌های سنگ مانند برخی از انسان‌ها ظالم و متکبر با نزول آیات قرآنی تغییر ناپذیر است. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (40 الی 46) مبحثی در باره هشدار به بی‌باوران ملحد، پاک بودن قرآن از باطل و عربی بودن آن، به بحث ادامه داده می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفُونَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا سُنْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤٠﴾

مسئلاً کسانی که معانی و مفاهیم آیات ما را از جایگاه واقعی اش تغییر می‌دهند [و به تفسیر و تأویلی نادرست متوسل می‌شوند] بر ما پوشیده نیستند. آیا کسی را که در آتش می‌افکنند، بهتر است یا کسی که در آرامش و آسایش در روز قیامت (به سوی حشر و حساب) می‌آید؟ شما هر چه می‌خواهید انجام دهید یقیناً او به آنچه می‌کنید بیناست. (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَخْفُونَ» مخفی نمی‌مانند، پوشیده نمی‌مانند. «آیات» مراد آیات تکوینی کتاب منظور جهان، یا آیات تشریحی مذکور در کتاب‌های آسمانی بخصوص قرآن است. «يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا»: آیات ما را تحریف می‌کنند. آیات ما را مورد طعن قرار می‌دهند. مراد منحرف ساختن مردم با مغالطه و سفسطه از دلایل خدا شناسی و نشانه‌های قدرت الهی، و یا تحریف حقائق و معانی و تغییر عبارات و الفاظ کتاب‌های آسمانی است. «آمِنًا»: در امن و امان. مطمئن و بی‌دغدغه، حال است. («ترجمه معانی قرآن»).

تفسیر:

کلمه «الحاد» از «لحد» گرفته شده به معنای حفره‌ای است که به يك سو انحراف داشته باشد. و «ملحد» به معنای منحرف از حق و گمراه است.

قتاده گفته است: «الحاد» یعنی کفر و دشمنی و انکار کردن. و ابن عباس (رض) گفته است: یعنی تبدیل و تغییر سخن و گفتار. (تفسیر قرطبی ۱۵/۳۶۶).

زجاج می‌فرماید: لفظ «اعملوا» هر چه می‌خواهید، بکنید» لفظ امر و مفید تهدیدی سخت می‌باشد.

سنت الهی مهلت دادن است:

آنچه از کسانی که از آیات الهی انکار و آنرا تکذیب می‌دارند، و از ایمان به پروردگار با عظمت اعراض می‌ورزند، و قرآن کریم و وحی آسمانی را تکذیب میکنند، نیت اعمال و کردار این منحرفان از الله متعال پوشیده نیست. او به کارهای آنان دانا و بر اعمال شان آگاه است. در این هیچ جای شکی نیست که: نظارت الله متعال، بزرگ‌ترین تهدید برای منحرفان و مایه‌ی دل‌داری برای اهل ایمان است. در این آیه دوبار به نظارت الله متعال «لا يَخْفُونَ عَلَيْنَا... إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»، اشاره بعمل آمده است، ولی آنانرا به حال خود رها نموده تا به انحراف خود ادامه دهند.

شان نزول آیه 40:

936- این منذر از بشر بن تمیم روایت کرده است: این کلام عزیز «أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرًا أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» در باره ابوجهل و عمار بن یسار نازل شده است. (عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» 2717 از بشر بن تمیم روایت کرده است).

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّ لَهُمْ لَكِتَابًا عَزِيزًا ﴿٤١﴾

کسانی که به این قرآن هنگامی که به سویشان آمد کافر شدند [به عذابی سخت دچار میشوند] بی تردید قرآن کتابی است شکست ناپذیر. (۴۱)

تفسیر:

واقعاً هم قرآن عظیم الشان کتابی که برای انسان عزّتی را ببار می‌آورد و عمل به هدایات قرآنی انسان را از مقام و منزلت عالی و بلندی در جامعه برخوردار میسازد، قرآن کتابی است، که از زیادت و نقصان محفوظ بوده و از تحریف و تبدیل مصون می‌باشد؛ زیرا الله متعال ضمانت حفظ آنرا نموده است. قرآن از آینده خود خبر می‌دهد. عزّت قرآن و تحریف نشدن آن در طول تاریخ با وجود آن همه دشمنی‌ها، يك خبر غیبی است. قرآن که از طرف خداوند حکیم است، حکیمانه و استوار است. محتوی، الفاظ، شیوه‌ی نزول و نیز تأثیر آن محکم و استوار می‌باشد. الهی قرآن ما را از همه ای دسایس و توطیه‌ها در آمان داشته باشی و ما را عمل به قرآن نصیب فرماید. آمین

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾

که هیچگونه باطلی، نه از پیش او و نه از پشت سر به سراغ آن نمی‌آید، چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْبَاطِلُ»: نقطه مقابل حق است. هدف این است: نسخ، کم و زیاد شدن، غلط از آب در آمدن، تناقض مطالب و مفاهیم، و بالاخره همه چیزهای نادرست و خلاف حقیقت و واقعیت است.

«مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ»: کنایه از همه جانبه بودن است. یعنی از همه جهات خدا قرآن را حفظ میکند (سوره: حجر آیه 9) و از هیچ سو و هیچ طرف و ناحیه، بطلان و فساد متوجه آن نگشته و نمی‌گردد. («ترجمه معانی قرآن»، از: مصطفی خرمدل).

تفسیر:

یعنی: اینکه چگونه باطل را بر آن راهی خواهد بود در حالیکه خدای ذوالجلال فرود آورنده آن، از کمال حکمت و برترین و والاترین اوصاف برخوردار است به طوری که از حکمت و فرزاندگی خویش، امور را در نصاب و جایگاه درست آن‌ها قرار می‌دهد، همچنان او

ستوده است؛ به طوری که تمام خلقش او را در برابر نعمت های بسیاری که بر آنان فیضان نموده است، می ستایند. (تفسیر انوار القرآن).

قرآن که از جانب خداوند حکیم است، «تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» حکیمانه و استوار است. محتوی، الفاظ، شیوهی نزول و نیز تأثیر آن محکم و استوار است. هیچ قدرت توان تغییر و تحریف آنرا ندارد.

مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ ﴿٤٣﴾
نسبتهای ناروایی که به تو می دهند همان است که به پیامبران قبل از تو نیز داده شده، پروردگار تو دارای مغفرت و مجازات دردناکی است. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا...»: مراد نسبت های ناروایی همچون: ساحر، شاعر، مجنون، کاهن، مفتری، و دشنام ها و سخنان زشت دیگر است (ملاحظه شود: سور های مائده آیه 70، یس آیه 30، ذاریات آیات 39 و 52، نحل آیه 101). («ترجمه معانی قرآن»).

تفسیر:

در آیه مبارکه مطالعه نمودیم که: حتّیّ انبیاء به دلداری نیاز و ضرورت دارند، و این آیه مبارکه نوعی دلداری به پیامبر صلی الله علیه وسلم است که میفرماید: ای پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم؛ عکس العمل مخالفان در برابر انبیاء یکسان است. کافران برای تو چیز تازه ای نمی گویند، بلکه سخنانی همانند کافران گذشته برای پیامبران پیشین را ارائه می دهند؛ آنانیکه به تکذیب و استهزای پیامبران خویش می پرداختند. پس در برابر اذیت آنان صبر کن و بر مشکلات تبلیغ رسالت خویش استقامت داشته باش؛ زیرا پروردگار تو برای کسی که از سرکشی توبه کند، بسیار آمرزنده است و کسی را که به کفر و تکذیب اصرار ورزد، سخت مجازات می کند. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آدَانِهِمْ وَقُرْ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٤٤﴾

و اگر آن را قرآن عجمی قرار می دادیم حتماً می گفتند: چرا آیت هایش به تفصیل (و نهایت روشن) بیان نشده؟ آیا (قرآن) به زبان غیر عربی (نازل میشود) و (پیغمبر مرد) عربی (باشد)؟ بگو: قرآن برای مؤمنان سبب هدایت و شفا است و کسانی که ایمان نمی آورند در گوش هایشان گرانی است و آن (قرآن) بر آنان سبب کوری است. (گویی) ایشان از دور ندا می شوند (ولی صدا را نمی شنوند). (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه «أَعْجَمِيٌّ» از «عجمه» به معنای نارسا و نامفهوم است. از آنجا که زبان های غیر عربی برای عرب ها نامفهوم بوده است، لذا به زبان های غیر عربی، أَعْجَمِيٌّ می گفتند.

تفسیر:

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که دشمن هیچ وخت و هیچ لحظه ای ودر هیچ شرایطی دست از توطیه و بهانه جویی بر نمی دارد؛ اگر قرآن عربی باشد میگوید: گوش ما سنگین است «فِي آدَانِهِمْ وَقُرْ» و اگر عجمی باشد میگوید: چرا روشن نیست.

امام رازی میفرماید: آورده‌اند که کفار در ایراد های و انتقادات خود میگفتند: مگر نمیشد قرآن به زبان عجم نازل شود؟ در جواب آنها گفته شد: اگر چنان میشد که میخواهید، باز اعتراض را کنار نمی گذاشتید. سپس می گوید: در حقیقت به نظر من این سوره از اول تا آخر یک گفتارست و تمام قسمت هایش به هم مربوطند. خدا در مورد آنها در اول سوره فرمود: آنها گفتند: قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ، از این رو الله در اینجا در رد آنها فرموده است: اگر این قرآن را به زبان عجم نازل می کردیم، حق داشتند بگویند: کلامی عجمی را برای قومی عرب فرستادی، و حق داشتند و درست بود بگویند: «قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ»؛ چون آن را نمی فهمیم و از معانیش سر در نمی آوریم! ولی وقتی به زبان عربی نازل شد و زبان آنها هم همین بود، دیگر چگونه می‌توانند چنان بگویند؟ پس معلوم است که آیه نیکوترین وجوه نظم را دربر دارد. (تفسیر کبیر ۱۳۳/۲۷). امام فخر رازی این را آورده که اظهر نیز است؛ زیرا آنان درخواست نکردند که به زبان عجم نازل شود بلکه به طریق فرض آمده است؛ زیرا گفته است: «لو أنزلناه قرآنا أعجميا لقالوا»، و ما نظر علامه قرطبی را ترجیح دادیم که در تفسیر آیه گفته است: اگر این قرآن را به زبان غیر عرب می‌آوردیم، می گفتند: چرا به زبان ما نیامده است؟ ما عربیم و عجمی را نمی دانیم، پس خدا بیان کرد که قرآن به زبان آنها نازل شده تا معنی اعجاز ثابت شود؛ زیرا آنان عالم ترین افراد به انواع کلام بودند اعم از نظم و نثر. پس وقتی از معارضه‌ی با آن ناتوان شدند، معلوم می شود از جانب خدا آمده است).

«قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً»: ای محمد! به آنها بگو: «قرآن برای مؤمنان هدایت و شفای است» که ایشان به وسیله آن، به حق راه می‌یابند و از هر شک و شبهه‌ای شفا حاصل می‌کنند. باید گفت که: شرط بهره‌مندی از هدایت و شفای قرآن ایمان است.

«وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ»: و کسانی که ایمان ندارند، در گوش هایشان سنگینی ای است» در مورد شنیدن قرآن و فهمیدن معانی آن، بدین جهت است که یک دیگر را در هنگام قرائت قرآن، به بیهوده‌کاری و غوغا آفرینی سفارش می‌کنند.

«وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى»: کسی که در برابر نور قرآن، چشم خود را ببندد گویا کور است «و قرآن بر آنان کوری ای است» یعنی: قرآن دیدگان‌شان را خیره می‌کند پس نمی‌توانند حق را ببینند بنابر این، آن‌ها از دیدن قرآن کور و از شنیدن آن کردند. در حاشیه‌ی بیضاوی آمده است که: قرآن به سبب روشنی و قاطعیت دلایلش راهنمای حق و بر طرف‌کننده‌ی شک و تردید و شفابخش مریضی نادانی و شک است، و هر کس در آن شک نماید و به آن ایمان نیاورد، شکش ناشی از افراط در پیروی از هوس‌ها می‌باشد، و نشانه‌ی جستجو نکردن سعادت و رستگاری است. (شیخ زاده ۲۶۵/۳).

«أُولَئِكَ يَنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ»: «اینان» به مثل چنانند که «گویی از جایی دور ندا می‌شوند» یعنی: حال آنان همانند حال کسی است که او را از مسافتی دور ندا می‌دهند به طوری که صدای نداکننده خود را می‌شنود اما سخنی را که برایش گفته می‌شود، نمی‌فهمد.

ابن عباس (رض) گفته است: صورت حیوانی را دارد که جز صدای نامفهوم چیزی را نمی‌شنود. (تفسیر کبیر ۱۳۴/۲۷).

اسباب نزول آیه 44:

937- ابن جریر از سعید بن جبیر روایت کرده است: قریش می‌گفت: چرا قرآن هم به

زبان عربي و هم به زبان هاي ديگري نازل نشد، به همين سبب الله متعال «لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ» (كافران عرب مي گفتند: چرا آيات قرآن واضح و روشن بيان نشد) را تا آخر آيه نازل كرد. بعد از اين آيه خدائي متعال به هر زبان نازل كرد. (طبري 30581) در «تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ» (سوره فيل: 4) سنگ و گل فارسي است كه معرب شده [سجل]. ابن جرير مي فرمايد: بناير اين سبب نزول آيه «اعجمي» بدون همزه استفهام است. در نزد ابن جرير «اعجمي» است چنانچه مي گويد: در اين كلمه قراءت درست در نزد ما قراءت قاريان شهرهاست، به ثبوت همزه استفهام به خاطر اجماع حجت بر آن. (تفسير طبري، ج 24 ص 127 تفسير همين آيه).

يادداشت:

وقتي پيامبر صلي الله عليه وسلم به مردم بشارت مي دهد كه آيات قرآن شيوا و به زبان عربي بيان شده است؛ مشركان در جواب پيامبر اسلام مي گویند: دلهاي ما از آن چه ما را بدان فرامي خواني، سخت در پرده و حجاب است و گوشههاي ما سنگين و ميان ما و تو پرده اي ضخيم است. ظاهر آيه چنان است كه: آن مردم هر چند عرب تبار بودند؛ ولي به دليل درك نكردن حقايق قرآن عظيم الشان، طوري شماريده مي شدند كه گويابانانشان غير عربي و ناشيوا و غير فصيح بوده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ﴿٤٥﴾

ما به موسي كتاب آسماني داديم، سپس در آن اختلاف شد، و اگر فرماني از ناحيه پروردگار تو در اين زمينه صادر نشده بود (كه بايد به آنها مهلت داد تا اتمام حجت شود) حتماً در ميان آنها فيصله مي شد (و مشمول عذاب الهي مي گشتند) ولي آنها هنوز در كتاب تو شك و ترديد دارند. (٤٥)

تفسير:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى...»: اين بخش جنبه دلداري پيغمبر را در بر دارد. و آن اينكه همه اقوام به گروه هاي مؤمن و غير مؤمن تقسيم شده اند، و مؤمنان نيز فرقه فرقه و دسته دسته گشته اند و مذاهب مختلفی پيدا کرده اند. از جمله پيروان موسي كه بعضي از ايشان در مدینه بوده مثال محسوسي از اين واقعيت بشمار آمده اند و به 73 فرقه تقسيم گشته اند (ملاحظه شود: التفسير القرآني للقرآن).

«لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ...»: هدف وعده اي است كه الله متعال به پيغمبر داده بود. مبني بر اينكه مادام او در ميان قوم خود است ايشان را نابود نكند (سوره انفال آيه: 33). «سَبَقَتْ» سخني كه از پيش گذشت؛ يعني، حساب و كيفر تا روز قيامت به تأخير افتاد. «لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ»: كار ايشان به پايان ميرسيد و در ميان شان قضاوت مي گرديد. مراد نابودي مشركان و منكران قرآن است. «مِنْهُ»: درباره قرآن. يادآوري: برخي تمام آيه را راجع به قوم موسي و شك ايشان در باره تورات مي دانند. چرا كه اين آيه درست با همين عبارت در سوره هود آيه: 110 مذكور است و مربوط به موسي و تورات و قوم بني اسرائيل مي باشد. («ترجمه معاني قرآن»، تأليف: دكتور مصطفى خرمدل)

امام قرطبي مي فرمايد: اين براي تسلي و دلداري پيامبر است؛ يعني از اختلاف قومت در

بارهی قرآن افسرده مشو؛ چون قبل از اینها ملت های پیشین نیز در مورد کتاب شان اختلاف داشتند، جمعی به آن ایمان آوردند و گروهی آن را تکذیب کردند. (تفسیر قرطبی ۳۷۰/۱۵).

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿٤٦﴾

هرکسی که کار نیک انجام دهد، به سود خود اوست، و کسیکه مرتکب کاری بدی شود به زیان خود اوست، و پروردگارت ستمکار به بندگان نیست. (۴۶)

تفسیر:

باید گفت که همیشه: ریشه‌ی حوادث تلخ و شیرین را در عملکرد خود جستجو کنید.

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا»: و به دیگران نسبت ندهید.

«وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» ظلم و ستم به خدا نسبت داده نمیشود تا بدون گناه کسی را عذاب دهد. پس هیچکس را جز در برابر گناهش عذاب نمی‌کند و احدی را جز بعد از بر پا داشتن حجت و فرستادن پیامبران علیهم السلام مؤاخذه نمی‌نماید.

مفسران گفته‌اند: در اینجا صیغهی (ظلام) معنی مبالغه نمی‌دهد، بلکه مانند عطار و نجار و تمار صیغهی نسبت است، و اگر معنی مبالغه از آن متصور باشد، چنان می‌رساند که خدا زیاد ظلم نمی‌کند، ولی گاهی مرتکب ظلم می‌شود، و چنین مفهومی باطل است و فاسد؛ زیرا صدور ستم از جانب خدای عز و جل محال است. (تفسیر صفة النفاسیر).

پایان جزء بیست و چهارم

خواننده گان گرامی!

در آیات متبرکه (47 الی 51) در مورد اینکه زمان سر رسیدن دنیا و آمدن روز قیامت را الله سبحان و تعالی میداند، همچنان در باره اینکه مشرکان زیان بارند، و در باره احوال انسان ها، بحث بعمل می‌آورد.

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ قَالُوا أَدْنَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ ﴿٤٧﴾

اسرار قیامت (و لحظه وقوع آن) را تنها الله می‌داند، هیچ میوه‌ای از غلاف خود بیرون نمی‌شود و هیچ مؤنثی باردار نمی‌گردد و وضع حمل نمی‌کند مگر به علم و اطلاع او، و آن روز که آنها را ندا میدهد کجا هستند شریکانی که برای من می‌پنداشتید؟ آنها می‌گویند: پروردگارا! ما عرضه داشتیم که هیچ گواهی بر گفته خود نداریم! (۴۷)

تفسیر:

امام فخر رازی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: جز الله هیچ کس به طور یقین از زمان قیامت خبر ندارد. و مناسبت آیه با ماقبلش این است: وقتی خدا فرمود: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا، کفار را تهدید کرد؛ یعنی در روز قیامت هر فرد جزای عمل خود را می‌یابد، گو این‌که سؤال می‌شود: روز قیامت چه وقت فرا می‌رسد؟ آنگاه الله اعلام کرده است که جز خدا هیچ‌کس زمان آن روز را نمی‌داند. (تفسیر کبیر ۱۳۶/۲۷).

«وَ مَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا»: «و انواع میوه‌ها از غلاف هایشان بیرون نمی‌آیند» اکمام: پوشش‌هایی است که میوه‌ها در درون آن‌ها رشد می‌کنند تا به وسیله آن‌ها از آفات نگهبانی شوند و وقتی که به شکوفایی و پختگی میرسند، یا از درون غلاف خود بیرون

می آیند و یا همچنان در غلاف خود باقی می مانند «و هیچ مادینه‌ای در شکم باربر نمی گیرد و بار شکم خود را نمی گذارد مگر آن که او به آن علم دارد» یعنی: هیچ چیز اعم از بیرون آمدن میوه‌ای، یا باردار شدن و بار نهادن حامله‌ای تحقق نمی یابد، جز اینکه علم الله متعال به این همه امور، محیط است، بصور کل باید گفت الله تعالی به مسایل جزئی هستی آگاه است. و علم خداوند تنها مربوط به جنسیت جنین نیست، بلکه به تمام خصوصیات جنین آگاهی دارد. پس چنانکه علم این امور به حق تعالی بر می‌گردد، علم قیامت نیز به او بر می‌گردد.

«و یَوْمَ یُنَادِیهِمْ أَیْنَ شُرَکَائِیْ» روزی که حق تعالی به گونه توبیخ به کافران اند در می دهد و می پرسد: کجا هستند شریکانی که آن ها را در عبادت به من شریک می ساختید؟ کافران جواب داده می گویند: امروز برای تا اعلان میداریم که هیچ یک از ما به وجود خدای دیگری که با تو شریک باشد گواهی نمی دهد، پس تنها تو معبودی بر حق هستی و برای شریکی وجود ندارد، اما این شهادتی است که بعد از گذشت و قتش صورت می‌گیرد. مفسران گفته اند: همین که با خوف و ترس قیامت روبرو شدند، آنها از بت ها بیزاری نموده و بت ها نیز از آنان بیزار می کنند و ایمان و توحید خود را هنگامی اعلام می دارند که دیگر سودی ندارد.

وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ ﴿٤٨﴾

و آنچه را از پیش [به عنوان شریکان الله] می پرستیدند از نظرشان گم و ناپدید می شود و یقین می کنند که آنان را هیچ راه گریزی [از عذاب] نیست. (۴۸)

تفسیر:

در بر پای قیامت معبودان باطل کافران نابود شده، از آنان جدا گردیده، و معبودهای باطل رنگ می بازند و محو می‌گردند و پوچی آنها برای مشرکان نیز روشن می شود. مشرک در قیامت، گذشته‌ی خود را باطل و آینده‌ی خود را در بن بست می بیند. یعنی: یقین کردند و دریافتند که هیچ گریزگاه و راه نجاتی از عذاب الهی ندارند. واقعیت امر اینست که نجات از عذاب پروردگار جز در پناه او تعالی در پناه بردن به سایرین میسر نیست.

لَا یَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ قَنُوطٌ ﴿٤٩﴾

انسان از درخواست خوشی و رفاه خسته نمی شود، و اگر آسیبی به او رسد به شدت مأیوس [و] ناامید می شود. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خیر» هدف از آن کلمه در آیه مبارکه ثروت دنیا باشد.

کلمات «یئوس» و «قنوط» را برخی از لغویون مرادف هم گرفته‌اند، ولی امام فخر رازی میفرماید که: «یأس» ناامیدی در درون است و «قنوط»، اظهار ناامیدی به دیگران است.

تفسیر:

فحوائی آیه مبارکه می رساند که: انسان از درخواست و طلبیدن خیر از قبیل ثروت و سلامت و قدرت، از بارگاه حق تعالی برای خویش، ملول و خسته نمی شود؛ زیرا زندگی را دوست می دارد و بر خوبی ها حریص است.

«وَ إِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ قَنُوطٌ»: اما آنگاه که برایش ضرر و مصیبتی برسد، و یا وقتی که برایش فقر و مریضی پیش آید، از مهربانی و رحمت پروردگار باعظمت خویش مأیوس و ناامید و در نهایت از رحمت الهی دلسرد می شود، و با خود طوری تصور می کند که این

مشکلات، دیگر هرگز از وی برطرف نمیشود. واقعاً انسانهای منحرف، کم ظرفیت اند و در اولین برخورد با سختی‌ها خود را در بن بست می بینند.

قابل تذکر است که: مطابق تعریف علمی که در آیه مبارکه به عمل آمده است: «لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ»: انسان از طلب خیر، سیر و خسته نمی شود و به خاطر حرص و آز افزون خواهی که جزو سرشت اوست، همه‌ی چیز های خوب را برای خود می خواهد.

وَلَئِنْ أَدْفَنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٠﴾

و اگر پس از سختی که به انسان رسیده است از طرف خود رحمتی به او بچشانیم، حتماً خواهد گفت: این حق من و لایق من است (و چنان مغرور میشود که میگوید) گمان نمی کنم قیامت برپا شود و اگر به سویی پروردگارم باز گردانیده شوم، حتماً در پیشگاه او دارایی مقام و منزلت خوبی هستم. پس بی‌گمان کافران را به آنچه کرده‌اند خبر خواهیم داد و حتماً عذاب بسیار سخت به آنها می چشانیم. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَحْمَةً»: مراد نعمت هائی همچون ثروت و قدرت است. «ضَرَاءً»: زیان و ضرر، ناراحتی و مریضی. «هَذَا لِي»: این از خود من است. این در سایه عقل و شعور و علم و کاردانی خودم می‌باشد. «الْحُسْنَىٰ»: مراد مقام و منزلت و بهشت است. «غَلِيظٍ»: مترکم. شدید. فراوان (سوره های: هود آیه 58، ابراهیم آیه 17، لقمان آیه 24). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَلَئِنْ أَدْفَنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهُ» (و اگر از جانب خود رحمتی - پس از رنجی که به او رسیده است - به او بچشانیم) یعنی: اگر به انسان پس از سختی و مریضی و فقر، خیر و عافیت و توانگری ارزانی داریم «قطعاً خواهد گفت: این حق من است» یعنی: این چیزی است که من در نزد الله متعال شایستگی و استحقاق آن را داشته‌ام از آن روی که او از عمل من راضی است. پس همین انسان طوری تصور می کند که: این نعمتی که در آن قرار گرفته، براساس استحقاق و شایستگی خودش بوده است. ولی غافل از آن است که الله متعال بنده خویش را به خیر و شرو نعمت و نکبت (هر دو) می‌آزماید تا در عرصه واقعیت، بنده شکرگزار از بنده منکر و بنده صابر از بنده بی قرار و ناشکیبا متمایز گردد. مفسر ابو حیان میفرماید: نعمت به رحمت موسوم است؛ چون نعمت از آثار رحمت خدا است. (البحر ۵۰۴/۷).

ولی این انسان های از خود راضی، اساساً از بر پایی قیامت هم انکار مینمایند و با خود میگویند: «وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» عقیده ندارد که قیامت بر پا شدنی است، «وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ» میگوید: و به فرض مثال اگر قیامت بر پا هم شود، الله تعالی همین طور که در این دنیا نسبت به من نیکی کرده است، باز در آخرت نیز با من نیکی خواهد کرد.

ابن کثیر گفته است: با وجود عمل ناپسند و نداشتن ایمان و یقین، باز از الله آرزو و تمنا دارد. (مختصر ۲۶۷/۳).

دنيا گرايي :

در تعريف دنيا گرايي آمده است که: «دنياگرايي يعني محبت و علاقه به دنيا داشتن، به شکلي که انگيزه و محرک رفتار انسان و غايت فعاليت هاي او دنيا باشد». کسي که فراتر از دنيايي محسوس و لذت هاي حسي چيزي را قبول ندارد و انگيزه اصلي فعاليت هاي خارجي و ذهني او دنياست و غايتي فراتر از دنيا را در نظر ندارد، از ياد الله متعال و آخرت غافل است، همچو اشخاص تنها زندگي دنيايي را نيت و اراده کرده، و شعاع علم آنها فراتر از دنيايي محسوس را شامل نميشود. الله متعال در قرآن عظيم الشان مي فرماید: «فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ»؛ (پس، از هر که از ياد ما روی گرداند و جز زندگي دنيا را خواستار نبود، روگردان). (آیه 29 سورة نجم).

همچنين در جاي ديگر مي فرماید: «يَتَمَنَّوْنَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ»؛ به تمتع و شهوت راني و شکم چراني چون حيوانات پرداختند و گفتند: «زندگي ما جز همين نشهائي دنيا و مرگ و حيات طبيعت نيست و جز او کسيما را نمي ميراند». (آیه 12 سورة محمد) در اين آیه مبارکه: خوردن کفار به خوردن چهارپايان تشبيه شده است و اين شباهت ميتواند از چند جهت باشد،

- تمام همت حيوانات همانا رسيدن به غذاست و بس. «وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (سورة نجم آیه: 29)

- همان طوري که چهارپايان از گرفتن مسؤليت غافل اند، کفار هم از قيامت و مسؤليت غافلند. طوري که قرآن عظيم الشان در (سورة اعراف آیه 179). مي فرماید: «أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»

- حيوانات، سر چشمه غذا را از اينکه غذاي شان از حلال بدست آمده ويا از حرام نميدانند، و اصلاً براي شان فرق هم نميکنند. همينطور برخي از انسانها نيز در فکر حلال و حرام نيستند، و مطابق فرموده قرآن عظيم الشان، به ارت و مال بی زحمتی رسيدند، بدون توجه به حقوق ديگران در آن تصرف و به خوردن آن مصروف ميشوند: «وَتَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا» (سورة فجر آیه: 19).

شکم پرستی، برجسته ترين نفسانيات انسان است، زيرا مقام، مال و شهوت، هر چند صباحی به سراغ انسان می آید، ولی شکم دائماً مزاحم است. زندگي کفار، از نظر ماهيت حيواني است و از نظر پايان و فرجام، دوزخی. انسان بايد در ارزيابی ها، خویش هميشه عاقبت کار را هم به حساب داشته باشد.

در اين هيچ جاي شکی نيست که: بهره گيري و کاميابی در چهار چوب مقررات الهی براي انسان جايز است. (آنچه مورد انتقاد قرآن است، کاميابی های حيوان گونه است) طوري که مي فرماید: «يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ» (آیه 12: محمد).

بنابر اين، انسان ها دنيا گرا به اصطلاح دنيا پرست: بستگی و دل خوشي شديد و زايد الوصف به نعمت هاي دنيايي مادي داشته و هميشه در فکر امور دنيايي بوده، محرک هيچانات، رفتار ها و حرکات و سکون آن ها دنياست و فکر و ذکر آن ها در چار چوب دنيايي محسوس دور مي زند؛ و آخرت را اصلاً يا قبول ندارد و يا از آن غافل هستند. چنين افراي دنياگرا بوده، و اين خصوصيت مذموم آنها را «دنيا گرايي» مي نامند.

دنياگرايي عامل غفلت و گاهی انکار روز قيامت مي شود: طوريکه در سورة كهف آیهی

35 می‌خوانیم که شخصی وارد باغ و بستان خود شد و همین که سرسبزی آن را دید گفت: این باغ از بین رفتنی نیست «ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» و قیامتی هم در کار نیست «ما أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» و اگر مرا در قیامت برگردانند، بهتر از این باغ و بستان خواهند داد «لَأُجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا...» در این آیه نیز می‌خوانیم: برخی افراد همین که به رحمتی می‌رسند قیامت را منکر میشوند و می‌گویند: بر فرض اگر قیامتی باشد، بهترین‌ها از ما خواهد بود.

خواننده گان محترم!

باید به این واقعیت معتقد باشیم که: همه‌ی دارایی و هست و بود بنده از آن الله است و مالک حقیقی اوست. در آیه‌ی 32 فرمود: «جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ» و در این آیه می‌فرماید: «دَخَلْ جَنَّتَهُ»:

دارایی و نعمت های سرشار، زمینه‌ی غرور است.

- غفلت از خداوند متعال، خود برتر بینی، تحقیر دیگران و فریفته شدن به جلوه های مادی دنیا ظلم به خویشتن است.
- انسان منحرف و غافل، از جماد و نبات بدتر است.
- نباید نعمت های دنیوی و برخورداری از این نعمت ها را نباید دایمی، ابدی و جاودانه بحساب آریم. بلکه این نعمت های موقتی وزود گذراست.

چهره و سیمای واقعی دنیا در قرآن عظیم الشان:

قرآن عظیم الشان در آیات متعددی سیمای دنیا و زندگی دنیوی را این‌گونه به ترسیم گرفته است:

- دنیا کم و ناچیز است. طوریکه می‌فرماید «مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» (نساء، 77)
- دنیا فانی وزود گذراست، یعنی دنیا عبورگاه است نه توقفگاه. «ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (آنچه نزد شماست به پایان می‌رسد، و آنچه نزد خداست باقی و پایدار است. (سوره نحل، 96).
- دنیاگرایی جز لهو و لعب نیست. «وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (64)». (این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازیچه نیست و اگر بدانند، زندگی حقیقی، همان سرای آخرت است). (سوره عنکبوت آیه: 64).
- دنیا وسیله فریب است. «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ... مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ». (بدانید که زندگانی پست دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی و زینت طلبی و فخر فروشی در میان خود و افزون طلبی بر همدیگر در اموال و فرزندان نیست... و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست. (حدید، 20).
- دنیاگرایی مانع آخرت طلبی میشود. «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (38)» (توبه آیه: 38) (آیا به جای آخرت، به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ پس بدانید بهره‌ی زندگی دنیا در (برابر) آخرت، جز اندکی نیست).
- دنیا، دلربا است. «يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ» (ای کاش مثل آنچه به قارون داده شده، برای ما نیز بود. برآستی که او بهره‌ی بزرگی (از نعمت‌ها) دارد.) (قصص آیه:

خواننده گان محترم!

- در (آیه 20: سورة حديد) ميخوانيم كه: «اعلموا انما الحياه الدنيا لعب و لهو و زينه و تفاخر بينكم و تكاثر في الاموال و الاولاد كمثل غيث اعجب الكفار نباته ثم يهيج فتراه مصفرا ثم يكون حطاما و في الآخرة عذاب شديد و مغفرة من الله و رضوان و ما الحياه الدنيا الا متاع العرور» (بدانيد كه زندگانی پست دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی و زینت طلبی و فخر فروشی در میان خود و افزون طلبی بر همدیگر در اموال و فرزندان نیست، همانند بارانی كه گیاه آن، کشاورزان را به شكفتی وا دارد، سپس خشك شود و آن را زرد بینی، سپس كاه شود و در آخرت، عذابی شدید (برای گنه كاران) و مغفرت و رضوانی (برای اطاعت‌كنندگان) از جانب خداوند است و زندگانی دنیا جز كالای فریبنده نیست).

در این آیه مبارکه پنج خصوصیتی برای دنیا تذکر یافته است كه؛ با مراحل پنجگانه عمر انسان مطابقت دقیق و كامل دارد: طوریكه در آن مي خوانيم:

- «واعلموا انما الحياه الدنيا لعب و لهو و زينه و تفاخر بينكم و تكاثر» (كودکی)،
- لهو و سرگرمی. (نوجوانی)،
- زینت و خود آرایی. (جوانی)،
- تفاخر و فخر فروشی. (میانسالی)،
- تكاثر و ثروت اندوزی. (كهن سالی)،
- واقعا: با تمام قوت و واقعیت باید گفت كه: دنیا وسیله است نه هدف، بناءً
- در بر خورد با كسانی كه دنیا محور و خدا گریزند، تسامح نداشته باشید. طوریكه میفرماید: «فأعرض عن من تولى عن ذكرنا و لم يرد إلا الحياه الدنيا» (29) (پس، هر كه از یاد ما روی‌گرداند و جز زندگی دنیا را خواستار نبود، روبگردان). (آیه 29 سورة نجم)
- از كسانی كه به دین الله پشت می‌كنند و حاضر به شنیدن نام الله تعالی و دستورات او نیستند، از آنان باید اعراض كنید. (در اسلام، قطع رابطه با مخالفان و دشمنان جایز است). طوریكه میفرماید: «فأعرض عن من تولى عن ذكرنا» (آیه 29 سورة نجم).
- دنیاگرایی، نشانه سطح پایین درك و معرفت، برخی از انسانها است. «لم يرد إلا الحياه الدنيا... ذلك مبلغهم من العلم»
- كسانی كه جز به زندگی دنیا به فكر آخرت نیست از جمله گمراهان اند
- خداگریزی و دنیا محوری، بارزترین نشانه انحراف در انسان ها مي باشد
- خداوند اعمال و نیات درونی تك تك از بندگان خود را مي داند و از آن واقف است.

وَإِذْ أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ ﴿٥١﴾

و هنگامی كه به انسان نعمت عطا می‌كنیم [از طاعت و عبادت] روی بر میگرداند و [با كبر و نخوت] از ما دور می‌شود، و چون آسیبی به او رسد (برای طرف شدنش) به دعای فراوان و طولانی روی می‌آورد. (51)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَعْرَضَ»: رویگردان می‌شود. شکرگزاری و چه بسا دینداری را رها می‌کند.

«نَنَا بِجَانِبِهِ»: خود را از خدا پرستی و دین داری دور می‌کند. تکبر می‌ورزد و مغرور می‌گردد. شانه‌ها را بالا می‌اندازد مثل سر را بالا گرفتن نشانه فخر فروشی و استکبار است. مراد از (جانب) خود انسان یا دوش او است (تفسیر: روح المعانی). «عَرِيضٌ»: وسیع. مراد دراز و فراوان است. البته دعای شخص کافر یا سست ایمان، بدین هنگام جنبه گلابیه از خدا و ناشکری دارد و بیشتر جزع و فزعی است بر از دست دادن نعمت و برای عودت دادن آن. یا اینکه در وقت ثروتمندی متکبر و مغرور می‌شود، و در وقت فقر و فاقه متضرع و زبون، و در هر دو حالت تنها متوجه دنیا است. بالاخره دعایش برای دنیا است نه برای خدا. (ترجمه معانی قرآن، «).

تفسیر:

واقعیت اینست که: سرشت و طبیعت انسان منکر و ناسپاس، الله متعال را در حین بلا و مصیبت می‌شناسد و در زمان رفاه و آسایش او را فراموش می‌کند. امام رازی می‌فرماید: «عریض» و «غلیظ» برای شدت عذاب استعاره شده است. (تفسیر کبیر ۱۳۸/۲۷).

طوری‌که یاد آور شدیم که خصوصیت انسان همین است در وقت که به سختی و دشواری دچار شود، در دعا و رجوع به پروردگار بسیار می‌کوشد تا سختی دور شود و مشکل وی مرفوع گردد؛ یعنی در دشواری پروردگارش را می‌شناسد و در آسایش انکار مینماید. بلی! شیوه کار کافران و مسلمانانی که ثبات قدم ندارند، این چنین است. در شان نزول این آیه مبارکه می‌نویسند که در باره، کفاری مانند ولید بن مغیره و عتبه بن ربیع نازل شد.

کلمه «نَأَى» به معنای دور شدن است؛ و هرگاه با کلمه «جانب» بکار رود، کنایه از تکبر و غرور است. «نَأَى بِجَانِبِهِ» یعنی به خاطر نعمت و رفاه مغرور شد و متکبرانه خود را کنار کشید. کلمه «عَرِيضٌ» به معنای پهن و کنایه از دعای زیاد است. همچنان باید گفت که: نعمت‌ها از پروردگار با عظمت است طوری‌که در کلمه: «أَنْعَمْنَا» ولی حوادث تلخ نتیجه عملکرد یا خصلت‌های بد خود انسان است. در جمله «مَسَّهُ الشَّرُّ» آیه مبارکه آمده است.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (52 الی 54) به بحث: تفکر و اندیشیدن در نشانه‌های عظمت پروردگار با عظمت و جلب اهتمام انسان در درون خود، پرداخته، طوری‌که می‌فرماید:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مِنْ أَضَلِّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقِ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾

ای پیامبر! برای کافران بگو: به من خبر دهید: اگر [قرآن] از سوی خدا باشد و سپس شما به آن کافر شوید، چه کسی گمراه‌تر از آن خواهد بود که در مخالفتی دور [از منطق و صواب] قرار دارد؟ (۵۲).

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٥٣﴾

به زودی نشانه‌های قدرتی خود را در اطراف عالم و (هم) در نفس خودشان به آن‌ها نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و ثابت شود که یقیناً او حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت بر هر چیزی گواه باشد؟ (۵۳)

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ ﴿٥٤﴾

آگاه باش! که آنان نسبت به دیدار [قیامت و محاسبه اعمال به وسیله] پروردگارشان در تردیدند. [و] آگاه باش! که یقیناً او به همه چیز [با قدرت و دانش بی نهایتش] احاطه دارد. (۵۴).

تفسیر:

یعنی آنها بر این باور و عقیده فریب خورده خویش ایستاده که آنان هیچگاه به الله متعال دیدار و ملاقات نخواهد کرد و بحضور او حاضر نخواهند شد حال آنکه الله متعال هر وقت هر چیز را احاطه کرده است این مردم هیچگاه از احاطه و تصرف او برآمده نمیتوانند، اگر بعد از مردن ذرات بدن آنها در خاک مخلوط و یا در آب منحل شود و یا در هوا منتشر گردد باز هم علم و قدرت الله تعالی بر هر ذره محیط است به آنها را جمع کرده سر از نو زنده کردن نزد او تعالی هیچ اشکال ندارد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق

مکتبی بر بعضی از منابع و مأخذها

- 1 - **تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:**
 شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)
- 2 - **تفسیر انوار القرآن:**
 تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: (فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد).
- 3 - **تفسیر معالم التنزیل - بغوی:**
 تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاً به زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.
- 4 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
 تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی می باشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.
- 5 - **البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
 تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است.
- 6 - **تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
 تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است.
- 7 - **تفسیر بیضاوی:**
 یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل»، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ)
- 8 - **تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین »:**
 جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است .
- 9 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
 محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

10 - تفسیر ابن جزى التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطى الكلبى مشهور به جُزىّ (متوفى 741ق) این تفسیر یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

11 - تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.

12 - تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادی (متوفى 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.

13 - تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفى سال 1387 هـ).

14 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصارى القرطبی (متوفى سال 671 هجرى)

15 - تفسیر نور دکتور مصطفى خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانى قرآن» تألیف: دکتور مصطفى خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجرى، وفات 1399 هجرى).

16 - تفسیر المیسر:

تألیف: دکتور عايض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجرى)

17 - تفسیر معارف القرآن :

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

18 - تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجرى میباشند).

19 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق)

20 - جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن» تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور» مؤلف آن : حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵م)

21 - زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزجاج أو أبو إسحاق الزجاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل الزجاج البغدادي است. (241 هجرى - 311 هجرى 855- 923 - میلادی)

22 - تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده، مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسی المحاربی (المتوفی: 542 هـ)

23 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بَصْرِي (٦١ هـ - ١١٨ هـ، - ٦٨٠ م) ٧٣٦م) شیخ قتادة از جمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او می‌گوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24 - تفسیر بیضاوی:

تفسیر الیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.

25 - تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ١٨٥٦ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ١٢٩١ در بولاق مصر، و در سال های ١٣٠٧، ١٣٠٨، و ١٣١٨ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26 - تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

28 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29 - صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

30 - سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ١٤٠٥)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می‌آید.

31 - مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، وأساس التقدیس صفحه 7).

ترجمه و تفسیر جزء بیست و دوم (22)،
بیست و سوم (23) و بیست و چهارم (24)
تتبع و نگارش:

امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
و مسؤل مرکز فرهنگي د حق لاره - جرمني
ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**